چریک‌های فدایی خلق

جلد دوم

انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان

محمود نادری

بسم الله الرحمن الرحیم

چریک های فدایی خلق

نویسنده:

محمود نادری

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چریک های فدایی خلق: انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : نادری، محمود، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : چریک های فدایی خلق/محمود نادری.

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : دوره:۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۰۸-۸ ؛ ۸۰۰۰۰ریال:ج.۹۷۸:۱-۹۶۴-۵۶۴۵-۶۶-۱ ؛ ۹۰۰۰۰ریال:ج.۹۷۸:۲-۶۰۰-۵۷۸۶-۰۸-۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : ج.۱. نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷.-ج.۲.انقلاب اسلامی و تغییر در گفتمان

موضوع : سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۵۴۱/ن۲چ۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۰۳۰۴

ص:۱

اشاره

چریک های فدایی خلق

جلد دوم

انقلاب اسلامی و بحران در گفتمان

محمود نادری

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تهران، بهار ۱۳۹۰

ص:۳

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

]

تهران، خیابان ولی عصر(عج)، بالاتر از بزرگراه شهید چمران، شماره ۲۸۲۸

تلفن: ۲۲۶۶۶۷۰۴

چریک های فدایی خلق

جلد دوم

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

۹۷۸ –۶۰۰ – ۵۷۸۶ – ۰۸ – شابک: ۸

۹۷۸ –۶۰۰ – ۵۷۸۶ – ۰۹ – شابک (دوره): ۵

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

۱۹۶۱۵ - تهران: صندوق پستی ۳۳۳

info@ir-psri.com

www.psri.ir

ص:۴

فهرست مندرجات

پیشگفتار

سه سال پس از انتشار جلد نخست کتاب «چریک های فدایی خلق» اینک جلد دوم آن که رویدادها و تحولات این سازمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار داده است در اختیار علاقه مندان به تاریخ معاصر قرار می گیرد.

جلد نخست کتاب، انتقاد برخی از صاحب نظران و فعالان این حوزه را برانگیخت که هنوز نیز ادامه دارد. این انتقادها که گاه با ناسزا همراه بود به منظور تکمیل کاستی ها و روشن ساختن نکات مبهم صورت نگرفت بلکه بیشتر آنها از سر عصبانیت و برای تخریب کتاب بود. استفاده از اسناد ساواک به ویژه بازجویی ها در تدوین اثر در کانون انتقادها قرار گرفته بود.

اصولاً ـ در امر پژوهش تاریخی بسیار اتفاق افتاده است که درباره اهمیت، شمولیت و وثاقت برخی اسناد تردید شده و توافق حاصل نمی گردد. همین امر به انضمام عوامل دیگر موجب تنوع و گستردگی در پژوهش های تاریخی است. به طریق اولی تردید و عدم توافق پیرامون اسناد بازجویی که در «شرایط خاص» نگاشته شده بیش از اسناد دیگر است.

اما اگر استفاده از اسناد بازجویی از نظر برخی کنشگران سیاسی، عملی مجرمانه است از نظر برخی تاریخ پژوهان اجتناب ناپذیر می باشد.(۱)

برای آنکه ضرورت و اجتناب ناپذیر بودن استفاده از بازجویی ها روشن تر گردد مثالی می زنم. در بهمن ماه سال ۱۳۴۹ حادثه سیاهکل روی داد. همه کسانی که نقش مؤثر و تعیین کننده ای در این رویداد داشتند، بلافاصله پس از دستگیری

۱- نک: گفت وگوی علی رضایی با ایرج والا، وبلاگ سازآگاه.

و پیش از آن که بتوانند خاطرات و خطرات خود را برای دیگران نقل کنند بی امان از دم تیغ گذشتند. برای بازشناسی این پدیده تاریخی – قطع نظر از داوری ما درباره آن رویداد – منابع در دسترس کدامست؟ آیا باید به مطالب نشر یافته در مطبوعات بسنده کرد یا می توان برای شناخت دقیق تر آن رویداد نقبی نیز به اسناد دستگاه های اطلاعاتی – امنیتی زد. اگر بپذیریم که ناگزیر از مراجعه به این دسته اسناد هستیم، آنگاه این پرسش رخ می نماید که آیا مکاتبات اداری و گزارش ها و شرح عملیات دستگاه های امنیتی تکافوی نیاز ما برای شناخت کامل و همه جانبه واقعه را می کند یا خیر؟ از زمانی که گروه در نیمه شهریور ماه سال ۱۳۴۹ به جنگل رفت تا زمان حمله به پاسگاه سیاهکل، اتفاقاتی روی داد. اطلاع ما از رویدادها و حوادث این چند ماه چگونه و از چه منابعی ممکن است تأمین شود؟ آن اتفاقات که عده انگشت شماری از آن اطلاع داشتند به عنوان یک پدیده تاریخی آیا باید در سینه تاریخ دفن می شد و به عنوان یک راز سر به مهر باقی می ماند یا آنکه می توان آن را بازشناخت؟ آیا جز بازجویی ها، سند دیگری در دست است که بتوان با استناد به آن درباره آن روزها سخن گفت؟ بدون کمترین تردید هیچ منبع و مأخذی؛ جز بازجویی ها؛ وجود ندارد که ما را نسبت به حوادث، تعاملات و مناسبات گروه در طی آن چند ماه آگاه سازد. تاکنون در کدام یک از منابع مربوط به چریک ها و یا در خاطرات کدام یک از آنان با نام «ایرج صالحی» و پیوست و گسست او به گروه جنگل مواجه شدیم؟ اکنون به مدد اسناد بازجویی و توضیحات برادر ایشان(۱) که پس از چهل سال و احتمالاً ـ در نتیجه انتشار کتاب بیان می شود با بخشی از مسائل و مناسبات گروه در جنگل آشنا می شویم.

بنابراین مجرمانه خواندن استفاده از اسناد بازجویی سخنی خام و غیرعلمی است. ده سال پیش از این، بهروز خلیق پیشنهاد داد تا برای گرامیداشت سی امین سالگرد

۱- نک: منوچهر صالحی، جنبش مسلحانه ایران و سازمان های خارج از کشور، وب سایت بی.بی.سی، چهلمین سالگی عملیات سیاهکل.

سازمان، تاریخ سازمان تدوین گردد. چه مانعی برای انجام این پیشنهاد وجود داشت؟

آیا در اختیار نداشتن اسناد متقن و معتبر از جمله اسنادی که عده ای استفاده از آن را مجرمانه می خواندند یکی از ده ها دلیل عدم تحقق این پیشنهاد نیست؟ البته حتی اگر سازمان چنین اسنادی را نیز در اختیار می داشت، هیچ گاه تاریخ سازمان تدوین نمی شد. چنان که تاریخچه اش در این سی ودو سال نگاشته نشد.

نگارنده این سطور از جانب برخی منتقدین متهم شد که با دخل و تصرف در اسناد، اهداف خاصی را در کتاب پی گرفته است. این منتقدین برای اثبات نظر خود هرگونه سخنی گفتند. یکی از منتقدین نوشت: «چند موردی که من از آن اطلاع داشتم، اطلاعات ارائه شده در کتاب را به واقعیت نزدیک یافتم».(۱)

کاش ایشان آن چند مورد را که از آن اطلاع داشته و به واقعیت نزدیک یافته بیان می کرد تا خیال خوانندگان حداقل از بابت درستی آن چند مورد آسوده می گشت. ولی نتیجه گیری ایشان، فقط نیت وی در تخریب کتاب را آشکار می سازد. ایشان در پایان می نویسد: «کتاب در بسیاری از موارد غیر واقعی و مخدوش است.»(۲)

پافشاری برای مخدوش ساختن کتاب، مانع از آن می شود که صدر و ذیل نظرات ایشان هماهنگ گردد. اگر ایشان اطلاعات ارائه شده در کتاب را در چند موردی که از آن اطلاع داشته به واقعیت نزدیک یافته، چگونه حکم صادر کرده است که کتاب در بسیاری از موارد غیر واقعی و مخدوش است؟ دانسته های ایشان که به چند مورد محدود می شود اجمالاً در کتاب تأیید شده است، بنابراین حتماً ایشان آن «بسیار موارد» را با نادانسته های خود سنجیده که غیرواقعی و مخدوش بودن آن را نتیجه گرفته است!

آقای نقی حمیدیان در نقد خود نوشته بود: «وی [نادری] می کوشد چریک های فدایی خلق را از هرگونه دانش و معلوماتی تهی نشان دهد تا هرگونه

۱- جعفر بهکیش، نگاهی به واکنش سازمان اکثریت و اتحاد فدائیان به انتشار کتاب چریک های فدایی خلق، سایت عصر نو، مورخه ۲۲ دی ۱۳۸۷.

۲- همان.

ارزش و اعتبار فکری و سیاسی نیز برایشان باقی نماند.»(۱)

گرچه در مقاله «خیال اندیشی و ردّ حقیقت»(۲) از قول آقای عبدالرحیم پور به ایشان پاسخ دادم ولی نکته در اینجاست که اکنون خود ایشان اظهار می کند: «ما همه در زندان بودیم، یا در خانه های تیمی، یا در خفا بودیم. مگر کتابی آزاد بود تا ما بخوانیم؟»(۳)

اگر چریک ها یا در زندان بودند و یا مخفی بودند و کتابی نیز آزاد نبود تا بخوانند، آن دانشی که ایشان ادعا می کند چریک ها از آن بهره داشتند و نادری تلاش کرده آن را نادیده انگارد، چگونه و از کجا حاصل شده است؟ آیا سخن امروز ایشان ناقض نظرشان در نقد کتاب نیست؟

در بیش از سی صفحه از کتاب، نام اشرف دهقانی به میان آمده که در عداد نام های پرشمار است. ایشان پس از سه سال، سکوت خود را شکسته و در چهلمین سالگرد عملیات سیاهکل در تورنتو درباره کتاب چنین می گوید: «در این کتاب نظراتی را که بیژن جزنی چند سال بعد از تشکیل چریک های فدایی خلق در زندان نوشته به گروه جنگل نسبت داده و بعد با مقایسه آن با نظرات احمدزاده به خیال خودش کشفی کرده و گفته که این دوگانگی نهفته در سازمان بود. در حالی که نظراتی که بیژن در زندان نوشته بود، چند سال بعد از سیاهکل و تشکیل سازمان چریک های فدایی خلق بود و حتی بیشتر این نظرات در گروه خود وی نیز مطرح نبود.»(۴)

اولاً اینجانب هیچ گاه نکوشیدم نظرات جزنی را به گروه جنگل نسبت دهم. ثانیاً شایسته تر بود ایشان درباره موارد مربوط به خود نیز که عموماً از میان اسناد بازجویی ها استخراج شده، سخن می گفت تا معلوم گردد آیا اسناد بازجویی ها

۱- نقی حمیدیان، پژوهشگری مجرمانه در تاریخنگاری، آرش، شماره ۱۰۲.

۲- فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، شماره ۲۴، بهار ۱۳۸۸.

۳- مصاحبه عنایت فانی با نقی حمیدیان، وب سایت بی.بی.سی، صفحه ویژه چهل سالگی عملیات سیاهکل.

۴- سخنرانی اشرف دهقانی به مناسبت سالروز سیاهکل در تورنتو، سایت رادیو فردا.

یکسره غیرقابل اعتنا و استناد است؟

آقای ایرج نیری در سخنرانی خود به مناسبت چهلمین سالگرد سیاهکل ادعا کرده است به بازجویی او مطالبی افزوده شده است «که اساساً با نگاه او به مسائل بیگانه بود. از جمله شناسایی کارخانه چای لاهیجان برای به آتش کشیدن آن. چیزی که در ذهن هیچ فدایی خلقی نمی گنجد.»(۱) می توان و باید به کتاب مراجعه کرد تا معلوم گردد در آنجا چه گفته شده است. در صفحه ۱۷۲ در بازجویی ایشان چنین آمده: «چهارم، درباره نقشه کارخانجات منتصری که در کجا واقع شده اند و همچنین سینمای منتصری و نحوه ورود و آتش زدن آنها [آنجا] که من نقشه کارخانه را که در کجا واقع شده است برایشان مشخص کردم و سینما هم که پهلوی کارخانه بود برایشان مشخص کردم و نوشتم که چون تا ساعت یازده شب، در سینما، فیلم [نمایش] می دهند، مردم در سینما هستند اگر شما بخواهید سینما را آتش بزنید مردم بی گناه از بین می روند.»

آشکار است که برخلاف نظر آقای ایرج نیری مقصود سینماست و نه کارخانه. اینجانب حتی در برابر کلمه «آنها» که توأمان می تواند هم به کارخانه و هم به سینما اطلاق گردد در داخل قلاب کلمه «آنجا» را نوشتم تا تأکید کرده باشم که مقصود سینما بوده است. اکنون آقای نیری می گوید چگونه فدایی ها ممکن است کارخانه را به آتش بکشند؟ درباره سخن ایشان چه باید گفت؟ اخلاق یا سیاست؟ من نمی دانم منتصری که بود و آیا واقعاً افراد گروه تصمیم به آتش زدن سینمای او داشتند یا خیر؟ همان طور که نمی دانم آدرس منزل «جعفر طیاری نزولخوار» که در ادامه بازجویی ایشان آمده به چه کار گروه می آمد.

آقای نیری حسابگرانه سخن می گوید. از یک سو نمی خواهد و یا نمی تواند این سند را به کلی منکر شود و از دیگر سو با مشکل «آتش زدن آنها» که مستعد بدفهمی است چه کند؟ بنابراین اخلاقاً ترجیح می دهد آنچه را که قابل دفاع است

۱- گزارشی از برگزاری مراسم مشترک چهلمین سالگرد جنبش فدایی، سایت عصر نو، سه شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹.

بر عهده بگیرد و آنچه را که قابل دفاع نیست بگذارد بر گردن نادری! اصولاً این پدیده ای است عام. اسنادی صحیح است که ما را خوش آید.

البته آقای نیری دیگر نیازی ندید تا لختی بیندیشد که احتمالاً نقشه شهر پس از ۴۰ سال تغییر کرده و ممکن است دیگر نه از منتصری خبری باشد و نه از سینما و کارخانه او اثری.

بنابراین نادری چگونه می تواند این همه اطلاعات را گردآورد تا سندی فراهم کند برای شرمنده ساختن آقای ایرج نیری.

متأسفانه همین نگاه برای عدم اعتراف به اتقان اسناد دامنگیر شورای مرکزی سازمان فداییان خلق نیز شده است. در مقاله «خیال اندیشی و...» نوشتم که یکی از تصفیه شدگان درون سازمانی شخصی است به نام «علی اکبر هدایت تبار نخ کلائی»؛ شورای مرکزی سازمان یک سال پس از انتشار مقاله اعلام می دارد با انجام تحقیقات به این نتیجه رسیده است که یکی از تصفیه شدگان «علی اکبر هدایتی» بوده است(۱)

شورای مرکزی سازمان حتی پرهیز دارد نام این فرد را کامل و دقیق ذکر کند تا مبادا نادری از آن سوءاستفاده کند.

نام او هر چه که باشد فاقد اهمیت است، آنچه که اهمیت دارد این است که شورای مرکزی فدائیان عالمانه و عامدانه، نام او را تغییر می دهد. زمانی که آنها سندی را که در معرض دید همگان قرار گرفته چنین بی پروا مخدوش می سازند، چگونه می توان به اسناد و خاطراتشان اعتماد نمود؟ اسناد و خاطرات آنان دستمایه ای خواهد بود برای بازتولید آن اسطوره ها، اما بی شک راززدایی، اسطوره ها را در هم خواهد شکست.

مهدی فتاپور این نوع پریشان گویی های منتقدان را فقط «بی دقتی در طرح مطالب تاریخی» می خواند.(۲) گویا ایشان مایل نیست بپذیرد که این «بی دقتی»های

ص:۱۴

۱- قرار مصوب کنگره یازده سازمان فداییان خلق ایران – اکثریت – در مورد قتل های درون سازمانی در سازمان چریک های فدایی خلق ایران، کار آنلاین، ۳۱ خرداد ۱۳۸۱.

۲- مهدی فتاپور، تحلیل تاریخی بر اساس اوراق بازجویی، فیس بوک اتحاد جمهوری خواهان، ۱۲ تیر ۱۳۸۹.

عامـدانه فقط با هـدف مخـدوش ساختن اتقان اسـناد صورت گرفت. اگر بتوان از این «بی دقتی ها» درگذشت چرا نتوان برخی کاستی ها را که در هر پژوهش تاریخی راه می یابد نادیده گرفت؟

اصولاً اگر این بی دقتی ها از جانب کنشگران آن، عمـداً و یا سـهواً، به تاریخنگاری راه یابـد، آنگاه تاریخ جز آن خواهد بود که در واقعِ امر روی داده است.

لازم می دانم اکنون با اغتنام از فرصت و با توجه به اهمیت موضوع به اسنادی که در چرخه کار «اطلاعاتی – امنیتی» تولید می شوند نگاهی دوباره بیفکنم.

اسـناد اطلاعاتی و خصوصاً اسـناد ساواک درباره گروه ها و سازمان های سیاسـی را می توان به هفت دسـته کلی به شـرح ذیل تقسیم کرد:

۱. مکاتبـات اداری: این مکاتبـات یا درون سازمانی است و یا برون سازمانی. هنگامی که ساواک و یا دیگر ارگان های نظامی و انتظـامی خبر و یـا گزارشـی از فعالیت های یک گروه سیاسـی دریافت می کردنـد، این خبر و یا گزارش در چرخه مکاتبات اداری قرار می گرفت. بایـد توجه داشت این اخبـار و گزارشات الزاماً دقیق و صـحیح نمی توانست باشـد. میزان احاطه گزارش دهنده بر موضوع در درستی خبر و گزارش تأثیر می گذاشت.

فعـالیت جزنی و همسـرش به نفع حزب توده در سال ۱۳۴۲ از این دست گزارشـاتی است که از دقت برخـوردار نیست. گرچه جزنی فعالیت می کرد، اما نه به نفع حزب توده. سال ها بود که جزنی از حزب توده بریده بود.

شهربانی، ژانـدارمری و ضـداطلاعات ارتش موظف بودنـد اخبار مربوط به گروه های سیاسـی را به اطلاع ساواک برسانند و با این سازمـان همکـاری کننـد. این اخبـار پیگیری بیشتری را طلب می کرد. بنابراین یا اداره کل سوم ساواک که وظیفه مقابله با گروه هـای سیاسـی را به عهـده داشت، نیازمنـدی هـای بعـدی خود را به ارگان های ارسال کننـده خبر اطلاع می داد و یا آنها متعاقباً اخبار تکمیلی را در اختیار اداره کل سوم قرار می دادند.

البته در مواردی این مکاتبـات ناتمام می مانـد و یا پاسـخ صـحیح و دقیقی بـدان داده نمی شـد. چنانکه در تاریـخ ۲۷/۱/۱۳۴۸ ریاست کل ساواک طی نامه ای از

ضـداطلاعات ارتش درخـواست می کنـد که «ایرج» حسن پور را دسـتگیر و به سـاواک تحویـل دهنـد. ضـداطلاعات ارتش به سـاواک اطلاـع می دهـد که شخصـی به نـام «غفـور» حسن پور در نیروی هوایی مشـغول خـدمت است. به علت عـدم پیگیری طرفین، دستگیری حسن پور تا آذرماه سال ۱۳۴۹ و بر اثر رویدادی دیگر به تعویق افتاد.

۲. اقدامات اطلاعاتی: پس از آنکه ساواک از فعالیت های سیاسـی یک گروه مطلع می شد اقدامات لازم برای شـناسایی کامل اعضـاء آغـاز می گردیـد. این اقـدامات به طور عمـده شامـل تعقیب و مراقبت و یا شـنود تلفن بود. به رغم اهمیت این دسـته از اسناد، متأسفانه بخش اندکی از آنها در اختیار اینجانب می باشد.

فقط آن بخش از مکالمات تلفنی که توسط ساواک از روی نوار استخراج شده است قابل استفاده می باشد که بخش اندکی را شامـل می شود. گزارشات تعقیب و مراقبت نیز چنـدان قابل اسـتفاده نیست زیرا افراد تحت تعقیب با لفظ «یارو» یاد می شونـد. افراد تمـاس گیرنـده نیز با شـماره مشـخص می گردنـد. بنابراین دانسـته نیست که «یارو» با چه کسانی ارتباط گرفته است و آن افراد آیا عضو سازمان بوده اند یا خیر؟

۳. گزارش منابع: کلیه دسـتگاه های اطلاعاتی و امنیتی تلاش دارند با اسـتخدام منابع از فعالیت گروه های سیاسی اطلاع کسب کننـد. بسـته به تعـداد منـابع و میزان نفـوذ و نزدیکی آنـان به افراد اصـلی و مؤثر گروه، اخبـار دقیق تر و کامـل تری در اختیـار ساواک قرار می گرفت. چنانچه به علت نزدیکی ناصر آقایان به عباس سورکی، گروه جزنی پیش از هر اقدامی ضربه خورد.

۴. اسناد درون گروهی: این اسناد مشتمل است بر: نامه ها، گزارشات، اخبار، تحلیل ها و قرارها. این دسته از اسناد از نظر گروه دارای طبقه بندی متفاوت بودند. اسـناد مهم تر و سرّی که طبقه بندی صفر و دو صفر داشت در صورت هجوم ساواک به یک خانه تیمی سریعاً به شعله های آتش سپرده می شد. بخش اندکی نیز به دست ساواک می افتاد.

اسناد درون گروهی آگاهی های مفیدی از تحولات درونی و عملکرد گروه به دست می دهند.

در مقاله خیال اندیشی و... با استناد به جزوه درون گروهی نوشتم که مسرور فرهنگ توسط هم تیمی های خود به هنگام گریز از یورش ساواک کشته شد. اینک پس از سی وپنج سال خانم شیدا نبوی روشن می سازد که مسرور فرهنگ به همان ترتیب و توسط یوسف قانع خشکبیجاری کشته شد.(۱) آیا نمی توان این اظهار خانم شیدا نبوی را در نتیجه انتشار آن سند دانست؟

۵. نشریات و اعلامیه های گروه: بخشی از اطلاعیه ها و نشریات که توسط گروه برای توضیح و تبیین مواضع و فعالیت های خود برای عموم مردم تدوین می شد توسط ساواک جمع آوری و نگهداری می شد که یکی از منابع مهم در شناخت گروه به شمار می رود.

۶. بازجویی: عمده ترین و مهم ترین بخش اسناد ساواک به بازجویی از اعضای دستگیر شده گروه اختصاص دارد. لغت نامه آکسفورد «هرگونه شاهد و مدرک مکتوب را سند» می نامد. مطابق با این تعریف، متن اعترافات متهمین نیز در زمره اسناد است. البته می توان اعترافات و اقاریر را به لحاظ اعتبار، شمول، دقت و صحت مورد سنجش قرار داد ولی نمی توان آن را به کلی نفی کرد و نادیده گرفت و از سندیت ساقط ساخت.

اگر متهم به خاطر پای بندی به آرمان ها و یا به سازمان خود تلاش کند اطلاعات ناکافی و یا دروغین در اختیار بازجو قرار دهد، بازجو با تکیه بر دیگر قرائن و شواهد اطلاعات بیشتری، نه الزاماً همه اطلاعات را، از متهم اخذ می کند. شکنجه، اعترافات را به لحاظ قضایی مخدوش می سازد ولی در کار تاریخ نگاری «هر شاهد و مدرک مکتوب، سند نامیده می شود.»

۷. کیفرخواست و دفاعیات: پرونده اعضای دستگیر شده پس از تکمیل برای صدور حکم به دادرسی ارتش ارسال و ظاهراً از حوزه اختیارات ساواک خارج می شد ولی نسخه ای از کیفرخواست و دفاعیات در پرونده های ساواک وجود دارد. کیفرخواست ها مشتمل است بر اتهامات و اعترافات. متهم در مقام دفاع از

۱- شیدا نبوی، ضربه ۵۵، از زمستان شمال تا تابستان تهران. وب سایت بی.بی.سی، همان.

خود روشن می سازد که کدام بخش از کیفرخواست را اتهام و کدام بخش را به عنوان اندیشه و عمل خود و یا گروهش قابل دفاع می دانـد. گرچه متهم اصولاً برای کاستـن از کیفر تلاش دارد برخی از اقـدامات خود را نیز انکار کنـد. ولی دفاعیات در کلیت خود، برخی واقعیات درباره گروه را روشن می سازد.

این اسناد هفت گانه پیوستگی معناداری با یکدیگر دارند. اصولاً اسناد با یکدیگر و یا گاه با دیگر منابع همپوشانی دارند.

عبـاس مفتـاحی در بـازجویی خود درباره «طرح بازگشت به کوه و شـناسایی مناطق روسـتایی» و نقش اردشـیر داور به تفصـیل سخـن گفته است.(۱) اظهـارات مفتـاحی به شـکل دیگر توسـط حمیـد اشـرف در جمع بنـدی سه سـاله آمـده است و یا عباس جمشـیدی رودباری در بازجویی خود نوشت که عباس مفتاحی اعتقاد داشت اورانوس پورحسن خائن و مستحق مجازات اعدام است.(۲) همین اعتقاد را نیز حمید اشرف درباره او در جمع بندی سه ساله بیان داشته است. بنابراین اسناد نمی تواند با واقعیات بیگانه باشد. یکی، دیگری را تکمیل می کند و همه آنها بخشی از فعالیت آن گروه را بازمی تابانند.

اما نقدها و انتقادها از جلد اول که عموماً جزئیات رویدادها را مورد توجه قرار داده بود زمینه طرح این پرسش اساسی تر را که چگونه می توان برای انقلاب کوشید ولی آمدنش را تا واپسین لحظات احساس نکرد و در برابرش غافلگیر شد به کلی سلب کرد.

به جرأت می توان ادعـا کرد که انشـعاب هـا و کنش هـای فـدایی هـا از فردای پیروزی انقلاب واکنشـی بود به آن غافلگیری. فدایی ها می خواسـتند عقب ماندگی خود را از سـیر حوادث که بارها بدان اعتراف کردند جبران کنند، بنابراین هر یک راهی پیشـنهاد دادنـد امـا بـا هر بار شـکست و مواجهه با بن بست، بار دیگر انشـعاب می کردنـد. انشـعاب، پس از انشـعاب. آزمودن دگرباره آزموده ها.

ص:۱۸

۱- نک: جلد اول، ص ۳۶۶.

۲- همان، ص ۳۷۸.

ادعا شده است که سازمان در سال ۱۳۵۶ و اواسط سال ۱۳۵۷ «به بزرگ ترین جریان سیاسی کشور بدل شده و در یک قدمی تبدیل شدن به یک حزب سیاسی بزرگ و پرنفوذ در کشور قرار داشت».(۱)

در صورت قبول این ادعا باید پرسید چرا این سازمان پرنفوذ و قدرتمند ناگاه به هزار تکه تبدیل شد و هر یک از در دشمنی با دیگری درآمد و برخی از آنها چنان انحطاطی از خود نشان دادند که در گروه های سیاسی کمتر می توان مشابه آن را یافت.

آیا سرنوشت فدایی ها می توانست جز آن باشد که پس از انقلاب شاهد بودیم؟ یا آنکه باید آن سرنوشت را در سرشت سازمان چریک های فدایی خلق جستجو کرد.

این کتاب اهتمام دارد که بخشی از سرشت و سرنوشت چریک های فدایی را در معرض دید و داوری قرار دهد. دستمایه این پژوهش به طور عمده، نشریات، جزوات، اطلاعیه ها و اسناد درون گروهی شاخه های مختلف، «چریک های فدایی» که بالغ بر هزاران برگ می باشد، بوده است.

انبوهی و گستردگی منابع به میزان کمبود آن می تواند پژوهشگر را در تنگنا قرار دهد و دشواری هایی فراهم سازد. با این وجود تلاش شده است مواضع اصلی تمامی جریاناتی که ذیل عنوان «چریک های فدایی خلق» فعال بوده اند به درستی تبیین گردد.

انشعاب های پی درپی درون تمامی جریانات فدایی که به بهانه های ایدئولوژیک صورت می گرفت بر ساختار کتاب سایه انداخته است. روند رویدادها گاه با یک انشعاب از هم گسسته می شود. بنابراین تلاش شده است مواضع سیاسی و عملکرد هر یک از این جریانات به طور مستقل وارسی شود. به علت تداخل رویدادها و روندها نتوانستم ساختار کتاب را به نحوی تنظیم کنم که از یک پژوهش تاریخی انتظار می رود. مراجعه به صفحات پسین و پیشین برای بازشناسی هر یک از

۱- قربانعلی عبدالرحیم پور، تحریف و وارونه سازی رویدادها، آرش، ۱۰۲.

جریانات اجتناب ناپذیر شده است. از این بابت پوزش می طلبم.

امید است تکرار برخی مطالب برای خوانندگان ملال آور نباشد.

به مسائل نظری و تئوریک کمتر پرداخته شده است زیرا در جایی که عضو برجسته رهبری سازمان بر این باور است که «دوران تئوری ها گذشته است.» نمی توان انتظار داشت که عمل و پراتیک آنان بر تئوری مبتنی بوده باشد. لاجرم پرداختن به تئوری بلاموضوع است. «انطباق خلاقانه مارکسیسم» با جامعه ایرانی که پیشینیان از آن سخن می گفتند جای خود را به کپی برداری محض از تئوری های مارکسیستی سپرد.

در خاتمه باید تأکید کنم که به رغم پافشاری، بنا به ملاحظاتی، اسناد به تمامی در اختیار اینجانب قرار نگرفت. هرگاه بتوان از آن اسناد استفاده کرد، بی تردید این پژوهش، جلد سومی نیز خواهد داشت. لازم است در اینجا مراتب سپاس خود را از «مرکز بررسی اسناد تاریخی» که برخی اسناد را در اختیارم نهاد، اعلام دارم.

ساحت تاریخنگاری جدای از ساحت سیاست است. امید است در نقد این اثر این دو ساحت در هم نیامیزد.

ایدئولوژی سازمان و چرخش سیاسی

اشاره

در آخرین ساعات روز ۲۰ بهمن ۱۳۵۷ گارد جاویدان شاهنشاهی به مرکز آموزش نیروی هوایی در دوشان تپه حمله برد. ساعاتی پیش از آن، هنرجویان همافری که شاهد پخش فیلم و تصاویر مربوط به بازگشت رهبری انقلاب، امام خمینی، به ایران از تلویزیون بودند با فرستادن صلوات و سر دادن شعار، با انقلاب ابراز همبستگی کردند. این اقدام برخی از فرماندهان نیروی هوایی را نگران ساخت، خصوصاً آن که روز پیش نیز عده ای از افراد ارتش، عمدتاً افسران و همافران نیروی هوایی، در مدرسه علوی حضور یافته و با ادای احترام نظامی به رهبری انقلاب، تبعیت خود از ایشان و پیوند با مردم را آشکار ساختند. از این رو فرماندهان دوشان تپه سراسیمه از گارد جاویدان برای فروخوابانـدن آنچه که تمرّد و شورش می پنداشتند کمک خواستند. خبر حمله گارد و استمداد همافران به سرعت شهر را دربر گرفت و مردم شتابان از هر سو خود را به مرکز آموزش همافری و ستاد فرماندهی نیروی هوایی رساندند. همافران درهای اسلحه خانه ها را به روی مردم گشودند و مردم به سرعت مسلح شدند. در زد و خورد مسلحانه ای که صورت گرفت، مردم گارد شاهنشاهی را شکست دادند و سپس با حمله به دیگر مراکز نظامی و انتظامی تهران، یک به یک آنها را فتح کردند. ارتش که پیش از این از درون فروریخته بود، اعلام بی طرفی کرد. در نتیجه نظام پادشاهی در بیست ودوم بهمن ماه به پایان رسید.

بحبوحه قیام و تزلزل در باور چریک ها

انقلاب ایران در شرایطی پیروز شد که از چند ماه پیش از آن چریک های فدایی در

معدود خانه های تیمی خود درگیر این بحث بودند که آیا شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب فراهم است یا خیر؟ به یاد داریم که مسئله مهیا بودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب همواره مهم ترین مسئله مورد بحث و مناقشه درون سازمان بود؛ ولی اینک اعضای سازمان به روشنی شاهد بودند که طبق فرمول لنین درباره انقلاب دیگر «پایینی ها حکومت را نمی خواهند و بالایی ها نیز قادر به ادامه حکومت نیستند»(۱)بنابراین شرایط عینی آماده است. ولی آیا در غیاب یک سازمان پیشاهنگ که بتواند توده ها را تحت رهبری خود قرار دهد، می توان به پیروزی انقلاب امید بست؟ پاسخ بدین پرسش مهم ترین دغدغه آن روز رهبری سازمان بود. پرسشی که در همان روزها نیز مورد مزاح تعدادی از چریک ها واقع شده بود.(۲)

گفته شده است احمد غلامیان لنگرودی (هادی) که در آن زمان یکی از رهبران سازمان به شمار می رفت، بیش از دیگران به طرح این بحث اصرار می ورزید. او که در میان چریک ها به کم دانشی و خشک اندیشی معروف بود، چنان در اندیشه های لنین در باب انقلاب غوطه ور بود که قادر به دیدن اطراف خود و درک واقعیات جامعه نبود؛ به طوری که در شب انقلاب، هنگامی که دو تن از افراد تحت مسئولیتش در میان مردم به هر سو می دویدند و هر یک وظیفه ای را به انجام می رسانیدند، آمرانه و تحکم آمیز از آنان خواست که به خانه تیمی بازگردند.(۳) این یک دستور تشکیلاتی بود که نگاه سازمان به تکاپوهای مردم و انقلاب را بازمی تاباند. اگر چند چریک فدایی چون «مهرنوش و جواد» در این سو و آن سوی شهر «به همراه توده مردم، پیاده و یا سوار بر ماشین و وانت در خیابان های تهران اسلحه به دست به مراکز نظامی رژیم هجوم می آوردند و از این پادگان به آن پادگان می رفتند»(۴)، بدون کسب اجازه از تشکیلات بوده است. زیرا در این شرایط بی مانند «هادی به عنوان مسئول و فرمانده نظامی» سازمان که باید

۱- لنین، مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۱۸، نقل به مضمون.

۲- نقی حمیدیان، سفر با بال های آرزو، سوئد، چاپ اول، ۲۰۰۴، ص ۲۸۱.

۳- همان، ص ۳۰۳.

۴- همان.

به استقبال این موقعیت خطیر برود، با بی اعتمادی مطلق به تلاش مردم، دستور بازگشت اعضا به خانه را صادر می کند.

با آزادی زندانیان سیاسی در ماه های پایانی حیات رژیم پهلوی، گویا به ابتکار عبدالرحیم پور و با هدف ارتقای توانایی سیاسی سازمان تعدادی از اعضا و هواداران چریک ها با عنوان «کادرهای ویژه» مجدداً عضوگیری شدند. «کادر ویژه یعنی کسی که اندکی نوشتن بلد باشد. این افراد را جلب می کردند تا اعلامیه ها را بنویسند. معمولاً هم به این کادرهای ویژه اندکی مشکوک بودند.»(۱) پیوستن این افراد که به واسطه مطالعه در زندان عموماً از دانش و تجربه سیاسی بیشتری نسبت به رهبری سازمان در آن سال ها برخوردار بودند، لاجرم با چالش هایی مواجه گردید. رهبری وقت سازمان با بی اعتمادی به تحولات جامعه می نگریست و همچنان برای حضور در قرارهای سازمانی در خیابان از بیم ساواک – که دیگر وجود نداشت – تمامی موارد امنیتی و حفاظتی را رعایت می کرد و اکیداً اعضا را از شرکت در ناآرامی ها منع کرده بود. اما «کادرهای ویژه»، که از زمان آزادی تا پیوست مجددشان توانسته بودند خارج از حصارهایی که در زندگی چریکی اجتناب ناپذیر است سپری کنند، نه تنها این مقررات را درک نمی کردند، بلکه برخی از آنان حتی شرایط را برای تشکیل سازمانی علنی مناسب تشخیص می دادند.

این دوگانگی در تحلیل شرایط چنان بر سازمان سایه افکنده بود که هنگامی که اعلامیه معروف به «قیام را باور کنید» منتشر شد، در سازمان شایع گردید که این اعلامیه از سوی ساواک انتشار یافته است. عنوان اعلامیه این است: «در این قیام خونین که آغاز شده مردم را یاری کنیم»؛ و در آخرین پاراگراف آن آمده است:

مبارزان آگاه خلق! روی سازمان با شماست. گول کسانی را که از شما می خواهند در این بحبوحه قیام، مردم را بی دفاع زیر رگبار گلوله های رژیم رها کنید و در خانه های خود به درازگویی بنشینید، نخورید که هیچ خیانتی کثیف تر از این نیست. مردم را رها نکنید. مردم قطعاً از شما بهتر فهمیده اند

۱- فرج الله ممبینی کاظمی، گزارش به کنگره اول...، خرداد ۱۳۷۰، کتاب کنگره، ص ۱۷.

[که] پیروزی بر شاه جلاد و سرنگونی پهلوی چقدر نزدیک است. آنها این را خوب دریافته اند و دیده اند. از آنها بخواهید آنچه را که دیده اند به شما نیز بنمایانند. قیام را باور کنید.

این اعلامیه توسط فرخ نگهدار که به تازگی به سازمان پیوسته بود، نوشته شده بود و با تئوری مبارزه مسلحانه انطباقی نداشت. بنابراین به دستور رهبری سازمان جمع آوری و به شعله های آتش سپرده شد.(۱) می توان با نقی حمیدیان هم رأی بود که این اعلامیه «خودی های سازمان را» مخاطب قرار داده بود و دانسته و یا ندانسته در نقطه مقابل تفکر رایج چریکی به حساب می آمد.(۲) در این صورت نوشتن این اعلامیه کاری بود جسورانه. جسارت از آن روی که اعلامیه، رهبری سازمان را فراخوانده بود تا به جای درازگویی های بی حاصل درباره شرایط عینی انقلاب، به مردم بپیوندند؛ زیرا که انقلاب در تمام شریان های کشور جاری بود. البته در ذیل این اعلامیه شعار همیشگی چریک ها: «پیروزباد مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی خلق ایران» همچنان به چشم می خورد. در حالی که این اعلامیه از نظر رهبری وقت سازمان «مستوجب آتش» بود، بعدها شاخه اکثریت صدور آن را در ردیف مهم ترین حوادث سازمان قرار داد.(۳) ناتوانی رهبری رسمی سازمان در درک انقلاب و همسو ساختن خود با مردم ناگزیر به شکل گیری رهبری غیررسمی در میان کادرهای ویژه انجامید. این رهبری غیررسمی در دوران سپری ساختن محکومیت خود، تحت تأثیر آموزه های جزنی واقع شده بود. جزنی با آموزش ها و نقدهای خود توانسته بود نظریه «مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک» را به حاشیه رانده و با تأکید بر محوری بودن کار نظامی، کار سیاسی – صنفی را به عنوان پای دوم جنبش، بقبولاند.

البته در همان روزها، برخی از چریک ها با اپورتونیست خواندن جزنی به مقابله با آراء او برخاستند؛ که انتقال این اختلافات از درون به بیرون زندان پایه

ص:۴۰

۱- نقی حمیدیان، همان.

۲- همان، ص ۲۸۲.

۳- نشریه کار ارگان سراسری سازمان چریک های فدایی خلق اکثریت، سال دوم، دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۵۹، شماره ۹۷.

انشعاب های بعدی شد.(۱)

بـدین ترتیب سازمـان چریـک هـای فـدایی خلق بـا انبـوهی اختلاـف، بـا ترکـیبی نامتجـانس بـا بنیـان هـای نظری متفـاوت، با برخورداری از دانش انـدک تئوریک با اعضایی انگشت شـمار به طوری که «تا نیمه سال ۵۷، آنچه از سازمان مانده بود کمتر از ده تیـم بـود کـه مسئولیت آن بر دوش سـه چهـار نفر از اعضـای معمـولی و کـم تجربه سازمـان افتـاده بـود»(۲) و بـا هیأتی «دایناسوری با بـدنه بسیار بزرگ و مغز بسیار کوچک»(۳) چنـان که گویـا «سازمـانی در کـار» نبود،(۴) اینـک ناظر پیروزی انقلابی

ص:۵

۱- گزارش هـای فراوانی از اختلاـف بین چریک های فـدایی در زنـدان وجود دارد که گزارش ذیل یک نمونه آن است: منبع شماره ۹۴۴۱ در تاریخ ۱۱-۳-۱۳۵۵ از زندان اوین گزارش می دهد «حدود پنج ماه پیش افراد گروه چریک های به اصـطلاح فدایی خلق در زندان اوین قصد به وجود آوردن تشـکلی را داشـتند که این کار با مخالفت کلیه زندانیان روبرو شد ولی با این حـال تشـکل به وجود آمـد و افراد زیر عضو آن می باشـند. ۱. عبدالرحیم (عزالدین) صـبوری ۲. علی اصـغر ایزدی ۳. جمشید طاهری پور ۴. مهران شهاب الدین ۵. اکبر دوستدار صنایع ۶. نریمان رحیمی بالو ۷. مهدی فتاپور ۸. علی توسلی ۹. ابوالقاسم طاهرپرور ۱۰. پرویز نویدی چراغ تپه ۱۱. یوسف کشی زاده ۱۲. فرزاد کریمی ۱۳. حبیب الله فرزاد ۱۴. شاهرخ نعمتی ۱۵. رضا نعمتی ۱۶. فرخ نگهدار ۱۷. حسـین عابد آملی ۱۸. عباس خلیلی. بنیانگذاران این تشـکل رحیم صـبوری، ایزدی و طاهری پور بودند و ابتدا فعالیت شدیدی داشتند ولی در حال حاضر اختلافات ایدئولوژیک در بین آنها ظاهر شده و مسائل مورد بحث این افراد بـه طـور کلی از ایـن قرار اسـت: الـف) عـده ای می گوینـد بیژن جزنی اپورتـونیست بـوده و بعضـی گفتنـد نه گـرایشـات اپورتونیستی در نظرات او وجود داشـته است. ب) مسـئله آنگولاـ و اینکه حق بـا چین است یا شوروی. ت) مسـئله ضـرباتی که اخیراً به گروه وارد شـده و اکثراً عقیده دارند این نشانه قدرت گروه است. ث) تبلیغ مسـلحانه و مسـئله آن که ابتدا جنبه نظامی داشـته و نه سیاسی و آنها انقلاب را آغاز کردند و صبوری وایزدی می گویند وارد جنگ توده ای شدند. و اخیراً بحثی درباره این مسائـل بین ایزدی و بهروز سـلیمانی به وجود آمـد که تا صبح ادامه داشت. در مقابل گروه فوق الـذکر عـده ای مرکب از ابراهیم زاده، مسعود بطحائی، روبن مارکاریان، محمد فارسـی و بهروز سـلیمانی قرار گرفته اند و دسـته سوم و یا گروه سیاسی کارها عبارتند از نظام رشـیدیون، بهروز نابت، حسـین سـحرخیز اصفهانی، سیامک ستوده، رضوان خرسند خسروشاهی، عبدالله افسری، موسی محمدنژاد، گنجینه کتاب، ابراهیم دین خواه که مخالف به وجود آمدن تشکل گروه چریک ها هستند.

۲- کتاب کنگره، فرج الله ممبینی کاظمی، ص ۱۶.

۳- بهزاد کریمی، همان، ص ۱۹.

۴- قربانعلی عبدالرحیم پور، همان، ص ۲۷.

بود که توانست جمهوریت را جانشین نظام سلطنت کند.

انقلاب ها، سیاست را به امری عمومی تبدیل می کنند و آن را از چارچوب سازمان ها و احزاب خارج، و به سطح خیابان و خانه ها می کشاند. افراد جامعه نسبت به پدیده های سیاسی واکنش نشان می دهند و هر یک به فراخور تمایلات، آرمان ها و دلبستگی های خود به یک گروه و یا سازمان سیاسی علاقه مندی نشان می دهد و برای موفقیت آن می کوشد. سازمان های سیاسی نیز با بیان رنج ها و تلاش هایی که برای پیروزی انقلاب متحمل شده اند و با تبلیغ اهداف و برنامه های خود می کوشند هواداران بیشتری بیابند. کثرت هواداران می تواند حضور آنان را در قدرت تضمین کند.

بازسازی سازمان: تحلیل چریکی، سیاست سازمانی

پس از انقلاب ایران، افراد بسیاری به سازمان چریک های فدایی خلق پیوستند. چریک های فدایی که خود فاقد ساختارهای سازمانی بودند، در همان روزهای اولیه پس از پیروزی با دائر کردن ستاد در دانشکده فنی دانشگاه تهران به سازماندهی هواداران و علاقه مندان خود پرداختند. این هواداران به طور عمده از میان دانشجویان برخاسته بودند. پیش از این مهدی فتاپور که پس از آزادی از زندان در بهار ۱۳۵۷ مجدداً به سازمان پیوسته بود، به سازماندهی دانشجویان هوادار چریک ها پرداخته بود. بعدها این دانشجویان سازمان دانشجویی پیشگام را به وجود آوردند. اما سازمان چریک های فدایی که هنوز ساخت چریکی داشت، از توانایی لازم برای سازماندهی علاقه مندان و هواداران بی بهره بود. آنان بعدها نوشتند:

سازمان ما که قبل از قیام به جهت وجود انحرافات جدی در زمینه مسائل ایدئولوژیک و مضمون فعالیتش دارای ساخت سازمانی چریکی بود، قادر نشد نیروهای مشتاق را در تشکیلات جذب نماید. بعد از قیام که مضمون فعالیت سازمان دگرگون گشت و اشکال علنی مبارزه در پیش گرفته شد، بالطبع ساخت سازمانی چریکی و تجربیات گذشته سازمان توان پاسخگویی به مسائل

پیچیده در شرایط متحول بعد از قیام را نداشت. دیدگاه های انحرافی سازمان در زمینه مسائل ایدئولوژیک و سیاسی اجازه نمی داد که به امر سازماندهی نیروها و ساخت تشکیلاتی مطابق با اصول و موازین حزبی برخورد شود. علیهذا آنچه که بر حرکت سازمان در زمینه مسائل تشکیلاتی حاکم گردید، نه عنصر آگاهی بلکه دقیقاً عنصر خودبخودی بود.(۱)

اوضاع در استان ها نیز بدین منوال بود. با بازگشت زندانیان سیاسی به موطن خود، شعبه های سازمان بدون هیچ ارتباط ارگانیک با مرکز تشکیل می گردید. این خود به آشفتگی های موجود می افزود. در غیاب ارگان رهبری هر بخشی مستقل تصمیم می گرفت و عمل می کرد. تصمیم های سازمانی توسط جمعی مرکب از آخرین شورای عالی رهبری که به سرعت به محاق رانده می شد و اتوریته خود را از دست می داد و تعدادی از کادرهای ویژه اتخاذ می گردید. به عبارت دیگر رهبری غیررسمی که هنوز چند ماهی بیش از پیوستن مجدد آنان به سازمان نگذشته بود، اکنون تا سطح رهبری رسمی ارتقا یافته بود و در تصمیم گیری ها مشارکت می کرد. این جلسات همواره با جار و جنجال و منازعه توأم می شد؛ زیرا اعضای آخرین شورای رهبری و در رأس آنان غلامیان لنگرودی، که بر این باور بودند که سازمان توسط افراد «سیاسی کار» در حال تصرف شدن است، با بیشتر مصوبات و یا اعلامیه هایی که توسط این سیاسی کارها تدوین می شد مخالفت می کردند. غلامیان لنگرودی [هادی] که سابقه چند عملیات نظامی در کارنامه خود داشت، از نفوذی بلامنازع در تعدادی از شاخه ها برخوردار بود. همین موقعیت او تصمیم گیری ها را با مشکل مواجه می ساخت. گه گاه که اختلافات بالا ـ می گرفت با پادرمیانی قربانعلی عبدالرحیم پور (مجید)، که عموماً به سود کادرهای سیاسی و تازه وارد موضع می گرفت، موضوع فیصله می یافت. این اختلافات عمدتاً پیرامون مسایل سیاسی روز بود. وجود گرایش های مختلف در سطح تصمیم گیران سازمان، مانع از پیروی از یک مشی واحد بود.

۱- جزوه درون تشکیلاتی؛ پیرامون مسائل حوزه های سازمانی، مورخه مهر ۱۳۶۰.

سازمان چریک های فدایی خلق در اولین موضع گیری رسمی خود، از شرکت در همه پرسی مربوط به نظام جایگزین امتناع ورزید. از سوی رهبر انقلاب، «جمهوری اسلامی» به عنوان نظام مطلوب پیشنهاد گردید. مردم نیز در طول یک سال گذشته همواره شعار داده بودند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؛ و هم در قطعنامه راهپیمایی عظیم اربعین ۵۷، «جمهوری اسلامی» به عنوان تنها نظام مطلوب و موردنظر ایرانیان، رسماً اعلام شد. باری جمهوری اسلامی به رأی عموم گذاشته شد. سازمان با این استدلال که از محتوا و ماهیت چنین نظامی بی اطلاع است شرکت در همه پرسی را تحریم کرد.

بی گمان تحریم همه پرسی را باید در چارچوب اختلافات درونی سازمان و فقدان مشی روشن و واحد مورد ملاحظه قرار داد.

اما این عدم شرکت در همه پرسی تعیین نوع نظام جایگزین، مانعی برای شرکت در انتخابات مجلس خبرگان که چهارماه بعد برگزار شد، نبود.

مجلس خبرگان، جایگزین مجلس مؤسسان شده بود و وظیفه تدوین قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی را برعهده داشت.

سازمان چریک های فدایی خلق با انتشار جزوه ای توضیح داد که «چرا در انتخابات مجلس خبرگان شرکت» می کند. به نظر می رسد این جزوه پیش از آن که مردم را مخاطب قرار داده باشد پاسخی بود به آن دسته از اعضاء که خواهان تحریم انتخابات بودند.

این جزوه توضیح می دهد که درباره انتخابات مجلس خبرگان دو رویکرد وجود دارد. یک دسته بر این اعتقاد هستند که برای «افشای محتوای ضدکارگری و غیردموکراتیک پیش نویس قانون اساسی و مجلس خبرگان» باید از شرکت در انتخابات امتناع ورزید و آن را تحریم کرد و دسته دوم معتقدند که «تنها از طریق پیوند عمیق با مردم» می توان توده ها را نسبت به ماهیت حاکمیت آگاه ساخت زیرا چنانچه «پیشرو» صرفاً درک خود از حاکمیت سیاسی را مبنای موضع گیری قرار دهد گرفتار چپ روی و ماجراجویی خواهد شد.

این جزوه با تبیین خواست ها و آمال اقشار مختلف شرکت کننده در انقلاب

می نویسد ناآگاهی طبقه کارگر و فقدان صف مستقل و متشکل آن سبب گردید «تا وسیع ترین بخش پرولتاریا تحت رهبری خرده بورژوازی که کوشیده بود خود را مدافع همه توده ها جلوه دهد» قرار گیرد. گرچه به گمان نویسنده «ایستادگی مقابل حاکمیت سیاسی به طور اخص و عمده در میان خلق ها گسترش یافته» و «پروسه جدا شدن خلق از حاکمیت و متمایز شدن صف کارگران از خلق» آغاز شده است ولی همچنان «وجه غالب گرایشات توده ها، انتظار آمیخته به امید در مقابل حاکمیت سیاسی است» و در شرایط کنونی ذهن توده ها «مغلوب اوهام خرده بورژوایی است.» نویسنده نتیجه می گیرد که تاکتیک های سازمان باید با «روند حرکت غالب طبقه کارگر و توده ها تنظیم گردد.» و چون «در این زمان توده، کسانی را که از شرکت در انتخابات سر باز زنند عملاً خارج از صف خود می دانند و به آنان به گونه نیرویی جدا از خود و بی ارتباط با مسائل خود می نگرد.» شرکت در انتخابات به منظور افشای حاکمیت و آگاه نمودن توده ها یک تاکتیک صحیح و پذیرفته شده است.

نویسنده جزوه، یادآور می شود «که لنین شرکت در انتخابات و پارلمان را در دوران اعتلاء انقلابی تحریم کرده است» در حالی که اکنون هیچ نشانی از اعتلاء انقلابی وجود ندارد. زیرا «شرط حتمی برای دوره اعتلاء انقلابی، بریده شدن کامل توده ها از حاکمیت سیاسی و قطع امید کامل او از تحقق خواسته هایش توسط دولت است» ولی اینک «اکثریت مردم حاکمیت را تأیید می کنند و در انتخابات شرکت می نمایند.» و به تحقق خواسته هایشان امید بسته اند. نویسنده با بیان اینکه حتی «در بهترین شرایط ممکن هم پارلمان نمی تواند برای مارکسیست – لنینیست ها چیزی جز وسیله افشاگری و آگاه سازی و سازماندهی پرولتاریا باشد» تأکید می کند «ما شرکت در انتخابات را نه با تأیید مجلس خبرگان بلکه بر پایه ردّ آن برگزیدیم.»

تحول از یک سازمان نظامی – مخفی به یک سازمان سیاسی – علنی در جایی که رهبران نظامی قادر به درک تحولات و همسویی با آن نیستند، نمی توانست به سهولت صورت بگیرد. در سازمانی که سلاح تقدیس می شود و دنیا را فقط از لوله تفنگ می توان نظاره کرد و اسلحه اولین و آخرین راه حل منازعات است نمی توان

انتظار داشت که کادرهای سیاسی پرورده شود. عبدالرحیم پور در اعترافاتی چنان دیرهنگام که دیگر نمی توان آن را شجاعانه خواند، می گوید که در سال ۵۶ در جزوه ای نوشته بود: «جنبش ما بیش از هر زمانی به مغزهای اندیشمند نیازمند است. دو ماه سر این جمله دعوا شد. هادی نمی گذاشت این جمله چاپ شود. یادش بخیر. گفت رفیق ما به پراتیسین احتیاج داریم. دوران تئوری ها گذشته است».(۱) انتقاد عبدالرحیم پور از فقدان مغزهای اندیشمند به یک دوره خاص محدود نیست؛ بلکه به گمان او خانه از پای بست ویران بود. در سال ۵۳ که به او پیشنهاد عضویت داده شد، او خود را شایسته عضویت در سازمان نمی دانست؛ ولی پس از آن که مخفی شد و با تنی چند از اعضای کمیته مرکزی ارتباط گرفت، تصوراتش شکست و سطح این اعضا را بسیار نازل یافت و حتی حمید اشرف را نیز هم سطح دیگران ارزیابی کرد. او ادامه می دهد:

حقیقت این است که حتی بنیان گذاران این سازمان مغزهای اندیشمندی نبودند. بهترین آنها جزنی است... یک سری آیه های مذهبی گونه درست کرده بودیم که گویا مارکسیسم– لنینیسم بودند. ما مارکسیست – لنینیست بودیم؛ ولی درست به همان اندازه مادر من که مسلمان است! کاش ما آثار مارکس و اینها را زیاد می خواندیم. اگر می خواندیم این قدر خرابکاری نمی کردیم. یکی «انسان چگونه غول شد» را خوانده بود و فکر می کرد مارکسیست است. بچه های ما کتاب های جزنی را می خواندند و می گفتند چون جزنی مارکسیست است و چون قضایا را مارکسیستی تحلیل می کند پس ما هم مارکسیست هستیم. رفقا! این عین حقایق است شما انتظار دارید از این جنبش که بر بستر پراتیک بنیان گذاشته شده بهتر از آنچه که الآن هست دربیاید؟(۲)

به هر تقدیر سازمان با آن نیروی انسانی و با این پشتوانه تئوریک به بازسازی خود پرداخت. با انتقال ستاد سازمان از دانشکده فنی به یکی از ساختمان های

۱- کتاب کنگره، ص ۲۸.

۲- همان، ص ۲۸.

ساواک در خیابان میکده که پس از انقلاب به دهکده تغییر نام داد، سامان بخشیدن به نابسامانی ها در دستور قرار گرفت. برای این منظور با ابتکار و تلاش عبدالرحیم پور و مهدی فتاپور چند کمیته شکل گرفت. نمایندگان سازمان برای تشکیل شاخه های استانی به مناطق مختلف اعزام شدند. اما کشاکش ها در سطح رهبری برای تسلط بر سازمان همچنان ادامه داشت. در این میان اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور که به تازگی از خارج بازگشته بودند، به همراه تعدادی از کادرهای قدیمی همچون فریبرز سنجری و عبدالرحیم صبوری که همچنان به مبارزه مسلحانه به عنوان «هم استراتژی و هم تاکتیک» می نگریستند، جدی ترین چالش ها را با رهبری سازمان داشتند. تلاش های فرخ نگهدار برای حفظ آنان در چارچوب سازمان بی نتیجه ماند.

چریک ها برای حفظ و گسترش سازمان شان و تنظیم و تدوین اهداف و برنامه هایشان ناگزیر از ایجاد ساختارهای لازم بودند که مهم ترین آنها تعیین تکلیف کادر رهبری بود. بنابراین از اواخر بهار ۵۸ تجدید سازمان رهبری در دستور کار قرار گرفت. عبدالرحیم پور و فتاپور به گفت وگو و تبادل نظر با چریک ها پرداختند. نهایتاً توافق شد تمامی چریک ها در جلسه ای گرد آیند و اعضای کادر رهبری را برگزینند. اما چه کسی «چریک» خوانده می شود؟ در این باره نیز توافق شد که تمامی کسانی که پیش از انقلاب رسماً عضو سازمان تلقی می شدند و یا در یکی از شاخه ها فعال بوده اند «چریک فدایی» و صاحب رأی محسوب گردند.(۱) عضویت تعدادی از جمله مهدی سامع، فرج الله کاظمی و مصطفی مدنی محل تردید بود. بدین ترتیب به گفته فتاپور ۷۴ نفر، و به گفته عبدالرحیم پور و نقی حمیدیان ۹۰ نفر، عضو سازمان به شمار آمدند. چند روز پیش از رأی گیری فتاپور و عبدالرحیم پور با مراجعه به اعضا، افراد موردنظر خود را تبلیغ می کردند. جلسه رأی گیری در منزل مستوره احمدزاده و با حضور کسانی که امکان شرکت داشتند صورت گرفت. مدیریت جلسه به عهده فرخ نگهدار،

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۹۶.

قربانعلی عبدالرحیم پور و مهدی فتاپور بود. جمع آوری و قرائت آرا به عهده غبرایی، عبدالرحیم پور و فتاپور بود. پس از اخذ رأی هشت نفر اکثریت آرا را کسب کردند که به ترتیب عبارت بودند از: ۱. قربانعلی عبدالرحیم پور ۲. محمدرضا غبرایی ۳. فرج الله ممبینی کاظمی ۴. مهدی فتاپور ۵. محمد دبیری فرد ۶. هادی میرمؤیدی ۷. علی رضا اکبری شاندیز ۸. فرخ نگهدار.

این هشت نفر چهار نفر دیگر را نیز به جمع خود افزودند که عبارت بودند از علی توسلی، بهزاد کریمی، انوشیروان لطفی و نقی حمیدیان. این دوازده نفر کمیته مرکزی سازمان نامیده شدند.

نقی حمیدیان می نویسد که در تاشکند از فتاپور شنیده که برای حذف غلامیان لنگرودی از کادر رهبری در شمارش آرا جابجایی صورت گرفت. عبدالرحیم پور نیز ضمن تأیید این تخلف می افزاید که یک رأی لنگرودی به نگهدار داده شد.(۱) این تقلب(۲) در رأی گیری به بهانه مقابله با اقدامات انشعاب گرایانه لنگرودی

ص:۱۲

۱- همان، ص ۲۹۷.

۲- بهروز خلیق در این باره می گوید: آقای حمیدیان این موضوع را به نقل از رفیق مهدی فتاپور نقل کرده است. من مدتی قبل به ایشان [فتاپور] مراجعه کردم و خواهان توضیح در این زمینه شدم و خواستم صحت و سقم این مسئله را روشن کند. او این مسئله را تکذیب کرد و نامه ای را که برای آقای حمیدیان ارسال کرده و خواستار تصحیح آن شده است، در اختیار من گذاشت. از آنجا که این نامه تاکنون منتشر نشده و این موضوع دستاویز مخالفان سازمان تاکنون قرار گرفته است، من در این جا نامه او را می آورم تا واقعیت امر روشن گردد. نقی عزیز! در انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان و سایر انتخابات ها هیچ رأیی جابجا نشد و آنچه شما در رابطه با انتخابات اولین کمیته مرکزی سازمان در کتاب درج کرده اید، به دلایل زیر صحیح نیست: ۱. شما نوشته اید که منبع شما در این رابطه من هستم و آنچه شما نوشته اید از من شنیده اید. من در هیچ کجا چنین صحبتی نکرده ام و بنابراین آنچه در اینجا آمده از پایه بر اساس یک برداشت نادرست شکل گرفته. من آن زمان با حضور هادی در رأس سازمان، به دلیل مسائلی که در تیم های چریکی اتفاق افتاده بود، موافق نبودم و به او رأی ندادم. ولی در رابطه با موضوع مورد بحث شما، تنها یک بار در یکی از مسافرت هایم به تاشکند در استراحت جلسه هیأت سیاسی گفتم کنار گذاشتن هادی از کمیته مرکزی بدون هیچ توضیحی نادرست بود. او رهبر سازمان بود و ما درست نبود که به او رأی ندادیم و او را از کل کمیته مرکزی کنار گذاشتیم. ما حداقل می توانستیم در اضافه کردن اعضا به جمع ۸ نفره هادی را اضافه کنیم و این بی توجهی ما بدون وجود دلیل مشترک کاری زشت و غیرمسئولانه بود. به نظر می رسد که شما این صحبت مرا آن گونه که در کتاب آمده برداشت کرده اید. ۲. من در این انتخاب و شمارش آرا هیچ نقشی نداشتم. مسئولیت برگزاری انتخابات با حیدر (محمد دبیری فرد) و منصور (رضا غبرایی) بود. متأسفانه منصور کشته شده ولی حیدر زنده است و تمامی روند را به خاطر دارد و همان طور که خودتان با وی صحبت کرده اید، تمام روند را به خاطر دارد و همه اظهارات مطرح شده در این نامه را تأیید می کند. ۳. در این انتخابات قرار بود ۱۵ نفر انتخاب شوند. تعداد رأی دهندگان هفتاد و یک نفر بود. علت انتخاب اولیه ۸ نفر این بود که تنها ۸ نفر موفق شدند ۵۰ درصد آرا (۳۶ رأی) را به دست آورند. شما شرایطی را توضیح داده اید که بین فرخ و هادی باید یکی انتخاب می شده. این تنها در شرایطی می توانست اتفاق افتد که قرار می شد کمیته مرکزی

۸ نفره باشد. اگر آراء هادی و فرخ مساوی می شد یا هر دو انتخاب و یا هر دو حذف می شدند و اساساً این حالت که باید بین این دو یکی انتخاب می شده در این انتخابات بی موضوع بود. چنین حالتی فقط می توانست برای نفرات ۱۵ و ۱۶ پیش آید و نه برای نفر هشتم. ۴. در این انتخابات نه تنها هادی رأیش با فرخ مساوی نبود بلکه حتی نفر نهم هم نبود. نفر نهم انوشیروان لطفی بود. من این موضوع، به این دلیل یادم مانده که او دو رأی کمتر از حد نصاب داشت (۳۴ رأی) و من چون او را شایسته می دانستم از این که انتخاب نشده بود خیلی ناراحت شدم. هشت نفر انتخاب شده، چهار نفر بعدی (انوشیروان لطفی، بهزاد کریمی، علی توسلی و نقی حمیدیان) را به کمیته مرکزی اضافه کردند. هادی نه تنها رأیش با فرخ مساوی نبود بلکه جزو نفرات بعدی هم نبود. تنها نفری که در جلسه ما مورد بحث قرار گرفت و به کمیته مرکزی اضافه نشد، جمشید طاهری پور بود که تعدادی از هشت نفر انتخاب شده با او مخالف بودند. هادی از آنجا که در رده های بعدی بود مورد بحث قرار نگرفت و به عنوان عضو علی البدل به همراه مصطفی مدنی، اصغر سلطان آبادی، اکبر کامیابی، بهروز سلیمانی و حشمت رئیسی برگزیده شد. با توجه به دلایل فوق آنچه در کتاب آمده صحیح نیست و بر اساس برداشت نادرست از یک صحبت نوشته شده است. مهدی فتاپور. سایت عصر نو، مورخه ۱۵/۶/۸۹).

صورت گرفت. کمیته مرکزی هفت نفر را نیز به عنوان مشاور به شرح ذیل برگزید: ۱. جمشید طاهری پور ۲. اکبر دوستدار صنایع ۳. اصغر سلطان آبادی ۴. بهروز سلیمانی ۵. حشمت رئیسی ۶. احمد غلامیان لنگرودی و ۷. اکبر کامیابی.

با آن شناختی که از سطح دانش چریک ها به دست آوردیم، شاید اعجاب آور نباشد اگر بشنویم که از این جمع نوزده نفره «فقط ۵ نفر توان قلم زنی داشتند. یعنی کسی که بتواند مطلبی را با چهار تا استدلال بنویسد. آن هم با نُرم مطبوعاتی حزبی و نه دارای [قدرت] قلم زدن در نشریات معتبر. چون به لحاظ انشایی نصف مطالبشان اشکال داشت... بر این پایه می توان گفت هفتاد درصد مرکزیت شامل دانشجویان مجرد حدوداً سی ساله به لحاظ معیشتی نامتکی بر خود [و] به لحاظ سیاسی بی تجربه و به لحاظ قلمی ناتوان تشکیل می شد... می توان گفت این

ص:۱۳

ترکیب به لحاظ سیاسی بازیگوش و به لحاظ فرهنگی بی بضاعت بود. در جذب مغزهای علمی، ادبی، هنری، سیاسی، سندیکالیستی به سازمان و در نگهداری آنها ناتوان بود، ناکام بود و با شکست بسیار شدید روبرو شد.»(۱) اگر سطح نازل دانش چریک ها مایه اعجاب نباشد، حتماً مایه اعجاب خواهد بود که بدانیم برخی از این کادر مرکزی تصور می کردند «یک مرکزیت دیگری در یک جای دیگر وجود دارد که در واقع» آنان را هدایت می کند.(۲)

بنابراین به تعبیر فتاپور در سال ۵۸ آنان در حالی که در توانایی خود در اداره سازمان تردید داشتند به کمیته مرکزی پرتاب شدند. با معین شدن اعضای کادر مرکزی و هیأت مشاوران کمیته هایی نیز طراحی و مسئولان آن تعیین گردیدند: عبدالرحیم پور مسئول کمیته سازماندهی و پرسنل ارتش؛ غلامیان لنگرودی مسئول کمیته نظامی، انتشارات و مالی؛ علی توسلی مسئول کمیته تهران؛ محمدرضا غبرایی مسئول کمیته استان ها؛ محمدرضا دبیری فرد مدیر نشریه کار؛ مهدی فتاپور مسئول دانشجویان پیشگام و مسئول روابط عمومی؛ مهدی سامع و محسن مدیرشانه چی نیز در همین قسمت عضو بودند. تدریجاً نیز کمیته های دیگر مانند زنان، معلمان، پزشکان، ترجمه و نشر به تعداد کمیته ها افزوده شد.

رویاهای ساواک: بازجویی از مسعود بطحایی

یکی از مهم ترین رویدادهای دوره استقرار چریک های فدایی در ساختمان ساواک واقع در خیابان دهکده، بازجویی از مسعود بطحایی بود. چریک ها هیچ گاه درباره محتوای بازجویی به رغم اهمیت آن سخنی نگفتند و ترجیح دادند سکوت اختیار کنند. این بازجویی در تاریخ ۸/۱/۵۸ صورت گرفته است و بطحایی در یکصدوبیست ویک صفحه از روابط خود با ساواک و طرح های آن سازمان پرده

۱- کتاب کنگره گزارش امیر، ص ۱۸.

۲- همان، سخنرانی امیر...، ص ۱۶، مجید، ص ۲۸، نقی حمیدیان، سفر با بال های آرزو، ص ۲۱۶.

برداشته است. نکته بسیار حائز اهمیت در اینجاست که ۴ صفحه از این بازجویی که طرح ساواک برای نفوذ در سازمان، در آن توضیح داده شده است، مفقود است. گرچه در صفحات بعدی، طرح ساواک اجمالاً روشن می شود، ولی مفقود شدن آن صفحات که احتمالاً در آن، طرح با جزئیات بیشتری بیان شده است، نمی تواند اتفاقی باشد. مسلماً فدایی ها باید توضیح دهند که اولاً جزئیات طرح ساواک چه بوده است. ثانیاً چه کسانی به این بازجویی دسترسی داشتند و علت مفقود شدن آن صفحات چه می تواند باشد؟

مسعود بطحایی یکی از اعضای گروه «فلسطین» بود. اعضای گروه چون تصمیم داشتند برای آموزش چریکی به فلسطین بروند، بدین نام خوانده شدند. این گروه در سال ۱۳۴۸ در تور ساواک گرفتار آمد و ضربه خورد. بطحایی یکی از دستگیرشدگان گروه بود.

به موجب «گزارش کار»ی که «بخش اطلاعاتی» سازمان چریک های فدایی خلق به بازجویی بطحایی ضمیمه ساخته است، وی در سال ۵۱ رسماً همکاری با ساواک را پس از مدتی چانه زنی پذیرفت و «پس از انقلاب از ترس اینکه ساواکی ها اسرار خیانتش را آشکار کنند خود را معرفی کرد و اطلاعاتی در اختیار گذارد که همگی دال بر خیانتش می باشد.» تأکید «بخش اطلاعاتی» سازمان بر خیانتکار بودن بطحائی برای تعیین نوع مجازات او بوده است. زیرا در نزد چریک ها، مجازات خیانت، مرگ بود. چریک ها با حکم خود تصمیم به قتل بطحایی گرفتند. اما گویا با وساطت برخی اعضای حزب توده وی را رها می سازند. بطحایی به خارج از کشور رفت و در آنجا فوت کرد.

مسعود بطحایی در سطر آغازین این بازجویی می نویسد: «خود افشایی وظیفه ای بود که می بایستی روزی آن را در برابر همه بچه های زندان و همه مردم انجام می دادم.»

او می گوید پس از آنکه در مرز عراق به اتفاق محمدرضا شالگونی دستگیر شد، تصمیم گرفت ساواک را بفریبد. از این رو در اولین جلسه بازجویی خود که یک روز پس از دستگیری انجام شد، ادعا کرد که قصدش از سفر به عراق ترور

تیمور بختیار بوده است. بطحایی از مرز به تهران اعزام می شود. او همین ادعا را مجدداً مطرح می کند که مورد تمسخر سربازجو «حسین زاده» قرار می گیرد.

بطحایی پس از محاکمه به زندان برازجان تبعید می گردد. در آنجا نیز در این اندیشه بود که چگونه می توان خود را از دست ساواک خلاص کرد. تصمیم گرفت «خود را در شرایط شکنجه شدید قرار» دهد تا پس از آن باب گفت و گو و اظهار ندامت را باز کند. پس از اینکه از برازجان به زندان قصر آمد، در هنگام انتقال از قزل قلعه شروع به سردادن شعار علیه «شاه» کرد. فردای آن روز وی را به زندان اوین بردند. در آنجا حسینی و عضدی، او را به سختی کتک زدند. سپس عضدی به او گفت یا باید بمیری یا باید همکاری کنی. بطحایی فرصت را مناسب دید تا از این کتک زدن ها گلایه کند. در ملاقات روز بعد عضدی با او، اوضاع دگرگون شد. بطحایی از کارهای خود اظهار پشیمانی کرد. عضدی او را به نوشتن دانسته هایش تشویق کرد او این موارد را نوشت:

۱. موضوع نامه ای که توسط مهدی [سامع] برای رفقای خارج از ایران نوشته بودم که از طریق کپسول پلاستیکی خورده شده بود.

۲. مسئله ربودن هواپیمایی که توسط برادر رحیم خانی و دو تن از رفقایش به عراق برده شد و جریان اطلاع من، ناصر رحیم خانی و هیبت الله غفاری که غفاری در این زمان با گروه ستاره سرخ در زندان قصر بود و من... .

۳. موضوع فرار از زندان برازجان که تا حدود زیادی عضدی از آن اطلاع داشت.

۴. موضوع فرار از زندان قصر در سال ۴۹ که یک توطئه بود و توسط یک عرب به زیر هشت گزارش شده بود.

۵. موضوع خارج کردن دفاعیات من و پاک نژاد از زندان که توسط خانواده زندانیان و بچه های زندان در حین آزادی».

بطحایی برای انجام مصاحبه و اظهار ندامت، اظهار آمادگی کرد؛ ولی عضدی نپذیرفت و گفت اگر کارهایی که به تو می گویم در زندان انجام دهی به زودی آزاد خواهی شد. این «کارها» خبرچینی در مورد افکار و اعمال زندانیان بود.

ص:۱۶

عضدی اضافه کرد:

ترا به زندان قزل قلعه می فرستیم و عده ای از بچه ها را هم از زندان های دیگر می آوریم آنجا. عده ای از بچه های بالای فدایی ها و افراد معروف دیگر و عده ای از بچه هایی که زندانشان تمام شده و می خواهند آزاد شوند همه اینها را به قزل قلعه می آوریم. کاری که از تو می خواهیم این است، ما می دانیم که بچه های بالای زندان کسانی را که آزاد می شوند به درون سازمان های خود می فرستند. اینها از داخل و خارج با هم رابطه دارند. تو در این بچه ها نفوذ کن، به تو اعتماد دارند... بعد به ما بگو که فلان کس در این تاریخ و در این ساعت و در این مکان قرار است با چریک ها تماس بگیرد. دیگر بقیه کارها با ما.

عضدی همچنین به بطحایی پیشنهاد می کند «با افرادی که مربوط به سازمان های چریکی داخل زندان نیستند جداگانه تماس بگیر و به آنها بگو که سازمانی در بیرون وجود دارد که تو صد در صد به آن اطمینان داری و اطمینان آنها را جلب کن و با آنها قرار بگذار، ما خودمان می رویم سر قرار و خودمان را سازمان چریکی معرفی می کنیم و بقیه کارها دیگر با ما.»

عضدی اضافه کرد که ناصر جعفری یکی از اعضای گروه فلسطین را به قزل قلعه خواهند آورد و بطحایی باید او را راضی سازد که پس از آزادی به عراق رفته و دیگر اعضای گروه را که در آن کشور بودند متقاعد کند که برای ادامه مبارزه به داخل کشور بازگردند.

عضدی همچنان به بطحایی وعده آزادی می داد. او گفت: «ما یک هواپیمای قلابی می دزدیم و اسم تو و چند نفر دیگر را در لیست قرار می دهیم. تو آزاد می شوی و کسی هم مشکوک نمی شود. بعداً تو وارد سازمان می شوی و ادامه می دهی.»

ناصر جعفری را به زندان قزل قلعه آوردند. بطحایی به رغم میلش او را به رفتن به عراق ترغیب کرد. جعفری نیز به رفتن شائق شد ولی در آخرین روزهای زندان، به بطحایی گفت که منصرف شده است و مایل است به زندگی خود بپردازد.

بطحایی در توضیح طرح می نویسد:

ص:۱۷

طرح کلی و برنـامه اصـلی سـاواک بـا مسـئولیت عضـدی این بود که عـده ای از بچه های بالا و متوسط و پایین را در قزل قلعه جمع کنـد که این کار را به تدریج در مدت دو – سه ماه انجام دادند. قزل قلعه از ۱۷-۱۶ نفر در زمستان به ۱۲۰ نفر در بعد از عیـد رسـید. شـرایط قزل قلعه رو به بهبود می رفت. ساواک می خواست بچه ها به تدریـج به خواب خرگوشـی روند و کم کم احساس کننـد دسـتگاه با آنها کاری نـدارد و ساواک هم به تدریج این فکر را اشاعه دهد که می خواهیم قزل قلعه را تبدیل به یک زندان نمونه نماییم. با توجه به کنار کشـیدن ساواک و آزاد گذاشتن بچه ها در کارهایشان این شایعه کم کم پذیرفته می شـد و بچه هـا بی آنکه به منظور اصـلی سـاواک پی ببرنـد دست به کار می شونـد. این طرحی بود که ساواک ریخته بود و به صـورت عـاجلی انتظـار بهره برداری داشت. این مرحله اول طرح بود. در مرحله دوم من می بـایستی وارد عمـل می شـدم و در مرحله سوم ساواک آزادی های بیشتری بدهد و حتی به تدریج پلیس های شـناخته شده خودش را نیز بیرون بکشد و سـرانجام ملاقات را کاملاً آزاد نماید و حتی در هفته دو – سه بار ملاقات بدهد و سرانجام طرح به صورت کامل پیاده شود. البته بعد از آن که من دست به کـار می شوم بچه هـای بیشتری به عنـاوین مختلف می آمدنـد (بچه هـای در آسـتانه آزادی) البته چنـانچه کسانی در عمل مخالفت خود را با وصل کردن ابراز می کردند با اشاره من به بهانه ای به زندان دیگری منتقل می شدند.

بطحـایی از انجـام این مـأموریت به اشـکال مختلف طفره می رفت و حتی آن را در نزد عضـدی نـاممکن توصـیف می کرد. تا اینکه سـعید کلانتری به زنـدان قزل قلعه منتقـل شـد. کلانتری بی اطلاع از طرح ساواک ضـرورت ارتبا ط گیری با سازمان و معرفی افراد را در جمع گروه مطرح می سـازد. بطحـایی توضـیح می دهـد: «هنگـامی که در گروه فکری آنجـا [قزل قلعه] قرار داشـتم و دیگر گروه با آمـدن سـعید [کلانتری] و عبدالله افسـری تکمیل شده بود، اعضای این گروه اینها بودند: اصـغر ایزدی، شهاب، مهدی سامع، خودم، عبدالله افسـری و سعید کلانتری که بعداً پیوسته بودند. قبلاً گفته ام من در مورد وصل کردن افراد به ساواک به دروغ گفته

بودم که بـا بچه هـا صـحبت کردم ولی مخـالفت کردنـد. این موضوع را همواره در ملاقات هایم با عضـدی و یا رسولی مطرح کرده بودم تا اینکه سـعید کلانتری وارد گروه شد و مدتی بعد که زمانش دقیقاً به خاطرم نیست مسـئله هولناکی را مطرح کرد. البته بـا توجه به اینکه من می دانسـتم ساواک چنین منظور کثیف و مهلکی دارد موضوع برایم هولناک جلوه کرد... به هر حال سعیـد طرح خود را در گروه مطرح کرد که این به تنهـایی کـافی نیست که ما در سـطح کنونی فعالیت کنیم بایـد بعـد از اینکه مدتی روی بچه های خوب که دارند آزاد می شوند کار کردیم و به نقطه نظرهای مشترک و اساسـی رسـیدیم آنها را به گروه در خارج [از زنـدان] وصل کنیم (منظور از گروه، سازمان چریک های فـدایی خلق است) و از این طریق حداکثر خدمت را به جنبش انجام دهیم. در غیر این صورت این نیروهای انقلابی به هدر می روند.» گرچه ظاهراً امور مطابق میل و خواست ساواک در حال تحقق بود، ولی دانسته نیست چرا این طرح اجرا نشد.

بطحـایی به آزادی می اندیشـید و نه به همکـاری با ساواک. او هیـچ تمایلی برای چنین همکاری نـداشت. بـدین خاطر همواره عـذر و بهـانه می آورد و اسـتدلال می کرد که این طرح و یـا آن پیشـنهاد عملی و دقیق نیست. او به عضـدی گفت زنـدانی ها اساساً با برقراری ارتباط با خارج زندان مخالفند؛ زیرا «دلایلشان این است که زندانیان در شـرایط خفقان، شکنجه و دیکتاتوری حق ندارند در اموری که مربوط به خارج از زندان و مربوط به سازمان های چریکی می باشد دخالت کنند... زیرا ممکن است روزی از طریقی این موضوع برای ساواک کشف گردد، آنگاه ساواک همه را زیر شکنجه خواهد کشید.»

عضـدی اسـتدلال زنـدانی هـا را ناشـی از بی اعتمـادی آنان به بطحایی دانست. بطحایی از قزل قلعه به اوین منتقل شـد. این بار رسولی به او گفت ترتیبی می دهم که در بنـدی قرار گیری تـا «بچه های بالای فـدایی» در آنجا نباشـند و فقط افراد در آسـتانه آزادی در آنجـا باشـند تـا بتـوانی کـار خود را انجـام دهی. بطحـایی این طرح را نیز نپـذیرفت و گفت در صورت ضـربه به من مشکوک خواهند شد. بطحایی پیشنهاد داد برای نفوذ در سازمان چریک های فدایی بهتر است او را آزاد کنند.

مدتی بعد بطحایی از اوین به زندان کمیته مشترک ضدخرابکاری منتقل شد. این بار همان طرح به شکل دیگری به او پیشنهاد شد. طرح این بود که بطحایی به تنهایی به زندان قصر منتقل شود و پس از مبارزه ایدئولوژیک با بیژن جزنی نظرات وی را بپذیرد. بدین ترتیب در کنار او و در رأس تشکیلات داخل زندان قرار گیرد. بطحایی در پاییز ۱۳۵۲ از زندان کمیته مشترک به زندان قصر منتقل می شود. او می نویسد: «نزدیک شدن به بیژن کار ساده ای بود. جلب اعتماد بیژن پس از طی یک مبارزه ایدئولوژیک و انتقاد از خود و قبول نظرات وی» ممکن می شد. اما بطحایی از همان بدو ورود به قصر از نزدیک شدن به جزنی پرهیز می کرد. هنگامی که او برای عضدی توضیح داد که نتوانسته است به جزنی نزدیک شود، عضدی با عصبانیت گفت طرح دیگری دارم. «می خواهم یک شورش قلابی درست کنم و همه را به مسلسل ببندم و بعد هم اعلان کنیم می خواسته اند فرار کنند. مأموران آنها را زده اند. فقط تو مقدماتش را فراهم کن و اگر لازم دیدی حتی تو گوش زمانی [رئیس زندان] هم بزن و دعوا راه بینداز.»

این طرح گرچه به صورت قتل عام زندانیان انجام نشد، ولی در فروردین سال ۱۳۵۴، به شکل دیگری با تیرباران ۹ تن از زندانیان به اجرا درآمد.

طرح های ساواک به اجرا درنیامد. در نتیجه در حالی که ساواک از بطحایی ناامید شده بود، وی را در سال ۵۵ از زندان آزاد کرد؛ ولی همچنان به رابطه خود با بطحایی ادامه داد تا شاید او را طعمه گرداند. تا اینکه بالأخره در سال ۵۶ عضدی به بطحایی گفت: «ما از آدم های بزرگ کارهای بزرگ می خواهیم تو در وضعی هستی که می توانی کارهای بزرگ انجام دهی. می خواهیم روی مسئله [جرج] حبش فکر کنی ببین چه کار می توانی بکنی اگر توانستی او را بکشی که هیچ، ولی اگر نتوانستی، در سازمان آنها نفوذ کن. من می دانم که تو این امکان را داری و می توانی از طریق بچه های فلسطین که در خارج هستند و ما می دانیم با سازمان حبش و فلسطین روابطی دارند اقدام کنی... عضدی گفت: فکر پولش را نکن یک میلیون، دو میلیون، سه میلیون، پنج میلیون، هر چه بخواهی برای این کار بودجه می گذاریم.»

این طرح زمانی پیشنهاد شد که شرایط سیاسی کشور تدریجاً دگرگون می شد. بنابراین ساواک، دیگر پی آن را نگرفت.

بطحایی بدانچه که ساواک از او می خواست تن نداد؛ حتی هنگامی که برخی افراد مرتبط با گروه های مخفی با او تماس گرفتند، بطحایی برای نفوذ تلاشی نکرد. بنابراین همکاری او با ساواک محدود بود به دادن جسته و گریخته اخبار درون زندان که خطری نیز متوجه افراد نکرد. او حتی خود را در نزد محمدرضا شالگونی افشا کرد. بنابراین دانسته نیست چرا «بخش اطلاعاتی» سازمان که احتمالاً عبدالرحیم پور مسئولیت آن را به عهده داشت او را خائن نامید.

ص:۲۱

جنگ گنبد

در نخستین روزهای سال ۱۳۵۸ یعنی به فاصله اندکی پس از فروپاشی رژیم پهلوی و استقرار دولت موقت، در گنبد و ترکمن صحرا جنگی درگرفت که در یک سوی آن سازمان چریک های فدایی خلق قرار داشت. منطقه گنبد و ترکمن صحرا به واسطه برخورداری از اراضی مرغوب و حاصلخیز، همواره مورد توجه درباریان و مقامات عالی رتبه ارتش بود. بنابراین بهترین و بیشترین این اراضی در تملک آنان بود. خرده مالکان بومی، سهم اندکی از این اراضی در اختیار داشتند. گرچه اصلاحات ارضی، بر تعداد خرده مالکان افزود، ولی این افزایش چندان قابل توجه نبود که وضعیت اقتصادی را به نفع اهالی تغییر دهد.

گذشته از ستم اقتصادی، که به واسطه تخصیص امکانات به درباریان و ارتش و بزرگ مالکان بر مردم منطقه صورت می گرفت سیاست فرهنگی رژیم پهلوی در منطقه نیز بر پایه ستم ملی و تحقیر ترکمانان استوار شده بود. در نتیجه آن ستم را مضاعف می ساخت.

اما ویژگی های فرهنگی ترکمانان به نحوی بود که این ستم اقتصادی و ستم ملی موجبی برای توجه آنان به سیاست و مبارزه با رژیم نبود به طوری که «سکوتی که بعد از شکست جنبش ۳۲ آغاز شد تا آغاز جنبش سراسری سالهای ۵۷-۵۶ ادامه یافت و حتی در طی این سالها فعالیت سیاسی در سطح محفل نیز صورت نمی گرفته است.»(۱)

ص:۲۳

۱- زندگی و مبارزه خلق ترکمن از انتشارات کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شورای اماکن ترکمن صحرا، بهمن ماه ۱۳۵۸، ص ۳۹.

در اواخر دهه چهل برخی از افراد تحصیلکرده و روشنفکر منطقه با گرایش های چپ تلاش کردند محفلی به منظور احیاء و اشاعه فرهنگ قومی ترکمن سامان دهند. در این محفل افرادی چون دکتر آهنگری و بیگ مرادگری قرار داشتند اما چون ساواک حتی این محافل را نیزبرنمی تابید این محفل در اوایل دهه پنجاه مورد یورش قرار گرفت و متلاشی شد.

در نتیجه این فقر فرهنگی و سیاسی، پیوست ترکمانان به انقلاب، برخلاف غیرترکمانان ساکن در منطقه نه تنها بسیار دیرهنگام صورت گرفت، بلکه آنها تا آخرین لحظات در برابر انقلاب ایستادگی کردند.

در واپسین ماه های پایانی رژیم پهلوی، تحرکاتی از سوی دانشجویان و معلمان در گنبد آغاز گردید. این فعالان مشخصاً به سود سازمان چریک های فدایی موضع می گرفتند. بدین ترتیب محفلی از هواداران سازمان پدید آمد که در رأس آن ابراهیم لیماکشی و خانجان جبل عاملی قرار داشتند. با پیوستن دکتر بردی آهنگری و بیگ مرادگری و کاکا عنصری به آنان، این محفل اعتباری در سطح شهر یافت. اما فعالیت ها و اقداماتی که هواداران فدایی ها در ماه های پایانی حکومت پهلوی انجام می دادند، مخاطبی در نزد ترکمانان نمی یافت.

طرح شعارهایی چون «بازپس گرفتن زمین های غصب شده»(۱) توسط هواداران سازمان در راهپیمایی ها برخلاف انتظار، در آغاز با استقبال ترکمانان مواجه نگردید؛ بلکه بهانه ای به دست آخوندهای مرتجع ترکمن و فئودال ها داد تا با تحریک روستائیان به اجتماعات مردم حمله کنند. به طوری که در روز بیستم بهمن ماه یعنی دو روز قبل از پیروزی انقلاب «جمعیتی با رقم تقریبی بیست هزار نفر از روستائیان ترکمن که برخی با خود قمه و شمشیر حمل می کردند» تظاهراتی به طرفداری از شاه و قانون اساسی برپا کردند.(۲) پیش از برگزاری تظاهرات، هواداران چریک ها تلاش کردند روستائیان را از شرکت در این اجتماع منصرف کنند.(۳) اما روستاییان

۱- زندگی و مبارزه خلق ترکمن، ص ۴۰.

۲- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۴۲.

۳- همان.

بدین درخواست اعتنایی نکرده و در اجتماع موردنظر - که سخنرانان آن، آخوند آناقلیچ نقشبندی و سرهنگ قدرت دیده ور بودند -حاضر شدند و به تحریک عوامل آنان و «با پراکندن این شایعه که فارس ها به گنبد ریخته و ترکمن ها را آزار و اذیت می کنند توانستند جمعی از روستائیان ناآگاه ترکمن را»(۱) فریفته و پس از پایان سخنرانی به منطقه شیعه نشین حمله کنند. در جریان این حمله نزدیک به پانزده نفر کشته و یکصد تن زخمی شدند.

یک هفته پس از پیروزی انقلاب یعنی در «تاریخ بیست وهفتم بهمن ماه ۱۳۵۷ بعد از گذشت ۵ روز از قیام، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن توسط هواداران سازمان در شهر گنبد تشکیل گردید.»(۲)

این کانون با اشغال ساختمان کتابخانه عمومی شهر واقع در ضلع غربی باغ ملی، فعالیت خود را آغاز کرد. چند روز بعد نیز میهمانسرای فرمانداری گنبد در ضلع جنوبی همان باغ را تصرف کردند. در اواخر بهمن ماه به دعوت هواداران سازمان، محمود حسن پور و حشمت الله رئیسی از سوی سازمان عازم گنبد می شوند تا پیوند خود را با این هواداران مستحکم سازند. پس از آنکه آنان مأموریت خود را به پایان برده و به تهران بازگشتند، سازمان تصمیم گرفت ستاد خود را در مازندران سروسامان بخشد. از این رو نقی حمیدیان [عبدالله]، ناهید قاجار [مهرنوش]، حسن میرزائیان [عباس هاشمی]، حسن جعفری [قاسم] و محمود حسن پور را با تعیین وظایف هر یک از آنان به ساری اعزام کرد. پیش از عزیمت آنان، عبدالرحیم پور [مجید] به حمیدیان و ناهید قاجار در مورد «تک روی و یا تندروی هاشم» تذکراتی داد و از آنان خواست که هوای او را داشته باشند.(۳)

با این ویژگی هایی که عبدالرحیم پور در عباس هاشمی [هاشم] سراغ داشت، اعزام او به منطقه ای که مستعد فعال شدن شکاف های اجتماعی اش است، از سهل انگاری و لاقیدی سازمان در قبال مسائل اجتماعی حکایت می کند. چنانکه

۱- زندگی و مبارزه خلق ترکمن، ص ۴۲.

۲- کار، از تجربه مبارزات زحمتکشان میهنمان درس بگیریم، شماره ۶۳، مورخه ۲۸/۳/۵۱.

۳- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۳۹.

بعداً آشکار شد تحلیل عبدالرحیم پور از عباس هاشمی کاملاً صحیح بود و حضور عباس هاشمی در گنبد در برافروخته شدن جنگ بسیار مؤثر بود. با این اوصاف نقی حمیدیان معتقد است «نباید تصمیمات خاص و حتی اشتباه آمیز مسئولین ستاد را عامل تعیین کننده شعله ور شدن جنگ دانست.»(۱) اما وی توضیح نمی دهد که چرا نباید اتخاذ تصمیمات اشتباه از سوی مسئولین سازمان و ستاد را عامل جنگ دانست؟ صرف نظر از عوامل و مقدمات فراوان و گاه بغایت پیچیده، جنگ ها با همین اشتباهات آغاز می شوند. هنر سیاست در این نهفته است که به رغم موجود بودن اقتضائات جنگ، از بروز آن پیش گیرد. هیزم جنگ اندک اندک فراهم می آید، اما این مهم است که بالأخره چه کسی بر آن هیمه، شعله می افکند.

با استقرار گروه اعزامی سازمان در ساری، حسن جعفری به بندر ترکمن می رود و عباس هاشمی و محمود حسن پور راهی گنبد می شوند تا سازماندهی و شیوه های فعالیت کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن را به عهده بگیرند.

«کانون» در آغاز، فعالیت خود را بر مصادره زمین های کشاورزی و تشکیل شوراهای دهقانی متمرکز ساخت. با سازماندهی عباس هاشمی و محمود حسن پور، گروه های هوادار به روستاها رفته و روستائیان را به مصادره زمین هایی که اکنون صاحبان آن گریخته بودند و تشکیل شوراهای دهقانی تشویق و ترغیب می کردند. با گسترش این شوراها، به پیشنهاد عباس هاشمی «ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا» در محل میهمانسرای فرمانداری تشکیل گردید و امور اراضی و دهقانی از کانون به «ستاد» سپرده شد.

این ستاد به منظور گسترش فعالیت های خود در منطقه و اداره کنترل بهتر مسائل ارضی، اتحادیه شوراهای دهقانی را تشکیل داد. اتحادیه ها متشکل از چندین شورای روستایی همجوار بود. نمایندگان اتحادیه های دهقانی در اتحادیه سراسری عضویت داشتند که ماهیانه در محل ستاد تشکیل جلسه می دادند.

از فعالین ستاد می توان از محمد درخشنده توماج، عبدالحکیم مختوم، طواق

ص:۲۶

۱- همان، ص ۲۵۹.

محمد واحدی و حسین جرجانی و جبل عاملی نام برد و مسئولیت ستاد نیز به عهده اسفندیار کریمی [فریدون] بود.

به موازات فعالیت کانون و ستاد، نهادهای دیگر مرتبط با فدائیان مانند کانون جوانان پیشگام، کانون فرهنگیان ترکمن صحرا و ... آغاز به کار کرد.

بدین ترتیب سازمان توانسته بود مراکز قدرتمند و بی رقیبی در شهر ایجاد کند. احساس قدرت، چریک ها را در منطقه فعال مایشاء ساخته بود. آنان بر این گمان بودند که مجازند هر آنچه را که درست تشخیص می دهند به موقع اجرا گذارند. کوشش برای خلع سلاح پاسگاه های ژاندارمری، یکی دیگر از اقدامات نسنجیده چریک ها بود که به علت مرز مشترک ترکمن صحرا با اتحاد شوروی می توانست بدگمانی ها را برانگیزد. عبدالرحیم پور اظهار داشته در «جریان چنین تلاش ها و یا تصمیماتی قرار نداشته است»؛ ولی عباس هاشمی نقش محرک را در این میان ایفا می کرد. او برای خلع سلاح گروهان مرزی مراوه تپه اعلام کرد «اگر کسی داوطلب نیست من خود به تنهایی خواهم رفت». در نتیجه تعدادی از هواداران «برای خلع سلاح پاسگاه بسیج شدند».(۱) چنانکه حمیدیان به درستی خاطرنشان می سازد این اقدام «معنایی جز بی دفاع کردن کشور در مناطق مرزی اتحاد شوروی نداشت که حساسیت کشوری به ماجرا می بخشید و حتی می توانست ابعاد جهانی هم پیدا کند.»(۲)

پذیرفتنی است که تحریکات عباس هاشمی برای خلع سلاح پاسگاه های مرزی به منظور تمهید مقدمات الحاق به شوروی نبود ولی می توانست آن کشور را به طرح ادعاهای گزاف تشویق کند. ضمن آنکه بهانه لازم را به دست بهانه جویان می داد. مهاجمین موفق به خلع سلاح پاسگاه مراوه تپه نمی شوند، ولی در بازگشت یک خودروی ارتشی را خلع سلاح کرده و اسلحه ها را به گنبد منتقل می کنند.

اسلحه برای یک سازمان چریکی می توانست پشتوانه ای باشد برای پیش بردن

ص:۲۷

۱- همان، ص ۲۵۸.

۲- همان.

اهداف خود و مذاکره قدرتمندانه با حاکمیت؛ و اقدامات عباس هاشمی باید در همین چارچوب مورد ارزیابی قرار گیرد.

در چنین شرایطی فقط یک حادثه می توانست شکاف های موجود در منطقه را فعال کرده و بلوای بزرگی ایجاد کند. این حادثه در روز پنجم فروردین ۱۳۵۸ رخ داد. در این روز مأمورین کمیته گنبد، مشغول جمع کردن سیگارفروش ها در سطح شهر بودند. یکی از سیگارفروش های ترکمن مقاومت کرده و از همراه شدن با مأمورین کمیته امتناع می کند. عده ای از جوانان ترکمن از فرد سیگارفروش حمایت می کنند. با افزایش جمعیت مدافعین، آنان به سوی شهربانی که محل استقرار نیروهای کمیته بود حرکت می کنند. افراد کمیته سعی می کنند اجتماع کنندگان را متفرق کنند. اما عده ای از جوانان ترکمن همچنان مقاومت می کنند. در نتیجه تیراندازی یک نفر کشته می شود. کشته شدن وی جمعیت را تهییج کرده، تلاش می کنند شهربانی را تصرف کنند.

به سرعت جوّ شهر ملتهب می شود. در بعد از ظهر آن روز جوانان ترکمن در چند نقطه، راه بندان ایجاد می کنند.

روز بعد، تشییع جنازه کشته شدگان در آرامش نسبی برگزار می شود. پیش از این رویداد، قرار بود راهپیمایی و گردهمایی از سوی کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن در محل پارک ملی گنبد و به منظور اعلام تحریم همه پرسی «جمهوری اسلامی» و همبستگی با مردم کردستان برگزار گردد. هنوز لحظاتی از راهپیمایی نگذشته بود که دیوار صوتی توسط یک فروند هواپیما شکسته شد. راهپیمایان به سرعت خود را به محل گردهمایی رساندند. به منظور حراست از مراسم، از سوی عباس هاشمی تعدادی از هواداران به طور مسلح در نقاط مختلف مستقر شده بودند. در حین انجام سخنرانی ها ناگهان از دو سو تیراندازی درگرفت. مردم وحشت زده به هر سو می گریختند. در نتیجه تیراندازی تعدادی کشته و مجروح شدند. بلافاصله به دستور محمود حسن پور و حاج رحیم عجمی، یکی از مسئولین ستاد و کانون، سنگربندی در بیست نقطه شهر آغاز گردید و هواداران مسلح چریک ها در آنجا مستقر شدند. در همان شب گروهی از هواداران سازمان به

پاسگاه داشلی برون در ۶۰ کیلومتری شرق گنبد حمله کرده و آنجا را خلع سلاح کرده و به مقرهای خود در گنبد منتقل می کنند. در سحرگاه روز هفتم فروردین هواداران سازمان و عناصر متشکل در شوراهای روستایی و کانون فرهنگی آق قلاء بندر ترکمن، گمیشان و دیگر نقاط برای حمایت از نیروهای سازمان، خود را به گنبد می رسانند. آنان توانستند برخی از مناطق حساس شهر را تصرف کنند. در نتیجه درگیری ها، عده ای دیگر از دو طرف کشته و زخمی می شوند. با رسیدن خبر درگیری ها به ستاد سازمان در تهران، عبدالرحیم پور از نقی حمیدیان می خواهد که خود را به گنبد رسانده و برای پیشگیری از ادامه درگیری ها تلاش کند؛ و اعتراض کنان به او می گوید که «چرا هاشم را تنها گذاشتی؟»(۱) این اعتراض نشان می دهد که سازمان نیز عباس هاشمی را در برافروخته شدن شعله های جنگ کم تقصیر نمی داند.

نقی حمیدیان به سوی گنبد حرکت کرد. در نزدیکی شهر یکی از رفقایش را دید که به اتفاق چند نفر دیگر در آن سوی جاده در جهت مقابل وی می رفتند. از مقصد آنان پرسش کرد گفت «می رویم پاسگاه ژاندارمری را خلع سلاح کنیم و به سرعت به راهشان ادامه دادند.»(۲)

پس از آنکه حمیدیان وارد شهر شد، با مشکلات زیاد یکی یکی دوستان را پیدا کرد؛ همه را مسلح یافت که با تمام قوا به فکر ادامه نبرد بودند.(۳) با آنان جلسه ای تشکیل داد و اهدافشان را از ادامه جنگ جویا شد و به آنان نوید داد «به زودی مقداری اسلحه از سوی سازمان خواهد رسید و از این نظر سازمان به وظایف و تعهدات انقلابی خود عمل خواهد کرد!» حمیدیان این سخن را برای دلخوشی دوستانش نگفته بود؛ بلکه وی قبل از رفتن به گنبد «زمینه حمل مقداری اسلحه را آماده کرده بود.»(۴)

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۶۱.

۲- همان، ص ۲۶۲.

۳- همان، ص ۲۶۳.

۴- همان.

معلوم نیست که حمیدیان از سوی سازمان مأموریت داشت تا مانع از تشدید درگیری ها شود یا آنکه آنان را به رسیدن اسلحه دلگرم سازد؟ اگر در گنبد و ترکمن صحرا، پیش و پس از بروز جنگ، هواداران سازمان به تحریک عباس هاشمی و محمود حسن پور به پاسگاه های ژاندارمری حمله برده و اسلحه ها را به یغما برده و بر اندوخته سازمان می افزودند، قطعاً این اتفاقات در ساری، مرکز استان، رخ نداد. بنابراین حمیدیان چگونه می توانسته است در مدت یکی دو روز مقدار قابل توجهی سلاح تهیه کرده و در اختیار عباس هاشمی قرار دهد؟ آیا جز این است که سازمان پیشاپیش خود را برای جنگ احتمالی آماده کرده بود؟

با شدت گرفتن جنگ در روز هفتم فروردین، گلوگاه های ورودی شهر در اختیار اعضای کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمن صحرا قرار گرفت. به طوری که اعضای هیأت اعزامی دولت بازرگان توسط آنان برای ساعاتی بازداشت شدند. ضمناً آنان موفق شدند محل کانون و ستاد را مجدداً متصرف شوند. گرچه با مذاکرات طرفین از ساعت ۷ بعد از ظهر به مدت ۷۲ ساعت آتش بس اعلام شد، ولی جنگ در روز ۸ فروردین همچنان ادامه داشت. موقعیت برتر سازمان موجب گردید تا آنان در مذاکرات خود شرایط هشت گانه ای برای پذیرش آتش بس دائم قرار دهند؛ از جمله آن شروط، بازگرداندن تمامی اسناد و مدارک و سلاح های ستاد مرکزی شوراها در سراسر منطقه و تحویل اسلحه عناصر حوادث اخیر به شورایی مرکب از نمایندگان خلق ترکمن بود. ولی چون پذیرفتن این شروط، آشکارا به منزله نفی حاکمیت دولت در منطقه بود، هیأت اعزامی از سوی دولت آنها را نپذیرفت و این امر بهانه ای برای ادامه درگیری به دست آنان داد. به طوری که در دهمین روز فروردین ماه هواداران چریک ها، بخش های دیگری از شهر را تصرف کردند. در همین روز از سوی سازمان چریک های فدایی طی اطلاعیه ای اعلام شد که صبح روز جمعه دهم فروردین هیأتی با اختیارات کامل از سوی سازمان به گنبد اعزام خواهد شد تا با همکاری سایر هیأت های اعزامی ریشه ها و علل وقایع گنبد را بررسی کند. این هیأت مرکب بود از فرج الله کاظمی، مستوره احمدزاده و اشرف دهقانی. به موازات این هیأت، با توافق دولت موقت مهدی

فتاپور، محسن مدیرشانه چی و مهدی سامع نیز راهی گنبد شدند تا شاید راهی برای پایان جنگ بیابند. بالأخره در حدود نیمه شب یازدهمین روز فروردین ۱۳۵۸ طرفین توافق کردند که از ساعت هفت بامداد روز یکشنبه ۱۲/۱/۵۸ آتش بس به موقع اجرا گذاشته شود. اما به رغم این توافق، آتش بس به طور کامل به اجرا درنیامد. ناگزیر از سوی هیأت اعزامی دولت و وزارت کشور اطلاعیه ای صادر و در آن تأکید شد: «اینک که آرامش و امنیت این منطقه برقرار نشده است به نیروهای نظامی دستور داده شد چنانچه تا ساعت ۱۵ روز دوشنبه ۱۳ فروردین تیراندازی و تجاوز و مزاحمت قطع نشود و شهر به حالت عادی و آرام بازنگردد برای اعاده امنیت و حفظ جان و مال اهالی بی گناه و استقرار نیروهای انتظامی شهر و خلع سلاح و دستگیری اخلال گران متجاوز اقدام قاطع به عمل آورند.» متعاقب صدور این اطلاعیه، نیروهای مردمی از شهرهای اطراف راهی گنبد شدند. با پایان یافتن اولتیماتوم دولت در ساعت ۱۵ روز سیزدهم فروردین بار دیگر تیراندازی شدید از دو سو آغاز شد که بیش از ۵ ساعت ادامه یافت. با ورود نیروهای مردمی، هواداران کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن موقعیت برتر خود را از دست دادند و این بار با کوتاه آمدن از شروط پیشین خود آتش بس را پذیرفتند. البته آنان توانستند در مذاکرات مجوز فعالیت کانون فرهنگی – سیاسی و ستاد مرکزی شوراها را به دست آورند.

به رغم آشکار بودن نقش سازمان چریک های فدایی خلق در تأسیس کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن و نقش کانون و برخی از چریک ها در بروز جنگ، چریک ها تلاش داشتند این نقش را پنهان دارند و فعالیت خود را به امور پزشکی و درمانی محدود سازند.(۱) شاید این بی رغبتی سازمان برای بیان نقش خود در جنگ، ناشی از بی میل یافتن ترکمانان برای این نوع درگیری ها بوده است. به طوری که حتی یک آخوند ترکمن به نام «ولی محمد ارزانش» که مورد احترام چریک ها بود و در هیأت نمایندگی ستاد برای برقراری آتش بس قرار

۱- کوروش کاکوان، زندگی و مبارزه خلق ترکمن، فاجعه ترکمن صحرا را چرا به راه انداختند؟ ص ۱۳۵.

داشت، به سیاست های جنگ افروزانه فریدون [اسفندیار کریمی] اعتراض می کند و فریدون به او پاسخ می دهد: ما همه فدایی هستیم و به خاطر اعتقاد و آرمانمان مرگ و نیستی را می پذیریم و مانند حزب توده فرار نمی کنیم.

ارزانش در جریان جنگ دوم از همان ابتدا راه خود را از سازمان و ستاد جدا کرد و آنان را به علت چپ روی و جنگ افروزی خائن به خلق ترکمن خواند. گرچه خود نیز پس از جنگ دوم گنبد به اتحاد شوروی گریخت. بنابراین جنگ در منطقه مقبولیت عمومی نیافت و موجب پدید آمدن شرایطی شد که چریک ها پس از جنگ دوم مجبور به ترک منطقه شدند.

بعدها چریک ها به نقش خود تلویحاً اعتراف کرده و نوشتند این جنگ «با هوشیاری و اتخاذ تاکتیکی اصولی از سوی سازمان چریک های فدایی خلق ایران به موقع مهار گردید.»(۱)

در نتیجه جمع بندی ای که سازمان پس از جنگ ۹ روزه داشت، برخی سیاست هایش در منطقه تغییر کرد. از آن پس «تأکید اساسی بر اتخاذ تاکتیک هایی بود ... تا فرصت بیابند مبارزات توده ها را هر چه بیشتر سازماندهی کنند و جنبه طبقاتی آنان را تعمیق بخشند.»(۲) در این دوره می بایست از اتخاذ حرکات تحریک آمیز اجتناب می شد.

ستاد مرکزی شوراها که توانسته بود در مذاکره با هیأت اعزامی جواز فعالیت به دست آورد، همچنان مسائل ارضی و «مصادره زمین های زمین داران بزرگ اعم از بومی و غیربومی» را در دستور کار خود قرار داد. شعار «خودمختاری خلق ترکمن» جای خود را به «حق تعیین سرنوشت برای خلق ترکمن» که شعاری ملایم تر بود، سپرد.

اما نه سازمان و نه ستاد شوراها طرح مشخصی برای اراضی زراعی نداشتند. سازمان با طرح این شعار که «زمین متعلق به کسانی است که روی آن کار

۱- کار، از تجربه مبارزات زحمتکشان میهنمان درس بگیریم، شماره ۶۴، مورخه ۴/۴/۵۹.

۲- کار، همان.

می کننـد»، عملاً شـعار حق تعیین سـرنوشت برای خلق ترکمن را نفی کرد. زیرا بخش عمده کارگرانی که روی زمین کار می کردند سیسـتانی بودند و نه ترکمن. روستائیان ترکمن نیز خود را مالك اصلی زمین می دانستند و برای سیستانی های کارگر و مزدبگیر سهمی قائل نبودند. در برخی روستاها که ستاد، نفوذ فراوانی روی شوراها داشت و زمین های زراعی مصادره شده نیز نسـبتاً زیاد بود، سـیاست های سازمان پیاده می شـد؛ ولی در اکثر روسـتاها پیشبرد این سـیاست دشوار و حتی ناممکن بود؛ زیرا روستائیان و حتی شوراهای دهقانی مایل نبودند غیرترکمن ها و سیستانی ها را در استفاده از زمین سهیم سازند. ناتوانی سازمان در حل مسائل ارضی موجب پراکندگی تدریجی کشاورزان از گرد ستاد مرکزی شوراها گردید.

بـا پایـان یـافتن جنـگ، عباس هاشـمی و محمود حسن پور منطقه را ترک کردنـد ولی جمع آوری سـلاح و آموزش نظامی به هواداران همچنان در دستور کار سازمان بود. در تابستان سال ۵۸ بهمن جبل عاملی در حالی که در صدد بود مقداری سلاح و مهمات را از تهران به گنبـد منتقل کنـد بازداشت گردید. چریك ها برای آموزش نظامی هواداران، آنان را به کردسـتان اعزام می کردنـد. در اولین گروه اعزامی به کردسـتان افرادی ماننـد حاجی رحیم عجمی، نازمحمد گوگلانی، حسـین جرجانی و در گروه دوم خانجان جبل عاملی، محسن نیك پی، تاجی طالبی، عیسی پارسیان و حمید آرتا حضور داشتند.

چریک های فـدایی که نیازمنـد ترمیم موقعیت خود در نزد ترکمانان بودند، تصـمیم گرفتند سالگرد نوزدهم بهمن را با شـکوه هر چه بیشتر برگزار کننـد. پس از کسب اجـازه از فرمانـداری گنبـد برای انجـام راهپیمایی و گردهمایی، سراسـر شـهر گنبـد و شهرهای اطراف از اعلامیه و تراکت که مردم را به این تظاهرات فرامی خوانـد آکنـده شـد. این اقـدام به انـدازه کافی تحریك آمیز بود. به نظر می رسـید هر دو طرف مایلند قدرت خود را به رخ طرف مقابل بکشـند. اهالی غیرترکمن در گنبد، تراکت ها و اعلامیه سازمان را از سـطح شـهر جمع آوری کردند؛ و نیز در شب نوزدهم بهمن به منظور پیشگیری از ورود احتمالی اسلحه به داخل شهر غیر

از دو پـل بسـیار مهم داشـلی برون در شـمال و گـدم آبـاد در مغرب که در منطقه ترکمن نشـین قرار داشت در بقیه معابر شـهر مستقر شدند.

راهپیمایی از ساعت ۹ صبح روز نوزدهم بهمن آغاز شد و راهپیمایان از شمال شهر به سوی مرکز شهر به حرکت درآمدند. از سوی دیگر تعـدادی از نیروهای مخالف تلاش داشـتند به هر نحو ممکن مانع از برگزاری این تظاهرات شونـد. هنگامی که این دو گروه بـا یکـدیگر مـواجه شدنـد، سـرهنگ خوشـکام رئیس شـهربانی وقت کوشـید مـانع از ایجـاد درگیری شود. نیروهـای انتظـامی بین این دو گروه حائـل شدنـد؛ امـا لحظـاتی بعـد درگیری آغـاز شـد. تعـدادی از هواداران سازمـان بر اساس رهنمود فریدون و دیگر مسئولین سازمان در چهارراه منوچهری متحصن شدند. در همان حال سلاح هایی که توسط حاج رحیم عجمی و آنه گلـدی گوگلانـی به گنبـد آورده شـده بـود، در بین هواداران توزیع گردیـد و سـنگربندی در نقـاط مختلف شـهر آغـاز گردیـد. در روز بیسـتم بهمـن درگیری آغـاز شـد و در روز بیست ویکم درگیری هـا شـدت یـافت. بـا ورود ارتش به صـحنه، هواداران سازمان صحنه را ترک و به منازل ترکمانان پناه می برند. ستاد مرکزی شوراها توسط مردم تسخیر می شود.

در پنجمین روز درگیری یعنی روز ۲۳ بهمن، مردم پل گدم آباد و پل داشلی برون را –که به لحاظ تأمین تدارک نظامی برای چریک ها اهمیت فوق العاده ای داشت – تصـرف می کننـد. تلاش مسـئولین سازمان و ستاد شوراها برای سازمانـدهی مجـدد نیروهایشان مؤثر واقع نمی شود. بنابراین در شب ۲۴ بهمن فریدون دستور عقب نشینی می دهد. عقب نشینی از ساعت ۲۲ آغاز و تـا ساعت ۲ بامـداد ادامه می یابـد. از سوی مسـئولین سازمان دسـتور می رسـد که افراد درگیر در جنگ، گنبد را ترک و به شهرها و روسـتاهای اطراف بروند. این نیروها هنگام عقب نشینی سلاح های خود را مخفی می سازند و مسئولین سازمان نیز به تهران بازمی گردند. بدین ترتیب به علت عدم حمایت مردم و حتی انزجار آنان از جنگ، و عقب نشـینی چریک ها، به فاصـله کوتاهی آرامش به منطقه بازگشت. چریک ها برای پایان دادن به جنگ اتفاق نظر داشتند. گروهی از آن بابت که

حاکمیت را ضدامپریالیست می دانستند، خواهان پایان جنگ بودند؛ و دسته ای دیگر استدلال می کردند چون منطقه کوهستانی نیست و در دشت نمی توان جنگید، با ادامه جنگ مخالفت می کردند.(۱)

چند ماه پس از جنگ دوم، انشعابی در سازمان رخ داد. حفظ و نگهداری سلاح برای شاخه اکثریت دیگر بلاموضوع بود. بنابراین سلاح های مخفی شده تدریجاً به سپاه پاسداران تحویل گردید.

ص:۳۵

۱- علی کشتگر، کار، جناح کشتگر، مصاحبه با سه تن از رفقای کمیته مرکزی: معینی، غفاری و کشتگر. شماره ۱۴۰، مورخه ۲/۱۰/۱۳۶۰.

گروه اشرف دهقانی

هنوز چند ماهی از پیروزی انقلاب و علنی شدن سازمان چریک های فدایی خلق نگذشته بود که این سازمان دستخوش انشعاب شد و منشعبین با حذف کلمه سازمان و با عنوان «چریک های فدایی خلق» اعلام موجودیت کردند. اشرف دهقانی و محمد حرمتی پور که در اوایل اسفند از اروپا به ایران بازگشته بودند، به همراه چند تن از اعضا که تدریجاً در طول مبارزات مردم از زندان آزاد شده بودند این انشعاب را رقم زدند. وجه اشتراک این افراد اعتقاد به مشی مسعود احمدزاده و تئوری «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» بود. بنابراین آنان از غلبه نظرات «بیژن جزنی» که از سال ۵۵ به آرامی بر سازمان سایه می گسترد، ناخرسند بودند. منشعبین پیش از جدایی و در آخرین نشست هایی که با مرکزیت سازمان داشتند اعلام کردند که مایلند نظرات خود را در سازمان به بحث بگذارند و به مبارزه ایدئولوژیک بپردازند؛ ولی این درخواست که «به معنای قبول موجودیت فراکسیون در داخل سازمان بود» پذیرفته نشد.(۱) خصوصاً آن که «در آن آشفتگی اوضاع سیاسی که همه می کوشیدند تحولات عظیمی که در کشور به وجود آمده بود را به شکلی تبیین کنند» غیرمفید و ناممکن دانسته شد.(۲) شاخص ترین و معروف ترین این افراد اشرف دهقانی [ربابه عباس زاده دهقان] بود. فرار دهقانی از زندان در سال ۵۲ و انتشار کتاب «حماسه مقاومت»اش نام او را در محافل مبارزاتی پرآوازه ساخته بود. دهقانی چند سال پس از پیوستن مجدد

۱- پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی؛ سازمان چریک های فدایی خلق، مرداد ۱۳۵۸، ص ۸.

۲- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۸۸.

به سازمان راهی خارج از کشور شد و در آنجا به همراه محمد حرمتی پور بخش خارج از کشور سازمان را نمایندگی می کرد.

پس از آنکه سازمان به نظرات جزنی گرایش یافت، دهقانی و حرمتی پور که در اروپا به سر می بردند بدون هماهنگی با سازمان و در مخالفت با این گرایش جزوه ای به نام «درباره شرایط عینی انقلاب» منتشر کردند. انتشار این جزوه مورد مناقشه واقع شد و عضویت آن دو به حالت تعلیق درآمد؛ ولی با انتقادی که دهقانی و حرمتی پور از خود کردند، آنان همچنان به عنوان عضو سازمان تلقی می شدند. دهقانی و حرمتی پور تحت تأثیر اندیشه های تروتسکیستی سازمان وحدت کمونیستی بر این اعتقاد بودند که همه دنیای غیرکمونیست، زیر سلطه سرمایه داری جهانی قرار دارد و همگی زنجیره امپریالیستی را تشکیل می دهند و چون بحران در دنیای امپریالیسم عمومی است، لاجرم همه سرزمین هایی که در این زنجیره قرار دارند خود به خود بحران زده هستند و شرایط عینی انقلاب در آنها وجود دارد. دهقانی و حرمتی پور که در دانش تئوریک تُنک مایه بودند، با این اندیشه ها در کوران انقلاب به کشور بازگشتند. گفته شده است که دهقانی برای پنهان داشتن ضعف تئوریک خود دو — سه تن از اعضای کنفدراسیون را با خود همراه ساخت. یکی از آنان شخصی بود با نام جابر کلیبی. اطلاعات ما درباره وی بسیار اندک است. عبدالعظیم صبوری برادر عبدالکریم فقط به «شخص مرموزی» اشاره دارد که جزوات اشرف دهقانی را می نوشت.

به رغم برخی اختلافات دهقانی و حرمتی پور با رهبران سازمان، آن دو با حفظ مواضع، همچنان خود را عضوی از سازمان دانسته و با آن همکاری می کردند؛ ولی مایل بودند که این امکان برای آنان فراهم آید تا در چارچوب سازمان به تبلیغ دیدگاه های خود بپردازند و هواداران را از نظرات خود آگاه سازند.

در فضای به غایت سیاسی و مبارزاتی دوران انقلاب که هرگونه مبارزه با رژیم شاه احترام برانگیز و مایه مباهات بود، نام اشرف دهقانی که با مبارزه و شکنجه و حماسه و مقاومت همراه شده بود، می توانست بر اعتبار سازمان بیفزاید. بنابراین از سوی رهبران جدید سازمان به رغم آشکار بودن اختلاف در برخی

دیـدگاه هـا، برای توافق بـا او تلاش هایی صورت گرفت؛(۱) امـا این رهـبران به تقاضـای دهقـانی و حرمـتی پور مبنی بر تبلیغ دیـدگاه های خود تمایلی نشان نمی دادنـد. تـدریجاً هواداران مشـی احمدزاده که برخی از آنان به یک حوزه جغرافیایی تعلق داشتند، توانستند یکدیگر را بیابند و با پافشاری بر نظرات خود در برابر رهبری سازمان صف آرایی کنند.

هر دو گروه، یعنی هواداران نظرات جزنی و هواداران نظرات احمـدزاده، تلاش می کردنـد تـا دهقانی را به سوی خود جـذب کننـد. «فرخ [نگهدار] تمام تلاش خود را برای جلب اشـرف به کار می برد. این موضوع موجب نگرانی حرمتی پور و صـبوری شده بود. آن ها می ترسیدند که فرخ، اشـرف را به سوی سازمان جذب کند و در نتیجه موضع آنها در مقابل سازمان و مبارزه بـا نظرات حـاکم بر آن به کلی تضـعیف گردد.»(۲) هر دو جنـاح تـوجه داشـتند که دهقـانی از چنـان دانش تئوریکی بهره مند نیست که بتوان بـا اتکـا بر آن بر رقیب فـائق آمـد؛ بلکه آشـکار است که این تلاش ها برای برخورداری از نام و اعتبار دهقانی صورت می گرفت؛ زیرا بی تردید او شـناخته شده ترین «چریک فدایی» در قید حیات بود. اشرف دهقانی در نزد بسیاری «نماد چریک فدایی» بود. بنابراین جذب او یک امتیاز به حساب می آمد. چنین تصور می شد که گرایش اشـرف دهقانی به هر یک از دو سو می توانـد کفه ترازو را به لحاظ تعـداد هوادار و اقبال اجتماعی بـدان سو سـنگین تر سازد. با وجود این روشن نیسـت چرا مهدی فتاپور در سـخنرانی خود در دانشـگاه صنعتی شریف در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۵۸ از جدا شدن اشرف دهقانی سخن گفت؟ آیـا به راستی او تصور می کرد که دهقـانی از سازمان جـدا شـده است؟ یا آنکه رهبری سازمان پس از چنـد بار گفت وگوی بدون نتیجه با نامبرده ترجیح داد زمینه جدایی او را از سازمان فراهم سازد؟ به هر جهت پس از سـخنان فتاپور راهی جز انشعاب برای دهقانی و گروه همراه او باقی نماند.

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۹۰.

در مرکزیت این انشعاب که از این پس عنوان «چریک های فدایی خلق» را برای خود برگزید، محمد حرمتی پور (با نام مستعار مسعود)، عبدالکریم صبوری (با نام مستعار بهروز)، اشرف دهقانی (با نام مستعار شیرین)، فریبرز سنجری (با نام مستعار حسن) و رحیم کریمیان (با نام مستعار عباس) قرار داشتند.

نتیجه انشعاب برخلاف تصور مشترک دو طرف بود، زیرا طرفین بر این باور بودند که نام اشرف دهقانی خواهد توانست بی شماری از هواداران را جذب کند؛ اما چنین نشد. سهم انشعاب کنندگان در جلب و جذب هواداران بیش از آن که تصور شود اندک بود. «چریک های فدایی خلق» بر این گمان بودند که اقبال بخش هایی از جامعه به سازمان چریک های فدایی خلق به معنای اقبال به مبارزه مسلحانه است و این باور غلط را حتی پس از تحمل شکست های متوالی رها نکردند؛ در حالی که آنان از این نکته غافل ماندند که اقبال به چریک ها زمانی صورت گرفت که حداقل از نگاه این هواداران دیگر به مبارزه مسلحانه نیازی نبود.

مدت کوتاهی پس از آن که فتاپور جدایی دهقانی را از سازمان اعلام کرد، جزوه ای حاوی مصاحبه ای با اشرف دهقانی انتشار یافت. گفته شده است این جزوه «از پیش آماده» شده بود تا در صورت لزوم برای جلب نظر هواداران و اعضا از آن استفاده شود؛(۱) اما سیاق مصاحبه و یا حداقل مدخل آن چنین اطلاعی به دست نمی دهد. احساس دهقانی نسبت به سازمان متبوعش پارادوکسیکال است؛ از یک سو با تأثر و تأسف از اخراج و یا خروجش سخن می گوید و علاقه و میل خود را به عضویت در سازمان پنهان نمی دارد و از سوی دیگر سازمان را اسیر «اپورتونیست ها» می داند. دهقانی امید داشت در سازمان بماند و پس از آن که مرکزیت جدید تحلیل خود را از تئوری مبارزه مسلحانه ارائه کرد، و در نزد کادرها و هواداران «مفتضح» شد آنها را به سهولت تصفیه کند.(۲) دهقانی در مقام شارح تئوری مبارزه مسلحانه توضیح می دهد «که در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به

۱- همان.

۲- اشرف دهقانی سخن می گوید. مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی. چریک فدایی خلق، قطع جیبی، ص ۱۵.

امپریالیسم» هیچ گونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی تواند امپریالیسم را شکست داده و بیرون براند و فقط با تکیه بر «عالی ترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی» امپریالیسم نابود خواهد شد. او «بهترین دلیل کارایی این تئوری» را در این می داند که اگر همه کادرها و اعضا کشته و دستگیر شوند، حتی یک نفر هم می تواند سازمان را احیا کند. به گمان دهقانی درباره بها دادن به کار سیاسی اختلاف چندانی میان نظرات جزنی و احمدزاده وجود ندارد و اساساً بحث بر سر اختلاف میان نظرات میان آن دو نیست، «بلکه بحث بر سر مبارزه اپورتونیست ها علیه تئوری مبارزه مسلحانه است که هم مسعود احمدزاده و هم بیژن جزنی، اگر چه با دیدگاه های متفاوت، از هواداران آن به حساب می آیند.»

دهقانی سپس با انتقاد از سازمان که چرا در حالی که «توده ها فوج فوج به سمت چپ گرایش پیدا می کنند» تحلیلی از اوضاع ارائه نمی کند و برای رهبری جنبش نمی کوشد، نظر خود را درباره ماهیت طبقاتی دولت مهندس بازرگان بیان می کند. به نظر او پایگاه طبقاتی دولت بازرگان با «اندک تفاوتی» همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؛ یعنی همان بورژوازی وابسته که به خاطر داشتن تشکل توانست پس از سقوط شاه از سقوط خود جلو گیرد و اکنون شرایطی است که «خلق» باید تکلیف خود را با این بورژوازی یکسره کند. دهقانی وابسته دانستن بازرگان و دولت او را به آمریکا از «نتایج ناپسند(۱)» بحث خود می داند بنابراین برای آنکه از این تناقض رهایی یابد و ضمناً به کسانی که بازرگان را نماینده بورژوازی ملی می دانند پاسخ داده باشد، می گوید نباید «تحلیل را از افراد» شروع کرد. دهقانی روشن نساخت در حالی که پایگاه طبقاتی دولت بازرگان بورژوازی وابسته است، چرا وابسته دانستن او و دولتش می تواند نتیجه ای ناپسند تلقی گردد؟

استدلال دهقانی در ردّ نظر کسانی که پایگاه طبقاتی دولت جدید را خرده بورژوازی می دانند نیز جالب توجه است. او می گوید: «خرده بورژوازی در کجا حکومت کرده که در اینجا بکند؟» دهقانی استدلال نمی کند که چون

۱– همان، ص ۲۷.

خرده بورژوازی دارای این و یـا آن ویژگی است، پس فاقـد توانـایی و یا شایسـتگی برای حکومت کردن است؛ بلکه اسـتدلال می کنـد چون تـاکنون خرده بورژوازی حکومت نکرده است پس حکومت او امری محال است. این تناقض ها و مغالطه ها در گفتار او همچنان ادامه می یابـد. وی می گویـد نه تنها نبایـد با این دولت که پایگاه طبقاتی اش همان پایگاه طبقاتی رژیم شاه است جنگید، بلکه باید هوشیار بود که در صورت تعرض امپریالیسم به این دولت به یاری اش شـتافت و برای این منظور «باید سازمان مسلح توده ها را به وجود آورد.» او می افزایـد که بایـد روحانیون را متقاعد سازیم «که مسلح نگه داشـتن خلق به نفع همه است». دهقـانی هشـدار می دهـد در صورت «بی طرفی و بی تفاوتی» مردم، زمینه بار دیگر برای یک کودتای امپریالیستی آمـاده خواهـد شـد. بنـابراین توصـیه می کنـد: «بایـد خلق را برای جنگ آماده کرد» و ضـرورت این امر توسط کمونیست ها و روحانیون مبارز باید برای مردم توضیح داده شود.

مصـاحبه دهقـانی حـاوی جملات قصار دیگری نیز هست. مثلًا او می گویـد: «این طبقه ای که ما کمونیست ها دل در گروش بسـته ایم طبقه عجیبی است خودش پای در زنجیر دارد و به آزادی اسـرای دیگر می اندیشـد و آنها را آزاد هم می کند... [این طبقه] حتی بنـد از پـای دژخیمـان خویش بـاز می کنـد در حالی که خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر باز کردن زنجیرهای پای خود می افتد که دیگر همه را از اسارت رهانیده باشد.»(۱)

نظرات و دیـدگاه هـای مطرح شـده در مصـاحبه صـرفاً به اشـرف دهقـانی محـدود نمی شود؛ بلکه او دیـدگاه هـای دیگر افراد انشـعابی را نیز بازمی تاباند. عبدالکریم صبوری که نظریه پرداز منشعبین شناخته می شد و بعدها به نقد مصاحبه اشرف دهقانی پرداخت، بلافاصله پس از انتشار آن به تمجید و تفسیر مصاحبه پرداخت.

صبوری مقاله خود را با بیتی از حافظ آغاز می کنـد که نمی دانیم وجه به کار بردن آن چیست. کـدام خزف، بازار کـدام لعل را شکسته است؟ آیا تعریض او به

۱- همان، ص ۵۲.

«اپورتونیست ها» است که چون بر سازمان مسلط شده اند، بازار منشعبین را کساد کرده اند؟ در این صورت این اعترافی سهمگین است. به هر تقدیر صبوری دفاع از مصاحبه را به عهده دارد. به گمان او این مصاحبه «روزنه های جدیدی» در پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک گشوده است. بنابراین صبوری می کوشد تا به «اپورتونیست ها» نشان دهد که مصاحبه از «پشتوانه مارکسیستی – لنینیستی برخوردار است»(۱) و «در پس ایده های آن، آتش سرخ روح مارکسیسم – لنینیسم زبانه می کشد.»(۲) مضمون سخن صبوری این است که «اپورتونیست ها» طوطی وار سخنان لنین را تکرار می کنند و نیت خود را پشت آن پنهان می سازند؛ بدون آن که روح آن سخنان را دریابند. لنین می آموزد که وظیفه پیشاهنگ به تحلیل طبقاتی محدود نمی شود؛ بلکه پیشاهنگ باید این شناخت را توده ای کند و به تربیت سیاسی توده ها بپردازد «و یکی از مهم ترین وسائل برای تربیت سیاسی توده ها افشاگری های همه جانبه سیاسی» است. پیشاهنگ باید از مسائلی که توده ها به طور روزمره با آن مواجهند تحلیلی مارکسیستی ارائه کرده و برای رشد جنبش آن را به میان توده ها ببرد و بدین طریق «روح فعالیت انقلابی» را پرورش دهد و این همان مطلبی است که اشرف دهقانی در مصاحبه خود بر آن تأکید کرده است. صبوری می افزاید که «اپورتونیست ها» این وظیفه را به بعد از تشکیل حزب موکول ساخته اند؛ زیرا به گمان آنان فقط حزب می تواند استراتژی و تاکتیک مبارزه را تدوین کند. صبوری می گوید پذیرش این استدلال به معنای قبول فقدان استراتژی و تاکتیک می باشد؛ یعنی به دنبال توده ها دویدن و این همان چیزی است که دهقانی آن را در نقد فعالیت سازمان بدین شکل بیان کرده است. «به دنبال جریان شنا کردن چیزی است و پیشاپیش آن حرکت کردن چیزی دیگر». صبوری همچنین با استشهاد به اینکه لنین کتاب «چه باید کرد» و مارکس کتاب «کاپیتال» را، که استراتژی و تاکتیک کلی پرولتاریا در آنها مندرج است، در شرایط

۱– عبدالرحیم صبوری؛ نگاهی به: مصاحبه رفیق اشرف دهقانی، انتشارات چریک های فدایی خلق ایران، مرداد ۱۳۵۸، ص ۱.
۲– همان، ص ۲.

فقـدان حزب نگاشـته انـد، نتیجه می گیرد که برخلاف تصور «اپورتونیست ها» برای تـدوین استراتژی و تاکتیک مبارزه نیاز به وجود حزب نیست.

صبوری برای آن که نشـان دهـد که دهقـانی در «وابسـته دانسـتن دولت و امکـان تعرض امپریالیسم» دچار تناقض گویی نشـده است، می نویسد زمانی که جنبش اوج گرفت، امپریالیست ها به تکاپو پرداختند که جنبش را کنترل کنند. آنان شاه را بردند و کسانی را جایگزین ساختند که بتوانند جنبش را کنترل و مهار سازند. صـبوری برای اثبات ادعای خود به پاکسازی در و دیوار شهر از شـعارهای دوران انقلاب اشاره می کنـد. به گمان او «پاکسازی هیچ چیز نبود جز پاک کردن ذهن انقلابی توده ها؛ جز محو تفکر انقلابی شان».(۱)

به عقیده صـبوری امپریالیست ها دولتی می خواهند که هیچ مانعی برای آنان فراهم نسازد «و حال آن که دولت کنونی که البته وابسـته است؛ تحت تأثیر مبارزات توده ها، لااقل در شـرایط کنونی در خود عناصری دارد که اینان مزدور و خودفروخته نیستند و بی شک در اجرای سـیاست ها[ی امپریالیستی] موانعی ایجاد می کنند.» بنابراین امپریالیست ها برای برداشتن این موانع امکان دارد که تعرض نماینـد؛ در نتیجه سـخن دهقـانی عاری از هرگونه تناقض است.(۲) به گمان صـبوری دولت وابسته است، ولی امپریالیسم برای برداشـتن چند نفری که مزدور و خودفروخته نیستند و در سیاست های امپریالیستی خلل ایجاد می کنند، ممکن است لشکرکشی کند.

در مراسم گرامیـداشت واقعه سیاهکل در روز نـوزده بهمن سـال ۵۸، اشـرف دهقـانی در میتینـگ هواداران سازمان در مهاباد سخنانی ایراد کرد. مضـمون سـخنان او تکرار مصاحبه بود. او ضمن تأکید بر وابستگی حاکمیت به امپریالیسم و شکست «قیام»، تاکتیک مبارزه گروهش را با حاکمیت نیز بیان می کند:

راه چریک های فدایی خلق به این صورت است که در جایی که مردم به

۱- همان، ص ۱۳.

۲- همان، ص ۱۵.

مبارزه مسلحانه برخاسته اند آن مبارزات را سازمان داده و به پیش ببریم و در جاهایی که مردم فریب سیاست های مکارانه رژیم را خورده اند [و] دردها و آلام زندگی را به امید یک آینده واقعی تحمل می کنند، با افشاگری های همه جانبه و با ارتقاء سطح مبارزه مردم به آنها نشان دهیم که راه واقعی مبارزه همانست که خلق کرد. دلیرانه درگیر آنست. بنابراین شعار ما این است پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها.(۱)

سخنرانی دهقانی همچون مصاحبه اش با انتقاد سازمان چریک های فدایی خلق روبرو گردید. شاخه کردستان سازمان، دهقانی را «بازمانده ای از دوران کودکی» خواند. در جزوه ای که گویا علی رضا اکبری شاندیز آن را نگاشت، دهقانی «ساده لوحی» خوانده شد که در میتینگ مهاباد «احساسات رمانتیک» خود را به نمایش گذاشت.

اما تحلیل «چریک های فدایی خلق» از ماهیت دولت و وابستگی اش به امپریالیسم، تحلیل پایه ای و استراتژیک آنان محسوب می شد و کلیه رفتارها و تاکتیک هایشان بر این مدار قرار گرفته بود. همه تحولات سیاسی در پرتو وابسته دانستن دولت بورژوایی بازرگان به امپریالیسم تحلیل و تفسیر می شد و «مبارزه مسلحانه هم استراتژیک و هم تاکتیک» نیز کلید رمزگشای این تحولات بود. به گمان آنان، امپریالیسم که از رادیکالیزه شدن جنبش هراسان بود، با سه شرط تغییر رژیم را پذیرفت. اولاً: ارتش به عنوان پایگاه اصلی امپریالیسم باقی بماند. ثانیاً: نفت تولید و صدور آن ادامه پیدا کند. ثانیاً: با کمونیست ها مبارزه شود.(۲) آنچه که چریک ها را به این تحلیل رهنمون می ساخت این بود که تاکتیک های رهبری جنبش اثبات می کند «چشم انداز مساعدی از انتقال قدرت و جابجایی آن را

می دید».(۳) به عبارت دیگر چون رهبری جنبش مردم را از درگیری با ارتش منع

ص:۴۵

۱- میتینگ مهاباد. سخنرانی چریک فدایی خلق، رفیق اشرف دهقانی. تکثیر از: جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن – تبریز، ص ۲۱.
۲- مقاله درون تشکیلاتی. تحلیل جنبش انقلابی سال ۵۷ و نحوه استقرار حکومت جدید، ص ۳۲.
۳- همان، ص ۳۹.

ساخته بود و مردم نیز بر اساس این رهنمود شعار می دادند که ارتش برادر ماست، بنابراین رهبر انقلاب پیشاپیش از انتقال مسالمت آمیز قدرت اطمینان حاصل کرده بود. چریک های فدایی خلق که از این منظر به تحولات سیاسی جامعه می نگریستند، لاجرم دولت بازرگان را «محصول قیام توده ها» نمی دانستند و دولتی که «ارگان قیام نباشد» و بر اساس زد و بند به قدرت رسیده باشد، «روابط خود را طوری تنظیم می کند که به این زد و بند لطمه ای وارد نیاید.» چریک ها برای آن که نشان دهند «رهبری جنبش اخیر ایران» اهداف بورژوازی کمپرادور را تعقیب می کند، استدلال می کنند که این رهبری «کوچکترین صحبتی از مسائل اقتصادی ایران به میان» نمی آورد و برنامه اقتصادی ارائه نمی دهد؛(۱) و حتی شعارهای سیاسی او نیز مبهم است.

چریک ها که در جزمیات خود غوطه ور بودند برای اثبات گزاره های خود به خوانش وارونه تحولات سیاسی روی می آورند. تسخیر سفارت آمریکا در سیزده آبان ۵۸ که به قطع روابط ایران و آمریکا و سقوط دولت بازرگان منتهی گردید، خود دلیل مهمی بر وابستگی حاکمیت به آمریکا دانسته شد. «حادثه اخیر نیز درس های آموزنده ای دارد. سفارت آمریکا ابتدا به وسیله پاسداران وارسی می شود. بعد عده ای وارد آن می شوند درها را می بندند و از ورود مردم جلوگیری می کنند. در حقیقت اشغال سفارت با محاسبه کامل انجام پذیرفت.»(۲) اشغال سفارت آمریکا «فریبی» دانسته شد که حاکمیت برای غلبه بر بحران ها و تضادهای درونی اش به کار گرفت. چریک ها یک سر این «فریبکاری» را در داخل و یک سر دیگر آن را در آمریکا می دانستند:

اگر توجه کنیم که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نزدیک است و همواره در آستانه انتخابات درگیری های گروه های مالی آمریکا تشدید

می گردد؛ اگر به یاد آوریم که کارتر؛ این تجسم تمامی جنایت های امپریالیسم

ص:۴۶

۱- همان، صص ۳۷-۳۴.

۲- اعلامیه مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران، بخش اول، مورخه ۱۷/۸/۵۸.

محبوبیت خویش را هر چه بیشتر از دست داده بود و حال با استفاده از موضوع تسخیر سفارت آمریکا در ایران در اوج محبوبیت بسر می برد درخواهیم یافت که اشغال سفارت را نباید تنها در محدوده ایران مورد بررسی قرار داد بلکه باید آن را در ارتباط با تضادهای بین امپریالیست ها و انعکاس این تضادها در ایران دانست.(۱)

و این در حالی بود که پس از تسخیر سفارت آمریکا، کارتر نتوانست موقعیت خود را در نزد افکار عمومی آمریکا ترمیم کند، در نتیجه در دوره بعدی انتخابات ریاست جمهوری، جای خود را به جمهوری خواهان داد.

چریک ها همچنین ادعا می کنند که حاکمیت با مشاهده عدم استقبال مردم از انتخابات شورای شهر، و «جو انفجاری حاکم در جامعه» بدین نتیجه رسید که باید با قربانی کردن بازرگان مسئولیت «تمام فجایع» را به گردن او بگذارد و چون این امر اگر با «مانور جدیدی» توأم نمی شد موفقیتی به دست نمی آورد، آن را با «تسخیر سفارت آمریکا» با «تمام عواقب خطرناکش» همراه کرد.

به گمان چریک ها حتی اعدام «جنایتکاران رژیم سابق» دلیل دیگری بود بر وابستگی. زیرا آمریکا می دانست «تثبیت حاکمیتی که از قبل از قیام با او بر سر میز مذاکره نشسته بود، تنها از طریق فریب توده ها» امکان پذیر است.(۲)

چریک ها اصرار داشتند حوادث را به نحوی تحلیل کنند تا درستی تئوری خود را اثبات کرده و بقبولانند. آنان آشکارا بر طبل جنگ می کوبیدند. نشریات و اعلامیه هایی که آنان در دکه های خود به فروش می رساندند و یا در کوی و خیابان در دست مردم می نهادند، مبارزه مسلحانه را علیه حاکمیت جدید تبلیغ می کرد. آنان برای رادیکالیزه کردن فضای سیاسی می کوشیدند؛ زیرا گمان می کردند در این صورت است که می توانند درستی نظر خود را به اثبات برسانند.

اما آنان به رغم همه هیاهوی خود برای «سازماندهی مسلح توده ها» و جنگ

۱– همان، بخش دوم، مورخه ۱/۹/۵۸.

۲– اعلامیه: با تحریم رفراندوم هیأت حاکمه را در پیشبرد مقاصد ارتجاعی اش رسوا کنیم.

چریکی شـهری فاقـد توانایی بودند. آنان هم دچار فقدان تئوری بودند و هم دچار کمبود نیرو. بنابراین کردسـتان تنها نقطه ای بود که می توانست نشان دهد آنان به تئوری شان وفادارند. به گواهی اسـناد و اعلامیه هایی که گروه منتشر کرد، در کردستان نیز گهگاه به عنوان چرخ پنجم ایفای نقش می کردند و حضورشان با فقدانشان برابر بود.

ص:۴۸

انشعاب حرمتی پور – صبوری

در تیرماه سال ۶۰ در گروه «چریک های فدایی خلق» انشعابی رخ داد؛ و چند تن از افراد نامدار گروه که در رأس آنان محمد حرمتی پور و عبدالکریم صبوری قرار داشتند، از «چریک های فدایی خلق» جدا شدند. منشعبین از آن پس عنوان «ارتش رهایی بخش خلق های ایران» (آرخا) را به نام گروه – چریک های فدایی خلق – افزودند.

ریشه های نظری این انشعاب به همان مصاحبه اشرف دهقانی بازمی گردد؛ مصاحبه ای که از همان آغاز مسائل و مباحثی را در میان اعضا و هواداران خصوصاً در نزد معتقدین و مدافعین مشی مسلحانه برانگیخت. برخی از اعضای مرکزیت «چریک های فدایی خلق» به «این نتیجه رسیدند که نمی توانند از موضع مشی مسلحانه به سئوالات، اشکالات و انتقادات» هواداران به مصاحبه دهقانی پاسخ گویند؛ زیرا بین «مصاحبه» او و نظرات مسعود احمدزاده اختلافات اساسی وجود داشت.(۱) گذشته از اختلاف در تبیین نظرات احمدزاده، ناتوانی در سازماندهی، انتقادهای اعضا و هواداران علیه مرکزیت را علنی ساخت. در این میان برخی مسائل دیگر نیز مورد بحث و مناقشه بود؛ از جمله این مسائل «مسئله جبهه شمال و رابطه آن با کردستان بود.»

بالأخره مرکزیت «چریک های فدایی خلق» در آذر ۵۹ نشستی برگزار کرد تا به بررسی عملکرد خود بپردازد. در این نشست برخی اعضا ضمن انتقاد از گذشته گروه تأکید کردند که رهبری گروه «از مشی انقلابی، مبارزه مسلحانه هم استراتژی

۱- تصمیمات آخرین نشست، جزوه درون گروهی، ص ۴.

و هم تاکتیک، عدول کرده است».(۱) پس از این نشست که بدون دستیابی به نتیجه مشخص به پایان رسید، نشست دیگری مرکب از مسئولین هسته ها و شاخه ها تدارک دیده شد. در این نشست مسائلی مانند «جبهه شمال» مورد بحث واقع گردید که بیشتر اعضا با آن موافقت داشتند. افراد شرکت کننده در نشست همچنین برای نظارت بر مرکزیت گروه یک «شورای عالی» انتخاب کردند. این شورا مرکب بود از: ۱. فریبرز سنجری ۲. محمد حرمتی پور ۳. عبدالکریم صبوری ۴. شاهرخ نعمتی ۵. اشرف دهقانی ۶. محمدرضا خادمی ۷. سهراب افشارقاسمی ۸. رحیم کریمیان ۹. محسن فرزانیان و ۱۰. علی اصغر نیک خواه. شورای عالی، مرکزیت پیشین مرکب از محمد حرمتی پور، عبدالکریم صبوری، اشرف دهقانی، رحیم کریمیان و فریبرز سنجری را ابقا کرد. اما اختلافات چنان عمیق بود که امیدی نمی رفت شورا بتواند آن را حل و فصل کند. در اولین جلسه شورا برخی اعضا در درستی گشودن «جبهه شمال» ابراز تردید کردند. اما چون این امر مصوب نشست عمومی آذر ۵۹ بود، شورا نمی توانست آن را ملغی سازد. بنابراین دو تن از اعضای مرکزیت برای اجرای مصوبه کنگره تعیین گردیدند. اما مخالفت ها در خصوص گشودن جبهه شمال همچنان ادامه یافت و در نتیجه «تضادهای درونی مرکزیت هر چه بیشتر حاد شده و این اندیشه قوت گرفت که مرکزیت موجود توانایی هدایت سازمان را ندارد.»(۲) برای حل بحران، شورای عالی تشکیل جلسه داد و «مرکزیت جدیدی را انتخاب کرد که اکثریت آن (به جز یک نفر) معتقدین به مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک بوده و به گشودن جبهه شمال و تبدیل سازمان به سازمان سیاسی – نظامی مؤمن و معتقد بودند.»(۳)

شورای عالی، مبارزه ایدئولوژیک را مبرم ترین وظیفه مرکزیت می دانست و آن را در دستور کار قرار داد. شورا بر این گمان بود که با مبارزه ایدئولوژیک خواهد توانست درون گروه وحدت ایجاد کند. نامه ای از یکی از اعضای مرکزیت به یک

۱– همان.

۲– همان، ص ۱۰.

۳– همان.

هسته در دست است که ابعاد اختلافات و فقدان وحدت نظر در پیروان مشی احمدزاده را به نمایش می گذارد:

رفقا!

شورایعالی سازمان در تاریخ ۱۱/۱/۶۰ در دومین نشست خود با اکثریت قاطع مبارزه ایدئولوژیک را تا روشن شدن تطبیق مشی، جزو اساسی ترین و مهم ترین وظایف سازمانی خوانده. شورا بر این عقیده بود از آنجایی که تطبیق مشی در شرایط کنونی مشخص نمی باشد مبارزه ایدئولوژیکی باید در سرلوحه وظایف سازمان ما قرار داشته باشد.

همانطور که می دانید در جلسه شورا به تاریخ ۱۱/۱/۶۰ یکی از مسائل مهمی که مورد بحث قرار گرفت، این بود که خط سیاسی – ایدئولوژیک سازمان مشخص نیست و همه رفقا اذعان داشتند که وحدت سیاسی – ایدئولوژیک به معنی واقعی خود در سازمان وجود ندارد و به دلیل اینکه قبلاً مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبارزاتی جریان داشته است، رفقا از نظرات همدیگر مطلع نیستند.

انتخاب مرکزیت جدید که در آن دیگر نامی از اشرف دهقانی و رحیم کریمیان مشاهده نمی شد و شاهرخ نعمتی و نیک خواه جایگزین آن دو شده بودند به حل بحران کمکی نکرد. گروه در آستانه متلاشی شدن بود. مسئول خبرنامه گروه در تبانی با فراکسیون دهقانی – سنجری و با این بهانه که ما نه یک سازمان بلکه یک محفل هستیم، استعفای خود را به مرکزیت ارائه کرد. به گمان منشعبین «در کُنه این نظر، اپورتونیسم موذیانه ای پنهان شده» بود.(۱) مسئول جدید کردستان نیز اعلام کرد که به کردستان نخواهد رفت و در مقابل تقاضای مرکزیت مبنی بر عزیمت به کردستان تهدید به استعفا نمود. فرد دیگری که تعیین شده بود تا در «ارگان اعلامیه نویسی» فعالیت کند، از قبول آن سر باز زد. فریبرز سنجری مسئول شاخه تهران «خودسرانه» اعلامیه منتشر می ساخت و به انتقاد اکثریت قاطع

۱- تصمیمات آخرین نشست، ص ۱۰.

مرکزیت وقعی نمی نهاد. هرج و مرج تمامی ارکان گروه را دربر گرفته بود. «در حقیقت آنها با انتقام جویی خرده بورژوازی خود می خواستند به قول خویش نشان دهند که این مرکزیت توانایی اداره سازمان را ندارد.»(۱) بالأخره فراکسیون حرمتی پور – صبوری به این نتیجه قطعی رسید که «این افراد فرصت طلبانی هستند که می کوشند تا به هر نحو که شده مانع پیشرفت پراتیک انقلابی» شوند.(۲)

صرف نظر از روند شکل گیری و گسترش اختلافات، گفتیم که مصاحبه اشرف دهقانی محوری ترین علت انشعاب بود.

عبدالکریم صبوری از نخستین افرادی بود که به نقد این مصاحبه پرداخت. این نقد اول بار در نشریه تئوریک درون تشکیلاتی انتشار یافت. بعدها «چریک های فدایی» آن را در جزوه ای تحت عنوان «بر ما چه گذشت؟ تحلیلی از انشعاب تحمیلی سال ۶۰» منتشر کردند.

صبوری که پیش تر کوشیده بود تا نشان دهد در پس ایده های مصاحبه دهقانی «آتش سرخ روح مارکسیسم – لنینیسم زبانه می کشد» اکنون می کوشد تا نشان دهد در پس ایده های مصاحبه خاکستر کبود روح اپورتونیسم پنهان است.

صبوری می نویسد که: «روح بیژن جزنی در این مصاحبه زنده می شود» و این در تقابل آشکار با آموزه ها و نظرات مسعود احمدزاده است. مهم ترین ایراد صبوری به «مصاحبه» این است که از ضرورت مبارزه مسلحانه تبیین نادرستی ارائه کرده است. زیرا ضرورت مبارزه مسلحانه را فقط در ربط با «دیکتاتوری سیاه» مورد ملاحظه قرار داده است و «این همان چیزی است که بیژن جزنی برجسته ترین نماینده آن بوده است و... موجب می شود که ایده های بیژن جزنی از طریق ما و زیر نام رفیق مسعود، همچنان به حیات خود ادامه دهد.»

صبوری همچنین نشان می دهد که اشرف دهقانی در مصاحبه خود «تضاد عمده را تضاد بین خلق و دیکتاتوری شاه می داند و این دقیقاً همان تز جزنی

۱- همان، صص ۱۵-۱۳.

۲- همان، ص ۱۵.

است». دهقانی در مصاحبه خود درباره مذهب با تساهل سخن می گوید و تأکید می کند که کمونیست ها «در صورت لزوم با مذهب استثمارگران مبارزه می کنند و نه با مذهب استثمارشوندگان»(۱)صبوری این نظر او را به «غایت غیرمارکسیستی – لنینیستی» دانسته و آن را برنمی تابد و تأکید می کند «کمونیست ها دشمن مذهب اند و این فرقی ندارد، چه مذهب استثمارکنندگان باشد، چه مذهب استثمارشوندگان».

اشرف دهقانی، در مصاحبه خود مبارزه صنفی را پیش درآمد مبارزه سیاسی و سپس مبارزه مسلحانه می داند، ولی صبوری آن را انکار می کند و یادآور می شود که در یک جامعه دیکتاتوری مبارزه صنفی و یا سیاسی می تواند رخ دهد، ولی این مبارزات بدون مبارزه مسلحانه راه به جایی نخواهد برد. به عبارت دیگر در جامعه ای که امپریالیسم مسلط است، مبارزه صنفی و یا سیاسی به تنهایی نمی تواند شرایط را به نفع مردم تغییر دهد، بلکه مبارزه مسلحانه است که می تواند چنین تغییری را ایجاد کند: «[تئوری] مبارزه مسلحانه اعتقاد نداشت که مبارزه صنفی بلافاصله به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی بلافاصله به مبارزه نظامی تبدیل می شود... اما این اعتقاد را داشت که شرط ارتقای مبارزه توده ها و دستیابی به اهداف مشخص انقلابی در تبدیل اشکال صنفی یا سیاسی مبارزه به مبارزه مسلحانه است.» و بالأخره آن که از دیدگاه صبوری، اشرف دهقانی تعریف درستی از یک سازمان سیاسی – نظامی به دست نمی دهد. زیرا که دهقانی مهارت های نظامی را یک رجحان و مزیت برای یک عضو سازمان می داند؛ ولی صبوری این تعریف را نیز نادرست می داند و یادآور می شود که سازمان سیاسی – نظامی با عملکردش تعریف می شود و نه با دارا بودن این و یا آن مهارت.

دهقانی همچنین در سخنرانی خود گفته بود در جایی که مردم به مبارزه مسلحانه برخاسته اند، چریک های فدایی آن مبارزات را سازمان داده و به پیش می برند و در جایی که مردم فریب سیاست های مکارانه رژیم را خورده اند

۱- مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی.

چریک های فدایی با افشاگری های همه جانبه خود، راه مبارزه واقعی را به آنان نشان خواهند داد.

از سوی گروه آرخا نظر دهقانی با تئوری مبارزه مسلحانه مغایرت داشت. بر پایه این تئوری پیشاهنگ مسلح، مبارزه مسلحانه را آغاز می کند و در جریان آن توده ها را در آن شرکت می دهد در حالی که دهقانی به مبارزه مسلحانه مردم تقدم بخشیده است که چریک ها بعداً آن را سازمان دهی کرده و به پیش می برند. گروه آرخا همچنین به شعار «پیش به سوی سازماندهی مسلح توده ها» که از جانب دهقانی مطرح شده بود، ایراد گرفت و شعار «پیش به سوی تشکیل ارتش خلق» را جایگزین آن ساخت.

تعداد دیگری از اعضا و از جمله شاهرخ نعمتی [بهرام] نیز نقدهایی بر مصاحبه نوشته و خط حاکم بر آن را انحرافی دانستند؛ اما دانسته نیست آیا محمد حرمتی پور که زمانی با اشرف دهقانی مشترکاً «درباره شرایط عینی انقلاب» جزوه ای منتشر کرد، نیز نقدی بر مصاحبه نگاشته است یا خیر؟ ولی می دانیم که او دهقانی را فردی خوانده بود که فاقد تئوری است و از این سبب دست به دامان این و آن شده است.

صرف نظر از اختلافات نظری که منشعبین با اشرف دهقانی و گروه او داشتند، رویکرد آنان پیرامون جغرافیای مبارزه نیز تفاوت داشت. «آرخا» برخلاف «چریک ها» به تقدم مبارزه در کوه قائل بود و استدلال می کرد که اگر در زمان شاه چریک شهری عمده می شد، بدین خاطر بود که جنبش در حال رکود و خمودگی بود و عملیات مسلحانه وجهی تبلیغی داشت تا جنبش از رکود خارج شود؛ ولی اینک جنبش در حال اعتلاء است و «ما در دورانی طوفانی و انقلابی زندگی می کنیم... و جامعه در حال انفجار است.»(۱) و لاجرم مردم برای شروع مبارزه مسلحانه در انتظار پیشاهنگ اند؛ و دیگر آنکه به خاطر کمبود امکانات در شهر، چریک نمی تواند برای مدت طولانی خود را از تعرض مصون دارد؛ ولی در کوه

۱- نامه رفیق (چ) درباره جبهه شمال. بر ما چه گذشت؟ جلد دوم.

چریک نه تنها خود را حفظ می کند، بلکه قادر است نیروی خود را گسترش دهد.

«آرخـا» کـوه هـای شـمال ایران را برای مقصـود خود گزینه ای منـاسب می دانست؛ زیرا بر این بـاور بود که «در شـمال دارای روابـط توده ای» است و «علاوه بر حمایت معنوی، تا انـدازه ای از حمایت مادی نیز برخوردار» است.(۱) گذشته از آن، جنگل هـای انبوه، تراکم جمعیت، فراوانی روسـتا و توریستی بودن منطقه برای چریـک امتیاز محسوب می شـد؛ به طوری که آرخا بر این پندار بود که هرگونه عملیاتی از جانب آنان از نظر تبلیغی برد وسـیعی خواهد یافت و حاکمیت نیز قادر بر دستیابی به آنان نخواهد بود.

آرخا با انفجاری دانسـتن وضـعیت جامعه «به وجود آمدن کردسـتان های دیگر را بسیار محتمل» می دید. آرخا توضیح داد که اگر در کردسـتان حضور یافت، بدین خاطر بود که مبارزه مسلحانه در آنجا در دستور روز بود؛ ولی اکنون جامعه مستعد است تـا کردسـتان هـای دیگری به وجـود آورد و چون آرخـا در شـمال از موقعیت برتر و از حمـایت توده ای برخوردار است و این امکان را دارد که مردم را به سـرعت مسـلح کند، بنابراین آنجا بر کردسـتان ترجیح دارد؛ و از همه مهم تر این که در کردستان وضـعیت «طـوری است که کـومله و دمکرات تمـام نقـاط را قبضه کرده انـد»، در حـالیکه در شـمال «مـوانعی همچون کومله و دمکرات» وجود ندارد.(۲) با این تحلیل آرخا با انشـعاب از «چریک های فدایی خلق» بیشتر نیروهای خود را از کردستان راهی جنگل های شمال ایران کرد.

اما از نظر «چریک های فدایی خلق» این انشعاب «بی مسما و غیراصولی» بود. بیش از دو سال پس از انشعاب یعنی در بهمن ماه سال ۶۲، چریک ها به بررسـی ابعاد انشـعاب پرداختند و توضیح دادند که در سال ۶۰ بر آنان چه گذشـته است. این تحلیل از آن رو ارائه شـد که در همـان اوان از سوی باقیمانـدگان آرخـا دو جزوه یکی به نـام «پاسـخ به انحلال طلبان» که گویا توسـط شاهرخ نعمتی نوشته

ص:۵۵

۱- همان.

۲- همان.

شـده بود، و دیگری به نـام «برخورد به گذشـته» انتشار یافته بود. اما این توضـیح و تحلیل بسـیار دیرهنگام بود؛ زیرا دیگر نه از تاک نشان مانـده بود و نه از تاک نشان. نه از آرخا جز چنـد نفر نشانی مانـده بود و نه از نظریه پردازان انشعاب. به هر حال از نظر «چریک های فـدایی خلق» این انشـعاب کاری تر از «ضـربه اپورتونیست های مـدافع کار آرام سیاسـی» بود؛ چون بار دیگر «مسئله مرگ و زنـدگی» را در برابر چریـک هـا نهـاد.(۱) «چریـک هـای فـدایی خلق» نوشـتند کسـانی به مخالفت با مصاحبه برخاسـتند که پیش تر نیز از موضع و منظر دیگر بـا آن مخالفت کرده بودنـد. بنابراین به گمان چریک ها اسـتنباط منشـعبین از مصاحبه ناگهان دسـتخوش تغییر شد. چریک ها به اسـتهزاء نوشـتند که احتمالاً مضـمون مصاحبه تغییر کرده است «و اگر چنین چیزی در عالم واقعیت، غیرممکن باشـد خواهیم دید که رفقا چگونه آن را ممکن ساختند... همه آن چیزهایی که مصاحبه می گفت درست است، رفقـا به او نشـان خواهنـد داد بر عکس می گویـد غلط است. همه آن چیزهایی که مصاحبه می گفت باید انجـام داد، رفقـا به او نشان خواهنـد داد که اینک می گویـد نبایـد انجام داد».(۲) چریک ها می گوینـد ناقـدین مصاحبه «ایده های» منـدرج در آن را نادیـده گرفته و «ایده های» خود را بر کلمات مصاحبه سوار می کنند. «چریک های فدایی خلق» تلاش می کنند تا نشان دهند که برخلاف تصور منشعبین، خط احمدزاده بر «مصاحبه» حاکم است و نه خط جزنی.

چریک ها همچنین توضـیح دادنـد که مخالف «گشودن جبهه شـمال» نبودنـد، بلکه فقط بر «روشن» نبودن موفقیت این حرکت تأکید کرده اند.

به هر تقدیر پس از انشـعاب، محمد حرمتی پور که تا این زمان مسـئول شاخه کردسـتان بود، با سپردن مسـئولیت خود به کاظم [علی اصـغر نیک خواه]، مسـئولیت شـمال را به عهـده گرفت و عبـدالرحیم صـبوری نیز به عنوان پشت جبهه مسـئولیت شـهر را عهده دار شد و محسن فرزانیان نیز با نام مستعار سیروس رابط کوه و شهر

۱- بر ما چه گذشت؟ تحلیل از انشعاب سال ۶۰، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۱۹.

شد؛ او مدتی بعد جای خود را به حسن رادمریخی سپرد.

گروه کوه در اوایل شهریورماه سال ۶۰ با استعداد تقریباً ۲۰ نفر در جنگل های نور مستقر شد و شناسایی ها برای انجام عملیات آغاز گردید. اولین عملیات در روز دوشنبه مورخه ۲۰/۷/۶۰ رخ داد. چریک ها به فرماندهی علی عمادیان در این روز به تأسیسات تلویزیونی مرکز مازندران در ارتفاعات شهر نور واقع در محلی به نام سوردار حمله بردند و آن را برای لحظاتی از کار انداختند. آرخا در اطلاعیه ای اعلام نمود «یک مبارزه انقلابی — جدی و قاطع از جانب چریک ها آغاز شده است». در این اطلاعیه از مردم خواسته شده بود که در «دفتر ارتش خلق نام نویسی» کنند.

یک ماه بعد، در تاریخ ۲۵/۸/۶۰ تعداد بیست نفر از افراد آرخا که به دو گروه تقسیم شده بودند به پاسگاه جنگلبانی در جاده هراز-کرسنگ حمله کردند. وظیفه گروه اول حمله به پاسگاه جنگلبانی بود که در طی آن تعدادی از جنگلبانان کشته شدند. وظیفه گروه دوم مسدود کردن جاده هراز و پیاده کردن مسافرین برای تبلیغ هویت و اهداف گروه بود. در بین مسافرین یک روحانی به نام شریعتی و پسر او حضور داشتند. پس از آنکه جلیل [اسد رفیعیان] حضور آن دو را به اطلاع بهرام، فرمانده عملیات، رساند، بهرام [شاهرخ نعمتی] هر دو را به قتل رساند.

در آخرین ساعات روز جمعه ۷/۱۲/۶۰ افراد آرخا به مقر بسیج شهر شیرگاه حمله برده و افراد حاضر در آنجا را به اسارت گرفته و سپس هشت نفر از آنان را در همانجا کشته و به جنگل بازگشتند و عضو مجروح تیم عملیاتی را پس از مرگ در جنگل دفن کردند.

در ساعت ۹ بعد از ظهر ۴ فروردین سال ۶۱، یک گروه از آرخا جاده ساری — قائم شهر را تحت کنترل خود درآورده و به تبلیغ خود پرداختند. عبدالعظیم صبوری در داخل اتوبوس های عبوری گروه را معرفی کرده و هدف خود را از مسدود ساختن جاده بیان می کرد. افراد گروه سه تن از مسافرین معترض یکی به نام محمد منتظرظهور دانشجوی پزشکی تهران، دیگری به نام هوشنگ قیله چی دانشجوی پزشکی دانشگاه کراچی در پاکستان و دیگری به نام ناصر حسینی را از

یـک اتوبوس و از یک اتومبیل سواری پیاده کرده و در همانجا کاظم که فرمانـدهی گروه را به عهـده داشت هر سه را در برابر چشـمان وحشت زده مسـافرین به قتـل رسانـد. در اطلاعیه ای که آرخا به همین مناسـبت منتشـر کرد اعلام نمود که آن سه تن پاسدار بوده اند. گروه عملیاتی پس از بازگشت به مقر خود دریافت که افراد باقی مانده در مقر ضـربه خورده و فرمانده جنگل یعنی محمد حرمتی پور به همراه چهار تن دیگر کشته شده اند.

پس از کشـته شـدن حرمتی پور مدتی کاظم عهده دار فرماندهی جنگل بود که در خلال آن چند عملیات دیگر از جمله حمله به پاسـگاه ژاندارمری لاویج از توابع شهرسـتان نور در تاریخ ۳۰/۴/۶۱ و یـا درگیری با مأمورین در جنگل های هراز در تاریخ ۲۰/۷/۶۱ که منجر به کشـته شدن سه تن از مأمورین شد، صورت پذیرفت؛ ولی شکست این استراتژی قطعی شده بود. همچنین بی انگیزگی و اختلافـات افراد جنگـل رو به گسـترش بـود؛ به طـوری که برخی افراد به عنـوان اعـتراض، جنگـل را ترک و به کردسـتان بازگشـتند و برخی دیگر نیز خواهان بازگشت به شهر و ادامه مبارزه در شهر بودند. در این میان سرقت های شبانه از مـواد غـذایی کـه توسـط افراد گروه صـورت می گرفـت، شــرایط بغرنجی پدیـد آورده بـود و از سـوی دیگر بـا کشــته شـدن عبدالرحیم صبوری که نظریه پرداز گروه محسوب می شد، پشت جبهه به کلی متلاشی شده بود.

تشـکیلات، مـدت هـا پیش از کشـته شـدن صـبوری و حرمتی پور بحران زده بود. نـامه ای از بهرام (شـاهرخ نعمتی) خطاب به مسـعود [محمـد حرمتی پور] در دست است که بخشـی از بحران را نشان می دهد. بهرام در این نامه به جلسه ای اشاره می کند که با سـیروس [محسن فرزانیان] و کاظم [علی اصغر نیک خواه] داشت. او می نویسد: «در مورد وضعیت کوه و چشم اندازهای آن سـعی کردم رفقا را در جریان آنجا قرار دهم و روی مسئله نیرو بسیار تأکید داشتم. در این رابطه رفیق کاظم مطرح کرد که حداکثر ۱۰ نفر نیرو می توانیم به شـما بـدهیم. من حتی شـرایط کوه و اینکه معیارهـای ما در یک حـد متوسط دور می زنـد را تشریح کردم و از رفیق سیروس خواستم که کلیه هوادارانی که در شهرهای مختلف وجود دارند را

در نظر گرفته و با ارزیابی آنها نیرو در اختیار ما قرار دهند و رفیق مطرح کرد که حتی یک نفر هم نمی تواند برای کوه بفرستند به هر حال قرار شد حداقل این ۱۰ نفر از کردستان به کوه اعزام گردند.» بهرام نیز تأیید می کند به «علت ضعف سازمان در شهر عملاً امکان تماس و جمع آوری هواداران بسیار مشکل است و تنها کاری که ما می توانیم در شرایط کنونی انجام دهیم در این است که بخشی از نیروهای بالفعل کردستان و شهر را به کوه منتقل کنیم تا بدین طریق موجب تقویت جبهه شمال گردد.»

هنوز چند ماهی بیش، از صدور اعلامیه آرخا مبنی بر آغاز یک مبارزه جدی، قاطع و انقلابی نمی گذشت که رهبران آن از ناتوانی و شکست خود در جلب نیرو حتی با معیارهای متوسط سخن می گویند. مرگ صبوری و حرمتی پور که شیفتگان مبارزه چریکی در کوه و جنگل بودند، فقط این شکست را تسریع و نمایان ساخت؛ به طوری که بهرام که در جنگل معاون حرمتی پور بود و در چند عملیات در کوه شرکت داشت، ترجیح داد «جبهه شمال» را ترک کرده و به کردستان برود. پس از کشته شدن حرمتی پور، به پیشنهاد کاظم، افراد به جنگل فراخوانده شدند که در طی «مبارزه ایدئولوژیک» خطوط حرکت آینده را ترسیم کنند. افراد شرکت کننده در کنگره عبارت بودند از: علی اصغر نیک خواه؛ علی عمادیان؛ محسن فرزانیان؛ شاهرخ نعمتی؛ جمال بابایی؛ نسرین نیک سرشت؛ زینت مهدی نیا و حسن رادمریخی. کاظم (نیک خواه) با خود نقدی از فعالیت گروه به همراه داشت. او توانست با تبلیغ ایده های خود آراء تعدادی را جلب کند؛ اما بهرام و یوسف با او مخالفت کردند. یوسف [علی عمادیان] که در غیاب کاظم مسئول کردستان بود و بازگشت او را به کردستان برنمی تابید، خواهان ادامه حرکت در جنگل بود. بالأخره بیشتر افراد به تعطیل جنگل و بازگشت به کردستان تمایل نشان می دادند. در نتیجه این نظر فائق آمد و افراد تدریجاً از کوه پائین آمدند تا به کردستان بروند و در آنجا بار دیگر «مبارزه ایدئولوژیک» کنند تا شاید به نتیجه برسند. در کردستان سه جناح در برابر یکدیگر صف آرایی کردند: جناح کاظم اعتقاد داشت که جنگل را باید برای همیشه تعطیل کرد. جناح بهرام – یوسف معتقد بودند که باید هر چه سریع تر

امکانات پشت جبهه را تدارک دیده و بار دیگر حرکت خود را در جنگل آغاز کرد. این جناح استدلال می کرد که در پروسه معین می توان از یک واحد چریکی به چند واحد چریکی و از چند واحد چریکی به یک ستون و از یک ستون به چند ستون و از چند ستون چریکی به یک ارتش خلق دست یافت و از درون ارتش خلق می توان حزب طبقه کارگر را سامان داد! و تنها در این صورت است که حزب طبقه کارگر از هرگونه تعرضی مصون می ماند. جناح سوم را حمید [عبدالعظیم صبوری] نمایندگی می کرد که موضعی بینابین داشت. این اختلافات چند پارگی در آرخا ایجاد کرد و البته هیچ کدام از آنان هرگز به جنگل های شمال بازنگشتند و پس از ضرباتی که در کردستان متحمل شدند، هر یک به سویی رفتند و سرنوشتی یافتند.

یک سال و نیم پس از انشعاب، در یازدهم اسفند سال ۶۱ دو گروه «چریک های فدایی خلق» و آرخا بار دیگر بیانیه مشترک وحدت و وصلت صادر کردند. در این بیانیه آمده است «وقتی مبارزه مسلحانه شیوه اصلی مبارزه در جامعه ماست وحدت اصولی نیز در جریان این مبارزه امکان پذیر می شود.» بنابراین دوگروه با درس گیری از گذشته و برای انجام بهتر مسئولیتی که بر عهده دارند بار دیگر وحدت می کنند؛ اما این وحدت هیچ گاه حاصل نشد. گهگاه عده ای از آرخا جدا می شدند و به «چریک های فدایی خلق» می پیوستند و مدتی بعد نیز از چریک ها جدا و به سوی دیگر گروه ها می رفتند.

آرخا برای تأمین نیازهای تدارکاتی خود در «جبهه شمال»، شاخه ای نیز در شهر داشت که مسئولیت آن به عهده عبدالرحیم صبوری بود. فعالیت این شاخه محدود به چند مورد سرقت از بانک بود: در اولین مورد بانک تجارت واقع در خیابان جلال آل احمد مورد دستبرد واقع گردید که طی آن دویست و بیست هزار تومان موجودی بانک به سرقت رفت. در دومین مورد مبلغ چهارمیلیون و سیصد هزار تومان از بانک ملی شعبه آبشار واقع در خیابان ولی عصر(عج) روبروی پارک ساعی به سرقت رفت. در سومین مورد به بانک ملی شعبه حافظ واقع در خیابان حافظ پایین تر از کریم خان حمله شده و مبلغ یکصدوپنجاه هزار تومان از پیشخوان بانک به سرقت رفت. صرف نظر از این چند مورد سرقت مسلحانه که جنبه تدارکاتی

داشت، مهم ترین عملیاتی که گروه انجام داد حمله به «اتومبیل یکی از سیاستمداران امپریالیست یعنی سفیرکبیر آلمان غربی» بود. این عملیات در روز دوشنبه مورخ ۱۹/۱۱/۶۰ در بزرگراه مدرس روی داد. «پنجره ضدگلوله اتومبیل سفیر آلمان با ضربات پتک و رگبار مسلسل تقریباً خُرد شده و سیاستمدار جنایتکار عاجزانه به گریه و تضرع پرداخته بود.» این حمله بدان سبب روی داد که «دولت آلمان غربی یکی از سرسخت ترین و پایدارترین متحدین آمریکا» به حساب می آمد و دیگر اینکه «نقش آلمان غربی در اقتصاد وابسته ما به عیان و آشکار است» و بالأخره اینکه «آلمان غربی کوشش های ذیقیمتی در سازمان دادن دستگاه های امنیتی» جمهوری اسلامی به خرج داده است. آرخا در اطلاعیه ای که به مناسبت این حمله منتشر کرد فرصت را غنیمت شمرد تا بار دیگر به آراء جزنی تعریض زند. این اعلامیه با اشاره به برخی گروه ها که برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی به جلب حمایت امپریالیست ها پرداخته اند می نویسد: «آنها می خواهند بار دیگر قصه معروف اول شاه و بعد آمریکا را در گوش خلق ما بخوانند.»(۱)

مدت کوتاهی پس از این عملیات، عبدالرحیم صبوری مسئول شاخه شهر طی یک درگیری کشته شد و فعالیتهای شهر به کلی تعطیل گردید. چند تن از دیگر اعضای شهر نیز بعدها ضربه خورده و نابود شدند. یکی از هواداران اقلیت در تاریخ ۳/۶/۶۲ دستگیر شد. مدتی بعد وی توسط یکی از خویشاوندان علیرضا بامری، مسئول اقلیت در سیستان و بلوچستان، با او قراری گذاشت. این قرار در تاریخ ۷/۱۰/۶۲ در میدان کرج اجرا گردید و بامری نیز دستگیر شد. بامری در بازجویی های خود از حسن رادمریخی نام برد و به ارتباط او با آرخا اشاره کرد. بنابراین رادمریخی نیز در تاریخ ۱۷/۱۰/۶۲ در منزل خود در لاهیجان دستگیر شد. رادمریخی در تاریخ ۲۱/۱۰/۶۲ سر قرار جمال بابایی حضور یافت. جمال بابایی دستگیر و فرد همراه وی به نام فرهاد کشته شد. سه روز بعد جمال بابایی

۱- چریک های فدایی خلق ایران، ارتش رهایی بخش خلق های ایران: اعلامیه درباره حمله چریک های فدایی خلق ایران به اتومبیل حامل سفیرکبیر آلمان غربی، مورخه ۱۹/۱۱/۱۳۶۰.

بـار دیگر سـر قرار فیروز حاضـر شـد. فیروز که احتمـال دسـتگیری بابایی را می داد، در حالی که از سوی یک گروه پنـج نفره مسـلح حمـایت می شـد، در این قرار حضور یافت. در نتیجه درگیری، فیروز به همراه یک مرد و یک زن کشـته شدنـد. بـدین ترتیب شاخه شهر «آرخا» نیز از پای درآمد.

ص:۶۲

شاخه هرمزگان

شاخه ای که به «چریک های فدایی خلق» پیوست، محفلی بود که در بندرعباس تشکیل شده بود. این محفل که در رأس آن فتح الله فربد و عزیز پوراحمدی جای داشتند، از اواخر سال ۵۶ تدریجاً با برخی منابع و متون مربوط به چریک های فدایی آشنا شد. در خرداد سال ۵۸ اعضای اصلی گروه که تحت تأثیر آوازه اشرف دهقانی بودند برای حضور در سخنرانی او و ارتباط گیری با چریک ها راهی مهاباد شدند. پس از این تماس روابط این محفل با چریک ها ادامه یافت و آنان به عنوان هوادار به تبلیغ و ترویج «چریک های فدایی خلق» در هرمزگان پرداختند.

چریک ها برای تبیین دیدگاه ها و تقویت ارتباطشان، درآغاز فردی به نام منوچهر را به عنوان نماینده خود راهی بندرعباس کردند؛ ولی به علت ناتوانی او در ساماندهی این هواداران مدتی بعد شخصی با نام مستعار محمدحسین [غلامرضا لولوئی کوهپایه] و دختری با نام مستعار طیبه [نسرین سلمانی کُله] را جایگزین او کردند. محمدحسین به سازماندهی نیروهای موجود خصوصاً در میان دانش آموزان پرداخت. به طوری که نسبت به دیگر گروه های رقیب موقعیت برتری داشت و آن گروه ها بدون جلب نظر موافق محمدحسین در سطح شهر اقدامی انجام نمی دادند.

شاخه هرمزگان تا نیمه های سال ۵۹ به توسعه و گسترش خود پرداخت و از آن پس برای تأمین نیازهای مالی و تدارکاتی برای شروع مبارزه مسلحانه که شعار محوری گروه بود به چند مورد سرقت اقدام نمود. در نیمه شهریور مبلغ یک میلیون ودویست هزار تومان از شعبه مرکزی بانک صادرات سرقت شد. در دی ماه همین سال اتومبیل حامل پول های نیروی دریایی در فلکه یادبود مورد

حمله واقع شـد. دو تن از محافظین کشـته و مبلغ هشت میلیون تومان به سـرقت رفت. در همین ایام بانک ملی شـعبه سورا مورد تهاجم واقع و با کشته شدن یکی از پرسنل نیروی دریایی مبلغ پانصدهزار تومان به سرقت رفت. گروه با تأمین نسبی مالی برای تهیه دیگر نیازهای خود به چند مورد سـرقت دسـتگاه های کپی، تایپ، تکثیر و بی سـیم دست زد. پس از این کلیه بخش های گروه برای شـناسایی منطقه مناسب برای آغاز درگیری و شـروع مبارزه مسلحانه فعال شدند. در نتیجه این پژوهش ها کوه های بلوچسـتان از این نظر مناسب تشـخیص داده شد. خصوصاً آن که فردی به نام عیسی احمدی که به تازگی به گروه پیوسته بود، از اهالی آن منطقه بوده و آشـنایی نسبی با کوه های آنجا داشت. گروه در رشته کوه دستکرد در امتداد کوه های بشاگرد و در محلی به نام قلعه گنج مسـتقر شد. رشـته کوه دسـتکرد از شمال غربی به کوه های حاجی آباد و از آنجا یک رشته به کوه های کرمان و یک رشـته به کوه های بختیاری متصل می شد. از طرف جنوب شـرقی نیز به کوه های تفتان که تا مرز پاکستان ادامه می یافت ختم می شد.

هـدف گروه از عزیمت به کوه در ابتدا کسب آموزش های رزمی و سـپس شـناسایی کامل و دقیق منطقه و ایجاد انبارک برای نگهداری سـلاح، مواد غذایی و دارو بود. این اقدامات چند ماهی ادامه داشت؛ ولی به علت درگیر شدن با مردم محلی و دادن دو کشـته و تعـدادی زخمی و فاش شدن محل اسـتقرارشان، برنامه متوقف و ناچار از بازگشت به شـهر شدند و مترصد فرصتی ماندنـد تـا بـار دیگر از نقطه ای دیگر کار خود را در کوه پی گیرنـد. اما پس از آن که مرکزیت «چریک های فـدایی خلق» از قصد هواداران خود در هرمزگان مطلع شد، با آن مخالفت ورزید. محمدحسـین برای سـرپوش نهادن بر شـکست خود در کوه، از اوایل فروردین سال ۶۰ شـعار «پیش به سوی خلع سلاح» را مطرح کرد که در نتیجه گروه به چند مورد ترور و ربایش سلاح از مأموران دولت اقدام نمود. هواداران گروه چریک ها - که مصمم بود هژمونی خود را بر دیگر گروه ها حفظ کند - در نهم اردیبهشـت مـاه یعنی دو روز پیش از روز جهـانی کـارگر کـه از جـانب سازمـان پیکـار در راه آزادی طبقـه کـارگر مردم به راهپیمایی دعوت شده بودند، اقدام به ربودن

اتومبیل حامل سلاح بسیج نمود که در جریان آن نیز یکی از اعضای بسیج کشته شد و شش قبضه اسلحه به سرقت رفت. بنابراین راهپیمایی تحت تأثیر این واقعه لغو شد. چند روز بعد یعنی در پانزدهم همان ماه یکی از شهروندان به نام مهدی عراقی توسط همین گروه مجروح و موتور او به سرقت رفت. شش روز بعد دو تن از پاسداران به نام صمد شمشیری و محمد سعادتی توسط گروه کشته شدند. در روز بیست ونهم یک پاسبان ترور و اسلحه یوزی وی به سرقت رفت. در سوم خرداد یک ستوان راهنمایی و رانندگی مجروح و بی سیم وی سرقت شد. محمدحسین که توانسته بود پس از ناکامی در بلوچستان موقعیت خود را بازسازی کند، به منظور متقاعد ساختن مرکزیت گروه برای شروع مجدد فعالیت در کوه های بلوچستان راهی تهران شد.

در نشستی که در اردیبهشت ماه اعضای شورای هرمزگان با مرکزیت گروه در تهران داشتند، بار دیگر مرکزیت گروه مخالفت شدید خود را با شروع عملیات در کوه های بلوچستان اعلام نمود و حتی به آنان هشدار داده شد که در صورت انجام عملیات در کوه های بلوچستان حق استفاده از نام و آرم «چریک های فدایی خلق» را ندارند؛ ولی از آنان خواسته شد که اعضای خود را به تهران اعزام دارند تا در صورت بازگشایی جبهه ای در کوه های شمال ایران آنان به عنوان پشت جبهه شمال به فعالیت بپردازند. بر اساس این تصمیم از اوایل خرداد گروه هرمزگان شش هسته پنج نفره خود را به تهران گسیل داشت و یک هسته را نیز به زاهدان اعزام کرد.

استقرار این هسته ها در تهران مصادف بود با علنی شدن انشعاب آرخا؛ و چون محمدحسین با فریبرز سنجری در ارتباط بود، ناگزیر او و شاخه هرمزگان به «چریک های فدایی خلق» پیوستند. مدت کوتاهی بعد یکی از هسته ها برای تأمین نیازهای مالی گروه، موجودی بانک سپه کرج را به سرقت برد.

اما از مردادماه ضربه به گروه آغاز شد و محمدحسین، طیبه، فتح الله فربد و دو تن دیگر در کرج دستگیر شدند. این ضربات متوالیاً ادامه یافت؛ به طوری که تا شهریورماه بیشتر اعضا دستگیر و یا کشته شدند. در این ایام محمدحسین که به

همراه چهار نفر دیگر برای محاکمه به بندرعباس اعزام شده بود، توانست از زندان بگریزد و مجدداً به سازماندهی گروه بپردازد. او به همراه حسین رکنی به سازماندهی چند مورد ترور پرداخت. در بیست ودوم مردادماه یوسف دقت؛ در پنجم شهریور فردی به نام دژواخ، کارمند دادگاه مبارزه با مواد مخدر؛ در نوزدهم همان ماه باقر پیشداد؛ و یک زن به نام مریم جلالی؛ و در اوایل آبان ماه علی عوض پور و سعید صفرزادگان توسط این گروه به شهادت رسیدند. در یازدهم همین ماه دو تن دیگر به نام های دامن باغ و بشکال ترور شدند که در نتیجه دامن باغ کشته و دیگری مجروح شد.

پس از آن که در اواخر آبان هسته حسین رکنی ضربه خورد و اعضای آن دستگیر شدند، محمدحسین به سازماندهی ترورها پرداخت؛ ولی فرار محمدحسین از زندان و ضرباتی که گروه پی درپی متحمل می شد، شائبه همکاری او را با دستگاه های امنیتی قوت بخشید. بنابراین محمدحسین از سوی گروه به اعدام محکوم گردید. اجرای حکم به اسحاق فلامرزی واگذار شد. با کسب اطلاع محمدحسین از حکم صادره او به دفاع از خود پرداخت و بالأخره دفاعیات او پذیرفته شد و توانست مجدداً موقعیت پیشین خود را در نزد گروه تثبیت کند. محمدحسین برای تحکیم موقعیت خود چند مورد ترور دیگر را نیز پی ریزی کرد. در بیست وششم دی ماه فردی به نام شاهوند و در دوازدهم بهمن دو تن از کارمندان جهاد سازندگی به نام های سبزه غلامی و آبسوران توسط گروه کشته شدند. چند مورد ترور دیگر نیز نافرجام ماند. محمدحسین پس از آن به کردستان رفت تا کارنامه خود را به مرکزیت «چریک های فدایی خلق» عرضه کند. گزارش عملکرد گروه هرمزگان که در مقر «سرد کوهستان» و توسط «اسمر» تایپ شد، با استقبال «چریک ها» مواجه گردید. زیرا این گزارش نشان می داد که «چریک های فدایی خلق» همچنان به تئوری «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» وفادارند و لاجرم «اکثریتی» شدن اشرف دهقانی که آرخا آن را می پراکند، شایعه ای بیش نیست. بنابراین در جلسه ای که مرکزیت چریک ها در «دایماب» برگزار کرد، محمدحسین را به عضویت مرکزیت گروه ارتقا داد و

گروه هرمزگان نیز به عنوان شاخه پذیرفته شد. به پیشنهاد محمدحسین و تصویب مرکزیت، هواداران شاخه هرمزگان از تهران، زاهدان و بندرعباس از اسفند سال ۶۰ راهی کردستان شدند تا به دیگر پیشمرگه ها بپیوندند. محمدحسین که اکنون به مرکزیت راه یافته بود، مصمم بود با اتکا به «بندری»ها مرکزیت را تحت انقیاد خود درآورد. او برای تأمین این نیت خود پیشنهاد عضویت یکی از بندری ها را در مرکزیت گروه داد؛ ولی این پیشنهاد با مخالفت روبرو شد. محمدحسین برای به چنگ آوردن گروه مانعی به نام عباس [رحیم کریمیان] پیش روی داشت. بنابراین در غیاب پولاد [فریبرز سنجری] محمدحسین توانست نظر موافق تورج [محمدرضا خادمی] و اشرف دهقانی را برای اخراج عباس به دست آورد، ولی اصرار او برای تسریع در این امر بدون نتیجه ماند. پس از آنکه پولاد از فرانسه به کردستان بازگشت و در جریان موضوع قرار گرفت، با این تصمیم مخالفت کرد. پولاد با شناختی که از برتری جویی محمدحسین داشت، می دانست که پس از کریمیان نوبت دیگران فراخواهد رسید که توسط محمدحسین حذف و قلع و قمع شوند. از آن پس محمدحسین به محاق رانده شد. او نیز متقابلاً- مخالفت خود را با مرکزیت علنی ساخت و آنان را به بی تحرکی و اپورتونیسم متهم می کرد و از آنان خواست تا کارنامه فعالیت خود را منتشر سازند. اظهارات محمدحسین، دیگر اعضای مرکزیت را علیه او برانگیخت. بنابراین کمی بعد، یعنی در تیرماه سال ۶۱، همکاری بندری ها و چریک ها از هم گسست. پس از این جدایی محمدحسین که مسئول «بندری ها» بود، با تعیین جانشین در دو مقر «کلب رضا خان» و «دایماب»، در شهریورماه به ارومیه رفت تا گشایشی در وضع مالی گروه پدید آورد. این بار نوبت محمدحسین بود که در غیابش یکی از معاونینش با نام مستعار عارف که هویتی افغانی داشت و از همان آغاز و در بندرعباس با «بندری ها» پیوند یافته بود با یادآوری اشتباهات او از جمله استبداد رأی و جدایی از چریک ها به انتقاد از او پرداخته و مخالفت خود را علنی سازد و دیگران را علیه او بشوراند. محمدحسین در شهریورماه از گروه اخراج و یک شورای پنج نفره جایگزین او شد. محمدحسین در دوران اقامت در ارومیه با

حمله به اتومبیل حامل پول بانک و کشتن پاسبان محافظ، مبلغ یک میلیون و ششصد هزار تومان به سرقت برد و مدتی بعد نیز با ترور یک استوار ارتش، مسلسل وی را سرقت کرد؛ ولی پس از آن که وی در مهرماه به مقر دایماب بازگشت، دریافت که دیگر جایگاهی در نزد شاخه ندارد. بنابراین به همراه چند تن به ارومیه رفت و مدتی بعد یکی از افراد خود را به بندرعباس اعزام کرد تا به جذب نیرو بپردازد؛ ولی با دستگیری فرد اعزامی، خانه محمدحسین در ارومیه لو رفت و در آبان ماه همگی در آنجا ضربه خوردند.

اما شورای پنج نفره در ارزیابی خود از دوران اقامت در کردستان آن را ناموفق دانسته و تصمیم به بازگشت به شهرهای کرمان، زاهدان و بندرعباس گرفت. تدریجاً تعدادی از افراد از کردستان خارج شدند. پس از آن که خبر انشعاب بندری ها و تصمیم آنان مبنی بر خروج از کردستان در سطح گروه های موجود در منطقه انتشار یافت، «اقلیت» با همکاری حزب دمکرات و به بهانه آن که بندری ها قصد تحویل سلاح های خود را به حاکمیت دارند، آنها را خلع سلاح کردند. «چریک های فدایی خلق» برای جلب رضایت بندری ها و در اعتراض به اقدام اقلیت در تاریخ ۲۸/۹/۶۱ در اطلاعیه ای اعلام کردند:

اقلیت که پس از اخراج این عده از طرف سازمان ما احساس نزدیکی زیادی به آنها می کرد و حتی بارها پیشنهاد همکاری های هر چه بیشتری را به آنها داده بود ناگهان به این نتیجه رسید که آنها در صدد فروش اسلحه های خود و فرار از کردستان هستند و به این بهانه به عنوان میهمان به مقر آنها رفته و حدود نیمه شب ناگهان به روی آنها ریخته و اسلحه های آنها را جمع آوری می کنند.

«چریک های فدایی خلق» به اقلیت هشدار دادند که این رفتارها به جنبش ضدامپریالیستی لطمه زده و موجب خشنودی امپریالیسم است. به هر تقدیر پس از چند ساعت درگیری سنگین با وساطت دفتر سیاسی حزب دموکرات، طرفین به جنگ خود خاتمه دادند.

باقیمانده بندری ها در کردستان برای تثبیت موقعیت خود در دی ماه سال ۶۱ با حذف کلمه شاخه با عنوان «چریک های فدایی خلق هرمزگان» اعلام موجودیت

ص:۶۸

کردند. این گروه نیز در کردستان در پیوند با حزب دمکرات، در چند عملیات شرکت کرد؛ مثلاً بر اساس «اطلاعیه سیاسی – نظامی» این گروه در تاریخ ۵/۷/۶۳ پیشمرگان این گروه به همراه دسته ای از پیشمرگان حزب دمکرات کردستان در ۲ کیلومتری شهر اشنویه در کمین پاسداران نشستند و در ساعت ۶ بعدازظهر یک خودرو پر از پاسدار به کمین افتاد که تمام آنان در دم کشته شدند. اما بخش عمده گروه تدریجاً راهی بندرعباس شدند و یکی پس از دیگری ضربه خورده و نابود شدند. بدین ترتیب شاخه هرمزگان که زمانی مایه مباهات «چریک های فدایی خلق» به شمار می رفت، به پایان خود رسید.

ص:۶۹

جنگ کردستان

اشاره

صرف نظر از فقر و محرومیتی که در دوران پهلوی سراسر کشور را فراگرفته بود، مناطق کرد نشین به رغم برخورداری از ظرفیت های مطلوب برای توسعه و آبادانی به خاطر وجود سنت مبارزاتی با گرایش های تند قومی که یک مورد جمهوری خودمختار را نیز در پیشینه خود داشتند، با بی اعتنایی مطلق رژیم پهلوی روبروشدند. این بی اعتنایی تأثیرات خود را بر جای می نهاد. بنابراین نه تنها از سنت مبارزه و حس نوستالژیک مردم نسبت به جمهوری مهاباد نکاست، بلکه آن خطه همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند. از این رو کردستان در چارچوب «مسئله ملیت ها» همواره مورد توجه گروه های مارکسیست – لنینیست بود. بیژن جزنی جنبش خلق کرد را در رأس جنبش های ملی خلق های تحت ستم دانسته و چون این جنبش در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم قرار دارد، به گمان او به طور خودبخود ماهیتی ضدامپریالیستی می یابد. جزنی توصیه می کند تا با «پایان دادن به هر گونه تنگ نظری بورژوایی و خرده بورژوایی در زمینه مسئله ملی سنگ بنای وحدت و همبستگی خلق های ایران در یک جامعه آزاد و دمکراتیک» گذاشته شود. او همچنین پیشنهاد می دهد که جنبش [سراسری] حتی نیروهای نظامی خود را ولو جنبه سمبلیک داشته باشد، در اختیار این جنبش های قومی و محلی قرار دهد. زیرا زمینه های فکری ترقیخواهانه در کردها عامل مهمی برای پیوند جنبش انقلابی مسلحانه با جنبش ملی خلق کرد به شمار می رود.(۱) به رغم این توصیه جزنی، سازمان چریک های فدایی تا آستانه انقلاب جز چند هوادار در

۱- بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود، ص ۸۵.

کردستان فاقد پایگاه اجتماعی بود. علیرضا اکبری شاندیز یکی از مسئولان سازمان در کردستان، می نویسد: «تا دوران قیام، به واسطه دیدگاه حاکم بر سازمان در زمینه مشی مسلحانه پیشتاز که مرحله فعالیت خود را تنها در شهرهای بزرگ و مناطقی که مشکلات زندگی مخفی تیمی قابل حل باشد، می یافت، ... سازمان هیچ گاه فعالیت مشخصی را در کردستان سازماندهی ننمود. و تنها چند ماه قبل از قیام بود که توانست در سنندج با یکی از گروه های هوادار تماس بگیرد و در ارتباط با آنها در دوران قیام چند عملیات مسلحانه علیه ارتش انجام دهد.»(۱) اولین گروه هوادار که قبل از انقلاب در ارتباط با سازمان قرار گرفت، گروه مبارزین در سنندج بود که توسط بهروز سلیمانی، جلیل حواری نسب، علی اکبر مرادی و چند تن دیگر تشکیل شده بود. در اسفندماه ۵۷ بهزاد کریمی از سوی سازمان مأموریت یافت تا کمیته ایالتی کردستان را ایجاد کند. این انتخاب از آن رو صورت گرفت که وی در گذشته خدمت سربازی خود را در کردستان سپری کرده بود و اندکی با مسائل کردستان آشنایی داشت. متعاقب او افراد دیگری مانند اصغر جیلو، یوسف کشی زاده، جواد اصغرزاده، اکبر صادقی بناب، حمزه فراحتی، کیان آذرفام، ماشاءالله خاکساری و دیگران به کردستان رفتند. نخست قرار بود سنندج به عنوان مرکز شاخه و کمیته ایالتی انتخاب شود. اما پس از مذاکراتی که صورت گرفت، شهر مهاباد به خاطر موقعیت سیاسی و فرهنگی و نقش تاریخی اش جهت استقرار دفتر مرکزی انتخاب شد. این انتخاب با مخالفت دفتر سنندج مواجه گردید. زیرا بهروز سلیمانی و دیگر اعضای دفتر که نیروهای بومی بودند برای خود صلاحیت بیشتری قائل بودند تا برای افرادی که از خارج از منطقه آمده بودند. مرکزیت سازمان برای حل این مشکل، سلیمانی را به عنوان مشاور برگزیده و مسئولیت شهرهای جنوبی کردستان را به او سپرده بود. حضور فرد ماجراجویی چون سلیمانی در رأس دفتر سنندج و دیگر عوامل، شرایط را برای

۱- اشرف دهقانی: بازمانده ای از دوران کودکی! درباره سخنرانی اشرف دهقانی در مهاباد به مناسبت ۱۹ بهمن. سازمان چریک های فدایی خلق ایران – شاخه کردستان، ص ۱۸.

آشوب مستعد ساخته بود. برپایه این پیشینه در حالی که هنوز رژیم شاهنشاهی به تمامی فروناپاشیده بود، حزب دمکرات با استفاده از خلأ قدرت در مرکز و پیش از استقرار دولت بازرگان جنگ خود را علیه حاکمیت جدید آغاز کرد.

قدرت نمایی حزب دموکرات در برابر حاکمیت انقلاب

در روز بیست وسوم بهمن ماه، یعنی یک روز پس از سقوط رژیم پهلوی حزب دموکرات به تحریک عبدالرحمن قاسملو دبیرکل آن حزب به کلانتری ها، قرارگاه اصلی شهربانی و مرکز ژاندارمری مهاباد هجوم برده و اسلحه های موجود را به غارت بردند. سپس برای غارت سلاح های موجود در پادگان مهاباد آنجا را محاصره کردند. غنی بلوریان می نویسد:

دکتر قاسملو... برای تصرف پادگان طرح ریزی می کرد. او در این زمینه با من هیچ مشورتی نکرد ولی من از کانال دیگری از اقداماتش مطلع می شدم. به این خاطر به او گفتم: پیش از این که اقدامی صورت گیرد بهتر است ما مردم کرد علیه حکومت موقت بازرگان قیام نکنیم اگر شما معتقد هستید که مسئله کرد باید از طریق مسالمت آمیز حل شود لازم است از همان موضع حرکت کنیم.

دکتر گفت: این پادگان مایه شر و فساد است و باید برچیده شود. گفتم: این گفته شما برخلاف نظر حزب دمکرات است ما اگر به آشتی اعتقاد داریم و می خواهیم از طریق مسالمت آمیز مسئله کُرد را حل کنیم دیگر نباید به کاری دست بزنیم که بعدها برایمان مشکلاتی به وجود آورد. دکتر گفت: این موضوع راه آشتی را نخواهد بست.(۱)

یکی از کسانی که بعدها اسنادی درباره ارتباط وی با یکی از مأموران آژانس مرکزی اطلاعات آمریکا منتشر شد(۲)، بدون آن که به تاریخ حمله حزب دمکرات به پادگان مهاباد اشاره ای کند آن را نشان هوشیاری قاسملو در برابر رژیم جدید

۱- ئاله کوک: غنی بلوریان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۸۲، صص ۳۵۵-۳۵۴.
۲- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، زمستان ۱۳۸۳، ص ۴۱۱.

ارزیابی می کند.(۱)

آشکار است که این اقدام حزب دمکرات، پیش از آن که چانه زنی درباره خودمختاری در چارچوب تمامیت ارضی باشد، عملاً قدرت نمایی در برابر حاکمیت جدید بود. خصوصاً آن که شیخ عز الدین حسینی (امام جمعه مهاباد) در همان روز در این شهر شورای انقلاب تشکیل داد. محاصره پادگان یک هفته به طول انجامید و بالأخره در سی ام بهمن ماه همزمان با حضور هیأت نمایندگی دولت موقت در مهاباد سقوط کرد و سلاح های سبک و سنگین آنجا توسط هواداران حزب دمکرات و کومله به یغما رفت. در همین روز طرح هشت ماده ای مصوبه نمایندگان شوراهای انقلابی اعزامی از شهرهای کردستان ایران در گردهم آیی ۳۰ بهمن در شهر مهاباد منتشر شد. به موجب این طرح همه پادگان ها در کردستان باید تحت نظر شورای انقلابی اداره شود و همچنین «همه نمایندگان حاضر که نماینده شهرستانهای کردنشین هستند اعلام می دارند که حضرت آیت الله سیدعز الدین حسینی صلاحیت دارند تا در رأس هر هیأتی قرار بگیرند که از طرف خلق کرد با دولت مرکزی مذاکره نمایند و دستگاه رهبری انقلاب و دولت موقت را از مذاکره و تماس با عناصر ارتجاعی کرد برحذر می دارند.»

در اولین روز اسفندماه قریب به چهارهزار نفر به دعوت «جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب» در سنندج راهپیمایی کردند و شعارهایی چون «شورای انقلابی – نظامی فقط با انتخاب آزاد سربازان، درجه داران و افسران تشکیل گردد» سر دادند. «گرچه نماینده تمامی جریان های سیاسی چپ» در این جمعیت حضور داشتند(۲)، عناصر اصلی تشکیل دهنده این جمعیت اعضای سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان – کومله – بودند. این سازمان از تداوم محفلی با گرایش های مائوئیستی پدید آمده بود و سازمان چریک های فدایی خلق آن را «یک سازمان مترقی و ضدامپریالیست با گرایشات چشمگیر مارکسیستی –

۱- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت و گو با مهدی خانبابا تهرانی، ناشر: بازتاب. ساربروکن، ص ۵۶۴.

۲- جنگ خونین سنندج و دستاورد آن، شورای شهر، ص ۳۹.

لنینیستی» و پرچمدار دموکراتیسم انقلابی و نماینده خرده بورژوازی کردستان ارزیابی می کرد.(۱) در حالی که گروه هواداران چریک ها در آنجا «گروهی نوپا و از نظر تشکل هنوز کم تجربه بود و نمی توانست نقش مهمی در بسیج توده ها به عهده بگیرد.(۲)

چریک های فدایی در کردستان

سازمان چریک های فدایی از هیچ گونه جاذبه ای در کردستان برخوردار نبود. مبارزه مسلحانه آنان و شعارهایشان برای کردها بی فروغ بود. یافتن متحد در کردستان برای چریک ها از چنان اهمیتی برخوردار بود که ناگزیر چشم بر پاره ای از اصول خود بستند. زیرا می دانستند بدون وصل کردن خود به افراد و یا سازمانی بومی در منطقه ای که ساخت عشیره ای دارد امکان فعالیت نخواهند یافت. بنابراین سازمان چریک های فدایی در حالی که سازمانی سراسری بود، در مناطق کرد نشین در ذیل سازمان های قومی قرار گرفت و لاجرم برای تثبیت موقعیت متزلزل خود دنباله رو سازمان های سیاسی آنجا شد و به ایفای نقشی حاشیه ای رضایت داد. چریک های فدایی مشروعیت خود را در کردستان در پیوند و همکاری با سازمان های بومی آنجا می جستند؛ و با این کار به خاطر پیشینه خود، به سازمان جدیدالتأسیس و مجهول الهویه کومله و حزب دمکرات که سابقه همکاری با رژیم عراق را در پرونده خود داشت نیز مشروعیت می بخشیدند. این سازمان در اولین اعلام رسمی حضور خود در چهارم اسفندماه در سنندج راهپیمایی کرد. سه روز بعد به دعوت جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب گروهی از مردم سنندج راهپیمایی کردند و در قطعنامه پایانی خود خواهان تشکیل ارتش خلقی شدند و متعاقب آن کومله در پیامی خطاب به نیروهای نظامی پادگان های کردستان از آنان خواست تا «راه انقلابیون پادگان مهاباد» را انتخاب کنند. در بیانیه

۱- مصاحبه دانشجویان پیشگام تبریز با نیروهای سیاسی هیأت نمایندگی کردستان، ص ۴۷.

۲- جنگ خونین سنندج و...، ص ۳۹.

کومله ادعا شده بود که داخل پادگان ها سنگربندی شده، و در اطراف پادگان ها و اطراف شهرهای کردستان توپ و مسلسل کار گذاشته شده است. در همین روز هواپیماهای عراقی به یک منطقه مرزی به نام سیرین در نزدیکی بانه حمله بردند و در نتیجه آن حدود پانزده نفر کشته شدند.

چریک ها در این روزها از تلگرامی به امام خمینی سخن به میان آوردند که به موجب آن عبدالله مرادی یکی از خان های کردستان به همراه ده تن از خوانین دیوان دره «آمادگی خود را برای قلع و قمع معلمان و کمونیست ها به دستور مفتی زاده اعلام می کنند.»(۱) در درستی این خبر می توان تردید کرد. زیرا در صورت صحت، دستاویز مناسبی بود؛ هم برای شیخ عزالدین حسینی جهت از میان به در بردن مفتی زاده که رقیب او بود و هم برای کومله جهت جنجال آفرینی.

روابط چریک ها با احمد مفتی زاده خصمانه بود. زیرا به گمان آنان پیش از انقلاب تنها فعالیت مدرسه او «تاختن به مارکسیست ها و فلسفه علمی بود و در جهت برنامه های رژیم عمل می کرد... افراد این مدرسه در آغاز حرکت انقلابی، نقش ترمز داشتند... مفتی در اوج قدرقدرتی ژنرال ازهاری و همزمان با تبلیغات شدید ضدمارکسیستی دولت در مسجد جامع شدیدترین توهین ها را به مارکسیست ها نمود و به همکاری و همگامی نیروهای مذهبی و چپی ضربه زد و این آغاز تفرقه جدی در صفوف خلق بود و به تدریج اوج یافت تا جایی که مذهبیون واقعی و مبارز را مفتی آنچنان منحرف کرد که نماز جهاد خواندند و قصد تصرف دفتر هواداران را نمودند.»(۲) اما حسن امینی اطلاع دیگری به دست می دهد:

در اواخر سال ۱۳۵۶ [مفتی زاده] به دنبال تأسیس مدرسه قرآن در شهر مریوان؛ در سنندج نیز مدرسه قرآن را تأسیس کرد... آن زمان در ایران به خصوص در شهرهای بزرگ تظاهرات خیابانی و اعتراضات علنی مردم علیه رژیم شاه به راه

۱- اعلامیه ها و بیانیه های سازمان چریک های فدایی خلق در سال ۵۷، ص ۲۲۹.

۲- جنگ خونین سنندج...، صص ۴۱-۴۰.

افتاده بود و آقای مفتی زاده رهبری همراه شدن مردم کرد و بعضـی مناطق دیگر اهل سـنت را با شـجاعت و فداکاری و سازش ناپـذیری به عهـده گرفت که در آن برهه همه راهپیمایی ها در سـنندج از مدرسه قرآن ترتیب [داده] و راه اندازی می شد. تنها کسـی که بـا خـط و امضـای خود اعلامـیه های افشاگرانه و شدیـد اللحن درکردسـتان علیه رژیم شاه و مسـئولانش می نوشـت مرحوم آقای مفتی زاده بود.(۱)

در روز نهم اسـفند در مریـوان تظـاهراتی صـورت گرفت. این تظـاهرات بـدان خـاطر که عـده ای شـعار می دادنـد «جمهـوری دمکراتیـک کردسـتان وطن مـاست» به خشـونت گراییـد و به جراحت عـده ای انجامیـد. در بـانه نیز که زیر نگین شـیخ جلال حسـینی برادر شـیخ عزالدین بود تظاهراتی صورت پذیرفت. تظاهرکنندگان در اعلامیه ای ده ماده ای اعلام کردند که شیخ عز الدین حسینی تنها نماینده خلق کرد است. آنان همچنین موضع گیری رادیو و تلویزیون در مورد اعلام رهبری احمد مفتی زاده را به شدت محکوم کردند.

همچنین از بانه خبر می رسـید که عراق در مرز مشترک خود با بانه نیرو پیاده کرده است. اوضاع در مناطق کرد نشین متشنج و ناآرام بود. عوامل حزب دموکرات در اجتماعاتی که به مناسـبت شـروع فعالیت حزب در شـهرهای مختلف تشـکیل می گردید مسـلحانه شـرکت می کردنـد. به برخی پادگـان هـا ماننـد پادگـان جلـدیان شـبانه حمله می شـد. به درسـتی معلوم نبود که این حملات از جـانب چه گروه هـایی صورت می گرفت. زیرا صـرف نظر از سازمـان های بومی و هواداران چریک های فـدایی، عوامل رژیم پیشـین مانند سپهبد پالیزبان و سـردار جاف تحرکاتی را علیه حکومت جدید آغاز کرده بودند. اعدام سالار جاف نماینـده مجلس شورای ملی توسـط دادگـاه انقلاب، سولیوان، سـفیر آمریکـا در تهران را متقاعـد کرده بود که این امر موجب «رادیکال شدن روزافزون جنبش کردها و در نهایت مواجهه خشونت بار با دولت مرکزی» خواهد شد.(۲)

ص:۷۷

۱- حسن امینی، چشم انداز ایران، پاییز ۱۳۸۴، ص ۳۳.

۲- اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، کتاب سوم، ص ۷۷۴.

بیژن جزنی که ساده انگارانه تصور می کرد چون جنبش های ملی در برابر رژیم وابسته به امپریالیزم قرار دارند لاجرم خودبخود ماهیتی ضدامپریالیستی می یابند، هرگز نمی توانست پیش بینی کند که به زودی زمانی فراخواهد رسید که میراث داران او با کارگزاران رژیم وابسته به امپریالیسم و عوامل رژیم بعث عراق دوشادوش یکدیگر جنبش کردی را به پیش می برند. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان — کومله — با انتشار اطلاعیه ای از زحمتکشان خواست تا مسلح شوند. در این اطلاعیه که در بیست وچهارم اسفند انتشار یافت، آمده است: «درست در شروع و اوج مقاومت مسلحانه تضاد و شکافی در صفوف انقلاب ظهور نمود. تضاد بین بخشی از رهبری و توده های مسلح؛ زیرا مردم نه تنها از هیچ مرجعی دستور مقاومت مسلحانه را دریافت نکرده بودند حتی توسط سازشکاران از مقاومت منع می شدند. ولی آنها با شور انقلابی و ابتکار خویش راه صحیح مبارزه را برگزیده بودند. سازشکاران وقتی که دیدند نمی توانند مردم را از صحنه نبرد خارج سازند با سران خونخوار ارتش مقابله نموده و ارتش را از میدان نبرد خارج نمودند. ارتش را به پادگان ها برگرداندند برای این که حفظش کنند. این اولین شکاف در انقلاب بود». کومله در ادامه اطلاعیه خود مهم ترین مسائلی را که مسلح شدن زحمتکشان را ضروری می ساخت، چنین برمی شمارد: «کتک کاری و زخمی نمودن معلمین قریه بوریدر (بین مریوان و سنندج) حمله به ستاد چریک های فدایی خلق در خانه (پیرانشهر). حسین آغائی بیزیلی و برادرش قرنی آغا مالکین قریه بالان نزدیک سردشت با دسته ای مسلح به قریه تالان حمله نموده بعد از کتک کاری و ارعاب مسلحانه طناب به گردن دهقان ها انداخته و آنها را دوره گردانده است. جعفر آغا مالک قریه سدرآباد در منطقه بوکان از تشکیل شورای دهقانان جلوگیری کرده و به زور اسلحه در مسجد را به روی مردم بسته است تا مانع تجمع آنها بشود. حاج احمد بیگ حیدری مالک مرتجع قریه گویزه کویره از دهات مریوان اخیراً زمین یکی از دهقانان را به زور تصرف نموده است.» این موارد کفایت می کرد تا کومله حکم خود را مبنی بر مسلح شدن زحمتکشان صادر کند.

نزدیک به یک دهه پیش برجسته ترین نظریه پردازان فدایی با مطالعه ساخت اقتصادی – سیاسی جامعه و با تأکید بر نوع مناسبات رژیم پهلوی با دنیای سرمایه داری و با مشاهده و تحلیل دیگر انقلاب های جهان و با زیرورو کردن متون مارکسیستی مبارزه مسلحانه را برگزیدند؛ ولی اینک میراث داران آنان اختیار خود را به گروهی سپرده بودند که کتک کاری در یک روستا، مسلح شدن مردم را در نظرشان اجتناب ناپذیر می ساخت.

جنگ تمام عیار

کومله آشکارا برای شروع جنگی تمام عیار علیه حاکمیت جدید لحظه شماری می کرد. بنابراین تلاش می کرد از اختلافات موجود در میان مدعیان «واقعاً جاه طلب و خودخواه»(۱) رهبری کرد – که به طور مشخص احمد مفتی زاده و شیخ عز الدین حسینی بودند – استفاده کند. کومله و به تبع آن چریک های فدایی در حالی که موضعی دشمنانه در برابر مفتی زاده داشتند، «دور شیخ عز الدین حسینی را گرفته و بزرگش می کردند. او هم فکر کرده بود کسی است و می خواست خودش را با آیت الله خمینی برابر کند.»(۲) و متقابلاً عز الدین حسینی نیز «به دستور کومله» کار می کرد و «افسارش» در دست کومله بود.(۳)

در روز ۲۶ اسفند مفتی زاده طی نامه ای به سرهنگ صفری فرمانده لشکر ۲۸ سنندج خواهان دریافت فشنگ برای اسلحه های پاسداران کمیته تحت فرماندهی خود می شود. او در این نامه یادآور می شود «تا حالا آشوبگران بارها طرح حمله به پادگان را داشته اند و ما همیشه آن را خنثی کرده ایم.» مفتی زاده از این آشوبگران نامی به میان نمی آورد، ولی آشکار است که آشوبگران مورد نظر او عوامل کومله می باشند. سرهنگ صفری تحویل فشنگ را به موافقت حجت الاسلام صفدری موکول کرد. سازمان چریک های فدایی ادعا کرد «صفدری

۱– احمد صدر حاج سیدجوادی، چشم انداز ایران، همان، ص ۴۲.

۲– عزت الله سحابی، چشم انداز ایران، ویژه نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۶۳.

۳– غنی بلوریان، همان، صص ۳۶۷-۳۶۶.

به بهانه اینکه شنیده است افراد مفتی زاده فشنگ ها را می فروشند و از ترس آن که اسلحه علیه خودش به کار رود، حاضر نشد اسلحه و مهمات در اختیار مفتی زاده قرار دهد.»(۱)

شایعات منتشره در شهر مردم را نگران ساخته بود. فردای آن روز عده ای در استانداری تحصن کردند. گروهی از بازاریان سنندج برای گماردن نگهبانان بیشتری در بازار به کمیته مستقر در استانداری مراجعه و درخواست کردند برای حفظ جان و مال آنها به درخواستشان ترتیب اثر داده شود تا در نگهبانی و حفاظت شهر اشکالی پیش نیاید. افراد کمیته مفتی زاده آنان را به سوی کمیته صفدری ارجاع دادند. صفدری در میان آنان حاضر شد. نشریه کار ارگان سازمان مدعی است صفدری آنان را به تجزیه طلبی و اخلال متهم کرد.(۲) با تحریک عده ای کمیته صفدری محاصره و درگیری آغاز شد. سرهنگ صفری سرپرست لشکر ۲۸ کردستان برای تشریک مساعی و بازگرداندن آرامش به سنندج از بهروز سلیمانی و صدیق کمانگر نمایندگان چریک های فدایی و کومله «استدعا» کرد به ستاد لشکر «تشریف فرما» شوند؛ اما به تحریک صدیق کمانگر به ستاد لشکر ۲۸ سنندج حمله شد و سرهنگ صفری و سرگرد مسعودی در دفتر کارشان توسط عناصر کومله بازداشت شدند. ساعاتی بعد عناصر کومله و چریک های فدایی با حمله به پادگان ژاندارمری، آنجا را تصرف و سلاح های موجود را به یغما بردند. مهاجمین با اسلحه های غارت شده به سوی پادگان سنندج یورش بردند؛ اما با مقاومت پرسنل حاضر در پادگان مواجه شدند. از این رو کمانگر با تحت فشار قرار دادن سرهنگ صفری که به اسارت آنان درآمده بود، تلاش کردند دیگر فرماندهان را تسلیم و پادگان را تصرف کنند؛ اما با استنکاف این فرماندهان مقاومت در برابر مهاجمین ادامه یافت. در ساعات پایانی همان روز عوامل کومله و چریک های فدایی به سرکردگی صدیق کمانگر رادیو و تلویزیون سنندج را

۱- جنگ خونین...، ص ۴۳.

۲- نشریه کار، ویژه کردستان، شماره ۳: ۵/۱/۱۳۵۸، ص ۳.

اشغال کردند و «صدیق کمانگر یکی از مسئولان وقت کومله در سنندج از تلویزیون مردم را تهییج می کند که به کمک مردمی که در پادگان به دام افتاده اند بروند. خود افراد کومله نیز وارد جریان شده سرانجام درگیری به وجود می آید.»(۱)

کومله که از پیش مترصد فرصت بود، تلاش کرد دامنه آشوب را به دیگر شهرها بگستراند. در همین روز عزیز رضایی یکی دیگر از «سران کومله» به ملاعبدالله محمدی امام جمعه سقز گفت: «جنگ سنندج شروع شده، نیروهای جلال طالبانی به کمک ما آمده اند و تیربار و خمپاره آورده اند و پادگان سنندج نزدیک است که سقوط کند؛ شما اجازه بدهید ما به پادگان سقز حمله کنیم. اگر کمک نمی کنید لااقل مخالفت نکنید... ایشان دست انداخت زیر عبا و برگشت یک نگاهی به او کرد و با لحنی تحقیرآمیز و محکم گفت: برو (پادگان) را بگیر، به قرآن قسم گفته ام اگر یک نفرتان دوروبر (پادگان) بروید همه تان را بزنند.»(۲)

رادیو سنندج که در تصرف عناصر کومله و فدایی بود از آنان که اسلحه در اختیار داشتند دعوت کرد تا به مهاجمین در پادگان بپیوندند. در همان روز شورای موقت انقلاب سنندج اعلام موجودیت کرد. این شورا در پیام شماره یک خود - که در ساعت ۳ بامداد روز ۲۸ اسفند انتشار یافت - از همه رزمندگان خلق خواست «۱. جاده های شهر را ببندید ۲. در خیابان ها و محله سنگربندی کنید ۳. با سلاح خود به کمیته نظامی واقع در خیابان ۲۲ بهمن (شاپور سابق) ستاد لشکر ۲۸ سنندج مراجعه کنید.» شهر وضعیتی جنگی به خود گرفته بود. شورای مذکور در دومین پیام خود از مردم می خواهد «در سنگرهای ساخته شده در محله ها و کوچه ها به دفاع از شهر» بپردازند. با انتشار شرایط اضطراری در شهر هواداران مسلح چریک های فدایی و کومله از شهرهای مهاباد؛ بوکان؛ سقز؛ مریوان؛ بانه؛ دیواندره؛ کامیاران؛ نقده و... راهی سنندج شدند.(۳)

با تلاش های صورت گرفته مذاکره برای برقراری آتش بس آغاز شد و توافق

۱- غنی بلوریان؛ همان، ص ۳۶۰.

۲- خاطرات سیدهاشم هدایتی.

۳- جنگ خونین سنندج و...، ص ۹۳.

گردید که ستاد لشکر ۲۸ و رادیو و تلویزیون از سوی مهاجمین تخلیه و فرمانده لشکر نیز آزاد شود.

شورای موقت انقلاب سنندج در بیانیه شماره ۳ خود آتش بس را به اطلاع مردم رساند. در عین حال از آنان خواست تا با ماندن در سنگرهای کوچه ها و محلات شهر، آماده دفاع از شهر باشند. سازمان چریک های فدایی در نامه ای سرگشاده به نخست وزیر ادعا کرد «به هیچ وجه در آغاز درگیری خونین روزهای اخیر سنندج شرکت نداشته است.»

در روز ۲۹ اسفند آتش بس شکسته شد و مهاجمین بار دیگر پادگان را زیر آتش گرفتند. معاون استانداری کردستان در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد این روز با ارسال یادداشتی برای امیرانتظام، معاون نخست وزیر، و سرلشکر قر نی، رئیس ستاد مشترک ارتش، اعلام کرد: «با تمام تلاشی که برای حفظ ادامه آتش بس به عمل آمد، متأسفانه حدود ساعت ۱۱ شب آتش بس شکسته شد و هم اکنون تیراندازی به شدت ادامه دارد.» فرمانده لشکر که در دست مهاجمان اسیر بود به کلیه یگان های لشکر دستور داد: «چون نیروهایی که در شورا شرکت دارند نمایندگان مردم هستند، هیچ گونه مقاومتی در برابر آن نکنند و بی قید و شرط تسلیم شورای موقت انقلاب سنندج شوند.» اما ستاد ارتش از تهران به مدافعان پادگان پیغام داد که به مقاومت خود در برابر مهاجمان ادامه دهند. رادیو صدای سنندج که در دست عوامل کومله بود با تحریک مردم از آنان خواست که برای جنگ با ارتشیان به مهاجمان یاری رسانند.

ارسال اخبار نگران کننده به ستاد ارتش سرلشکر قرنی رئیس ستاد ارتش و سرهنگ ظهیرنژاد فرمانده لشکر ۶۴ ارومیه را به برگزیدن راه حل نظامی برای حل بحران کردستان متقاعد ساخته بود. قرنی از رهبر انقلاب اجازه خواست از این طریق به بحران فیصله بخشد. اما ایشان در پاسخ گفت: «من نمی خواهم خون از دماغ هیچ کس بریزد.»(۱)

ص:۸۲

۱- مهندس هاشم صباغیان؛ چشم انداز ایران، ویژه نامه کردستان، فروردین ۱۳۸۲، ص ۵۲.

اعزام هیأتی از سوی رهبر انقلاب به کردستان

در اولین روز فروردین ۱۳۵۸ شورای موقت انقلاب سنندج در هفتمین اطلاعیه خود به مردم توصیه می کند: «همچنان به ساختن سنگر در کوچه ها و محلات شهر ادامه دهند.»

در ساعات پایانی این روز هیأتی مرکب از آیت الله سیدمحمود طالقانی، آیت الله سیدمحمد حسینی بهشتی، احمد صدر حاج سیدجوادی (وزیر کشور)، ابوالحسن بنی صدر و آقای هاشمی رفسنجانی برای بررسی اوضاع از سوی رهبر انقلاب وارد سنندج شد و از ساعات اولیه بامداد گفت وگوی خود را با نمایندگان گروه های سیاسی آغاز کرد. گزارش دفتر هواداران چریک های فدایی از این گفت وگوها مخدوش و ناقص است.

غنی بلوریان هنگامی که قصد داشت به اتفاق عبدالله حسن زاده از جانب حزب دمکرات در این جلسه حضور یابند، صدیق کمانگر مانع ورود او شد و گفت به بعثی ها اجازه شرکت نخواهد داد. بالأخره غنی بلوریان بدون همراهی حسن زاده در این جلسه شرکت می کند. «مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. هنگامی که صدیق کمانگر شروع به صحبت کرد، طالقانی گفت: صدای شما خیلی به گوشم آشناست، شما کی هستید؟ کمانگر گفت: من از جانب شورای شهر آمده ام. طالقانی گفت: شورای شهر منتخب مردم است؟ کمانگر گفت: خیر، کومله و چریک های فدایی آن را تشکیل داده اند. طالقانی گفت: ما شما را نماینده مردم نمی شناسیم. آن گاه نواری را روی ضبط صوت گذاشت. صدای کمانگر از نوار برمی خاست که مردم را به جانب پادگان فرامی خواند. طالقانی از کمانگر پرسید: این صدای شماست؟ کمانگر گفت: بله، صدای من است. طالقانی با عصبانیت گفت: شما با اجازه کی مردم را تحریک کرده و جنگ به راه انداخته اید؟»(۱) فتنه طلبی و جنگ افروزی شورای موقت موجب گردید که آیت الله طالقانی در اجتماع مردم سنندج اظهار دارد: «هیأتی از سوی گروه های مختلف به عنوان شورای موقت

۱- غنی بلوریان، همان، صص ۳۶۴-۳۶۳.

انتخاب شده و این هیأت یک هفته مهلت دارد تا مقدمات اخذ آرای عمومی مردم در جهت گزینش نمایندگان شورای شهر را فراهم کند.» بی اعتمادی آیت الله طالقانی به شورای موقت به تشکیل کمیته ای برای اداره شهر و برگزاری انتخابات منتهی گردید. این کمیته مرکب از پنج نفر بود که دو تن آن منتخب شورای موقت انقلاب کردستان و دو تن منتخبین ستاد عملیات انقلاب اسلامی و یک نفر منتخب آیت الله طالقانی از بین کردهایی که در خارج از کردستان اقامت داشته باشد. این کمیته آیین نامه ای برای برگزاری انتخابات تدوین نمود. همزمان با گفت وگوهای هیأت اعزامی با نمایندگان گروه های سیاسی کردستان، دولت موقت برای نشان دادن حسن نیت خود و حل مسالمت آمیز بحران سرلشکر قرنی رئیس ستاد کل ارتش را برکنار و سرلشکر ناصر فربد را جانشین وی ساخت همچنین ابراهیم یونسی نیز به استانداری کردستان منصوب شد.

با تدبیر آیت الله طالقانی مقدمات انتخاب شورای شهر سنندج فراهم، و انتخابات در روز ۲۴ فروردین با شرکت ۶۶ داوطلب برگزار گردید. پس از اخذ رأی، اعتراض به نحوه برگزاری از هر سو آغاز شد و شمارش آرا را به تعویق انداخت. گروه های طرفدار مفتی زاده خواهان لغو انتخابات و برگزاری مجدد آن شدند. آقای مظفر پرتو ماه نماینده آیت الله طالقانی درشورای برگزارکننده انتخابات برخی تخلفات در مورد ثبت نام مردم سنندج و در نوشتن اسامی نامزدهای مورد علاقه افراد بی سواد را تأیید کرد؛ ولی با مساعی ایشان شمارش آرا آغاز گردید. احمد صدر حاج سیدجوادی – وزیر کشور – با اعلام صحت انتخابات گفت: «اخلال هایی که گروهی در کار انتخابات به عمل آوردند، نتوانست موجب ابطال انتخابات شود.» دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی خلق در سنندج در نامه ای به آیت الله طالقانی ادعا کرد: «ما شواهد و مدارک فراوانی داریم که افراد طرفدار آقای مفتی زاده پس از آن که متوجه شدند مردم گرایشی به سوی آنها ندارند، مسئله تحریم را پیش کشیدند و در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات شورای یازده نفری شهر سنندج، اقدام به تحصن در مسجد جامع شهر کردند.»

ص:۸۴

اما نتایج آرا برخلاف ادعای چریک ها بود. زیرا نتیجه انتخابات به نفع گروه مؤتلفان اسلامی بود و آنان توانسته بودند ۸ نماینده در شورای شهر داشته باشند؛ ولی مردم شهر ورود همان ۳ تن از گروه های دیگر را نتیجه تقلب در انتخابات دانسته و با ترک مسجد جامع که در آنجا متحصن بودند به خیابان ها ریخته و با شعارهایی که می دادند در صدد تخلیه دفاتر هواداران چریک ها و جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب کردستان برآمدند. تظاهرکنندگان خشمگین به هواداران چریک های فدایی و کومله اخطار کردند که باید دفاتر خود را تعطیل کنند و به حضور نظامی خود در شهر پایان دهند و تا ساعت ۸ روز بعد به آنان مهلت دادند. مفتی زاده در میدان آزادی شهر برای تظاهرکنندگان سخنرانی کرد و آنان را به خویشتن داری دعوت نمود و گفت: «من اعتراض همه شما را در مورد انتخابات و تقلباتی که به نفع گروه های پیشرو صورت گرفته قبول دارم؛ اما برای احقاق حق و مبارزه با باطل حتماً نباید به اسلحه متوسل شد». مفتی زاده همچنین در گفت وگو با روزنامه اطلاعات اظهار داشت: «پرونده بسیار قطوری از انواع تقلباتی که چپی ها در این انتخابات انجام داده اند در کمیته پنج نفری موجود است.» متقابلاً چریک های فدایی ادعا کردند که چهل نفر از افراد قیاده موقت – نیروهای ملامصطفی بارزانی – در روز ۲۷/۱/۵۸ در سنندج حضور یافتند تا انتخابات به نفع مفتی زاده خاتمه یابد.(۱) با پایان یافتن مهلت مقرر بار دیگر مردم شهر در روز ۳۰/۱/۵۸ از نخستین ساعات بامداد در برابر دفاتر چریک های فدایی و جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب کردستان اجتماع کرده و خواستار برچیده شدن آن دفاتر شدند. هواداران سازمان چریک ها با ارسال تلفنگرامی برای مهندس بازرگان اعلام کردند که «عده ای در سنندج قصد حمله به دفتر این سازمان را دارند، در صورتی که دولت جلوی این توطئه شوم را نگیرد، ما مسئول عواقب وخیم حاصله نخواهیم بود.» صدیق کمانگر نیز در گفت وگو با روزنامه

۱– قیاده موقت چماق امپریالیسم و ارتجاع در کردستان سازمان چریک های فدایی خلق ایران – شاخه کردستان، ص ۷۸.

کیهـان گفت: «مـا به هیـچ وجه دفـاتر خود را تعطیـل نمی کنیم و از آن هـا دفاع خواهیم کرد. اگر حادثه ای پیش آیـد مقصـر بعضی رهبران این شهر هستند.»(۱)

در واکنش به اجتماع مردم، تعدادی از هواداران گروه های سیاسـی نیز در مقابل محل ژاندارمری سابق سنندج میتینگی برگزار کرده و قطعنامه ای در هفت ماده منتشر کردند که در بند ۶ آن آمده است: «ما تهدید عوامل اخلالگر را به حمله و به اصطلاح تعطیـل دفـاتر سازمـان هـای مترقی و مردمی از جمله جمعیت دفـاع از آزادی و انقلاـب و دفتر هواداران سازمـان چریـک های فـدایی خلق و شورای زنـان و دیگر نیروهـای دمکراتیـک تحت هر نـام و لوایی که انجـام گیرد کاملاًـ ضـدانقلابی و برخلاف خواست توده مردم ارزیابی کرده و ضمن محکوم کردن آن اعلام می داریم که به هیچ وجه در مقابل چنین دسیسه ها و توطئه ها سر خم نمی کنیم.»

شهر که در آسـتانه آشوبی مجـدد بود با پیام آیت الله طالقانی آرام گرفت و متحصـنین پس از ۷ روز تحصن و بـا امضای یک توافقنامه مسجد جامع را ترک کردند.

در فردای آن روز یعنی ۳۱/۱/۵۸ حزب دمکرات در اقـدامی تحریک آمیز دفتر خود را در نقـده افتتاح کرد. «متأسـفانه کردها دچار احساسات شدید قومی شدند و نتوانستند به دقت به بررسی موضوع بپردازند.»(۲)

بنابراین حزب دمکرات با اسـتفاده از احساسات قومی و تحریک کردها علیه ترکهایی که سه چهارم ساکنین شهر نقده را شامل می شدند و به رغم مخالفت شورای شهر با برگزاری میتینگ مسلحانه از سوی آن حزب با فراخوان هواداران خود از شهرستان های پیرانشـهر، سـقز، مهاباد، سـردشت، اشـنویه، بانه، نقده، بوکان و دیگر مناطق کردنشـین که گروهی از آنان مسـلح بودند با اجتماع در اسـتادیوم ورزشـی شهر گشایش دفتر خود را اعلام کرد. به هنگام اجرای مراسم گلوله ای از سمت جنوب استادیوم شلیک می شود. ترک های شـهر که این میتینگ را قـدرت نمایی حزب دمکرات ارزیابی می کردند و به آن بدگمان بودند به مقابله

۱- کیهان، ۳۰/۱/۵۸، ص ۳.

۲- غنی بلوریان، همان، ص ۳۶۹.

برخاستند. ناگهان شهر به دو بخش تقسیم شد و درگیری آغاز گردید. حزب دمکرات که خود را برای چنین لحظاتی آماده ساخته بود، راه های منتهی به شهر را مسدود ساخت. روزنامه کیهان گزارش داد که همزمان با آغاز درگیری ها در نقده، گروهی از کردها جاده های این شهر را بسته اند و مانع ورود اتومبیل و مسافر و ارسال کمک به این شهر هستند.(۱) نماینده حزب دموکرات کردستان در تهران اعلام کرد: «عاملین اصلی وقایع خونین این شهر فئودال هایی هستند که در روستای صومای برادوست(۲) دهقانان را از زمین هایشان بیرون راندند!»(۳)

درگیری های نقده

با گسترش درگیری ها و سپری شدن دو روز از آغاز آن، استاندار آذربایجان غربی از اعضا و هواداران حزب دمکرات که برای شرکت در میتینگ به نقده آمده بودند خواست که نقده را ترک کنند تا غائله پایان پذیرد. اما تلاش ها برای ختم درگیری بدون نتیجه ماند. بنابراین دولت اعلام کرد که برای پیشگیری از ادامه درگیری، ارتش از نزدیک ترین پادگان راهی منطقه خواهد شد تا بین طرفین درگیر حائل شود. با قطعی شدن اعزام ارتش به منطقه حزب دموکرات سعی کرد مانع حرکت ارتش به آن سمت شود. غنی بلوریان در نامه ای به آیت الله طالقانی از ایشان خواست که مانع ورود ارتش به نقده شود. قاسملو نیز هشدار داد: «من توصیه می کنم دولت از اعزام ارتش به نقده خودداری کند.» با ورود ارتش به نقده از شدت تیراندازیها کاسته شد و آرامش به شهر بازگشت. در حالی که عبدالله حسن زاده دبیرکل حزب دمکرات بعدها در خاطرات خود اعتراف کرد که در فاجعه نقده «رهبران حزب سهل انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند»؛ ولی چریک های فدایی نه می خواستند و نه می توانستند از اقدامات آشوب طلبانه و جنگ افروزانه حزب دمکرات انتقاد جدی به عمل آورند. آنان در جزوه ای که به

ص:۸۷

۱- کیهان، ۱/۲/۵۸، ص ۷.

۲- بخش صومای برادوست از بخش های تابعه شهرستان ارومیه.

۳- اطلاعات، ۱/۲/۵۸، ص ۲.

مناسبت حادثه نقده منتشر کردند، با اشاره به واقعه سنندج و گنبد نوشتند: «حادثه مثل دو مورد قبلی از شلیک یک تیر از سوی مأمورین کمیته آغاز شد.»(۱) آنان به یک انتقاد ملایم از حزب دمکرات بسنده کردند؛ زیرا نیاز چریک ها به سازمان های بومی در کردستان چشم آنان را کاملاً بسته بود؛ به طوری که وقتی حزب دمکرات به متحد خود، عشیره منگور، حمله برد تا اسلحه های آنان را از چنگشان درآورد؛ و تعدادی از آنان را قتل عام کرد، چریک ها هیچ گونه واکنشی نشان ندادند.

آشفتگی در مناطق کردنشین موج می زد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران — کومله — و متحدانش بر این آشفتگی ها دامن می زدند. این سازمان تقریباً به طور روزانه اعلامیه های تحریک کننده منتشر می کرد. در اعلامیه مورخه ۲/۳/۵۸ این سازمان ادعا شده است که «سران حکومت به قیاده موقت کمک مالی می کنند و دولت موقت بازرگان با سکوت در مقابل توطئه و جنایات قیاده موقت ماهیت واقعی اش را بیش از پیش روشن می کند. با دادن پول و کمک های نظامی به دارودسته قیاده موقت، با پشتیبانی و اجیر کردن خانها و جاش ها و مزدوران محلی، بار دیگر همان روش های آریامهری را برای به بند کشیدن بیشتر خلق ستم دیده کُرد و سایر خلق های ایران به کار می برد و این به خوبی نشان می دهد که پایه های رژیم منحوس پهلوی چطور هنوز باقی مانده اند.»

دو روز بعد این سازمان در اطلاعیه دیگری به اختلاف مالکان و دهقانان در روستاهای سوستان، آلاوان و میوه ژ در منطقه نه لین(۲) و زدوخورد مسلحانه بین آنان اشاره می کند و در انتها به دهقانان توصیه می کند: «مسلح شوید تا بتوانید با قدرت از حق خودتان دفاع کنید.»

در روز ۷/۳/۵۸ از سوی سازمان مذکور اطلاعیه دیگری درباره حوادث «نه لین» انتشار می یابد و دولت موقت متهم می شود که در مقابل اخراج و غارت

۱- در افشای هر چه بیشتر فاجعه نقده بکوشیم؛ سازمان چریک های فدایی خلق ایران- شاخه کردستان، ص ۱.

۲- بین پیرانشهر و سردشت.

دهقانـان توسـط مالـک ها در صومای برادوست، ترگور و مرگور هیـچ عکس العملی نشان نمی دهـد. «این نمونه ها و صـدها نمونه دیگر نمایان گر پشتیبانی دولت از مالکان غارت گر و مرتجع» می باشد.

در روز ۲۱/۴/۵۸ سازمان انقلابی زحمتکشان کردسـتان در اطلاعیه ای هشدار داد که دولت موقت حملات همه جانبه ای را به خلـق کُرد آغـاز کرده است. این اطلاعیه به خـوبی نیـات صادرکننـدگان آن را آشـکار می سـاخت و نشـان می داد که توطئه دیگری در شرف وقوع است. در این اطلاعیه آمده است:

دولت موقت انقلابی برای اسـتقرار کامل قـدرت سیاسـی خود در کردسـتان مـدت هاست تلاش کرده و در این تلاش ها مانند غریق به هر تخته پـاره ای متوسل شـده است. دولت به جای تکیه بر خلق کرد و تحقق بخشـیدن به خواست های عادلانه اش به دشـمنان خلق کرد متوسـل شـد. دولت به عمـال امپریالیسم آمریکا و صـهیونیسم یعنی قیاده موقت پناه برد و فاجعه ها آفریـد... دست انـدرکاران دولت فعلی به خلق کرد برچسب نـاچسب تجزیه طلبی می زننـد. اتهامـاتی که بوی تعفن و گندیـدگی رژیم منفور پهلوی از آن برمی خیزد و مشـام تمـام خلق هـای ایران را می آزارد، تهمتی که هـدفی جز آماده کردن زمینه برای حمله ارتش به کردستان نمی تواند داشته باشد و خبر نقل وانتقالات ارتش حاکی از این توطئه و در همین رابطه است.

دو روز پس از آن یعنی در روز ۲۳/۴/۵۸ مریوان شاهـد حمله شدید گروه های مسـلح به مقر پاسداران بود. در این روز گروه های مختلف مردم مریوان در اعتراض به گزارش های رادیو و تلویزیون درباره رویدادهای کردسـتان دست به راهپیمایی زدند. یـک گروه سـیصد نفره از ایـن راهپیمایـان در حـالی که همگی مسـلح بودنـد، هنگـامی که به مقابـل ساختمـان کمیته انقلاب اسـلامی مریوان رسـیدند، از پاسداران مستقر در کمیته خواستند که سلاح های خود را تحویل دهند؛ ولی با مقاومت پاسداران مواجه شدنـد. بنابراین زدوخورد آغاز شد که در نتیجه تعدادی از طرفین کشـته و بیش از چهل نفر نیز زخمی شدند. کومله که مسبب اصلی این درگیری بود، در اطلاعیه ای اعلام کرد: «معلم شهید رئوف کهنه پوشی در تاریخ ۲۳/۴/۵۸ در

عملیات خلع سلاح جاش های مریوان به شهادت رسید.» عز الدین حسینی مدعی شد که در این درگیری «مالکین مرتجع قیاده موقت نیز شرکت داشته اند.»(۱) سخنگوی سازمان دفاع از زحمتکشان کردستان اعلام کرد که پاسداران، اعضای مکتب اسلام و افراد قیاده موقت به سوی مردم تیراندازی کردند و «تظاهرات کنندگان نیز با سنگربندی پاسخ تیراندازی های آنان را دادند.»(۲) سخنگوی حزب دمکرات نیز اعلام کرد این راهپیمایی «در نتیجه عملیات مالکین به تصادم شدید منجر شد و پس از ساعت ها زدوخورد خونین، ۱۳ تن از وابستگان به کمیته و ۴ نفر از دهقانان کشته شدند.» سخنگوی سپاه پاسداران مهاجمین را از حزب دمکرات دانسته و اظهار داشت: «۱۳ تن از ۲۵ تن برادران پاسدار مبارز شهید شدند و بقیه کشته شدگان مربوط به مهاجمین است.» کومله که طراح اصلی این حمله بود، برای تحت فشار گذاردن حکومت خانواده های هوادار خود را از شهر خارج کرد و در اطراف مریوان اسکان داد؛ ولی با ناموفق بودن این توطئه، کومله در تماسی با بهروز سلیمانی از وی خواست که برای انعکاس این واقعه یک راه پیمایی از سنندج به سوی مریوان را تدارک ببیند. راهپیمایی هواداران گروه ها آغاز شد. راهپیمایان پس از ۶ روز به اردوگاه آوارگان رسیدند. سلیمانی از سوی فدایی ها برای آنان سخنرانی کرد؛ ولی مردم که از این وضعیت خسته شده بودند تدریجاً به شهر بازگشتند. کومله سعی کرد مردم را به سوی جاده پادگان هدایت کند؛ اما شاید حضور عبدالرحیم پور در مریوان مانع از آن شد که سلیمانی با تبعیت از کومله بار دیگر آتش افروزد. مصطفی چمران نیز می نویسد: «در شهر مریوان ۲۵ پاسدار کرد محلی زندگی می کردند که اهل مریوان بودند... در تاریخ ۲۳ تیرماه ۵۸ صدها نفر از مسلحین احزاب چپ وارد مریوان شدند و پاسداران را محاصره کردند و نیمی از آنها را کشتند... یکی از مجروحین پاسدار را با موزاییک سر بریدند و جسد او را روی سنگ فرش ها و اتاق ها کشاندند و نواری پهن از خون او همه جا را گلگون

۱- روزنامه اطلاعات، ۲۴/۴/۵۸.

۲- همان.

کرده بود». به هر تقدیر با اعزام نیروهای کمکی از کرمانشاه آرامش به شهر بازگشت. مصطفی چمران از سوی دولت مأموریت یافت که به همراه سرتیپ فلاحی، فرمانده نیروی زمینی، به مریوان رفته و موضوع را فیصله بخشد. در گفت وگوهای چمران با مقامات محلی توافق شد که مسلحین حزبی و نیروهای خارجی از شهر خارج شوند و هیچ مسلحی مزاحم دیگران نشود؛ حتی آنها که کشته داده اند حق انتقام گیری ندارند و فقط دادستان انقلاب و یا دادگستری حق رسیدگی به اتهامات مجروحین را دارند. اهالی شهر که از این توافق خرسند بودند از مسلحین گروه های سیاسی خواستند که شهر را ترک کنند و مردم که توسط این گروه ها در خارج از شهر اسکان داده شده بودند، گروه گروه به شهر مراجعه می کردند؛ «ولی در همان روز حدود ۳۵ نفر از چریک های فدایی خلق و احتمالاً همراه با احزاب دیگر در پشت ساختمان دژبان مریوان که تلفن خانه هم بود تحصن کردند و با این توافق مخالفت می نمودند.»(۱)

وزارت کشور در اطلاعیه ای که در روز ۲۶/۴/۵۸ منتشر کرد تعداد کشته شده ها را ۱۱ نفر اعلام کرد «که تعداد چهار نفر از کشته شدگان مربوط به افرادی هستند که راهپیمایی می کردند و هفت نفر دیگر مربوط به پاسداران انقلاب می باشند.»

سازمان انقلابی دفاع از زحمتکشان کردستان در بیانیه ای که در روز ۲۸ تیرماه منتشر کرد، ادعا کرد که نوکران شاه سابق با کمک نمایندگان دولت موقت جمهوری اسلامی و گرفتن اسلحه از آنها دست به توطئه زده و به نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مریوان ستاد خرابکاری خود را ایجاد کرده در محل ساختمان ساواک منحله! که روبه روی مرکز رادیو تلویزیون مریوان می باشد مستقر شدند. این سازمان سپس با ارائه تحلیلی از حوادث مریوان نتیجه می گیرد که حل مسئله کردستان جدا از حل طبقاتی آن نبوده، خلق کرد تا به دست آوردن حق تعیین سرنوشت خود به مبارزه ادامه خواهد داد؛ و در انتها از همه سازمان ها و

۱- مصطفی چمران، کردستان، بنیاد شهید چمران، خرداد ۱۳۶۴، صص ۴۶-۴۳.

جمعیت های دمکراتیک می خواهد که «آمادگی انقلابی خود را در برابر چنگال های تیز جلادان و عاملان امپریالیزم صدچندان کنند.»

سازمان مذکور در همین روز به مناسبت کشته شدن جلال جلالی عضو جمعیت مبارزین راه آزادی اطلاعیه ای صادر کرد و در آن نوشت:

دولت جمهوری اسلامی حاصل تبانی قبلی امپریالیسم آمریکا با مرتجعین و سرسپردگان داخلی اش است که دست آوردهای قیام خلق های ایران را غصب می کند.

و سپس توصیه می کند که برای آمادگی در برابر توطئه و خرابکاری مرتجعین اتحادیه های دهقانی را مستحکم تر و سرتاسری کنیم و با بالا بردن آگاهی سیاسی خود تفنگ هایمان را محکم تر در دست بفشاریم.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان که سازمانی مائوئیستی بود، در غیاب طبقه کارگر برای برافروختن مبارزه طبقاتی! در کردستان لاجرم دهقانان را پیشگام این مبارزه می دانست. بنابراین بیانیه هایش آکنده بود از تحریک و تحریص دهقانان به این مبارزه. آنان به عام ترین و نازل ترین اختلافات ملکی رنگ طبقاتی و انقلابی می زدند و آن را نشانی از اعتلای جنبش دهقانی برمی شمردند. در اطلاعیه ای که شاخه این سازمان در کامیاران منتشر کرد به اختلاف «مهری خانم با دهقانان خامسان بر سر قطعه زمینی» در سال های ۴۶-۴۵ اشاره دارد که پس از انقلاب، دهقانان خامسان زمین های خود را به زور از مهری خانم پس گرفتند! به گمان کومله بازپس گیری زمین از «مهری خانم» توسط دهقانان خامسان نشانه اعتلاء انقلابی و اوج گیری مبارزه طبقاتی بود. با ورود هیأت اعزامی از تهران به مریوان گفت وگوی هیأت با اعضای شورای شهر و نمایندگان گروه های مسلح آغاز شد. نمایندگان این گروه ها پیشنهاد دادند که سپاه پاسداران شهر را ترک کند و افراد مسلح بازداشت شده که از بانه و سقز برای کمک به مردم مریوان به این شهر آمده بودند، آزاد شوند.

دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی با انتشار اطلاعیه ای در روز ۱/۵/۵۸ دولت را مسئول «سرکوب وحشیانه زحمتکشان در سنندج، نقده، جلدیان و سرو» دانست و اعلام کرد: «دولت کنونی سعی دارد جنگ خونین دیگری را به خلق

مبارز کُرد تحمیل نماید». از این رو از مردم سنندج خواست تا در راهپیمایی روز ۲/۵/۵۸ شرکت کنند. در پایان راهپیمایی که در این روز برگزار شد، قطعنامه ای صادر شد که در آن آزادی بی قید و شرط افراد دستگیر شده؛ خروج پاسداران از مریوان؛ و قطع توطئه گری دولت علیه حق خلق کرد خواسته شده بود. از سوی دیگر در پی بی نتیجه ماندن گفت وگوی هیأت اعزامی از تهران با نمایندگان گروه ها این هیأت به تهران بازگشت. حجت الاسلام لاهوتی که سرپرستی این هیأت را به عهده داشت در مورد درخواست گروه ها گفت: «خواست های آنان آزادی ۱۶ نفر از افراد مسلح بازداشت شده؛ خروج کلیه پاسداران اعزامی به مریوان؛ و تحویل پاسدارانی که پس از حمله به پاسدارخانه اسلامی مریوان به پادگان مریوان پناهنده شده اند، به آنان است.»

حجت الاسلام لاهوتی گفت: «این سه خواسته به هیچ وجه عملی نیست. زیرا من شخصاً در مورد ۱۶ نفر بازداشت شده تأکید کرده ام که آزاد نشوند؛ چون آنها علاوه بر این که ۴۰ قبضه اسلحه همراه داشته اند، مدارک باارزشی نیز از آنان به دست آمده است که نشان می دهد یکی از آنان شکنجه گر معروف ساواک است.»

استقرار سپاه پاسداران در مناطق کردنشین که می توانست نیات پنهان گروه های سیاسی را خنثی کند، با مخالفت شدید آنان مواجه گردید. تشکیلات سنندج حزب دمکرات در اعلامیه ۲/۵/۵۸ خود نوشت: «پاسداران اعزامی نیز اس.اس وار، مُصراً می خواهند به هر شکل و صورتی که شده وجود زائد خود را به مردم شرافتمند مریوان تحمیل نمایند. «دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی» نیز به استقرار عناصر مزدور و بعضی از مرتجعان به عنوان سپاه پاسداران اعتراض کرده و تأکید می کند «مبارزه ما و تمامی نیروهای انقلابی زمانی پایان می پذیرد که امپریالیسم و وابستگانش نابود شوند. ما ایمان داریم نابودی امپریالیسم و در رأس آن آمریکا فقط با مبارزات پی گیر و بی امان توده ها و به رهبری طبقه کارگر امکان پذیر است. فقط حزب طراز نوین طبقه کارگر است که قادر است مبارزات توده ها را رهبری کرده و به پیروزی برساند».

چند روز بعد همین دفتر پیامی به «اهالی آگاه و مبارز دهات جاده مریوان»

ارسال می کند و خطاب به آنان می نویسد:

در زمانی که دولت با ارتش و پاسداران ضدخلقی در اندیشه سرکوب زحمتکشان است... در زمانی که پاسداران مزدور را می خواهد بر گرده مردم مریوان و تمامی شهرها و روستاها سوار کند... در زمانی که شوراهای روستایی و اتحادیه های دهقانی پایه حکومت نیست و دولت می خواهد با جهاد سازندگی و اردوگاه عمران و هزارویک نقشه دیگر به روستاها نفوذ کند و تخم تفرقه بپاشد، هوشیاری و آگاهی شما عزیزان زحمتکش مایه دلگرمی بیشتر و پشت گرمی فراوان ماست.

در همین روز دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی تحلیلی از تحولات کردستان و «سیاست ضدخلقی دولت» ارائه می دهد. اعلامیه های گروه های سیاسی پیاپی صادر می شد و با بحرانی خواندن منطقه، مردم را علیه حکومت جدید تحریک می کرد. سازمان چریک های فدایی خلق در اعلامیه ای که در مورخه ۹/۵ منتشر کرد نوشت:

کارشناسان نظامی امپریالیسم که مردم آنها را با دادن هزاران شهید بیرون ریختند بار دیگر جهت پاسداری از منافع امپریالیسم و صهیونیسم به میهن ما بازمی گردند و قراردادهای تسلیحاتی با امپریالیست ها مرتباً ابقا و تمدید می شود.

این اعلامیه اضافه می کند:

آنها (دولت) نمی توانند به خواست های کارگران، دهقانان و زحمتکشان پاسخ دهند و زحمت کشان ما همچون گذشته در بدترین شرایط ممکن زندگی می کنند و امروز اکثریت مردم ما می دانند که دولت به هیچ یک از وعده هایی که در نخستین روزهای پس از قیام زیر فشار توده ها پذیرفته بود عمل نکرده است. بدین جهت فشار از جانب توده ها روز به روز بر آنها شدت می یابد.

جمعیت طرفدار زحمتکشان و دفاع از حقوق ملی خلق کرد که گروهی مجهول الهویه و خلق الساعه بود، با انتشار بیانیه ای با اشاره به هزاران سال اسارت خلق کرد، نوشت:

در حالی که غبار یأس و بدبینی، گرانی و بی کاری، سانسور و خفقان، دسیسه و

توطئه چینی فضای ایران را فراگرفته، شعله فروزان ادامه انقلاب از کردستان، این سرزمین مبارزه و جنبش زبانه می کشد تا نوید بخش همه خلق های ایران گردد.

دفتر هواداران سازمان چریک های فدایی با انتشار اطلاعیه در مورخه ۱۱/۵ نوشت:

گروهی از مردم مبارز که از راهپیمایی همبستگی با مردم مریوان به سنندج بازمی گشتند در نزدیکی سنندج با «پاسداران مزدور» مواجه می شوند. پاسداران آنان را به رگبار می بندند که در نتیجه ۳ نفر زخمی شده و در بیمارستان مداوا می شوند و بدین ترتیب ماهیت ضدخلقی خود را بار دیگر نشان دادند. یکی از مجروحین این حادثه گفت: «نمی توان جلوی حرکت تاریخ را با توپ و تانک گرفت.»

این دفتر در همین روز به مناسبت فصل درو، اطلاعیه ای صادر کرد و هشدار داد که مالکین می خواهند دسترنج دهقانان را به غارت ببرند.

جنگ خونین پاوه

هنوز آرامش به مریوان بازنگشته بود که پاوه درگیر جنگی تمام عیار شد. یک هفته پیش از شروع درگیری، حزب دمکرات در نامه ای به رهبری انقلاب هشدار داد که کردستان در آستانه فاجعه بزرگی قرار دارد... قرائن و شواهد نشان می دهد که فاجعه نزدیک است. چند روز بعد یعنی در مورخه ۲۰/۵/۵۸ سازمان های سیاسی کردستان در قریه قوری قلعه در حومه پاوه اجتماع کرده و قطعنامه ای در ۱۲ ماده منتشر کردند. فردای آن روز بین یکی از اهالی پاوه و یکی از عشایر مشاجره ای درگرفت. تهدیدات دو طرف درگیر به سرعت شهر را دربر گرفت. مردم نگران و مضطرب به فرمانداری پناه برده و خواستار تأمین امنیت شهر توسط ارتش و سپاه پاسداران شدند و در آنجا متحصن شدند. عشایر مسلح وابسته به سردار جاف و عوامل حزب دمکرات بلافاصله راه های منتهی به شهر را مسدود، کامیون های حامل مواد غذایی را غارت و پاوه را محاصره کردند. سرهنگ کریمی فرمانده هنگ ژاندارمری کرمانشاهان به قوری قلعه رفت تا با نمایندگان گروه ها گفت وگو کند. استاندار کرمانشاهان به همراه نماینده لشکر ۸۱ زرهی با هلیکوپتر به پاوه رفته از

مردم خواست تا به تحصن خود خاتمه دهند؛ ولی محاصره کنندگان شهر حلقه محاصره را تنگ تر کرده و در نیمه شب ۲۴/۵ به شهر حمله بردند. از سوی دولت موقت به مصطفی چمران مأموریت داده شد تا به پاوه رفته و با گفت وگو موضوع را فیصله بخشد. هنگامی که او و سرتیپ فلاحی به پاوه رسیدند، شهر و بلندی های آن در اختیار مهاجمین بود. مهاجمین برای تصرف بیمارستان شهر ۲۵ تن از محافظان را قتل عام کردند. پاسگاه ژاندارمری و خانه پاسداران تنها مراکزی بود که در برابر مهاجمین مقاومت می کرد. این مقاومت چند روز ادامه یافت. از سوی دیگر در روز ۲۸ مردادماه از سنندج خبر رسید که در شهر شایعه شده است که اشرار، زنان را می ربایند. در ساعت ۱۳:۳۰ همان روز خبرگزاری پارس از سنندج خبر داد که نفربرهای ارتش مورد حمله واقع شده است و عوامل گروه های سیاسی نیز سرگرم سنگربندی در خیابان ها هستند. در این روز اعضای گروه های سیاسی سنندج از جمله هواداران سازمان چریک های فدایی یک دستگاه اتوبوس حامل افراد هوابرد شیراز را که از فرودگاه عازم محل لشکر سنندج بود خلع سلاح کردند.

ورود ارتش و قوای مسلح

متعاقب بروز حوادث پاوه و انتشار اخباری ناگوار از سنندج، رهبری انقلاب در روز بیست وهشتم مردادماه به قوای مسلح فرمان داد تا در اسرع وقت به سوی کردستان حرکت کرده و با شدت تمام اشرار را سرکوب نمایند. با این فرمان رهبری انقلاب، ارتش، سپاه پاسداران و نیروهای مردمی رهسپار پاوه شدند و مهاجمین نیز عقب نشینی کردند. غنی بلوریان که آن زمان از اعضای رهبری حزب دمکرات بود تلاش دارد با کمرنگ ساختن نقش این حزب، حادثه پاوه را به اختلاف عشیره جاف و مردم پاوه فروبکاهد. او می نویسد که قاسملو با اعزام چند نفر مسلح به پاوه «گناه جنگ پاوه را که با دخالت غیرمستقیم رژیم بعث عراق شروع شد به گردن حزب دمکرات انداخت.»(۱)

۱- غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۸.

پس از این حادثه حزب دمکرات که از سوی شورای انقلاب غیرقانونی اعلام گردیده بود، نامه ای سرگشاده خطاب به برخی رهبران کشورها و سازمان های بین المللی منتشر کرد و ادعا نمود انهدام یکپارچه خلق کرد در کردستان ایران به هدف نهایی دستگاه جمهوری اسلامی مبدل شده است. برخلاف نظر غنی بلوریان که حادثه پاوه را در نتیجه دسیسه عشیره جاف و دخالت غیرمستقیم رژیم بعث عراق می داند، جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با انتشار اطلاعیه های جداگانه که متضمن اعلان جنگ رسمی به حاکمیت جدید بود، دولت را مسبب حوادث پاوه دانستند.

حوادث پاوه و شایعات در مورد سنندج موجب شد که صادق خلخالی که به واسطه شدت عمل در محاکمه سران رژیم پیشین اشتهاری به دست آورده بود، به عنوان حاکم شرع راهی کردستان شود. وی در اطلاعیه ای به همه افراد مسلح و شورشی در مناطق کردنشین هشدار داد که به شهر و دیار خود بازگردند و دست از شورش و یاغی گری بردارند. حضور خلخالی و محاکمات سریع او در کردستان در سرکوب «اشرار و متجاسرین» موفق نبود.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در پیامی به مردم سردشت، نیت خود را برای آغاز جنگ آشکار کرد. این گروه همه سازمان های ملی و مترقی را علیه دولت فاشیستی وابسته به امپریالیسم به اتحاد فرا خواند و یادآور شد: «مهم تر از همه و قبل از هر چیز باید سیاست جنگ مقاومت را به درستی درک کرده و رهبری کرد». این سازمان پیش بینی کرد که جنگی فرسایشی در پیش رو دارد و این جنگ تا زمان مداخله وسیع و همه جانبه جنبش سراسری ایران به رهبری طبقه کارگر طول خواهد کشید. بنابراین از کسانی که در شهر و دهات اسلحه در اختیار دارند، می خواهد که به آنان ملحق شوند تا آنها را سازماندهی کنند. سپس برای همگانی و توده ای کردن این جنگ اکیداً دستور می دهد: «باید مردم شهرها و دهات آذوقه و خواروبار پیشمرگه ها را تأمین کنند» همچنین به هواداران توصیه می کنند سلاح و مهمات و دیگر اجناس موردنیاز را ذخیره کنند.

در فردای انتشار این اطلاعیه یعنی در آخرین روز مردادماه حملاتی علیه

ارتش در حوالی پل سقز روی داد؛ و تعدادی کشته و مجروح بر جای گذارد. به گفته سرهنگ سپهر چند روز پیش از این حادثه، عوامل مهاجم با بلندگو در خیابان های سقز به راه می افتادند و اعلام می کردند که پادگان سقز سقوط کرده و در اختیار آنهاست. ایشان می افزاید عوامل مهاجم از تمام راه های خاکی به داخل سقز رخنه کرده بودند و مرتباً نیز به آنها کمک می شد. خصوصاً از منطقه بوکان افراد مسلح به یاری آنها آمده بودند و ما درتمام این موارد گزارش های موثقی داشتیم.(۱)

روابط عمومی ستاد مشترک ارتش با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد که یک گردان از لشکر سنندج به منظور تقویت تیپ سقز عازم این شهرستان شد و در بدو ورود به شهر، تهاجم به آن آغاز گردید. فرمانده تیپ سقز سرهنگ دوم محمد فراشاهی به منظور جلوگیری از ریخته شدن خون غیرنظامیان، موقتاً ستون را متوقف و هنگام تلاش برای مذاکره با مهاجمین در حالی که با در دست داشتن پرچم سفید به سوی مهاجمین می رفت با رگبار مسلسل مهاجمین مواجه و به شهادت رسید.

با استقرار گردان مذکور در پادگان سقز، پادگان به محاصره درآمد و با فرارسیدن شب، حملات مهاجمین که از سلاح سنگین برخوردار بودند شدت گرفت. در جریان این درگیریها تعداد ۲۶ نظامی و یک پاسدار کشته و ۱۸ نظامی و ۱۹ پاسدار زخمی گردیدند. فردای آن روز آمبولانس شیروخورشید سرخ ایران هنگام انتقال مجروحان به بیمارستان سقز مورد هجوم قرار گرفت که در نتیجه سه تن از بهیاران کشته شدند. مهاجمین به هنگام ترک شهر انبارهای نفت این شهر را به آتش کشیدند به طوری که از کیلومتر ها دورتر شعله های آتش و دود مشاهده می شد.

سازمان انقلابی زحمت کشان کردستان با انتشار اعلامیه ای ادعا کرد «نیروهای فاشیست در اولین حمله شکست فاحشی خوردند و با دادن حداقل ۵۰ کشته از

۱- کیهان، ۴/۶/۵۸.

میدان جنگ فرار کردند. رزمندگان خلق کرد با تجهیزات اندک خود توانستند تلفات سنگینی به نیروهای دشمن وارد آورند و صدها اسیر و ده ها کشته از دشمن بگیرند.» این اطلاعیه می افزاید: «نیروهای مترقی با تشکیل ستادهای سقز، بانه و بوکان توانستند نقش انقلابی خود را به عمل آورند.»(۱) با استقرار ارتش و سپاه در پادگان این شهر و ناکامی مهاجمین در تصرف پادگان، آنان ناگزیر عقب نشینی کردند. مهدی بازرگان «نخست وزیر» با ارسال پیامی به «برادران عزیز پادگان پرافتخار سقز» از آنان به خاطر «دفاع دلیرانه ای که در روز ۳۱ مرداد» از پادگان و شهر سقز و از وطن و انقلاب به عمل آوردند خاضعانه تشکر نمود.

روزنامه اطلاعات به نقل از خبرنگار اعزامی خود به سقز گزارش داد که در روز ۳/۶/۵۸ به دنبال تک تیراندازی هایی که در جاده بوکان پیش آمد، یک تانک برای پاکسازی به طرف جاده بوکان حرکت کرد؛ اما فرمانده تانک که برای رهبری عملیات از تانک خارج شده بود از داخل یک خانه هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. لحظاتی پس از کشته شدن ستوان یکم قهرمان دودانگه خانه مذکور محاصره و چهار مهاجم مستقر در آنجا دستگیر شدند. آنان اعتراف کردند که عضو سازمان چریک های فدایی خلق هستند که از تهران به سقز آمده اند. از دستگیرشدگان مقدار زیادی اسلحه از جمله انواع اسلحه های کالیبر کوچک ژ-۳، ام-یک، مسلسل ام.جی، اسلحه ضدتانک، موشک و تفنگ ۱۰۶ متعلق به تیپ مهاباد به دست آمد.(۲) این عملیات از جمله همکاری های مشترک سازمان چریک های فدایی خلق با سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان بود.(۳) سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان پی درپی اطلاعیه صادر می کرد. در رهنمودهای تشکیلاتی که این سازمان خطاب به اعضا و هواداران خود در سوم شهریور صادر کرد، تحلیلی از «موقعیت فوق العاده حساس و خطرناک خلق کرد و انقلاب

۱- اعلامیه، مورخه ۳/۶/۵۸.

۲- روزنامه اطلاعات، مورخه ۴/۶/۵۸.

۳- مصاحبه دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر با یکی از اعضای مرکزی کومله: جزوه مصاحبه با یکی از اعضای مرکزی کومله، آبان ۵۸.

دمکراتیک ملی ایران» ارائه داد. بر اساس این تحلیل یورش نظامی به کردستان از ماهیت ارتجاعی رژیم که از روحانیت ارتجاعی و دولت وابسته به امپریالیسم تشکیل شده و از ناتوانی این رژیم در حل بحران عظیم اقتصادی سیاسی و نظامی سرچشمه می گیرد. این سازمان سپس سیاست کلی خود را برای «ایجاد یک جبهه مقاومت متشکل از سازمان ها و جمعیت های کردستان، چریک های فدایی خلق ایران شاخه کردستان، حزب دمکرات و کلیه نیروهای میهن پرست و مبارز خلق کرد» اعلام می دارد. این اعلامیه یادآور می شود که هر اندازه مواضع گروه ها به هم نزدیک تر باشد، اتحاد بیشتر امکان پذیر است. بنابراین نتیجه می گیرد «ما اول با جمعیت ها، سپس با چریک های فدایی خلق و سرانجام با حزب دمکرات کردستان ممکن است بتوانیم به توافق برسیم.» این توافق به منظور «تدارک و شروع جنگ پارتیزانی در شهر و روستا» صورت می گرفت. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان با طرح شعار «زنده باد جنبش مقاومت بر علیه اشغال کردستان» استراتژی خود را که کردستانی مستقل است به نمایش می گذارد. این سازمان در اطلاعیه مورخه هفتم شهریور اظهار امیدواری کرد که شعله های این مبارزه نوین خلق کرد از کردستان به تمام ایران کشیده خواهد شد. «هر کوه و دره، هر جنگل و دشت و هر شهر و ده آتشگاهی خواهد شد که لانه های پلید مهاجمان فاشیست و جاش هایشان را به خاکستر تبدیل خواهد کرد».

به رغم استقرار ارتش و سپاه پاسداران در سقز، هنوز شهرهای مهاباد، بانه و سردشت در اختیار سازمان های مسلح بود. خبرنگار خبرگزاری پارس در سنندج کسب اطلاع کرد که بسیاری از افراد وابسته به حزب دمکرات هنوز در مهاباد به سر می برند و افراد مسلح در تپه های اطراف این شهر و نیز در پشت بام ها موضع گرفته اند و مرکز رادیو و تلویزیون نیز همچنان در تصرف حزب دمکرات قرار دارد و این در حالی است که ارتش به چند کیلومتری مهاباد رسیده بود. در یک گزارش درون گروهی سازمان چریک های فدایی که متأسفانه نویسنده آن معلوم نیست چه کسی است و تاریخ نگارش آن نیز پس از تشکیل هیأت ویژه حل مسئله کردستان است، با عنوان «گزارشی از اوضاع عمومی منطقه» می نویسد:

مهاباد با توجه به اهمیت سیاسی آن به عنوان مرکز کردستان اکنون کاملاً ـ در دست نیروهای سیاسی در رأس آنها حزب دمکرات قرار دارد و ارتش و سپاه پاسداران فاقد هرگونه قدرت عملی و اجرایی می باشند؛ حتی برای رفت و آمد عادی خود در شهر از پیشمرگه ها اجازه می گیرند؛ زیرا تا روزهای اخیر آنها حتی اجازه رفت و آمد در سطح شهر برای خرید نیز نداشتند. نیروهای مسلح به صورت علنی در همه جا حضور دارند. سازمان های سیاسی عملاً دفاتر علنی خود را مجدداً باز کرده اند. ما نیز جهت ارتباط گیری با هواداران و کسانی که از خارج کردستان می آیند دفتر موقت باز کرده ایم. حزب دموکرات با توجه به عمده نیرو بودنش در مهاباد و اینکه در جریانات اخیر پیشمرگه هایش نیروی عمده بوده اند با سایر نیروها در این شهر برخوردهای بسیار بدی دارد مخصوصاً با سازمان انقلابی زحمتکشان در چند مورد برخورد داشته اند و در چند مورد جزئی با ما. آنها از هم اکنون به صورت ژاندارم در شهر عمل می کنند و تلاش دارند همانند حکومت حدود آزادی های دموکراتیک! را برای سایر نیروها مشخص نمایند. همچنین از نظر تبلیغی وسیعاً علیه سایر نیروها دست به سمپاشی زده اند و می خواهند آنها را به صورت نیروهایی که ضد خودمختاری عمل می کنند معرفی نمایند. مخصوصاً هفته گذشته که دمکرات ظاهراً آتش بس اعلام کرده و رفقای ما و کومله (سازمان انقلابی...) علیه ارتش دو عملیات انجام دادند، آنها اینگونه تبلیغ کردند که اینها تا به حال علیه دولت نجنگیده اند؛ ولی حالا که ما می خواهیم خودمختاری بگیریم با این اعمال خود می خواهند جلوی آن را بگیرند. عملیات انجام شده عبارت بود از حمله با موشک ۵/۲ به مقر پاسداران و ژاندارمری و مین گذاری سنگر نظامیان در سر جاده های فرعی شهر که هر دو مورد، موفقیت آمیز بود. در مردم شهر یک حالت انتظار آمیخته به امیدواری نسبت به مذاکرات صلح وجود دارد. بدین دلیل در موقعیت کنونی مهاباد نمی توان دست به حرکات نظامی زد؛ به اضافه اینکه مردم خود را پیروز شده می بینند. حزب دمکرات در روز عید قربان تظاهرات دعوت شده از جانب شیخ عز الدین حسینی را تحریم کرد و برای آن

نیز هیچ گونه توضیحی نداد. بدین دلیل این مسئله در بین نیروهای خودش نیز ایجاد مسئله کرده بود. در روز عید مردم شهر به دعوت شیخ پاسخ گفتند و در تظاهرات شرکت کردند. همچنین تعداد زیادی از پیشمرگه های حزب نیز آمده بودند که جریان تظاهرات عید قربان در مهاباد به زیان حزب دمکرات تمام شد... در این روز شعارهای تظاهرات به طرفداری از عز الدین حسینی و شعارهایی نظیر فدایی دمکرات کومله متحد شوید بود.

رادیو لندن از قول خبرگزاری رویتر همدلانه گزارش می دهد:

برخلاف آنچه که گزارش داده شده بود که شهر بانه در ۶۰ کیلومتری سقز به دست نیروهای دولتی افتاده است، این شهر هنوز در دست افراد کرد است و به عنوان ستاد فرماندهی شیخ عزالدین حسینی درآمده است.(۱)

دو رویه سیاست سازمان در کردستان

مقارن با این روزها، علیرضا اکبری شاندیز از سوی مرکزیت سازمان، به عنوان مسئول امور سیاسی به کردستان اعزام شد. گفته شده است این انتخاب در پی اوج گیری اختلافات درون سازمانی صورت گرفت. جناح فرخ نگهدار به واسطه بی اعتمادی به سلیمانی و دادن این احتمال که در صورت انشعاب در سازمان، که تدریجاً علایم آن آشکار شده بود، سلیمانی جانب جناح رقیب را خواهد گرفت، اکبری را به آن منطقه روانه کردند تا مواضع اکثریت مرکزیت را در شاخه کردستان تبلیغ و ترویج کند.

در آستانه ورود ارتش به مهاباد و بانه، هجده تن از ائمه جماعات مهاباد تلگرام فوری برای امام خمینی ارسال کردند و در آن اظهار تأسف کرده بودند که چرا ایشان تحت تأثیر تبلیغات سوء علیه کردها و اهل تسنن اعلام بسیج عمومی نموده است. این بیانیه می تواند بر اثر فشار و تهدید گروه های سیاسی که در مهاباد مستقر بودند صادر شده باشد. این گروه ها می خواستند بدین وسیله اهل سنت را سپر اقدامات خود

۱- کیهان، همان.

سازنـد و احتمالاً برای خود مصونیت ایجاد کنند و یا هرگونه تعرض به خود را تعرض شیعیان به اهل سـنت تبلیغ کنند تا شاید بـدین طریق جنگ خود با حاکمیت را به جنگ میان شیعیان و اهل سـنت تبـدیل سازنـد، اما پاسـخ رهبری انقلاب به این ائمه جماعـات مـانع از بهره برداری گروه هـای سیاسـی شـد. امام خمینی در بیانیه ای که صادر کرد تأکیـد نمود همواره «من مکرر اعلام کردم که در اسلام، نژاد، زبان، قومیت و گروه و ناحیه مطرح نیست. تمام مسلمین – چه اهل سنت و چه شیعی – برادر و برابر و همه برخوردار از همه مزایا و حقوق اسـلامی هسـتند.» ایشان در ادامه افزودنـد: «آیا ما برادران اهل سـنت را دشـمن می دانیم که بارها و بارها اعلام کرده ایم که هیـچ فرقی بین این دو فرقه نیست.» و بالأخره ایشان در خاتمه تضـمین می دهند: «آن دسته از اعضای حزب منحله دمکرات و سایر برادران ما که به وسیله تبلیغات باطل سران جنایتکار این حزب اغفال شده اند، در صورتی که به برادران مسـلمان بپیوندند، اسـلحه را زمین گذاشـته و تسـلیم شوند، باز هم مورد عفو هسـتند و در امان حکومت اسلامی می باشند.(۱)» اما سازمان های مسـلح در کردستان همچنان بر طبل جنگ می کوبیدند و مانع استقرار ارتش در شهرها می شدند. ارتش و سـپاه پاسداران در روز دوازدهم پس از چند ساعت درگیری در گردنه بالای شهر و در نقطه ای به نام قرچ دابان وارد بانه شدند و افراد مسلح به سوی سردشت عقب نشینی کردند. به گزارش خبرنگار اعزامی کیهان قبل از ورود ارتش و پاسداران به شهر، دمکرات ها با بلندگو به مردم گفتند که اگر شهر را ترک نکنید فانتوم ها و هلیکوپترها شما را بمباران می کنند و زن و بچه های شـما را می کشند. همین گزارش می افزاید: «گزارش هایی که از ستاد دمکرات های مسلح قبل از ورود ارتش به شـهر به دست آمـده و اسـناد و پرونده هایی که در این سـتاد موجود بود همگی نشان دهنده آن است که افراد مسـلح کرد در آینـده دست به جنگ چریکی خواهنـد زد و میدان عمل آنان تمام نقاط کردسـتان خواهد بود».(۲) همزمان با بازپس گیری بانه، مهاباد نیز از تصرف گروه های مسلح خارج شد.

۱- صحیفه امام، ج ۹، صص ۳۵۲-۳۵۱.

۲- کیهان، ۱۳/۶/۵۸.

هواداران چریک های فدایی نیز شهر را ترک کرده و در اطراف سردشت در مرز ایران و عراق مستقر شدند. حضور اکبری شاندیز در کردستان تغییری در سیاست های جنگ طلبانه سازمان نداد؛ زیرا همان طور که خواهیم دید گزارش های متعددی از وی در دست است که بر ادامه جنگ پای می فشرد.

در اوایل شهریورماه، پیش از آن که ارتش به سوی مهاباد حرکت کند، حزب توده توسط رضا شلتوکی به حزب دمکرات اطلاع داده بود که ارتش درصدد است «از طریق جاده ارومیه خودش را به مهاباد نزدیک کند. به همین دلیل لازم است هوشیار باشید و به دام نیفتید.»(۱) حزب دمکرات تصمیم به تخلیه شهر گرفت. هنگامی که بانه و مهاباد به تصرف ارتش درآمد، شیخ عز الدین حسینی خود را به روستای «نستان»، که غنی بلوریان در آنجا بود، رساند. شیخ سرآسیمه به بلوریان گفت: «کاک غنی حال دیگر نه تنها باید از عراق اسلحه بگیریم بلکه باید دست نیاز به سوی ترکیه و ناتو هم دراز کنیم.»(۲)

به رغم تمام تلاش های گروه های سیاسی برای رودررو قرار دادن مردم با ارتش، زندگی در مهاباد پس از چند روز به حالت عادی بازگشت. «افرادی که در دوره حاکمیت حزب در شهر مهاباد طپانچه می بستند و کلاشینکف بر دوش می انداختند، به هنگام اشغال مهاباد با اسلحه و بدون اسلحه فرار کردند و پس از چند روز به مهاباد برگشتند و ساکت و آرام سر جای خود نشستند.»(۳)

حزب دمکرات در اعلامیه ای که در پانزدهم شهریور صادر کرد، اظهار داشت که برای حل مسالمت آمیز مسئله کرد تلاش کرده است؛ ولی سردمداران ایران قصد دارند با توسل به دروغ و نیرنگ بار دیگر مردم کردستان را فریب دهند. این اعلامیه همچنین می افزاید که عملکرد رهبری ایران در واقع عبارت است از پیاده نمودن نقشه های امپریالیسم آمریکا. بالأخره این حزب حاکمیت را به شروع جنگ مسلحانه تهدید می کند: «همچنان که رهبری حزب ما قبلاً تصمیم گرفته

۱- غنی بلوریان، همان، ص ۳۸۲.

۲- همان، ص ۳۸۳.

۳- همان، ص ۳۸۴.

بود مهاباد و دیگر شهرهای کردستان را ترک کردیم و اینک خود را برای یک جنگ پارتیزانی درازمدت آماده می کنیم.» اما سرلشکر شاکر رئیس ستاد مشترک ارتش در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه کیهان امکان جنگ چریکی از سوی دمکرات ها را خیلی ضعیف دانست. وی در این مصاحبه گفت دمکرات ها در سقز با نیرنگ و ذبح کردن گوسفند جلو پای مأموران و دادن شیرینی ابتدا از ارتش استقبال کرده و سپس رگبار مسلسل های خود را به طرف آنان گرفتند. سرلشکر شاکر با توجه به سابقه چهل ساله حزب دمکرات گفت که این حزب می توانست حزبی مورد احترام باشد، ولی آنها سطح توقعاتشان حیرت آور بود.(۱)

مقاومت ارتش و سپاه پاسداران در برابر تجزیه طلبان؛ و آزادسازی مناطق تحت تصرف آنان در مدتی کوتاه برخلاف پیش بینی گروه های سیاسی بود. رادیو کلن در روز بیست ونهم شهریور گزارش داد که وقتی قاسملو تصمیم به جدایی کردستان از ایران گرفت، به هواداران خود گفت که ارتش ایران از بین رفته است و دیگر قوایی وجود ندارد که بتواند مانع اجرای این تصمیم گردد. نمی دانیم که این وعده قاسملو به هوادارانش را خبرنگار رادیو کلن از کجا به دست آورده است، ولی احتمالاً باید از یکی از منابع نزدیک به او دریافت کرده باشد.

با ناکامی گروه های سیاسی – نظامی در رسیدن به اهداف خود، آنان دست به اقدامات و حملات غافلگیرانه به اهداف نظامی زدند. این اقدامات که از آن به جنگ چریکی تعبیر می شد، همان تهدیدی بود که حزب دمکرات پیش از این کرده بود. سازمان زحمتکشان در تاریخ ۹/۷/۵۸ اعلام کرد که پیشمرگان این سازمان همراه با دیگر پیشمرگان سازمان های دیگر به دو کامیون نظامی که راهی پاسگاه پل سردشت بودند حمله برده و ۸ نفر از پاسداران را کشته و ۱۱ نفر را زخمی کردند. فردای همان روز افراد مسلح حزب دمکرات در سردشت ۵ تن از پاسداران را کشته و ۸ نفر را زخمی کردند. در همین روز کومله ادعا کرد که به پاسگاه پیران حمله برده و عده ای از جاش ها [= مزدوران] را کشته است. دومین

۱- کیهان، ۱۸/۶/۵۸.

شماره خبرنامه سازمان چریک های فدایی در مورخه ۲۷/۷/۵۸ گزارش می دهد که در روز دوازدهم همان ماه «در حمله ای به پاسداران در جاده بانه سردشت نزدیک بانه ۵ پاسدار را کشته و ۸ نفر را زخمی کردند». چند روز بعد کومله در بیانیه ای اعلام کرد که پیشمرگان این سازمان در ارساوین در نزدیکی بانه کمین کرده و به یک ستون پاسدار حمله برده که در این حمله بیش از ۵۰ نفر از پاسداران کشته و ۱۵ نفر دستگیر می شوند.» فرمانده سپاه پاسداران بانه ضمن تأیید این خبر می افزاید که مهاجمین پس از کشتن پاسداران اجساد آنان را آتش زدند به همین جهت شناسایی پاسداران مقدور نشد. بر اساس گزارش درون گروهی سازمان چریک های فدایی:

حمله اخیر به ستون ارتش در اطراف بانه عمدتاً توسط شیخ جلال حسینی (برادر شیخ عزالدین...) و تعدادی از پیشمرگه های حزب و رفقای ما صورت گرفت و در جریان آن یک ستون کامل ارتش نابود شد. این بزرگ ترین ضربه ای بود که تا به حال آنها خورده بودند... همچنین قبل از آن رفقا در یک عملیات مشترک با کومله یک پاسگاه مهم ژاندارمری را خلع سلاح کردند و خوابگاه پادگان را با آر.پی.جی مورد حمله قرار دادند که ارتش تلفات زیادی را متحمل شد و در جریان یک حمله کمین نشین یک کامیون حامل نظامیان و یک تانکر با مین ضدتانک توسط رفقا منهدم شد. ...در روستاها رژیم هیچ گونه حضور نظامی ندارد و در سایر شهرها نیز موقعیت رژیم بسیار متزلزل است و در همه آنها شرایط به گونه ای است که با یک حرکت جدی از جانب پیشمرگه ها امکان آزاد نمودن کامل آنها وجود دارد. اکنون به راستی می توان گفت با توجه به ضعف رژیم و قدرت جنبش مقاومت در کردستان خلق کرد قادر است یکجانبه اعلام خودمختاری نماید و رهبرانی که بدون توجه بدین اوضاع با رژیم به سازش بنشینند و چیزی کمتر از توان تحقق یافته مردم بخواهند، تنها می توان گفت که خیانت کرده اند.(۱)

ص:۱۰۶

۱- اسناد درون گروهی. گزارشی از اوضاع عمومی منطقه.

سازمان چریک های فدایی برای دست یافتن به اهداف خود از هیچ اقدامی فروگذار نمی کرد. بهروز سلیمانی که به واسطه آشوب طلبی به «آواژه چی(۱)» مشهور شده بود، در مقاله ای بدون تاریخ و با عنوان «نظری به آیا در کردستان موقعیت انقلابی وجود دارد؟» چنین می نویسد:

در تهران رفقا را ملاقات و پیشنهادم را دادم. در سنندج که پشت جبهه است خرابکاری کنیم، بمب اندازی راه اندازیم، پاسدار و عمّال مفتی [= احمد مفتی زاده] را مورد یورش قرار دهیم و نشان دهیم کردستان بعد از تصرف، جنگش آغاز می شود و نگذاریم جناح خمینی ادعا کند که منطقه آرام شده. تضاد درون طبقه حاکمه را گسترش دهیم. اگر در دیگر نقاط کردستان هم چنین مسئله ای پیش آید آنگاه کمکی است برای شلوغ تر شدن کردستان. سرگرم شدن رژیم و پاسدارانش در کردستان و هجوم رژیم به نیروهای چپی در ایران عقب می افتد و سازمان و دیگر جریانهای م-ل [= مارکسیستی لنینیستی] فرصتی می یابند برای تجدید سازمان. از سوی دیگر جناح مذاکره کننده رژیم تقویت می شود و از سوی دیگر ما نفوذمان را در بین هواداران که به هر حال می فهمند ما عمل می کنیم از دست نمی دهیم و برای اینکه می خواهیم یورش به سازمان را عقب اندازیم بهتر است بی نام عمل کنیم. رفقای مرکزیت با هشدار اینکه حداقل نیروی منسجم را به کار بگیریم پذیرفتند و به منطقه برگشتیم. البته این مسئله برای رفقای سنندجی هنوز کاملاً حل نشده و لذا جسارت عمل واقعی را به خود نداده اند. ولی به هر حال موج بمب اندازی به منازل و دکان های عمال مفتی که در غیاب ما به وسیله جوانان شهر یا هواداران غیرمرتبط آغاز شده بود اوج گرفته و طبق گزارش رفقا روحیه ها بالا رفته و پذیرش توده ای دارد. البته رفقای سنندج چون مسئله کاملاً برایشان حل نشده، دنبال یک سری استدلالهایی هم می گردند که کم عمل کردن و دیر عمل کردن خود را بر حق سازند. منجمله اینکه اگر عمل بزرگ

۱- به زبان کردی به معنای آشوب طلب.

انجام شود (شلیک کردن، یورش بردن مسلحانه و...) دولت می داند که کار یک نیروی سیاسی متشکل است و یورش برای خانه گردی و دستگیری اوج می گیرد. ولی عملیات انفجاری را رژیم به حساب مردم می گذارد و حساسیت زیادی به خرج نمی دهد که البته به نظر می رسد بار توجیه کردن حل نشده مسئله را با خود دارد چون از سوی دیگر مطرح می کنند که عمال مفتی حسابی ترسیده اند، به خواهش افتاده اند. پاسداران جرأت گشت زنی ندارند و... که اگر اینگونه است رژیم باید شدت عملش را بالا می برد ولی رفقا می گویند جوّ مساعدی به وجود آمده از اول مهر مرتب تظاهرات دانش آموزی وجود دارد و رفقای مخفی ما می توانند در شهر آزادانه تر حرکت کنند و حتی اسلحه نبندند. به هر حال ما اعلامیه می دهیم، توضیح می دهیم، تشویق می کنیم، تحریک می نماییم و به نام سازمان فقط افشاگری سیاسی را به عهده می گیریم... وقتی پیشنهاد اقدام مسلحانه ایذایی داده شد منظور این بود که در اصل اگر مردم هم نپذیرند و حرکت نکنند ما دشمن را در منطقه مشغول کنیم. نتایج آن را در اصل در ارتباط با فرصتی به سازمان و نیروهای م-ل می دیدیم وقتی برای رفقا دلایل بیشتری را مطرح کردم گفتم که از دو حال خارج نیست که اولی همان دیدگاه طرح شده است که مردم نمی پذیرند و ما تاکتیکی تا مدت محدودی که سازمان بخواهد اقداماتمان را ادامه می دهیم، اما مسئله دومی هم مطرح است. مردم سرکوب شده اند، اگر مردم بی حرکت هستند این به خاطر استقبال از نیروی یورشگر نیست، به این خاطر نیست که مردم تضادشان حل یافته، خواسته هایشان برآورده شده است و رژیم در منطقه پایگاهی یافته است. عدم حرکت فعال مردم به خاطر شدت سرکوب است و این موج توهین کردن ها، نفرین نمودن ها، رو ترش کردن ها پس از مدتی اوج می گیرد... بهانه های رژیم برای مردم که مقصر نابسامانی و بحران اقتصادی و کم کاری ها و بدکاری ها، کمونیست ها و کردها هستند بر سر خود رژیم ویران می شود... رژیم نمی تواند مسئله ملی را حل کند و حتی به آن دامن می زند... آنگاه حرکت توده شروع می شود و وظیفه پیش رو این است که در نبودن اعتراض، افشاگری کند. دشمن

سرکوبگر را ذله کند و حرکت مردم را ارتقا بخشد. اگر اقدامات مسلحانه ما به تدریج تأثیر کمی هم در رشد و اعتلای حرکت مردم بگذارد وقتی مردم فعال شدند، دیگر لازم نیست ما به طور ایذایی و رد گم کردن دست به اقدام مسلحانه بزنیم، بلکه می توانیم و باید با تمام وجود شرکت فعالانه ای در مبارزه توده بنماییم.(۱)

به رغم آن که آشکار است که از نظر این عضو مشاور مرکزیت شرایط عینی انقلاب در کردستان فراهم نیست، سازمان چریک های فدایی شاید با همان استدلال هایی که دیدیم، خواهان مشارکت در جنگی تمام عیار علیه حکومت درکردستان بود. نامه ای از سوی یکی از مسئولان سازمان در کردستان در دست است که بر ادامه جنگ تأکید می کند. حسب قرائن، نویسنده نامه اکبری شاندیز است. متن آن چنین است:

با درود به همه رفقا! دراینجا روزبه روز اوضاع حادتر می شود بدین ترتیب که عملیات مسلحانه نیروهای پیشمرگه در شهرها و روستاها گسترش یافته و روحیه توده ها مجدداً اعتلای گذشته را بازمی یابد که این جریان مترادف است با حرکات اعتراض و تظاهرات اوج یابنده در شهرها و توان یافتن مجدد حزب دمکرات از لحاظ نیروی انسانی. همچنین سایر جریاناتی که در درگیریهای موجود شرکت عملی دارند. رفقای ما در سرتاسر کردستان زیر فشار شدید قرار دارند و مرتب از ما رهنمود و تحلیل می خواهند و ما هم تا به حال، دادن رهنمود را محول به چگونگی برخورد سازمان در قبال درگیریهای موجود نموده ایم. نیروهای ما در شهرها سر در گم هستند تا جایی که تعدادی از پیشگام های مهاباد و بوکان در یک جلسه مشترک تصمیم گرفته بودند که طی اعلامیه ای قطع ارتباط خود را با سازمان اعلام نمایند و دلیلشان هم موضع منفعل سازمان در قبال مسائل بود. نیروهای سیاسی کومله دفتر شیخ عزالدین و حزب دمکرات نیز

۱- اسناد درون گروهی. بهروز سلیمانی، نظری به آیا در کردستان موقعیت انقلابی وجود دارد؟ پرونده شماره ۳۲۸۱۵۲۶.

مرتب در مورد موضع ما سئوال می کنند و به بحران موجود دامن می زنند... پریشب حزب دمکرات از منطقه بیدران و کومله از طرف دیگر پادگان سردشت را تا صبح کوبیده اند. (به وسیله توپ، خمپاره و آر.پی.جی). در مهاباد درگیریهای شدیدی رخ داده که از ۱۰ شب تا ۹ صبح ادامه داشته و در جریان آن چند تانک منهدم شده و تعدادی از نظامیان و پاسداران کشته شده اند. طبق خبرهای موجود، دشمن در پی آن است که حمله های خود را به پایگاه های کوهستانی نیروها تشدید نماید... اکنون درگیریها در جاده پیرانشهر- بانه و مهاباد — سردشت ادامه دارد و حزب همچنان این جاده ها را زیر کنترل دارد. فقط از جاده بانه ستون های بزرگ نظامی با حمایت هلیکوپترها می توانند حرکت کنند و تا به حال تمام ستون های ضعیف در این جاده نابود شده اند. در این جاده در روزهای اخیر دو مینی بوس جاشی که از سردشت عازم بانه بودند به وسیله آر.پی.جی کاملاً نابود شدند. پاسگاه پل فلزی سردشت نابود شد و تمام جاشهای مستقر در آن کشته و زخمی شدند... احمد فراش جاش معروف و تعدادی از دیگر جاشهای سرشناس تا به حال اعدام شده اند که این حرکات در روحیه سایر جاشها تأثیر گذاشته و بسیاری از آنها جا خورده اند... منطقه واقعاً دارد تبدیل به باتلاقی برای رژیم می شود که به این سادگی قادر به بیرون کشیدن خود از آن نیست. در بوکان شهر عملاً- از غروب آفتاب در اختیار پیشمرگه هاست و آنها با آزادی در آن رفت و آمد می کنند و روز در اختیار پاسداران و ارتش. تا به حال ۴۰ پاسدار پس از اشغال بوکان کشته شده اند. بگذریم...!! طی بحث ها و صحبت هایی که در اینجا با رفقای کمپ های مختلف داشتیم مجموعاً رفقا خواهان شرکت ما، در درگیریهای موجود هستند. البته در موضع گیری رفقا تأثیر مسائل منطقه مشهود است و طبیعی است که قادر به ارائه تحلیلی همه جانبه نیستند. اما رفقای کادر کلاً با ارائه دلایلی که رفیق محمد [بهزاد کریمی] تا حدودی شما را در جریان آن نهاده خواهان شرکت ما می باشند. آنها اعتقاد دارند عدم شرکت فعال ما باعث تقویت سلطه جریانات ناسیونالیستی موجود در کردستان خواهد شد و همان تجربه ای که درکردستان عراق ناظرش بودیم در

اینجا نیز به دلیل موضع منفعل ما تکرار خواهد شد. با توجه به درگیریهای روزانه ما فرصت تدوین و تنظیم نظراتمان را نیافته ایم و رفیقی که به عنوان پیک شب رسید و صبح می بایست بازمی گشت از جانب خودم فقط این را تأکید می کنم که با توجه به جریاناتی که هر روز در گوشه و کنار ایران شاهد اوج گیری آن هستیم بیشتر از قبل روی نظراتی که رفیق محمد بیان کرد، پافشاری می کنم و اعتقاد دارم که در هر گوشه ای از ایران که درگیریهای طبقاتی و ملی وجود دارد ما باید به اشکال این مبارزات در جهت تشدید آن شرکت کنیم و نقطه نظری را که معتقد به عدم شرکت ما در جریانات کردستان است، راست روانه می دانم. این دیدگاه به نظر من اساساً درک غلطی از رابطه میان مبارزه طبقاتی و ملی دارد و در تحلیل دورنماهای سیاسی آینده عاجز است و در تنگنای درگیریهای ایدئولوژیک و تشکیلاتی جسارت لازم را جهت موضع گیری های لازم ندارد. در مورد مشکل شرکت ما باید به نام سازمان در منطقه حضور داشته باشیم و عدم بیان این مسئله بار استراتژیک شرکت ما را در منطقه نزول خواهد داد و به اهداف ما صدمات شدید وارد خواهد نمود و اساساً این نظر که می گوید نباید به نام سازمان در درگیریها شرکت جست عملاً با موضع گیریهایی که رفقا تا به حال در هفته نامه کار نموده اند در تضاد است. هنگامی که رفقا رسماً جنایات رژیم را در کردستان محکوم می کنند و مبارزه خلق کرد را مبارزه ای عادلانه می دانند و رسماً از نیروهایی که از جانب رژیم متهم به ضدانقلاب شده اند حمایت می کنند چگونه می خواهند در موضع گیری عملی از سازمان نامی به میان نیاید. چنین موضعی قابل توجیه نیست! در هر صورت در اولین فرصت از این نظرات به صورت مشروح تری دفاع خواهم کرد. در پایان با توجه به نقش استراتژیکی مسئله و اینکه هرگونه تصمیم گیری غیراصولی روی آن، روی تمام مسائل تأثیر خود را به جای می گذارد، موفقیت همه رفقا را در اتخاذ مواضع انقلابی خواستاریم. پیروز باشید. ۱۳/۷/۵۸.(۱)

۱- اسناد درون گروهی. بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

به گزارش خبرنـامه سازمان چریک های فـدایی در روز پانزدهم مهرماه ۵۸ به مناسـبت «چهلمین روز شهادت رزمندگان سقز، تظاهراتی توسط شورای دانش آموزان» برگزار شد و همچنین در عصـر همان روز اکثر مردم شـهر در تظاهراتی که «شـعارهای آنها بر ضد مزدوران اشغالگر پاسدار و ارتش و دولت ضدخلقی بوده شرکت کردند... و شعارهایی نیز به نفع عز الدین حسینی و انقلابیون کرد داده شـد».(۱) چنـد روز بعـد در پی ورود ۷ نفر پاسـدار به مهاباد، مهـاجمین به سوی آنان آتش گشودنـد. پاسـداران به شـهربانی پنـاه بردنـد. مهـاجمین در تعقیب آنـان ساختمـان شـهربانی را به گلوله بسـتند. در نتیجه این حمله رئیس شهربانی به همراه سه تن از مأموران کشته شدند. همزمان با تهاجم به شهربانی خبرنامه سازمان چریک های فدایی گزارش داد که «بـا توپ هـای به غنیمت گرفته شـده، به پاسـداران ارتجـاع که روی کوه آربابـا پایگـاه ساخته بودنـد حمله کرده و ۱۴ نفر پاسدار کشته و ۴ نفر زخمی شدند.»

سازمان چریک های فدایی خلق که عز الدین حسـینی را به عنوان تنها رهبر مذهبی کردها پذیرفته بود، گهگاه حملات سـختی به رقیب او احمد مفتی زاده می کرد. در سومین شـماره خبرنامه هواداران سازمان چریک های فدایی در کردسـتان به مناسـبت سخنرانی مفتی زاده در حسینیه ارشاد نوشت که: «این «علامه دهر» که برای رژیـم «پا اندازی» فراوانی کرده، هنوز درک درستی از حمـاقت هـا و تنـگ نظری هـای رژیم نـداشت و خیلی مفت خود را فروخت... احمق خود را فریب می دهـد و دنبال آبروی ریخته شده خود به گدایی نشسته است.»(۲)

این خبرنامه همچنین گزارش می دهـد که در تاریـخ ۲۶/۷ ساعت ۱۱:۳۰ شب پیشـمرگه های خلق به فرمانداری بانه مقر سـپاه پاسداران حمله کردند. این نبرد تا ساعت ۳ بامداد ادامه داشت. در این نبرد عده ای پاسدار کشته و زخمی شدند.

در حالی که گفت وگوی مقامات سیاسی با افراد و نمایندگان کرد در جریان

۱- خبرنامه هواداران سازمان چریک های فدایی خلق، ۲۳/۷/۵۸.

۲- همان، شماره ۳، مورخه ۶/۸/۵۸.

بود، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان و هواداران سازمان چریک های فدایی خلق ضمن حملات پراکنده به مراکز نظامی شهر اعلامیه های تحریک آمیز نیز منتشر می ساختند. متعاقب تبعید عده ای از پاسبانان سنندج در روز ۲۸/۷ شماری از اهالی شهر در یک راهپیمایی اعتراض آمیز خواهان لغو این حکم شدند. دفتر هواداران سازمان در سنندج با حمله به دکتر شکیبا استاندار «خودفروش» کردستان نوشت:

احمق می پندارد چون زبان کردی حرف می زند به راحتی می تواند با مبارزین کردستان به توافق برسد. کودنی او در این است که می پندارد هر کس کرد باشد مورد احترام است... دولت ضدخلقی هم درست با این دید احمقانه او را استاندار کرده است که شاید استاندار کرد بهتر بتواند کردها را آرام سازد. این کودن های تاریخی نمی دانند مسئله کردستان فقط مسئله کرد بودن و کردی حرف زدن نیست. مسئله مبارزه ای اصیل طبقاتی – ملی است.(۱)

سازمان چریک های فدایی همچنین با انتشار اطلاعیه ای به اهالی شهر اطلاع داد که «دارودسته فاشیستی هیأت حاکمه» همه توان خود را در جهت سرکوب مبارزه بر حق خلق کرد بسیج کرده است. بنابراین باید به مبارزات پی گیر خود ادامه دهیم.

این خبرنامه همچنین گزارش می دهد که در تاریخ ۳۰/۷ پیشمرگه های دلیر کوه با آر.پی.جی. ۷ به ماشین پاسداران که در میدان شهر مستقر بود حمله کردند و با نیروهای اشغالگر درگیر شدند که حدود ۳ ساعت این نبرد طول کشید و ۱۰ نفر از پاسداران کشته شدند و یک پیشمرگه شهید شد... .

دولت موقت همواره فعالیت های اقتصادی و عمرانی و مذاکره با گروه های سیاسی را بر هرگونه کار نظامی ترجیح می داد. اما این تصمیمات و اقدامات دولت موقت برای جبران عقب ماندگی های مناطق کردنشین و تخصیص اعتبارات ویژه برای آبادانی در این مناطق با طرد گروه های سیاسی مواجه می شد.

ص:۱۱۳

۱- خبرنامه سازمان چریک های فدایی خلق، شماره ۳.

«کمیته های عمرانی ما مورد نفرت گروه های جدایی طلب کرد به خصوص کومله بودند. هر جا اینها را گیر می آوردند بی رحمانه می کشتند. آن موقع دفتر برنامه و بودجه استان در کارهای عمران فعال بود. کومله ای ها با سازمان برنامه خیلی بد بودند به طوری که یکی از کارکنان ما را به طرز فجیعی کشتند.»(۱) سازمان چریک های فدایی نیز به پیروی از این سیاست هرگونه تلاش برای سازندگی را عوام فریبانه ارزیابی می کرد. دفتر این سازمان در سنندج در اطلاعیه ۱/۸/۱۳۵۸ خطاب به مردم سنندج اظهار می کند که «دارودسته فاشیستی هیأت حاکمه» با سیاست های عوام فریبانه اش یعنی عفو عمومی، عمران و آبادانی و مذاکرات سیاسی و... نتوانست عزم پولادین خلق قهرمانمان را در هم بشکند. بنابراین دست به توطئه بزرگی زده و شهر مهاباد را محاصره اقتصادی و نظامی کرده است. «ارتجاع سیاه می خواهد مهاباد را به تل زعتر ثانی تبدیل نماید.» این اعلامیه از مردم شهر سنندج می خواهد با اعتصاب به یاری مردم مهاباد بشتابند. این دفتر همچنین در تحلیلی که در خبرنامه خود منتشر کرد، نوشت که هیأت حاکمه در لفافه عمران و آبادی می خواهد «بدین وسیله کار خون آشامان و پاسداران ارتجاع را برای پیشبرد مقاصد پلیدشان آسان نماید» این خبرنامه می افزاید: «این کوردلان مرتجع هنوز نمی دانند که رزمندگان مسلح فرزندان همین روستاییان زحمتکشان بوده و برای کسب حقوق همه زحمتکشان با ارتجاع سیاه به مقابله برخاسته اند و رهایی خلق های ایران آیین نبرد آنهاست.»(۲)

تلاش دولت برای حل مسئله کردستان

دولت همچنان بر حل مشکلات کردستان به شیوه مسالمت آمیز پای می فشرد. بنابراین هیأت وزیران تصویب نمود اختیارات خود را در آن چه مربوط به امور عمرانی، فرهنگی، نظامی، رفاهی و بودجه ای مربوط به استان های کردنشین

۱- عزت الله سحابی، چشم انداز ایران، راه حل کردستان: حسن نیت توسعه آزادی و عدالت، همان، ص ۶۵.

۲- خبرنامه سازمان چریک های فدایی خلق، شماره ۴، مورخه ۲۴/۸/۵۸.

می شود به یک هیأت چهار نفری متشکل از آقایان هاشم صباغیان وزیر کشور، داریوش فروهر وزیر مشاور، دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع، مهندس عزت الله سحابی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه و بودجه تفویض نماید.

این هیأت که «هیأت ویژه حل مسئله کردستان» نام گرفته بود در شرایطی خود را آماده دیدار و گفت وگو با گروه های سیاسی کردستان می کرد که متن اعلامیه ها و اقدامات کومله و سازمان چریک های فدایی کاملاً جنگ طلبانه بود. خبرنامه سازمان چریک های فدایی گزارش داد که روز ۱۰/۸/۵۸ مردم دیوانـدره در تظاهراتی که به دعوت شیخ عزالدین حسینی و سازمان های سیاسی کردستان برگزار شد، خشم خود را از دشمنان خلق، ارتش ضدخلقی و پاسداران اشغالگر ابراز داشتند. همین خبرنامه گزارش می دهد که پیشمرگان رزمنده بانه با سنگربندی مانع ورود ارتش غارتگر(!) به شهر می شوند که در نتیجه درگیری بین آنان ۳۸ نفر از ارتش ضدخلقی کشته و بیشتر از ۴۰ نفر زخمی می شوند و تعداد زیادی نیز به گروگان گرفته می شوند.

با عزیمت هیأت تعیین شده از سوی دولت به کردستان، کومله با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد «آنهایی که فکر می کنند در برابر هیأت مذاکره کننده دولت گویا ما نیز باید [اعلام] آتش بس کنیم، سخت در اشتباهند. حسن نیت ما ادامه مبارزه است». این اظهارات کومله تعریضی بود به حزب دمکرات که مایل بود مذاکره را بدون حضور دیگر گروه ها پیش ببرد. این سازمان بالأخره تأکید می کند: «زحمتکشان خلق کرد که اکنون نبرد را به عالی ترین سطح آن یعنی جنگ توده ای مسلحانه در دهات و قیام مسلحانه در شهرها ارتقا داده اند هرگز دست از مبارزه برنخواهند داشت.» اما استقبال مردم از مذاکره با نمایندگان دولت، گروه های سیاسی را مجبور به امضای توافق نامه ای در تاریخ ۱۲/۸/۵۸ نمود که به موجب آن هیأتی به ریاست عز الدین حسینی و نمایندگانی از سوی حزب دمکرات کردستان، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومله) و سازمان چریک های فدایی خلق (شاخه کردستان) در تمام مراحل مذاکرات شرکت نمایند. این پیشنهاد از سوی چریک های فدایی و کومله ارائه شد. در گزارش درون گروهی

چریک ها آمده است:

در جلسه ای که روز چهاردهم با حضور شیخ عزالدین و اعضای دفترش، رفقای کومله، ما و نمایندگان حزب در منطقه سردشت تشکیل شد، مسئله چگونگی فرستادن هیأت نمایندگی خلق کرد مورد بررسی قرار گرفت که نمایندگان حزب بر اساس موضع یادشده برخورد می کردند و مسئله را از اینکه چه کسانی سخنگو باشند شروع می کردند که ما و کومله طرح کردیم قبل از اینکه مسئله سخنگو روشن شود باید ببینیم که سخنگویان ما چه می خواهند بگویند و طرح خواست های حداقل ما چیست؟... با توجه به مواضع انحصارگرانه حزب و مسئله سازش قریب به یقین آن که برای سایر نیروها عواقب سنگینی خواهد داشت، ما و کومله و دفتر شیخ فکر می کنیم که باید روی یک برنامه مشترک کار کنیم تا بتوانیم در مقابل حزب از موضع واحدی برخورد کنیم. اعضای دفتر شیخ نیز طرفدار این هستند که اگر حزب دمکرات مواضع سازشکارانه گرفت مشترکاً علیه او موضع گیری شود. اما مسئله ای که ما با آن در مذاکرات روبرو هستیم نقش شیخ عز الدین است؛ با توجه به محبوبیت شیخ و مقبولیت آن در نزد مردم اینکه شیخ در قبال مذاکرات و به خصوص حزب چه موضعی داشته باشد در برخوردهای آینده نقش قاطعی دارد. حزب سعی دارد شیخ را در درجه اول به طرف خود بکشد و به توده ها چنین وانمود کند که با شیخ هیچ گونه اختلافی ندارد زیرا رو شدن این اختلاف در میان نیروهایش شکاف ایجاد خواهد کرد و در درجه دوم حداقل شیخ را بی طرف نگهدارد و در عین حال آنها در روزهای اخیر دست به تبلیغ علیه شیخ زده اند و شعارهای خودپرستی محکوم است درودیوار مهاباد را پوشانده است. اما شیخ با اینکه در مجموع مواضع ما و کومله و اعضای دفترش را تأیید می کند، منتظر است تا اینکه موضع حزب در مذاکرات آشکار شود و فاقد آن قاطعیت لازم جهت یک موضع گیری فعال در قبال حزب است. اگر ما نتوانیم شیخ را در مواضع خود نگاهداریم مسلماً ابتکار مذاکرات همچنان در دست حزب باقی خواهد ماند. حزب عملاً در قبال ما و شیخ سیاست دفع الوقت و مذاکره پنهان را دنبال

می کنـد و تلاش دارد به هر قیمت شـده وقایع را به گونه ای سازمان دهـد که به دولت وانمود کند که بدون وجود حزب هیچ مذاکره ای نتیجه نخواهد داد و حتی حزب تنها طرف مذاکره است. شب پانزدهم، داریوش فروهر دنبال شیخ فرستاده بود که ما با رفتن شـیخ مخالفت کردیم. بـدین دلیل تا قبل از مشـخص شـدن هیأت نمایندگی و توافق روی طرح حداقل رفتن شـیخ هیچ مسـئله ای حل نخواهـد شـد و چون اینگونه مـذاکرات به نتیجه نخواهد رسـید نتیجه طبیعی آن تحکیم مواضع حزب دموکرات است و شـیخ هم این را پـذیرفت و فقـط دو نفر از اعضای دفترش را فرسـتاد برای اینکه بپرسـند فروهر چه می گویـد و چه می خواهد.(۱)

در همین روزها بهزاد کریمی نیز گزارشـی در ۲۷ صـفحه برای مرکزیت سازمان ارسال می کند. این گزارش صرف نظر از آن که پرده از نقش سازمـان در مسائـل کردسـتان برمی دارد، اختلافات گروه های سیاسـی و دسـیسه های آنان را نیز آشـکار می سازد. گزارش مربوط است به «مذاکرات با هیأت دولت در مورد کردستان در ده «به پوران» سردشت، ۱۹ و ۲۰ آبان ۵۸».

کریمی می نویسـد که در نوبت اول مـذاکرات عزالدین حسـینی با داریوش فروهر یک نفر از فدایی ها و یک نفر از کومله نیز بـدون مشـخص شـدن هویتشان شـرکت داشـتند و طرح ارائه شده از جانب عز الدین حسـینی نظر مشترک آنان بوده است. این زمینه مشترک موجب شـد در مذاکرات دوم «این سه نیرو به همکاری تنگاتنگ تری بپردازند.» طرح پیش شـرط مذاکرات «هر چنـد در اعلامیه های جـداگانه ولی در اصل با محتوای واحـد» نتیجه همین همکاری مشترک بود. حسب اظهار کریمی حزب دمکرات به عز الدین حسینی گفته بود که کومله و فدایی حاضر به برقراری آتش بس نیستند و خواهان ادامه جنگ می باشند. این دیـدگاه از آنجـا حاصـل شـده بـود که در اولین طرح مشـترک آنـان «جنبه تبلیغـاتی» مـدنظر قرار گرفته بـود؛ «ولی پس از پیروزیهای نظامی اخیر و تشدید بحران

ص:۱۱۷

۱- اسناد درون گروهی سازمان چریک های فدایی خلق: گزارش از اوضاع عمومی منطقه.

اقتصادی و سیاسی هیأت حاکمه» این امید به وجود آمد که رژیم عقب نشینی کرده و «دوران صلح مسلح برقرار شود.» حزب دمکرات مدعی بود که در مذاکرات باید «طرف اصلی به حساب آمده و سخنگوی هیأت مذاکره کننده خلق کرد باشد.» ولی کومله و فدایی تعیین سخنگو را به بعد از روشن شدن حداقل خواسته هایشان موکول کردند. در تاریخ ۱۷/۸/۵۸ حزب دمکرات عز الدین حسینی را به پایگاه خود در نواحی مرز دعوت کرده و به او فهماند که حزب بر روی سخنگو بودن خود اصرار دارد و همچنین به او اعلام کرد که ریاست وی را در هیأت نمی پذیرد. «در مورد فدایی ها مسئله بی نام جنگیدن و اینکه خودمختاری برای سازمان مسئله نیست و حساسیت رژیم را درباره فدایی ها عنوان کرده و در مورد کومله گفته بودند که عناصری هستند هرج ومرج طلب و بی برنامه». در جلسه ای که فردای آن روز تشکیل شد، قاسملو ضمن انتقاد از بی نام جنگیدن چریک های فدایی بر سخنگو بودن حزب تأکید کرد که با مخالفت نمایندگان کومله و فدایی روبرو گردید. این جلسه بدون نتیجه به پایان رسید. کریمی از این جلسه نتیجه می گیرد «موضع حزب اولاً ضعیف بود زیرا از این ترس دارد که اولاً: بدون موافقت ماها آتش بس عملاً برقرار نشود. ثانیاً: مصالحه به تنهایی در میان مردم مسائل مهمی برایش پیش آورد و موقعیت خود را از دست بدهد». در حالی که حزب دمکرات برای حضور کومله و سازمان چریک های فدایی در مذاکره با هیأت ویژه بی میل بود این دو گروه نیز حضور خود را به حضور دیگری موکول می کرد. دو روز پیش از این در جلسه ای که با حضور یکی از اعضای حزب دموکرات؛ شیخ عزالدین حسینی؛ و نمایندگان سازمان و کومله برگزار گردید، نماینده حزب اعلام کرد حزب ریاست شیخ را می پذیرد؛ به شرطی که فقط شیخ و حزب در مذاکره شرکت کنند و سخنگو هم حزب باشد و در صورت عدم پذیرش این پیشنهاد هیأت نمایندگی شامل حزب، شیخ عزالدین حسینی، کومله و سازمان چریک های فدایی باشد؛ و حزب و عز الدین حسینی توأمان سخنگوی هیأت باشند. کریمی با تفرقه افکنانه خواندن این دو پیشنهاد، منظور اصلی حزب را «جلب شیخ و منفرد کردن کومله و فدایی» می داند. اما این

«دسیسه» ناموفق ماند و فدایی ها و کومله متحداً بر حضور خود تأکید ورزیدند. کریمی در این گزارش خود تأکید می کند که رژیم می خواهد هر طور شده آتش بس داده و جنگ پایان بپذیرد. از نظر او آن چه که رژیم را در برابر این ناگزیری قرار داده عبارت است از: ۱. شکست مفتضحانه ۲. عملکرد تضادهای درونی خودشان که اینک وضع جدیدی پیدا کرده است ۳. حدت پیدا کردن تضاد با عراق و انگولک های آن ۴. در پیش بودن زمستان و برف سنگین کردستان. کریمی با بیان میل حزب دمکرات به صلح می گوید «ما سعی خواهیم کرد با این مسئله برخورد کنیم». کریمی در توصیف وضعیت سازمان در کردستان می نویسد:

از نظر سیاسی به عنوان یکی از سه نیروی عمده مطرح هستیم (بدون استثنا از نظر همه). کومله به خاطر عملکرد بسیار فعال و نیز صددرصد محلی بودنش از ما جلو افتاده است. حداقل از نظر حزب دموکرات و از نظر شیخ. ولی روی موضعگیری های سیاسی و حرفهای ما خیلی حساب می کنند. مثلاً شاید تعجب کنید که بگویم شیخ روی حرفهای من بسیار حساس است و ظاهراً معتقد. اینک در مهاباد و بوکان دفتر زده ایم و در سقز پیشگام می زنیم و در بانه هم همچنین. از نظر نظامی در گرفتن شهرها نقش فعالی ایفا کردیم. اما چند فرصت را که می توانست امکانات تسلیحاتی خوبی برایمان به وجود بیاورد خارج از اراده خودمان و صرفاً بر اساس بدشانسی از دست دادیم. اما نزدیک به ۳۰ قبضه ژ-۳ و کلت(۱) به دست آورده ایم. اما از نظر تشکیلاتی مسائل به هم ریخته بود ولی اینک به سرعت به طرف یک سازماندهی اساسی و جدید حرکت می کنیم... اما از نظر تسلیحاتی باید مسئله را جدی بگیرید. ما خودمان ترتیب حمل و نقل را می دهیم. نارنجک انداز، آر.پی.جی۷، فشنگ ژ-۳ به تعداد بین ۱۰۰ تا ۲۰۰... در مورد تشکیلات جدید هم باید بگویم که این مسئله به فوریت ممکن نیست. به خصوص که ما نمی توانستیم درست در آستانه صلح با نام دیگری اقدام نماییم. لذا این مسئله را تدریجاً پیش خواهیم برد و الآن

۱- در اصل کولت.

مشغول تهیه مقاله ای هستیم که اعلام وجود بکنیم با نام (سازمان وحدت انقلابی خلقهای ایران – بخش کردستان) کار خواهیم کرد».

مواضع سازمان در قبال هیأت مذاکره کننده

به رغم استقبال حزب دمکرات از هیأت مزبور، سازمان چریک های فدایی خلق و کومله به کارشکنی علیه این گفت وگوها پرداخته و سعی در تحریم هیأت داشتند. محمدرشید شکیبا استاندار کردستان به خبرنگار کیهان گفت وقتی هیأت حسن نیت دولت به سنندج آمد، هیأت اعلام کرد که آماده مذاکره با کلیه گروه ها و دسته های سیاسی منطقه است. به جز تعدادی از مردم و یکی دو نماینده آنان، هیچ کس از این آمادگی در جهت رفع بعضی از مشکلات استفاده نکرد... در سنندج به جای مذاکره با هیأت دولت، دسته ها و گروه ها در سطح شهر به راه افتادند و قبل از حضور در استانداری و مذاکره با هیأت دولت میتینگ و تظاهرات راه انداختند و در سطح شهر اعلامیه و شعار دادند.(۱)

خبرنامه هواداران سازمان چریک های فدایی گزارش داد که دو تن از این هیأت به اصطلاح حسن نیت در یک توطئه کثیف با مرتجع ترین عناصر مذاکره پنهانی دارد و مردم پس از کسب اطلاع از این توطئه در یک راهپیمایی خودجوش خواستار مذاکره هیأت با شیخ عز الدین و سازمان های سیاسی درگیر در جنگ می شوند. این گزارش همچنین می افزاید که مردم سنندج با شعارهایی مانند مذاکره با مفتی و مرتجعین توهین به خلق کرد است و بدین وسیله پشتیبانی خود را از جان برکفان قهرمان اعلام می دارند.(۲)

خبرنامه کومله نیز گزارش می دهد که:

در روز ۲۶/۸/۵۸ هیأت نمایندگی دولت با سیاست عوام فریبانه خود قصد داشت مردم را در مسجد جامع شهر بانه جمع کرده و برای آنان سخنرانی کند

۱- کیهان، ۱۷/۸/۵۸.

۲- خبرنامه هواداران سازمان چریک های فدایی خلق، شماره ۴، مورخه ۲۴/۸/۵۸.

ولی به درخواست شیخ جلال برادر شیخ عزالدین حسینی و سازمان زحمتکشان کومله مردم آن را تحریم کرده و به راهپیمایی پرداختند و در قطعنامه پایانی خواستار آن شدند که رژیم باید با عز الدین حسینی و نمایندگان گروه های سیاسی مذاکره کند و نه با سازشکاران و جاش ها.(۱)

سازمان چریک های فدایی برای مذاکره با هیأت ویژه پیش شرط هایی تعیین کرد. «پذیرش هیأت نمایندگی خلق کرد مرکب از همه نیروهای سهیم در جنبش مقاومت خلق کرد به ریاست شیخ عزالدین حسینی، انحلال سپاه پاسداران در کردستان و خودداری از هرگونه نقل و انتقالات نظامی و تجدید نیروهای ارتشی در کردستان» از جمله این پیش شرط ها بود. چریک ها همچنین درباره دوره انتقال از وضع کنونی به کردستان خودمختار طرحی ارائه کردند که به موجب آن نمایندگان گروه های سیاسی شرکت کننده در «جنبش مقاومت خلق کرد» می بایست در اسرع وقت انتخابات برگزار کنند تا «مجلس ملی موقت» تشکیل شود. این مجلس به عنوان بالاترین ارگان کردستان خودمختار موظف است در مدت معین زمینه لازم برای ایجاد و گسترش شوراهای مردمی را فراهم نماید تا در انقضای مدت تعیین شده شورای عالی خلق کرد بر اساس نظام شورایی ایجاد شده تشکیل یابد و پس از تشکیل شورای عالی، مجلس ملی موقت منحل و از آن پس کردستان خودمختار بر اساس طرح شوراها اداره گردد.(۲)

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان نیز در همین روز با انتشار اطلاعیه ای شرایطی برای آتش بس ارائه کرد که اهم آن همان شرایط سازمان چریک های فدایی بود. اما این دو سازمان در آغاز درباره چگونگی طرح خودمختاری با یکدیگر اختلافاتی داشتند. چریک های فدایی با این استدلال که نظام شورایی راه را برای تشدید مبارزه طبقاتی در کردستان بیشتر باز می کند، طرح خودمختاری را بر اساس نظام شورایی پیشنهاد می دادند. اما کومله طرح خودمختاری را با این

۱- خبرنامه کومله، شماره ۸، مورخه ۱۹/۸/۵۸.

۲- هر چه بیشتر از هیأت نمایندگی خلق کرد پشتیبانی کنیم. سازمان چریک های فدایی خلق ایران – شاخه کردستان، آذرماه ۱۳۵۸، صص ۹ و ۱۰.

استدلال که مجلس ایالتی وسیع ترین پشتیبانی را می تواند کسب کند، خودمختاری را بر اساس نظام پارلمانی پیشنهاد می داد. این دو سازمان پس از بحث های زیاد بالأخره به توافق رسیدند.(۱) سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان در ادامه کارشکنی های خود برای به شکست کشاندن مأموریت هیأت ویژه، در فردای روز بازگشت این هیأت به تهران، در شامگاه ۲۱/۸/۵۸ با سلاح های سبک و سنگین به پاسگاه ژاندارمری مریوان حمله کرد. همزمان با این اقدام بر اثر کمین این گروه در مسیر جاده مریوان به چناره به یک ستون ارتش، تعدادی کشته و زخمی شدند. اما هیأت، در مذاکرات خود با گروه های سیاسی درگیر در کردستان، با تمام افت وخیزها به توافق هایی دست یافت.

پیام امام به مردم کُرد

هیأت ویژه حل مسئله کردستان سه روز پس از بازگشت به تهران با رهبری انقلاب ملاقات و گزارشی از مذاکرات و مسائل کردستان به ایشان ارائه کرد. هاشم صباغیان عضو این هیأت درباره نتایج گفت وگو با رهبری انقلاب گفت: «کلیه مسائلی که در کردستان درباره آن گفت وگو شده مورد تأیید امام قرار گرفت و ادامه مذاکرات تا رسیدن به راه حل نهایی و قطعی و خاتمه مسئله کردستان همچنان ادامه می یابد و ادامه این کوشش مورد تأیید امام قرار گرفته است». با مساعی و تلاشی که هیأت صورت داد، امام خمینی در روز ۲۶/۸/۵۸ خطاب به مردم کرد اطلاعیه ای صادر کرد. ایشان با اشاره به ظلم و ستمی که در رژیم پهلوی به همه اقوام شده بود یادآور شدند: «نوسازی و عمران در محیطی که آشفته است و مردم در امان نیستند مشکل یا غیرممکن است» ایشان از هیأت ویژه خواستند «که به مذاکرات خود با کمال حسن نیت ادامه» داده تا آرامش و امن در منطقه برقرار گردد. امام خمینی در این پیام یادآور شدند که دین اسلام تمام تبعیض ها را محکوم نموده و در جمهوری اسلامی «حق اداره امور داخلی و محلی و رفع هرگونه تبعیض

۱- جزوه مصاحبه با یکی از اعضای مرکزی کومله، آبان ۵۸.

فرهنگی و اقتصادی و سیاسی متعلق به تمام قشرهای ملت است.» ایشان در ادامه خطاب به هم میهنان می نویسند: «من دست خود را پیش شما دراز می کنم و از شما به خاطر خدا و اسلام و کشور عاجزانه می خواهم که تمام توان خود را برای نجات کشورتان به کار برید و اسلحه های سرد و گرم یعنی قلم و بیان و مسلسل را از نشانه گیری به روی یکدیگر منحرف و به سوی دشمن های انسانیت که در رأس آنها آمریکاست نشانه روید.(۱)» این اطلاعیه بازتاب گسترده ای داشت. عزت الله سحابی می گوید: «فردای آن روز (۲۷ آبان) به سازمان برنامه آمدم. دکتر شیرازی داماد قاضی محمد که در زندان زرهی سال ۳۴ با ما بود[، و] با مرحوم بازرگان هم خیلی آشنا بود، با دسته گل پیش ما آمد و گفت: آقا! دیشب مهاباد و سنندج جشن و پایکوبی بود. این اعلامیه آقای خمینی خیلی مؤثر افتاده است.»(۲)

هواداران سازمان چریک های فدایی خلق (شاخه کردستان) در اطلاعیه ای که به مناسبت پیام امام خمینی صادر کردند آن را نتیجه مقاومت جنبش خلق کرد در مبارزه با هجوم فاشیست ها دانستند. کومله نیز در تحلیل خود از این پیام نوشت که هیأت حاکمه می خواهد به اهداف زیر دست یابد از جمله:

۱. برقراری آتش بس و جلوگیری از فروریختن پایه های ارتش شکست خورده.

۲. فرصت برای بازسازی ارتش و تجدید آمادگی سپاه پاسداران.

۳. برقراری محیط امن برای انجام رفراندوم مربوط به قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور و انتخابات مجلس شورای ملی به طوری که مردم کردستان نیز در آن شرکت داشته باشند.

۴. بالأخره جلوگیری از اوج گیری جنبش مقاومت و سقوط رژیم.

انتقاد درونی از مواضع سازمان در کردستان

پیش از این، یعنی در اولین پلنوم سازمان چریک های فدایی خلق، در مهرماه ۱۳۵۸

۱- صحیفه امام، ج یازدهم، صص ۵۷-۵۵.

۲- چشم انداز ایران، ویژه نامه فروردین ۱۳۸۲، ص ۶۶.

جنـگ در کردسـتان یکی از محوری ترین مسائـل پلنوم بود. جنـاحی در سازمـان، خصوصـاً در مرکزیت، حضور در جنـگ را مفیـد ارزیـابی نمی کرد؛ ولی چون این گرایش، قـدرت مقـابله با جنگ طلبان را که عمـدتاً در کردسـتان تجمع کرده بودنـد، نداشت، با سلب مسئولیت از مرکزیت تصمیم گیری درباره آن را به پلنوم واگذار کرد. پلنوم نیز بی نام جنگیدن در کردستان را تصویب نمود. سازمان گمان می کرد که با اتخاذ این مشـی اولاً نیروهای خود را در کردسـتان راضـی نگه خواهـد داشت و آنـان را از دست نخواهـد داد و از این طریق از منـافع احتمـالی جنـگ بهره خواهـد برد. چنـانچه بـا پایان یافتن جنگ و شـروع مذاکرات صلح برخی از مخالفین با نام جنگیدن تغییر عقیده داده و اظهار می کردند «آیا بهتر نبود ما از ابتدا با نام شرکت می کردیم که بعد از جنگ بتوانیم از موقعیت مسـتحکم تری برخوردار باشـیم؟».(۱) ثانیـاً دیگر مضار جنگ دامنگیر آنان نخواهد شد و آنان همواره خواهند توانست به توده هوادار خود در دیگر شـهرها که خواهان مشارکت سازمان در جنگ نبودند، پاسخ دهنـد. امـا این مشـی به سـختی مورد انتقاد قرار گرفت. تعـدادی از اعضا که بعـدها به اقلیت پیوسـتند، با این اسـتدلال که طبقه کـارگر بایـد بـا چنـان روحیه انترناسـیونالیستی تربیت شود که از مبارزه طبقاتی در همه جهان حمایت کنـد، از جنگیـدن با نام سازمان در کردسـتان دفاع می کردند. به گمان اینان از طریق مشارکت مارکسـیست – لنینیست ها در جنبش خلق کرد خواهد بود که این جنبش در مسـیر صـحیح خود هدایت خواهد شد و جنبه طبقاتی می یابد. جناح اقلیت در نقد جایگاه جناح اکثریت می نویسد:

آنهـا اسـتدلال می کننـد که اگر سـیاست خودمـان را اعلام کنیم، چون اکثریت توده هـای کـارگر به حاکمیت اعتماد دارنـد، موضع گیری مـا بـاعث تحریـک توده هـا علیه ما می گردد و در نتیجه از اطراف ما پراکنـده می شونـد و کار ما مشـکل تر می شود. مـا سـئوال می کنیم توده هـای کارگر را برای چه و حول چه سیاستی می خواهیم جمع کنیم مگر نه این است که ما باید کارگران را حول

۱– نشریه به پیش، ضمیمه شماره ۲، مورخه ۳۱/۴/۵۹، ص ۱۷.

سیاست مستقل پرولتاریایی متشکل کنیم و می خواهیم طبقه کارگر را برای نبرد بی امان طبقاتی آماده کنیم. آنکس که تنها به کمیت نیرو توجه کند بدون آن که اهداف را روشن کند مارکسیست – لنینیست نیست.(۱)

تنی چند از مسئولین سازمان در کردستان نیز به رد سیاست بی نام جنگیدن پرداختند. در اولین واکنش جواد [اکبری شاندیز] در تاریخ ۳/۸/۱۳۵۸ نامه ای به مرکزیت سازمان نوشت و در آن با اشاره به تزلزل اعتقاد خود و دیگر مسئولین شاخه به سیاست های سازمان در کردستان، می افزاید که این رفقا اعتقاد دارند که «سازمان همچنان به برخورد التقاطی خود ادامه خواهد داد». شاندیز در علت یابی این برخورد سازمان با مسئله کردستان به «وجود بحران های درون تشکیلاتی و ضعف قدرت رفقا در حل آن» اشاره می کند. وی همچنین از انجام عملیات بدون نام انتقاد کرده و می نویسد:

ما نمی توانیم از جانبی در عملیات شرکت کنیم و عملیات خود را گسترش دهیم ولی از جانب دیگر در مورد کاربرد تبلیغی و سیاسی آن سکوت کنیم و عملیات خود را در خدمت یک جریان انحرافی در منطقه قرار دهیم و یا بالفرض تحت عنوان نام مسخره رزمندگان خلق اعلامیه بدهیم با این خیال که مردم فلان شهر می دانند که رزمندگان همان چریک ها هستند.

جواد این سیاست مرکزیت را به ریشه های عمیقی نسبت می دهد و یادآور می شود: «آنچه با توجه به ماهیت بحران سراسری جامعه تأکید دارم این است که موقعیت کردستان دارای اهمیت ویژه است.» تأکید شاندیز بر ادامه و گسترش جنگ علیه حاکمیت جدید از آن رو بود که به گمان وی «حاکمیت کنونی مرتجع تر و عقب مانده تر از آن است که بتواند تضادهای پیچیده ای را که از رژیم گذشته به ارث برده و خود سعی در بازسازی آنها دارد، حل کند. سیر وقایع و رویدادها از هنگام حمله به کردستان این مسئله را روشن می کند. تشدید تضادهای درونی هیأت حاکمه؛ ادامه بحران اقتصادی و سیاسی در سراسر ایران؛

۱- کار، ارگان مرکزی اقلیت، سال ۲، شماره ۶۷، مورخه ۲۴/۴/۵۹، مسئله کردستان و موضع ما... .

و جـدا شـدن روزافزون توده هـا از آن نشـانه های بارز عمیق شـدن این بحران است.» این دلایل کافیست تا اکبری شانـدیز نظر خود را مبنی بر لزوم اتخـاذ سـیاست جنـگ طلبـانه اعلام کنـد. «در این شـرایط اگر ما اهمیت وضـعیت منطقه و رابطه آن را با تشدید تضادهای هیأت حاکمه درک کرده باشـیم دیگر نمی توانیم اینگونه با مسـئله برخورد دوگانه داشته باشیم. اعتقاد داریم در این شـرایط هرگونه برخوردی که به تثبیت حـاکمیت موجود و تخفیف بحران کمـک کنـد یـک حرکت ماهیتـاً ارتجـاعی است». اکبری شانـدیز به مرکزیت هشـدار می دهد «دست و دل هیچ کس با این برخورد به کار نمی آید.» اکبری شاندیز برای مرکزیت می نویسد:

در اکثر نقاط کردسـتان واقعاً حالت قیام حکمفرماست و قهرمانی مردم در حمایت از پیشمرگه ها همیشه در تاریخ باقی خواهد ماند. در حال حاضـر در مهاباد دشمن برای نیروهای مستقر در تپه های اطراف شهر با هلیکوپتر غذا می برد و آنها چند روز بی غـذا مانـده بودنـد زیرا عملاً هر خودرو ارتش که در شـهر خواسـته بود برای آنها غذا ببرد نابود شده بود. حتی تانکها. رفقا در تمام مناطق روسـتایی کردستان به راحتی حرکت می کنند و کوچکترین مشکلی از نظر تدارکات و غذا ندارند. همه جا پایگاه نیروهای پیشمرگه است.

شانـدیز در پایـان اعلام می کنـد که قادر نیست مواضع جدیـد سازمان را به افراد شاخه اعلام کنـد. بنابراین پیشـنهاد می دهـد: «بهتر است رفقـایی که چنین مواضـعی دارنـد به منطقه بیاینـد و بـا رفقـا برخورد کننـد. از نظر من بحران تشـکیلاتی موجود در سازمان و عدم برخورد اصولی با گذشـته یک جریان راست را در سازمان رشد داده است که ضعف تئوریک مجموعه رفقا به تقویت مواضع آن کمـک کرده است.»(۱) سه روز بعـد یعنی در تاریخ ۶/۸ قباد [ارسـلان پورقباد؟] نامه ای در ۲۴ صفحه و با عنوان «بی نام جنگیدن اصولی است؟» برای مرکزیت ارسال کرده و سیاست پیشنهادی پلنوم را به چالش می کشد. از نظر قباد «در مورد کردستان کسانی به قضاوت و چاره اندیشی

۱- اسناد درون گروهی سازمان چریک های فدایی خلق؛ نامه جواد به مرکزیت. مورخه ۳/۸/۵۸، پرونده شماره ۳۲۸۱۵۲۶.

نشستند که توانایی لازم را برای این امر در آن لحظه تاریخی نداشتند». قباد به نقل از یکی از «رفقای مرکزیت» می نویسد: «قبل از تشکیل پلنوم دو سوم مرکزیت» معتقد بودند که باید در جنگ کردستان بی نام شرکت» کنند ولی در طول پلنوم نظرات تغییر و تکامل یافت. قباد با انتقاد از بی توجهی مرکزیت به مسئله کردستان و آمادگی آنان برای پذیرش صلح می نویسد:

رفقای ما اصولاً مسئله جنگ کردستان و ابعاد آن و آینده جنگ را تمام شده فرض کرده و شروع کردند به تقسیم نعمات فراوان دوران صلح و انگار رفقا رودرروی هیأت دولت ایستاده بودند و پای اصلی مذاکره هستند.

قباد برخورد پلنوم با مسئله کردستان را که «مسئله خطیر مرکزیت» بود، «نمونه بارز برخورد غیرمارکسیستی، ذهنی گرایی، بلاتکلیف گذاری، سودجویی فرصت طلبانه، پاسیفیسم چندش آور، بی توجهی به آینده سازمان عدم [!] برخورد غیرمسئولانه به مسئله کردستان و نقش سازمان» می دانست. قباد می نویسد:

هواداران از ما می پرسند چرا دورویی می کنید و اعلام نمی کنید که رزمندگان خلق همان خود شما هستید؟ این همان اپورتونیسم مسلط بر سازمان است که سبب می شود شما با چهره سیاسی – تشکیلاتی آشکار در اعلامیه های با مهر سازمان و در چهره نظامی رزمندگان ظاهر می شوید و شرم دارید حقانیت مبارزه مسلحانه را اقرار نمایید.

قباد از دو دیدگاه در مرکزیت سازمان سخن می گوید. یک دیدگاه معتقد بود که باید بی نام در کردستان جنگید و دیدگاه دیگر اعتقاد داشت که جنگ باید با نام صورت پذیرد. به نظر قباد معتقدین به دیدگاه دوم «با شورانگیزترین کلمات به رأی دهنده فهمانیده اند که افرادی که معتقدند سازمان باید با نام در کردستان شرکت کند، خود از نظر استراتژیکی و تاکتیکی دیدگاه های بسیار بسیار متفاوتی دارند و خلاصه فهمانده اند که مبادا به آن رأی دهید؛ چون جاافتادگی ندارد و دلیلی هم پشت آن نخوابیده است!» قباد سپس با بررسی دیدگاه اول و نقد آن هشدار می دهد:

رفقای سنندج صراحتاً و رسماً هشدار می دهند ما داریم هواداران را از دست می دهیم. شرکت بی نام را هیچ هواداری درک نمی کند و نمی پذیرد... در

ص:۱۲۷

تهران به علت وجود بحران ایدئولوژیکی – سیاسی – تشکیلاتی اعلامیه های گروه رزمندگان که سهل است، اعلامیه های شاخه کردستان و بخش سنندج تکثیر نشده است و البته اگر هم تکثیر می شد آیا می توان به همه توضیح داد که فداییان خلق در کردستان به نام رزمندگان خلق می جنگند؟ اگر می شود توضیح داد و قابل فهم است و مورد استقبال قرار می گیرد و حیثیت آفرین است چرا فداییان با نام خودشان جنگ نکنند؟

قباد با استهزا ادامه می دهد:

شاید راه حل درست آن باشد که مقداری اسلحه تحویل دشمن دهیم و صراحتاً بگوییم در جنگ کردستان شرکت نمی کنیم و از پاسداران شهید هم تجلیل کنیم و ستاد و روزنامه علنی به دست آوریم و از امکانات علنی استفاده کنیم و ضربه خوردن را به صفر برسانیم.

قباد در برابر این گزارش که مایل بود جنگ را به یک سازمان جنبی واگذارد، می پرسد:

چرا روشن نکردید سازمان فدایی از سازمان جنبی حمایت علنی نماید یا ننماید؟ چرا مشخص نکردید با حزب دمکرات و کومله چه معامله ای بکنیم؟ اگر آنها شرط همکاری را در نام اصلی ما عنوان کردند چه بگوییم؟ اگر در امر بسیار مطلوب شما – مذاکره- راهمان ندادند – تکلیف ما چیست؟ اگر در مذاکره شرکت کردیم و هیأت مذاکره کننده دولتی فهمید فدایی ها هم در طرف مقابلش ایستاده اند چه برخوردی بکنیم؟ بگوییم آری فدایی هستیم یا انکار کنیم؟

قباد علت مخالفت اکثر افراد با شرکت با نام در جنگ را ناشی از این واقعیت می داند که تشکیلات فدایی در سراسر ایران به هم ریخته، نابسامان، بی رویه گسترش یافته و ضربه پذیر می باشد. او از این بحث طولانی خود چنین نتیجه می گیرد:

رفقا! مسئله ملی در کردستان واقعیتی است غیرقابل انکار؛ ولی به علت هجوم فاشیستی رژیم، به علت فقر آگاهی توده ها، به علت شیوه برخورد حزب

دمکرات و کومله، و به علت عدم برخورد فعال ما، ناسیونالیسم تنگ نظرانه ای به شدت رواج یافته که همراه کیش فردپرستی مسخره ای که کومله به آن دامن می زند، انحراف در حرکت ملی — طبقاتی خلق کرد را به شدت تدارک دیده و امر طبقاتی را نادیده می گیرند و یا آگاهانه سرپوش می گذارند. وظیفه یک جریان اصیل مارکسیستی این است که آگاهی سوسیال دمکراتیک را به میان توده ها ببرد و در شرایط فعلی کردستان وقتی از ما حرف شنوی خواهند داشت که با نام خودمان شرکت فعال در جنگ داشته باشیم. ما وقتی می توانیم سیاست های مماشات گرانه و سازشکارانه و یا وحشی گریهای بعضی عناصر شووینیست حزب دمکرات را افشا کنیم که در منطقه با نام خودمان حضور فعال داشته باشیم. وقتی می توانیم در جریان مذاکره — که ادامه مبارزه است — نقش فعال و مارکسیستی به عهده بگیریم که از سازشکاریها و خیانت ها جلوگیری کنیم و دوران صلح مسلح را غنا بخشیم و برای مرحله بعد از صلح مسلح در بین توده ها به سرعت پایگاه بزنیم و نفوذ را بالا ببریم و نماینده دفاع از حق تعیین سرنوشت باشیم که بجنگیم و مشخص کنیم چه کسانی هستیم.

قباد بار دیگر تأکید می کند بی نام جنگیدن و یا با نام سازمان جنبی جنگیدن به منزله قرار دادن توان آتش خود در اختیار حزب دمکرات و یا رشد دادن جریان ناسیونالیستی — خلقی کومله می باشد. قباد با واقعی توصیف کردن جنگ کردستان یادآور می شود که این جنگ با مذاکره تمام نخواهد شد و این رژیم «مسئله طبقاتی در کردستان را با تف و پفِ یک روز پول نفت هم نمی تواند حل نماید.» به گمان وی رشد مبارزات کارگران، دهقانان و رنجبران و نیروهای مناطق خلقی ایران «بر پیکر رژیمی ضربه می زند که به خاطر ماهیتش، به خاطر تضادهای درون طبقه حاکمه اش، به خاطر همین مبارزات طبقاتی — توده ای نمی تواند بحران اقتصادی — سیاسی را چاره ساز باشد. وظیفه کمونیست ها این است که با شرکت فعالانه در جنبش طبقاتی — توده ای و ارتقاء سطح مبارزات توده ها نگذارند رژیم مستقر شود. نگذارند توده ها فریب بخورند. نگذارند بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی کلریکال بر گُرده توده ها سوار شوند. با

افشاگری، با آگاه سازی، با شرکت واقعی و فعال در زندگی مبارزاتی توده ها و ارتقاء سطح مبارزاتی آنها»(۱) پیش از آن که مذاکرات هیأت ویژه با طرف های درگیر در جنگ به سرانجام برسد و دورنمای صلح آشکار گردد، نامه ای با عنوان «آیا موضع گیری پلنوم در قبال مسئله کردستان صحیح بود؟!» به مرکزیت نوشته شد. فقط بر اساس تشابه خط می توان این نامه را به اکبری شاندیز نسبت داد. او در این نامه می نویسد:

رفقا! سازمان در جریان بحث های پلنوم در مورد موضع گیری بر سر مسئله کردستان بدین نتیجه رسید که در شرایط مشخص کنونی نباید شرکت خود را در جنگ کردستان رسماً اعلام نماید. در پلنوم تصمیم گرفته شد که شاخه کردستان از طریق ایجاد یک سازمان جنبی سیاست جنگی خود را پیش برده و تمامی مواضع و عملیات این سازمان از جانب سازمان مورد حمایت رسمی قرار گیرد.

این تصمیم گیری در شرایطی به شاخه کردستان اعلام شد که هیچ یک از رفقای مسئول شاخه کردستان حاضر به دفاع از این موضع گیری نبوده و در هنگام اعلام این تصمیم گیری نیز هیچ یک از رفقای شاخه کردستان نیز آن را قبول نداشت.

ولی از آنجا که اعلام رسمی این موضع با آغاز مذاکرات صلح در کردستان مصادف گردید و ما نیز تنها با اسم سازمان می توانستیم در این مذاکرات شرکت کنیم و شرکت کردیم. تصمیم گیری ذکر [؟] از آن جا در مورد پیشبرد سیاست جنگ بود در عین مخالفت رفقای شاخه با بازتاب تشکیلاتی زیاد مهمی روبرو نگردید و تا لحظه حاضر اجرای عملی آن همچنان مسکوت باقی مانده است.

این سیاست در شرایطی اتخاذ شد که علیرغم آغاز مذاکرات صلح، جنگ در کردستان همچنان ادامه داشت و دورنمای تحولات اخیر هیأت حاکمه روشن نشده بود. در روزهای اخیر دورنمای مذاکرات صلح در کردستان روشن تر شد

۱- اسناد درون گروهی سازمان چریک های فدایی خلق، نامه قباد به مرکزیت، مورخه ۶/۸/۵۸.

و از جانب دیگر عملاً روشن شد که هیأت حاکمه دیگر قادر به ادامه جنگ در کردستان نیست و هیأت نمایندگی دولت برای حل و فصل مسئله کردستان اجباراً با کسانی به مذاکره نشست که تا دیروز مفسد فی الارض اعلام شده بودند و عقب نشینی آنها در این زمینه دارای انعکاس وسیع سیاسی در سراسر ایران است. اکنون کسانی که در جریان جنگ فعال ترین نیرو بوده و توانستند در جریان جنبش مقاومت مسلحانه بیشترین نیروی توده ای را به جانب خود جلب نموده و مسلح کنند از بیشترین پایگاه مردمی برخوردار شده و در کردستان تعیین کننده سیاست جنگ و صلح می باشند و هیأت حاکمه نیز با قبول مذاکره با آنها عملاً ـ بر حقانیت مبارزه خلق کرد صحه گذاشته است. به راستی می توان ادعا کرد کردستان شمشیر دو دمی بود که اکنون تیغه دوم آن گلوی خود هیأت حاکمه را پاره می کند و تمام سیاستهای ضدکردی آنها علیه خودشان بازگشته است. امروز هیأت حاکمه مجبور است آن جریانی را که بیشترین ضربات را در کردستان به او وارد ساخته، بیشتر از همه به حساب آورد. گویی که اصولاً ـ این پیشمرگه های دمکرات نبودند که تا دیروز دسته دسته نظامیان و پاسداران را نابود می کردند. اکنون حزب دمکرات به واسطه نیروی تعیین کننده اش طرف اصلی مذاکره است و هیأت حاکمه با توجه به ماهیت سازشکارانه این جریان تلاش دارد با به مناقصه گذاشتن خودمختاری و سیاست مذاکره جداگانه سایر نیروهای انقلابی را در منطقه منزوی نماید و آنها را تضعیف کند.

ما فکر می کنیم که تصمیم اتخاذ شده از جانب سازمان در مورد مسئله کردستان بر یک ارزیابی صحیح از موقعیت عینی جنبش خلق کرد و چگونگی پیوند آن با جنبش طبقه کارگر در امتداد نبوده و اهمیت مسئله آن طور که باید با توجه به وجود بحران ایدئولوژیک – تشکیلاتی سازمان مورد توجه قرار نگرفته و نوعی یک جانبه نگری و کم بها دادن به توان عملی مبارزه خلق کرد در این موضع گیری به روشنی دیده می شود. با توجه به اهمیت مسئله و اینکه کردستان در آینده همچنان به صورت یکی از کانون های مستحکم نیروهای

دمکراتیک و انقلابی باقی خواهد ماند و هیأت حاکمه قادر نخواهد بود حاکمیت خود را آنگونه که می اندیشید در آنجا اعمال کند. با توجه به اینکه از نظر ما پس از یک دور آرامش همراه با درگیری های پراکنده احتمال آغاز مجدد جنگ همچنان وجود دارد تصمیم اتخاذ شده از جانب سازمان را در مورد عدم اعلام رسمی حضور سازمان در جنبش مقاومت مسلحانه خلق کرد را به زیان سازمان و مجموع جنبش کمونیستی ایران می دانیم و اعتقاد داریم که نتایج جنگ نیز عملاً غلط بودن مواضع پلنوم در قبال مسئله کردستان را عملاً به اثبات رسانیده است.

با این انگیزه، دیدگاه خود را که انعکاس مجموع نظریات رفقای شاخه است طرح نموده و خواستار بررسی مجدد و برخورد فعال با مسئله کردستان هستیم.

فرصت های صلح و کارشکنی ها

صرف نظر از حزب دمکرات که تمایلی برای حضور چریک های فدایی و کومله در روند مذاکرات صلح نداشت، هیأت ویژه نیز با این استدلال که این دو گروه به اساس جمهوری اسلامی اعتقاد ندارند، مایل به گفت وگو با آنان نبود؛ و حتی هاشم صباغیان به کارشکنی این دو گروه در روند مذاکرات اشاره کرد(۱) و آنان را عاملان حوادث سردشت، بانه و دیگر حوادث کردستان که پس از مأموریت هیأت رخ داد دانست و گفت: این گروه ها، مغازه داران را وادار به اعتصاب می کنند و اگر کسی به حرفهایشان گردن نگذارد، منازلشان را منفجر می کنند. اما به هر تقدیر هیأت نمایندگی خلق کرد با مشارکت نمایندگان سازمان چریک های فدایی خلق و کومله طرح مشترک خودمختاری را در چهارم آذرماه اعلام کرد. در این طرح خواسته شده بود که خودمختاری کردستان در قانون اساسی درج گردد. به موجب این طرح مناطق کردنشین که در چهار استان پراکنده بود به عنوان یک واحد شناخته گردد و از مجلس ملی برخوردار شود و این مجلس حکومت

۱- کیهان، ۷/۹/۵۸.

خودمختار کردستان را برای اداره کلیه امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انتظامی برخواهد گزید. همچنین به موجب این طرح زبان کردی، زبان تدریس و مکاتبه در ادارات و مؤسسات کردستان شناخته می شود.

رابطه جنبش ملی با جنبش طبقه کارگر موضوعی بود که سازمان چریک های فدایی می بایست برای آن پاسخی درخور می یافت. بنابراین نشریه کار ارگان شاخه کردستان در سرمقاله خود با اشاره به «بسی پیچیده» و نامتوازن بودن آن دو، یادآور می شود که برای مارکسیست ها مهم تر از حق تعیین سرنوشت این است که «دریابند ماهیت طبقاتی این قدرت کردی چیست و در خدمت کدام قشر و طبقه ای عمل می کند.» به گمان سرمقاله نویس کار مبارزه ملی – طبقاتی در کردستان از یک سو جنبش توده ای را در سراسر کشور تحت تأثیر خود قرار داده و از سوی دیگر به علت عدم توازن سطح و اشکال مبارزه خلق کرد با شکل و سطح مبارزه طبقاتی در سایر نقاط ایران، این جنبش تمایز و برجستگی خاصی یافته است. این مقاله گسترش پیروزمند مبارزه خلق کُرد را با رشد و گسترش جنبش سراسری طبقه کارگر مربوط دانسته و می نویسد:

اپورتونیسم چپ بدون درک درستی از توان تاریخی – طبقاتی جنبش خلق کرد و مشخصات سیاسی حاکم بر آن بدون توجه به کیفیت رابطه جنبش مردم کردستان با جنبش طبقه کارگر این جنبش را به مثابه اهرمی فرض می کند که باید با توسل بدان بر حاکمیت کنونی غلبه نمود. آنها به کلی درکی از خودپویی جنبش خلق کرد ندارند و توان طبقاتی و تاریخی مشخص این جنبش را به سود تمایلات رؤیاگرایانه خود ارزیابی می کنند... اینان به مبارزه طبقاتی کارگران و نقش طبقه کارگر به مثابه اساسی ترین عامل و روندی که می باید مبنای هر تحول بنیادی در جامعه قرار گیرد، اعتقاد ندارند و جنبش کنونی مقاومت خلق کرد را همان انقلاب دمکراتیک خلق های ایران می دانند.(۱)

اما مبارزه مسلحانه در کردستان مسئله ای نبودکه چریک ها بتوانند به آسانی از

۱- کار، شاخه کردستان، مورخه ۵/۹/۵۸.

آن صـرف نظر کننـد. بنابراین در حالی که مذاکرات برای تأمین صـلح در جریان بود، به ناگاه چریک ها به یاد آوردند که در «تاریخ ۱۷ مهرماه ۵۸ اعلامیه ای توسط لشـکر ۶۴ ارومیه صـادر گردیـد که بیـانگر ماهیت ارتش و نیروهایی است که بر خلق» حکومت می کننـد. در آن اعلامـیه ارتش از اهـالی آبـادی های منطقه آذربایجان غربی خواسـته بود تا با پیشـمرگه های حزب دمکرات همکاری نکنند و آنان را پناه ندهند؛ در غیر این صورت مجازات خواهند شد. اکنون با گذشتن بیش از دو ماه از آن اطلاعیه و پیش آمدن شرایط جدید نشریه کار می نویسد:

تُف بر این جانیان آدم کش که در رژیم گذشـته دسـتشان تا آرنج به خون مردم ما آغشته بود و حالا با آب توبه ای که به سر ریخته اند و به طریقه اسلامی روستاییان زحمتکش کردستان را تهدید به قتل و کشتار می نمایند.(۱)

اما خودمختاری موضوع مورد اختلاف هیأت ویژه حل مسئله کردستان و هیأت نمایندگی بود. هیأت ویژه استدلال می کرد که ایـن عنـوان مسـتعد سوءتعبیر اسـت و بـه برخی بـدگمانی هـا مبنی بر تجزیـه کشـور دامـن می زنـد. بنـابراین پیشـنهاد داد که خودگردانی جایگزین خودمختاری شود؛ ولی هیأت نماینـدگی این عنوان را برای منویات خود مناسب نمی دیـد. چریک های فدایی اعلام کردند:

آن چـه تحـت عنـوان خـودگردانی از جـانب هیـأت ویژه دولت ارائه گردیـده در بهـترین شـکل خـود چیزی بیشـتر از پـاره ای اختیارات محدود اداری و فرهنگی نیست که هیأت حاکمه برای جلوگیری از تمرکز اداری می تواند در هر گوشه ای از کشور آن را پیاده نماید و هیچ ارتباطی با ستم ملی و طبقاتی ندارد.

به گمـان آنان آنچه در ماده ۲ طرح خودگردانی آمـده، اساساً به معنـای نفی کامـل حق حاکمیت خلق کرد و سایر خلق های ایران می باشـد و این همان حیله قـدیمی نماینـدگان سـرمایه داری است که در محـدوده حاکمیت آنها، توده ها حق ندارند از منافع خود دفاع کنند.(۲)

سازمان چریک های فدایی و کومله که آتش بس را برخلاف اهداف خود می دیدند، به اشـکال مختلف تلاش می کردند بار دیگر آتش جنـگ را برافروزنـد. بنابراین در روز هفـدهم دی ماه که یک سـتون ژانـدارمری به منظور تعویض پرسـنل خود در مهاباد عازم این شـهر بود، «افراد مسلح کومله و چریک های فدایی از ورود آنان جلوگیری کردند.» این واقعه فرصتی بود برای حزب دموکرات تـا میل خود را به مـذاکرات صـلح و کارشـکنی کومله را به مردم کرد نشان دهـد. دفتر سیاسـی این حزب در اطلاعیه ای که صادر کرد نوشت:

نگاهی گذرا به اعلامیه های کومله طی این دو ماه به خوبی نشان می دهد که رهبران کومله همیشه سـعی بر این داشـته اند که به تشنجات در منطقه دامن بزنند و حساسیت های بی مورد ایجاد نمایند... آن چه بیشتر جای تأسف است این است که ماموستا شیخ عز الدین نیز همواره از سـیاست و برداشت های کومله سرسـختانه دفاع نموده است و حتی اعمال آشوب طلبانه افرادی بی مسئولیت نیز مورد تأیید ماموستا و کومله بوده است.(۳)

۱- کار، ۷/۹/۵۸.

۲- سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شاخه کردستان، ۳/۱۰/۵۸.

۳- دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران، مورخه ۱۸/۱۰/۵۸.

تشنج آفرینی های کومله و سازمان چریک های فدایی، حزب دمکرات را متقاعد ساخت که مذاکرات صلح را مستقلاً پی گیرد. از این رو با طرحی ۶ ماده ای به دیدار ابوالحسن بنی صدر که در بهمن ماه به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، شتافت. گرچه حزب دمکرات به تبعیت از کومله و سازمان چریک های فدایی انتخاب ریاست جمهوری را تحریم کرده بود، ولی بنی صدر ضمن پذیرش آنان، وعده داد با تمامی توان به آنان کمک کند. اقدام مستقل حزب دمکرات که می توانست هیأت نمایندگی خلق کرد را بلاموضوع سازد، با مخالفت و کارشکنی کومله و سازمان چریک های فدایی مواجه گردید. به طوری که حزب در برابر موج انتقادات آنان مبنی بر کاهش طرح ۲۶ ماده ای هیأت به طرح ۶ ماده ای خود ناگزیر از این توضیح بود که این طرح ۶ ماده ای همان طرح ۲۶ ماده ای است. سازمان چریک های فدایی با انتشار اطلاعیه ای اعلام کرد مذاکره حزب دمکرات با

رئیس جمهور که بدون اطلاع هیأت نمایندگی صورت گرفته، لطمه ای جدی به جنبش مقاومت هیأت نمایندگی و نتیجتاً به صفوف متحد خلق کرد می آورد. چریک ها همچنین به حزب دمکرات یادآور می شوند که برای اثبات حسن نیت خود به دولت نباید در صفوف متشکل خلق که حامل امید پیروزی است شکاف بیندازد. این اطلاعیه از حزب دمکرات می پرسد چرا با وجود این که خود در تهیه طرح ۲۶ ماده ای شرکت داشته و طرح مورد تأیید اکثریت مردم کردستان نیز هست نادیده گرفته و طرح ۶ ماده ای به دولت ارائه داده است؟(۱) کومله نیز با انتشار اطلاعیه ای به حزب دمکرات گوشزد می کند که مذاکره جداگانه نه تنها به اتحاد صفوف مبارزاتی خلق کرد و هیأت نمایندگی آن ضربه می زند، بلکه ادامه این سیاست جنگ افروزان را جری تر خواهد کرد.(۲) اما توضیحات حزب درباره ملاقات با رئیس جمهور و طرح ۶ ماده ای اش برای رقبایش قانع کننده نبود. بنابراین آنان تلاش می کردند تا مانع از پیشرفت مذاکرات و برقراری صلح پایدار شوند. در هشتمین روز فروردین سال ۵۹ کومله گزارش کرد که در ساعت ۳:۳۰ بعد از نیمه شب پیشمرگان دمکرات، فدایی، دسته زحمتکشان پیکار و کومله با همکاری یکدیگر و با سلاح های سنگین و آر.پی.جی۷ و بازوکا به مقر جاش ها و پاسداران واقع در داخل شهرك کامیاران حمله بردند. درگیری به مدت ۳ ساعت ادامه داشت. در این درگیری به پاسداران، جاش ها خسارات جانی و مالی زیادی وارد آمد.(۳) با انتشار خبر درگیری کامیاران، هواداران کومله در سنندج در برابر دفتر سازمان چریک های فدایی اجتماع کرده و خواستار مشارکت سازمان در این درگیری شدند. مسئولان دفتر با بهزاد کریمی در مهاباد تماس گرفته و خواهان کسب تکلیف شدند. کریمی پاسخ را به بعد موکول کرد. بهروز سلیمانی که برای شرکت در جلسات ماهیانه به سوی مهاباد رفته بود، از نیمه راه بازگشت و در جلسه ای که با کومله داشت تصمیم به شرکت در جنگ گرفت. بنابراین با

۱- سازمان چریك های فدایی خلق، اطلاعیه شاخه کردستان، مورخه ۱۵/۱۲/۵۸.

۲- اطلاعیه کومله، مورخه ۱۹/۱۲/۵۸.

۳- خبرنامه ویژه کومله، مورخه ۱۹/۱/۵۹.

سازماندهی نیروهای خود در سنندج و درخواست نیرو از مهاباد راهی کامیاران شد. پس از چند روز درگیری با ورود سپاه به کامیاران مهاجمان ناگزیر از عقب نشینی می شوند. درگیری های پراکنده چریک ها و کومله با پاسداران و ارتش و تحریکات آنان در نقاط مختلف کردستان نمی توانست نیاتشان را دایر بر آغاز جنگ، برآورد. خبرنامه چریک ها و کومله که مرتباً انتشار می یافت، مملو بود از اخبار تحریک کننده. هواداران چریک ها از یک سو اعلام می کردند «عوامل آمریکا در صدد متشنج کردن اوضاع کردستان هستند.»(۱) اما از سوی دیگر در همان شماره خبرنامه خود اعلام کردند که هوادارانشان در کامیاران دو مرکز مربوط به پیشمرگان مسلمان کرد را بمب گذاری کرده اند. متعاقب تحرکات نظامی رژیم عراق در مرزهای ایران در بیست وهفتم فروردین ماه یک ستون ارتش برای استقرار در مرز و مقابله با تجاوزات گاه و بی گاه رژیم بعث عراق از کرمانشاه عازم سردشت شد. در آستانه شهر سنندج این ستون برای عبور از شهر با مخالفت و مقاومت هواداران گروه ها روبرو گردید. بهروز سلیمانی از سوی چریک ها به روی یکی از تانک ها رفته و اعلام می کند که هرگز اجازه عبور به ستون ارتش را نخواهند داد. ستون ارتش برای پیشگیری از درگیری از جاده فرعی به سوی فرودگاه رفته و چهار روز در آنجا مستقر می شود. در اولین ساعات روز سی ویکم فروردین این ستون از راه های فرعی عازم سقز شد؛ اما ساعاتی بعد در سه نقطه نایسر، پل شیخ، و بابا ریز از سوی گروه های سیاسی مورد هجوم قرار گرفت. در این هجوم گسترده «پیشمرگان فدایی، دمکرات، پیکار، وحدت کمونیستی، رزمندگان و کومله شرکت داشتند.»(۲) یکی از سخنگویان کومله به خبرنگار کیهان گفت:

ما صبح ساعت ۷:۳۰ دقیقه اطلاع پیدا کردیم که ستون ارتش از جاده کمربندی شهر به طرف سقز حرکت کرده است، لذا مردم و پیشمرگان به طرف آنها رفتند و در محل نایسر واقع در ۳ کیلومتری سنندج از حرکت ستون

۱- خبرنامه شماره ۴۹، مورخه ۲۴/۱/۵۹.

۲- سازمان چریک های فدایی خلق، شاخه سنندج. خبرنامه شماره ۵۷، مورخه ۱/۲/۵۹.

جلوگیری به عمل آمد و سپس درگیری شروع شد.

وی افزود:

ما با هرگونه نقل و انتقال نظامی مخالف هستیم و روی این اصل از حرکت ستون نظامی جلوگیری کردیم.(۱)

سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر و شاخه کردستان سازمان چریک های فدایی پیش از این اعلام کرده بودند که هدف ارتش از این نقل و انتقالات محاصره کردستان و تحمیل جنگ دیگری به خلق کرد می باشد و برای این منظور مقابله با تحرکات رژیم بعثی را بهانه ساخته است. این گروه ها تأکید می کنند «بزرگ ترین مانع تجاوز رژیم فاشیستی بعث عراق و مزدوران آنها پیشمرگه های جنبش مقاومت خلق کرد است.»(۲) سرتیپ ولی فلاحی فرمانده نیروی زمینی در پاسخ به این ادعا اظهار داشت:

دمکرات ها و کومله و فداییان شاخه کردستان با ستون های نظامی می جنگند و این گروه های سیاسی ادعا کرده اند که قادرند از مرز ایران در منطقه کردستان در مقابل حکومت بعثی عراق دفاع کنند. اینها خود می دانند نیرویی نیستند و می دانند که توانایی عملیات منظم را در مقابل یک ارتش مهاجم ندارند... گروه های مسلحی که تمام توانایی های خود را در منطقه سنندج متمرکز کرده اند تا از عبور یک گردان ارتش جلوگیری کنند نتوانستند و متحمل سنگین ترین تلفات شده اند، چگونه ادعا می کنند که می توانند در برابر تجاوز ارتش عراق به ایران بایستند؟

هنگامی که یک ستون نظامی ارتش به مرز می رود تا در برابر حکومت غاصب بعثی عراق دفاع کند و این گروه های مسلح جلوی ستون را می گیرند آیا ارتش می تواند به این گروه ها اعتماد کند؟ مسلماً خیر.(۳)

حملات گروه های سیاسی به ستون ارتش تنها به این مورد محدود نبود؛ بلکه

۱- کیهان، مورخه ۱/۲/۵۹.

۲- اخبار جنبش مقاومت سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، سنندج ۲۸/۱/۵۹.

۳- کیهان، ۱/۲/۵۹.

چند ستون دیگر نیز مورد یورش واقع شد. خبرنامه سازمان چریک های فدایی گزارش داد که در مورخه ۱/۲/۵۹ ستون زرهی اعزامی از همدان به پیشروی پرداخت و «پیشمرگه های دمکرات و فدایی فعالانه در برابر آنها در ده گنجی به مقاومت پرداختند». این خبرنامه همچنین می افزاید:

ستون زرهی اعزامی از بیستون امروز ساعت ۱۱ از کامیاران به سوی سنندج به حرکت درآمده و در بانه با مقاومت پیشمرگه های جنبش مقاومت خلق کرد مواجه و به شدت درگیری ادامه دارد.(۱)

یک ستون دیگر نیز در دره قاسملو مورد تهاجم گروهی مسلح قرار گرفت. سازمان چریک های فدایی در خبرنامه خود اظهار امیدواری کرد: «تهاجم ضدمردمی حکومت که در جهت منافع امپریالیسم و وابستگانش جهت گرفته در خون مهاجمین غرق خواهد شد.» با این درگیری ها بار دیگر شعله های جنگ در کردستان خصوصاً در سنندج زبانه کشید. خبرنامه های چریک های فدایی مملو از خبر حملات پیشمرگه ها به مراکز نظامی و ستون های ارتش است.

پس از قریب به یک ماه جنگ و درگیری، ارتش به طور کامل در شهر مستقر شد و گروه های سیاسی به سوی روستاها عقب نشینی کردند. ابوشریف فرمانده سپاه پاسداران و نماینده رئیس جمهور پس از بازدید از سنندج اظهار داشت:

به قدری سنگربندی مهاجمین شدید بود که سنندج مانند استالینگراد شده بود و مهاجمین به زور به خانه های مردم رفته بودند و اغلب آنها غیر کرد بودند و کسی تصور نمی کرد که می شود دوباره شهری را که همه خانه هایش را سنگربندی کرده اند پس گرفت.(۲)

به رغم استقرار ارتش و سپاه در شهر، آرامش به طور کامل به شهر بازنگشته بود. خبرنامه سازمان چریک های فدایی اخباری را که برخی خلاف واقع بودند به منظور تحریک مردم مرتباً منتشر می کرد. مثلاً: «در خیابان چهارباغ، زنی شجاع ۶

۱- خبرنامه شماره ۵۸، سازمان شاخه سنندج، ۲/۲/۵۹.

۲- کیهان، ۲۴/۲/۵۹.

نفر پاسدار و جاش را مسموم کرد و بی سیم و اسلحه های آنان به دست مردم افتاد. از طرف فیض آباد عده ای از ارتشیان که قصد ورود به شهر را داشتند قهرمان شانزده ساله ای مسلح، دو تن از آنان را کشته و بقیه را مجبور به عقب نشینی نمود.»(۱) در بلوار خسروآباد زنان شجاع و پیشمرگه های قهرمان سنندج با پاسداران درگیر شده و ۶ نفر پاسدار کشته شدند. زنی با آب جوش از ورود پاسداران به کوچه جلوگیری نمود.(۲) شاخه کردستان سازمان چریک های فدایی همچنین از محاصره پادگان های مریوان، سقز و بانه توسط پیشمرگان دمکرات کومله فدایی خبر می دادند. آنان ادعا کردند که پیشمرگان توانسته اند به درون پادگان مریوان نفوذ کرده و ضربات مهلکی بر پیکر واحدهای ارتش ضدخلقی وارد سازند...(۳) و یا آنکه پیشمرگه های فدایی مواضع نیروهای مهاجم را در دامنه آبیدر زیر ضربه قرار دادند و سالم به پایگاه خود بازگشتند.(۴) در شرایطی که اوضاع به تدریج در سنندج آرام می شد و اهالی به زندگی روزمره خود بازمی گشتند، سازمان چریک های فدایی شکست خود را تاکتیکی برای گسترش عملیات جلوه می داد. آنان نوشتند:

سازمان ما صراحتاً خواست عده ای پیشمرگه از شهر خارج شوند و ستون های محاصره کننده شهر سنندج را به محاصره درآورند و عده ای دیگر در شهر سنندج بمانند و از درون نیروهای اشغالگر را در هم بکوبند. ما در همین جهت تاکنون گام های بزرگی برداشته ایم. ولی نیروهای سرکوب کننده دولتی از اشغال سنندج ابلهانه چنین نتیجه گرفتند که پیروز شده و می توانند سنندج و سقز و بانه را تصرف کنند و سپس به سایر نقاط کردستان لشگر اعزام نموده و کردستان را به خون بکشند.

این اعلامیه با اشاره به حمله پیشمرگه های فدایی به یک ستون ارتش که از

۱- خبرنامه شماره ۳ کوهستان، سازمان چریک های فدایی خلق.

۲- خبرنامه کوهستان، شماره های ۱ و ۲.

۳- خبرنامه شماره ۷۹، شاخه سنندج.

۴- خبر کوهستان، شماره ۱.

سقز راهی بانه بود می نویسد:

در هم شکستن این ستون زرهی بار دیگر صحت نظر سازمان چریک های فدایی خلق ایران در مورد بهترین نقطه در هم خرد کردن ستون در مسیر سقز – بانه به خوبی ثابت کرد.

این اعلامیه همچنین روشن می سازد که سازمان چریک های فدایی برخلاف ادعای اولیه خود و دیگر گروه های سیاسی، برای تحمیل جنگ دیگری به ارتش لحظه شماری می کردند:

مسلماً آن ستون غیرزرهی که از سنندج به سوی بانه حرکت می کرد و در اوایل اردیبهشت به وسیله حرکت سیاسی عظیم مردم هشیار و دلیر سنندجی در فرودگاه متوقف شد و سپس که قصد خروج از جاده های کمربندی و فرعی را داشت به علت عدم موافقت کومله با طرح مشترک دمکرات – فدایی که پیشنهاد کردیم ستون را در فاصله سقز و بانه درهم بشکنیم سبب تسریع و جلو افتادن درگیری شد به راحتی بیشتری به طور کامل خلع سلاح شده و در هم کوبیده می شد.(۱)

درخواست آتش بس و بروز چنددستگی در سازمان

با نمایان شدن علایم شکست قطعی گروه های سیاسی، سازمان چریک های فدایی در اطلاعیه مشترک با حزب دموکرات خواهان آتش بس شده و یادآور شدند این جنگ «به مبارزات ضدامپریالیستی – دموکراتیک مردم میهن ما لطمات جدی وارد خواهد ساخت.» این اعلامیه تصریح می کند دسته جات مسلح وابسته به رژیم بعث عراق و پس مانده های رژیم سرنگون شده سلطنتی به مثابه کارگزاران و عوامل امپریالیسم جنایت کار آمریکا می کوشند آتش جنگ را شعله ور نگه دارند. سازمان چریک های فدایی همچنین در یک عقب نشینی آشکار از رئیس جمهور

۱- خبر کوهستان، شماره ۶، شاخه سنندج.

می خواهـد که نظر خود را دربـاره طرح ۶ مـاده ای حزب دموکرات اعلام دارد.(۱) می توان حـدس زد که مرکزیت سازمـان چریـک های فـدایی این اعلامیه را بـدون توجه به نظرات شاخه سـنندج امضا کرده است. زیرا مفاد این بیانیه برخلاف منویات شاخه بود و شاخه کردسـتان همچنان بر طبل جنگ می کوبیـد. در فردای انتشار این اعلامیه، شاخه کردسـتان بار دیگر اعلامیه هـای جنگجویـانه خود را منتشـر سـاخت و حتی در اعلامیه ای تهدیـد به «تشدیـد عملیات ترور سـرخ» نمود.(۲) این تهدیـد به سرعت رنگ واقعیت گرفت. هنگامی که بهروز سـلیمانی ناگزیر از ترک شـهر شـد چند تن از هواداران را در اختیار علی اکبر مرادی قرار داد که عملیـات نظـامی انجـام دهنـد. یکی از این هواداران فرشـته گـل عنبریـان بود که به هنگام بمب گـذاری در اتومبیل یکی از اعضای پیشـمرگان مسـلمان کرد دسـتگیر و مدتی بعد اعدام شد. در حالی که شاخه سنندج «ترور سرخ» را در دسـتور قرار داده بود. شـاخه مهابـاد در اطلاـعیه ای که به مناسـبت اعـدام گـل عنبریـان صـادر کرده بود اعلاـم داشت: «اعـدام انقلاـبیون و مبـارزین می توانـد عکس العمـل پـاره ای نیروهـا را در پی داشـته باشـد و این مسـئله ای است که ما به هیـچ وجه خواهان آن نیستیم.»(۳)

آشـکار است اختلاـفی که از مـدت هـا پیش در مورد تحلیـل از حـاکمیت و لاـجرم جنـگ در کردسـتان درون سازمان جریان داشت، اتخاذ مواضع مختلفی را موجب می شد.

بی میلی و حتی مخـالفت مردم کردسـتان بـا ادامه جنگ، تحریکات نظامی رژیم بعث عراق در مرز، و شـکست های پی درپی نظـامی، اکثریت مرکزیت سازمان را از مـدت ها پیش متقاعـد ساخته بود که ادامه جنگ به سود آنان نخواهـد بود. این بحران دامنگیر حزب دمکرات نیز شـده بود. علیرضا اکبری شانـدیز در تاریـخ ۴/۲/۵۹ به دیـدار غنی بلوریـان و نویـد معینی دو تن از اعضای کمیته مرکزی حزب

۱- اطلاعیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران و حزب دمکرات کردستان ایران، مورخه ۶/۳/۵۹.

۲- خبرنامه کوهستان، شماره ۷، شاخه سنندج.

۳- خبرنامه، شماره ۲۵، شاخه مهاباد، ۲۸/۳/۵۹.

دمکرات کردستان رفت. این دیدار با تمایل چند باره بلوریان صورت گرفت. بلوریان نگرانی خود را از بروز یک جنگ دیگر به اطلاع شاندیز رساند و یادآور شد که «کمیته سیاسی حزب دمکرات (عمدتاً جناح قاسملو) که مسائل را عمدتاً از دیدگاه ناسیونالیستی ملی می بینند اعتقاد دارند تنها راه گشودن گره مذاکرات صلح، جنگ است.» بلوریان همچنین خاطرنشان ساخت که نیروهای درگیر در منطقه سلاح خود را از رژیم بعث عراق می گیرند و گسترش جنگ به نفع عراق خواهد بود. به گمان بلوریان آنچه که باب مذاکره و مصالحه را در کردستان مسدود ساخته «ناسیونالیسم تنگ نظرانه حاکم بر حزب» است. بلوریان ضمن اظهار ناخرسندی از دفتر سیاسی حزب می گوید: «من نسبت به تمامی روابط آنها مشکوک هستم. چرا حاضر نمی شوند در مقابل رژیم بعث عراق موضع قاطع بگیرند؟». غنی بلوریان بعدها از این روابط مشکوک پرده برداشت و نوشت که پس از برگزاری کنگره چهارم حزب، رژیم بعث عراق از قاسملو دعوت کرد که برای پاره ای مذاکرات به بغداد برود. ولی دفتر سیاسی حزب تصمیم گرفت به جای او ملاعبدالله حیاکی را روانه حاجی عمران کند. حیاکی چند روزی در کرکوک میهمان رژیم بعث بود و پس از بازگشت، طرح هفت ماده ای صدام را به عنوان ره آورد سفر به دفتر سیاسی حزب ارائه داد؛ که به موجب آن حزب موظف شده بود اطلاعات خود را درباره نقل و انتقالات ارتش جمهوری اسلامی، مشخصات هواپیماها و هلی کوپترهای ارتش و سلاح های مورد استفاده ارتش و منابع تهیه آن را در اختیار رژیم بعث قرار دهد. همچنین حزب دموکرات می بایست شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را طرح می کرد و مانع نزدیک شدن ارتش به نواحی مرزی می شد. این طرح هفت ماده ای در جلسه دفتر سیاسی به تصویب اکثر اعضا رسید.(۱) اینک غنی بلوریان در دیدار با اکبری شاندیز از روابط مشکوک حزب دمکرات با رژیم بعث سخن می گوید.

دانسته نیست که آیا در این دیدار بلوریان درباره این هفت ماده دیکته شده

ص:۱۴۳

۱- غنی بلوریان، همان، صص ۴۱۰-۴۰۸.

صدام به حزب با شاندیز سخن گفته است یا خیر؟ به هر جهت بلوریان از اکبری شاندیز و یا در حقیقت از سازمان استمداد می طلبد که در صورت بروز مجدد جنگ چه باید بکند؟ «آیا به دنبال جریان مسلط حرکت کنند یا در مقابل آن موضع بگیرند؟» بلوریان همچنین از حاد شدن تضاد درونی حزب سخن می گوید. اکبری شاندیز به اطلاع بلوریان می رساند که سازمان از برقراری صلح در کردستان با تمام قوا حمایت می کند و اعضای سازمان در تهران تلاش می کنند که از طریق تماس با دولت، سیاست جدید سازمان را توضیح دهند. شاندیز وعده می دهد که دفتر سیاسی حزب دمکرات را نسبت به موقعیت کنونی آگاه سازد. در حالی که غنی بلوریان از شاندیز می خواهد تا در برقراری صلح به کمک آنان بشتابد، شاندیز بدون توجه به خواسته او تلاش دارد که از شرایط پیش آمده به نفع سازمان متبوع خود بهره بگیرد:

ما در عین حال که بخشی از سخنان غنی بلوریان را مورد تأیید قرار می دهیم ولی در تحلیل های او از اوضاع تفکر توده ای به عیان به چشم می خورد. ما اکنون در برخورد با هر دو جناح حزب در مهم ترین موقعیت ممکن قرار داریم چون هر دوی آنها روی برخوردهای ما حساب می کنند. باید بتوانیم از این موقعیت به نفع خود استفاده کنیم و این ممکن نیست مگر اینکه بتوانیم در حل مسائل گام های عملی و مشخصی برداریم. اگر موفق به این کار شویم اعتبار ما در جنبش دو چندان خواهد شد. باید به آنها نشان دهیم که می توانیم در جهت حل مسایل گام های عملی برداریم. باید به آنها [حاکمیت] فهماند که در جنگ شکست خواهند خورد و مسئله کردستان راه حل نظامی ندارد و در مورد شکست برایشان توضیح داد. هیأت حاکمه در تهاجم خود شکست خواهد خورد و در این جنگ هزاران نفر از دو طرف کشته می شوند... تاکتیک ما این است که نه به موضع حزب توده (تسلیم طلبی) فروغلطیم و نه اینکه به دنباله روی از گرایشات ناسیونالیستی کشیده شویم.

آشکار است که اکبری شاندیز به عنوان مسئول شاخه کردستان هنوز به صلح باور ندارد و مرکزیت سازمان را به خاطر اتخاذ این مشی جدید مورد بازخواست

قرار می دهد و می نویسد:

ما سرکوب جنبش مقاومت را تنها مسئله کردستان نمی دانیم و اگر غیر از این است، رفقا باید تحلیل های خود را از نو مورد بررسی قرار دهند و علل اشتباهات را نیز در سطح جنبش طرح نمایند و بگویند که چرا دفاع از جنبش مقاومت اشتباه بوده و به زیان مبارزه ضدامپریالیستی انجامیده. از یک مسئله واحد هر روز نمی توان یک تحلیل جدید ارائه داد.(۱)

به هر تقدیر پس از انشعاب اقلیت از سازمان که در خرداد سال ۱۳۵۹ صورت گرفت شرایط برای خروج سازمان از جنگ کردستان فراهم آمد. در جلسه ای که در منزل علی توسلی و با حضور اعضای رهبری و دیگر افراد مؤثر تشکیل گردید، کنار گرفتن از جنگ به تصویب بیشتر اعضا رسید. اما مسئولین محلی از جمله عنایت و بهروز سلیمانی با این استدلال که در این صورت نفوذ خود را در منطقه و نزد پیشمرگه ها به کلی از دست خواهند داد، در برابر این مصوبه مقاومت می کردند. ولی بالأخره با قطعی شدن سیاست جدید سازمان و بنا به درخواست اکبری شاندیز، چند روز بعد عبدالرحیم پور و علی توسلی به مهاباد رفتند تا نظر سازمان را به هواداران ابلاغ کنند. استقبال سرد مسئولین نظامی شهرها و پایگاه ها که با اسلحه در جلسه حضور یافته بودند و سخنان اعتراض آمیز آنان که خواهان تداوم جنگ بودند موقعیت بحرانی سازمان در کردستان را به نمایش گذارد.

شاخه کردستان با انتشار بیانیه ای از دو دیدگاه متفاوت درباره برقراری صلح در کردستان سخن می گوید. از نظر دیدگاه اول «طرح خواست های حداکثر از آنجا که قابل وصول نیست به معنای ادامه جنگ و درگیری خواهد بود که نتیجه آن تضعیف مبارزات ضدامپریالیستی – دمکراتیک مردم و تقویت نیروهای وابسته به امپریالیسم می باشد»؛ و از نظر دیدگاه دوم فقط با جنگ و با تکیه بر قدرت سلاح می توان دولت را به پای میز مذاکره کشاند و امتیاز گرفت. این بیانیه بدون اشاره به

۱– نامه جواد [علیرضا اکبری شاندیز] به مجید [قربانعلی عبدالرحیم پور] مورخه ۴/۲/۵۹.

مباحث پلنوم اول در مورد کردستان یادآور می شود که اکثریت کادرها و اعضا، اصول مارکسیسم – لنینیسم را جایگزین اشتباهات و انحرافات گذشته نموده اند.(۱)

تحلیل سازمان از ماهیت نیروهای درگیر

با تغییر سیاست سازمان، موجی از افشاگری و انتقاد سازمان را دربر گرفت. چریک ها اعتراف کردند که تحلیل مشخصی از نیروهای شرکت کننده در جنگ و ماهیت طبقاتی طرفین نداشتند؛ و همچنین فاقد شعار مشخص، برنامه مشخص، سیاست مشخص که هدف از جنگ را توضیح دهد بودند. روشن نبودن پاسخ این سئوالات موجب تن دادن به حرکت خود به خودی شده بود که در نتیجه زیان های جبران ناپذیری را بر سازمان و جنبش کمونیستی وارد آورد.

سازمان چریک های فدایی در تحلیل خود، ماهیت گروه های درگیر را توضیح می دهند: حزب دمکرات «در مجموع بورژوازی کرد را نمایندگی می کند که برای بقای خود حاضر می شود از هر نیرویی صرف نظر از ماهیت آن بهره گیرد. از نظر خارجی از عراق اسلحه می گیرد، در برابر اسرائیل به دشواری – تنها آنگاه که از نظر سیاست روز موضع گیری را به نفع خود می بیند – حاضر به موضعگیری می گردد. و اگر زورش رسید با آمریکا نیز تماس خواهد گرفت». کومله نیز با وابسته دانستن حکومت از همان آغاز سیاست براندازی را تعقیب می کرد و با دور شدن از هدف نخستین خود «عملاً زحمتکشان کرد را در خدمت حل مسئله ملی قرار داده است» و بدین ترتیب در خدمت بورژوازی قرار گرفته است. هدف کومله پیشبرد امر ملی و تأمین قدرت هژمونیک خود است. روابط توطئه گرانه کومله با نیروهایی چون رزگاری، سرهنگ سمکو علیار، شیخ جلال حسینی و همچنین مماشات او در این اواخر با فئودال های ملی بیانگر ماهیت اوست. کومله رشد خود را در ادامه جنگ می داند «و به مبارزه با امپریالیسم تنها در حرف

۱- اطلاعیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شاخه کردستان، نشریه کار اکثریت، ارگان مرکزی، دوره اول؛ شماره ۶۳، مورخه ۲۸/۳/۵۹، ص ۱۴.

چسبیده و هرگز چنین چیزی را تعقیب نمی کند.» از نظر سازمان چریک های فدایی کومله به خاطر سیاست های توطئه گرایانه اش و به عنوان جنگ افروزترین نیرو اعتبارش در نزد مردم مخدوش شده است؛ به طوری که حتی جناح قاسملو نیز حاضر نیست بیش از حد به کومله نزدیک شود.

چریک ها، شیخ عزالدین حسینی را یک روحانی لیبرال ناسیونالیست و اجمالاً مورد تأیید رژیم شاه ارزیابی می کنند که در آستانه انقلاب «بسیار چپ روانه» وارد میدان می شود؛ زیرا در مراسم ۱۹ بهمن در مهاباد پرچم سرخی را که به اهتزاز درآمده بود، می بوسد و بدین ترتیب موقعیتی برای خود دست و پا می کند و در قامت یک رقیب برای حزب دموکرات قد علم می کند «شیخ تاکنون نشان داده که حاضر است با هر نیرویی که در برابر این حکومت باشد همکاری کند... از شریعتمداری پشتیبانی کرد؛ از همه حرکات اعراب خوزستان استقبال نمود... کومله را بهترین و انقلابی ترین سازمان کردستان دانست... در بدو تشکیل رزگاری(۱) حمایت خود را از آن اعلام نمود. به افسران آزاد و نماینده آنها در منطقه، کسانی چون علیار، وعده حمایت داد و هنگامی که ما بر علیه سرهنگ علیار و همپالگی هایش موضع گرفتیم از ما گلایه کرد و دلخور شد! به برادرش شیخ جلال عملاً اجازه داد که از عراق به اعتبار او اسلحه و پول بگیرد... در صف بندی جدید شیخ همراه کاروانی خواهد بود که رو به بغداد دارد... آری شیخ هم نه با امپریالیسم که در کنار امپریالیسم قرار دارد.» در تحلیل سازمان چریک های فدایی شیخ جلال حسینی وضعی به مراتب بدتر از برادرش شیخ عز الدین دارد. زیرا او فردی «بسیار جاهل و ماجراجو» است. «او مدتی در بغداد میهمان صدام بود و کمک های قابل توجهی از آن دریافت نمود. پس از بازگشت، به سفارش شیخ عز الدین از یک طرف و توصیه های حکومت عراق از طرف دیگر مدتی میهماندار سمکو علیار و دارودسته اش گردید. در جریان سومین حمل سلاح از عراق به ایران، سلاح هایش

۱- سپاه رزگاری، تشکیلاتی بود که به رهبری مادح و مسعود نقشبندی با حمایت دولت عراق در سال ۵۸-۵۷ تشکیل شد و شرارت های فراوانی انجام داد.

موقتاً توسط شاخه مریوان حزب دمکرات ضبط گردید... مشاوران شیخ جلال هم نظامی و هم سیاسی، همگی از فئودال های محلی و عناصر مشکوک و افسران فراری می باشند و در مجموع شخص احمق و خطرناکی است». به موجب این تحلیل شیخ عثمان نقشبندی نیز از عوامل عراق بود که پس از انقلاب به عراق رفت و با شبکه صیادیان(۱) – پالیزبان(۲) مرتبط شد و در طول جنگ کردستان از عراق سلاح و پول گرفت. «این نیروی صد در صد وابسته که از امکانات بسیار زیادی برخوردار بود، فعالیت خود را به شکل شرکت در حملات نظامی شروع کرد و پس از تسخیر شهرها توسط نیروی پیشمرگه های سازمان ها و گروه ها به سرعت در کردستان جنوبی (مریوان، سنندج، پاوه، نوسود، نودشه) دست به تأسیس دفاتر علنی و در مناطق روستایی به ایجاد مقرهای نظامی مبادرت کرد». چریک های فدایی که نمی توانستند همکاری خود را با سپاه صددرصد وابسته رزگاری پنهان دارند، ادعا کردند که شاخه سنندج به توصیه شاخه کردستان توجهی نکرده و با سپاه رزگاری «به نحو وحشتناکی برخورد لیبرالی کردند». سازمان چریک های فدایی علی قاضی، فرزند قاضی محمد، را نیز یکی از عوامل ساواک و سیا معرفی می کند که برای جنگ علیه جمهوری اسلامی از دولت عراق حتی هلی کوپتر نیز دریافت می کند.

این مقاله با شناختی که از گروه های درگیر ارائه می کند یادآور می شود که زمینه رشد این نیروها تنها جنگ است و پوشش آنها برای فریب توده های مردم، بستر تضاد ملی است و سپس می پرسد چگونه باید پای خود را از چنین جنگی بیرون بکشیم و اصولاً «وظیفه مشخص پرولتاریا در قبال مسئله کردستان چه باید باشد؟»(۳)

سازمان چریک های فدایی هیچ گاه این تحلیل خود را از ماهیت و ترکیب نیروهای درگیر در کردستان علنی نساخت؛ زیرا نمی توانست به این پرسش هواداران که چرا بیش از یک سال با منحط ترین و وابسته ترین جریانات سیاسی

۱- خلیل صیادیان رئیس ساواک آذربایجان غربی.

۲- سپهبد عزیز پالیزبان.

۳- نشریه به پیش درون تشکیلاتی، ضمیمه شماره ۲، مورخه ۳۱/۴/۵۹.

پیوند خورده پاسخ دهد. در حالی که حضور این جریانات منحط و وابسته از نظر اکثریت می توانست دلیل کافی برای نامشروع بودن جنگ باشد، اقلیت آن را بزرگ نمایی «اپورتونیست های کمیته مرکزی» توصیف کرده تا بدین وسیله «بر مبارزات بحق خلق کرد خط بطلان کشند.»(۱) اقلیت بر این باور بود که جنگ در کردستان ناشی از تشدید مبارزه ملی – طبقاتی است و توطئه امپریالیست ها و چپ روی آنارشیست ها در بروز و تداوم این جنگ امری فرعی و ثانوی است. از نظر اقلیت، جنگ محافل وابسته به امپریالیسم مانند پالیزبان ها و اویسی ها با حاکمیت، جنگ درون طبقه بورژوازی برای کسب هژمونی در قدرت سیاسی است؛ در حالی که تضاد خلق کرد و خلق ترکمن با حاکمیت، تضاد دو اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب است.

اقلیت بدون آن که درباره «شرایط خاص» و علل پدید آمدن آن توضیح دهد ادعا می کند که وجود این شرایط خاص در کردستان است که «تضاد بین ارتجاعی ترین محافل سرمایه داران بزرگ وابسته به امپریالیسم و بورژوازی متوسط را به درگیری های حاد» کشانده است.(۲) اما اکثریت، با اعتقاد به این که جنگ کردستان جنگ با حاکمیت است و حاکمیت خود نیز درگیر مبارزه ای واقعی با امپریالیسم آمریکا است، ادامه جنگ کردستان را موجب رشد تضادهای ملی در میان مردم دانسته که از طریق آنها مهلک ترین ضربات بر جنبش ضدامپریالیستی – دمکراتیک خلق های ایران وارد خواهد شد.(۳) اکثریت مشارکت در جنگ کردستان را فاجعه آمیزترین اشتباه سازمان دانسته که حتی اگر از حمایت توده ای خلق کرد برخوردار می بود نمی بایست در آن شرکت می کردند؛ زیرا جنگ «بزرگ ترین ضربات را به شرایط و سطح وضعیت کار سیاسی – تشکیلاتی سازمان وارد آورده است.»(۴)

۱– مسئله کردستان و مواضع ما، کار اقلیت، سال ۲؛ شماره ۶۸، مورخه ۳۱/۴/۵۹، ص ۷.

۲– همان.

۳– به پیش، همان.

۴– همان، ص ۱۵.

نقد جنگ در نظر

اکثریت، درگیر شدن سازمان در جنگ را ناشی از بی مسئولیتی و ماجراجویی دفتر هواداران سازمان در سنندج و دنباله روی آنان از جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب که زیر نفوذ کومله بود، می داند.(۱) این دنباله روی سازمان را به ورطه جنگ برای جنگ کشاند. آنان هیچ درک معینی از مطالبات ملی خلق کرد نداشتند. آنان نمی دانستند که خلق کرد چه باید بخواهد؛ لاجرم فاقد «طرح عملی که حداقل خواست های خلق کرد را مشخص سازد» بودند.(۲) و بالأخره اکثریت با اعتراف به این که پس از انقلاب قدرت عملاً در کردستان به دست سازمان های سیاسی افتاد و اقتدار حاکمیت مرکزی عملاً حذف شد، توصیه می کند که این سازمان های سیاسی باید حاکمیت دولت مرکزی را پذیرا باشند و تأکید می کند در صورتی که خواهان حل مسئله کردستان هستیم «باید موجودیت دسته های مسلح وابسته به سازمان های سیاسی را نفی کنیم. باید به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در کردستان نیز مانند سایر نقاط ایران گردن نهیم.»(۳) گرچه اکثریت خود را از جنگ کردستان کنار کشید، ولی ترجیح داد سلاح های خود را در مناطق روستایی پنهان کند. «زیرا بدون اسلحه در روستاها نمی توان زندگی کرد.»(۴)

این مشی جدید اکثریت نمی توانست بدنه سازمان را در کردستان به سرعت تحت تأثیر قرار دهد؛ زیرا که بخش بزرگی از نیروها از موضعی التقاطی در مسئله ملی جذب تشکیلات شده بودند. بنابراین طبیعی می نمود که این بخش بزرگ نیروها در کردستان، ارگان های تصمیم گیرنده را به عدم درک مسائل توده ها متهم کنند و در برابر آن مقاومت نشان دهند. ضمن آن که چون سازمان خود «در تشدید گرایشات ناسیونالیستی زیر پوشش مارکسیسم کاملاً نقش داشت»(۵)، اکنون

۱- همان، ص ۱۷.

۲- همان، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۲۲.

۴- نامه جواد [اکبری شاندیز] به کمیته مرکزی سازمان، مورخه ۲۸/۵/۵۹.

۵- همان.

عقب نشینی از مواضع پیشین فرصتی را برای دیگر گروه ها فراهم می آورد تا حملاتی را علیه سازمان، سامان دهند.

به رغم اطلاع اکبری شانـدیز از «روابط مشکوک» حزب دمکرات با رژیم بعث عراق، او در تاریخ ۲۷/۵/۵۹ به دیدار قاسملو می رود تـا دربـاره مسائـل پیش پـا افتـاده ماننـد دسـتگیری حامـد بیـگ که به تـازگی و توسط سازمان صورت گرفته بود با او گفتگو کند.(۱) شاخه کردستان محاکمه حامدبیگ و اعترافات او مبنی بر دریافت سلاح از رژیم بعث عراق و روابطش با شیخ عز الدین حسینی و کومله را با آب و تاب منتشر ساخت.(۲) ولی شاندیز هیچ گاه از قاسملو در مورد روابط مشکوکش با رژیم بعث پرسـش نمی کنـد؛ بلکه سـعی می کند به مثابه دلال سیاسـی در تحکیم موقعیت سازمان خود در میان جناح های مختلف حزب بکوشـد. از این رو از بیانیه مشترک سازمان و حزب که به تازگی انتشار یافته بود دفاع کرده و تصـریح می کنـد: «تنظیم رابطه اصولی مـا بـا حاکمیت بایـد به تقویت نیروی اپوزیسـیون منجر شود، نه تقویت حاکمیت و نه دامن زدن به توهم توده ها نسبت بدان».(۳) شاندیز که درصدد القاء دیدگاه های خود به مرکزیت سازمان است با انتقاد از «رفقایی که مخالف دادن بیانیه با حزب دمکرات می باشـند» آنان را متهم می کنـد که می خواهند «خود را از شـر جنبش ملی یکباره خلاص کنند»؛ در حالی که به نظر او این امر می توانـد سازمـان را به توده ها نزدیک کرده و آنان نمی تواننـد سـیاست هایشان را برای توده ها تشـریح کننـد؛ ولی تقابل با حزب دمکرات موجب انزوای سازمان خواهـد گردید. بنابراین او برای تثبیت نظرات خود ادعا می کند که بیانیه مشترک «در میان توده ها و نیروهای ترقی خواه درون حزب عمیقاً به نفع مواضع ما انجامیده است.»(۴)

در بیانیه مشترک از «دستجات ضدانقلابی و مزدوری نظیر سپاه رزگاری»

۱- همان.

۲- اعلامیه مورخه ۱۳/۵/۵۹، شاخه کردستان.

۳- نامه جواد به کمیته مرکزی سازمان، همان.

۴- همان.

سخن به میان آمده است و در مذاکره اکبری شاندیز با قاسملو قرار می شود علیه سپاه رزگاری اقدام مشترکی صورت دهند.

قرار است در این عملیات مشترک دویست نفر از هواداران سازمان و پانصد نفر از نیروهای حزب شرکت کنند. شاندیز معتقد است: «موفقیت اینگونه اعمال امکانات بیشتری جهت تبلیغ مواضع سازمان» به آنان می دهد و از نظر سیاسی پراهمیت است.(۱) متعاقب این توافقنامه، شاندیز به دره ویان که محل استقرار شاخه بود می رود تا این طرح عملیاتی را به اطلاع اعضا برساند.

در آنجا قرار می شود نیرویی به اطراف مریوان رفته تا با افراد حزب دمکرات درباره چگونگی خلع سلاح سپاه رزگاری گفت وگو کند. بهروز سلیمانی به همراه عده ای عازم مقر حزب دمکرات در نودشه می شود. استقبال حزبی ها از این هیأت بسیار سرد و تحقیرآمیز بود. افراد حزب با اظهار بی اطلاعی از بیانیه مشترک و توافقنامه، به سلیمانی و همراهان گفتند نیازی به خلع سلاح سپاه رزگاری نیست، زیرا آنان بسیار خوش قلب هستند و شما می توانید میان آنان تبلیغ کنید. بدین ترتیب هیأت سرخورده و ناکام به دره ویان بازمی گردد. اکبری شاندیز که تصور می کرد با چشم پوشی بر «روابط مشکوک» قاسملو و رژیم بعث خواهد توانست «مبارزه با ناسیونالیسم تنگ نظر را به میان توده ها و به داخل صفوف حزب» بکشاند و مانع «سوءاستفاده حزب از بیانیه» شود،(۲) اکنون بازنده این بازی بود. به رغم آشکار بودن روابط حزب دمکرات با رژیم بعث عراق، سازمان چریک های فدایی خلق همچنان سیاست دوگانه ای را در قبال این حزب در پیش گرفت. آنان از یک سو برای جلب نظر حاکمیت، از روابط آشکار و نهان حزب دمکرات و کومله با رژیم بعث عراق و خشنودی امپریالیسم آمریکا از این همسویی سخن می گفتند(۳) و از دیگر سو هیأت سیاسی این سازمان به اکبری شاندیز توصیه

۱- همان.

۲- همان.

۳- کار، دوره ۱؛ شماره ۷۹ ضمیمه، مورخه ۱۶/۷/۵۹، جنگ کردستان بعد از تهاجم عراق به ایران.

می کرد روابط دیپلماتیک و مناسبات حسنه را با حزب گسترش دهد.(۱) هیأت سیاسی با مردود شمردن تصمیم شاخه کردستان در مورد مقاومت مسلحانه در برابر حزب دمکرات در صورت تلاش حزب برای خلع سلاح شاخه، آن را به نفع سازمان نمی داند، زیرا «مسئله حفظ سلاح ها و تدارکات و مسئله حفظ تشکیلات و مسئله موفقیت توده ای» مهم ترین مسائل سازمان بود که امکان داشت در صورت مقاومت در برابر حزب، آنها را از دست بدهد. البته هیأت سیاسی ضمن تأکید بر برچیدن مقرهای شاخه تا آبان ماه، توصیه می کند که «شاخه نباید خود را معطل سلاح های سنگین سازد. اگر حفظ و جاسازی سلاح های سنگین برنامه برچیدن مقرها را با کندی های غیرقابل جبران مواجه می سازد، حتی مجاز هستید آن را رها کنید یا از کار بیندازید.»(۲)

چند روز بعد شاندیز از وخیم بودن اوضاع در منطقه خبر می دهد. زیرا «حزب دمکرات برای روزهای آینده برنامه هایی دارد. احتمالاً ـ برنامه تصرف چند پادگان با کمک بمباران و آتش توپخانه بعث مطرح است. در منطقه پیرانشهر میان حزب و بعث عراق هماهنگی کامل وجود دارد. توپخانه سنگین عراق و میگ ها مدام پادگان جلدیان – پیرانشهر و پسوه را می کوبند و دمکراتها از زمین همراه با کارشناسان بعثی پادگان های مذکور را زیر حمله گرفته اند. در روزهای گذشته رفقا در چند مورد کارشناسان بعثی را همراه دمکراتها دیده اند. میگ های عراقی مجدداً پادگان سردشت را بمباران کرده اند. درگیری در این منطقه نیز همچنان ادامه دارد. در روزهای گذشته در اطراف مهاباد نیز درگیری بود.»(۳) شاندیز از حرکات حزب بوی تشکیل کردستان آزاد را استشمام می کند. زیرا «حزب دمکرات در روزهای گذشته تمام درختهای کردستان را ملی اعلام نمود... حزب فرهنگیان و برخی قضات را فراخوانده است و زمزمه سربازگیری شنیده می شود.»(۴) شاندیز همچنان اعتراض خود و دیگر اعضای

۱- اسناد درون تشکیلاتی، نامه مرکزیت به علیرضا اکبری شاندیز، مورخه ۱۷/۷/۵۹.

۲- همان.

۳- نامه جواد به هیأت سیاسی، مورخه ۲۵/۷/۵۹.

۴- همان.

شاخه را در مورد شیوه برخورد مرکزیت با حزب دمکرات و کومله اعلام می کند. احتمالاً این اعتراض به مقاله مندرج در کار، درباره حزب و کومله می باشد. شاندیز به هیأت سیاسی توصیه می کند:

شما می توانستید صرفاً مواضع سازمان را اعلام کنید و به سیاست ها حمله کنید نه به افراد. این شیوه شتابزده به ما لطمه می زند و مسئله ساز است. ما مدتی دیگر می توانستیم چنین برخوردی داشته باشیم. چنین شیوه ای حتی حرکت سیاسی ما را در منطقه دچار مخاطره خواهد نمود. بار دیگر صحبت خلع سلاح و دستگیری رفقا شنیده می شود.(۱)

سه روز بعد، شاندیز در نامه ای به هیأت سیاسی اطلاع می دهد که از «امروز دیگر در هیچ نقطه ای از کردستان رفقای ما به صورت آشکار سلاح با خود حمل نمی نمایند» و مقرهای روستایی نیز ظرف روزهای آینده برچیده خواهند شد. شاندیز با اشاره به تهاجم حزب دمکرات به ارومیه می نویسد که «حزب شکست خود را بر عهده سازمان می گذارد» و در منطقه اشنویه و پیرانشهر اینگونه تبلیغ کرده اند که اگر فداییان خلق (اکثریت) در ارومیه با ما همکاری داشتند ما شهر را می گرفتیم. شاندیز در مورد وضعیت عمومی منطقه می نویسد:

تمام شواهد و قرائن نشان می دهد که حزب دمکرات در برنامه تجاوز رژیم صدام حسین به ایران جای مشخصی را اشغال می نماید و عملیات دمکرات و ارتش عراق در منطقه از هماهنگی کامل برخوردار است و حزب روی نتایج جنگ ایران و عراق برای خود حساب شخصی باز نموده است. حزب دمکرات با نزدیک به یکهزار پیشمرگه به ارومیه حمله می کند تا پشت جبهه پادگان های شمال کردستان را درگیر نماید و هم زمان با آن ارتش عراق از مرز پیرانشهر عبور نموده و پادگان های پیرانشهر – جلدیان و پسوه را زیر آتش شدید توپخانه و بمباران میگ های خود قرار می دهد و نیروهای دمکرات با کمک مستشاران عراقی پادگان های مزبور را محاصره می کنند. حزب دمکرات چند روز قبل از

۱– همان.

حمله عراق به پادگـان پیرانشـهر و... از عراق سـلاح سـنگین دریـافت کرده بود. در همین زمـان میـگ هـا پادگان سـردشت را بمباران می نماینـد که چنـد بمب نیز به منازل مسـکونی اصابت و در نتیجه تعـدادی از مردم به شـهادت می رسـند. دمکراتها و بعث این عمل را به فانتوم های جمهوری اسلامی نسبت می دهند. دمکرات ها و کومله نیز از زمین به پادگان حمله می کنند و ارتش عراق در منطقه مرزی سردشت استقرار می یابد و این امر در حمله به پادگان بانه نیز تکرار می شود. رفقا در مورد وقایع منطقه پیرانشـهر حتماً در کار موضع بگیریـد؛ حزب دمکرات برنامه تهاجم گسترده ای را در منطقه دنبال می کند که هدف آن گرفتن چنـد پادگـان مهم و بـازگشت مجـدد به شـهرهاست و در این راه ارتش عراق از طریق هوا نهـایت همکـاری را بـا آنها خواهـد نمود. از چنـدی قبـل شایعـاتی وجود داشت مبنی بر این که حزب گفته بعـد از عیـد قربان در شـهرها خواهیم بود. و از امروز صـبح ۲۸/۷[۵۹] حملاـت حزب به پادگـان سـقز بـا سـلاح سـنگین آغاز گردیـد. در بانه نیز جنگ شـروع شـده و حزب نیروهای زیادی را به اطراف میاندوآب اعزام داشـته که احتمالاً به میاندوآب نیز نظیر ارومیه حمله خواهند کرد. مردم سردشـت به دسـتور حزب شهر را تخلیه کرده اند و حزب گفته که می خواهد پادگان را بگیرد. نیروهای ارتش پادگان پیرانشهر را ترک گفته و در تپه ها و کوه های اطراف موضع گرفته اند تا از آتش سـلاح های سـنگین عراق و محاصره دمکراتها در امان بمانند. و انتظـار می رود جنـگ در روزهای آینـده در منطقه تشدیـد شود. در منطقه سـردشت – پیرانشـهر حزب از طریق عراق مرتب مـواد سوختـی دریـافت می کنـد. تانکرهـای عراقی مرتب در رفت و آمـد هسـتند و خواروبـار از عراق برای حزب می رسـد... مشـکلات اقتصـادی در سرتاسـر منطقه مردم را شدیـداً زیر فشـار قرار داده و با برنامه ای که حزب در پیش دارد و آغاز فصـل سرما سـرنوشت مردم معلوم نیست که چه خواهد شد؟ بسـیاری از مردم خواسـتار جنگ نیسـتند ولی از ترس سرکوب دمکرات جرأت اظهارنظر ندارنـد. اگر وضع به همین منوال ادامه یابد به زودی در منطقه صاحب دولت خودمختار خواهیم شد! که همه ما را از دم تیغ خواهد گذراند. اکنون بزرگ ترین مشکل ما انتقال رفقا به خارج از منطقه

است زیرا از نظر رفت و آمد با محدودیت های زیادی مواجه هستیم. [مشکل] دیگر سر و سامان یافتن رفقای خارج شده از منطقه می باشد. گزارش ملاقات با حزب کمونیست عراق را برایتان فرستادم. نکات جالب و قابل تأملی در آن وجود دارد... نظر ما این است که اگر دورنما را جنگ داخلی می دانید با مسئله روابط خارجی فعال تر برخورد کنید. در تلاش هستیم تا تعدادی از امکانات با ارزش را به هر ترتیب شده به تبریز منتقل کنیم. اگر موفق شدیم کمرمان راست خواهد شد.(۱)

بدین ترتیب سازمان چریک های فدایی خلق – اکثریت – تدریجاً پای خود را از جنگ در کردستان کنار کشید. هر چند تعداد هواداران و پیشمرگه های چریک ها در کردستان دانسته نیست، ولی خود ادعا کرده اند آنان نزدیک به هزار نفر بوده اند(۲) این رقم گرچه می تواند اغراق آمیز باشد ولی پیش و بیش از آنکه تأثیری نظامی در منطقه داشته باشد، تأثیری روانی داشت؛ به طوری که عبدالرحمن قاسملو در جمعی گفته بود که فداییان نیروی قابل اعتنایی در منطقه نیستند و نقش چندانی ندارند ولی چون جریانی سراسری هستند می توانند در سایر مناطق غیر کرد از جهت سیاسی تبلیغ کنند و نقش خود را ایفا نمایند.(۳)

همان گونه که چریک ها خود اذعان داشتند جنگ کردستان برای آنان فاجعه بار بود. بنابراین طبیعی بود که مسبب اصلی آن محاکمه گردد. گرچه بهروز سلیمانی نقش ویژه ای در درگیر کردن سازمان در جنگ کردستان داشت ولی این به معنای بی تأثیر بودن مسئولین شاخه یعنی بهزاد کریمی، و علیرضا اکبری شاندیز در بروز و گسترش این جنگ نمی توانست باشد. با وجود این، هنگامی که در اواخر سال ۱۳۶۰ بهروز سلیمانی از سوی بهزاد کریمی، اکبری شاندیز و اصغر سلطان آبادی به محاکمه کشیده شد، دفاعیات او مبنی بر حضور کریمی و هادی میرمؤیدی در جریان جنگ اول سنندج و مشارکت مسئولین شاخه در سراسر جنگ و حتی

۱– نامه جواد به هیأت سیاسی، مورخه ۲۸/۷/۵۹.

۲– گزارش درون گروهی، مورخه ۲/۷/۵۹، ملاقات نماینده سازمان با کاظم موسوی بجنوردی.

۳– انوشیروان لطفی، بازجویی، مورخه ۱/۱۲/۶۲.

عدم پذیرش استعفایش به رغم اصرار فراوان، مسموع واقع نشد و او از مشاورت مرکزیت خلع گردید. او بعدها به جناح کشتگر پیوست.

خروج اکثریت از کردستان و اصرار اقلیت و چریک ها به ادامه جنگ

با خارج شدن هواداران اکثریت از جنگ و خروج تدریجی آنان از منطقه که تحت فشار حزب دمکرات و کومله صورت گرفت، فقط هواداران اندك اقلیت و اشرف دهقانی در منطقه باقی ماندند. حضور در کردستان برای هر دو گروه، تنها امکان ادامه حیات بود. بنابراین هر دو گروه همچنان سیاست تسلیم طلبانه و دنباله روانه ای در برابر حزب دمکرات و کومله در پیش گرفتند. از این رو هنگامی که درگیری مسلحانه میان حزب دمکرات و کومله اوج گرفت، اقلیت با درون خلقی خواندن اختلافات و تضادهای آنان، آن را خطری هزاران بار بیش از اقدام نظامی حاکمیت دانسته و اعلام آمادگی می کند تا برای حل این اختلافات فعالانه قدم بردارد.(۱)

یکی از اعضای مرکزیت اقلیت پس از ورود به کردستان به همراه دو تن دیگر از افراد حاضر در مقر در مردادماه سال ۶۰ به دیدار رهبری حزب دمکرات و شخص قاسملو می روند. در این دیدار آنان درباره جبهه مشترك براندازی سخن می گویند. در دومین دیدار، قاسملو با اشاره به ملاقات خود با یکی از مسئولین مجاهدین خلق در پاریس در تاریخ هفدهم دی ماه ۱۳۵۹ و کسب توافقاتی برای تشکیل جبهه مشترك به نمایندگان اقلیت پیشنهاد ارسال نامه به مجاهدین خلق و دعوت از آنان برای برگزاری یك نشست در منطقه کردستان می دهد. این پیشنهاد با استقبال نمایندگان اقلیت مواجه می شود. بنابراین نامه در ۲۹ مرداد سال ۱۳۶۰ برای مسعود رجوی رهبری سازمان مجاهدین ارسال می شود. آنان در این نامه به رجوی متذکر شده اند که برنامه ارائه شده از سوی مجاهدین پاسخگوی

۱- کار اقلیت، سال ۳؛ شماره ۱۱۱، هرگونه تضعیف جنبش مقاومت خلق کرد، خیانت به انقلاب است. مورخه ۶/۳/۶۰.

ضرورت های مبارزه دمکراتیک نیست و بیشتر شکوائیه بنی صدر از گردانندگان جمهوری اسلامی است. آنان از رجوی می خواهند تا نمایندگانش را برای یک نشست سه جانبه به کردستان آزاد اعزام دارد تا دلایل سازمان را برای پذیرش میثاق پیشنهاد شده از سوی بنی صدر اعلام دارند.(۱)

اقلیت و گروه موسوم به اشرف دهقانی در تبلیغات رسمی خود رژیم بعث عراق را رژیم فاشیستی و ضدخلقی ارزیابی می کردند؛ ولی برای ادامه حضور غیرمؤثر خود در منطقه و دریافت کمک های مالی و تسلیحاتی از آن رژیم، چاره ای جز همکاری با آن رژیم نداشتند. این گروه ها برای آنکه به رژیم عراق نشان دهند حیاتی دارند گهگاه در عملیات نظامی حزب دمکرات و کومله همراهی می کردند.(۲) به همان میزان که گروه دهقانی به حزب دمکرات نزدیک بود، اقلیت به کومله نزدیکی نشان می داد. هر دو گروه به نیکی می دانستند که بدون کسب رضایت این دو سازمان بومی امکان حضور در منطقه نخواهند داشت. مشارکت در عملیات نظامی فقط به منظور جلب اعتماد و رضایت میزبان و تبلیغ نام گروه و آشنا ساختن مردم منطقه با گروهشان صورت می گرفت. آنان همچنین بر این گمان بودند که در فرایند عملیات مشترک خواهند توانست پیشمرگه های این سازمانهای بورژوایی و خرده بورژوایی را به خود جذب کنند.

در سال ۱۳۶۰ اقلیت و گروه اشرف دهقانی در بحران غوطه ور بودند. گروه اشرف دهقانی که در سال ۵۹ توصیه می کرد «هسته های مسلح شهری» باید ضربه زدن خود را در سراسر کردستان آغاز کنند و «اعزام و گسترش گروه های مسلح روستایی و حرکت در مناطق روستایی و کوه باید در دستور روز انقلابیون قرار گیرد»،(۳) در سال ۶۰ با انشعابی روبرو شدند که زمینگیرشان ساخت. محمد حرمتی پور و عبدالرحیم صبوری پس از انشعاب از «چریک های فدایی خلق» و با

۱- نامه مشترک حزب دمکرات کردستان و اقلیت به سازمان مجاهدین خلق، مکاتبات و گزارش های درون تشکیلاتی.

۲- کار اقلیت، سال ۳؛ شماره ۱۲۷، مورخه ۲۵/۶/۶۰ و شماره ۱۳۲، مورخه ۲۹/۷/۶۰.

۳- اعلامیه کردستان سنگر آزادگان، مورخه ۷/۲/۵۹.

تشکیل ارتش رهایی بخش خلق های ایران (آرخا) و با این استدلال که تاکنون در کردستان موفقیتی کسب نکرده اند و به واسطه حضور حزب دمکرات هیچ گاه موفقیتی نیز کسب نخواهند کرد، بیشتر نیروهای خود را به جنگل های شمال ایران بردند تا آنجا را به کردستانی دیگر تبدیل کنند. مجموع پیشمرگه های گروه اشرف دهقانی و آرخا که در مقرهای دایماب، خلیفان، گرماب، سرد کوهستان، کلب رضاخان، کانی رش، تخته و کلاله حضور داشتند به سختی به سی نفر می رسید.

علی اصغر نیکخواه [کاظم] مسئول آرخا در کردستان در گزارشی که در تاریخ ۲۷/۹/۶۰ از این منطقه ارائه می کند، ضمن اعتراف به قرار گرفتن در وضعیتی نامطلوب تأکید می کند که نمی توانند برای از بین بردن این وضعیت نقشی ایفا کنند، «چون از نظر نظامی نیروی قابل توجهی» نیستند. در ادامه کاظم مهم ترین مشکلات گروهشان را در کردستان چنین برمی شمارد: ۱. کمبود کادرهای سیاسی و نظامی ۲. ضعف های بیشمار رفقای پیشمرگه که هر روز برایمان مسائلی می آفرینند ۳. کمبود امکانات فنی و نظامی ۴. نداشتن تحلیل مدون از کردستان و نیروهای سیاسی.

این نابسامانی ها لاجرم آنان را به سوی دیگر سازمان ها سوق می داد که وضعی بهتر از آنان نداشتند. کاظم در این گزارش خود می افزاید:

ما با سازمان های دیگر ارتباط رسمی ای نداریم تنها در این مدت با کومله مذاکراتی برای همکاری داشته ایم. آنها هم در حرف تمایل زیادی به همکاری نشان می دهند و ما در حرف به نتایجی هم رسیده ایم و قرار شده است که در موارد مختلف با هم همکاری عملی داشته باشیم اما با توجه به اینکه به نظر من این جریان با مسائل مبارزاتی به طور جدی برخورد نمی کنند، تنها نتیجه تمام این مذاکرات و توافق ها فقط این شده است که شب ها با هم یک اسم شب مشترک بگذاریم!! که این را هم حتی آنها به درستی رعایت نمی کنند اما در مجموع آنها و مخصوصاً پیشمرگانشان به ما سمپاتی زیادی نشان می دهند. اگر چه به علت اپورتونیست بودن سمپاشی زیادی بر علیه ما کرده اند و هنوز هم در مواردی می کنند.

ص:۱۵۹

مبارزه در جنگل های شمال برای آرخا تقدم و اهمیت استراتژیک داشت و مقرهای کردستان خصوصاً مقر «ملکشان» جنبه آموزشی و تدارکاتی داشتند. نیروها در کردستان آموزش می دیدند تا راهی جنگل های شمال شوند. اما پس از ضرباتی که در اسفندماه سال ۶۰ و فروردین ماه سال ۶۱ بر آرخا وارد شد و طی آن عبدالرحیم صبوری و محمد حرمتی پور کشته شدند، کاظم که آن زمان در جنگل های شمال ایران بود، در اردیبهشت ماه به مقر گروه در حلوان کردستان بازگشت او با تعیین علی عمادیان [یوسف] به عنوان مسئول کردستان، خود مجدداً به جنگل بازگشت. این بار اقامت در جنگل های شمال طولی نکشید. پس از نشستی که اعضا مرکب از یوسف [علی عمادیان]، کاظم [علی اصغر نیک خواه]، سیروس [محسن فرزانیان]، امید [جمال بابایی]، فرهاد، فاطی [نسرین نیک سرشت همسر عبدالرحیم صبوری] و سیمین [زینت مهدی نیا طبری همسر محمد حرمتی پور] در جنگل داشتند بار دیگر بازگشت به کردستان در دستور کار قرار گرفت. با تعطیل شدن مبارزه در جنگل های شمال در اوایل سال ۶۲ همگی به کردستان بازگشتند و پس از بازگشت این بار کاظم و یوسف در برابر یکدیگر صف آرایی کردند. کاظم انشعاب از گروه اشرف دهقانی و رفتن به جنگلهای شمال را نادرست می دانست، ولی در مقابل یوسف به ادامه فعالیت در جنگل اعتقاد داشت. یوسف از سوی کاظم به نقض تصمیمات گروه و متقابلاً کاظم از سوی یوسف به اپورتونیسم درون تشکیلاتی متهم شدند. در نتیجه کاظم و تعدادی دیگر از آرخا جدا شده و برای مدتی به اشرف دهقانی و سپس به کومله، شاخه کردستان حزب کمونیست ایران، پیوستند.

گفته شده است یوسف که به همراه حرمتی پور به جنگل های شمال رفته بود، به سبب اصرار بر شورایی شدن رهبری آرخا با حرمتی پور اختلاف پیدا کرده و لاجرم اخراج شد؛ ولی کشته شدن حرمتی پور مانع از آن شد که اخراج او علنی شود. بنابراین همچنان در گروه باقی ماند و از اردیبهشت سال ۶۱ نیز جایگزین کاظم و مسئول تشکیلات کردستان شد. پس از جدا شدن کاظم مسئولیت کردستان به عهده سه تن مرکب از عمادیان، شاهرخ نعمتی و عبدالعظیم صبوری

[با نام مستعار حمید و مسعود] بود. در سال ۶۳ اختلافات نعمتی [بهرام] و عمادیان [یوسف] علنی شد و کار به مشاجره و زدوخورد کشید. این اختلافات چنان عمیق و گسترده شده بود که هواداران را مستأصل کرده بود؛ به طوری که یکی از اعضا به نام کاظم قریشی با نام مستعار «محسن» خودکشی کرد. در نتیجه این اختلافات یوسف نیز از آرخا جدا شده و به گروه اشرف دهقانی پیوست. حجت الله نیک نژاد درباره شاهرخ نعمتی می نویسد:

بهرام آدمی بسیار بی تربیت و بی پرنسیب؛ حتی نسبت به افرادی که به قول خودشان سال ها با هم بودند خیلی وقیحانه برخورد می کرد، او آدمی تنگ نظر و خودبین بود.

چند نفر دیگر نیز با تشکیل «هسته رزم کمونیستی» از آرخا جدا شدند و به کومله پیوستند. این بار نوبت عبدالعظیم صبوری بود که در آغاز به همراه بهزاد و مرضیه از آرخا جدا شود؛ ولی آن دو نیز مدتی بعد صبوری را طرد کردند. این بار صبوری به همراه چهار تن دیگر تصمیم می گیرند که به ایران بازگشته و تا دستیابی به وحدت به «مبارزه ایدئولوژیک» ادامه دهند. اما آنان نیز پس از ورود به ایران ضربه خورده و دستگیر می شوند.

در گروه اشرف دهقانی نیز وضع به همین منوال بود. آنان در سال ۶۲-۶۱ توانستند چند عملیات انجام دهند. به موجب اطلاعیه گروه در ساعت ۹ صبح روز ۲۸/۱/۶۱ پیشمرگه های چریک ها و حزب دموکرات یک دستگاه بنز ده تن اداره راه و ترابری را در جاده ارومیه – مهاباد تصرف کردند.

چریک ها در اطلاعیه دیگر به خلق های مبارز ایران اطلاع می دهند که در تاریخ ۲۹/۳/۶۱ ارتش به روستای کلب رضاخان هجوم برد و از چهار طرف به پیش مرگه های چریکها حمله کرد «رفقا با رشادت بی نظیری می جنگیدند. دو ساعت بدین منوال گذشت، در این موقع پیشمرگه حزب دموکرات نیز وارد درگیری شدند.» ارتش مجبور به فرار می شود. ناظرین اطلاع دادند که ۸۰ نفر از پرسنل ارتش کشته شدند.

در تاریخ ۲۴/۳/۶۱ یک واحد از پیشمرگه های چریک ها در جاده میاندوآب –

بوکان با ارتش درگیر شده و یک نفر از آنان را کشته و خود سالم به پایگاه بازگشتند.

در تاریخ ۱۹/۴/۶۱ یک واحد از چریک ها یکی از اعضای دایره سیاسی – ایدئولوژیک پادگان قوشچی ارومیه به نام برات اسدی را در خیابان رضایی ارومیه اعدام انقلابی کردند.

در تاریخ ۳/۵/۶۱ یک ستون از چریک ها در جاده سقز – بوکان یک ماشین حامل سپاه پاسداران را زیر رگبار گرفت و هشت تن از آنان را به قتل رساند.

در تاریخ ۷/۷/۶۱ چریک ها یک دستگاه وانت ایسوزو را در شهر ارومیه مصادره کردند.

در تاریخ ۲۳/۷/۶۱ چریک های فدایی «یک پاسدار وابسته به امپریالیسم» را در شهر بوکان ترور کردند. چریک ها در اطلاعیه خود هشدار دادند که رژیم وابسته به امپریالیسم حتی «در شهرهای کاملاً میلیتاریزه شده نیز هیچ گاه در امان نخواهد بود.»

در تاریخ ۱۱/۸/۶۱ پیشمرگان چریک ها و حزب دموکرات پایگاه کاله ده ره (ربط) را زیر آتش مسلسل های خویش گرفته و حدود ۹۰ تن از پرسنل ارتش کشته و زخمی شدند. چریک های فدایی در اطلاعیه ای که منتشر کردند، نوشتند که این عملیات پیروزمندانه «مهر تأییدی بر رهنمود چریک های فدایی خلق مبنی بر ضرورت اتحاد عمل در میان نیروهای مبارز خلق می باشد.» این اطلاعیه همچنین می افزاید زمانی که ما با تأکید بر ماهیت رژیم بر ضرورت تسلیح توده ها پای می فشردیم، اپورتونیست ها «که بیش از نوک دماغ خود را نمی دیدند این نظرات را چپ روانه می خواندند اما امروز همه شاهدند که چگونه تداوم مبارزه مسلحانه در کردستان کمر رژیم را شکسته است.»

در بعد از ظهر روز ۲۵/۹/۶۱ پایگاه مام زینه- خوریسان در منطقه سردشت مورد حمله مشترک پیشمرگان چریک ها و حزب دمکرات قرار گرفت و به مدت یک ساعت زیر آتش پیشمرگان قرار داشت. چریک ها برای مقبول ساختن عملیات خود در اطلاعیه خود نوشتند که این ارتش «همان ارتشی است که زمانی زیر پرچم رضاشاه حرم امام رضا را به توپ بست و همان ارتشی است که قیام

توده ها در ۱۵ خرداد ۴۲ را سرکوب کرد.»

به موجب اطلاعیه چریک ها ارتش یورش وسیعی را در ساعت ۳ بامداد ۲۵/۱/۶۲ از مهاباد آغاز و تا قهوه خانه عامد پیشروی کرد و متقابلاً پیشمرگان چریک ها و حزب دموکرات از پیشروی ارتش پیشگیری کردند. روز بعد پایگاه عامد توسط چریک ها و حزب در زیر آتش قرار گرفت و بخشی از آن منهدم شد. در پنجم اردیبهشت پیشمرگان چریک های فدایی، حزب دمکرات و مجاهدین خلق به پایگاه عامد حمله کردند. چریک ها در اطلاعیه خود نوشتند که «این عملیات بار دیگر ثابت کرد که همکاری عملی سازمان ها یکی از شیوه هایی است که می تواند جلو پیشروی ارتش ضدخلقی را بگیرد.»

چریک ها در خردادماه ۶۲ اطلاع دادند که ارتش یورش جدیدی به سراسر کردستان، «این امید انقلاب ایران»، از جمله به خلیفان و روستاهای اطراف آن آغاز کرده است. خلیفان مهم ترین پایگاه چریک های فدایی بود. بنابراین حمله ارتش به این روستا برای آنان بسیار نگران کننده بود. چریک ها در اطلاعیه خود با گسترده خواندن این عملیات ادعا کردند که پس از دوازده ساعت نبرد «یکی از چریک های فدایی مجروح و سه تن دیگر جراحات سطحی برداشتند.» چریک ها که می دانستند خلیفان آخرین پایگاه های آنان در ایران خواهد بود، در این اعلامیه نگرانی خود را از حمله ارتش با این جملات بازمی تابانند: «چریک های فدایی خلق همان طوری که بارها اعلام کرده اند، اعتقاد دارند که باید فعالانه به دفاع از مناطق آزاد شده پرداخت و اجازه نداد که سلطه رژیم بر کردستان قهرمان اعمال گردد.» اما پس از استقرار ارتش بر خلیفان، چریک ها با ترک منطقه تدریجاً به عراق عقب نشستند.

«چریک های فدایی» پیش تر گفته بودند «گسترش مبارزه پارتیزانی در شهرها دشمن را مجبور خواهد ساخت بخشی از نیروهای خود را که هم اکنون در پهنه روستاها به فعالیت ضدانقلابی مشغولند از آن مناطق بیرون بکشد. به این ترتیب نیروهای پیشمرگه با مشغول کردن مزدوران دشمن در شهرها باعث پراکندگی آنان و تضعیف جبهه دشمن در روستا خواهند گردید.» چریک ها با این تصور، پس از حرکت ارتش به سوی خلیفان، چند عملیات در شهر انجام دادند. در شب دهم

خرداد، پیشمرگان چریک ها در یکی از محلات بوکان یکی از اهالی آن شهر به نام محمد حمیدی را ترور کردند. همزمان با این عملیات، پست بازرسی میرآباد در همان محله مورد حمله واقع و بنا به گفته چریک ها حداقل شش تن کشته شدند. در تاریخ ۲۰/۶/۶۲ «یک واحد از چریک های فدایی خلق ایران برای رفع نیازهای مالی سازمان موجودی صندوق قرض الحسنه وابسته به بنیاد مستضعفین شهرکرد شعبه کاکولک را» به سرقت بردند. بهرام و فریدون محمدی سامانی که عملیات سرقت از بانک را انجام دادند و به شرارت در شهرکرد معروف بودند، پیش از این برای ربایش وسیله نقلیه یکی از اهالی این شهر وی را به قتل رساندند.

به موجب اطلاعیه چریک ها در شب پانزدهم خرداد پیشمرگان چریک ها و کومله در عملیاتی مشترک به پایگاه نظامی در روستای «عیسی کند» واقع در جاده مهاباد – بوکان حمله بردند. چریک ها در اطلاعیه ای که به این مناسبت منتشر کردند، یادآور شدند «گسترش جنگ انقلابی از طریق وحدت عمل نیروهای مبارز بر مبنای طرحی واحد قطعاً به پیروزی خلق کُرد بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی منجر خواهد شد».

در هفدهم خرداد پیشمرگان چریک ها و حزب دمکرات در عملیاتی مشترک در روستای «مک لاوه» به یک پایگاه انتظامی حمله برده و بنا به اطلاعیه چریک ها هفت تن را به قتل رسانده و دوازده تن را زخمی کردند.

به موجب اطلاعیه چریک ها در روز ۹/۷/۶۲ ارتش که قصد ورود به روستاهای «قباغلوجه»، «کروبان»؛ «قلقله» و «بیرعمران» را داشت با مقاومت پیشمرگان رزمنده مواجه شد و پس از شش ساعت نبرد مجبور به فرار شد. در این نبرد بیش از پنجاه تن از نیروهای ارتش کشته شدند و یکی از جاش ها [= مزدوران] نیز دستگیر و توسط چریک های فدایی اعدام شد. اما اختلاف های درونی، همان توان اندک گروه را تحلیل می برد. در بهار سال ۶۱ تعدادی از هواداران گروه اشرف دهقانی در هرمزگان به کردستان رفته و تحت نظر میرهادی کابلی و محمدرضا خادمی در مقر خلیفان دوره آموزش نظامی را سپری کردند. این گروه پیش از این نیز چند بار به کردستان تردد کرده بودند. حضور پرتعداد

این گروه که به «بندری ها» مشهور بودند، در آغاز حیات دوباره ای به «چریک ها» بخشید؛ ولی به سرعت اختلافاتی در سطح پیشمرگه های گروه ایجاد کرد. اختلافاتی که خوی بلندپرواز محمدحسین [غلامرضا لولوئی کوهپایه] به آن دامن می زد. بندری ها در اولین عملیات خود به همراهی حزب دمکرات کامیون بنز خاور متعلق به وزارت راه را تصاحب کردند. گرچه این کامیون را حزب تحت مالکیت خود درآورد، ولی موقعیت بندری ها به عنوان افرادی عملیاتی تثبیت شد و این تخفیف غیربندری ها را به دنبال داشت. اختلافات تدریجاً گسترده و عمیق شد. بنابراین آنان در سه مقر دایماب به فرماندهی میرهادی کابلی، کلب رضاخان به فرماندهی محمدرضا خادمی و خلیفان به مسئولیت محمدحسین تقسیم شدند. اما این تدبیر چاره کار نبود، زیرا اختلافات متنوع و گسترده بود. «بندری ها» به ارتباط «چریک ها» با عراق و دریافت کمک های مالی از آنان خرده می گرفتند و آن را عدول از مشی احمدزاده و در جهت وابستگی ارزیابی می کردند. متقابلاً «چریک ها» دریافت این کمک ها را تاکتیکی و بهره گیری از تضاد امپریالیست ها به نفع انقلاب - که جزء اصول مارکسیستی است - معرفی می کردند. همکاری بندری ها با گروه اشرف دوامی نداشت. در تیرماه همان سال دو گروه از یکدیگر جدا شدند و امکانات آنان نیز تقسیم شد. دو مقر دایماب و کلب رضاخان به بندری ها و دو مقر کانی رش و خلیفان به «چریک های فدایی خلق» واگذار گردید. با خروج آنان «چریک ها» به کلی توان و موقعیت خود را برای همیشه از دست دادند. بنابراین گروه تصمیم گرفت با اعزام افرادی چون هادی کابلی، رحیم کریمیان و تعدادی دیگر به شهر، به جذب نیرو و بازسازی خود بپردازد. اما تیم های شهر یکی پس از دیگری ضربه خورده و نابود شدند. رحیم کریمیان در بهار سال ۶۲ به کردستان بازگشت. مدتی بعد او نیز به جرم افراط در فساد اخلاقی و برملا شدن روابطش با مهرنوش [م.ک] اخراج شد و به ترکیه و از آنجا به اروپا رفت.

در سال ۶۲ کلیه گروه های مسلح در کردستان پس از تحمل ضربات گسترده ناگزیر از ترک خاک ایران شدند. شکست های سنگین نظامی، انشعاب های

پی درپی و خروج از کردستان و استقرار در عراق نقطه پایانی بود در برابر حیات سیاسی این گروه ها. بنابراین از عملیات «چریک های فدایی خلق» در سال ۶۳ اطلاع روشنی در دست نیست؛ اما می دانیم که پس از خروج از ایران همکاری چریک ها با حزب دموکرات و کومله نیز به پایان خود نزدیک شد. از این رو آنان به گروه های دیگر نزدیک شدند تا بتوانند عملیاتی انجام دهند.

به موجب اطلاعیه «چریک های فدایی خلق» در هشتم بهمن ماه ۶۳ یک دسته از پیشمرگان این گروه به همراهی یک دسته از پیشمرگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) در یک طرح عملیاتی مشترک به پایگاه «سربرد» در منطقه بانه حمله برده و تعدادی از افراد مستقر در پایگاه را کشته و «پس از خاتمه درگیری همگی سالم به محل های تعیین شده عقب نشینی نمودند.»

در تاریخ ۲۳/۲/۶۴ پیشمرگان چریک ها و راه کارگر به یک پایگاه نظامی جمهوری اسلامی در «شاخ سوران» حمله برده و اکثر افراد مستقر در این پایگاه را کشته و همگی سالم به مناطق از پیش تعیین شده عقب نشینی کردند.

چریک های فدایی همچنین در شهریورماه همین سال دو عملیات مشترک با آرخا(۱) در منطقه بانه انجام دادند؛ که بنا به اطلاعیه چریک ها این بار نیز پیشمرگان با وارد آوردن ضرباتی به ارتش همگی سالم به پایگاه های خود بازگشتند.

شاید بتوان به عملیات چریک های فدایی خلق موارد دیگری نیز افزود؛ ولی این عملیات به رغم تمام تبلیغات چریک ها هیچ گاه موجب همراهی مردم با آنان نشد. عبدالعظیم صبوری با اشاره به هیاهوی چریک ها پس از هر عملیات می نویسد: «چریک ها پس از هر عملیات موفق و یا ناموفق بیانیه بلندبالایی منتشر می کردند و هدف آنان جلب نظر رژیم عراق و دریافت کمک های هر چه بیشتر بود.»(۲)

البته این گزارش های دروغین، از دید دستگاه اطلاعاتی عراق پنهان نبود. گزارش های متعددی از امن العام در دست است که به دروغ پردازی های

۱- آرخا؛ ارتش رهایی بخش خلق های ایران. نک: همین کتاب، ص ۴۹.

۲- عبدالعظیم صبوری، بازجویی بدون تاریخ.

شاخه های مختلف چریک ها اشاره دارد.(۱)

حضور در خاک عراق ارتباط این گروه با سازمان اطلاعاتی رژیم عراق را آشکارتر ساخت. این گروه در طی مدت اقامت در کردستان ایران تلاش می کرد روابط خود با رژیم بعث عراق را از نگاه پیشمرگه هایش مخفی بدارد. هنگامی که در اواخر زمستان سال ۶۱ چندین بار قاطر اسلحه از عراق وارد کردند، مسئولین گروه ادعا کردند که سلاح ها از فلسطین آمده است. اما پس از آن که آشکار شد این سلاح ها از عراق تحویل گرفته شده است، برای مجاب کردن پیشمرگه ها ادعا می کردند چون ما اطمینان داریم سازمانی وابسته نیستیم بنابراین دریافت سلاح از عراق بی اشکال است. پس از حضور در کردستان عراق، ناگزیری روابط با رژیم بعث از پرده بیرون افتاد. بنابراین مسئولین گروه با صراحت اعلام کردند که «هرگونه کمکی را از جانب هر کسی بدون قبول قید و شرط می پذیریم.» یکی از پیشمرگه های اقلیت در مورد گروه دهقانی نوشت: «این گروهک در عراق از گروهک های ثروتمند به شمار می رود و در رابطه اش با دولت عراق، گوی سبقت را از همه ربوده است. می گویند ماهی ۴۵ هزار دینار از عراق کمک مالی می گیرد و این غیر از امکانات تدارکاتی؛ غذایی؛ بهداشتی و وسایل نقلیه است. دو ماشین از دولت عراق گرفته، یک تویوتای لندکروز و یک سواری لندکروز، ... می گویند این گروهک در نزدیکی های مرز ایران و عراق در سردشت مقری دارد و با تمام قاچاقچیان که به عراق و ایران کاروان می کنند ارتباط و با پول و حتی تهدید آنها به تحویل به عراق، از آنها برای کسب اطلاعات و اخبار داخل ایران استفاده می کنند. این گروهک همچنان به تاجر پسته و کشمش در بین سایر گروهک ها در عراق معروف است چون هر چه از این دو نوع جنس به شکل قاچاق از ایران وارد عراق می شود آنها می خرند و با همکاری مخابرات سلیمانیه و کرکوک آن را به بغداد می برند.»

علی عمادیان که از اواخر سال ۶۳ مجدداً به گروه اشرف دهقانی پیوسته بود

۱- رجوع شود به اسناد ضمیمه.

از آن پس رابط این گروه بـا رژیم بعث عراق شـد و بیشتر ایـام را در بغـداد سـکنی داشت تا انتقال نیروها و اعضا به اروپا و یا بالعکس که نیازمند همکاری با دستگاه اطلاعاتی عراق بود را سامان دهد.

شکست های بی وقفه و متوالی، خروج ها و انشعاب های پی درپی و ناتوانی در سازمانـدهی، گروه را در آسـتانه تلاشـی قرار داده بود، در کردسـتان عراق نیز دو تن از افراد باسابقه گروه، لیلی و بهمن [اختر صبوری و سهراب افشار قاسمی] از گروه جدا شدند. بنابراین از «چریک های فدایی خلق» فقط اشرف دهقانی و همسرش فریبرز سنجری در مرکزیت، سیاوش مستغنی و نادر و فاطمه سعیدی اعضای گروه و چند نفر نیز زیر تنظیمات این گروه باقی ماندند که تدریجاً آنان نیز به اروپا رفتند.

اقلیت نیز وضـعی بهتر از گروه اشـرف دهقـانی نـداشت. این گروه نیز ناگزیر بود خود را در ابتـدا با حزب دمکرات و سـپس با کومله پیوند زند. بنابراین سـعی می کرد در برابر اختلافات کومله و دمکرات با حفظ بی طرفی آنان را نصـیحت کند. هنگامی که درگیری بین کومله و دمکرات شدت گرفت، ارگان اقلیت نوشت: «سـرنوشت جنبش مقاومت خلق کرد با سـرنوشت حزب دمکرات کردسـتان گره خورده است.» از این رو نقش و ارزش حزب را به یـاد کومله، که گاه با حزب درگیر می شـد، آورد: «هر جا که پیشـمرگان حزب مجبور به عقب نشینی و از دست دادن نقاطی شده اند برای پیشمرگان دیگر گروه ها و سازمان ها امکان استقرار علنی و ایجاد پایگاه باقی نمانده است.»(۱)

ضرباتی که در اسفندماه سال ۶۰ بر اقلیت وارد آمد و اختلافات درون گروهی که به اوج خود رسیده بود، امکان تحرک را از آنان سلب کرده بود. این گروه در محلی به نام باغچه مقری داشت که مسئولیت آن به عهـده مهـدی سامع [بیژن] بود. تعـداد پیشـمرگه هـای آنان نیز بیش از بیست وپنـج نفر نبود. که یازده تن آنان در عملیاتی که مهـدی سامع در ۲۳ بهمن ۶۱ تدارک دید کشته شدند.

۱- کار اقلیت؛ شماره ۱۳۲.

مواجهه بـا انقلابی غیرمنتظره بسیاری از تحلیل های سازمان چریک های فـدایی خلق را که بر نوعی از مارکسیسم – لنینیسم استوار بود فروریخت و آنـان را در تنگناهـای ایـدئولوژیک قرار داد و لاـجرم راه را بر نقـد هر چه رادیکـال تر گذشـته هموار ساخت. شایـد سازمان پیش از آنکه به عدم انطباق شیوه های بلانکیستی(۱) با مارکسیسم – لنینیسم پی ببرد، اول بار شکست این شیوه را در عرصه عمـل آزمود و این تجربه آنـان را به سوی تصـحیح تئوری های خود رهنمون ساخت. شکست آنان در عرصه عمل فراتر از ضـرباتی بود که ساواک بر آنان وارد می کرد. بلکه دقیقاً در همان جا نهفته بود که آنان خود را پیروز می دانسـتند. چریـک هـا پس از ترور محمـدصادق فاتـح یزدی صـاحب کارخـانه جهـان چیت در تاریـخ ۲۰/۵/۱۳۵۳ در بررسـی «تأثیرات اعـدام» وی نوشـتند «اولین عکس العمل کارگران سـتمکش کارخانه های جهان در مورد اعـدام فاتح، حاکی از ابهام زیـاد، تأثر، ناراحتی شدیـد و تنفر از نحوه قتل بود.»(۲) حتی این کـارگران «دلایـل زیادی داشـتند که دولت این عمل را انجام داده»(۳) است. کارگران به این دلایل خود شاخ و برگ نیز می دادنـد تا آن را مقبول سازند. «این شایعه ایجاد شده بود که دو لندرور نظامی و افرادی با لباس های ارتشی در این عمل شرکت داشته»اند.(۴)

این تلقی و ارزیابی کارگران از ترور محمدصادق فاتح یزدی صاحب کارخانه

ص:۱۶۹

۱- تاکتیک توطئه گری و اقدام دسته ای کوچک با افکار افراطی.

۲- تأثیرات اعدام فاتح، جزوه دستنویس از شاخه کرج، زمستان ۱۳۵۳، ص ۱.

۳- همان، ص ۳.

۴- همان، ص ۹.

جهان چیت برای چریک ها می توانست بسیار تلخ باشد. آنان با مشقت بسیار تروری را طراحی و اجرا کرده بودند تا ضمن حمایت از کارگران توجه آنان را به مبارزه مسلحانه جلب نمایند. اما تنها نتیجه آن در نزد کارگران وجود «تضاد بین فاتح و دولت»(۱) بود. پیروزی آنان بوی شکست می داد. جزوه مدعی است که پس از پخش خبر ترور فاتح از رادیوی میهن پرستان، کارگران که پی بردند این ترور از سوی چریک های فدایی انجام شده با خوشرویی از آن استقبال کردند و خود به پخش اعلامیه های مربوط به اعدام فاتح مبادرت ورزیدند. این جزوه می کوشد تا درستی سخن پویان را نشان دهد «که احساس ضعف مطلق در برابر قدرت مطلق چگونه ریشه دار است و اینکه چگونه در اثر تداوم مبارزه این دو تضاد جای یکدیگر را در ذهن خلق عوض خواهند کرد.»(۲) اما اگر از این نتیجه گیری جزوه درگذریم، این بررسی نشان می دهد که کار مسلحانه نمی تواند الزاماً نتایجی دربر داشته باشد که چریک ها برای خود تصور می کنند. به یاد داریم که مهدی فتاپور نیز مأمور شد تا به سازمان اطلاع دهد که این ترور از جانب جناح جزنی مردود است.(۳)

بنابراین در بستر این واقعیات، سودمندی مشی مسلحانه نه تنها مورد تردید واقع شد، بلکه با شروع قیام این «پیشاهنگان به تلخی دیدند که بازوهای مسلح آنان بر پیکر تناور این غول بپاخاسته بس کوچک و ناتوان می نماید...»(۴)در نتیجه این شکست ها و ناکامی ها بود که جناح اکثریت با اعلام اینکه «جریانهای گریلایی [چریکی شهری] و انترناسیونال چریکی» در حال احتضار می باشند، نوشت: «بینشی که ۹ سال بر سازمان چیره بود در بعد فلسفی معرف نوعی ایده آلیسم در پوشش ماتریالیسم و در عرصه مبارزه طبقاتی معرف جبهه گیری عموم خلقی و غیرپرولتری بود. این بینش با درک انحرافی از اشکال مبارزه طبقه

۱- همان، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۲۳.

۳- نک: چریک های فدایی خلق، ج ۱، ص ۵۵۶.

۴- کار، اکثریت و مسئله اقلیت، چهارشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۵۹، سال دوم؛ شماره ۶۱، ص ۱ ضمیمه.

کارگر و چگونگی تأمین رهبری پرولتری، با درک انحرافی از رابطه پیشرو و توده و عمده کردن نقش پیشرو و عوامل ذهنی و بی بها کردن نقش توده ها در روند انقلاب با درک خودساخته و غیراصولی حاکی از درآمیختگی ارگانیک اعمال قهر مسلحانه با حرکت پیشرو انقلابی، کلاً با درک غلط از تئوری انقلاب، شرایط عینی و شرایط ذهنی منشأ پیکاری خودانگیخته و آوانتوریستی بوده است».(۱)

بدین ترتیب جناح اکثریت کمیته مرکزی همه انحرافاتی را که موجب درک نادرست از تحولات اجتماعی و سیاسی شده بود، متوجه اندیشه های التقاطی سازمان دانستند. آنان حتی پافراتر نهاده و پیشینه سازمان را خرده بورژوایی و خارج از چارچوب های پرولتری ارزیابی کردند و این نوید را دادند که «بینش گذشته زوال می یابد».(۲) اما برخی دیگر به رغم بعضی انتقادات همچنان از سابقه سازمان دفاع می کردند. اینان به سابقه خود که بدان تعلق خاطر داشتند چنگ زده بودند و نمی توانستند آن را رها کنند. اینان می خواستند که آینده خود را در امتداد گذشته بنا کنند. در نزد آنان گذشته و آینده در هم تنیده بود؛ جدا ساختن آن دو ناممکن به نظر می رسید. گذشته مایه مباهات بود، نقد و طرد گذشته به معنای چشم فروبستن بر همه افتخارات تلقی می شد.

بنابراین برای آنکه سازمان تکلیف خود را با گذشته اش یکسره کند و دورنمایی از آینده ترسیم سازد لازم بود هر چه سریع تر این سابقه به نظرخواهی گذاشته شود. برای انجام این نظرخواهی، در مهرماه ۵۸ نشست وسیعی از اعضا و کادرها برگزار گردید. مرکزیت سازمان به این مناسبت طی نامه ای به اعضاء و کادرها نوشت که سازمان در جنبش کمونیستی ایران به چنان وزنه ای تبدیل شده است که باید تشکیل حزب کمونیست را بر عهده گیرد؛ و این امر خطیر بدون اتخاذ تصمیم های سترگ و بدون قبول مسئولیت ممکن نخواهد برد و اکنون کل تشکیلات باید وظایف عمده و فرعی سازمان را با انجام مبارزه ایدئولوژیک

۱- همان.

۲- همان.

تعیین کند.

این نشست در چهار گروه جداگانه و در چهار نقطه مختلف برگزار گردید. گفته شده است «هادی [احمد غلامیان لنگرودی] از شرکت در پلنوم محروم شد.»(۱) پیش تر نیز دیدیم که ادعا شده است که با تقلب در انتخابات هادی از عضویت در مرکزیت بازماند. در درستی این ادعاها می توان تردید کرد. زیرا صرفنظر از اینکه سند دیگری مبنی بر درستی این ادعا در دست نیست، باید توجه داشت که هادی از رهبران سازمان به شمار می رفت و حذف او نمی توانست به سادگی صورت گیرد. حذف او می توانست واکنش هایی را حداقل در میان برخی اعضا برانگیزد. اگر هادی فاقد آن موقعیتی بود که دیگران را به دفاع از او برانگیزاند، چگونه وی توانست تا عضویت در رهبری اقلیت صعود کند؟ گذشته از آن حمیدیان به دلایل حذف هادی از شرکت در پلنوم اشاره ای نمی کند و روشن نمی سازد که از نظر حذف کنندگان چه تفاوتی بین هادی و دیگر اعضایی که همچون او می اندیشیدند وجود داشت که یکی را حذف کردند و دیگران را پذیرفتند.

در گزارش ۱۸۴ صفحه ای که از این پلنوم در دست است سخنرانان با شماره مشخص شده اند. بنابراین دانسته نیست که چه کسانی سخن گفته اند و مواضع آنان در مورد مسائل و موضوعات مطرح شده چه بوده است. در این نشست درباره چهار موضوع بحث و گفت و گو شد. اولین موضوع «درباره بحران درون سازمان و ریشه های آن» بود. موضوع دوم «رابطه بحران جنبش کمونیستی با بحران درون سازمان» بود. موضوع سوم نیز درباره «وضعیت جامعه» و موضوع چهارم «راه حل بحران» بود. در این نشست درباره مسائل متنوعی چون ریشه های ایدئولوژیک بحران؛ بحران تشکیلات؛ رابطه پیشاهنگ و توده؛ مرحله انقلاب؛ ساخت طبقاتی جامعه؛ نفوذ اندیشه های خرده بورژوایی در جنبش کمونیستی؛ اپورتونیسم چپ و راست؛ گرایش پرولتری و غیرپرولتری در سازمان در فقدان

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۳۱۸.

استراتژی و تاکتیک؛ قهر و انحراف در اندیشه های احمدزاده و جزنی سخن گفته شد. پس از پایان مباحث دو جریان کاملاً مشخص در سطح پلنوم شکل گرفت.

جریان اول معتقد بود که:

گسترش بی رویه سازمان؛ نبود یک رهبری با تجربه و قوی برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، سازمان را دچار یک بحران ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی نمود. تضادهای ایدئولوژیک ریشه اصلی بحران کنونی را تشکیل می دهد. گرچه اکثراً گذشته را به نقد می کشند ولی در چگونگی برخورد و انتقاد به گذشته دید واحدی وجود ندارد و برنامه تدوین شده ای هم هنوز ارائه نشده است. اکنون تضادها به شکل پیچیده ای ترکیب شده و بحران کنونی را ایجاد کرده است. بحران جنبش کمونیستی نیز به نوبه خود بر زمینه بحران سازمان تأثیر می گذارد و عمل می کند و انحرافات مختلف چپ و راست درون جنبش کمونیستی به میزان معینی در سازمان اثر می گذارند به گونه ای که همه نوع گرایش اکونومیستی و تروتسکیستی در درون سازمان می توان مشاهده نمود.

جریان دوم معتقد بود که:

بحران نه در تشکیلات، نه در مرکزیت و نه در تضاد بین موقعیت سازمان و کیفیت آن، بلکه در رشد فزاینده تضاد بین بینش انحرافی گذشته و سمت گیری پرولتری آن به سوی پذیرش اصول عام مارکسیسم – لنینیسم نهفته است. از این مهمتر آن که رد بینش خرده بورژوایی گذشته به هیچ وجه به تنهایی دال بر پذیرش خط پرولتری و حل نهایی بحران نیست. کوشش در راه نفی بینش گذشته هرگز نباید ما را از اپورتونیسم چپ و اپورتونیسم راست که می کوشند سمتگیری پرولتری سازمان را تحت تأثیر قرار دهند غافل دارد. جریانی که مدعی نفی بینش گذشته است خود می تواند حتی به همان اندازه زیر نفوذ جریان های خرده بورژوایی چپ و راست درآید و منشأ بحران ها و تضادهای ایدئولوژیک دیگر گردد.(۱)

۱- گزارش مقدماتی نخستین پلنوم؛ پروسه انتقاد و تصحیح خطا، مهرماه ۱۳۵۸.

به تعبیر اکثریت، این پلنوم «شکست آشکاری بود برای آن بینشی که ۹ سال بر سازمان مسلط بود.»(۱) در جریان برگزاری پلنوم ۹۰ درصد اعضا و کادرها دچار تحول فکری شدند.

رد و قبول گذشته مبتنی بود بر درک متفاوتی که آنان از اصول ایدئولوژیک و مبانی مارکسیسم داشتند. بنابراین اکثریت استدلال می کرد که بدون داشتن بنیادهای واحد ایدئولوژیک و قبول تئوری های عام مارکسیستی – لنینیستی نمی توان در تاکتیک و برنامه و درباره تحلیل حاکمیت؛ تحلیل موقعیت و وظایف به توافق رسید و وحدت تشکیلاتی را تأمین نمود. اما اقلیت آن را بهانه ای از جانب اکثریت می دانست تا نظرات راست روانه خود را پنهان سازد.(۲) اقلیت در برابر، تنها راه اصولی پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک را بحث درباره تحلیل شرایط پس از قیام، تعیین استراتژی سیاسی و وظایف مبرم و تاکتیکی کمونیست ها می دانست و نقد گذشته را در متن پاسخگویی به مسائل مبرم جنبش کمونیستی معتبر می دانست. به نظر جناح اقلیت، جناح مقابل با طرح مبارزه ایدئولوژیک برای ارزیابی مجدد تاکتیک های گذشته اهداف محفلی خود را پی می گرفت.

گرچه از این پلنوم بوی انشعاب به مشام نمی رسید، اما مرزهای بین دو جناح مستحکم تر شد. شاید جناح اقلیت در این فکر بود که برای دفاع از اساس بینش گذشته و مقابله با اپورتونیسم در سازمان بماند.(۳) و شاید بر اساس رهنمود حسن میرزائیان [هاشم] بر این باور بودند که «با قدری مبارزه ایدئولوژیک» خواهند توانست «اکثریت قلابی را ایزوله کنند». اما جناح اکثریت که «میدان را برای اجرای اهداف راست روانه خویش، بیش از پیش مناسب یافت»(۴)، با استفاده از اهرم های تشکیلاتی جناح اقلیت را در تنگنا قرار داد و در نتیجه «تنها عضو مرکزیت [حیدر] که اصول نظری و بنیادهای بینش گذشته سازمان را قبول داشت

۱- کار، شماره ۶۱ ضمیمه، ص ۲.

۲- همان، چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم؛ همان، ص ۴.

۳- همان، اکثریت و...، ص ۱.

۴- چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم، ص ۴.

و اساس جزوه پاسخ به اشرف را که بنیادهای بینش گذشته را نفی می کرد قبول نداشت استعفا داد و وظایف سازمانی خود را رها ساخت.»(۱)

محمـدرضا دبیری فرد [حیـدر] و عضـو دیگری از مشـاورت مرکزیـت «بـا هـدف تـدوین نظرات و مبـارزه سیسـتماتیک علیه گرایشات انحرافی مسلط، از مرکزیت و هیأت تحریریه کار استعفا دادند.»(۲) امـا این دو عضو به رغم تـدوین چارچوب های نظری جناح اقلیت نتوانستند کاری از پیش ببرند... نطفه انشعاب در پلنوم بسته شده بود.

مدت کوتاهی پس از برگزاری پلنوم، بخشـی از مباحث که به وضوح به نفع حزب توده بود توسط این حزب منتشر شد. دانسته نیست که این مبـاحث چگونه به دست حزب توده رسـید؛ ولی این امر می توانست به معنای نفوذ حزب توده در سازمان تفسـیر گردد. تقریبـاً اکثراً افراد سرشـناس حزب توده از وجود فردی نفوذی در سازمـان اظهـار بی اطلاـعی کرده انـد. امـا کیانوری از فردی بـا نام مسـتعار «منصور» عضو شاخه اراک به عنوان نفوذی حزب توده در این سازمان یاد می کنـد. اطلاعی از منصور در اختیـار نـداریم؛ حتی نمی دانیم که «منصور» نـام مسـتعار سازمانی است و یا نام مسـتعار حزبی؟ اما آیا منصور در جلسات پلنوم حضور داشت و یا می توانست به اسناد آن دسترسی داشته باشد؟ و آیا گزارش پلنوم توسط مشاراليه در اختیار حزب توده قرار گرفت؟ و اگر قول کیـانوری را بپـذیریم و منصور را نفوذی حزب در سازمان بـدانیم، آیا به راستی وی تنها نفوذی حزب بوده است؟ برای این پرسش ها نمی توان پاسخی یافت.

ضمناً نباید فراموش ساخت که حزب می توانست از راه های دیگر به این اسناد دست یابد.

۱- همان؛ اکثریت و...، ص ۲.

۲- همان، چرا مبارزه ایدئولوژیک را...، ص ۴.

انشعاب اقلیت

اشاره

در خرداد سال ۵۹ سازمان چریک های فدایی خلق شاهد انشعاب دیگری بود که این سازمان را به دو بخش اقلیت و اکثریت تقسیم نمود. این نامگذاری بر اساس تقسیم اعضای مرکزیت به هنگام برگزاری اولین پلنوم سازمان در مهر ۵۸ صورت گرفت. پس از انشعاب این تقسیم بندی در میان کادرها و هواداران نیز تعمیم یافت. هواداران اکثریت به طور محسوسی بر هواداران اقلیت غلبه داشتند. البته اقلیت خود را در اندیشه و وفاداری به آموزه های لنینی بلشویک (اکثریت) و رقیب را منشویک (اقلیت) می دانست.(۱) بر این اساس اقلیت از اطلاق عنوان اکثریت به جناح رقیب پرهیز می کرد و آن را با عنوان «جناح کمیته مرکزی» معرفی کرده و مورد خطاب قرار می داد.

انشعاب در بستر اختلافات دیرپای درون سازمان شکل گرفت. در میان علل انشعاب بی تردید «نقش محوری مبارزه مسلحانه» مهم ترین آنها به حساب می آید.

ص:۱۷۷

۱- در پی اختلاف در کنگره «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» در سال ۱۹۰۳ این حزب به دو جناح بلشویک ها (به زبان روسی به معنای اکثریت) به رهبری لنین و منشویک ها (به معنای اقلیت) به رهبری پلخانف و مارتوف تقسیم شد که نهایتاً به انشعاب از حزب منتهی گردید. در سال ۱۹۰۹ لنین عنوان «بلشویک» را برای گروه خود برگزید. بلشویک ها جناح رادیکال حزب سوسیال دموکرات بودند و منشویک ها، جناح میانه رو. و اختلاف آنان بر سر مسائلی چون مبارزه مخفی و یا علنی و قانونی بود. منشویک ها به دموکراسی قانونی بیشتر تمایل نشان می دادند. با بازگشت لنین به روسیه در سوم آوریل ۱۹۱۷، او در «تزهای آوریل» خود خط مشی حزب برای تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را تعیین کرد. لنین در «تزهای آوریل» عدم حمایت از دولت موقت و لزوم به دست گرفتن قدرت دولت از سوی شوراها را به منظور نابودی حاکمیت دوگانه مطرح کرد.

مدتها پیش از انشعاب، اکثریت سازمان با انتقاد از گذشته خود برخی از اعضا را همچنان دلبسته به مشی چریکی می دانست. این اعضا نیز شیفتگی خود به اسلحه را پنهان نمی کردند.

اسلحه همه هویت و ایدئولوژی آنان را تشکیل می داد. زندگی و فعالیت بدون سلاح برای آنان معنا و مفهومی نداشت. هادی غلامیان لنگرودی یکی از رهبران سازمان در حالی که چند اسلحه با خود حمل می کرد در جلسات مرکزیت حاضر می شد.(۱) پیش تر ملاحظه کردیم که غلامیان لنگرودی قدرت سلاح را در حل منازعات درون تشکیلاتی آزموده بود. حتی گفته شده است که او پس از پیروزی انقلاب مخالف علنی شدن سازمان بود؛ زیرا علنی شدن می توانست به معنای «وداع با اسلحه» تلقی گردد. سیامک اسدیان نیز یکی دیگر از رهبران بود. درباره وی نیز نوشته اند: «اسکندر را در خانه دوستدار صنایع (بهرام) اولین بار دیدم. او مسلح بود و به سلاحش خیلی عشق می ورزید (به جای اینکه به مردم عشق بورزد). او درباره همه چیز حتی مسائل عاطفی از زبان اسلحه حرف می زد.»(۲) آنان می جنگیدند برای آنکه جنگیده باشند. و بی تردید نمی توان عوامل روانشناختی را در بازپروری اندیشه نادیده گرفت.

اگر اسلحه بر پشت برخی اعضا سنگینی می کرد، عده دیگری به سلاحشان می بالیدند و تفاخر می کردند. به هر حال گذشته سازمان از جهات مختلف مورد مناقشه بود. عده ای از کادرها، در زندان با بیژن جزنی حشرونشر داشتند و تحت تأثیر اندیشه های او قرار گرفتند و پس از او به بازتولید و حتی اصلاح آن اندیشه ها پرداختند. این به معنای بازنگری در آموزه های مسعود احمدزاده و نظریه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» بود.

با اوج گرفتن اختلافات و گسیختگی و تشتت در سازمان، همچنان که گفتیم جلسه ای با شرکت کادرهای مهم برگزار گردید و به مدت سه روز ادامه یافت.

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۳۱۴.

۲- محمدباقر نمازی؛ تک نویسی درباره سیامک اسدیان، بدون تاریخ.

مضـمون اصـلی مبـاحث پلنوم، برخورد بـا گذشـته سازمان و نفوذ انـدیشه های خرده بورژوازی و اپورتونیسم چپ و راست در سازمـان بود. حسن میرزائیـان [هاشم] یکی از رهبران بعـدی اقلیت، در زمان برگزاری پلنوم در فرانسه به سـر می برد. او پس از مطالعه مباحث پلنوم خطاب به یکی از اعضا نوشت:

واقعاً ایمان بیاوریم به نقش و اهمیت مبارزه ایدئولوژیک. هیچ چیز بهتر از خودشان نمی تواند مشتشان را باز کند و بی مایگی و سـردرگمی شان را نشان دهد. واقعاً که اپورتونیزم مثل مار بین نظریات ناسخ و منسوخ می پیچد. نمی دانی چقدر خوشحالم از اینکه بـود و نبود و هر چی توی چنته است در این مبـارزه به نمـایش گذاشـته می شود. واقعاً که ضـعف و سـردرگمی رفقا نگران کننده است و با چنین وضـعیتی چنانچه نتوانند دندان سر جگر بذارن (که لااقل بفهمن خودشان چی میگن) جنبش ضرر بزرگی می کند. من ایمان دارم که هر کس قدری نسبت [به] جنبش احساس مسئولیت داشته باشد و از واقعیت ها نبریده باشد به آن دسـته که پایشان را در یک کفش کرده اند و اصـرار دارند که اول حساب گذشته را برسیم و بعد فکر کنیم که چه باید بکنیم به چشم خائنین به جنبش، روشنفکران کنج خانه نشین نگاه خواهد کرد. برایم خیلی عذاب آور است وقتی که به یاد می آورم که چگونه بانـدبازی و رفیق بازی های رفقای زنـدان، توانست اکثریت مبتـذلی را در مرکزیت متمرکز کند و با خود می گویم این خـائنین را بالأخره توده های سازمان محاکمه خواهنـد کرد... وقتی که می بینم اکثریت فقط بر سـر رد گذشـته با هم وحدت دارند ولی در ایدئولوژی طیفی را از توده ای – پیکاری – تروتسـکیست و خط چهاری تشـکیل می دهند، برایم خیلی نگران کننـده است. آخر چطور تمایلات توده ای و تمایلات پیکاری (یعنی سگ و گربه) می تواننـد در یک تشـکیلات کار کنند؟! قدری به گفته ها و نظریاتشان دقت کن. با اینکه هیچ کدام نظر شکل گرفته و مشخص ندارند به هر حال هر کدام مهر و نشان از جایی دارد. خیلی دلم می خواست که در پلنوم بعدی شرکت می داشتم. حالا می فهمم که چقدر ساده لوحانه بر سر جایگزین کردن آن رفقای جدید برخورد کرده ایم.

ص:۱۷۹

خاک بر سر ما (یعنی رفقای قدیمی) ما اشتباه بزرگی کرده ایم. باید میدان می دادیم ولی نه همه میدان را. حالا هم که دیگر کار از این حرفها گذشته... به همه رفقای اقلیت بگو اگر قدری مبارزه ایدئولوژیک ادامه پیدا کند، اکثریت (قلابی – مرکزیت جدا از توده و میکانیکی) ایزوله خواهد شد. آنها با باندبازی به مرکزیت رسیده اند. آنها هیچی در چنته ندارند. توده های سازمان با قاطعیت و منطق برنده خود آنها را محاکمه خواهند کرد.(۱)

پلنوم وحدت بخش نبود؛ و اختلافات را بیش از پیش روشن کرد. بنابراین تصویب شد که مبارزه ایدئولوژیک به صورت جدی تر ادامه یابد. مهلتی تعیین شد تا طرفین نظریات خود را تدوین کرده و برای بحث در اختیار اعضا قرار دهند. اقلیت با فاصله گرفتن از کارهای اجرایی به تدوین نظرات خود پرداخت و این فرصتی برای اکثریت فراهم ساخت تا تمامی اهرم های تشکیلاتی را در دستان خود متمرکز کند و از آن برای پیشبرد نظرات خود سود جوید.

به رغم آن که اقلیت تئوری های خود را درباره ساختار اقتصادی – سیاسی جامعه و ماهیت دولت تدوین کرده بود، بنا به هر دلیلی مبارزه ایدئولوژیک صورت نپذیرفت. معلوم نیست که کدام جناح از مبارزه ایدئولوژیک شانه خالی می کرد. گذشته از آن، اقدامات مرکزیت سازمان که اقلیت آن را نقض سانترالیسم دمکراتیک می دانست، انشعاب را قطعی ساخته بود. تلاش هایی برای جلوگیری از انشعاب صورت گرفت. در آخرین لحظات اکثریت موافقت کرد که اقلیت نظرات خود را درباره «مبارزه ایدئولوژیک علنی و ماهیت و ترکیب دولت» و ... در صفحات ضمیمه کار منتشر سازد. در ضمیمه کار شماره ۶۱، مورخه ۱۴ خرداد ۱۳۵۹ اقلیت ضمن آنکه نظر خود را «درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت» اعلام نمود، به این پرسش نیز پاسخ گفت که «چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی» ساخته است؟

اما از آنجا که اقلیت بر این باور بود که خواهد توانست هواداران سازمان را به

۱– اسناد درون گروهی. نامه هاشم به یکی از اعضا، مورخه ۱۹/۹/۵۸.

سوی خود جلب نماید، راه خود را از راه اکثریت مرکزیت جدا ساخت. بالأخره در همان خردادماه با انتشار دو شماره «کار» یکی متعلق به اکثریت و دیگری متعلق به اقلیت انشعاب علنی شد. در رأس انشعاب احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، اکبر کامیابی (توکل)، محمدرضا دبیری فرد (حیدر)(۱)، عبدالرسول

۱- عضویت دبیری فرد در سازمان مورد مناقشه واقع گردید. اینجانب (نویسنده) در جلد نخست کتاب حاضر، ادعای حیدر را مبنی بر ارتباط با سازمان از سال ۱۳۵۰، خلاف گویی دانستم. آقای عبدالرحیم پور به یاری آقای دبیری فرد شتافته و سخن نویسنده را اتهامی بی بنیاد دانستند. آشکار است که ارتباط غیرتشکیلاتی با چند عضو نمی تواند ارتباط با سازمان تلقی گردد. البته تاریخ عضویت ایشان فی نفسه فاقد اهمیت است؛ اما از آنجا که مشارالیه سوژه دائمی ساواک بود و منابع ساواک اخبار مربوط به وی را گزارش می کردند و یا به طور نوبه ای تحت تعقیب و مراقبت قرار می گرفت، از این بابت زمان عضویت وی می تواند مهم تلقی گردد. به عنوان مثال آقای دبیری فرد از تاریخ ۲۱/۹/۵۱ تا آخر روز ۲۴/۹/۵۱ و مجدداً طی درخواست نامه شماره ۸۳۷/۳۲۲ از تاریخ ۲۱/۲/۵۳ الی ۲۱/۸/۵۳ تحت مراقبت عملیاتی ساواک قرار گرفت؛ و یا آنکه منبع ۸۲۹۴ در تاریخ ۲۸/۲/۵۳ چنین گزارش می دهد: محمدرضا دبیری فرد فارغ التحصیل دانشگاه آریامهر در ساعت ۲۰ مورخه ۲۸/۲/۵۳ ضمن گفت وگویی با یکی از دوستانش در خیابان به وی اظهار داشته که چند تن از دوستان را اخیراً دستگیر کرده اند. وی سپس گفت دو نفر از کسانی که برادرم را دستگیر کرده اند منزلشان در نزدیکی منزل ما است. وی در حین سخنانش گفت عباس جمشیدی رودباری که خبر مرگش را در روزنامه اعلام کرده بودند در کمیته مشاهده شده است. نظریه یکشنبه: محمدرضا دبیری فرد که سال گذشته فارغ التحصیل شده، اخیراً به اتفاق سه تن از فارغ التحصیلان همان دانشگاه شرکتی به نام تکنوفایر واقع در خیابان تخت طاووس تأسیس کرده است. صحت و سقم اظهارات وی معلوم نیست. لیکن اظهارات وی حاکی از اطلاعاتی از گروه های براندازی است و جالب به نظر می رسد. اعمال و رفتار مشارالیه کماکان تحت مراقبت است و در صورت لزوم از منبع ۱۵۸۵ و یا ۴۱۲۰ جهت مراقبت از او اقدام خواهد شد. اقدام درباره نامبرده موجب شناسایی منبع خواهد شد. حاتم. چند ماه بعد اداره کل سوم طی نامه ای به شماره ۳۸۰۶/۳۴۲ مورخه ۲۰/۸/۵۳ به ریاست ساواک تهران گزارش می دهد که قرار است دبیری فرد به عنوان مهندس مکانیک در شرکت ملی نفت ایران استخدام شود؛ بنابراین دستور فرمایید «اعمال و رفتار او را وسیله منابع موجود به مدت ۷ ماه تحت مراقبت قرار داده و...». استخدام نامبرده منتفی گردید، ولی او همچنان تحت مراقبت و کنترل بود. به طوری که در سال ۵۴ که دبیری فرد تقاضای تأسیس شرکتی را داشت، ساواک پس از بررسی های لازم با تقاضای وی موافقت کرد. در نتیجه چنانکه او ادعا می کند و آقای عبدالرحیم پور نیز تأیید، وی نمی توانسته تا سال ۵۴ با سازمان در ارتباط تشکیلاتی قرار گرفته باشد. بنابراین با توجه به اشراف ساواک بر فعالیت ها و اقدامات وی، زمان مخفی شدن و چگونگی خروج وی از کشور و همچنین کشور مقصد نیز می تواند حائز اهمیت باشد.

آذرنوش (بهروز)، حسن میرزائیان (هاشم)، سیامک اسدیان (اسکندر)، محسن مدیرشانه چی (فرید)، منصور اسکندری (مهران) قرار داشتند. گویا پنج نفر اول، اولین مرکزیت اقلیت را تشکیل می دادند.

تحلیل اقلیت از ماهیت طبقاتی حاکمیت

گفتیم که اختلاف از نقش و جایگاه مبارزه مسلحانه آغاز شد ولی بهانه انشعاب بر نوع تحلیل از ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت برآمده از انقلاب استوار بود. به گمان اقلیت تعیین ماهیت حاکمیت «مبرم ترین مسئله جنبش کمونیستی» به شمار می رفت زیرا «استراتژی و تاکتیک کمونیست ها» منوط به حل آن است و بنابراین «بر هرگونه بحث پیرامون مسائل گذشته سازمان» ترجیح دارد.(۱)

اقلیت در اولین شماره نشریه کار که پس از انشعاب منتشر کرد، دیدگاه خود را در این باره اعلام نمود. اقلیت با انتقاد از کمیته مرکزی سازمان که به رغم سپری شدن بیش از یک سال و اندی از «قیام» هنوز به این پرسش که دولت عملاً در دست کیست و از منافع کدام طبقات دفاع می کند پاسخی نداده است، می افزاید مادامی که به این سئوال پاسخ نگوییم نه تنها از وظیفه خود در پاسخگویی به مسائل مبرم جنبش بازمی مانیم، بلکه به سردرگمی و بلاتکلیفی در جنبش که ضربات جبران ناپذیری به دنبال خواهد داشت دامن زده ایم. اما اقلیت حاکمیت برآمده از انقلاب را در نتیجه سازش خرده بورژوازی مرفه و بورژوازی می دانست. بنابراین آن را «ارگان سازش» نامید. خرده بورژوازی سنتی مرفه که آیت الله خمینی نماینده آن است، هنگامی که در رأس جنبش عظیم توده ای قرار گرفت «خود را سخت ناتوان دید و از حرکت انقلابی توده ها در هراس افتاد و به آغوش بورژوازی پناه برد.»(۲) اقلیت می گوید که تجارب دیگر انقلاب ها و همچنین مارکسیسم – لنینیسم به ما

۱- خطاب به هواداران، کار اقلیت؛ شماره ۶۱، مورخه ۱۳/۳/۵۹، ص ۱۱.

۲- تحولات سیاسی تا مقطع قیام و شکل گیری ارگان سازش، نبرد خلق، ارگان تئوریک اقلیت؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۶۰.

می آموزند که در این سازش این خرده بورژوازی است که دنباله رو بورژوازی می شود و عملاً درخدمت اهداف آن قرار می گیرد و البته این به معنای وحدت یکپارچه آن دو نیست بلکه تضادهایی نیز با یکدیگر دارند؛ از جمله چون خرده بورژوازی دارای گرایش های ضعیف ضدامپریالیستی است، با بورژوازی که فاقد چنین گرایش هایی است در تضاد قرار می گیرند؛ و یا آن که چون سران سازشکار خرده بورژوازی می کوشند که امتیازات ویژه روحانیت را در زمینه های سیاسی و اجتماعی حفظ کنند و این امتیازات که با مناسبات اجتماعی در جامعه سرمایه داری ناهماهنگ است، موجب کشمکش هایی بین بورژوازی و خرده بورژوازی می شود. اقلیت می گوید که رهبری انقلاب یا همان خرده بورژوازی سنتی همه ارگان های قدرت را در کف بورژوازی نهاده و تنها قدرت صوری و ظاهری را برای خود حفظ کرده است و چون خرده بورژوازی قادر به مراقبت از منافع خود نیست به تدریج از پایگاه طبقاتی خویش فاصله گرفته و به تأیید سیاست های ماهیتاً بورژوایی می پردازد. بنابراین چنین حاکمیتی اساساً بورژوایی است.(۱)

اقلیت، بورژوازی را نیز به دو فراکسیون اصلی لیبرال ها و سران حزب جمهوری اسلامی تقسیم می کند که «ماهیت سیاست های» هر دو «بازسازی و تقویت مناسبات موجود» است. از این رو اختلاف های حزب جمهوری اسلامی و دولت بازرگان و سپس بنی صدر را تاکتیکی و نه استراتژیک و از نوع مبارزه درون طبقاتی ارزیابی کرده و آن را «یکی از نمونه های بحران تشدید تضاد در بالایی ها» می داند.(۲)

بنابراین اقلیت با مسلط دانستن نقش بورژوازی در این ارگان سازش «وظیفه عاجل نیروهای انقلابی را نه طرح شعار سرنگونی فوری و بلاواسطه بلکه آگاه کردن و سازماندهی توده ها در جهت زدودن اعتماد ناآگاهانه آنها» می داند.(۳) البته

۱- نبرد خلق، همان، ص ۷۳.

۲- پیشداوری های ما یا تسلیم طلبی های شما؟ در پاسخ به مقاله مندرج در شماره ۶۳ ارگان سراسری کمیته مرکزی.

۳- درباره ترکیب و ماهیت طبقاتی دولت، کار اقلیت؛ شماره ۶۱، مورخه ۱۳/۳/۵۹.

اقلیت در ارگـان تئوریـك خود تأكیـد می كنـد كه «دیـد استراتژیك پرولتاریا در قبال این حاكمیت سـرنگونی آن است» ولی چون در لحظه كنونی پرولتاریـا و متحـدانش قـادر به چنین كـاری نیسـتند، پس آنهـا فعلاًـ به سازمانـدهی توده هـا مشـغول می شوند.(۱)

هنوز یك ماه از تحلیل اقلیت درباره حاكمیت و وابسـته دانستن آن و لزوم سرنگونی اش نگذشته بود كه طرح كودتای موسوم به نوژه كه از سوی آمریكا هدایت می شد كشف و سـركوب شد. این رویداد برای اقلیت غافلگیرانه بود. اقلیت ضـمن آنكه از «شـكست طرح كودتای بختیار و عوامل مزدور و نوكران سرسپرده امپریالیسم آمریكا»(۲) سخن گفت، نتوانست تحلیلی منسجم از این كودتای نافرجام ارائه كند و به این پرسـش كه چرا آمریكا علیه بورژوازی وابسته به خود كودتا می كند پاسخی مناسب دهـد. اقلیت به طرح كلیـات معمـول پرداخت تـا نتایـج مـوردنظر خود را القـا كنـد: «این كودتـا بر زمینه هـای بحران سیاسـی و اقتصادی جامعه و تشدید تضادهای درونی هیأت حاكمه»(۳) تدارك دیده شد. اقلیت می نویسد كه كاركردهای ضدانقلابی و بورژوایی هیأت حاكمه نمی تواند امپریالیسم را از توسل به شـیوه هایی نظیر كودتای نظامی بازدارد. اما اقلیت دیگر نیازی نمی بینـد توضـیح دهـد كه چرا امپریـالیزم از توسـل به چنین شـیوه هـایی بـازنمی مانـد؟ اگر «مطالعه عینی سـیاست و تاكتیك های امپریالیزم نسبت به هیأت حاكمه به خوبی نشان می دهد كه همواره تقویت سلطه جناح لیبرال و كشاندن جناح حزب جمهوری اسـلامی به زیر چتر برنامه های اقتصادی و سیاسـی آنها را هدف قرار داده است»(۴)، چرا این سـیاست و تاكتیك را نیمه كاره رها كرده است و به كودتا متوسل شـده است؟ و اصولاً چه نیازی بود كه «امپریالیزم آمریكا را به تاكتیك های ماجراجویانه ای نظیر جریان طبس و طرح كودتای نظامی»(۵) وادار

۱- نبرد خلق، ارگان تئوریك اقلیت؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱۲.

۲- كار اقلیت؛ شماره ۶۷، مورخه ۲۴/۴/۵۹.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان.

سـازد. البته اقلیت برای آنکه موضوع را از سر خود بـاز کنـد استدلال می کنـد که امپریالیزم آمریکا تلاش دارد «رژیمی را از ارتجاعی ترین و ضدانقلابی ترین جناح سرمایه داران بزرگ» در ایران مستقر سازد. گویا اقلیت فراموش کرده بود که پیش از کودتـا از «عناصـری که متعلـق به بورژوازی بزرگ بوده و دست پروردگـان امپریـالیسم انـد» و در ارگـان هـای متعـدد دولـتی صاحب نفوذند(۱)، نام برده است. بنابراین دیگر چه نیازی بود که امپریالیزم برای مستقر ساختن این عناصر - که اتفاقاً صاحب نفوذ هم بودند - به کودتا متوسل شود. اقلیت همچنین نمی خواهد توجه کند که برای امپریالیسم وابستگی دارای اهمیت است و نه بزرگی و یـا متوسـط بودن سـرمایه داری. بالأخره اقلیت برای آنکه خود را از این مخمصه رهـا سـازد تأکیـد می کنـد که کشف این کودتای امپریالیستی به معنای انقلابی و مردمی بودن هیأت حاکمه نیست.

احتمالاً اقلیت با این موضع گیری حتی نتوانست هواداران خود را قانع سازد. بنابراین بار دیگر به مسئله کودتا پرداخت و نوشت که امپریالیسم حتی علیه حکومت های مزدور خود که دیگر قادر به پیشبرد اهداف وی نبوده اند، نیز دست به کودتا زده است. «به همین جهت کودتـای امپریـالیستی نمی توانـد مـاهیت انقلابـی و یـا ضـدانقلابی، خصـلت وابسـتگی یـا ملی – انقلابی یک حکومت را بازتاب نماید.»(۲) اما باز هم اقلیت روشن نمی سازد که اگر نتیجه «قیام» بهمن ماه «انتقال قدرت سیاسـی از دسـت بـورژوازی بزرگ به بـورژوازی متوسـط» بـود و اگر «وابسـتگی اقتصـادی بورژوازی متوسط ایران به امپریـالیسم از یـک سو و نیازهای برنامه بازسازی، حفظ و ترمیم سیستم سرمایه داری وابسته ایران که هیأت حاکمه در دستور کار خود قرار داده بود از سوی دیگر، بورژوازی حـاکم را مجبور به جهت گیری به سوی امپریالیسم می نمود»(۳)، چرا باید امپریالیسم به ویژه آمریکا با انجام کودتا «در فکر

۱- تضادهای درونی هیأت حاکمه، بخش دوم، نبرد خلق؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹؛ ص ۱۲۹.

۲- علیه اپورتونیسم در مبارزه ضدامپریالیستی کار اقلیت؛ شماره ۷۷، مورخه ۱/۷/۵۹.

۳- همان.

برقراری حاکمیت سیاسی بورژوازی بزرگ در ایران» باشد؟(۱) اقلیت هیچ گاه تعریف دقیقی از بورژوازی بزرگ و متوسط به دست نداد و ویژگی ها و خصوصیات آنها را در ربط با امپریالیسم برنشمرد. بلکه با استفاده بجا و نابجا از آن کوشش می کرد تحلیل نامشخص خود را از شرایط کاملاً مشخص بقبولاند.

تحلیل اقلیت از روند انقلاب مشابه تحلیل «چریک هایی فدایی خلق» است: هنگامی که جنبش مردم رو به اعتلاء نهاد و سیاست سرکوب کارآیی خود را از دست داد، «بورژوازی به شیوه های نوینی برای سد کردن جنبش توده ای رو آورد. بورژوازی به استفاده از مذهب و به روحانیت متوسل شد تا بتواند در پناه نفوذ روحانیون و زیر پرچم مذهب و رهبری مذهبی جنبش، از اقدامات قهرآمیز توده ها علیه مناسبات موجود و از نابودی کامل آن جلوگیری کند... بهترین طریق به انحراف کشاندن جنبش که کاملاً رنگ مذهبی به خود گرفته بود استفاده از مذهب و روحانیون بود».(۲)

جنبش کمونیستی ایران در بحران

گفتیم برخورد با گذشته سازمان از مسائل مورد مناقشه طرفین بود. اعتراف به «انحرافات اصولی»(۳)؛ بحران ایدئولوژیک؛ «ایده آلیسم در سازماندهی مبارزه طبقاتی»؛ و با «ماتریالیسمی مبتذل» به تحلیل طبقاتی پرداختن(۴)، راه را برای این پرسش می گشود که آیا در گذشته سازمان مارکسیست بوده و مشی آن پرولتری بوده است یا خیر؟(۵)

پیش از انشعاب سه تن از کادرها که بعداً به اقلیت پیوستند، نظر خود را در این باره در مقاله ای درون تشکیلاتی و با عنوان «دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه»

۱- همان.

۲- ترکیب ارگان سازش و تضادهای درون آن، نبرد خلق، همان، ص ۸۷.

۳- درباره بحران درون سازمان چریک های فدایی خلق و ریشه های آن؛ قسمتی از مباحث و اسناد نخستین پلنوم سازمان چریک های فدایی خلق، نشر از: گروهی از هواداران، ص ۸.

۴- همان.

۵- همان، ص ۶.

تدوین کردند. این سه تن عبارت بودند از منصور اسکندری، اکبر کامیابی و «الف. ر» (علیرضا محفوظی). این مقاله ضمن پذیرش بحران درون جنبش کمونیستی ایران، سازمان را بدان سبب که محور جنبش کمونیستی است کانون این بحران می داند. بنابراین برخورد با گذشته را از آن رو که پاره ای از نیروها با «تحریف تئوری و پراتیک» سازمان، گذشته کمونیستی آن را نفی می کنند ضروری می داند. مقاله هشدار می دهد که عده ای انحرافات گذشته سازمان را دستاویزی برای پیش بردن خط مشی اپورتونیستی خود قرار داده اند و «گذشته سازمان را نه با اسلوبی دیالکتیکی بلکه با شیوه ای متافیزیکی تحلیل و بررسی می کنند.»(۱) و با این شیوه تحلیل «به نفی مطلق گذشته می رسند.»

این «متافیزیسین ها» بدون توجه به شرایط عینی حاکم بر جامعه به انکار تاکتیک تبلیغ مسلحانه پرداختند و بدون استدلال در مورد ضرورت یا عدم ضرورت، درستی یا نادرستی تاکتیک تبلیغ مسلحانه تنها احکامی پوچ و توخالی صادر می کنند.(۲)

نویسندگان مقاله ضمن قبول چپ روی در گذشته سازمان، آن را در نتیجه اهمیت ویژه قائل شدن به نقش دیکتاتوری و محوری دانستن تاکتیک مسلحانه می داند و اکنون هشدار می دهد که در نتیجه «شیوه های به اصطلاح لیبرالی هیأت حاکمه» خطر انحراف به راست در سازمان پدید آمده است. به عبارت دیگر، اگر دیکتاتوری شاه بدین منجر گردید که سازمان برای تاکتیک مسلحانه نقش محوری قائل شود، اکنون سیاست های لیبرالی حاکمیت، موجب گرایش به راست در سازمان خواهد شد. نویسندگان مقاله با اشاره به مباحث اولین پلنوم می نویسند کسانی که در پلنوم از خطر چپ در درون سازمان سخن گفتند نمایندگان گرایش انحرافی به راست هستند. آنان می کوشند با خرده بورژوایی خواندن گذشته سازمان، اپورتونیسم بیکرانی را درون سازمان نفوذ دهند.(۳) این انحراف به راست خطر عمده ای است که باید قبل از آن که دیر شود آن را افشا و طرد نمود.

ص:۱۸۷

۱- دیکتاتوری و تبلیغ مسلحانه، مقاله درون تشکیلاتی، ص ۴.

۲- همان، ص ۳۰.

۳- همان، ص ۱۴.

مقاله ضمن پذیرش اینکه سازمان در گذشته تحت تأثیر نظریات رژی دبره بود؛ و او نیز شرایط انقلاب کوبا را با تحریفات اپورتونیستی تعمیم داد و به این اصل انحرافی رسید که «آنچه برای آینده تعیین کننده است، ایجاد هسته های نظامی است و نه سیاسی»، می افزاید که اپورتونیست ها از این زاویه به نفی تئوری و پراتیک گذشته سازمان می پردازند؛ در حالی که برخی نظرات انحرافی رژی دبره توسط احمدزاده مورد انتقاد قرار گرفته بود. به ویژه آن که سازمان نیز بعداً با نظرات احمدزاده برخورد نمود.

مدعای اصلی مقاله این است که تجارب جنبش های رهایی بخش نشان می دهد که در شرایط سرکوب، «پیشاهنگ می تواند تاکتیک مسلحانه را با مضمونی تبلیغی به کار گیرد.» بنابراین در دهه پنجاه با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر جنبش و نارضایتی نسبی توده ها و رشد تضادها و سرکوب قهرآمیز مردم و دیگر عوامل، «تبلیغ مسلحانه را به عنوان شکلی از اشکال تبلیغ در کنار اشکال دیگر در دستور قرار داد.»(۱)

این تحلیل درون تشکیلاتی پایه بیانیه ای در این باره شد که اقلیت پس از انشعاب منتشر ساخت. اقلیت نوشت که برخوردشان با گذشته سازمان نه تأیید همه جانبه و نه رد مکانیکی و مطلق آن است. بیانیه سپس با برشمردن عواملی که از نگاه آنان مبارزه مسلحانه را در دهه پنجاه ضرور می ساخت، یادآور می شود که اشتباه سازمان در گذشته این بوده که تاکتیک تبلیغ مسلحانه را تاکتیک عمده دانسته و با مطلق کردن آن به اشکال مسالمت آمیز مبارزه بهای لازم داده نشد. اقلیت با نادرست دانستن نظر احمدزاده مبنی بر فراهم بودن شرایط عینی انقلاب در اوایل دهه پنجاه و روند توده ای شدن مبارزه مسلحانه، از جزنی نیز انتقاد می کند که او جنبش مسلحانه را سرآغاز جنبش توده ای می دانست که به زعم وی توده ای شدن مبارزه مسلحانه باید در کوه صورت می گرفت، بنابراین اقلیت تأکید می کند «ما از پیش حق نداریم شکل عمده مبارزه توده ها و اشکال کاملاً مشخص

۱- همان، ص ۴۹.

قهر توده ای مسلحانه و چگونگی آن را تعیین کنیم.» با وجود تمام «اشتباهات، انحرافات و کاستی»هایی که اقلیت برای گذشته سازمان برمی شمرد، همچنان آن را در چارچوب جنبش کمونیستی ارزیابی می کند. اقلیت می نویسد: اپورتونیست های حاکم بر کمیته مرکزی از رد تاکتیک مسلحانه به نفی قهر توده ای و مقاومت مسلحانه رسیده اند؛ به طوری که مقاومت خلق کرد را در برابر یورش هیأت حاکمه جنگ طلبانه می خوانند. آنان که با بریدن از کلیه سنن انقلابی «در منجلاب رفرمیسم حزب توده سقوط» کرده اند، «طبقه کارگر را به سازش و دنباله روی از بورژوازی و خرده بورژوازی فرامی خوانند.»(۱)

اقلیت و مسئله جنگ ایران و عراق

در بعد از ظهر روز سی ویکم شهریور سال ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق با حمله به فرودگاه مهرآباد و چند فرودگاه مهم دیگر و سرحدات ایران جنگ تجاوزکارانه ای را به مردم ایران تحمیل نمود. اقلیت در اولین موضع گیری خود این جنگ را مغایر منافع توده های زحمتکش هر دو کشور و در خدمت منافع سرمایه داران وابسته و امپریالیسم جهانی دانست. اقلیت با ضدمردمی خواندن دولت ایران نوشت که این دولت قادر نخواهد بود «با ارگان های ضدخلقی خود نظیر ارتش و سپاه جلوی تجاوزات رژیم عراق را بگیرد و تنها توده های مسلح قادرند در مقابل هر دولت تجاوزکاری بایستند و پوزه آن را به خاک بمالند.»(۲)

اقلیت در دومین موضع گیری خود درباره «ماهیت جنگ ایران و عراق» خاطرنشان ساخت که کمونیست ها باید به افشای ماهیت جنگ بپردازند. از نظر اقلیت برای عادلانه و یا غیرعادلانه دانستن جنگ باید روشن شود که چه چیزی باعث و سبب جنگ بوده و کدام طبقات بدان دامن می زنند و چه اهدافی را

۱- بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت بزرگداشت شهدای ۸ تیر، کار اقلیت؛ شماره ویژه، ۸ تیر، مورخه ۸/۴/۵۹.

۲- جنگ دولت های ایران و عراق از نظر توده های زحمتکش هر دو کشور محکوم است، کار اقلیت؛ شماره ۷۷، مورخه ۱/۷/۵۹.

تعقیب می کنند؟ به گمان اقلیت این مهم نیست که کدام کشور حمله را آغاز کرده است زیرا «این امر به هیچ وجه ماهیت جنگ و حقانیت یک طرف و نیروی تجاوزکار را روشن نمی کند.»(۱) اقلیت می گوید که این بورژوازی ایران و عراق است که با برانگیختن احساسات شوونیستی جنگ را ایجاد کرده اند تا از آن سود ببرند. بنابراین سیاست پرولتری ایجاب می کند تا به توده ها بیاموزیم وطن پرستی بورژوازی کاذب است. اقلیت به نیروهای انقلابی عراق توصیه می کند چنانچه شرایط عینی آماده است جنگ را به یک جنگ داخلی تبدیل کنند؛ ولی در ایران چون توده ها هنوز به حاکمیت اعتماد دارند «هرگونه شعار تبدیل جنگ به یک جنگ داخلی ماجراجویانه و چپ روانه است.»(۲) بنابراین تنها سیاست درست در ایران، تسلیح توده ها در ارگان های توده ای است تا این توده ها تحت رهبری نیروهای انقلابی علیه متجاوزین عراقی به مبارزه برخیزند. در نتیجه اقلیت به هواداران خود رهنمود می دهد که با تبلیغ مسلح شدن توده ها، آنان را در شوراهای انقلابی متشکل کنند و با تشکیل هسته های مسلح به طور مستقل به دفاع مسلحانه از شهرها برخیزند.(۳)

شاید اقلیت خود به درستی نمی دانست آنچه که می گوید به چه معناست و امکان اجرای آن چگونه خواهد بود؟ رهنمود اقلیت درباره دفاع از کشور مانند بسیاری دیگر از رهنمودهایش به آنارشیسم پهلو می زد. اقلیت می نویسد: «ما حق داریم که از کارگران و زحمتکشان ایران و عراق بخواهیم که با تمام قوا ماهیت این جنگ را افشا کنند و از پیوستن به جنگ دو دولت خودداری کنند؛ اما در عوض مستقلاً متشکل و مسلح شوند و در مقابل هرگونه تجاوز و ستمی به دفاع مسلحانه برخیزند، زیرا تسلیح مستقل توده ها به معنای شناختن حق خلق ها در

۱- ماهیت جنگ میان دولت های ایران و عراق و موضع ما، کار اقلیت؛ شماره ۷۸، مورخه ۸/۷/۵۹.

۲- همان.

۳- رفقای هوادار! با افشای ماهیت ارتجاعی جنگ، برای دفاع از منافع زحمتکشان میهن، به رهنمودهای ذیل توجه کرده و به آنها عمل کنید، کار اقلیت؛ همان.

تعیین سرنوشت خود و به معنای اعمال اراده توده های تحت ستم است. تنها توده های مسلح و متشکل در ارگان های توده ای نظیر شوراها از منافع خود و از میهن خود دفاع می کنند و جنگی عادلانه را به پیش می برند و نه ارتش های ایران و عراق».(۱)

گرایش اقلیت به براندازی

مدت کوتاهی پس از آنکه اقلیت اعلام کرد که تبدیل جنگ به جنگ داخلی در ایران یک شعار چپ روانه است، خود به طرح این شعار پرداخت و نوشت که این جنگ هر دو رژیم ایران و عراق را به طور یکسان به سوی مرگ و نابودی سوق می دهد. بنابراین نیروهای انقلابی هر دو کشور باید این جنگ را به جنگ داخلی تبدیل کنند و بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نمی توان به این جنگ پایان داد.

اقلیت بر این تصور بود که ادامه جنگ و تشدید بحران اقتصادی بر بحران سیاسی و نارضایتی توده ها خواهد افزود و موجودیت رژیم را به خطر خواهد انداخت. از همین رو از نیمه های سال ۵۹ به استقبال براندازی رفت و تشکیل هسته های سرخ را در دستور کار قرار داد. اقلیت در ارگان خود نوشت که اکنون وقت آن فرا رسیده است که تعادلی بین فعالیت های علنی و فعالیت های غیرعلنی برقرار گردد. زیرا یگانه پشتوانه فعالیت های غیرقانونی و مخفی در ایجاد رابطه فشرده و تنگاتنگ با توده هاست. اقلیت که فعالیت مخفی را یکی از وجوه اساسی فعالیت کمونیستی و تنها شیوه منطقی در برابر «اعتقاد خرافی به قانون پرستی بورژوایی» می دانست، آن را فقط با راه یافتن به درون توده ها میسر می دید. از نظر اقلیت فعالیت علنی زمانی می توانست مطلوب واقع گردد که در خدمت گسترش کار مخفی و عضوگیری های سازمانی قرار گیرد. اما تفاوت کار مخفی و کار علنی در این بود که «هسته های سرخ مخفی بیشتر وظایف محوله سازمانی و تشکیلاتی

۱- کدام جنگ عادلانه است؟، کار اقلیت؛ شماره ۸۱، مورخه ۱/۸/۵۹.

را که از لحاظ رعایت معیارها و ضابطه های امنیتی دارای اهمیت ویژه اند به پیش می برند و هسته های سرخ علنی بیشتر وظایف محوله توده ای را که از لحاظ حیات و ادامه کاری فعالیت سازمانی دارای ارزش خاصند به جلو سوق می دهند». هسته های سرخ علنی باید مردم را حول خواسته هایشان متشکل کرده و آنها را در جریان مبارزه آگاه و تربیت نمایند و بدون آنکه دیده شوند برای کسب مطالبات توده ها، تظاهرات راه اندازند و در جریان این تظاهرات عناصر پیشرو را شناسایی و به هسته های مخفی معرفی نمایند تا این هسته های مخفی تربیت سیاسی شان را عهده دار شوند. اعضای هسته های علنی نباید به کمونیست بودن مشهور باشند؛ بلکه مردم باید آنان را فقط به عنوان افراد مردم گرا و مبارز بشناسند. کافی نیست که اعضای هسته ها سیاست سازمان را بپذیرند، بلکه این اعضا حتماً باید کمونیست باشند.(۱) اقلیت همچنین با اعتراف به اینکه پیوندی بین جنبش کارگری و جنبش کمونیستی برقرار نگشته است(۲) و خودبخودی بودن و پراکندگی در جنبش کارگری موج می زند، تشکیل هسته های سرخ در کارخانه ها را به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری ارزیابی می کند. اقلیت گناه ناتوانی سازمان در ایجاد ارتباط سیاسی – تشکیلاتی با کارگران در پیش از قیام و تا مقطع انشعاب را به عهده کمیته مرکزی نهاده و می نویسد که اپورتونیست ها به شکلی کور می خواستند کمبود کار سیاسی – تشکیلاتی دیروز را با ارتباط تشکیلاتی وسیع امروز جبران کنند؛ زیرا گمان می کردند با ارتباط بیشتر با کارگران زودتر به حزب دست خواهند یافت؛ در حالی که برای تشکیل حزب باید به درون طبقه کارگر نفوذ کرد و حمایت و پشتیبانی کارگران را جلب نمود و این امر فقط از کانال استقرار هسته های سرخ در واحدهای کارگری جامه عمل به خود می پوشاند. «این هسته ها به مثابه کوچکترین ارگان حزبی عمل می کنند؛ یعنی به طور مشخص هسته های سرخ کارخانه کانال متحقق کردن پیوند ما با

۱- هسته های سرخ محلی مقاله درون تشکیلاتی.

۲- هسته های سرخ کارخانه به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری، کار اقلیت؛ شماره ۷۹، مورخه ۱۷/۷/۵۹.

طبقه کارگر است. این هسته ها وظیفه سازماندهی و تشکل کارگران را به عهده دارند. «هر زمان که اعتصاب و اعتراضات جمعی در حال نطفه بستن است؛ این هسته ها می توانند نقش تسریع کننده، جهت دهنده و رهبری کننده داشته باشند.»(۱) هسته های سرخ باید ابتدا در کارخانه های بزرگ تشکیل شوند. این هسته ها چون باید مخفی بمانند، اقلیت به اعضا و هواداران خود که احتمالاً در محیط های خود شناخته شده اند رهنمود می دهد که اگر می توانند سابقه خود را پاک کنند و در غیر این صورت محیط خود را تغییر داده و به کارخانه های دیگر بروند. مهم ترین وظیفه این هسته ها بردن نشریات کارگری سازمان به کارخانه ها و توزیع مخفیانه آن است. مضمون حرکت این نشریات در شرایط کنونی باید افشای ماهیت حاکمیت، جذب کارگران قبل از آنکه به طرف آلترناتیو دیگری کشیده شوند، و افشای چهره اپورتونیسم راست و ایزوله کرده آنها از جنبش کارگری – کمونیستی باشد.(۲) هسته های سرخ کارخانه ها نیز مانند هسته های سرخ محلی تلفیقی از دو بخش علنی و مخفی است. «هسته های سرخ کمونیستی یا به قول کمینترن فراکسیون های ما به طور کاملاً مخفی – بدون اینکه ایدئولوژی خود را رو کنند – باید در این سازمان های توده ای از مراکز رهبری آنان گرفته تا پایین ترین سطوح خود به فعالیت بپردازند.»(۳)

این رهنمودهای اقلیت آشکارا ترجیح این سازمان برای کار مخفی و تلاش برای براندازی حاکمیت را نشان می داد. اگرچه اقلیت اظهار می کرد که «اوضاع و احوال عمومی در ایران بالکل با آنچه که در فاصله دو انقلاب روسیه پدید آمد، متفاوت است»(۴)، ولی چنان که نقی حمیدیان نیز یادآور می شود، واقعیت این است

۱- هسته های سرخ کارخانه ضرورت و نقش آنها در کارخانه، کار اقلیت؛ شماره ۸۱، مورخه ۱/۸/۵۹.

۲- هسته های سرخ کارخانه به مثابه سنگ زیربنای حزب پرولتری، کار اقلیت؛ شماره ۸۶، مورخه ۶/۹/۵۹.

۳- مقاله درون تشکیلاتی؛ هسته های سرخ کارخانه به مثابه سنگ بنای حزب پرولتری.

۴- در پاسخ به مقاله مندرج در ارگان سراسری کمیته مرکزی، شماره ۷۰، حرف های کهنه شده منشویکی، کار اقلیت؛ شماره ۷۴، مورخه ۱۱/۶/۵۹.

که اقلیت با مشابهت سازی و کپیه برداری افراطی از انقلاب فوریه تا انقلاب اکتبر همان نسخه را بی کم و کاست تجویز می کرد. اقلیت در تحلیل اوضاع سیاسی ایران گویا کتاب تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی را در برابر نهاده و از آن رونویسی می کند: در روسیه نیز پس از انقلاب فوریه حاکمیت در دست بورژوازی قرار گرفته بود. انقلاب بورژوا – دموکراتیک فوریه صحت شعارهای حزب را که لنین تدوین کرده بود ثابت نمود. این انقلاب سرآغاز تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی بود. در انقلاب فوریه حاکمیتی دوگانه قدرت را به دست گرفت. لنین در نامه هایی از دور سیاستی را که حزب باید پس از انقلاب فوریه در پیش گیرد شرح داده و نوشت که انقلاب هنوز به آخر نرسیده و تنها نخستین مرحله آن پایان یافته است. کارگران باید قهرمانی نشان دهند و پیروزی انقلاب را در دومین مرحله آن تأمین کنند. لنین نوشت باید نیروی مسلح کارگری یا چریک کارگری تشکیل داد و نگذاشت حکومت بورژوایی سازمان پلیس را احیاء کند.(۱)

بنابراین هنگامی که اوضاع سیاسی ایران همان اوضاع سیاسی روسیه پس از انقلاب فوریه است، یعنی پس از «قیام» بهمن ماه، حاکمیت سیاسی در اختیار بورژوازی است و در عین حال با اِعمال حاکمیت شوراها در برخی کارخانه ها، حاکمیت دوگانه پدید آمده است و جنگ امپریالیستی نیز در جریان است. پس «تزهای آوریل» نیز نسخه ای است که باید بدان عمل شود. تزهای آوریل لنین تمام جوانب مبارزه حزب در راه گذار از انقلاب بورژوا- دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را دربر می گرفت. لنین در تزهای آوریل خود می گوید: «ویژگی لحظه کنونی در روسیه عبارتست از گذار از مرحله اول انقلاب که حاکمیت را در اثر فقدان آگاهی و تشکل پرولتاریا به دست بورژوازی داده است به دومین مرحله آن که باید حاکمیت را به دست پرولتاریا و بی چیزترین قشرهای دهقانان

۱- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی. مترجمین: شمس الدین بدیع تبریزی، هدایت حاتمی، علی گلاویژ، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸. نقل به مضمون.

بسپارد»(۱) و این امر محقق نمی شد مگر با قیام مسلحانه. اقلیت نیز نوشت: «از نظر ما مسیر عینی مبارزه طبقاتی تا سرنگونی رژیم شاه به گونه ای پیشرفت که هم به دلیل عدم تشکل، آگاهی سیاسی و تشکیلاتی و هم به دلیل ویژگی های سیاسی- ایدئولوژیک رهبری و تمایل او به بورژوازی... این رهبری به سازش با بورژوازی متوسط کشیده می شود».(۲) بنابراین همان نسخه لنین در اینجا نیز برای اقلیت قابلیت استفاده دارد. اقلیت می خواست با یک قیام مسلحانه حاکمیت را به دست پرولتاریا بسپارد.

کنگره ششم حزب کمونیست روسیه که از ۲۶ ژوئیه تا سوم اوت سال ۱۹۱۷ تشکیل گردیده بود، در قطعنامه خود نوشت که کشور بحران اقتصادی عمیقی را از سر می گذراند و در گرداب سقوط کامل اقتصادی و هلاکت فرومی رود. اقلیت نیز که چشم بدان نسخه دوخته بود بارها و بارها تکرار کرد که کشور بحران عمیقی را از سر می گذراند.

جناح مسلط در اقلیت برای آنکه بسان لنین از تکمیل انقلاب سخن بگوید لاجرم مهم ترین ویژگی پس از «قیام» را کشاکش انقلاب و ضدانقلاب می داند. این جناح در نقد دیدگاه جناح دیگر که انقلاب را شکست خورده می دانست، می گوید گرچه قبول شکست انقلاب از موضعی چپ بیان می شود، ولی نتیجه آن پذیرش سیاست ها و تاکتیک های راست خواهد بود. زیرا قبول شکست انقلاب به معنای قبول حل بحران اقتصادی و سیاسی موجود و فرارسیدن یک مرحله رونق اقتصادی است و در چنین شرایطی یک سازمان انقلابی باید به کار آرام سیاسی و سازماندهی بپردازد و منتظر بماند تا بار دیگر بحران های اقتصادی و سیاسی اوج گیرد. ولی اگر معتقد باشیم که انقلاب به کلی در هم نشکسته و انقلاب و ضدانقلاب در کشاکش می باشند، روش ها و شیوه هایی اتخاذ خواهد شد که انقلاب را به پیش براند. این جناح که باید آن را جناح توکل [اکبر کامیابی] در برابر جناح

ص:۱۹۵

۱- همان، ص ۲۵۲ به نقل از مجموعه آثار لنین، جلد ۳۱، ص ۱۱۴.

۲- حرف های کهنه شده منشویکی، کار اقلیت؛ ضمیمه شماره ۷۴، مورخه ۱۱/۶/۵۹.

حیدر [محمدرضا دبیری فرد] بنامیم می گوید ساده انگاری است اگر تصور کنیم که با تشکیل ارگان سازش [دولت موقت] پس از قیام و قرار گرفتن قدرت در دست ضدانقلاب، انقلاب دیگر شکست خورده است؛ آنچه شکسته شده است توهم توده ها است. انقلاب تا مرداد ۵۸ در حال پیشروی بود و حتی تسخیر سفارت آمریکا و سقوط دولت بازرگان محصول رشد وحدت مبارزه طبقاتی و مبارزات توده ها است. بنابراین اکنون شاهد کشمکش انقلاب و ضدانقلاب می باشیم و همه شواهد، اشکال عالی تر مبارزه توده ها را نشان می دهند.(۱)

اقلیت در اسفند سال ۵۹ درصدد تهیه پلاتفرمی برای سرنگونی حاکمیت بود؛ در حالی که در آذرماه همان سال از بحران ژرف و تفرقه و تشتت که دامنگیر جنبش کمونیستی شده بود سخن می گفت. ارگان اقلیت می نویسد در شرایط کنونی که حتی جناح های مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی به طرح آلترناتیو پرداخته اند، جنبش کمونیستی به علت ضعف و پراکندگی قادر به ارائه آلترناتیو نیست. همچنین با توجه به سرعت تحولات که امکان کار تئوریک طولانی و مبارزه ایدئولوژیک را سلب کرده است، کمونیست ها باید هر چه سریعتر و بر پایه کارهای تئوریک پیشین وظایف اساسی و عمده را در شرایط کنونی مشخص نمایند؛ در غیر این صورت از جنبش توده ای دور خواهند افتاد و «دنبالچه جریانات خرده بورژوازی» خواهند شد. اقلیت تأکید می کند: «ما عمیقاً اعتقاد داریم که اگر یک سازمان کمونیستی به طور جدی به مسئله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا ایمان داشته باشد در شرایط کنونی نمی تواند از ارائه برنامه، استراتژی و تاکتیک طفره رود.»(۲) اقلیت بر پایه این ایمان خود در زمستان ۵۹ پلاتفرمی ارائه می دهد تا «از وضع موجود توده ها به سمت انقلابی واقعی خلق، پل» بزنند.(۳) در «سرلوحه» این پلاتفرم تشکیل مجلس مؤسسان دمکراتیک و

۱- مقاله سیاسی – تئوریک درون تشکیلاتی ارزیابی انقلاب و خود ویژگی شرایط پس از قیام.

۲- بحران کنونی و وظایف اساسی مارکسیست – لنینیست ها، کار اقلیت؛ شماره ۸۷، مورخه ۱۳/۹/۵۹.

۳- مقاله درون تشکیلاتی مجلس مؤسسه دمکراتیک و انقلابی، مورخه ۲۹/۱۲/۵۹.

انقلابی قرار دارد. زیرا «روشن است که نیروهای انقلابی می توانند در طرح شعار تشکیل مجلس مؤسسان بر بورژوازی لیبرال پیشی گیرند.»(۱) البته اقلیت توضیح می دهد که نظام شورایی یا همان دیکتاتوری پرولتاریا نیازی به مجلس مؤسسان و نهادهای پارلمانی ندارد، ولی چون مردم ناآگاه هستند و اپوزیسیون های ضدانقلابی می توانند مردم را به سوی خود فرابخوانند بنابراین تشکیل مجلس مؤسسان ناگزیر است. اقلیت روشن نمی کند که این اپوزیسیون ضدانقلابی که می تواند «حمایت توده ها را به خود جلب» نماید کیست؟ اقلیت می گوید با طرح مجلس مؤسسان و تفهیم ضرورت آن به توده ها «حکومت از هر سو شکاف برمی دارد. توده ها بیش از پیش از خود، نارضایتی عمیقی بروز می دهند و آماده مبارزه با حکومت می شوند. ما می باید خود را برای جنگ داخلی آماده کنیم.»(۲) اقلیت با تأکید بر مخالفت حزب جمهوری اسلامی با هرگونه رفراندوم، بر این پندار بود که با طرح تاکتیکی شعار رفراندوم خواهد توانست ذهنیت توده ها را که هنوز به تغییر از بالا امید بسته اند در هم شکند و به آنان نشان دهد که قانون اساسی مانع برگزاری رفراندوم است. «بدین سان شعار فراخوان مجلس مؤسسان، می باید هدایتگر کلیدی تبلیغات ما در مورد رفراندوم باشد.»(۳) بر اساس این تحلیل شعار رفراندوم گام اول و شعار مجلس مؤسسان گام دوم تلقی می شد.

تحلیل اقلیت از بن بست چپ در ایران

اقلیت خود را برای جنگ داخلی آماده می کرد و پلاتفرم خود را نیز برای این منظور تهیه کرده بود، ولی بخشی از «کمیته چاپ» آب پاکی روی دست مرکزیت این سازمان ریخت و صریحاً اعلام کرد «چپ برای توده ها دیگر مطرح نیست. جنبش توده ای فاقد عنصر رهبری است.»(۴) کمیته چاپ در این مقاله سراسر انتقاد

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان.

۴- مقاله درون تشکیلاتی؛ به رفقای تشکیلات مورخه ۱۸/۱/۶۰.

خود اظهار کرد که سازمان همواره از درک تند پیچ های انقلاب ناتوان بوده است و به همین جهت تاکنون نتوانسته به هیچ یک از مسائل اساسی روز و جنبش پاسخ دهد. این کمیته شکست طرح های مختلف، کمیته های ترویج و مبارزه ایدئولوژیک، طرح های سازماندهی تشکیلات و ... را شاهد مثال می آورد و می افزاید در چنین شرایطی تشکیلات دچار آشفتگی بسیار است و بنابراین جدا شدن توده های تشکیلات امری محتوم است.

انتقاد از سازمان به کمیته چاپ محدود نماند. در تحلیلی که در بولتن مرکزی درون تشکیلاتی از وضعیت سازمان ارائه شده است، چنین آمده است: «آنچه امروز در تشکیلات به چشم می خورد نه سانترالیسم متکی بر اراده توده ها و نه دمکراتیسم منطبق با تشکیلات کمونیستی است، آنچه هست لیبرالیسم است. این امر خود زمینه بدترین نوع اپورتونیسم در یک سازمان کمونیستی است.»(۱) نویسنده تحلیل – که ناشناخته است – این وضعیت را ناشی از دو عامل می داند: اول ترکیب طبقاتی نیروهای تشکیل دهنده سازمان که روشنفکران می باشند و این نیروها اصولاً تک رو و نظم ناپذیرند؛ و دوم عدم پیوند سازمان های کمونیستی با جنبش توده ای است. نویسنده می افزاید این ساده لوحی است اگر تصور کنیم می توان بدون داشتن برنامه روشن که اکنون سازمان ما از آن رنج می برد توده ها را هدایت کنیم.

انتقادهای مشابهی نیز از سوی هیأت تحریریه نشریه کار مطرح می شود. هیأت تحریریه کار در دو نشستی که در فروردین ماه برگزار کرد، بدین نتیجه رسید که این نشریه نتوانسته وظایف خود را به عنوان یک نشریه سوسیال دمکراتیک ایفا نماید. کار هر گاه به مسئله ای پرداخته آن مسئله یا تمام شده یا در حال تمام شدن بوده است. یکی از اعضای تحریریه می گوید: «برای ما روشن نیست که چه چیز را می خواهیم در جامعه پیش ببریم. علت دیگر نداشتن دید سیاسی نسبت به جامعه است و به این دلیل اعتماد به نفس، آن طوری که لازمه برخوردهای

۱- درباره سانترالیسم دمکراتیک در تشکیلات، بولتن مرکزی درون تشکیلاتی؛ شماره ۱۰، مورخه ۳۱/۱/۶۰.

سیاسی است، وجود ندارد.»(۱)

آشفتگی؛ بی برنامگی؛ مبهم بودن اهداف؛ نبود دید سیاسی و تحلیل مشخص از وضعیت جامعه؛ جدا شدن توده های سازمانی و در یک کلام بی سازمانی در همه رفتارهای اقلیت موج می زد. در یک روز در «اتحاد عمل» با سازمان پیکار میتینگ مشترک برگزار می کند و در چند روز بعد، از این اتحاد عمل اظهار پشیمانی کرده و اعتراف می کند: «شرکت طبقه کارگر ایران در مقایسه با سال های ۵۸ و ۵۹ در مراسم این روز به نحو چشمگیری کاهش یافته بود» و به درستی آن را نشان از بی اعتمادی کارگران به سازمان های مارکسیست – لنینیست می داند.(۲)

در یک روز به نمایندگان مجلس شورای اسلامی نامه سرگشاده می نویسد و چند روز بعد «ماستمالی» کردن ارسال نامه را به هاشم می سپرد. بهانه ارسال نامه لایحه مربوط به فعالیت احزاب بود که مجلس در دست بررسی داشت. شاید آنچه که اقلیت را به ارسال نامه به نمایندگان مجلس شائق ساخت لایحه ده ماده ای دادستانی بود. اقلیت نمی خواست و نمی توانست «قانونیت بورژوایی» را بپذیرد. اقلیت در نامه سرگشاده خود که نویسنده آن محمدرضا دبیری فرد بود به نمایندگان مجلس اعلام می کند وظیفه خود دانسته اند تا درباره «خطراتی که انقلاب ایران را تا سرحد شکست قطعی تهدید می کند» هشدار دهند. این خطر همانا اطلاعیه دادستان کل کشور و لایحه مربوط به فعالیت احزاب و سازمان هاست که «هدفی جز محو کامل آزادی های سیاسی» را دنبال نمی کند.(۳)

اقلیت با اشاره به اطلاعیه دادستانی می نویسد تقسیم سازمان ها به دو دسته مسلح و غیرمسلح بهانه ای است برای سرکوب نیروهای انقلابی و سپس با تأکید بر اینکه در شرایط کنونی مبارزه سیاسی را محور فعالیت خود قرار داده اند می افزاید اگر مقصود از گروه های مسلح «مقاومت خلق کرد» است، «ما به سهم خود آماده ایم

۱- گزارش جلسه بحث و انتقاد هیأت تحریریه کار، همان.

۲- روز اول ماه مه چگونه برگزار شد، کار اقلیت؛ شماره ۱۰۸، مورخه ۱۶/۲/۶۰.

۳- نامه سرگشاده سازمان چریک های فدایی خلق ایران، خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۰، مورخه ۳۰/۲/۶۰.

با اتکاء به نیروی توده های زحمتکش خلق کرد زمینه را برای مذاکره و برقراری آتش بس در کردستان به شرطی که متضمن شناسایی حقوق حقه خلق کرد باشد، فراهم کنیم.»(۱)

اقلیت در انتهای نامه خود یادآور می شود در صورتی که آزادی های سیاسی – انقلابی سازمان ها به رسمیت شناخته شود، آن را محترم خواهد شمرد و در غیر این صورت علیه قانونی که سلب کننده حقوق دمکراتیک و آزادی های سیاسی باشد پیگیرانه به مبارزه برخواهد خواست.

این نامه که حتی با چارچوب نظری دبیری فرد در تعارض بود اعتراضاتی را در میان اعضا و هواداران برانگیخت. زیرا این شائبه را ایجاد کرده بود «که گویا سازمان نسبت به مجلس و دولت دچار توهم است.»(۲) بنابراین اقلیت ناگزیر از توضیح درباره ارسال این نامه شد. اقلیت در ایضاح نامه نوشت که ما می بایستی متناسب با تاکتیک رژیم، تاکتیک مناسبی اتخاذ می کردیم و این نامه مناسب ترین شکل برای افشاگری و تبلیغ بود. اقلیت که می دانست ارسال نامه با آنچه که تاکنون درباره کشاکش انقلاب و ضدانقلاب گفته است در تناقض آشکار است، ادعا کرد نامه «با نهایت دقت و ظرافت لازم نوشته» شده است و تا زمان شکسته شدن توهم توده ها نسبت به حاکمیت می توان «از تاکتیک های توضیح صبورانه» استفاده کرد. نویسنده این توضیح که خود دچار سردرگمی شده است، ادامه می دهد «اما هنوز اعتقاد نداریم که نامه سرگشاده تاکتیکی کهنه شده بوده است. زیرا به نظر ما تا زمانی که با رژیم وارد نبرد قطعی نشده ایم و سرنگونی آن را در دستور کار خود قرار نداده ایم چنین تاکتیک هایی را می توان مورد استفاده قرار داد.»(۳) اقلیت با عقب نشینی کامل از مفاد نامه اعلام می کند که درباره حاکمیت اصلاً دچار توهم نشده است و تمامی ارگان های حکومت را «ضدانقلابی و علیه انقلاب و توده ها» می داند. چون در نامه سرگشاده به مجلس تصریح شده بود که در کردستان «این سازمان ها و گروه ها

۱– همان.

۲– پاسخ به سئوالات درباره نامه سرگشاده به مجلس، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۳، مورخه ۲۰/۳/۶۰.

۳– همان.

نیستند که می جنگند»، برای برخی «رفقا» این شبهه پیش آمده بود که سازمان نمی خواهد بپذیرد و یا اصلاً قبول ندارد که در کردستان علیه حاکمیت می جنگد. اکنون به آن دسته «رفقا» توضیح داده می شود «که در چنین نامه هایی ذکر همه واقعیات ضروری نیست» به عبارت دیگر اقلیت لازم نمی داند تا درباره نقش خود در کردستان صریحاً سخن بگوید. نویسنده این پاسخ نیازی به توضیح نمی بیند که اگر چنانچه حکومت را ضدانقلابی می داند و در کردستان نیز علیه این حکومت می جنگد و سرنگونی آن را به زودی در دستور قرار خواهد داد دیگر از تاکتیک نامه پراکنی چه سودی خواهد برد؟ نویسنده پاسخ که خود به خوبی می دانست ارسال نامه مبتنی بر هیچ تاکتیکی نبوده است و این امر صرفاً از آشفتگی سازمانی و فقدان تاکتیک و استراتژی ناشی می شود، می کوشد برای فریب توده های سازمانی تاکتیک ها را با کاربردی کوتاه مدت و حتی لحظه ای تبیین و تعریف کند. اما چون احتمال می دهد که این «ماستمالی» او در نزد هواداران مؤثر واقع نگردد، ناگزیر از اعتراف دیگری شده و می نویسد: «البته این توضیحات به هیچ وجه توجیه کننده زیگزاگ زدن ها و عقب ماندگی هایمان نیست. در این رابطه معتقدیم مادام که به سیاست و برنامه معینی دست پیدا نکرده ایم، لغزش ها و زیگزاگ هایمان امری ناگزیر است.»(۱)

این اعترافات در کنه خود اقرار به ناتوانی و جهل و شکست بود. بنابراین آیا توده های سازمانی محق نبودند که بپرسند آن همه ادعاهای اصولی بودن و پیشگامی را چگونه می توان با زیگزاگ زدنهای متوالی و عقب ماندگی و فقدان سیاست و برنامه معین جمع بست؟ بی تردید این پرسشی بود که اقلیت هیچ گاه نمی توانست به آن پاسخ دهد.

نامه به مجلس اختلافات را از سطوح بالا ـ به سطوح پایین سازمان کشاند. به طوری که در برخی حوزه ها از توزیع نامه جلوگیری شد. انتشار خبر اختلافات در بدنه سازمان، فعالیت هیأت تدوین خط و برنامه را با اختلاف مواجه ساخت.

۱– همان.

از سوی دیگر بهروز [عبدالرسول آذرنوش] نیز اعلام کرد که امکان فعالیت در هیأت سیاسی را ندارد. بقیه افراد هیأت سیاسی نیز خواهان برگزاری انتخابات برای تعیین مرکزیت شدند. اما پس از بحث و گفت وگو به این نتیجه رسیدند که مرکزیت موجود با کسب رأی اعتماد تشکیلات به کار خود ادامه دهد.

شکست بزرگ

اقلیت پس از انشعاب در خرداد سال ۵۹ همواره از وجود بحران های اقتصادی و سیاسی حاکمیت سخن می گفت و ابراز امیدواری می کرد که این بحران ها زمینه ساز سرنگونی حاکمیت خواهد شد. بنابراین خود را برای چنین موقعیتی مهیا می کرد. اما از آنجا که توان کار نظامی در خود نمی دید، سیاست صبر و انتظار را پیشه ساخت. رادیکالیزه کردن فضای سیاسی کشور در دستور کار اقلیت قرار گرفته بود. هر اقدامی از سوی حاکمیت برای کاستن از التهاباتی که گروه های سیاسی بدان دامن می زدند، با مخالفت آن گروه ها مواجه می شد. گفت وگوهای تلویزیونی نمایندگان برخی از گروه های سیاسی، از سوی اقلیت با طرد و انکار مواجه گردید. زیرا از نگاه آنان در شرایط فقدان کار و مسکن و وجود مشکلاتی مانند بیکاری و گرانی، بحث و گفت وگو درباره ماتریالیسم دیالکتیک و روبنا و زیربنا «عوام فریبی و توطئه گری حاکمیت» بود.(۱) اقلیت که همواره از خودبخودی بودن جنبش انتقاد می کرد اینک خود به علت فقدان استراتژی و تاکتیک دنباله رو حوادث شده بود. هنوز یک ماه از برگزاری مشترک روز کارگر با سازمان پیکار در اردیبهشت سال ۶۰ نگذشته بود که این اقدام از سوی عده ای در مرکزیت «شکست پیوند رهبری و توده ها، نقطه شکست اتوریته رهبری سیاسی نقطه نمایش ضعف مفرط رهبری سیاسی – عملی سازمان» خوانده شد.(۲) منتقدان نداشتن هویت کامل سیاسی ایدئولوژیک و فقدان تحلیل از مرحله جنبش را مسبب این شکست می دانستند. این

۱- بحث آزاد و جمهوری اسلامی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۱، مورخه ۶/۳/۶۰.

۲- مقاله درون تشکیلاتی به ریشه یابی علل شکست حرکت اول ماه مه بپردازیم.

منتقـدان حتی در درستی برگزاری مراسم در روز کارگر به نام سازمان تردیـد می کنند و آن را ناشـی از عدم ارزیابی درسـت شرایـط می داننـد. آنـان اعتراف می کننـد که به توان سازمـان بیش از انـدازه بهـا داده و به اختلافـات و پراکنـدگی هـای میان سازمـان های انقلابی بهای لازم را نـداده انـد.(۱) آنـان همچنین اعتراف می کننـد «که کمیت نیروهـای شـرکت کننـده در این مراسم به میزان قابل ملاحظه ای کاهش» یافته بود. محمدرضا دبیری فرد در مقاله ای که با امضاء «رفیق حیدر» منتشـر کرد، این مراسـم را شـکست بزرگی برای سازمـان، هم در شـکل و هم در مضـمون، دانست. او ضـمن آن که می پـذیرد «کشـاکش بین انقلاب و ضـدانقلاب پس از قیام بـدین سو جریان دارد»، ولی آن را فقط در تعیین خصوصـیات تاکتیک ها مؤثر می داند و نه در اشـکال تاکتیک ها که همواره در تغییر و تکامل می باشند. بنابراین او نتیجه می گیرد که اتخاذ تاکتیک راه پیمایی از سوی سازمان اشتباه محض بود. او این اشتباه را ناشی از ضعیف بودن درک مارکسیستی سازمان از اتخاذ تاکتیک ها می داند. حیدر این مراسم را از جهت مضـمون نیز شـکست خورده می دانـد. چون هنگـامی که در هیـأت سیاسـی دربـاره پلاتفرم مراسم روز کارگر بحث و گفت وگو بود، هنوز معلوم نبود بالأخره با کدام یک از گروه ها برای برگزاری مراسم به توافق خواهند رسـید. بنـابراین پلاـتفرم آنـان نـاقص و مبهم بود. حیـدر می افزایـد با هیـچ اسـتدلالی نمی توانیم ارجحیت دادن حرکت با پیکار را بر حرکت با جناح چپ اکثریت توجیه کنیم. زیرا پیکار با قبول و تبلیغ تز سوسیال امپریالیسم شوروی به منافع طبقه کارگر خیانت می کنـد و گذشـته از آن هیـچ اعتبـاری هم در سـطح جـامعه نـدارد. حیـدر نتیجه می گیرد که مراسم مشترک بـا پیکار سوای شکست تـاکتیکی، از نظر سیاسـی شـکست بزرگی برای سازمـان محسـوب می شود و تـأثیرات منفی بر روابـط سازمـان بـا راه کارگر و جناح چپ اکثریت گذاشت و موجب قطع رابطه با مجاهدین گردید.

حیدر در نتیجه گیری می نویسد «این مراسم به اتوریته سازمان لطمه زد و خط و مرزهای سازمان با پیکار را مخدوش ساخت و موجب تقویت پیکار گردید و

۱- همان.

بالأخره به بحران درونی و بیرونی سازمان دامن زد.»(۱)

با وجود نظراتی که اینک حیدر پس از سپری شدن چند هفته از مراسم روز کارگر ارائه می دهد. بابک [محمود محمودی] می گوید جناح حیدر برای افشاء تفکرات آنارشیستی جناح توکل به برگزاری مراسم مشترک با پیکار رأی داده بود.(۲) در مقابل عده ای دیگر در مرکزیت استدلال می کردند که این سیاست یعنی اتحاد عمل با پیکار منطبق با سیاست تدوین شده در نبرد خلق است. اینان می گویند درست است که ما سیاست های پیکار را آنارشیستی می دانیم، ولی لنین اتحاد عمل با آنارشیست ها را مجاز اعلام کرده است. ضمن آنکه «آنارشیست هایی نظیر پیکار، هزاران بار انقلابی تر از مرتدین و جنایتکارانی نظیر حزب توده و اکثریت می باشند.»(۳) و بالأخره اعتراف می کنند که به رغم گفت وگو با مجاهدین خلق، راه کارگر و جناح چپ اکثریت، هیچ کدام مراسم مشترك را نپذیرفتند. بنابراین چاره دیگری نبود زیرا «چنین به نظر می رسید که در مجموع تنها نیرویی که در این روز آماده بود حول سیاست های انقلابی ما دست به اتحاد عمل بزند، پیکار بود.»(۴)

از نظر مدافعین مراسم مشترك با پیکار، جناح متمایل به راست درون اقلیت که مدتی بود ایزوله شده بود سعی کرد از عدم موفقیت مراسم روز کارگر سوءاستفاده کرده و نظرات رویزیونیستی خود را بار دیگر مطرح کند.(۵) به هر تقدیر مراسم روز کارگر حداقل از جانب جناحی درون اقلیت شکستی تاکتیکی ارزیابی شد. شکستی که شکست های دیگر را پی درپی به دنبال آورد.

اقلیت و سی ام خرداد

در خردادماه سال ۶۰ اختلافات میان رئیس جمهور بنی صدر با رجایی

۱- «رفیق حیدر»؛ مقاله درون تشکیلاتی، درباره حرکت اول ماه مه.

۲- محمود محمودی؛ بازجویی مورخه ۲۷/۴/۶۴.

۳- مقاله درون تشکیلاتی.

۴- همان.

۵- همان.

نخست وزیر، مجلس و قوه قضائیه به اوج خود رسیده بود. پس از آنکه بنی صدر در پنجم بهمن ماه سال ۵۸ با آراء مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد، اقلیت او را «نماینده هوشیار و آگاه بورژوازی» و از مهره های وابسته به امپریالیزم ارزیابی کرد.(۱) اختلاف های بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی از همان نخستین روزهای صعود او به منصب ریاست جمهوری آشکار گردید. اقلیت، احزاب لیبرال حامی بنی صدر، و حزب جمهوری اسلامی را دو فراکسیون متعلق به بورژوازی می دانست که بر سر شیوه های اعمال قدرت با یکدیگر تفاوت داشتند. این احزاب بورژوا لیبرال که نمایندگان سیاسی بورژوازی متوسط بودند در اتحاد با بخشی از نمایندگان بورژوازی بزرگ با امتیازات ویژه حزب جمهوری اسلامی در دستگاه حکومتی مخالف بودند.(۲) در تحلیل اقلیت این احزاب بورژوایی، چندان هم لیبرال نبودند و فقط برای فریب مردم و کسب امتیازات بیشتر در قدرت دولتی «نقاب دروغین لیبرالیسم بورژوازی» را به چهره زده بودند.(۳) اختلافات بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی، که اکثریت مجلس شورای اسلامی را به دست داشت، در انتخاب نخست وزیر شدت یافت. پس از آنکه بنی صدر دریافت مجلس به فرد مطلوب او یعنی مصطفی میرسلیم برای احراز پست نخست وزیری رأی اعتماد نخواهد داد، ناگزیر محمدعلی رجایی را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد. رجایی توانست با اخذ رأی نمایندگان مجلس به نخست وزیری انتخاب شود. اقلیت این انتخاب را گام جدید حزب جمهوری اسلامی در جهت به دست گرفتن تدریجی همه ارگان های قدرت دولتی دانست.(۴) اما اقلیت در همانجا تصریح کرد که حزب جمهوری اسلامی توان لازم برای به دست گرفتن و حفظ سلطه انحصاری خویش بر دولت را ندارد. بنابراین مجبور است با دیگر جناح های بورژوایی همکاری کند.

۱- تضادهای درونی هیأت حاکمه، بخش دوم، نبرد خلق؛ شماره ۱، تیرماه ۱۳۵۹، ص ۱۱۹.

۲- همان.

۳- مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه برای دموکراسی، کار اقلیت؛ شماره ۶۷، مورخه ۲۴/۴/۵۹.

۴- بحران درونی هیأت حاکمه و چشم انداز آن، کار اقلیت؛ شماره ۷۲، مورخه ۲۸/۵/۵۹.

با عمیق و گسترده شدن اختلافات بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی و دیگر ارگان های حاکمیت، او به سمت سازمان مجاهدین خلق چرخید؛ به طوری که در سخنرانی او در مراسم ۱۴ اسفند ۵۹ که به منظور بزرگداشت دکتر محمد مصدق در دانشگاه تهران برگزار شده بود، این مراسم که با برنامه ریزی مجاهدین خلق به خشونت گرائید، پیوند رئیس جمهور با مجاهدین را مستحکم تر ساخت. از آن پس رئیس جمهور و مجاهدین با اتکاء به یکدیگر تلاش می کردند رقیب اصلی را که حزب جمهوری اسلامی بود از صحنه سیاسی کشور حذف کنند. اقلیت حادثه ۱۴ اسفند را آغاز مرحله جدیدی در روند درگیری های دو جناح ارزیابی و پیش بینی می کرد که این روند می تواند به سقوط بنی صدر بینجامد که «در این شرایط بحرانی موجب بروز یک سلسله درگیری های حاد و اعتراضات شدید خواهد شد و روند تضعیف و بی اعتبار شدن حزب را تسریع خواهد کرد.»(۱) اقلیت به هواداران توصیه می کند که در این شرایط خطیر به هوش باشند تا بتوانند به وظایف خود عمل کنند.

شرایط سیاسی کشور رو به ناآرامی می رفت. هر روز هواداران مجاهدین در گوشه و کنار شهر آشوب می کردند. تلاش برای متقاعد ساختن رئیس جمهور به عمل در چارچوب قانون با شکست مواجه شد. در نوزدهم فروردین سال ۶۰ دادستانی کل انقلاب اطلاعیه ای صادر کرد و در آن از کلیه گروه های سیاسی خواست: برای برگزاری میتینگ و تظاهرات از وزارت کشور اجازه بگیرند. احزاب و سازمان ها حق مسلح کردن اعضای خود را ندارند و این احزاب و سازمان ها باید سلاح های خود را به سپاه پاسداران تحویل دهند. کلیه احزاب و گروه ها در بیان آرا و افکار سیاسی آزادند، به شرط اینکه مشتمل بر دروغ، تهمت و تحریک نباشد. کلیه احزاب و گروه ها اجازه مناظره و بحث های عقیدتی و سیاسی از طریق وسایل ارتباط جمعی را – در حدود امکانات – دارا می باشند؛

۱– بررسی اوضاع سیاسی و رهنمودهایی به هواداران، کار اقلیت؛ شماره ۱۰۳، مورخه ۲۷/۱۲/۵۹.

مگر آنها که اعلام مبارزه مسلحانه بر ضد نظام جمهوری اسلامی کرده و موضع خود را تغییر نداده اند.(۱)

اقلیت مانند سازمان مجاهدین خلق و تعدادی دیگر از گروه ها که خواهان براندازی حاکمیت بودند، این اطلاعیه را رد کردند. بدین ترتیب آخرین فرصت برای بازگشت آرامش به کشور از دست رفت.

سیر تحولات به تعبیر اقلیت خارق العاده بود؛ به طوری که «سازمان های انقلابی به سرگیجه ناشی از تحولات دچار» شده بودند.(۲) این سازمان ها، فرسنگ ها عقب تر از حوادث به دنبال آن کشیده می شدند و حتی «جنبش انقلابی چپ ایران» نیز توان هماهنگی با این تحولات را نداشت. به گمان اقلیت بحران همه جانبه چنان جمهوری اسلامی را دربر گرفته بود که «بورژوا لیبرال های ترسو و بزدل» نیز جرأت یافته بودند که ادامه حکومت جناح مسلط یعنی حزب جمهوری اسلامی را زیر سئوال کشند؛ ولی «سازمان های انقلابی گیج و حیران تنها نظاره گر رویدادها» بودند. در تحلیل اقلیت اعتماد توده ها به حاکمیت مدام در حال از میان رفتن بود و شکاف درونی بالایی ها که انعکاس بحران بود مدام عمیق تر می شد و جمهوری اسلامی به ناتوانی خود اعتراف می کرد. توصیف اقلیت از شرایط اقتصادی و سیاسی منطبق بود با این اصل لنینی در مهیا بودن شرایط برای سرنگونی حاکمیت: «پایینی ها نمی خواهند و بالایی ها نمی توانند». بنابراین اقلیت بشارت می داد «باید در انتظار اشکال عالی تر مبارزات انقلابی توده ها و خیزش نوینی در مبارزات آشکار آنها بود. همه این شواهد نشان می دهد که بروز یک بحران حاد امری بسیار محتمل است. ما درمرحله پیش از طوفان، درآستانه رویدادهای تاریخی عظیمی قرار گرفته ایم و به مرحله نوینی از رشد مبارزات انقلابی و جنبش توده ای نزدیک می شویم. فقط جرقه ای ناچیز کافی است تا حریقی سترگ برپا سازد.»(۳) اقلیت در حالی که تأکید می کند در شرایط

۱- روزنامه کیهان، ۱۸/۳/۱۳۶۰.

۲- پیش از طوفان، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۲، مورخه ۱۳/۳/۶۰.

۳- همان.

موجود حتی «بزدلان جبهه ملی و نهضت آزادی» جرأت عرض اندام یافته اند، روشن نمی سازد که چرا سازمان های انقلابی از تحولات بسیار عقب مانده اند؟ و دچار سرگیجه شده اند؟ اما همه این عقب ماندگی ها مانع از آن نمی شد که اقلیت میوه قدرت را در نزدیک دستان خود نبیند.

اقلیت توصیه می کند که همه سازمان های انقلابی، باید قطبی انقلابی تشکیل داده و از این طریق بر دمکرات های انقلابی نظیر مجاهدین خلق تأثیر بگذارند و آنها را از بنی صدر جدا سازند. «باید در این دوران پیش از طوفان تمامی تلاش خود را به کار گرفت، اتحادها را به نحوی سازمان داد؛ و کار وسیع تبلیغ؛ ترویج و سازماندهی را در جهتی هدایت کرد که با بروز یک بحران حاد، توده ها را به سوی یک نبرد قطعی رهبری کرد و در جهت تکمیل انقلاب گام برداشت.»(۱) کار اقلیت، در تحلیل شرایط روز در مقاله ای چنین نتیجه گرفت که در این کشاکش انقلاب و ضدانقلاب فقط دو راه وجود دارد: یا تکمیل انقلاب و یا راه قانونیت بورژوایی.(۲) این مقاله دو نگاه در مرکزیت اقلیت را بازمی تاباند. جناحی در مرکزیت بر این اعتقاد بودند که انقلاب که اقلیت و دمکرات های انقلابی آن را نمایندگی می کنند شکست خورده و مغلوب حاکمیت شده است. در این صورت باید عقب نشینی کرد و شیوه های مبارزه قانونی را برگزید و جناح دیگر بر این اعتقاد بود حاکمیت که ضدانقلاب را نمایندگی می کند هنوز نتوانسته بر انقلاب چیره شود. بنابراین می توان امید داشت که در کشمکش این دو، انقلاب پیروز شود.

اقلیت بر این پندار بود که می تواند مجاهدین خلق را از بنی صدر جدا سازد؛ ولی نمی دانست که مجاهدین رئیس جمهور را ابزار دست خود ساخته اند و می خواهند از طریق او جناح مسلط را حذف کنند. نصایح رهبری انقلاب به رئیس جمهور کارساز واقع نشد. بنابراین او که از چندی پیش مخفی شده بود، در روز بیستم خرداد از فرماندهی کل قوا عزل شد. در فردای آن روز مجاهدین خلق

۱- همان.

۲- دو تاکتیک در برخورد با انقلاب ایران، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۳، مورخه ۲۰/۳/۶۰.

با انتشار بیانیه ای اعلام کردند که نسبت به جان رئیس جمهور بیمناکند و تأکید کردند: «در این شرایط، حمایت از شخص رئیس جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می کنند.»(۱)

بنی صدر در ۲۲ خرداد بیانیه ای صادر کرد و در آن مردم را به مبارزه علیه حاکمیت فراخواند. مجاهدین خلق بار دیگر در ۲۶ خرداد اعلام کردند که جان رئیس جمهور در خطر جدی است و در اطلاعیه سیاسی نظامی خود که در ۲۸ خرداد منتشر کردند رسماً به حاکمیت اعلان جنگ دادند. اقلیت نیز از هواداران خود می خواهد که شعارهای انقلابی را به درون تظاهرات و اعتراضات مردم ببرند و ضمن آن که نوک تیز حملات خود را به سوی حزب جمهوری اسلامی نشانه می روند، لیبرال ها را که قصد دارند سوار موج شوند افشا نمایند.(۲) اقلیت می افزاید که حزب جمهوری اسلامی درصدد است کار را یکسره کرده و تضادهای درونی هیأت حاکمه را حل کرده و تمامی ارگان ها را در خدمت خود بیاورد و این سیاست نیز «مورد تأیید امپریالیسم آمریکا» قرار گرفته است. اقلیت در این شرایط همچنان نگران لیبرال هاست. همواره هشدار می دهد که آنان می خواهند خود را آلترناتیو قدرت به توده ها معرفی کنند در حالی که تجربه نشان داده که آنان نمی توانند آلترناتیو قدرت باشند. اقلیت که احساس حاشیه نشینی در تحولات جاری دارد، بار دیگر تأکید می کند که گروه های انقلابی قبل از آنکه دیر شود باید یک بلوک انقلابی تشکیل داده و به مقابله سیاست های حاکمیت بروند. اقلیت برای آنکه برای خود سهمی در تحولاتی که گمان می کرد اتفاق خواهد افتاد، قائل شود، به هواداران توصیه می کند «تا هنگامی که سازمان شعار لحظه کنونی؛ تاکتیک و پلاتفرم خود را ارائه ندهد هواداران سازمان نباید منتظر بمانند. باید در مبارزات توده های مردم به ویژه مبارزات خیابانی فعالانه شرکت کنند، هواداران سازمان باید بکوشند ضمن شرکت همه جانبه در مبارزات خود به خودی

۱- نشریه مجاهد؛ شماره ۱۲۵، ص ۱.

۲- دو جنبه نتایج تحولات اخیر، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۴، مورخه ۲۷/۳/۶۰.

توده ها سطح مبارزه و شعارها را ارتقاء دهند.»(۱)

در روز شنبه سی ام خرداد عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس مطرح شد. در بعد از ظهر آن روز هواداران سازمان مجاهدین خلق که میلیشیا نامیده می شدند، با حمل سلاح های سرد در چند خیابان مرکزی تهران راهپیمایی کردند. مردم پس از اطلاع از راهپیمایی مسلحانه مجاهدین خلق به مقابله با آنان پرداختند و تعدادی در این درگیری ها کشته شدند. در فردای آن روز بنی صدر با رأی نمایندگان مجلس از ریاست جمهوری خلع شد.

شورش مجاهدین خلق با هر انگیزه و هدفی که صورت گرفت آنان را وارد فاز نظامی کرد. به نظر می رسد اقلیت که به فرسنگ ها فاصله گروه ها از حوادث اعتراف می کند، آمادگی لازم برای ورود به فاز نظامی را نداشت و در حقیقت مجاهدین خلق مخفی شدن را به آنان تحمیل کردند و آنان در برابر عملی انجام شده قرار گرفتند. ورود به فاز نظامی که الزامات خاص خود را داشت، برای اقلیت غافلگیرانه بود. آنان ترجیح می دادند به سیاست کج دار و مریز خود ادامه دهند؛ هم از «قانونیت بورژوایی» بهره مند شوند و هم در پناه «لیبرالیسم دروغین» آشکارا شعار سرنگونی سر دهند. آنان حتی فاقد شعار مناسب برای «لحظه کنونی» بودند و تنها توصیه شان به هواداران این بود که در مبارزات خیابانی شرکت فعالانه داشته باشند. این مبارزات خیابانی عمدتاً از سوی مجاهدین خلق هدایت و رهبری می شد. اقلیت ضمن آنکه مجاهدین را انقلابی ترین نیرو در صحنه نبرد می داند، یادآور می شود که هنوز بندبازی بین توده ها و تغییر از بالا را رها نکرده است.(۲) اقلیت اکنون در پی این بندبازان می دوید. این فرصت هرگز پیش نیامد که اعضا و هواداران از مرکزیت سازمان متبوع خود بپرسند که چرا بار دیگر «دنبالچه خرده بورژوازی» شدند؟ و چرا بدون آن که برنامه ای روشن برای مبارزه و سرنگونی داشته باشند آنان را تشویق و تحریک کرده و سپس در

۱- همان.

۲- مقاله درون تشکیلاتی وضعیت جدید و وظایف جدید، مورخه ۳۰/۳/۶۰.

خیابان ها رها کردند؟

اقلیت برای آن که مشی مستقل پرولتری برای سرنگونی حاکمیت را نشان دهد برنامه پنجگانه ای ارائه می کند. در این برنامه ضمن آنکه یادآور می شود که سرنگونی رژیم فعلاً امکان پذیر نیست، محور تاکتیکی شرایط کنونی را بیداری سیاسی توده ها، آگاهی بر قدرت خویشتن و ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم می داند. مضمون اساسی و اصلی این پلاتفرم پنجگانه تشکیل «جوخه های رزمی برای سرکوب کمیته ها و پاسداران» است. این پلاتفرم همچنین خواستار تشکیل مجلس مؤسسان از راه انقلابی است و جهت گیری عملی آن قیام مسلحانه و جنگ انقلابی توده ای است.(۱) اقلیت زمانی از پلاتفرم سرنگونی سخن می گفت که سازمان شان دچار بحران ایدئولوژیک بود.

محمدرضا دبیری فرد [حیدر] در یک مقاله درون تشکیلاتی به دیدگاهی درون سازمان که می خواهد پیش از مبارزه ایدئولوژیک عمیق و همه جانبه، یک نظر را درون سازمان رسمیت بخشد حمله می کند و آن را سکتاریستی و انشعاب طلبانه می داند که هیچ اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک ندارد. تاریخ دقیق نگارش مقاله دبیری فرد روشن نیست. احتمالاً این مقاله در روز سی ویکم خرداد نگارش یافته و یا تکمیل شده است. به هر تقدیر این مقاله در تعارض آشکار با پلاتفرم پنجگانه که احتمالاً ـ نظریه اکبر کامیابی [توکل] بود قرار دارد. دبیری فرد با تکرار ترجیع بند اقلیت یعنی: «وخامت اوضاع اقتصادی، تورم، گرانی، بیکاری، بی خانمانی و... ابعاد بی سابقه ای یافته و توده ها با فقر و فلاکت عظیمی دست به گریبان هستند، نارضایتی توده ها از رژیم جمهوری اسلامی و وضعیت کنونی با شتاب بی مانندی رشد و گسترش می یابد»، راهکارهای دیگری برای سرنگونی پیشنهاد می دهد. او می گوید چون دمکراسی سیاسی اهمیت دارد، در این شرایط شعار ما باید «آزادی های سیاسی و شوراهای انقلابی» باشد؛ زیرا این شعار می تواند موجب ارتقاء سطح و شکل مبارزات توده ها گردد و در این صورت شرایط «طرح شعار

۱– همان.

سرنگونی (و نه خود سرنگونی) حاکمیت فراهم می شود.» احتمالاً مقصود دبیری فرد از «نه خود سرنگونی» تعریضی است به پلاتفرم پنجگانه و طرح جوخه های رزمی. دبیری فرد پیشنهاد می دهد که شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی را باید به میان توده ها برد. زیرا طرح این شعار می تواند مقدمه ای برای شعارهای ارتقا یافته تر باشد. او همچنین همسویی با لیبرال ها را امری عینی و اجتناب ناپذیر دانسته و یادآور می شود که ما نیز باید مانند مجاهدین از بنی صدر حمایت کنیم. البته این حمایت باید کاملاً آگاهانه صورت گیرد. باید با نشان دادن سازشکاری و ناپیگیری بنی صدر وی را منفرد ساخت. دبیری فرد پیشنهاد می دهد که باید تظاهرات موضعی را سازماندهی کنیم، زمینه مناسب برای اعتصاب را فراهم سازیم و چون «از آنجا که بروز قیام هایی در آینده محتمل است، از هم اکنون خود را باید برای رهبری چنین قیام هایی آماده نماییم». دبیری فرد احتمال می دهد که مبارزات مردم اشکال قهرآمیز و نه الزاماً مسلحانه به خود بگیرد. در این صورت مضمون عینی چنین قهری سرنگونی بلاواسطه حاکمیت نیست. بنابراین دیدگاهی که توده ها را دعوت به اعمال قهر انقلابی به منظور سرنگونی آن می کند - از آنجا که شرایط عینی سرنگونی فراهم نیست -دیدگاهی است ماجراجویانه و خطرناک که می تواند ضربات جبران ناپذیری بر پیکر جنبش انقلابی وارد آورد.

درگیری دو جناح درون اقلیت کاملاً آشکار است. جناحی مبارزه مسلحانه را توصیه و تجویز می کرد و نزدیکی به بنی صدر را که عده ای «برج عاج نشین» تبلیغ می کردند رفرمیسم و قربانی کردن آرمان های پرولتاریا می دانست.(۱) و جناح دیگر طرح شعار سرنگونی را ماجراجویی و خطرناک می دانست. تحلیل های متعارض از وجود بحران درون سازمانی حکایت می کرد.

جنگ از دیدگاه مارکسیسم – لنینیسم

اکبر کامیابی در مقاله ای درون تشکیلاتی، که در اوایل تیرماه سال ۶۰ انتشار

۱- همان.

یافت، اعتراف می کند که از همان آغاز جدایی از اکثریت شاهد دو نوع گرایش درون سازمانشان بودند و اکنون اختلافات درونی کمیته مرکزی موقت چنان گسترده شده است که در کوچک ترین مسائل نیز بروز می یابد. کامیابی می نویسد به همین علت به زودی پلنومی تشکیل می گردد تا رهبری سازمان و وظایفش را برای مدتی دیگر تعیین نماید. کامیابی می نویسد نخستین مسئله ای که به نحو قاطع اختلافات ایدئولوژیک را نشان داد مسئله جنگ بود. HR [حیدر و بهروز؟] با ارتجاعی – تدافعی خواندن جنگ، ماهیت سوسیال شوونیستی خود را آشکار کردند و تدریجاً خود را از هیأت سیاسی کنار کشیدند و همکاری خود را با نشریه کار نیز قطع کردند.(۱)

اطلاع دقیقی از مواضع HR درباره جنگ در دست نیست. ولی در یک تحلیل درون گروهی که نویسنده آن معلوم نیست، درباره جنگ سخن گفته شده است. عنوان این تحلیل «بررسی جنگ از دیدگاه مارکسیسم – لنینیسم» است. این تحلیل حاوی تناقضات و پریشان گویی های عجیب و غریبی است. نویسنده می گوید که جنگ عراق – ایران در حال حاضر (در لحظه تاریخی) ارتجاعی است. زیرا: ۱. موجب تقویت ارتش و بورژوازی در ایران می شود ۲. مواضع امپریالیسم را از لحاظ اقتصادی و سیاسی تقویت می کند ۳. کشورهای مرتجع عربی تقویت می شوند ۴. مبارزه علیه صهیونیسم تضعیف می گردد ۵. مواضع اردوگاه سوسیالیسم به طور کلی تضعیف می گردد ۶. مبارزه مستقل توده ها در ایران و عراق به بهانه جنگ توسط دول این دو کشور تخطئه می گردد، هر دو دولت مشکلات اقتصادی را به گردن دیگری می اندازند. نویسنده در ادامه می افزاید این جنگ از جانب ایران دفاعی است. زیرا نبرد ایران علیه عراق، اولاً سبب تضعیف عراق و تضعیف ایران می گردد و این امکان برقراری سرکردگی را از هر دو جانب تضعیف می کند. ثانیاً، نبرد ایران علیه عراق باعث تضعیف نقش عراق و ایران برای تأمین سرکردگی شده و این امر موجب تضعیف امپریالیسم و دول مرتجع می گردد. ثالثاً باید در نظر داشته باشیم که

۱– توکل، مقاله درون تشکیلاتی، مورخه ۱/۴/۶۰.

تنها راه پایان جنگ، جنگ علیه عراق است تا از خاک ایران بیرون رود. رابعاً عدم جنگ علیه عراق، باعث تصرف برخی نقاط ایران از جانب عراق می شود و این امر مبارزه ملی را تقویت نموده و مبارزه کارگری و دمکراسی توده ای را تحت الشعاع قرار می دهد. نویسنده که گویا فراموش کرده بود این جنگ را ارتجاعی خوانده، در ادامه می افزاید جنگ ایران علیه عراق از لحاظ تاریخی مترقی است. زیرا اگر چه در لحظه کنونی باعث تقویت بورژوازی و ارتش می شود، اما از آنجا که این نبرد باعث تضعیف عراق می شود و سرکردگی عراق و ایران – در منطقه خلیج فارس – هر دو تأمین نمی شود؛ و روحانیت حاکم در تداوم جنگ به تضعیف بورژوازی خواهد کوشید؛ دول مرتجع عربی نیز دوباره به ثبات دلخواه خود نخواهند رسید؛ و سوریه و لیبی و الجزایر در صورتی که عراق به پیروزی دست نیابد، از موقعیت بهتری برخوردار خواهند گشت، از لحاظ تاریخی مترقی است. بالأخره نویسنده می گوید: جنگ ارتجاعی – دفاعی کنونی با جنگ میهنی متفاوت است، زیرا این جنگ به لحاظ لحظه تاریخی مترقی نیست و از این رو با عناصر ارتجاعی جنگ در لحظه کنونی باید مبارزه کرد و عناصر مترقی جنگ را تقویت نمود. در لحظه کنونی مبارزه ارتش و بورژوازی علیه عراق ارتجاعی است؛ از این رو از دادن هرگونه اعتبار جنگی به ارتش باید خودداری کرد... باید از هرگونه امتیازی به ارتش و انسجام آن به مخالفت بپردازیم.

دانسته نیست آیا مقصود کامیابی از ارتجاعی – تدافعی دانسته شدن جنگ توسط HR معطوف به این مقاله است یا خیر؟ صرفنظر از تناقضات و استدلال بی پایه و اساس نویسنده و یا نویسندگان تحلیل، آشکار است که این تحلیل در هر صورت با مواضع رسمی اقلیت در تعارض است. همان گونه که دیدیم اقلیت جنگ را از هر سو غیرعادلانه و ارتجاعی می دانست. گذشته از مواضع HR درباره جنگ، کامیابی می افزاید که بالأخره پس از چند ماه دریافتیم که این دو تن اساساً مواضع ایدئولوژیک سازمان را قبول ندارند. R به صراحت اعلام می کرد که مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ برای گذار مسالمت آمیز را پذیرفته است. اما H که هیچ گاه صراحت لازم را نداشته و همیشه نظرات خود را پنهان می ساخت، اکنون همان

نظرات را با عدم صراحت، بیان می کند و حتی برخلاف R اعلام می کند که به تزهای رویزیونیستی دولت عموم خلق و حزب عموم خلق گرایش دارد. این اشاره ای بود به گزارش خروشچف به کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی. خروشچف در آن گزارش، مسئله محوری عصر را صلح قلمداد کرد و در نتیجه فرمول بندی های لنین در مورد امپریالیسم و انقلاب پرولتری را کهنه شده اعلام نمود و با تعیین کننده دانستن اردوگاه سوسیالیسم، به طرح رقابت و همزیستی مسالمت آمیز در سیستم اجتماعی جهانی پرداخت. در حالی که لنین وقوع جنگ را در عصر حاضر اجتناب ناپذیر می دانست؛ به اعتقاد او بدون جنگ های داخلی، بدون جنگ های آزادیبخش و بدون جنگ های انقلابی و عادلانه نمی توان ریشه جنگ ها را خشکاند و مرتجعین را به خاک سپرد.

کامیابی می افزاید که خروشچف با تبلیغ گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم در عمل انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی کرد. موضع دیگری که خروشچف مطرح کرد و H به پذیرش آن گرایش داشت و کامیابی آن را انحراف از مارکسیسم – لنینیسم می دانست «دولت عموم خلق و حزب عموم خلق بود.» خروشچف اعلام کرد که دیکتاتوری پرولتاریا وظایف خود را در اتحاد جماهیر شوروی به پایان رسانده و اکنون جای خود را به دولت عموم خلق سپرده است و این انحرافی آشکار از آموزه های لنین است؛ چون دیکتاتوری پرولتاریا هیچ گاه جای خود را به دولت عموم خلق نمی دهد؛ بلکه همانگونه که لنین در «دولت و انقلاب» گفته، دولت به تدریج زوال می یابد. کامیابی در خاتمه با تکرار نظر خود مبنی بر نیمه کاره ماندن انقلاب می نویسد: «همان گونه که مارکس و انگلس و لنین به ما رهنمود می دهند وظیفه ما تکمیل انقلاب است و با توجه به جمع بندی های مارکس و لنین از انقلاب های تکمیل نشده ممکن است یک قیام مجدد دیگری صورت بگیرد و یا آنکه ممکن است قیام دیگری صورت نگیرد و انقلاب به شکست قطعی بینجامد». البته کامیابی پیش بینی می کند که یک بحران ژرف در راه است و احتمال یک قیام مجدد نیز وجود دارد. بنابراین باید به فوریت دست به کار شده «هر چه سریع تر خود را برای درگیری های حادی که در آینده ای نه چندان

دور پیش خواهد آمد از جهت سیاسی، نظامی و سازمانی آماده کنیم.»

کامیابی در خاتمه نظر خود درباره شیوه برخورد با اختلافات را چنین اعلام می کند: «رفقایی که مصوبات کنگره های ۲۰ و ۲۲ را پذیرفتند، نمی توانند در مرکزیت سازمان باشند. باید وظایف دیگری به رفقا محول شود تا اینکه پس از یک مبارزه ایدئولوژیک کنگره تصمیم نهایی را بگیرد.»(۱)

احتمال می دهیم مقصود توکل از H حیدر باشد. او که یک سال پیش از این نظریه پرداز شاخص اقلیت در جریان انشعاب بود. اکنون خود از جانب توکل منحرفی تشخیص داده شد که باید از مرکزیت اخراج گردد. در حقیقت دبیری فرد قربانی سنتی می شد که خود در بنیان نهادن آن در سازمان بی نقش نبود.

دیدیم که دبیری فرد پیشنهاد داد که شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی را به میان توده ها ببرند. این شعار همان شعار مجاهدین خلق بود. مجاهدین مدت ها پیش از این و در پیوند با بنی صدر و به منظور تعمیق اختلاف ها و تشدید تضاد درون حاکمیت این شعار را مطرح کردند. شاید دبیری فرد متأثر از مجاهدین این شعار را پیشنهاد داد. دبیری فرد با مجاهدین همسویی نشان می داد. به هر تقدیر مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، شعار محوری و استراتژیک اقلیت شد. اقلیت در سرمقاله تیرماه ارگان خود بار دیگر به کشاکش انقلاب و ضدانقلاب پرداخت و اعلام داشت که جنبش رو به اعتلاء است و در این شرایط نوین باید شعارها، تاکتیک ها و وظایف نوینی ارائه داد و چون اکنون «نمی توان مستقیماً از توده ها سرنگونی قهرآمیز حاکمیت را طلب کرد» باید از ضعیف ترین حلقه آغاز نمود و حزب جمهوری اسلامی که مورد نفرت توده های مردم است، مناسب ترین حلقه می باشد. بنابراین «شعار ما در لحظه کنونی مرگ بر حزب جمهوری اسلامی است». اقلیت با این اعتقاد که این شعار مورد قبول همه نیروهای اپوزیسیون است، تاکتیک مناسب با این شعار را طرح شعار تشکیل مجلس مؤسسان می داند. اقلیت تأکید می کند که طرح شعار مجلس مؤسسان یک هدف مستقل نیست، بلکه شعاری است

۱- همان.

کاملاًـ تاکتیکی؛ زیرا مجلس مؤسسان یکی از مؤسسات بورژوایی است. در نتیجه در کنار مجلس مؤسسان طرح شعارهایی چون شوراهای انقلابی؛ تسلیح توده ای و تشکیل میلیشیای توده ای ضرورت می یابد. اقلیت البته فراموش نمی کند که توضیح دهد ممکن است شرایطی پیش آید که بدون گذار از مجلس مؤسسان، حکومت انقلابی توده ها تشکیل گردد.(۱)

به یاد داریم که در آستانه انتخابات مجلس خبرگان، سازمان چریک های فدایی خلق با انتشار جزوه ای از تبدیل شدن مجلس مؤسسان به مجلس خبرگان انتقاد کرد اما اینک اقلیت احتمال می دهد که برای حکومت انقلابی توده ها شاید نیازی به مجلس مؤسسان نباشد.

شعاری که اقلیت مطرح می کرد، مخالفانی در سازمان داشت. برخی در اعتراض به شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی نوشتند زمان آن دیری است که سپری شده است و طرح این شعار نشان از عقب بودن و دور بودن از مبارزه طبقاتی دارد. بنابراین نویسنده این مطلب پیشنهاد می دهد که سازمان باید علناً و در نشریه کار از خود انتقاد کند. نویسنده، اتحاد عمل با سازمان پیکار و تحریم روزنامه های دولتی را که دو ماه پس از تحریم از جانب جبهه ملی صورت گرفت نمونه های دیگری از دور بودن سازمان از مبارزه طبقاتی می داند.(۲)

چهار روز پس از آنکه شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی به عنوان شعار محوری اقلیت در نشریه کار منتشر شد، یعنی در شامگاه هفتم تیرماه، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی توسط بمبی قوی منفجر گردید. طی این انفجار شماری از مسئولان عالیرتبه جمهوری اسلامی از جمله آیت الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و رئیس دیوان عالی کشور به شهادت رسیدند. این بمب گذاری توسط سازمان مجاهدین خلق صورت گرفت. مجاهدین امیدوار بودند با این

۱- حول شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شوراهای انقلابی، پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان متحد شویم، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۵، مورخه ۳/۴/۶۰.

۲- مکاتبات درون تشکیلاتی درباره شعار مرگ بر حزب جمهوری اسلامی، زنده باد شوراها، پیش به سوی تشکیل مجلس مؤسسان و مقاله مربوط به آن در کار، ص ۱۱۵.

ضربات حاکمیت را واژگون سازند. چند روز بعد ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق مخفیانه از کشور گریختند. متعاقب این حوادث، فضای امنیتی کشور را فراگرفت. اعضا و هواداران اقلیت زندگی مخفی پیشه و به خانه های امن نقل مکان کردند. کمیته امنیتی این سازمان با صدور یک بخشنامه رهنمودهای لازم متناسب با شرایط جدید را به اعضا و هواداران ارائه کرد و آنان و خصوصاً اعضای تشکیلات نظامی را تهدید نمود، چنانچه اخبار سازمانی را به بیرون منتقل کنند به شدیدترین وجهی تنبیه خواهند شد.

اقلیت همچنان از کشاکش انقلاب و ضدانقلاب و اعتلاء جنبش سخن می گفت؛ و تدارک قیام و جنگ داخلی را فوری ترین وظیفه خود می دانست. به اعتقاد اقلیت باید جوخه های رزمی را سازمان داد و به تسلیح خلق همت گماشت. اقلیت با این تحلیل که شرایط موجود چشم انداز یک مبارزه انقلابی را نشان می دهد تصریح کرد که محور تاکتیک شان تعرض است نه عقب نشینی.(۱)

اقلیت از تدارک قیام و تعرض و جنگ داخلی سخن می گفت، ولی اخباری که از استان ها می رسید حاکی از پراکندگی هواداران بود. «رفقای نقده در حال پراکندگی هستند، تمایل به فعالیت ندارند، به هر نحو که شده می خواهند از زیر بار مسئولیت ها شانه خالی کنند، از این رو باید فکر دیگری اندیشید... رفقای نقده به تمام اصول تشکیلاتی پشت پا زده و قایم شده اند».(۲)

در گیلان هم «... عموم بچه ها فرار کرده اند و به همین خاطر ارتباطات گسسته است و من نتوانستم ارزیابی دقیق و مستقیمی از نیروهای بخش های مختلف به دست آورم... تعداد دستگیری ها کاهش یافته و بسیاری از دستگیرشدگان آزاد شده اند(!) در منطقه هیچ سیاست واحد و معینی برای نیروهای هوادار و افراد مرتبط با تشکیلات وجود ندارد و عموماً ویلان و سرگردانند. بیکاری آفت جان نیروها شده و چنانچه ارتباطات منظمی برای انتقال اخبار و گزارش ها وجود

۱- رکود سیاسی یا افت موقتی، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۲۴/۴/۶۰.

۲- گزارش درون تشکیلاتی، مورخه ۲۸/۴/۶۰.

نداشته باشد، نیروهایمان منفعل خواهند شد. در حال حاضر حدود ۵۰-۴۰ نفر از هواداران در جنگل ها مخفی شده اند و اکثراً بلاتکلیف و سرگردانند».(۱) مشابه این گزارش ها از دیگر استان ها نیز در دست است. ولی مرکزیت سازمان ترجیح داد این گزارش ها را نادیده انگارد و همچنان بر تحلیل خود پای فشرد. این مرکزیت حتی به خودفریبی نیز دست زد و با اشاره به بی انگیزگی کارگران در مبارزه علیه حاکمیت می نویسد: «این عقب نشینی موقت برای تجدید قواست؛ این یک عقب نشینی موقت است تا جنبش با نیروی بیشتر به تعرض بپردازد».(۲) شاید اقلیت با مشاهده بی رغبتی هواداران و کارگران بر جنگ داخلی تأکید می کرد. «زمان نبرد قطعی هنوز فرانرسیده است.»(۳) اقلیت اظهار می داشت: «رژیم جمهوری اسلامی در آستانه سقوط قرار گرفته است»(۴)، ولی دانسته نیست چرا در حالی که سقوط جمهوری اسلامی را قریب الوقوع می داند باز اعلام می کند آغاز قیام هنوز در دستور قرار نگرفته است.(۵) بنابراین اقلیت که سخت دچار سردرگمی شده بود، رهنمودهایش به هواداران نسبت به گذشته تغییر محسوسی نیافت. اقلیت ضمن اعتراف به کمبود کادرهای ورزیده و فقدان سیاست و برنامه مدون در جنبش کمونیستی از هواداران می خواهد که کمیته های محلی و کمیته های ویژه تشکیل دهند. وظیفه کمیته های ویژه آموزش و سازماندهی جوخه های رزمی است تا بتواند در آینده وظیفه هدایت و رهبری و فرماندهی میلیشیا و ارتش توده ای را به عهده بگیرد.(۶) به گمان اقلیت سازماندهی جوخه های رزمی و اصولاً عملیات مسلحانه یکی از مسائل حاد جنبش کمونیستی می بود که موافقان و مخالفانی

۱- گزارش درون تشکیلاتی اوضاع سیاسی منطقه گیلان و امکانات و نیروهای فعال ما، مورخه ۵/۴/۶۰.

۲- عقب نشینی موقت کارگران تعرض گسترده آنها را در پی خواهد داشت، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۲۴/۴/۶۰.

۳- چون کوه استوار و چون پولاد مقاوم و سرسخت باشیم، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۷، مورخه ۱۷/۴/۶۰.

۴- چگونه می توان انقلاب را به جلو سوق داد، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۱، مورخه ۱۴/۵/۶۰.

۵- تحریم انتخابات ریاست جمهوری، کار اقلیت؛ شماره ۱۱۷، مورخه ۱۷/۴/۶۰.

۶- شرایط نوین؛ سازماندهی نوین، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۷/۵/۶۰.

داشت. این اختلاف دیدگاه از ارزیابی متفاوت شرایط حاصل می شد. بر اساس تحلیل جناح مسلط در سازمان به رغم تمامی فراز و فرودها، جنبش اعتراضی توده ها علیه حاکمیت به رکود نگرائیده و احتمال یک قیام مجدد همچنان وجود دارد. این جناح با برشمردن مواردی که آن را بحران حاکمیت می داند، تأیید می کند «نه تنها هیچ گونه دلیلی بر تخفیف بحران اقتصادی و سیاسی وجود ندارد بلکه تشدید آن را می بینیم.»(۱) بنابراین اقلیت نتیجه می گیرد که تدارک قیام به منظور تکمیل انقلاب امری فوری و عاجل است و سازماندهی رزمی و عملیات رزمی جزء جدایی ناپذیر تدارک قیام محسوب می شود. مقاله نویس اقلیت بر این پندار است که یک جنگ داخلی تمام عیار بین انقلاب و ضدانقلاب در جریان است. او جنگ در کردستان و ترورها را از مصادیق این جنگ داخلی برمی شمرد و شرکت در اشکال مختلف جنگ داخلی از جمله عملیات پارتیزانی را به منظور کسب تجربه و آموزش نظامی ضروری می داند. اقلیت دو هدف برای جوخه های رزمی برمی شمرد. هدف بلندمدت؛ سازماندهی، آموزش و تربیت رهبران جنبش توده ای برای زمانی که قیام صورت می گیرد و هدف فوری؛ ترور خائنین به خلق و مصادره های مالی و تسلیحاتی می باشد. اقلیت که می داند ترور با مبارزه مسلحانه ناسازگار است آن را «با درنظر گرفتن جوانب مختلف مسئله امری مجاز» برمی شمرد.(۲) اقلیت این جوخه های رزمی را به سه سطح تقسیم می کند؛ جوخه های سازمان، جوخه های وابسته به سازمان و جوخه های هواداران و تأکید می کند که جوخه های هواداران نباید هیچ توقع و انتظاری از سازمان داشته باشند و باید کاملاً خودکفا باشند.

نویسنده در ادامه، اختلافات درون سازمان و درون جنبش کمونیستی درباره جوخه های رزمی را علنی کرده و به آن پاسخ می دهد. او می گوید برخی بدون توجه به جنگ داخلی که سراسر میهن را دربر گرفته است و بدون درک تدارک

۱- سازماندهی جوخه های رزمی و عملیات رزمی، کار اقلیت؛ شماره ۱۲۲، مورخه ۲۱/۵/۶۰.

۲- همان.

قیام، عملیات رزمی را آنارشیستی و بلانکیستی می خوانند. نویسنده ترجیح می دهد از مخالفین درون سازمان سخنی به میان نیاورد. بلکه نمونه تیپیک این دیدگاه را سازمان پیکار معرفی می کند. ولی می افزاید که این سازمان هیچ گاه درک درستی از مبارزات توده ها نداشته است. او می نویسد زمانی که مردم به پادگان ها هجوم بردند، پیکار افزایش حقوق کارگران را مطرح می کرد و زمانی که مردم ناآگاهانه از حاکمیت دفاع می کردند، شعار سرنگونی می داد؛ و بدین ترتیب با اتخاذ تاکتیک های نادرست ضربات جدی به مبارزات طبقه کارگر وارد آورده است. نویسنده دیگر نیازی نمی بیند که توضیح دهد سازمان پیکار همان سازمانی است که چندی قبل اقلیت خود را به دامن او آویخت تا مراسم روز کارگر را برگزار کند. نویسنده بار دیگر درستی ترور را در این شرایط یادآور شده و می افزاید همان طور که لنین اشاره دارد ترور در شرایطی محکوم است که خلق انقلابی نباشد.

نویسنده ادامه می دهد کسانی که عملیات رزمی را منوط به روحیات توده ها ساخته اند دنباله روان جنبش خودبخودی و در نتیجه مبتذل کنندگان مارکسیسم هستند در حالی که باید شرایط حاکم بر کل جنبش توده ای را در نظر گرفت که آیا دوران رکود سیاسی است یا دوران تعرض و اعتراض؟(۱)

این دیدگاه مخالفینی نیز درون اقلیت داشت که در رأس آنان حیدر [محمدرضا دبیری فرد] قرار گرفته بود. وی در نقد این دیدگاه مقاله ای در ده صفحه با عنوان «درباره بکارگیری تاکتیک های مسلحانه در شرایط کنونی» می نویسد. دبیری فرد می نویسد که سرمقاله شماره ۱۲۲ کار، تلاش دارد درستی تاکتیک مسلحانه را پس از «قیام» به اثبات رساند. اما «نتوانسته اثبات کند که چرا بکارگیری این تاکتیک ها در شرایط کنونی (پس از سی ام خرداد) درست می باشد.»(۲) به عبارت دیگر دبیری فرد می پرسد اگر تاکتیک مسلحانه چنانچه نویسنده سرمقاله می گوید پس از

۱- همان.

۲- حیدر؛ درباره بکارگیری تاکتیک های مسلحانه در شرایط کنونی، اسناد درون گروهی.

قیام درست بوده است، چرا وی تلاش دارد درستی آن را پس از سی ام خرداد به اثبات رساند؟ دبیری فرد این ضعف سرمقاله را پاشنه آشیل مقاله خوانده و یادآور می شود که این مقاله کپیه برداری ناقصی است از شرایط روسیه در فاصله بین ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ و تاکتیک های سوسیال دمکراسی روسیه.

دبیری فرد با استناد به سخن لنین که جنگ داخلی را شدیدترین فرم مبارزه طبقاتی می داند، می نویسد: نمی توان هرگونه مبارزه طبقاتی را جنگ داخلی نامید. هرگاه شرایط عینی جنگ داخلی فراهم آید درگیری های مسلحانه امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. سازمان ها و احزاب فقط می توانند جنگ داخلی را هدایت و رهبری کنند؛ نه آنکه آن را ایجاد نمایند. مادامی که شرایط عینی جنگ داخلی فراهم نباشد ترور و بمب گذاری که توده ها در آن نقشی ندارند، نشانه های جنگ داخلی نیست و این نوع اقدامات همچنان جدا از توده ها باقی خواهد ماند.

دبیری فرد ادامه می دهد که وجود جنگ در کردستان را نمی توان به همه ایران تعمیم داد و ادعا کرد که مبارزه طبقاتی در سراسر میهن شدت یافته است.

سرمقاله برخی منازعات را که پس از انقلاب در نقاطی از کشور روی داد، نشانی از جنگ داخلی دانسته بود. دبیری فرد با اشاره به این مطلب می نویسد: «متأسفانه سرمقاله کاری جز این نکرده که فاکت های جداگانه و اشکال مختلفی از درگیری های مسلحانه را در زمان های مختلف با میزان توسعه گوناگون در کنار هم ردیف کرده، حکم کلی حاکمیت جنگ داخلی تمام عیار از قیام بدین سو را در ایران صادر نماید و سپس رهنمودهای این چنینی در رابطه با شرایط مشخص اولیه و جنگ پارتیزانی را رونویسی کرده و دستورالعمل نیروهای انقلابی قرار دهد.»(۱)

دبیری فرد با نشان دادن ناموزونی آنچه که شرایط عینی و ذهنی می خواند، در مناطق مختلف کشور تاکتیک مسلحانه را برای سراسر کشور مجاز نمی داند؛ زیرا هنوز در بسیاری از این مناطق مبارزه طبقاتی تا مرحله درگیری های مسلحانه شدت نیافته است و توده ها توان برگرفتن سلاح را ندارند و بالأخره سخن اصلی

۱- حیدر، همان، ص ۵.

دبیری فرد این است که برخلاف نظر سرمقاله نویس کار «قیام جدیدی در حال توسعه و تکامل نیست و جنبش توده ای در آستانه یک قیام توده ای قرار ندارد و عملیات رزمی و پارتیزانی در اغلب نقاط کشور مجاز نبوده و پیش رس می باشد.»(۱)

بعید به نظر می رسد مقاله حیدر که مملو از فاکت های تاریخی و رهنمودهای لنین است در سطح سازمان انتشار یافته باشد زیرا در کشاکش رقابت دو جناح دیگر مجالی برای «مبارزه ایدئولوژیک» وجود نداشت.

برخورد با شورای ملی مقاومت

ترورها و بمب گذاری های مجاهدین خلق پس از ورود به فاز نظامی در سراسر ایران اقلیت را نگران ساخت که بار دیگر از سیر حوادث عقب مانده است. بنابراین برای جبران این عقب ماندگی و یافتن جایگاهی در حکومت آینده که ظاهراً در دسترس بود، آنان ناگزیر از مکاتبه با مجاهدین خلق شدند. نامه اقلیت به رهبری مجاهدین در روز هفدهم شهریور یعنی نه روز پس از انفجار دفتر نخست وزیری و کشته شدن رئیس جمهور و نخست وزیر نوشته شد. گستردگی عملیات نظامی مجاهدین که تمامی اقشار مردم از هر شغل و صنف را هدف قرار داده بود، اقلیت را متقاعد ساخت که سرنگونی حاکمیت حتمی است. بنابراین باید هر چه سریع تر خود را با مجاهدین پیوند زد. اما پیوند مجاهدین با بنی صدر مانع اصلی بود. اقلیت که همواره از بنی صدر به عنوان نماینده بورژوازی وابسته یاد می کرد، حداقل در این لحظه و به این سرعت نمی توانست تحلیل خود را از وی تغییر دهد. البته در همان ایام جناحی از اقلیت تلاش کرد که تحلیل از بنی صدر را تغییر دهد و این مانع بزرگ اتحاد با مجاهدین به لحاظ نظری از پیش روی برداشته شود. در یک مکاتبه درون گروهی محمد [؟] بنی صدر را نماینده خرده بورژوازی خواند که اکنون هدف کمونیست ها نیست؛ بلکه کمونیست ها باید او را افشا و طرد نمایند. در نتیجه از نظر محمد «در حال حاضر و در کوتاه مدت می توان وارد ائتلاف های

۱- حیدر، همان، ص ۱۰.

لحظه ای و تاکتیکی با اتحاد بنی صـدر – رجوی» شـد.(۱) و یـا آنکه میثاق ۱۱ ماده ای پیشـنهادی بنی صدر به رغم مضـمون «رفرمیستی – بورژوایی» آن و وجود «انحرافـات در برنـامه و تاکتیـک»(۲) به گونه ای تنظیم شـده است که بتوانـد دربرگیرنده وسیع ترین نیروهای بالفعل اپوزیسیون باشد. بنابراین در شرایط کنونی باید مورد پشتیبانی مشروط کمونیست ها قرار گیرد.(۳) نویسـنده این تزها ضـمن شـکننده دانسـتن این ائتلاف، نه تنها حمایت بلکه شـرکت کمونیست ها در این ائتلاف را مجاز اعلام می کند. او ضـمن اذعان به این نکته که شورای ملی مقاومت پلاتفرم آنان را نخواهد پذیرفت، شرکت در این ائتلاف را منوط به پـذیرش پلاتفرم اقلیت توسط شورا نمی سازد.(۴) برای او همین که ائتلاـف دارای «نقش مترقی» است کفـایت می کنـد که حکم خود را در مورد مجاز بودن پیوستن به شورا اعلام کند.

شایـد بـا پـذیرش این دست تحلیـل ها بود که اقلیت مصـمم شـد به شورای مقاومت بپیونـدد. بنابراین در نامه خود به «دوسـتان مجاهـد» سـخنی که حـاکی از اشـاره به بنی صـدر باشـد به میـان نیـاورد. اقلیت در نامه خود نوشت که اوضاع بسـیار حساس و بحرانی است و همه نیروهایی که به آرمان توده ها ایمان دارنـد بایـد نسبت به مسائل جامعه مسـئولانه برخورد کننـد و بالأخره اقلیت اعلام می کنـد «میثاق» تشـکیل شورای مقاومت نمی تواند بیانگر خواست ها و آرمان های توده ها باشد. در ادامه، اقلیت وظـایف موردنظر خود را که دولت موقت انقلاـبی بایـد در انجام آنها کوشا باشـد، شـرح می دهـد؛ که مهم ترین آن تشـکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک است.(۵) اقلیت که مجلس مؤسـسان را نهادی بورژوایی می دانست و حتی بشارت داده بود که برای تشکیل حکومت انقلابی توده ها شاید نیاز به تشکیل مجلس مؤسسان

۱- محمد؛ مکاتبات درون تشکیلاتی درباره نحوه برخورد کمونیست ها به اتحاد بنی صدر – رجوی، مورخه ۲۷/۵/۶۰.

۲- مقاله درون تشکیلاتی؛ تزهایی درباره چگونگی برخورد با شورای ملی مقاومت.

۳- همان.

۴- همان.

۵- مکاتبات و گزارشهای درون تشکیلاتی نامه اقلیت به سازمان مجاهدین خلق، مورخه ۱۷/۶/۶۰.

نباشد، اینک از سر استیصال تشکیل آن را اکیداً خواستار می شود.

چند روز بعد مجاهدین به نامه اقلیت پاسخ می دهند. آنان می نویسند هشتاد روز است که از «شروع جنگ انقلابی» علیه رژیم سپری شده است، ولی تاکنون هیچ موضع گیری مشخص سیاسی و عمل انقلابی از جانب شما مشاهده نشده است و چون «سکوت ما در قبال تعلل و امروز و فردا کردن شما بر سر موضع گیری مشخص انقلابی در این شرایط و ورود به صحنه جنگ انقلابی می تواند در آینده به معنای رضایت و حتی تأیید ما در قبال موضعگیری مرکزیت سازمان چریک های فدایی خلق؛ حتی از جانب توده های سازمانی خود شما مورد بازخواست قرار گیرد، لذا بدین وسیله نگرانی انقلابی خود را از انفعال شما در جهت ورود به این جنگ سرنوشت ساز و انقلابی اعلام داشته و ...»(۱)

مجاهدین که احساس می کردند پاسخ اقلیت را چنان که باید و شاید نداده اند، بار دیگر به نامه شهریورماه اقلیت پاسخ می دهند. این بار نیز از اقلیت انتقاد می کنند که به رغم سپری شدن بیش از دو ماه از ایجاد شورای ملی مقاومت، آن سازمان نه تنها به میدان عمل نیامده است، بلکه حتی از موضعگیری مشخص نیز غفلت نموده است. این نامه در سه بند تهیه شده است. در بند اول تأکید شده است که «مبارزه ضدامپریالیستی از کانال دمکراتیسم انقلابی می گذرد». بنابراین همه نیروهای انقلابی باید حداکثر همکاری را داشته باشند. این بند البته متضمن تهدیدی نیز هست. زیرا مجاهدین می افزایند «بدیهی است که تاریخ انقلاب خلقمان گام های مثبت و منفی را در این زمینه ثبت خواهد کرد.» اما آنچه موجب نگارش این نامه به اقلیت شد، بند دوم آن بود. مجاهدین می نویسند: «پیوستن شما به شورای ملی مقاومت بر اساس پذیرش میثاق به عنوان مینیمم شرایط همکاری نیروها و شخصیت های انقلابی و ترقی خواه و آزاده جهت مبارزه تمام عیار علیه رژیم ارتجاعی خواهد بود.» مجاهدین در خاتمه از اقلیت می خواهند که نماینده ای برای برنامه ریزی مشترک

۱- مکاتبات و گزارش های درون تشکیلاتی؛ نامه مجاهدین خلق به مرکزیت سازمان چریک های فدایی خلق، مورخه ۲۰/۶/۶۰.

نزد رجوی مسئول شورای ملی مقاومت اعزام دارند.(۱)

آشکار است که مجاهـدین نه تنهـا انتقـاد اقلیت به میثاق شورا را برنتابیـده انـد، بلکه پـذیرش میثاق را به عنوان حـداقل شـرط همکاری قرار داده انـد و ضـمناً تهدیـد می کننـد که گام های منفی آنان از نظر دور نخواهد ماند. اقلیت بر سـر دوراهی مانده بود. نه می توانست میثاق را با وجود بنی صـدر بپذیرد و نه می توانست راهی جدا از مجاهدین انتخاب کند. گرچه سانترالیسـم اقلیت چنـدان دمکراتیـک نبود که آنان را مجبور سازد به اعضا و باقیمانـده هواداران درباره اتخاذ هر یک از این دو راه پاسـخ دهـد، ولی اقلیت ترجیـح داد برای اعزام نماینـده جهت گفت وگو بـا رجوی بـا راه کـارگر مشورت کنـد. راه کـارگر از اعزام نماینـده برای گفت وگو با مجاهـدین اسـتقبال کرد و گفت که هدف این مذاکره باید اولاً تأمین وحدت جبهه ای حول برنامه اصولی؛ و ثانیاً انجام همکاری هایی با شورا در چارچوب پلاتفرم مشترک سه جریان اقلیت، راه کارگر و جناح چپ باشـد. راه کارگر سه شرط برای مذاکره تعیین می کند: ۱. در چارچوب پلاتفرم مشترک سه جریان و نفی جمهوری دمکراتیک اسلامی که از سوی مجاهدین به عنوان نظام جایگزینی پیشنهاد شده بود باشد ۲. موضع صریح نسبت به امپریالیزم جهانی به سرکردگی آمریکا از طرف مجاهـدین وجود داشـته باشد ۳. بر تاکتیـک هـای منـاسب با توان توده ها و سـطح رشـد جنبش توده ای تکیه کند.

شروطی که راه کـارگر برای مـذاکره بـا مجاهـدین تعیین می کنـد حیرت آور است. آنان می خواهنـد که مجاهـدین موضـعی صریـح نسـبت به امپریـالیزم آمریکـا اتخاذ کننـد. گویا فراموش کرده بودنـد که مجاهـدین بیش از هر نیروی دیگری بر شـیپور مبارزه با امپریالیسم آمریکا می دمیـد. این شـرط فقط بیانگر تردیـد جـدی راه کارگر به صـداقت مجاهدین در شـعارهای خود مبنی بر مبارزه با آمریکا است. راه کارگر ترجیـح داد این تردیـد را نادیـده بگیرد و برای الحاق به شورای مقاومت انتظار پیشه کند.

۱- مکاتبات و گزارش های درون تشکیلاتی؛ پاسخ مجاهدین خلق به نامه جریان اقلیت، مورخه ۶/۷/۶۰.

به هر تقـدیر اقلیت نماینـده خـود را برای مـذاکره بـا رجـوی به پـاریس اعزام کرد. رجوی در این ملاقـات برای نماینـده اقلیت شرایـط ائتلاف بـا بنی صـدر را تشـریح کرد و گفت یک آلترناتیو لیبرالی که در رأسـش بنی صـدر بود و از پشتیبانی مسـتقیم شریعتمداری و غیرمسـتقیم سـلطنت طلبان برخوردار بود، در حال شکل گیری بود و این آلترناتیو می توانست با برخورداری از امکانات تبلیغی امپریالیست ها خود را در نزد توده ها جا انـدازد. رجوی ادامه می دهد برای به دست گرفتن ابتکار عمل به این ائتلاف تن داده است و «در آن شـرایط به طور موقت و تاکتیکی هر چه بنی صـدر می نوشت، قبول می کردنـد.» نماینده اقلیت در ادامه گزارش خود به مرکزیت اقلیت می افزایـد رجوی از آنـان خواسـته است با صـدور اطلاعیه ای پیوست خود را به شورا اعلام کننـد. و حتی این اطلاعیه می تواند متضـمن انتقاد به شورا نیز باشد و باید خطاب به رجوی به عنوان مسـئول شورا باشد. رجوی خطاب به نماینـده اقلیت می گوید برای تقویت عنصـر چپ در شورا تأکید اطلاعیه باید بر برنامه وی باشد و اقلیت باید تأکیـد نمایـد که با تکیه بر نیروی مجاهدین وارد شورا شده است. رجوی همچنین می خواهد که متن اطلاعیه به خبرگزاریهای خـارجی نیز داده شود. رجوی بالأـخره یـادآور می شود هرگـاه هر یـک از سه گروه اقلیت، راه کـارگر و جناح چپ خواسـتند مشترکـاً و یـا منفرداً فردی را برای مـذاکره اعزام دارنـد معرفی نـامه کتـبی فرامـوش نشـود.(۱) از تحلیـل اقلیـت از این ملاقـات اطلاعی در دست نیست. حتماً آنان دریافتنـد که رجوی در بیان شـرایط ائتلاف با بنی صدر داسـتان سـرایی می کند و همچنین وی برای تقویت موضع و موقعیت خود در شورا از اقلیت می خواهـد که اطلاعیه خطاب به او صادر و با سـر و صـدا و تبلیغات همراه شود. نمی دانیم در حالی که رجوی به اقلیت در باغ سبز نشان می داد، چه عاملی مانع از پیوستن اقلیت به شورا گردید؟

اما جناح مخالف با الحاق به شورای مقاومت جان سختی نشان می داد و از طریق انتشار مقاله های درون تشکیلاتی می کوشید یارگیری کند. بنابراین صرف نظر

۱- مکاتبات و گزارش های درون تشکیلاتی؛ گفت وگوی نماینده اقلیت در پاریس با مسعود رجوی.

از جناح حیدر – بهروز که اساساً به مبارزه مسلحانه و جوخه های رزمی در آن شرایط اعتقادی نداشت، جناح دیگر را نیز می توان دو بخش کرد. یک بخش آن خواهان الحاق به شورای مقاومت بود و بخش دیگر ضمن آنکه جناح حیدر – بهروز را که «به روزهای قانونی خوش گذشته و نامه های سر گشاده اش» حسرت می خورد و با «خستگی روشنفکرانه از انقلاب» به قطعیت آن بی اعتقاد بود(۱)، ریشخند می کرد، ائتلاف مجاهدین – بنی صدر را نیز به سخره می گرفت. «در این میان راه ائتلاف گویی هر چهار میخش خوب نعل شده است... بنی صدر با ده فرمان خود؛ با ژست های دیپلماتیک خود و با کوشش خود برای آنکه به صورت هاله مقدس جمهوری درآید... پیشقدم ائتلاف با این ناجی جنبش دمکراتیک شده است... پیشقدمی برای نجات خود در عین قربانی کردن دموکراسی انقلابی.»(۲)

داعیه مقاله این است که مجاهدین در ائتلاف با بنی صدر فریب خورده اند. آنان «با کوته بینی خاص طبقاتی شان، با بی فرهنگی تاریخی شان؛ با آرمان های ماوراء طبقاتی شان هم می توانند آزادی خواهی شان را ارضا کنند و هم سلطه اجتماعی بورژوازی را دست نخورده بگذارند.»(۳) و به رغم همه بمب گذاری ها، ترورها و هارت و پورت هایشان مبارزه طبقاتی را کنار گذارده و توپچی لیبرالیسم شده اند. به گمان نویسنده مقاله دست آخر این بنی صدر است که از این ائتلاف پیروز بیرون خواهد آمد و در این میان مجاهدین فقط می توانند «نقش محلل را در بورژوا دمکراتیک کردن دولت، بازی کنند». نویسنده جنبش چپ را نیز از انتقادهای خود بی نصیب نگذاشته و می نویسد: «چپ» که هنوز به مبارزه سیاسی طبقاتی پای ننهاده، تمایلات متضادی از منتهاالیه راست تا ماوراء چپ را شامل می شود. مسائلی که اینان پیش کشیدند «نه در جهت پاسخگویی به انقلاب؛ بلکه اصولاً در جهت ارضاء روشنفکرانه بود و همین در شرایط نیمه قانونی مابعد قیام موجب تقویت و تراکم مرکز یا مانداب در چپ شد که مشخصه اصلی آن

۱- مقاله درون تشکیلاتی، قطعیت انقلاب، مورخه مردادماه ۶۰.

۲- همان.

۳- همان.

بلاتکلیفی سیاسی – عملی است». به عبارت بهتر او می خواهد بگوید که تمامی گرایش های چپ در تعطیلات تاریخی بسر می برند و به رغم ادعاها و جنجال هایشان فاقد وزن اجتماعی می باشند.

این مقاله گرچه فاقد مبانی نظری است و به مقالات ژورنالیستی بیشتر شبیه است، ولی به هر جهت گرایش عده ای را درون اقلیت به نمایش می گذارد.

به رغم اختلاف این دیدگاه با دیدگاه جناح حیدر – بهروز، هر دو در بی تأثیر بودن جنبش چپ در تحولات اجتماعی اتفاق نظر دارند. بهروز نیز در همان روزها در مقاله ای نوشت: «در شرایط کنونی نیروهای م–ل از نظر سیاسی – ایدئولوژیک و تشکیلاتی دچار پراکندگی بوده و از نفوذ توده ای قابل توجهی برخوردار نیستند. یک علت مهم این امر در اتخاذ خط مشی چپ روانه و یا اصولاً در فقدان خط مشی تاکتیکی نهفته است.»(۱) نمی توان توقع داشت که بهروز فقدان نفوذ توده ای چپ را فراتر از یک سری تاکتیک های چپ روانه ببیند. او در این مقاله به همسویی نیروهای مارکسیست – لنینیست و دمکرات های انقلابی با «بختیار و اویسی و سایر سلطنت طلبان» اعتراف می کند؛ ولی با این وجود، فقدان نفوذ توده ای آن نیروها را در تاکتیک های چپ روانه و نه در همسویی با «الیگارشی مالی و امپریالیسم» که اتفاقاً خود نسبت به آن هشدار می دهد می داند. بهروز حتی این فقدان نفوذ را در حد تاکتیک فرومی کاهد و گویا آنچه که هیچ ایرادی نداشت، استراتژی هایی بود که اقلیت پس از انشعاب بر دامنه آن افزود.

زمان نگارش این مقاله می تواند از برخی جهات واجد اهمیت باشد. احتمال می دهیم این مقاله در شهریورماه و پیش از ارسال نامه اقلیت به مجاهدین و به هنگام بحث درباره مفاد نامه نوشته شده باشد. در چنین حال و هوایی است که بهروز تصور می کند، می تواند مجاهدین را «به دفاع از دموکراتیسم انقلابی (خرده بورژوایی) در برابر لیبرالیسم وادار سازد.» و در غیر این صورت «هیچ همکاری

۱– مقاله درون تشکیلاتی؛ مسائل مربوط به وضعیت بین المللی و خط مشی جهانی پرولتاریا، ب) درباره ویژگیهای عمده دوره کنونی، وظایف مبرم و تاکتیک کمونیست ها.

مشترک و پایدار و سازمان یافته ای نمی تواند بین» آنان برقرار گردد. ملاحظه کردیم که در هفده شهریور اقلیت به مجاهدین نامه نوشت و نظرات خود را درباره میثاق به اطلاع آنان رساند. بهروز قطعاً نمی توانست پس از پاسخ بغایت تحقیرآمیز مجاهدین، درباره وادارسازی آنان به طرد لیبرالیسم و یا اتخاذ این یا آن رفتار توصیه ای داشته باشد. اقلیت در بهترین حالت فقط می توانست به مانند گذشته «دنبالچه خرده بورژوازی» شود.

به نظر می رسد مقاله بهروز دارای یک تناقض درونی است. او «همکاری مشترک و پایدار و سازمان یافته» اقلیت و مجاهدین را در صورت طرد لیبرالیسم از سوی مجاهدین ممکن می داند. می دانیم که مجاهدین پس از سی خرداد با ورود به فاز نظامی به ترورها و بمب گذاری های مهیبی روی آوردند. بنابراین همکاری اقلیت و مجاهدین فقط در این چارچوب می توانست به وقوع بپیوندد. ولی اکنون بهروز تصریح می کند «نه در دوره قبلی و نه در دوره کنونی، وظیفه اساسی و مبرم کمونیست ها تسلیح عمومی و تدارک برای قیام مسلحانه و فراخواندن توده ها به منظور قیام نبوده است؛ زیرا برای این کار بر طبق احکام لنین و اسناد کمینترن درباره قیام مسلحانه، لازم است دوره انقلاب یا وضعیت عینی برای سرنگون ساختن رژیم آماده شده و یا نضج یافته باشد... عملیات مسلحانه پیشرو پرولتاریا در شرایط کنونی نمی تواند به عنوان شکل مؤثر مبارزه انقلابی به کار گرفته شود؛ اینگونه اقدامات، روحیه انقلابی را در میان توده ها بیدار نمی کند، بلکه بر عکس به بی تفاوتی سیاسی دامن می زند.»(۱)

بهروز روشن نمی سازد در حالی که معتقد است جنبش در حال رکود است و در چنین شرایطی باید با وانهادن کار نظامی، به سازماندهی مبارزات صنفی – سیاسی طبقه کارگر روی آورد، چگونه می توان همکاری پایدار و سازمان یافته ای با سازمانی داشت که کار نظامی را از مدت ها پیش آغاز کرده و سرنگونی حاکمیت را صرفاً در این شیوه دنبال می کند؟ و اگر بتوان با مجاهدین در چارچوب موردنظر

۱– همان.

آنان، یعنی عملیات مسلحانه، همکاری پایدار و سازمان یافته ای داشت، آنگاه احکام لنین و اسناد کمینترن درباره قیام مسلحانه را چه باید کرد؟ این مقاله فقط سردرگمی نویسنده را در تدوین استراتژی نشان می دهد.

در همان ایام بار دیگر بهروز دیدگاه های خود را در مقاله ای منتشر ساخت. این بار لحن او نسبت به رقیب یعنی جناح توکل گزنده تر است. او با بیان وجود دو نظر درون سازمان که یکی با اعتقاد به نظریه کشاکش انقلاب، قیام را قریب الوقوع می داند، این حرف را «پوچ و بیهوده» خوانده و می نویسد نظر دوم این بود که با حاکمیت جمهوری اسلامی، انقلاب توده ها با شکست مواجه گردید. بنابراین کمونیست ها وظیفه اساسی خود را باید بر محور افشاگری، تبلیغ و ترویج اهداف برنامه ای و ارائه پلاتفرم مبارزاتی برای بسیج سیاسی و گسترش مبارزات توده ها قرار دهند.(۱)

او می نویسد در شرایطی که حتی ما شاهد اعتصابات کارگری نیستیم، سخن گفتن از قریب الوقوع بودن نبردهای قطعی و سرنوشت ساز «پرت و پلا گویی» است. بهروز می گوید مدافعین این نظریه با خیالبافی، وضعیت کنونی ایران را همانند اوضاع سیاسی سال ۱۹۰۶م روسیه تصور می کنند. بنابراین وظیفه اساسی خود را تدارک قیام می دانند و «خنده آورتر» این است که اینان این تئوری و تاکتیک من درآوردی را به دو سال ونیم اخیر تعمیم می دهند.

بهروز با اشاره به مقاله سازمان دهی جوخه های رزمی و عملیات نظامی که در آن از وجود جنگ داخلی سخن به میان آمده، می نویسد که نویسنده آن مقاله نه تنها معنای مارکسیستی جنگ داخلی را بلکه حتی الفبای مارکسیسم را هم نمی داند و سخن او درباره وجود جنگ داخلی به معنای فریب خود و دیگران است. او می افزاید شاید بتوان جنگی را که بین مجاهدین و حاکمیت از مدت ها پیش آغاز شده، جنگ داخلی نامید؛ ولی در این جنگ، توده ها هیچ نقشی ندارند.

۱- بهروز؛ مقاله درون تشکیلاتی، انتقاداتی بر خطی مشی سیاسی سازمان: ارزیابی وضعیت انقلاب ایران.

بهروز مهیا بودن شرایط برای تدارک قیام را «یک کودکی چپ روانه» دانسته و با اشاره به مضمون سرمقاله کار با عنوان چگونه می توان انقلاب را به جلو سوق داد؟ که در آن گفته شده حتی بورژوازی لیبرال نیز سرنگونی حاکمیت را حتمی و قریب الوقوع می داند، می نویسد «عجیب نیست که اپوزیسیون بختیار و سلطنت طلب از سرنگونی حاکمیت سخن بگویند. چون آنان از همان فردای قیام همواره چنین سخنانی بر زبان رانده اند، بلکه عجیب این است که کسی خود را مارکسیست بداند و به این سخنان که حتی ذره ای از واقعیات جامعه را منعکس نمی کند دلخوش کند». بهروز این بی توجهی به شرایط واقعی جامعه و جایگزین ساختن میل و اراده خود به جای آن را برای سازمان های مارکسیست هلاکت بار می داند.

بهروز سخنان جناح توکل را همان سخنان مسعود احمدزاده و با اندکی رنگ و لعاب دانسته و می افزاید «گویی سازمان ما محکوم است که همواره با دردناک ترین شکل با اصول اولیه مارکسیسم آشنا گردد... به نظر می رسد این سخن معروف که تاریخ دو بار تکرار می شود، بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت کمدی، در مورد سازمان ما صدق می کند و این کفاره سنگین و ناعادلانه ای است که باید در ازای گناهان خویش پرداخت». او می گوید احمدزاده شرایط عینی را برای تحقق انقلاب می پذیرفت ولی به جای آنکه برای اثبات وجود شرایط عینی انقلاب استدلال نماید، «تحقیر و توهین را پیشه کرد و نوشت هر کس شرایط عینی انقلاب را انکار کند، اپورتونیست، سازشکار و رفرمیست است و اکنون همان ادبیات و همان نحو سخن گفتن برای اثبات شرایط عینی انقلاب در سرمقاله های کار تکرار می شود(۱)».

مقاله بهروز که جناح رقیب را به ساده لوحی و بی اطلاعی از مارکسیسم و پرت وپلاگویی و ایراد سخنان پوچ و بیهوده و خنده آور متهم می کند، نشان می داد که منتقدین دیگر جایی در سازمان ندارند و خود را برای خروج مهیا می کنند.

اگر جناح حیدر- بهروز این امکان را نمی یافت که نظرات خود را در کار

۱- همان.

منعکس کند، در مقابل جناح توکل علناً و در نشریه کار جناح رقیب را آماج حملات خود قرار داده بود. این جناح به بهانه اولین سالگرد جنگ تحمیلی مقاله ای منتشر کرد و نوشت که علیرغم تحلیل درست از ماهیت جنگ در برخی تاکتیک ها و شعارها، دچار انحرافاتی شده اند و این انحراف که بوی دفاع طلبی از آن می آمد ناشی از گرایشی بود که جنگ را از جانب رژیم تدافعی ارزیابی می کرد. این مقاله می افزاید که سازمان با طرح شعارهایی چون: «با تشکیل هسته های مسلح به طور مستقل به دفاع مسلحانه از شهرها و مناطق جنگ زده برخیزید» و یا طرح شعار متناقضی چون: «با تمام توان خود ماهیت ارتجاعی جنگ را افشا و با مقاومت مسلحانه خود از منافع زحمتکشان دفاع کنیم» نوعی سردرگمی پدید آورد.

مقاله توضیح می دهد که این سردرگمی ناشی از وجود دو گرایش درون سازمان بود. یک گرایش جنگ را ارتجاعی و ضدانقلابی می دانست و گرایش دیگر با ارتجاعی- تدافعی دانستن جنگ به شکل پوشیده و پنهان دفاع از میهن را توصیه می کرد. مقاله می افزاید گرایشی که جنگ را ارتجاعی- تدافعی می دانست به تحلیل مارکس و انگلس از جنگ فرانسه و پروس در سال ۱۸۷۰م استناد می کرد. در حالی که باید توجه داشت شرایط دگرگون شده است و بورژوازی حاکم بر ایران با بورژوازی حاکم بر آلمان متفاوت است.

آشکار است که مقاله، جناح حیدر – بهروز را مورد حمله قرار داده است. زیرا همانطور که مشاهده کردیم این جناح جنگ را ارتجاعی – تدافعی می دانست. ضمناً مقاله این شجاعت را داشت که بپذیرد پیش بینی اش درباره مدت جنگ نادرست بوده است. زیرا اقلیت پیش بینی می کرد که این جنگ نمی تواند از چند ماه تجاوز کند و اکنون یک سال بود که مردم از کشور خود در برابر رژیم توتالیتر بعثی دفاع می کردند. این اقرار به داشتن ارزیابی نادرست از کوتاه مدت بودن جنگ نوعی فرار به جلو بود. اقلیت در یک مورد از خود انتقاد می کند، تا همه راه های انتقاد را در برابر هواداران مسدود سازد. تا مبادا با این انتقاد هواداران مواجه شود که «دفاع از میهن» نه یک امر بورژوایی بلکه یک امر کاملاً شرافتمندانه است. اقلیت در یک مورد از خود انتقاد می کند تا اساس تحلیل خود را درباره جنگ غیرقابل انتقاد سازد.

اقلیت از خود انتقاد کرد تا بنیان پیش بینی خود را در نزد هواداران پوشیده دارد. نمی دانیم آیا در میان اعضا و هواداران کسی بود تا به رهبری اقلیت یادآور شود که آن پیش بینی مبتنی بر تحلیل سازمان از ماهیت جنگ و شرایط اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی ارائه شد و اگر آن تحلیل واقع بینانه و درست می بود، حتماً آن پیش بینی نیز رنگ تحقق می یافت؛ ولی اکنون که آن پیش بینی نادرستی خود را نشان داد به خاطر بنیان های تحلیلی آن است.

اختلافات بین دو جناح، هر روز دامنه گسترده تری به خود می گرفت. جناح توکل با در اختیار داشتن اهرم های تشکیلاتی، جناح رقیب را در انزوا قرار داده بود و مانع از آن می شد که توده های سازمانی از نظرات آنان مطلع شوند. در نتیجه راهی جز استعفا در برابر این جناح باقی نمانده بود. در چهاردهم مهرماه بهروز استعفا داد و در استعفانامه خود با اشاره به وجود اختلاف نظر درون سازمان نوشت که چون از سوی کمیته مرکزی موقت، مبارزه ایدئولوژیک علنی به حالت تعلیق درآمده و تصمیم درباره آن به آینده نامعلوم موکول شده است و اصولاً هرگونه تصمیم در این باره از صلاحیت کمیته موقت خارج و به عهده کنگره می باشد، لذا بدین وسیله خواهان تجدیدنظر در این باره است و در غیر این صورت این نامه اعتراضی به منزله استعفا می باشد.

جناح حیدر – بهروز بر این پندار بود که با علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک خواهد توانست رقیب را از صحنه خارج کند. بنابراین بر علنی کردن این مبارزه پای می فشرد. بهروز کوشید از استعفا به عنوان اهرم فشار علیه مرکزیت بهره گیرد. او به خوبی می دانست که از مدت ها پیش بخش عمده مباحث مرکزیت به شیوه ها، معیارها و ضوابط مبارزه ایدئولوژیک اختصاص یافته است، ولی هیچ گاه به نتیجه نمی رسد. زیرا حتی در این مورد نیز اختلاف نظر وجود داشت. یک نظر معتقد بود «که برای تدوین برنامه و برای رسیدن به وحدت سیاسی – ایدئولوژیک و انسجام تشکیلاتی» باید مبارزه ایدئولوژیک علناً صورت بگیرد تا توده های تشکیلاتی نیز به صورت فعال در آن سهیم باشند. نظر دوم بر این اعتقاد بود که مبارزه ایدئولوژیک باید در ابتدا، درونی صورت پذیرد و «پس از یافتن هویت سیاسی – ایدئولوژیک»

آن را علنی ساخت.(۱)

صرفنظر از تقدم و تأخر مبارزه ایدئولوژیک علنی و یا درونی که هر دو جناح به یک میزان با آن تفننی برخورد می کردند، مسائلی که می توانست موضوع مبارزه ایدئولوژیک واقع شود نیز محل اختلاف بود. برخی معتقد بودند که مبارزه علنی باید پیرامون نظرات مصوب سازمان صورت بگیرد. زیرا علنی کردن نظریات درونی به جز در این مورد، موجب تشتت سازمانی می شود. نظر دوم بر این اعتقاد بود که مبارزه ایدئولوژیک باید پیرامون مسائل ایدئولوژیک مانند تضادهای جهانی، انترناسیونالیسم پرولتری و... صورت گیرد. نظر سوم نیز اعتقاد داشت که مبارزه نه تنها درباره نظرات تدوین و تصویب شده، بلکه عمدتاً به منظور تدوین برنامه و مسائل سیاسی روز باید انجام پذیرد و تمرکز روی مسائلی چون تضادهای جهانی و غیره بحثی انحرافی و روشنفکری است.

پس از سی خرداد و تغییراتی که در کمیته مرکزی موقت صورت گرفت، مبارزه ایدئولوژیک اهمیت بیشتری یافت. خصوصاً با انتشار سرمقاله سازماندهی جوخه های رزمی که مخالفینی در سازمان داشت، این مبارزه ضرورت خود را بیش از پیش نشان داد. در این میان بهروز، مسئول کمیته دمکراتیک، که از مخالفین جدی سرمقاله به حساب می آمد تهدید به استعفا نمود. در نتیجه، علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک با اکثریت ضعیف به تصویب رسید. اما آشکار بود که جناح قدرتمند از تمکین شانه خالی خواهد کرد. مقاله ای که بهروز در ردّ مقاله سازماندهی جوخه های رزمی نوشت امکان چاپ نیافت. پس از این فراز و نشیب ها بهروز در چهاردهم مهرماه استعفا داد. کمیته اجرایی استعفای وی را برای نظرخواهی به مرکزیت داد. اما بهروز در بیست وپنجم همان ماه اعلام کرد که این اقدام کمیته موقت به معنای به تعویق انداختن مبارزه ایدئولوژیک علنی است.

نظر بهروز درست بود زیرا مرکزیت مایل نبود درگیر یک مبارزه ایدئولوژیک علنی شود.

۱- مکاتبه درون تشکیلاتی، نامه هیأت اجرائیه کمیته موقت به اعضای مرکزیت، مورخه ۲۴/۷/۶۰.

کمیته موقت به فراخور شرایط از مبارزه ایدئولوژیک علنی دفاع می کرد و آن را به عنوان یک اصل دائمی قبول نداشت. تعلل کمیته موقت در علنی کردن مبارزه ایـدئولوژیک موجب شـد که یک ماه بعد، یعنی در ۲۴ آبان ماه، حیدر نیز اسـتعفا دهد. او دلیـل اسـتعفای خـود را صـرفنظر از عـدم مـوافقت کمیتـه مـوقت بـا علنی شـدن مبـارزه ایـدئولوژیک، «خـط مشـی انحرافی و آنارشیستی غالب بر سازمان» می داند.(۱)

ده روز پس از حیـدر [محمـدرضا دبیری فرد] نوبت به همسـر او نسـرین رضایی رسـید که استعفا دهـد. نسـرین رضایی نیز در اسـتعفانامه خود به عـدم پـذیرش مبـارزه ایـدئولوژیک علنی از جانب کمیته موقت، مشـی جـدا از توده و آنارشـیستی سازمان، مناسـبات ناسالم درون سازمان و شـعارهای توخالی و بی عملی آن اشاره کرده و می نویسـد که می خواهـد «به سـیل خروشان توده ها» بپیوندد. زیرا دیگر جایز نیست «در اتاق های دود گرفته به بحث های روشـنفکری» پرداخت و بی عملی خود را توجیه کرد.(۲)

عمق و گسترد گی تضادهـا و اختلاـف هـا و بی برنـامگی و آشـفتگی درون «پرافتخـارترین سازمان کمونیستی» کمیته موقت را مجـاب ساخت تا با برپایی یک کنگره بر همه این نابسامانی ها فائق آیـد. بنابراین بـدون آنکه تاریخی مشـخص کنـد، تصـمیم برگزاری آن را به اطلاع اعضا و کادرها رسانـد. اما حتی این اعلام نیز خود، مایه اختلاف شد. احمد بلافاصـله به کمیته موقت نوشت که نمی توانـد در این نشـست شـرکت کنـد و پیش بینی کرد که این نشـست نه تنهـا قـادر نخواهـد بود گامی در جهت هویت بخشـیدن به سازمان بردارد بلکه به سـرهم بندی سیاسـی و ایدئولوژیک خواهد پرداخت که نهایتاً موجب متلاشی شدن سازمان خواهـد گردیـد. احمد از کمیته موقت می خواهد که نام کنگره را به نشـست تغییر دهند. زیرا «کنگره به مثابه بالاترین ارگان سازمانی فقط در شـرایطی می تواند تشکیل گردد که قبلاً مسایل مورد طرح که بایستی به تصویب کنگره برسد به طور دقیق

۱- گزارش نخستین کنگره سازمان چریک های فدایی خلق ایران.

۲- همان.

و در تمام سطوح سازمانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و گرایشات مختلف با استفاده از دمکراسی درون تشکیلاتی به دفاع از نظرات خود پرداخته باشند.» و چون این امر محقق نشده است و «کمیته موقت ناتوانی خود را از تدارک برای برگزاری کنگره عملاً نشان داده» بنابراین نشست را نمی توان کنگره نامید.(۱)

۱- همان.

اقلیت و بحران درون تشکیلاتی

کنگره آذرماه اقلیت

کنگره آذرماه اقلیت (۱)

نخستین کنگره اقلیت در ۱۲ آذر سال ۶۰ با حضور ۳۷ نفر از اعضا و کادرها برگزار شد. کنگره پیش از ورود به مباحث اصلی نامه ای خطاب به اعضای مستعفی نوشت و از آنان دعوت کرد تا در جلسات حضور یابند تا دیگر اعضا از نظرات آنان درباره مسائلی مانند علل استعفا، مبارزه ایدئولوژیک علنی و مواضع سیاسی – ایدئولوژیک شان مطلع شوند. افراد مستعفی در بعد از ظهر روز دوم در جلسه شرکت کردند و در نامه ای اعلام داشتند: «ما نشست وسیع را به عنوان کنگره به رسمیت نمی شناسیم. هدف از شرکت در نشست مقدمتاً بحث بر سر مضمون این اجلاس می باشد و ادامه شرکت ما در نشست منوط به توافق بر سر مضمون اجلاس می باشد.» بالأخره تصویب شد که اجلاس مضمون نشست را تعیین کند. سپس از افراد مستعفی خواسته شد که علت پافشاری بر علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک را توضیح دهند. بهروز در پاسخ گفت: «من اعتقاد داشتم که رفقا به دلیل ضعف سیاسی – ایدئولوژیک و عدم توان پاسخگویی به مسائل، حاضر به علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک نیستند. اینها به هیچ وجه در مقابل انتقادات تاب تحمل ندارند و متلاشی خواهند شد.» بهروز ادامه می دهد «چون مرکزیت از علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک استنکاف می کرد و من مشاهده می کردم که همچنان خط و مشی انحرافی پیش می رود استعفا دادم».

ص:۲۳۹

۱- مطالب کنگره از اسناد درون گروهی تحت عنوان «گزارش نخستین کنگره سازمان چریک های فدایی خلق ایران» که در ۱۲۱ صفحه تدوین شده بود نقل شده است.

برای بررسی اعتبارنامه حیدر از او خواسته شد که توضیح دهد که چرا نظرات جدیدی را که پیدا کرده بود تا زمان استعفا اعلام نکرد؟ حیدر در پاسخ گفت من حدود نظراتم را اعلام کردم، ولی مشخصاً پس از ۳۰ خرداد به انحرافی بودن مشی گذشته رسیدم؛ تا آن مقطع به طور کامل به آن نرسیده بودم. در مورد نقد جوخه های رزمی بعد از ۳۰ خرداد پس از موضع گیری بهروز روی شکست انقلاب بعد از یک دور مطالعه اعلام کردم که من به شکست انقلاب معتقد شدم و این را هم در آن موقع رسماً اعلام کردم.

سخنران بعدی هاشم بود. او گفت:

به عنوان کسی که از مدت ها پیش حتی در زمانی که حیدر نظراتش را به شکل آشکاری بیان نکرده بود، با وی به عنوان فردی بی پرنسیب برخورد داشتم، یک سری سئوال مطرح می کنم تا برای رفقا کاراکتر رفیق شناسانده شود.

سئوال [اول]: بر چه اساس با اقلیت آمدی؟ اگر به این نتیجه رسیدی که آن انشعاب زودرس بوده پس چرا باز هم انشعاب زودرس تر از پیش کردی؟ آیا در هر دو مورد هدفت ضربه زدن به تشکیلات نبود؟

سئوال دوم: از کی متوجه شدی که صرف اختلاف سیاسی برای جدا شدن از کمیته موقت اکثریت کافی نبوده و کی آن را اعلام کردی (طی این فاصله که پی بردی چرا آن را پوشاندی؟)

سئوال سوم: از کی تشخیص دادی که با رفیق توکل به مثابه نماینده ایدئولوژیک تشکیلات اختلاف اساسی داری و بر چه پایه ای با او سازش کردی آیا نمی فهمیدی که بالأخره چه خواهد شد؟ بر چه اساس وقتی یکی از رفقای کمیته موقت می گفت ما خط نداریم و باید از طریق م. ا. ع[مبارزه ایدئولوژیک علنی] در سطح جنبش خطوط نظری ما مشخص شود، می گفتی تو ذهنی هستی؛ ما خط داریم دلایل وجودی این خط کجاست؟ انگیزه اصلی تو هنگام انشعاب و تعجیلی که به خرج می دادی و در عین حال که رفقا زودرس بودن آن را گوشزد می کردند چه بوده است؟ در مقابل استعفای شفاهی تو در هیأت سیاسی یکی از رفقا مطرح کرد که تو این را می باید در

کمیته موقت طرح کنی بعداً به طور کتبی برایت نوشتیم که در جلسات ک.م و نشست وسیع شرکت کنی؛ چرا به صورت نامه استعفایت را در خانه یکی از رفقا دادی؟ آیا در آن مقطع به تو گفته نشد که برای رفتنت باید بنشینیم و صحبت کنیم و ببینیم که چرا آمدی و کجا می روی؟ چرا هیچ پاسخ ندادی؟ کجای دنیا یک عضو کمیته مرکزی دست به چنین کاری زده است؟ مثلاً چه می خواستی بکنی؟ جایگاهت را کجا می دانی؟

حیدر در پاسخ اظهار داشت محور اختلافات ما با اکثریت مسئله حاکمیت بود و بر این اساس انشعاب کردیم. همچنین در شرایطی که اکثریت سریعاً گذشته را رد می کرد، ما در موضع دفاع از گذشته قرار گرفتیم. بنابراین گرایش اساسی که منجر به آمدنم به اقلیت شد همان گرایش سیاسی – ایدئولوژیک بود؛ که حد وحدت ما را هفت معیار تشکیل می داد: ۱. موضع گیری بر اساس جزوه قهر ۲. ردّ سوسیال امپریالیسم ۳. قبول اردوگاه به مثابه متحد پرولتاریا ۴. ردّ گذار مسالمت آمیز ۵. ردّ راه رشد غیرسرمایه داری ۶. اعتقاد به مرحله دمکراتیک انقلاب.

سخنران بعدی توکل بود. او خطاب به حیدر گفت:

تاکنون سه سال است که ما با هم کار می کنیم. یک خصوصیتی از تو دیدم زمانی که در یک تشکیلات نتوانی در بالاترین رده تشکیلاتی قرار بگیری و در بالاترین رده تشکیلات هم نتوانی در آن نقطه بالائیش باشی از آنجا به تمام مسائلی که معتقد هستی پشت پا می زنی و این خودخواهی در تو وجود داشته. از همان ک. م [کمیته مرکزی] قبلی این در ذهنم بود. امروز هم برایم این مسائل وجود دارد: ۱. آیا باز آن خصوصیات عمل می کند که می خواهی بروی؟ چون به اعتقاد من آن چیزی که ترا از اکثریت جدا کرد نه آن خط و مرزهایی که در حال حاضر آنارشیستی می دانی بلکه فقط به خاطر موقعیتی که در آنجا فرخ نگهدار پیدا کرده بود و موقعیتی که خودت داشتی ۲. تو که به عنوان رهبر ایدئولوژیک سازمان پس از انشعاب صددرصد رأی رفقا را آوردی، تویی که یک سال در تشکیلات آن تئوری هایی را ترویج می کردی پس از ۳۰ خرداد شروع به ردّ کردنشان کردی. تویی که قبلاً بر سر گذشته با

اکثریت مسئله داشتی و اکنون برایت زیر سئوال رفته است، تویی که یکی از مخالفین سرسخت مواضع جهانی [مندرج در] کار ۵۶ بودی و امروز در موضع دیگری قرار گرفته ای. تویی که سرمقاله کار ۹۹ را قبول داشتی و امروز قبول نداری و بالأخره تویی که مدام نظر عوض می کنی، چگونه به خودت اجازه می دهی که دوباره بروی و بگویی من نظراتی دارم و می خواهم یک جریان سیاسی را رهبری کنم... تو به عنوان مرکزیت یک تشکیلات حالا می خواهی بروی تشکیلات دیگری درست کنی؟ آیا این را اصولی می دانی؟ مسئله دیگر اینکه تو حتی به م. ا [مبارزه ایدئولوژیک] درونی هم اعتقاد نداشتی... تو که به مبارزه ایدئولوژیک صحه می گذاشتی ولی اعتقادی به آن نداشتی و امروزه به نحوی از آن دفاع می کنی که گویی از سال های سال پرچمدار م.ا.ع [مبارزه ایدئولوژیک علنی] بودی و امروزه هم اختلافت با ما سر این است که چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی نمی کنید آیا این باز هم بهانه نیست؟ با توجه به اینکه ۲ ماه قبل مطرح کردی به این نتیجه رسیدم که تا زمانی که مواضع سیاسی – ایدئولوژیک ما تدقیق نشده بود انشعاب ما از اکثریت اشتباه بوده؛ با توجه به اینکه هنوز هم به اعتقاد من مواضعت روشن نیست و فکر می کنی که روشن است آیا فکر نمی کنی که باز هم بروی یک عده ای را دور خودت جمع کنی بعد فردا تغییر رأی بدهی؟

حیدر در دفاع از خود گفت: «فکر نمی کنم علت جدایی من از تشکیلات این باشد که در بالاترین رده آن قرار نمی گیرم.» او با اشاره به کمیته مرکزی سابق ادامه می دهد در آن کمیته مرکزی سر نخ همه کارها بالأخره دست فرخ نگهدار بود. مسئولیت هایی که در آن تشکیلات داشتم عبارت بود از: عضو هیأت سیاسی، عضو کمیته مرکزی، مسئول تحریریه کار و یک سری حوزه های ترویج آیا چیز بیشتر از این می خواستم؟ یا اینکه آنها می خواستند مسئولیتی از ما بگیرند و بعد اختلافات شروع شد. حیدر سپس در مورد تغییر مدام نظراتش گفت: «درکی که ما قبلاً در حوزه های مبارزه ایدئولوژیک روی مسئله کشاکش انقلاب داشتیم با چیزی که امروز به عنوان خط ومشی سازمان پیش می رود انطباق ندارد. تداوم انقلاب را ما با

درک خاصـی می گفتیم اما در پروسه دیدیم که با واقعیات تناقض دارد. من از اقرار به اشـتباه واهمه نکردم. گفتم اشتباه کردم من کشاکش را نفهمیده بودم».

حیدر ضمن بی تأثیر دانستن خود در کمیته مرکزی که منجر به استعفایش شد گفت: «بنابراین اسماً ک. م [کمیته مرکزی] بود، ولی واقعاً هیچ نقشی حداقل بعد از ۳۰ خرداد نداشتیم. بنابراین وقتی به اینجا می رسـیم که درون تشکیلات حتی کار هم نمی تـوانیم بکنیم، مناسـبات هم به اینجـا می رسـد که در کمیته مرکزی هم هیـچ نقشـی نداشـته باشـیم. مانـدن چه فایـده ای دارد. اسـتعفایم را دادم علیرغم این من حاضـر بودم در نشـست کمیته مرکزی شـرکت کنم. در مورد نشـست وسیع هم گفتم که اگر کنگره بشود تحریمش می کنم.»

از حیدر پرسیده شد در حالی که مدافع سرسخت مبارزه ایدئولوژیک علنی نبوده است چرا این موضوع را بهانه ای برای استعفا قرار داده است؟ و او در پاسخ گفت: «مبارزه ایدئولوژیک تنها دلیل اسـتعفا نبوده، بلکه یک سلسـله دلایل دیگر بود که م. ا. ع آخرین آنهـا بوده است». حیـدر بـا اشاره به مشـی حاکم بر سازمان پس از ۳۰ خرداد که منجر به نـابودی ۳۰٪ تشکیلات شده است، افزود: ما از تمام معیارهایی که برای م.ا.ع بود، گذشتیم و پذیرفتیم که مبارزه ایدئولوژیک روی مسائل مبرم مانند جوخه های رزمی انجام گیرد؛ اما اینها نپذیرفتنـد در حالی که می دیدیم خط مشـی حاکم بر سازمان کماکان پیش می رود و نه فقط به سازمان بلکه به جنبش ضرر می زند».

پس از آنکه کنگره به حیـدر رأی اعتماد نداد و او را از حق رأی دادن محروم کرد، اعتبارنامه نسـرین رضایی مطرح شد. از او سئوال شـد که چرا به سازمـان توهین کرده وگفته است که به مجاهـدین خلق می پیونـدد و چرا در مـدت ده روز به این نـتیجه رسیده که سازمان ده سال خیانت کرده و در این صورت خود او نیز مرتکب خیانت شده است. نسرین رضایی در دفاع از خود گفت: «از سال ۵۰، مـا [من] متعلق به سازمـان مجاهـدین بودیم و با اعتماد به رهبری حرکت کردیم. یک دفعه در سال ۵۴ در سازمان مجاهدین انشـعاب شد بدون اینکه توده های تشکیلاتی اطلاعی داشته باشند؛ ما آن وسط می مانیم که چه کار کنیم... بعدها به سازمان پیوستم. در

مقطع انشعاب به خاطر مسئله حاکمیت و اینکه به طور کلی این سازمان را انقلابی می دانستم به آن پیوستم باز به رهبری اعتماد کردیم و اینکه مسئله هدر دادن را مطرح می کنم به معنی دنباله روی نیست بعد از ۱۰ سال خودم را در کجا می بینم... رفقا در بالا به یک سری نظرات می رسند. خط انحرافی را پیش می برند. دیگر حاضر نیستم به این شکل حرکت کنم که افکار خودمان را دست رهبران بدهیم و به شکل مهره حرکت کنیم... در مورد حرکت با سازمان مجاهدین گفتم که به آنها می پیوندم چرا که اگر قرار باشد با یک سازمان خرده بورژوایی (ارزیابی ام از سازمان فدایی این است) کار کنم که فاقد پرنسیب است. ترجیح می دهم با یک سازمان خرده بورژوایی باپرنسیب کار کنم».

از نسرین سئوال شد که اگر تو نظرات حیدر و بهروز را که نتیجه آن نظرات عدم تعرض است قبول داری چگونه می خواهی با مجاهدین کار کنی در حالی که تاکتیک هایشان تعرضی است؟ نسرین در پاسخ گفت: «من در حال حاضر هیچ رسالتی برای جنبش چپ قائل نیستم که بتواند در رابطه با مبارزات توده ها نقشی ایفا کند و فعلاً این نقش را به مجاهدین می دهم با اینکه تاکتیک هایشان انحرافی است... نمی توانم گوشه خانه بنشینم تا چپ بیاید یک برنامه عملی ارائه بدهد.»

پس از تصویب اعتبارنامه نسرین رضایی، مضمون نشست به بحث گذاشته شد. دستور کار پیشنهادی جلسه عبارت بود از: ۱. گزارش ک. م و بحث پیرامون آن: ۲. قطعنامه ها شامل استراتژی و تاکتیک، مرحله انقلاب، درباره شرایط کنونی و تاکتیک های ما، شورای ملی مقاومت، چشم انداز تحولات و غیره، گذشته سازمان، جزوه قهر، مسائل ایدئولوژیک، ۳. اساسنامه سازمان، ۴. چگونگی علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک، ۵. حل مسئله جناح چپ، ۶. انتخاب کمیته مرکزی.

در ابتدا بیژن [مهدی سامع] ضمن دفاع از خطوط کلی طرح ک. م درباره عنوان نشست گفت: «این نشست مطلقاً نمی تواند پلنوم نام گیرد. زیرا که پلنوم به مفهوم نشست مرکزیت و مشاورینش و مسئولین بخش هاست. او افزود مسایلی را می توان حذف کرد و به مبارزه ایدئولوژیک علنی گذاشت؛ مثل مسئله عصر و دوران و جایگاه ما در انترناسیونالیسم پرولتری». او پیشنهاد داد که غیر از مسائل

ایدئولوژیک بقیه موارد مانند بحران مبارزه ایدئولوژیک علنی، شورای ملی مقاومت و اساسنامه مورد بحث قرار گیرد.

رحیم [علیرضا محفوظی] به عنوان مخالف کنگره نامیده شدن این نشست، گفت که سازمان از سال ۵۵ در یک دوره انتقالی بسر می برد و بین یک حزب انقلابی پرولتاریا و سازمان رفرمیست خرده بورژوا در نوسان است. زیرا از یک سو عناصری با گرایش های مارکسیستی و عناصری با گرایش های شدیداً خرده بورژوایی گرد آمدند و این بحران اخیر سازمان را نشان می دهد. بنابراین در چنین سازمانی کنگره امکان پذیر نمی باشد. رحیم پیش کنگره را از لوازم قطعی کنگره می داند. زیرا در پیش کنگره مباحث در همه سطوح سازمان جریان می یابد و سپس در کنگره به تصویب می رسد. او می افزاید که در اینجا گرایش ها وجود دارند و گرایش ها عمل می کنند. تحت نام کمیته مرکزی نمی توان برنامه داد. این گرایش ها هستند که باید به کنگره طرح و برنامه و قطعنامه بدهند. هیچ گرایشی نمی تواند و نباید خود را پشت کمیته مرکزی پنهان کند.

رحیم این نشست را نه کنگره، بلکه مجمع تعیین سرنوشت می داند. او ضمن تأکید بر دانش نازل تئوریک اعضا و اینکه هیچ یک از آنان تحت آموزش قرار نگرفته اند، می گوید از این افراد ناآگاه رأی اعتماد ایدئولوژیک نگیرید و ادامه می دهد: «من مبارزه می کنم علیه اینکه شما زیر یکی از ایده های تئوریک امضا بگذارید. من دشمن چنین امضاگرفتن هایی هستم. من اعتقاد دارم که چنین سازمانی آموزش تئوریک پیدا نکرده، در کنگره یا مجمع تعیین سرنوشت نیز جای بحث های تئوریک نیست».

رحیم همچنین از سه گرایش درون کمیته مرکزی یاد می کند: ۱. گرایش حیدر – بهروز ۲. گرایش حاکم بر سازمان و ۳. گرایشی که مراحل جنینی خود را سپری می کند و تأکید می کند که این سه باید سرنوشتشان را تعیین کنند.

اما حیدر گرایش چهارمی را نیز بدان سه گرایش می افزاید و آن گرایش کسانی است که هنوز مسائل را نمی دانند و مواضع متفاوت و مختلفی اتخاذ می کنند. حیدر یادآور می شود این گرایش ها اختلافات اصولی با یکدیگر دارند و

در جهت همگرایی حرکت نمی کنند و در نتیجه از هم جدا خواهند شد. بنابراین وحدت آنان نمی تواند وحدتی طولانی باشد. حیدر اختلاف خود را با گرایش غالب بر سازمان، همه جانبه توصیف کرده و می گوید این گرایش ها می توانند در همین جا تکلیف خود را با هم روشن کنند.

بهروز نیز با تأیید وجود چهار گرایش درون سازمان می گوید:

اگر ما متعاقب نامه به نشست بازگشتیم، گمان کردیم امکان طرح مسائل ایجاد شده و ما برای روشن شدن مسائل و مبارزه ایدئولوژیک می مانیم و بازگشت ما به هیچ وجه یک حرکت بازگشت پذیر به حساب نمی آید؛ ولی اگر قرار باشد مضمون های پیشنهادی کمیته مرکزی تصویب شود ما خواهیم رفت. بنابراین برنامه پیشنهادی افراد مستعفی برای دستور کار نشست به این شرح است: ۱. گزارش کمیته موقت ۲. تصویب اوضاع کنونی و وظایف اساسی ما ۳. تصویب موضع نسبت به شورای مقاومت ملی ۴. بررسی بحران درون تشکیلاتی ۵. بحث روی مواضع ایدئولوژیک و فقط تصویب ۷ معیار قبلی سازمان یعنی (ردّ سوسیال امپریالیسم؛ پذیرش اردوگاه سوسیالیسم به عنوان متحد پرولتاریای ایران؛ ردّ گذار مسالمت آمیز؛ ردّ راه رشد؛ مرحله انقلاب دمکراتیک) ۶. تعیین مبارزه ایدئولوژیک علنی ۷. تصمیم گیری روی جناح چپ ۸. انتخابات جدید ۹. تعیین زمان کنگره بعدی (حدود سه ماه) ۱۰. تصویب اساسنامه بر اساس ۷ معیار گذشته.

رحیم نیز طرح پیشنهادی خود را برای کنگره بدین شرح ارائه کرد:

۱. ترازنامه (گزارش کمیته موقت، ریشه یابی بحران) ۲. جهت سیاسی فعالیت و محور اصلی کار در مرحله بلافصل آتی (روش پرولتاریا نسبت به انقلاب؛ سازماندهی مبارزه: کمیته های عمل کارگری — اعتصاب عمومی سیاسی — قیام مسلحانه — کانون های پارتیزانی)؛ روش نسبت به شورای مقاومت ملی؛ روش نسبت به جناح چپ ۳. چرخش به حزب انقلابی طبقه (بر لَه مبارزه ایدئولوژیک علنی: حق گرایش و جناح — بر له سازماندهی حزبی: خطوط لازم اساسنامه).

آنگاه مسعود به تبیین برنامه پیشنهادی رحیم پرداخته و در ادامه با اشاره به سخنان بهروز که در رابطه با جناح مسلط به نوعی سازشکارانه به حساب می آمد گفت:

مسئله اساسی، مسئله سازشی است که رفقا طرح می کنند ما باید بررسی کنیم چرا سازش؟ کدام سازش؟ هدف این رفقا از سازش چیست؟ سازشی که رفقا طرح می کنند، دقیقاً یک سازش بورژوایی است. رفیق بهروز می گوید من یک پله پائین می آیم. شما یک پله بالا بیایید. فعلاً سه ماهی حرکت کنیم. رفرمیسم همواره در پستوها می خزد و رشد می کند. هدف رفقا از این فرصت سه ماهه کندن لقمه گوشتی از این سازمان است. این سازش نه یک سازش پرولتری بلکه یک سازش بورژوایی است. ما به این سازش تن نمی دهیم. این مسئله هیچ تناقضی با دعوت ما از رفقا برای حضور در این جمع ندارد. دلیل دعوت ما از رفقا برای حضور در جمع مشخص بود، می خواستیم نظرات رفقا در اینجا مطرح شود. در عین حال می خواستیم رفقا پاسخگوی عملکرد یک سال و نیمه شان باشند. نظراتشان شکافته شود و روشن کنند که در اینجا چه نقشی بازی کردند اما چرا سازش را رد می کنیم؟ این سازش یعنی تداوم بحران. در ریشه یابی بحران مشخص می شود که با این سازش نمی توانیم بر بحران فائق آییم. چرا؟ از یک سو در این تشکیلات رفرمیسم، خود در ایجاد بحران نقشی داشته، خود بحران زا بوده است. و از سوی دیگر، گرایش سانتریستی تا بحال خودش را پشت رفرمیسم پنهان کرده زمانی که از آنها می پرسیم اشکال بر سر چیست؟ می گویند راست نمی گذارد کارها پیش رود. این سانتریسم است که تا به حال خودش را پشت راست پنهان کرده و ریشه اصلی بحران را مخفی می کند. این سازش این پنهان شدن را تداوم می بخشد. در همین رابطه سازش پیشنهادی رفقا؛ تداوم سه ماه دیگر بحران است. یعنی سه ماه دیگر انشعاب کنند.

مسعود ضمن این که تأیید می کند که گاه سازش با رفرمیسم می تواند به نفع جنبش باشد، می افزاید که صحبت رفقا به خوبی نشان می دهد که ماهیت سیاسی – ایدئولوژیک آن نزد توده های تشکیلاتی روشن است. خود رفقا اذعان داشتند که خط شان درکنگره پیش نخواهد رفت و توده های تشکیلاتی به آنارشیسم

گرفتارنـد. تنها نکته ای که مبهم ماند این بود که چطور رفقا با پرچم م. ا.ع از این سازمان رفتند. وظیفه جمع این است که این مسـئله را روشن کند. زمانی که این مسـئله روشن و به جنبش گزارش شد؛ این پرچم از دست رفقا خواهد افتاد. یعنی رفقا یک پرچم دروغین را به دست گرفتند.

پس از مسـعود، توکل ضـمن تأیید برخی مطالب وی گفت که اکنون سازمان در حال هویت یابی است و گرایش های موجود می کوشـند سازمان فاقد هویت مشخص باشد تا به آن ضربه بزنند. او گفت که این گرایش ها مدام تئوری هایشان را تغییر می دهد. توکل با اسـتناد به سـخن حیدر که انشعاب را بزرگ ترین اشتباه خوانده افزود: «آنها سیاست و تاکتیکشان مدام تغییر می یابد. بنابراین آنان می خواهند از شـیوه ای استفاده کنند که همان بلایی که در سابق بر سرمان آمد، دوباره تکرار شود». توکل خطاب به مستعفیون گفت: «اگر معتقدید که سازمان، آنارشیستی است پس چرا می خواهید سازش کنید؟» به گمان توکل این طرح سـازش از آن رو صورت گرفته است که پس از سه مـاه عـده ای را بـا خود ببرنـد. او گفت: «شـما هـدفتان پیشـبرد م.ا.ع نیست، نمی خواهیـد بر سـر اصول مبارزه ایـدئولوژیک کنید بنابراین پیشـنهاد دو ماه و یا سه ماه سازش کاملاً غیراصولی است. چون در این مـدت مبارزه ایـدئولوژیک پیش نخواهد رفت». توکل با خرده بورژوایی خواندن خطی که می خواهد از سیاسـت شروع کرده و به ایدئولوژی برسد، گفت: «ما با یکدیگر هیچ کاری نداریم چون آنها می خواهند به تشکیلات ضربه بزنند». او تأکید می کند که با رفرمیسم نمی شود برای پیشبرد مبارزه طبقاتی سازش کرد.

پس از سـخنان توکل، نامه محمد [صـمد آینه چی] قرائت شد. او در این نامه انشعاب اقلیت از سازمان را زودرس و شتاب زده خوانـده که در نتیجه اغلب افراد ناراضـی و بـدون دانش سیاسـی جذب اقلیت شدند. او نوشت که اقلیت پس از انشعاب رو به قهقرا رفت؛ چون ارگـان هـای رهبری در آموزش تئوریک و مبارزه ایـدئولوژیک ناتوانی خود را آشـکارا نشان دادنـد. او می گوید: «متأسفانه باید بگویم در بین اعضا، افرادی بوده اند که بعد از انشعاب حتی دو سه کتاب مطالعه نکرده اند.

نمی دانم این گونه افراد چگونه می خواهند عمده ترین نیروی سیاسی چپ را رهبری کنند... متأسفانه باید بگویم که بعضی از رفقا به اندازه ای به امر تئوری و مبارزه ایدئولوژیک بی اعتقاد هستند که حتی پرنسیبی را که ما بر سر آن از اکثریت جدا شدیم و به ظاهر پرچمدار آن بودیم زیر پا نهاده اند». محمد با اشاره به مراسم مشترک با سازمان پیکار در یازدهم اردیبهشت و دیگر ناتوانی های سازمان در ارزیابی درست از شرایط حاکم بر جامعه می افزاید که نتیجه عدم اتخاذ سیاست و تاکتیک پرولتری در پیشبرد جنبش و ناتوانی در برخورد با مجاهدین و سکوت و دنباله روی از تاکتیک های لیبرال – آنارشیستی آنان منجر به این می شود که در مقابل وضعیتی که مجاهدین در جامعه به وجود آوردند «دچار گیج سری و خود بخودیسم» کامل شده و با مشاهده ۳۰ خرداد و تخیلات شیرین سرنگونی سریع رژیم تفکرات احمدزاده مجدداً و به شکلی دیگر در سازمان زنده شد. و تاریخ بار دیگر در سازمان اما این بار به شکل کمدی تکرار شد.

محمد در ادامه به نقد وضعیت تشکیلات پس از انشعاب پرداخته و می نویسد: «تا آنجایی که من اطلاع دارم در اکثر شهرستان ها تشکیلات ما در حد صفر است. در مهم ترین شهرستان ها و بخش های کارگری شاید یک هسته هم ندارد». او مبارزه ایدئولوژیک و نقد بی رحمانه خود و سایر نیروها به ویژه مجاهدین خلق را راه برون رفت از بحرانی می داند که پایان آن جز نابودی نخواهد بود. محمد نیز به همراه نامه، استعفای خود را به کنگره ارائه کرد.

پس از قرائت نامه؛ حیدر، بهروز، نسرین، احمد و محمد اجلاس را ترک کردند. در حقیقت کنگره از مستعفیون دعوت به عمل آورده بود که با توهین از آنان استقبال کند و با تحقیر، آنها را اخراج. پس از آن که چند نفر از دانشجویان دانشگاه «صنعتی» شریف که به محفل «صنعتی»ها مشهور شدند در اواخر تابستان از اقلیت جدا و به گروه «سهند» پیوستند؛ اکنون نوبت به محفل «آذری»ها رسید که اقلیت را برای همیشه ترک کنند. گرچه نسرین رضایی در استعفانامه خود گفته بود که می خواهد به سیل خروشان توده ها بپیوندد؛ اما آنان بلافاصله به کردستان و از آنجا به اروپا رفتند.

ص:۲۴۹

گزارش کمیته موقت

در چهارمین روز اجلاس، کمیته موقت گزارش خود را به کنگره ارائه کرد. این گزارش، عملکرد سازمان را به پنج دوره تقسیم کرده بود: ۱. از اولین نشست تا علنی کردن مبارزات ایدئولوژیک؛ ۲. از علنی کردن م. ا تا تکمیل ک. م به صورت برگماری و تقسیم کار در آن؛ ۳. از تقسیم کار تا انتخاب ه . ت. ط. ب [هیأت تدوین طرح و برنامه] و علنی کردن طرح و برنامه در سرمقاله کار [شماره] ۷۸؛ ۴. از انتخاب ه . ت. ط. ب تا انتخاب ک. م جدید؛ ۵. از انتخاب ک. م جدید تاکنون.

به موجب این گزارش، اولین نشست اقلیت که گزارش آن را جناح انقلابی می خواند در هفته سوم اردیبهشت ۵۹ برگزار شد و هدف از آن بحث درباره پاسخ به مرکزیت و تصمیم گیری در مورد پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و بررسی چشم انداز آتی بود. از همان آغاز آشکار شد که درون اقلیت دو دیدگاه وجود دارد. یک دیدگاه معتقد بود که زمان علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک فرا رسیده و هرگونه تأخیر در این امر حکم خیانت به جنبش را دارد. معتقدین به این دیدگاه با استعفای خود از کمیته مرکزی، راه سم پاشی علیه جناح انقلابی را هموار کردند. دیدگاه دیگر اصولاً ـ هرگونه بحث را تزلزل و تردید روشنفکرانه دانسته و ضرورت جدایی و انشعاب را پس از پلنوم ۵۸ ضروری می دانست. دیدگاه سوم مخالف استعفا از مرکزیت و موافق مبارزه ایدئولوژیک درونی بود و انشعاب را زودرس و ضربه زننده به سازمان و به جنبش می دانست.

هر یک از این دیدگاه ها سه روند متفاوت برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک پیشنهاد می دادند. پس از مدت ها بحث، رأی گیری شد و دیدگاه اول رأی آورد. در پایان این بحث ها پاسخ به کمیته مرکزی به تصویب رسید. بعد از این نشست مذاکره با نمایندگان کمیته مرکزی آغاز شد. کاملاً واضح بود که دیر یا زود جدایی کامل صورت خواهد گرفت. بر این اساس طرح اولیه تشکیلات به صورتی خام و ابتدایی تعیین شد. این گزارش ادامه می دهد: «متعاقب انتشار روزنامه کار ویژه مسائل حاد و مبرم جنبش در ۱۷ خرداد و سپس اطلاعیه کمیته مرکزی دال بر اخراج ما، بیانیه ما در روز پنجشنبه ۲۲/۳/۵۹ منتشر شد و این بیانیه

به معنـای انشـعاب در سازمـان بود. امـا به دلیـل انشـعاب زودرس و نبود برنـامه؛ ضـعف شدیـد سازمانـدهی و نداشـتن حـداقل کادرهـای بـاتجربه؛ برخی از آنها یا دوباره جـذب اپورتونیست ها گردیدنـد و یا عمـدتاً سـردرگم و گیـج دور خود گشـتند تا بالأخره حول جریانی که سانتریسم بهترین عنوان برای آنها بود گرد آمدند و بعدها نام جناح چپ اکثریت گرفتند».

گزارش ادامه می دهد که «از همان ابتدا اهداف خود را به این شـرح اعلام کردیم: ۱. ایزوله کردن اپورتونیسم راست و ترسیم مرز انقلاب و رفرم ۲. احیاء سازمان چریک های فـدایی خلق به مثابه سازمانی رزمنـده، سرتاسـری و انقلابی ۳. مبارزه قاطع با حاکمیت ۴. تـدوین خـط و برنـامه و جـذب کلیه نیروهـای انقلابی حول آن ۵. پیشبرد مبـارزه ایـدئولوژیک درونی و آموزش کادرها برای ایجاد انسجام و وحـدت عالی درون تشـکیلاتی ۶. مبـارزه ایـدئولوژیک علنی به قصـد آموزش اصولی توده های هوادار».

این گزارش سـپس به بیـان مهم ترین مسائلی که اقلیت پس از انشـعاب با آن مواجه بود می پردازد. بر اساس این گزارش یکی از این مسائل ضـعف در تبلیغات بود که در مسـئله جنگ خود را نشان داد. بلافاصـله بعـد از بمباران فرودگاه مهرآباد در جمع بنـدی اولیه قرار شـد اعلامیه ای با مضـمون ارتجاعی بودن جنگ منتشـر شود و این اعلامیه دو روز بعد منتشـر شد و با توجه به اهمیت موضوع و ضـرورت تعیین شـعارها و رهنمودهـا نشـستی از فعـالین سازمان برگزار شـد. دو دیـدگاه درباره جنگ وجود داشت. عـده ای به رغم آن که آن را ارتجاعی می دانسـتند ولی معتقد به تحریم آن نبودند، بلکه از شـرکت مسـتقل در جنگ دفاع می کردند. این عده اعتقاد داشتند که باید وارد جنگ شد و کوشید شوراهای مستقل و مسلح توده ای را سازمان داد و به مبـارزه علیه هر دو رژیم برخـاست. امـا دیـدگاه دوم جنـگ را ارتجـاعی – دفـاعی می دانست و معتقـد بود که در جنـگ باید شرکت کرد. بالأخره پس از مـدت ها بحث و جـدل دیدگاه اول پذیرفته شد. تأخیر در اتخاذ موضع «عدم حضور سیاسـی ما را در سطح جنبش آشکار نمود.»

گزارش سپس به مسئله سانتریست ها می پردازد که به موجب آن پس از آن که

مصطفی مدنی مسئولیت «حوزه کار» را پذیرفت چون «پاندولی» بین نقطه نظرات اقلیت و اکثریت در نوسان بود. این عده معتقد بودند چون در حاکمیت، خرده بورژوازی مرفه مسلط است، به همین دلیل بین انقلاب و ضدانقلاب در نوسان است. «درست مانند موضع خود آنها!» در مقطع انشعاب این عده ضعف نشان داده و جانب کمیته مرکزی را گرفتند؛ زیرا انشعاب را زودرس و اساساً نادرست می دانستند و معتقد بودند که باید ماند و با مبارزه ایدئولوژیک علنی «راست» را برکنار کرد. اما این توهم آنان پس از چند ماه شکسته شد. بنابراین به فکر جدایی افتادند. خصوصاً آنکه هیأت سیاسی نیز علاقه مند به وحدت با جناح چپ بود. هیأت سیاسی بر این تصور بود که با جذب آنان امکان تقویت سازمان را فراهم خواهد ساخت.

اما درون کمیته مرکزی اقلیت سه نگاه درباره جناح چپ وجود داشت. عده ای آنان را انقلابی و در طیف فدایی می دانستند و معتقد بودند که باید هر چه زودتر با آنان به وحدت رسید و تأخیر در این امر ضربه به جنبش است. نگاه دوم معتقد بود که این جناح موضعی بین انقلاب و رفرم دارد و با اقلیت اختلافات سیاسی و ایدئولوژیک دارد؛ اما این اختلافات در شرایط کنونی چندان مهم نیست و در مجموع در طیف سازمان قرار می گیرند. بنابراین می توان آنان را با قبول مبارزه ایدئولوژیک علنی درون سازمان پذیرفت. اما نگاه سوم اعتقاد داشت که جناح چپ در طیف همان اکثریت است و وحدت با آنان منوط به تدوین نظرات سازمان و پس از آن اتحاد عمل همراه با مبارزه ایدئولوژیک علنی است؛ ولی در شرایط کنونی که سازمان فاقد برنامه است هرگونه وحدت با آنان به معنی مخدوش کردن مرزهای انقلاب و رفرم است.

در شرایطی که سازمان با تمام توان، خود را برای انجام مراسم ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ آماده می کرد و با توجه به تبلیغاتی که «در ذهن هواداران تصویر بسیار غیرواقعی از توان و قدرت سازمان ترسیم نمود»، هیأت سیاسی بر مسئله وحدت با جناح چپ تأکید کرد و این امر موجب کشمکش بین این هیأت با هیأت اجرایی که بر عمده بودن برگزاری مراسم تأکید می کرد شد. در نتیجه اتوریته

مرکزیت به دلیل ارائه دو رهنمود فروریخت. هیأت سیاسی برای حل اختلافات با هیأت اجرایی در تصمیمی عجولانه برگزاری کنگره و یا حداقل پلنوم را به تشکیلات اعلام نمود «و این خود نیز عاملی برای اثبات ناتوانی رهبری در حل مسائل خود گردید» کمیته موقت که از این شرایط به تنگ آمده بود پذیرفت که بخش قابل توجهی از انرژی خود را روی تدوین برنامه متمرکز کند. از این رو هیأتی را برای این کار برگمارد. از آن پس سازمان روی دو مسئله متمرکز شد. اول: پیشبرد امر تدوین برنامه و ترویج آن درون سازمان و دوم: تدارک و سازماندهی نیروها برای برگزاری مراسم یازدهم اردیبهشت.

اختلاف بین هیأت سیاسی و هیأت اجرایی در مورد جناح چپ موجب شد که هیأت سیاسی به این بهانه که تشکیلات به آنان اعتماد ندارد خواهان افزایش اعضای کمیته موقت شود. اما هیأت اجرایی با این درخواست مخالفت می کرد. در حالی که کمیته موقت درگیر بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت برگزاری کنگره و یا پلنوم بود، با ورود سازمان مجاهدین به فاز نظامی مسیر بحث کمیته موقت تغییر یافت. نظرات بهروز که انقلاب را شکست خورده می دانست و تحلیل گذشته سازمان را کلاً رد می کرد، کاملاً مخالف نظرات دیگران بود و کمیته موقت را به این نتیجه رساند که باید کمیته مرکزی جدید و وسیع تری انتخاب گردد.

پس از قرائت گزارش کمیته مرکزی، چند تن از اعضا در تکمیل و توضیح آن سخن گفتند. توکل گفت: «پلاتفرمی توسط رحیم آماده شد که با افزودن موادی به آن، به جناح چپ و راه کارگر پیشنهاد شد که از یک طرف مبنای وحدت با آنان و از طرف دیگر با مجاهدین باشد». او افزود: «در مورد پلاتفرم سه دیدگاه در کمیته موقت وجود داشت. یکی دیدگاه حیدر که معتقد بود باید با نقد پلاتفرم مجاهدین به درون شورای ملی مقاومت رفت. دیگری دیدگاه من و مهران بود که معتقد بودیم در صورت پذیرفته شدن پلاتفرم ما از جانب مجاهدین باید به درون شورا رفت، حتی اگر بنی صدر نیز باشد». اما چهار نفر مخالف رفتن به درون شورا بودند: هاشم [حسن میرزائیان]، محسن [مدیر شانه چی]، هادی [غلامیان

لنگرودی] و نظام [یدالله گل مژده]. به همین دلیل مسئله رد شد.

در ادامه کنگره، بیانیه ای از سوی کمیته مرکزی موقت قرائت شد تا اعلام گردد اعضای این کمیته آماده پاسخگویی به سئوالات و انتقادات می باشند. در این بیانیه با اشاره به بحرانی که تمامی سازمان های مارکسیستی را در برگرفته آمده است:

[سازمان] وحدت انقلابی ذوب شد؛ در پیکار شکاف ها عمیق شده است؛ راه کارگر با مشکلات و بحران ها روبروست؛ جناح چپ هم همینطور. سازمان ما باید بتواند بحران را بشناسد تا بتواند با آن برخورد جدی کند. کمیته مرکزی موقت به علت مجموعه شرایط زیر:

۱. نداشتن برنامه سیاسی، ضوابط تشکیلاتی و سمت گیری پس از انشعاب ۲. نداشتن کادرها، نداشتن تجربه متناسب در سازماندهی و عدم تطبیق آن با شرایط کنونی ۳. عدم پیوند ارگانیک و تنگاتنگ با توده ها، از خود انتقاد می کند. بنابراین آماده است که یک یک موضع خود را در برابر مسائل ذیل روشن کنند:

۱. انشعاب ۲. طرح و برنامه چرا پیش نرفت؟ ۳. مسئله سانتریست ها ۴. بررسی ارگان سازمان؛ «کار» ۵. انتخاب افراد برای کنگره ۶. نامه به مجلس و پروسه آن ۷. طرح تشکیلاتی جدید ۸. گزارش کامل نبود ۹. اول ماه مه ۱۰. بحران؛ ریشه آن و نقش کمیته مرکزی موقت.

پس از آنکه بیژن، توکل، فرید، نظام، هادی و هاشم درباره مطالب فوق سخن گفتند، دو قطعنامه در مورد گزارش کمیته مرکزی ارائه شد. قطعنامه اول با اکثریت آرا رد شد و قطعنامه دوم به تصویب رسید.

در اسناد موجود فقط متن کامل قطعنامه اول در دسترس می باشد. اما نشریه کار قطعنامه مصوب را چنین جمع بندی می کند: «فقدان هدف و نقشه معین برای مداخله انقلابی در مبارزه طبقاتی، دنباله روی از جریان خودبخودی امور، گسترش بی رویه تشکیلات، کم بها دادن به مبارزه ایدئولوژیک درونی و بیرونی در جهت دستیابی به یک تئوری انقلابی، فقدان رابطه زنده بین رهبری و بدنه تشکیلات، کم توجهی به امر آموزش و تربیت کادرها و عدم استفاده درست از انرژی و

استعدادهای تشکیلات...».(۱)

کنگره در ادامه مباحث خود به مسئله بحران تشکیلاتی پرداخت. در آغاز بهرام [حسین زهری] در این باره گفت در صورتی که ریشه های بحران به درستی شناخته نشود بحران عمیق تر خواهد شد. از نظر او کمبود کادر، سطح نازل دانش کمونیستی و عدم درک صحیح سازماندهی، از عوامل بحران تشکیلاتی می باشند که موجب شده به رغم گذشت دو سه سال از «قیام هنوز دچار سردرگمی» باشند. بهرام افزود: «همه ما اشتباه کردیم. اگر حرکت کنیم باز هم در آینده اشتباه خواهیم کرد.» بهرام می افزاید: «در دوره ای نیستیم که نام فدایی افسون کند و اگر قرار است در آینده به آلترناتیو نیرومند تبدیل شویم با کدام سازماندهی؟ با کدام پیوند و ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر؟».

اما رحیم ریشه بحران را در دمکراسی خرده بورژوایی که خود را از هر لحاظ بر جنبش چپ و سازمان تحمیل کرده، می داند. او این نوع دمکراسی را در جنبش چپ ایران عبارت از انتقال از جنبش خرده بورژوایی به جنبش انقلابی پرولتری می داند. رحیم، سانتریسم حاکم بر سازمان را نیز ناشی از همین وضعیت تعلیق می داند. زیرا در نظر او سانتریسم یعنی در جا زدن در دمکراسی خرده بورژوایی. او می افزاید که سانتریسم، مارکسیسم را به ایده های مجرد و بدون عمل تقلیل می دهد. بنابراین به تئوری انقلابی ناقص و سیاست انقلابی ناقص درمی غلتد. در نتیجه سانتریسم تا یک محدوده معین با انقلاب همراهی می کند.

راه حلی که رحیم برای فائق آمدن بر بحران پیشنهاد می دهد بردن این مباحث به درون طبقه کارگر است. کاظم [محمدرضا بهکیش] نیز به عنوان سخنران بعدی، بحران سازمان را بحرانی می داند که همه سازمان های مارکسیست - لنینیست دچار آن هستند و آن را نیز ناشی از خرده بورژوایی شدن جنبش چپ می داند؛ که این خود در نتیجه عدم سمت گیری پرولتری آنان ایجاد شده است. او

۱- نخستین کنگره سازمان چریک های فدایی خلق برگزار شد، کار اقلیت؛ شماره ۱۴۰، مورخه ۲/۱۰/۱۳۶۰.

سازمـان را از آن هنگـام که «در اوج قـدرت» بود تاکنون که «در اوج حضـیض(۱)» است، فاقد موقعیت مشـخص در مناسبات طبقاتی می داند.

کـاظم می گویـد که اکـثریت بـا دنبـاله روی از حـاکمیت، خرده بورژوایی شـد و مـا نیز تلاـش داریم به شورای ملی مقـاومت بپیونـدیم و این یعنی خرده بورژوایی شـدن. او می افزایـد کسانی که می خواهنـد به شورا بپیوندند ایدئولوژی متناسب با آن را خواهنـد سـاخت. در نتیجه از مارکسـیسم منحرف خواهنـد شـد. او راه برون رفت از بحران را مرزبنـدی قاطع با جریانات خرده بورژوایی درون جنبش چپ می داند و در غیر این صورت همه رفتارهای آنان در جهت خرده بورژوایی کردن سازمان خواهد بود.

قطعنامه و مباحث پایانی

پس از پایـان یـافتن مباحث، دو قطعنامه در مورد ریشه های بحران از سوی توکل و رحیم ارائه گردیـد که هیـچ کـدام از آنان رأی نیاورد.

کنگره در ادامه درباره مرحله انقلاب و روش سیاسی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک گفت وگو کرد. قطعنامه پیشنهادی رحیم رأی نیاورد و قطعنامه کمیته مرکزی موقت به تصویب رسید.

قطعنامه بعدی کنگره در مورد وضعیت عمومی کشور و وظایف و تاکتیک های اقلیت بود. این قطعنامه با اشاره به اینکه ارگان سـازش حـاکمیت را به دست گرفته و کشـاکش بین انقلاب و ضـدانقلاب همچنان ادامه دارد و بحران اقتصادی همه جامعه را فراگرفته و بحران سیاسـی نیز در حال گسترش است و مردم نیز توهم خود به حاکمیت را از دست داده انـد و چشم انـداز یک جنگ داخلی گسترده و قیام مجدد وجود دارد؛ تدارک سیاسـی و نظامی قیام را به موازات یکدیگر در دسـتور قرار می داد. به موجب این قطعنـامه تـدارک نظـامی قیام، شامل سازمانـدهی جوخه های رزمی، ایجاد کانون های پارتیزانی، آموزش و تسـلیح توده ها، تدارک

۱- کذا فی الاصل؛ اوج حضیض(!) ترکیبی بی معناست. منظور گوینده، حضیض ضعف بوده است.

تسلیحاتی و مالی برای قیام می باشد. اقلیت برای عملیات رزمی خود یک خصلت و یک هدف قائل است. خصلت این عملیات باید با وظیفه آموزش رهبران مبارزه توده ها در لحظه قیام منطبق باشد. و هدف آن نیز وارد کردن ضربه به ارگان ها و نهادهای حکومت، سازماندهی کانون های پارتیزانی، تأمین منابع مالی از صندوق های دولتی و تأمین تسلیحاتی می باشد.

این قطعنامه با تأکید بر اینکه دوران کنونی، دوران رکود سیاسی نیست، تاکتیک های بسیج سیاسی توده ها را همچنان تاکتیک عمده به حساب می آورد. این قطعنامه رهنمود می دهد که باید در کارخانه ها کمیته های مخفی اعتصاب تشکیل شود. همچنین استفاده از اشکال قانونی مبارزه مانند شرکت در سندیکاها و اتحادیه های کارگری را به شرط متوهم نشدن کارگران نسبت به حاکمیت را نه تنها مجاز بلکه ضروری می داند.(۱)

در ادامه، مسئولین شهرستان ها گزارشی از فعالیت های خود به کنگره ارائه کردند. مسئول سیستان و بلوچستان گفت بعد از ۳۰ خرداد هیچ حرکتی در آنجا نداشتیم، در ۳۰ خرداد چند تظاهرات برگزار شد که ما به علت اینکه رهنمود مشخصی از سازمان نداشتیم، در به راه انداختن آنها نقشی نداشتیم... ما اکنون در سیستان تشکیلات نداریم،... ما فقط چند ارتباط فردی داریم.

مسئول تشکیلات گیلان گفت سیاست سازمان در قبال شمال؛ منطقه آزاد شده، جوخه های رزمی و کانون های پارتیزانی بود. در مورد سیاست منطقه آزاد شده، ما اساساً دیدی نداشتیم و این طرح بلندپروازانه بود اگر در منطقه زمینه اجرای این سیاست وجود می داشت، ما به علت محدودیت های تشکیلاتی نمی توانستیم متحقق کنیم، در مورد جوخه های رزمی و کانون های پارتیزانی هم زمینه بود و هم ما در جهت آن حرکت کردیم، اما به علت محدودیت های تشکیلاتی از جمله نبود نیروی نظامی برای آموزش، نبود سلاح، نبود یک

۱- قطعنامه درباره وضعیت کنونی و وظایف و تاکتیک های ما، کار اقلیت؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۹/۱۰/۶۰.

تشکیلات منسجم که لازمه پیشرفت کار جوخه های رزمی است، ما نتوانستیم در این زمینه موفق باشیم... اینکه به چه دلیل ما از لحاظ نظامی حرکت نکردیم کلاً ـ مسئله امکانات تشکیلاتی، توان سیاسی ما و امکانات تدارکاتی، مانع بود. در سطح کارخانه ما ارتباطی نداریم... امکانات ما بیشتر در روستاهاست.

غیر از این دو گزارش؛ گزارش دیگری به کنگره ارائه نشد در حالی که استان های مهم تری نسبت به سیستان و بلوچستان وجود دارند که می توانستند گزارش خود را به اطلاع اعضا برسانند. احتمالاً از ادامه گزارش ها ممانعت به عمل آمده است زیرا اگر این گزارش ها ادامه می یافت و اعضا از توان تشکیلات خود اطلاع می یافتند، دیگر روحیه ای برای صدور قطعنامه باقی نمی ماند و شاید اگر گزارش های استان ها در آغاز کنگره به تمامی قرائت می شد؛ مضمون قطعنامه غیر از آن بود که ملاحظه کردیم. اعضا گفتند که باید سمت گیری پرولتری داشته باشند، باید برای پیوند با پرولتاریا بکوشند، باید مسائل مورد بحث را به میان کارگران ببرند، باید کمیته های اعتصاب در کارخانه ها تشکیل دهند، و ده ها باید دیگر. اما اکنون نمایندگانشان در استان ها می گویند که در سطح کارخانه ها هیچ ارتباطی ندارند و امکانات آنان فقط در روستاهاست!

گویا کنگره وظیفه داشت درباره مهم ترین مسائل سخن بگوید و رهنمود بدهد. بنابراین به رغم آن که با بخشی از توان خود مواجه گردید اما همچنان به بحث و گفت وگو ادامه داد. این بار شورای ملی مقاومت مورد بحث بود.

بیژن به عنوان اولین سخنران گفت: «شورا ائتلافی از خرده بورژوازی دموکرات به نمایندگی مجاهدین و لیبرال هاست که تفوق با خرده بورژوازی می باشد. او گفت اسلامی بودن حاکمیت موردنظر شورا که شورا آن را در برنامه خود قیدکرده است به هیچ وجه نباید پذیرفته شود اما سیاست ما باید شروع مذاکره با شورا باشد و اولین گام برای مذاکره لغو اسلامی بودن حاکمیت است زیرا که این قید با مجلس مؤسسان در تناقض قرار دارد و ما هم نمی توانیم در سیستم متناقض حرکت کنیم.

رحیم به عنوان سخنران بعدی گفت که مجاهدین، تسخیر قدرت را به شیوه

بلانکیستی در دستور قرار داده اند. به عبارت بهتر آنان به نیابت از توده ها می خواهند انقلاب کنند و این با شیوه پرولتری تفاوت دارد و تا زمانی که مجاهدین با این شیوه بخواهند به قدرت دست یابند حتی اگر بورژوازی از شورا کنار رود باز هم با آنان ائتلاف نمی کنیم.

رحیم می افزاید هیچ یک از نیروهای اپوزیسیون قادر نیست قدرت را به تنهایی به دست آورد زیرا همه آنان ضعیف هستند، حتی مجاهدین پس از ترکتازی، ضعف خود را نشان دادند و این ائتلاف ها در نتیجه آن ضعف ها حاصل شده است بنابراین ما برای آنکه خود را از بدبختی نجات دهیم به سوی این ائتلاف می رویم ولی در این ائتلاف ها ما بیشتر تضعیف و منکوب خواهیم شد.

اما نظام [یدالله گل مژده] می گوید با حذف لیبرال ها از شورای ملی مقاومت و با اصلاحاتی در پلاتفرم مجاز به شرکت در شورا هستیم ولی هنگامی که لیبرال ها به عنوان بخشی از بورژوازی متوسط اپوزیسیون قرار می گیرند ما نمی توانیم آنان را در صف خلق قرار دهیم و هرگونه حرکتی از طرف کمونیست ها که برای توده ها نسبت به بورژوازی توهم ایجاد کند غلط و انحرافی است. نظام می افزاید خرده بورژوازی دمکرات یا همان سازمان مجاهدین هژمونی را خواهد گرفت و پرولتاریا و سازمان سیاسی آن، چنان ضعیف هستند که نمی توانند شریک خرده بورژوازی در قدرت سیاسی شوند. نظام مدعی است که پس از قیام، مجاهدین کوچک ترین حرکتی که می خواستند انجام دهند با سازمان مذاکره می کردند ولی پس از انشعاب و ضعیف شدن چپ، آنان به سوی لیبرال ها گرایش یافتند و این گرایش، تبلور خود را در شورای ملی مقاومت نشان می دهد در نتیجه نظام توصیه می کند که این گرایش را باید در مجاهدین نابود کرد. به نظر او این امر فقط از طریق ایجاد یک بلوک قدرتمند در چپ ایجاد خواهد شد و بالأخره آنکه نظام شرط ورود به شورا را در حذف لیبرال ها از شورا و نابود شدن گرایشات لیبرالی مجاهدین و اضافه شدن بندهای تسلیح توده ای و شوراها به پلاتفرم آنان می داند.

توکل در این باره می گوید برخلاف تصور برخی، هیچ دلیلی وجود ندارد که

مجاهـدین قـدرت را به دست گیرنـد، همانطور که هیـچ دلیلی بر پیش روی بودن جنگ داخلی وجود نـدارد. او می افزاید که مجاهـدین هم به خود ضربه زدنـد و هم به جنبش. آنان قادر نخواهنـد بود به تنهایی قـدرت را به دست گیرند و تاکتیک های بلانکیستی آنان نشان داد که حتی از این طریق هم قادر به کسب قدرت نیستند. بنابراین وظیفه ما حکم می کند که آنان را به سوی انقلاب سوق دهیم.

توکـل بـا بیان اینکه پلاتفرم ارائه شـده از سوی اقلیت می توانـد مجاهـدین را از بنی صـدر جـدا کنـد، می افزایـد: «ما با برنامه مجاهدین نیز برخوردی کردیم و گفتیم که برنامه آنان نفی جمهوری و نفی دمکراسی است. از نظر ما حکومت انقلابی موقت دیکتـاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان است. ما در پلاتفرم خود به تسلیح توده ها و شوراهای کارگران وسربازان تأکید کردیم و این به معنای درهم کوبیـدن ماشینی دولتی و انحلال بوروکراسی است. مـا تلاش داریم بـا تاکتیـک های مناسب مجاهـدین را به سوی خود بکشـانیم و در همان حال آنان را افشا کنیم». توکل در نتیجه گیری بحث خود می گویـد: «من هیچ وقت دعـوت نمی کنم که به داخـل شـورا برویم و اعتقـادم این است که هرگـاه پلاـتفرم مـا پـذیرفته شـود بورژوازی پیـدایَش نخواهـد شد. مسئله تسلیح توده ای چیزی واهی و خیالی نیست اگر چنان شورایی و چنان بورژوازی ای باشد که به ما اسلحه بدهـد، برویم در شـمال مردم را مسلح کنیم در منـاطق آزاد شـده شورا تشکیل دهیم. آنگاه می گویم که در مورد بنی صـدر اشتباه کردم او دیگر بورژوازی نیست. پس ما بحثی در مورد ائتلاف با لیبرال ها نداریم».

پس از پایان یافتن بحث درباره شورای ملی مقاومت، چهار نظر مطرح گردیـد، سه نظر در ادامه مباحث با همـدیگر همسو شده و یـک قطعنـامه مشـترک پیشـنهاد دادنـد و نظر چهـارم نیز قطعنـامه پیشـنهادی خـود را بـه کنگره ارائه داد که یکی از آنـان به تصویب رسـید. در این قطعنامه ائتلاف مجاهـدین و بنی صـدر ائتلافی میان بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی دانسـته شـد که مغایر با منافع و مصالح انقلاب به حساب آمد. بنابراین ورود به این ائتلاف مجاز دانسته نشد به موجب این قطعنامه از آنجا که در انقلاب دمکراتیک، پرولتاریا می تواند خرده بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی را به خود ملحق کند، لذا سیاست پرولتری در هم شکستن

ائتلاف لیبرال ها و دمکرات ها را پی خواهد گرفت. بنابراین اتحاد اقلیت با مجاهدین به شرطی مجاز دانسته شد که هرگونه ائتلاف آنان با بورژوازی در هم شکسته شود.

هشتمین روز کنگره به بحث درباره مبارزه ایدئولوژیک اختصاص یافت. کاظم به عنوان اولین سخنران با اشاره به اینکه درون سازمان گرایش های مختلفی وجود دارد، پرسید چرا این گرایش ها به رسمیت شناخته نمی شوند؟ «او گفت که هدف از مبارزه ایدئولوژیک علنی برملا ـ کردن اختلافات نیست؛ بلکه این است که مجموعه گرایش های موجود را حول یک برنامه واحد متشکل کنیم. با سد کردن م.ا.ع باز شاهد انشعاب خواهیم بود. او افزود سازمان خط مشخصی ندارد ولی عملاً یک خط درون سازمان پیش می رود که همان گرایش غالب بر سازمان است و این گرایش به علت موضع سانتریستی عملاً نمی تواند به یک برنامه انقلابی دست یابد. یعنی تزلزل خود را در موارد متعدد نشان خواهد داد. یا ما باید بگوییم هیچ خطی بر سازمان غالب نیست و یا اینکه هیچ خطی به طور عملی در سازمان پیش نمی رود و یا اگر به طور عملی یک سیاست پیش می رود برنامه های دیگر می توانند به طور تئوریک در مقابل آن عرض اندام کنند در غیر این صورت تداوم وضع موجود، تداوم بخشیدن به بی خطی سازمان یا همان خط سانتریستی غالب بر سازمان است.

رحیم نیز سخنان مشابهی ایراد کرد و با این توصیف که وضع عمومی سازمان بی برنامگی، تشتت و پراکندگی است گفت که حق یک گرایش عبارت است از اینکه یک گرایش می تواند برای متقاعد کردن دیگران از طریق بحث شفاهی و کتبی و مبارزه علنی و حق هیأت نویسندگان دست به کار شود. او پیشنهاد داد که کنگره هیأتی را تعیین کند که بازتاب گرایش های اصلی آن باشد و این هیأت بولتن مباحثات را ایجاد کند تا گرایش های مختلف بتوانند نظرات خود را در آن منعکس کنند.

در ادامه، توکل در مخالفت با رحیم سخنانی ایراد کرد و سپس دو قطعنامه از جانب آن دو ارائه گردید که هیچ کدام رأی نیاورد؛ و بالأخره این دو گرایش به قطعنامه مشترکی دست یافتند که در آن ضمن قبول پراکندگی و بحران در جنبش

کمونیستی مقرر گردید که برای مبارزه ایدئولوژیک علنی یک بولتن مباحثات انتشار یابد.

این کنگره قطعنامه های دیگری نیز تصویب کرد. یکی از آنها مربوط است به وحدت با جناح چپ اکثریت. در این قطعنامه آمده چون بین مواضع جناح چپ با مواضع رسمیت یافته در کنگره اختلاف اساسی وجود ندارد، پیشنهاد جناح چپ مبنی بر پیوستن به سازمان تصویب می شود.

قطعنامه دیگر مربوط به گذشته سازمان بود. این قطعنامه مبارزه مسلحانه در دهه پنجاه را به رغم همه انحرافاتش، در آن شرایط امری ضروری و دارای خصلتی تبلیغی دانسته و نظر احمدزاده که شرایط عینی انقلاب را آماده می دید انحراف به چپ ارزیابی کرد. این قطعنامه می افزاید با آنکه در طی سال های ۵۳-۵۲ زمینه های سازماندهی مبارزات سیاسی و صنفی توده ها فراهم شده بود، ولی به این امر بهاء لازم داده نشد و همچنان انحراف به چپ بر سازمان حاکم بود.

این قطعنامه همچنین مطلق کردن تاکتیک مسلحانه در یک مرحله از حیات سازمان و محوری دانستن آن را در تمام دوران فعالیت، از انحرافات حاکم بر سازمان در طی سال های ۵۷-۴۹ برشمرد.

قطعنامه دیگر مربوط بود به برخورد با احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی و بالأخره آخرین قطعنامه مربوط بود به اعضای مستعفی. این قطعنامه با اشاره به روند و علل استعفای آنان و سپس شرایط حضورشان در کنگره و ترک آن اعلام کرد که آنان دارای تمایلات رفرمیستی و فاقد پرنسیب های مبارزاتی هستند؛ که این امر ناشی از خستگی مأیوسانه از مبارزه است. بنابراین آنان به عنوان عناصر فرصت طلب و سازمان شکن از سازمان اخراج می شوند.

پس از آن انتخابات برگزار شد و شرکت کنندگان، کمیته مرکزی را برگزیدند که به موجب آن به ترتیب توکل، هادی، نظام و بیژن حائز دوسوم آرا شدند. اما توکل می گوید که کنگره به ۵ نفر به عنوان اعضای کمیته مرکزی رأی داد.(۱) شاید نفر پنجم

۱- مروری بر سازمان های چپ در تبعید، نشریه آرش؛ شماره ۱۰۰.

از نظر وی منصور اسکندری بود که پیش از کنگره در طی یک درگیری سیانور خورد و کشته شد و کنگره که از وضعیت وی اطلاع دقیقی نداشت، او را همچنان عضو مرکزیت دانسته و غیاباً او را برگزید. بنا به گفته سامع، افراد انتخاب شده فرید [محسن مدیرشانه چی]، هاشم و کاظم را به مرکزیت افزودند.(۱) اما توکل انتصاب هاشم و کاظم را تأیید می کند. نشریه ویژه کار که بابک [محمود محمودی] پس از انشعاب خود آن را در چند شماره منتشر ساخت، نیز مدعی است که مرکزیت جدید هاشم و کاظم را برگزید و انتخاب نفر سوم را به بهانه «جلوگیری از رشد بی رویه تشکیلات» به تعویق انداخت.(۲) رحیم [علیرضا محفوظی] و مستوره احمدزاده (اعظم) نیز به عنوان مشاورین کمیته مرکزی انتخاب شدند.

به هر تقدیر دو روز پس از کنگره فرید نیز ضربه خورد و کمیته مرکزی همان شش نفر ماند. در جلسه ای که مرکزیت جدید تشکیل داد، از سوی دو نفر از اعضا پیشنهاد شد که چون کنگره هفت تن را برای مرکزیت تعیین نموده است، لاجرم باید فرد دیگری جایگزین فرید شود؛ اما بقیه اعضا با این استدلال که فرد واجد شرایطی برای احراز این مسئولیت وجود ندارد، این انتخاب را به مدت زمانی بعد موکول کردند.

بازتاب بحث های کنگره درون سازمان

صرف نظر از مباحث کنگره، اظهاراتی که در حاشیه و یا پس از آن ایراد شد عمق اختلافات و تشتت را بیشتر آشکار ساخت.

در طول برگزاری کنگره، امیر [حمیدرضا زمانی کندوانی] در نامه ای با اشاره به کشته شدن اسکندر، علت اصلی آن را مسئله ذهنی وی دانست «که این اواخر مانند خوره تمام سلول های او را می پوساند و این مسئله ذهنی همان تردید و تزلزل رهبران نسبت به اعتقاداتشان و پشت کردن به اصولشان در مراحل

ص:۲۶۳

۱- همان.

۲- سبک کار حزبی یا شیوه کار محفلی، ویژه کار؛ شماره ۱۱، فصل دوم، قسمت ۳.

استراتژیک بوده است.» امیر ادامه می دهد «آری رفقا این شماها (فرخ نگهدارها و حیدرها) هستید که عامل این ضربه و دهها ضربه دیگر به جنبش شده اید». امیر این نامه را به نظام داد و او نیز در حاشیه آن نوشت که امیر خواسته است که حتماً این نوشته خوانده شود. دانسته نیست که آیا این نامه قرائت شد یا خیر؟ ضمناً دانسته نیست چرا امیر در نامه خود نگهدار را مخاطب قرار داده است. شاید او بدین وسیله خواسته با نشاندن حیدر در کنار نگهدار میزان خشم خود را نسبت به حیدر نشان دهد. اما می توان در اصالت این نامه تردید کرد. زیرا بعدها امیر نوشت: «من بیرون ازکنگره هوادار خط حیدر بودم.»(۱) این ادعا توسط یکی دیگر از افراد شرکت کننده در کنگره تأیید می شود. شاهیندخت شایان در تکنویسی خود درباره امیر می نویسد: «نظرات امیر در کنگره نزدیک به نظرات رحیم بوده است.»

البته امیر چنان که خود می گوید : «سواد سیاسی و ایدئولوژی» نداشت؛ بلکه بیشتر فردی عملیاتی بود. از این رو توانست خود را از یک هوادار ساده در سال ۵۸ به یک کاندیدای عضویت در سال ۶۰ بالا بکشد. بنابراین سخن گفتن از «نظرات» او سخنی گزاف است.

هاشم نیز درباره اعضای کمیته مرکزی چنین نوشت:

۱. درباره رفیق محسن [مدیر شانه چی]: رفیق محسن به دلیل اینکه یک دوره طولانی کار تئوریک نکرده است و به دلیل تجربه ای که در تشخیص مسائل دارد پی برده که این تشکیلات وضعش خراب است. حتی می توانم بگویم به امید آینده ای نامعلوم همین جوری کشیده است و نمونه تیپیک یک آدم بی هدف و نقشه است. او یک مدیر خوب است ولی به هیچ وجه رهبر نیست. از لحاظ خصوصیات دارای خصیصه های قوی لیبرالیستی و عموماً قضایا را ماست مالی و رفع و رجوع می کند.

۲. در مورد رفیق اکبر [کامیابی]: رفیق اکبر رفیق پرکار و پیگیر است، منتها

۱- حمیدرضا زمانی کندوانی. بازجویی، مورخه ۲۱/۹/۱۳۶۴.

اشکال اساسی اش سکتاریسم و دگماتیسم است. البته من روی سکتاریسم رفیق به عنوان اشکالی اساسی و ریشه دار تکیه می کنم و گاهاً به رفیق هم گفته ام تو توی دنیا هیچ کس را قبول نداری. فقط خودت. شیوه های برخورد رفیق با اختلافات درست نبود. به خصوص در مورد مبارزه ایدئولوژیک در نشریه موضع گیریهایش درست نبوده و همانطور که در چند روز اخیر دیدیم اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک به معنی راه حل اصولی حل اختلافات و راه وحدت اصول کمونیستی ندارد.

۳. درباره رفیق نظام [یدالله گل مژده]: رفیق نظام، رفیق پرکار و فعالی است. خیلی دلش برای سازمان می سوزد، منتها رفیق به مقدار زیادی بروکرات منش است، از لحاظ سیاسی خیلی ضعیف است. برخوردهایش با رفقای تحت مسئولیتش آنطور که دیده و شنیده ام برخورد بروکراتیک و از بالاست؛ البته دلیلش هم این است که در شرایطی به سازمان پیوست که دیگر جنبش توده ای راه افتاده بود و دیگر به جای آموزش دیدن، خودش آموزگار شد.

۴. درباره رفیق هادی [غلامیان لنگرودی]: رفیق هادی همانطور که یکی از رفقا گفت پدر خانواده فداییان است و سعی دارد که به خاطر حفظ آرامش و وحدت همه با هم خوب باشند. رفیق اخیراً قدری مطالعه کرده است ولی پایه ای ندارد و حتماً باید روی مبانی مطالعه کند. رفیق عمیقاً دگماتیست است و بسیاری از مسائل کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک می کند.

۵. درباره رفیق مهدی [سامع]: رفیق مهدی از لحاظ سیاسی – ایدئولوژیک مطالعه دارد و می فهمد چه می گوید منتها ایدئولوژی اش از دیدگاه من آمیخته به گرایشات لیبرالی است که خود را در سیاست هم بروز می دهد، چه سیاست در قبال رویدادهای سیاسی و پدیده ها و چه در برخوردهای روزمره سیاسی – تشکیلاتی. طرفدار این است که هر جور شده کارها پیش برود. مسائل را بیشتر می خواهد از بالا حل کند و حتی از این مسئله دفاع می کند. رفیق با تجربه ای است منتها مثل سایر رفقا به او اطمینان ندارم که برای همیشه با ما خواهد ماند یا نه؟! حتی شاید تعجب کنید و درست نباشد چنین پیش بینی کرد[؛] اما با توجه

به نقطه نظرات شکل گرفته ای که دارد این احتمال وجود دارد که فردا با بروز یک اختلاف از سازمان جدا بشود.

۶. درباره رفیق کاظم [محمدرضا بهکیش]: رفیق کاظم اسکندر دیگری است منتها با قدری تفاوت ها. اشکال اساسی اش این است که زود جوش می آورد. البته تأکید می کنم نه در موارد جدی و درباره تصمیمات معمولاً در برخوردهای پیش پا افتاده به خودش اجازه می دهد عصبانی شود.

البته هاشم درباره خود نیز نوشت که تصمیم داشت در صورت انتخاب شدن برای مرکزیت استعفا دهد زیرا در خود توان لازم برای طرد گرایشات ماستمالیستی را نمی بیند. او اعتراف می کند که توانایی و قابلیت رهبری سازمان را ندارد و هیچ گاه نتوانسته وظایف خود را به خوبی انجام دهد و به لیبرالیسم تن داده است و به دلیل نداشتن توانایی در تصمیم گیریهای مهم، خود همواره دچار تردید و تزلزل بوده است.

هاشم همچنین در نامه ای خطاب به بیژن می نویسد:

نمی دانم تو خودت به موضع گیریهایی که در کنگره داشتی (در مجموع) فکر کرده ای؟ به نظر من و رفقایی دیگر، موضع تو در مقاطع مختلفی تغییر کرد (و حتی شبیه بندبازی به نظر می رسید) به ویژه برای من که پیش از کنگره صحبت کوتاهی با تو درباره شورای ملی مقاومت و برخورد مارکس در خطابیه داشتیم عجیب به نظر می رسید! عجیب از این جهت که تو آدم زیرکی هستی و می فهمی که فلان فورمول بندی درباره شورای ملی مقاومت علیرغم مخالفتش با رفتن در شورا اساساً با سیاست مستقل پرولتری بیگانه است در حالی که تو خودت را (پیش از کنگره) هوادار متد مارکس در برخورد با شورای ملی مقاومت نشان دادی! البته ممکن است من درباره میزان آگاهی (زیرکی) تو دچار اشتباه شده باشم، بدین معنی که واقعاً تو قادر نیستی تفاوت بین برخورد مارکس را با برخوردی که از طرف اکثریت کنگره با شورای ملی مقاومت [و کلاً ـ اتحاد با نیروهایی غیرپرولتری و...] صورت گرفت تشخیص دهی. اگر چنین باشد (که از نظر من نیست) مثل بسیاری از رفقایی که در کنگره به دلیل

نداشتن شناخت کافی این طرف و آن طرف می شدند و یا در مواردی اظهارنظر نمی کردند، مسئله به شکل دیگری مطرح خواهد بود و اساساً بحث بر سر تزلزل یا بندبازی و فرصت طلبی نیست.

درباره موضع گیری ات راجع به ریشه بحران (سانتریسم) باید بحث ظریفی را طرح کرد. تو در نوشته اخیرت گفته ای: اگر من در کنگره با رحیم موضعگیری کردم تنها در رابطه با ریشه بحران بود و ... نمی دانم هیچ به خاطر داری که رحیم در صحبتهایش درباره سانتریسم چه گفت و چطور مسئله کلیت دیدگاه ها را (چه در عرصه سیاست و چه در عرصه ایدئولوژی و...) خاطرنشان کرد؟ به هر حال آنچه که در این باره قابل تأکید است، این است که از دیدگاه رحیم سانتریسم یعنی تمایل به سازش طبقاتی که خودش را در برخورد با شورای ملی مقاومت جبهه با مجاهدین در این مقطع و ... نیز نشان می دهد. حال باید اینجا روشن شود که تو باز هم با سانتریسمی که رحیم (و دیگران) طرح می کنند موافقی یا سانتریسم خاصی موردنظرت هست؟ در این باره مایلم که بدانم نظرت چیست.

به هر تقدیر رفیق عزیز درباره تو شناخت مستقیم دیگری که بشود بدان استناد کرد (فاکت آورد) ندارم. فقط از طریق برخی از کسانی که تو را پیش از قیام می شناختند چیزهایی شنیده ام که در مجموع می شود آن را در مقوله آدم غیرسیاسی خلاصه کرد [خط خوردگی] خیلی مواظب این آدم باشید. سیاسی نیست و سوابق خوبی ندارد. به اعتقاد من هر چند باید این چیزها را مدنظر داشت ولی به حکم تغییر و تحولاتی که در جامعه پدید می آید، آدمها هم تغییرات انقلابی در درون و در شخصیتشان پدید می آید. به همین خاطر اساس قضاوت ما گذشته تو نیست بلکه پراتیک و شخصیت تو در فعالیت های جاری است و به قول معروف باید در پروسه دید [آنچه که من یا ما بدان توجه داشته ایم این واقعیت بود که باید در ربط با تو دقت بیشتری داشت و در پروسه دید که چه از آب درخواهی آمد و به صرف قابلیت هایی که داری به تو مسئولیت ندهیم. زیرا از نظر ما دو معیار اساسی را باید در نظر گرفت یکی صلاحیت – یکی قابلیت.].

ص:۲۶۷

منوچهر کلانتری، دایی بیژن جزنی، یکی از افراد شرکت کننده در کنگره بود. او به جناح حیدر نزدیک بود. بنابراین به تعرض و جوخه های رزمی اعتقادی نداشت. در نتیجه تصمیم گرفت به انگلستان بازگردد. او پس از ضربات اسفند سال ۶۰، تهران را به مقصد ایرانشهر ترک کرد تا از آنجا راهی پاکستان و سپس انگلستان شود. کلانتری در این سفر به یکی از همراهان که او نیز در صدد ترک ایران بود، گفت: «عده ای جوان بی تجربه و بی اطلاع که با پارتی بازی دور هم جمع شده اند و اختیارات را بین خودشان تقسیم کرده اند راجع به انقلاب تئوری بافی می کنند و برای سرنوشتش تصمیم می گیرند. منوچهر گفت این مسائل را طی نامه ای به مرکزیت سازمان توضیح داده و گفته است با این اوضاع و احوال من چشمم آب نمی خورد که سازمان بتواند به نتیجه ای برسد. یا بر اثر ضربات منهدم خواهد شد یا بر اثر تشتت و سردرگمی منفعل و تماشاچی وقایع خواهد شد.»(۱)

عمر کلانتری کوتاه تر از آن بود که تحقق پیش گویی خود را مشاهده کند. گرچه نمی دانیم چه عللی موجب نزدیکی کلانتری به اقلیت شد؛ اما او سرنوشت محتوم اقلیت را در خشت خام دید. برای همین تصمیم داشت پس از بازگشت به انگلستان به مناسبات خود با اقلیت پایان بخشد. چنانکه در سال ۱۳۴۶ به مناسبات خود با گروه جزنی پایان داد و راهی انگلستان شد. هر تعریفی که از عنوان سازمان داشته باشیم، کنگره نشان داد که اقلیت نیز مانند «چریک های فدایی خلق»، سازمان نبود؛ بلکه محفلی بود مرکب از تعدادی افراد آنارشیست و ماجراجو که در اوهام خویش قدرت را می جستند. زیرا خود گفتند سازمانشان بحران زده، متشتت و دنباله رو حوادث است و هیچ گونه پیوندی با مردم خصوصاً با پرولتاریا که مدعی اش بودند ندارد. آنان حتی برای کسب قدرت که در آرزویش می سوختند، برنامه ای نداشتند. آنان به اشتباهات مکرر، بی هویتی، حیرانی و سرگردانی خود اقرار می کردند و پس از هر اقدامی خود را به واسطه

۱- ع.ن. بازجویی، مورخه ۲/۳/۶۱.

انجام آن نکوهش می کردند. آنان خود گفتند که سازمانشان در حضیض است. آنان همدیگر را به بی اعتقادی؛ کم دانشی؛ فریبکاری؛ بی پرنسیبی؛ تذبذب، فرصت طلبی و بندبازی متهم کردند.

آنان ماجراجویانه مرده ریگ پیشینیان را دستمایه ای برای جاه طلبی های خود ساختند. اقلیت همواره از توهم توده ها نسبت به حاکمیت سخن می گفت؛ ولی در حقیقت نقش خویش در آینه می دید. پوسته توهم آنان چنان سخت بود که حتی اعترافات خودشان نیز نتوانست آن را بشکند. آنان چنان در توهمات خویش غرق بودند که با تقلید از انقلاب روسیه و حتی بدون در نظر گرفتن توان خویش، خشونت لجام گسیخته ای به جامعه تزریق می کردند و فرصتی استثنایی را از جامعه می ربودند. رحیم به درستی می نویسد:

قیام [انقلاب] چشم انداز جدیدی می گشاید. شرایط سیاسی، مطلوب، [و] از حد انتظار رهبران فراتر رفته است.»(۱)

اما رهبری سازمان نتوانست و یا نخواست ارزش این شرایط مطلوب و فراتر از حدّ انتظار را بداند و درک کند؛ بنابراین به تخریب آن همت گماشت. آنان که خود نمی دانستند چه می خواهند، با ژاژخایی به رد و انکار مطلوب، پرداختند. اقلیت گویا با چشمانی شیشه ای به جامعه می نگریست. نگاهی که در عمق نفوذ نمی کرد و فقط بازتابی از تحولات اجتماعی بر جداره کبود آن می نشست. در نتیجه نیاز به زمان درازی نبود که این بار امیر بگوید: «سقوط خویش را تماشا می کنند.»(۲)

انشعاب در اقلیت و تحلیل مرکزیت از ضربات

سازمانی که از درون فروپاشیده بود فقط یک تلنگر نیاز داشت تا کاملاً فروبیفتد. این تلنگر در اسفندماه زده شد و طی آن چند تن از اعضای مرکزیت ضربه خوردند. اقلیت دیگر توان بازسازی و ترمیم خود را نداشت؛ نه بدان جهت که

۱- ترازنامه و چشم انداز.

۲- مقاله درون تشکیلاتی. اساس بحران مورخه ۳۰/۱۰/۶۰.

عناصر ورزیده خود را از دست داده باشد - زیرا ملاحظه کردیم هادی و نظام که در ضربات اسفندماه سال ۶۰ کشته شدند فاقد هرگونه توانایی های سیاسی تئوریک برای رهبری سازمان می بودند - بلکه از آن جهت که ضربات راه را بر انشعاب ها و اخراج های بعدی گشود و «این وضعیت به گرایش انحرافی و خصوصاً جناح توکل، بر بستر عدم تناسب و تعادلی که در مصوبات کنگره وجود داشت امکان می دهد که شروع به یکه تازی نماید.»(۱)

کنگره نه تنها اخراج اعضایی را «که نقش مهمی در شکل گری اقلیت داشتند» تصویب نمود - و این «یک چالش جدی برای سازمان» به حساب می آمد(۲) - بلکه زمینه را برای اخراج جناح دیگر فراهم ساخت. در رأس این جناح که «سوسیالیسم انقلابی» نامیده می شدند رحیم قرار داشت. رحیم به رغم آن که به داشتن دانش تئوریک مشهور بود؛ در کنگره فقط توانست ده رأی را به خود اختصاص دهد. بنابراین از راه یافتن به مرکزیت بازماند. برای یک سازمان عمل گرا و پراگماتیست دانش تئوریک یک امر تشریفاتی و غیرضروری بود. کنگره نشان داد که آنان همچنان به پراتیسین احتیاج دارند و نه به تئوریسین. رحیم از حمایت هاشم که با ۲۲ رأی و کاظم که با ۲۱ رأی به مرکزیت راه یافته بودند برخوردار بود. هاشم که در آن زمان گویا مسئولیت شمال را برعهده داشت، شیفته دانش رحیم بود. او در انتقاد از خود می گوید در «استفاده از اندوخته عظیم تئوریک رحیم سستی نابخردانه ای از خود نشان داده» است.

پس از کنگره، رحیم دست به کار شد و «ترازنامه و چشم انداز» را در نقد و استهزاء کنگره نوشت. او گفت کنگره «کاری نکرد مگر که ریشه دار بودن بحران را تصریح کرد، حقیقتی که مباحثات کنگره خود آن را برملا ساخته بود.»

رحیم می نویسد که سانترالیزم دمکراتیک ادعا و توهمی بیش نبود؛ زیرا هنگامی که ما مرکزیت را به مبارزه ایدئولوژیک فراخواندیم سکوت اختیار کردند

ص:۲۷۰

۱- سعید یزدان پناه، نبرد خلق؛ ارگان سازمان چریک های فدایی خلق، پیرو برنامه هویت؛ دوره چهارم، سال ششم، شماره ۶۶، دی ماه ۶۸، ص ۹.

۲- مهدی سامع، نشریه آرش؛ همان.

و هنگـامی که هیأت اجرایی از مرکزیت موقت پرسـید که چرا مبـارزه ایـدئولوژیک علنی را به عنوان یـک اصل زیر پا نهاده؛ آنان پاسخ دادند که مبارزه ایدئولوژیک به سود رفرمیست هاست.

سپس موضوع را به کنگره احـاله کردنـد و در کنگره نیز تصـریح کردنـد که مبـارزه ایـدئولوژیک یـک اصل دائمی نیست. به مقتضای شرایط گاه می تواند باشد و گاه می تواند نباشد.

رحیم می افزایـد مرکزیت بـا بحران نیز چنین روبرو شـد. در ابتـدا آن را به بحران تشـکیلاتی فروکاسـتند و یا گفتنـد بحران در نتیجه رشد بی رویه تشـکیلات ایجاد شده است و یا آن را ناشی از تنبلی این یا آن فرد دانستند، ولی بالأخره اعتراف کردند که بحران هست؛ اما این بار نیز آن را به سـنگ انـدازی دیگران منتسب ساختند و موانع درون تشـکیلاتی و برون تشـکیلاتی برای آن یافتنـد. مانع برون تشـکیلاتی پیمان رجوی – بنی صـدر بود که مانع «تجسم یافتن قدرت توده ها» می شد. بنابراین پیشـنهاد کردند که این پیمان را در هم بشکنند و مانع درون تشکیلاتی کسانی بودند که به ائتلاف و سازش با لیبرال ها تمایل نشان می دادنـد. هنگامی که این افراد اسـتعفا کردند و از سازمان طرد شدند، باید به مانع درون تشـکیلاتی غلبه کرده باشـند؛ ولی چنین نشـد. «سازمـان از لحـاظ برون تشـکیلاتی شـکست خـورده اسـت و بی لیـاقتی اش در عمـل برملاـ شـده است. از لحـاظ درون تشکیلاتی هم در مشکلات خودآفریده دست وپا می زند.»

نقد گزنده و سـی وشـش صـفحه ای رحیم بر بی سامانی اقلیت، سازمانی که مبارزه ایدئولوژیک را برنمی تابید خبر از انشعاب دیگری می داد. انشعاب این بـار در کمیته چـاپ و توزیـع رقم خـورد. اولین بـار در کنگره از وجـود بحران در کمیته چـاپ و توزیع سـخن به میـان آمـد. مـدت کوتـاهی پس از کنگره، کمیته چاپ با ارسال نامه تهدیـدآمیزی به مرکزیت با تعیین ضـرب الاجل خواهان پاسخ به سـئوالاتشان شدند. پرسـش اول آنان درباره معیارهای شـرکت در کنگره بود و پرسش دوم این بود که چرا مباحث کنگره در سطح سازمان انتشار نیافته است؟

مرکزیت به دو پرسش فوق پاسخ داد. مدت کوتاهی بعد کمیته مزبور به

مرکزیت نوشت که مسائلی دارد و باید با یک یا دو تن از اعضای مرکزیت دیدار کنند. همزمان با این وقایع بنا به تصمیم کمیته امنیتی توزیع کار از سیزدهم بهمن ماه الی سوم اسفند متوقف شد. پس از پایان یافتن زمان مقرر، کمیته چاپ و توزیع این بار رأساً تصمیم گرفت که از توزیع کار به این بهانه که متوقف ساختن توزیع به شیوه دمکراتیک صورت نگرفته خودداری کند. در شانزدهم اسفند یکی از افراد مرکزیت نزد آنان رفت تا سخنانشان را بشنود. این بار آنان گفتند که باید یک کمیسیون کنترل و بازرسی ایجاد شود تا به مسائل آنان رسیدگی کند و ضمناً هیچ یک از اعضای مرکزیت نباید عضو این کمیسیون باشد.(۱) پس از کش وقوس های فراوان بنا به تصمیم مرکزیت، اعضای کمیته چاپ و توزیع به خاطر انتقاداتی که داشتند به حالت تعلیق درآمدند. در هجدهم اسفند اعضای کمیته چاپ و توزیع با انتشار اطلاعیه ای و با اشاره به اختلافات خود نوشتند: «کمیته مرکزی مدعی است که می تواند مابین دو کنگره، حتی سر تشکیلات را به سنگ بزند، هر تصمیمی بگیرد و فعال مایشاء سرنوشت یکایک ما و سرنوشت کل سازمان است... تعلیق ما بدون بررسی اختلافات طرفین و خودسرانه صورت گرفته است. هرگاه این خودسری ادامه یابد، انحطاط مطلق کل تشکیلات باروبر قطعی آن خواهد بود. ما که تعلیق چند نفر را در برابر انحطاط عمومی توسط رهبران علی السویه می دانیم با تأکید بر سنت لنینی طرح زیر را برای روشن کردن مسائل پیش می کشیم: الف) می باید بلادرنگ یک کمیسیون کنترل تشکیل شود و به بازرسی مسائل طرفین بپردازد و آنگاه کل بررسی را در اختیار تشکیلات قرار دهد. ب) کمیسیون کنترل می باید هم کلیه سمت گیری های کمیته مرکزی (امنیتی، تشکیلاتی و عملی) را تا لحظه کنونی مورد بررسی قرار دهد. ج) ما خود را موظف می دانیم که کلیه مسائل مورد مشاجره را مورد بررسی قرار داده، وارد بحث با کمیته مرکزی شویم. در صورتی که به طرح کمیسیون کنترل پشت پا زده شود، آنگاه یک بحث علنی را به ما تحمیل خواهند کرد».

۱– اسناد درون گروهی. گزارش کمیته مرکزی تا تاریخ ۱۸/۱۲/۶۰.

چنـد روز بعـد توکل به این اطلاعیه پاسخ داد و نوشت اقدام سازمان شـکنانه ای که اخیراً از سوی چهار تن از مسـئولین نشـریه کار صورت گرفته است، نخستین تجلی حاد پراتیک ضدتشـکیلاتی و سازمان شکنانه گرایشی است که می باید درون سازمان را از پلیدیهای وجود آن پاک کنیم.

توکـل در بیـانیه خود این «بحران حـاد» را محصول شـرایطی می دانـد که مجاهـدین خلق بـا حرکت بی موقع خود پس از سـی خرداد ایجـاد کردنـد. او ادامه می دهـد که پس از سـی خرداد دو گرایش انحرافی درون سازمـان پدیـد آمـد. یک گرایش به صراحت از تاکتیک های انقلابی روی برمی تابـد و حتی در درستی مارکسـیسم – لنینیسم تردیـد می کند و گرایش دیگر اگر چه جملات انقلابی بر زبـان می رانـد، ولی عملاً ـ همـان گرایش به راست را برمی گزینـد. توکـل می افزایـد گرایش دوم در کنگره چیزی جز الفاظ و عبارات زیبا ارائه نکرد. این گرایش حاضر نبود یک ذره از انقلاب سوسیالیستی کوتاه بیاید؛ اما عملاً یـأس و نومیـدی و بی عملی را اشـاعه می داد و اکنون این گرایش به بهـانه شـرایط امنیتی پیشـنهاد می دهـد که برای چنـد ماه تشـکیلات تعطیل شود. اینها نمایندگان همان گرایشی هستند که از بی عملی سازمان می نالیدند، اما امروز عملاً خانه نشینی را توصیه می کنند.

توکل گرایش به بی عملی را ناشـی از جـذب شـدن روشـنفکران به سازمان های مارکسـیست – لنینیست پس از قیام می داند. زیرا آنـان بنا به خصوصـیات طبقاتی و ایـدئولوژیک خود آن توان را ندارنـد تا بر سـر هر پیـچ تنـد تاریـخ بریـدگی و بی تابی آنارشـیستی خود را بروز ندهنـد. توکل بالأخره تهدیـد می کنـد چنانچه این عـده بخواهند به سازمان شـکنی روی آورند تنبیه سخت تشکیلاتی تا مرحله اخراج علیه آنها به کار گرفته خواهد شد.(۱)

امـا هـاشم چنـد روز بعـد بـا این تصـمیم مخـالفت کرد و نوشت یکی از اعضای مرکزیت با این اسـتدلال که اعتصاب در یک تشکیلات کمونیستی معنایی ندارد بلادرنگ خواستار اخراج آنان شد. از نظر هاشم اقدام کمیته چاپ و توزیع نمودی

۱– علیه سازمان شکنی مبارزه کنیم. مورخ ۲۱/۱۲/۱۳۶۰.

دیگر از بحران تشکیلاتی می باشد که مرکزیت چشم خود را بر روی آن بسته است و اکنون می خواهد با حذف مکانیکی این نمود بحران، سیاست های گذشته را ادامه دهد. هاشم می پرسد مسائل آنان مگر چیست که باید اخراج شوند؟ «آنها می پرسند؛ سازمان نظرش درباره ریشه بحران چیست و چرا ریشه یابی آن را در دستور کار تشکیلات قرار نمی دهید؟ سازمان چرا هیچ قدمی در راه تحقق حرف ها و شعارهایی که عنوان می کند برنمی دارد؟ چرا جوخه های رزمی تشکیل نشد؟ کانون های پارتیزان چه شد؟ چرا در هیچ اعتصاب و حرکت اعتراضی شرکت و مداخله نداریم؟ چرا باید کلت بی سوزن در اختیار ما قرار دهند؟»

هاشم می گوید که بنیان حرف و تمایل توکل و همفکرانش این است که سازمان را از عناصری که روشنفکران خرده بورژوا می خوانند تصفیه کنند و با یک جمع ده – پانزده نفره سازمان را به پیش ببرد. به گفته وی جناح توکل پشتشان به مصوبات کنگره گرم است و گمان می کنند که بی خطی و بی برنامگی به پایان رسیده است و خط و برنامه موردنظرشان همان قطعنامه های مملو از تناقض است که با «گدایی اسف باری در کنگره به تصویب رسید» و ملغمه ای است از نظرات مخالف و متضاد که برای احراز حدنصاب سرهم بندی کردند و گویا فراموش کردند که خودشان به وجود بحران و بی هویتی خویش اعتراف کردند. اکنون آن بحران کجا رفت؟ هاشم هشدار می دهد که این خودفریبی ها و توهمات خرده بورژوایی تشکیلات را بر باد خواهد داد.

هاشم تأکید می کند که ما می گوییم تشکیلات دچار بحران است، اما آنها در پاسخ می گویند «این بحران شماست؛ بحران بریدگی است» زیرا نمی خواهند به ریشه بحران، به بی کفایتی خود و به بی اساس بودن بسیاری از نقطه نظراتشان بپردازند.(۱)

ضربه خوردن کمیته چاپ و توزیع، اخراج آنان را منتفی کرد؛ ولی اختلافات آنان با مرکزیت فراتر از مسائل تئوریک بود. در گزارشی که توکل در اواخر اسفند

۱- مقاله درون تشکیلاتی، چه کسانی تشکیلات را به باد می دهند؟، مورخه ۲۶/۱۲/۶۰.

به تشکیلات ارائه می کند از اختلاس یک میلیون وپانصدهزار تومانی کمیته چاپ و توزیع خبر می دهد.(۱) ادعای توکل از یک سو می تواند اتهامی باشد علیه کمیته چاپ و توزیع برای تکمیل محمل اخراج آنان؛ و از دیگر سو می تواند تلاشی باشد از سوی کمیته چاپ برای جمع و جور کردن امکانات برای اعلام انشعاب. خصوصاً آنکه مدتی بعد «الف. ر» و «ح» در مؤخره اطلاعیه که بخش نخستین آن در ۲۳ اسفند امضای کاظم را نیز به همراه دارد، عمق بدبینی کمیته چاپ و توزیع نسبت به مرکزیت را برملا کردند: «هنگامی که رفقای شمارش [چاپ و توزیع] بی توجهی به این عوامل [امنیتی] را می دیدند، بی اعتقادی شان (نسبت به مسئولان) افزون تر می شد. از پیش، البته بی مسئولیتی سیاسی آنان را دریافته بودند، و هر اعتراضشان با جواب سربالا روبرو می شد و حال چنان که خود می گفتند: برای آپاراتچی ها تا جایی اهمیت داریم که بارکش خوبی باشیم. از ما کار می خواهند، اما حاضر به شنیدن مسائلمان نیستند... امکانات می خواهیم – طفره می روند. حتی سه ماه دویدیم تا سیانور گرفتیم. گویی این هم تفقدی نسبت به ماست که به خاطر حفظ اسرار سازمانی سیانور داشته باشیم. همین نشان می دهد که چقدر ولنگارند و برایشان آدم نسبت به موقع و امکانشان علی السویه است.

حتی نسبت به سلاح هایی که گرفته بودند، تردید کردند. پس برنامه ای برای تمرین آنها ریختند. آنگاه دریافتند که سلاح ها قلابی اند. اسلحه بدون سوزن. تنها یکی سوزن داشت که سوزن آن هم قلابی بود ... هنگامی که به ما اسلحه می دادند، گفتند که به دقت آزمایش شده است و ما را از تمرین بازداشتند.»(۲)

این اطلاعیه مشتمل است بر یک مقدمه و متن اصلی با امضای کاظم، الف. ر [رحیم] و ح [حسن/ هاشم] به تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۶۰. این اطلاعیه پس از ضربه خوردن کاظم، با یک مؤخره در تاریخ نهم اردیبهشت ۶۱ منتشر شد. اطلاعیه با نقد مختصر موضع گیریهای سازمان که در سرمقاله های کار منعکس شده بود می نویسد:

۱- سبک کار حزبی یا شیوه کار محفلی؛ نشریه ویژه کار؛ شماره ۱۱، فصل دوم، قسمت ۳.

۲- «الف. ر» و «ح» اطلاعیه ای بدون عنوان. مورخ ۹/۲/۶۱.

«کسانی که در کنگره بر تصویب قطعنامه های خود اصرار می ورزیدند و از رفتن به میان توده ها و جوخه های رزمی و کانون های پارتیزانی و کمیته های اعتصاب سخن می گفتند و آن را دلیل زنده بودن سازمان می پنداشتند اکنون پس از چند ماه به حذف برخی از کمیته ها و اخراج دست زده اند و برخی مصوبات را ملغی ساخته اند».

این اطلاعیه که توکل در اردیبهشت ماه از وجود آن مطلع می شود، از جانب وی بدون پاسخ نماند. او امضاکنندگان اطلاعیه را روشنفکران خرده بورژوایی خواند که چون از یافتن پایگاه درون سازمان مأیوس شده اند، ماهیت واقعی و سازمان شکنانه خود را آشکار کرده اند. توکل اینان را اپورتونیست هایی می داند که چهره کریه خود را در پشت چپ ترین شعارها پنهان کرده اند. توکل می نویسد: «نظریات «ح» در مورد تعطیل کار سیاسی و تشکیلاتی که در نامه های متعددش مندرج است، او را از معرفی کردن بی نیاز می سازد. اما «الف. ر» نیز به رغم گذشت شش ماه از کنگره هنوز قادر نیست مباحث کنگره را برای انتشار بیرونی تنظیم کند». توکل می نویسد «شرافت کسانی که با اعلام سپری شدن دوران انقلاب به خانه های خویش بازگشتند صد برابر بیش از این افرادی است که با این کارنامه هنوز در نوشته های خود به عبارت پردازی انقلابی می پردازند».

توکل جناح رحیم و هاشم را به تلاش برای متلاشی کردن سازمان متهم کرده و می نویسد که «آنان با طرح شعار حق سازماندهی خود برای انقلاب در حقیقت به تشکل و نظم و انضباط پشت پا زده و از محفل گرایی و لیبرالیسم دفاع می کنند». توکل بخش نخستین همین اطلاعیه را که در ۲۳ اسفند ۱۳۶۰ به امضاء کاظم، الف. ر [رحیم] و ح [حسن/ هاشم] رسیده مصداقی از توطئه گری آنان می داند؛ زیرا آنان بدون آنکه ارتباط تشکیلاتی با یکدیگر داشته باشند، در روابطی فراتشکیلاتی و فراکسیونی اطلاعیه می نویسند و می پراکنند و یارگیری می کنند و با افراد اخراج شده قرار اجرا می کنند و در بزنگاه از انتشار نشریه جلو می گیرند و یک ونیم میلیون تومان را بین خود تقسیم می کنند.(۱)

ص:۲۷۶

۱- توکل، مقاله درون تشکیلاتی، آخرین کلام و تازه ترین شعار انحلال طلبان.

ضربه به بخش چاپ و توزیع به مرکزیت نیز سرایت کرد که طی آن هادی و نظام و کاظم کشته شدند. این ضربات خود بهانه ای شد برای آنکه بار دیگر توکل و هاشم به منازعه بپردازند.

هاشم نوشت پس از ضرباتی که به مرکزیت پیکار و موسی خیابانی وارد شد ما احساس خطر کرده و خواستار چاره اندیشی عاجل کمیته مرکزی با مسئله ضرباتی شدیم که از نظر ما حتمی بود. اما اکثریت کمیته مرکزی ما را به ترس و وادادگی متهم کرد. پیشنهاد ما خصوصاً کاظم عقب نشینی موقت برای بازسازی تشکیلات و انتشار پانزده روز یک بار نشریه بود که با استهزا اکثریت کمیته مرکزی مواجه گردید. هاشم می افزاید در گفت وگویی که با توکل درباره ضربات داشته است، او عامل اصلی ضربات را روابط محفلی گرایش اقلیت درون سازمان می داند و استدلال می کند که هر جا چنین روابطی بوده است ما ضربه خورده ایم. هاشم ادامه می دهد که توکل در ادامه «تحلیل های مشعشع» خود که عبارتست از «ضربه زدن اقلیت محفل باز به بخش هایی که خودش در آن فعالیت داشته» به دنبال عامل ضربه به دیگر بخش ها می گردد. هاشم ادامه می دهد که توکل، گاو را از روی دمش می شناسد. بنابراین به ما می گوید که فردی از گرایش شما هادی را به سر قرار کشانده است. او به جای آنکه تحلیل و بررسی کند که چرا ضربه مثل باد و برق سه روزه بخش عظیمی از تشکیلات را نیست و نابود کرد، چنین اراجیفی تحویل ما می دهد. بالأخره هاشم نتیجه می گیرد که رهبری سازمان بیش از گذشته قدرت و صلاحیت خود را از دست داده است.(۱)

اینک نوبت توکل بود که به حملات هاشم پاسخ گوید. او می نویسد که از بهمن ماه تا بیستم اسفند مرکزیت دو جلسه تشکیل داد که مهم ترین مسائل مورد بحث، مسائل امنیتی بود. بنابراین مقرر شد که کاظم به عنوان مسئول امنیتی سازمان شناسنامه امنیتی از همه اعضا تهیه و جمع بندی آن را به جلسه ارائه کند؛ ولی کاظم هیچ اقدامی نکرد و مشاجره ها نیز بدون نتیجه بود. بالأخره هادی در

۱- هاشم، مقاله درون تشکیلاتی، مورخه ۸/۱/۶۱.

آخرین جلسه گفت این کمیته امنیتی قادر نیست مسائل امنیتی سازمان را حل کند. بنابراین به پیشنهاد او مقرر شد که هر بخش به مسائل امنیتی بخش خود رسیدگی کند و کاظم نیز مسئول بخش محلات شود. اما کاظم از پذیرش این مسئولیت هم سر باز زد. بنابراین قرار شد که در اوایل فروردین ماه جلسه ای برگزار گردد تا معلوم گردد چرا برخی از افراد از پذیرش مسئولیت طفره می روند و از انجام مسئولیت محوله شانه خالی می کنند؛ خصوصاً از زمستان سال ۶۰ اخبار جسته و گریخته ای می رسید که این افراد می خواهند انشعاب کنند.

توکل با اشاره به تعلیق چهار تن از افراد کمیته چاپ و توزیع و استعفای احمد عطاءاللهی از مسئولیت چاپ در اعتراض به حکم تعلیق آن چهار نفر، می افزاید: «پس از استعفای عطاءاللهی به صحت نظر خود بیش از پیش متقاعد شدم که یک سلسله تحرکات سازمان یافته ضدتشکیلاتی در جریان است. وقتی با پیشنهاد تعطیل تشکیلات و عمده کردن مبارزه ایدئولوژیک و انتشار چند هفته یک بار نشریه مخالفت شد، ناگهان ما شاهد عدم پخش نشریه از سوی این گرایش شدیم. همه این شواهد نشان می دهد که حرکات ضدتشکیلاتی در بخش های معینی بروز کرده است». توکل در ادامه با بیان سیر ضربات به کمیته چاپ و مرکزیت، در ریشه یابی این حوادث می گوید که فاکت های متعددی وجود دارد که نشان می دهد سردمداران گرایشی که در کنگره در اقلیت قرار گرفتند، پس از کنگره در جهت ایجاد یک فراکسیون ضدتشکیلاتی حرکت کردند و محور آن هاشم و رحیم بودند. آنان در بیانیه ای که منتشر کردند آشکار کردند که در صدد انشعاب هستند و هدفی جز در هم شکستن تشکیلات و خرد کردن روحیه درون سازمان را دنبال نمی کردند. توکل می نویسد در بررسی هایی که پس از ضربات انجام دادیم نشان می دهد که متعاقب اعلام تعلیق آن چهار نفر، رحیم با آنان ارتباط غیرتشکیلاتی برقرار کرد و تا روز ضربه به «بخش شمارش» این ارتباط ادامه داشت و هاشم نیز از این روابط مطلع بود. بنابراین اکنون آشکار می گردد که ریشه این ضربات در کجا نهفته است. توکل می افزاید: «پس از ضربات، هاشم برای آنکه صحت پیش بینی های مشعشعانه خود را به اثبات

برساند می گوید اگر تشکیلات را موقتاً تعطیل کرده بودیم ضربه ای هم در کار نبود، ولی من پاسخ می دهم که خیر! هنگامی که تشکیلات شکنی و شیوه های تخریب تشکیلاتی پدید آید، آنگاه ضربه اجتناب ناپذیر خواهد بود و مسئولیت ضربات به عهده کسانی است که پنهانی دست به ایجاد فراکسیون زدند».

توکل پس از آن، این فراکسیونیست ها را تهدید به اخراج می کند و می نویسد که اگر آنان می خواهند در تشکیلات بمانند به هیچ وجه حق هیچ گونه حرکتی در جهت ایجاد فراکسیون به نحو پنهان و یا آشکار را ندارند. او می گوید که اگراین افراد را تا به حال تحمل کرده است صرفاً به این خاطر بوده است که هر چه بیشتر ماهیت ایدئولوژیک آنها را افشا کند و در یک مبارزه ایدئولوژیک با آنان تسویه حساب کند.(۱)

صرفنظر از توکل و هاشم که در دو سوی این منازعه و رقابت بودند، مهدی سامع نیز درباره این ضربات تحلیلی ارائه کرد و با سنگین خواندن آن نوشت ضربه به سازمان امری محتوم بود. او این حتمیت را ناشی از بی عملی سازمان و انفعال و سرخوردگی و بریدگی افراد دانسته و می نویسد در سازمان چنان جوی حاکم شد که عمده ترین مشغله افراد – اگر منفعل نشده یا نبریده باشند – بحث های محفلی، غر زدن، سردرگمی، استعفا دادن و... بود.

سامع می گوید:

هر گاه مروری بر حرکات گذشته سازمان بیفکنیم(۲)، هر گاه ماجرای گرایش راست سازمانی (حیدر و یارانش)، ماجرای برخورد به مجاهدین و مشی لیبرال آنارشیستی آنان، ماجرای حرکت مشترک با پیکار و بدون توده ها، ماجرای وحدت با جناح چپ و ... را به بررسی بنشینیم به روشنی درمی یابیم که در تمامی آنها خط زردی سراسری کشیده شده است. حل و فصل مسائل در بالا و عدم اتکاء به توده های پایینی. سیر این روند که عمده ترین گرایش حاکم بر مرکزیت

۱- توکل، مقاله درون تشکیلاتی، مورخه ۲۹/۲/۶۰.
۲- کذا فی الاصل. مرور افکندنی نیست.

است از سویی منجر به جدایی کامل بالا از پایین گشت و از سوی دیگر به تدریج روابط حاکم بر سازمان را در وجه غالب به سانترالیسم بوروکراتیک بدل نمود.

عقب نشینی به کردستان و بازسازی سازمان

سامع گذشته از تحلیل علل ضربات، طرحی برای بازسازی و تداوم حرکت سازمان ارائه می دهد. او می نویسد که رژیم هنوز خود را تثبیت نکرده و شرایط همچنان کشاکش انقلاب و ضدانقلاب است و وظایف ما تماماً بر محور تدارک قیامی که بسیار نزدیک است، قرار دارد. او پیشنهاد می دهد که مرکزیتی سه نفره تشکیل گردد و این مرکزیت بیش از یک ماه در شهرستانی که جلسات در آنجا برگزار می شود حضور نداشته باشد. او می گوید برای تدارک قیام، لازم است پشت جبهه ای قوی ایجاد کنند. او می افزاید که سه کانون کردستان، بلوچستان و شمال باید تقویت شوند. سامع می گوید باید تیم های مصادره تشکیل شود و این تیم ها رابطه یک جانبه با سازمان داشته باشند. این تیم ها باید عمدتاً بر روی خانه ها و مسیرهای عبور سرمایه داران و همچنین جواهرفروشی ها و ... فعالیت کنند.(۱)

در دهه پنجاه، مصادره پول فقط به بانک ها محدود می شد. صرف نظر از اینکه بانک، مهم ترین مکان تجمیع پول بود؛ نماد سرمایه داری وابسته و نزول خواری نیز به شمار می رفت. نسل پیشین چریک ها برای مصادره هیچ گاه پا از این فراتر نگذاشتند. اگر در چند مورد به سرقت های جزیی پرداختند، برای تأمین منابع مالی نبود. اما اینک سامع پیشنهاد می دهد که تیم های مصادره، جواهرفروشی ها را زیرنظر داشته باشند. این توصیه سامع فقط ناشی از تنگناهای مالی نبود، بلکه بیانگر تغییر نگاه در شیوه مبارزه بود. مبارزه با هر قیمتی و با هر وسیله ای و به هر نحوی. این نه تنها انحطاط در اصول مبارزه را به نمایش می گذارد، بلکه انحطاط در اخلاق فردی و سیاسی را به تمامی بازمی گوید.

۱- بیژن؛ مقاله درون تشکیلاتی. طرح مقدماتی بازسازی سازمان و تداوم حرکت، مورخه ۱۶/۱/۶۱.

پس از کنگره، بیژن به عنوان مسئول کردستان بدانجا رفت و هاشم نیز مسئول شمال بود. بابک [محمود محمودی] و چند تن دیگر نیز به شمال اعزام شدند. هاشم کوشید از نارضایتی اعضای شاخه شمال به نفع جناح خود بهره گیرد؛ اما بابک چنین اجازه ای به او نداد. در نتیجه ارتباط شاخه شمال با هاشم ولاجرم با تشکیلات برای چند ماه به کلی قطع شد؛ و این فرصتی به آنان داد تا در «رد کنگره» و در نقد مشی رحیم «مشتی بر نیم کاسه لنینیسم و تروتسکیسم» را بنویسند. با بالا گرفتن اختلاف بین توکل و هاشم، توکل از مهدی سامع خواست تا برای یک جلسه اضطراری کمیته مرکزی که اکنون فقط سه تن از آن باقی مانده بودند به تهران سفر کند. این جلسه در اردیبهشت ماه برگزار شد. بنا به اظهار سامع، مستوره احمدزاده نیز در جلسه حاضر بود. وی به یاد نمی آورد آیا رحیم که نظریه پرداز بود، در جلسه حضور داشت یا خیر؟ به هر تقدیر جلسه پرتنش بود. سامع پیشنهاد داد کمیته مرکزی و اعضا به کردستان منتقل شوند و با برگزاری یک نشست فوق العاده به ریشه یابی اختلافات و تعیین تکلیف آن بپردازند.(۱) این پیشنهاد ظاهراً پذیرفته شد؛ چون ترجیحاً بقیه اعضا نیز به کردستان منتقل شدند. اما هاشم ضمن بیان موارد اختلاف خود با جناح توکل، «عقب نشینی به کردستان» برای حفظ تشکیلات را، طرح خود می داند. توکل در پاسخ او به نقل از لنین نوشت: کمونیست ها آخرین کسانی هستند که سنگرها را ترک می کنند. پس از این نشست توکل برای یارگیری و با وعده و وعید به سراغ بابک و کمیته شمال رفت و علت تمام نارسایی ها را به عهده جناح رحیم و هاشم نهاد؛ ولی پاسخ بابک به توکل همان پاسخ وی به هاشم بود. او گفت نه با شما هستیم و نه با جناح رحیم. پس از رفتن توکل به کردستان، اینک نوبت هاشم بود که بدانجا رود. هاشم که می دانست با توکل به نتیجه ای نخواهد رسید، با رحیم مشورت کرد. رحیم به او گفت که بر تشکیل جناح پافشاری کند و اگر نپذیرفتند بیانیه «روش کار سوسیالیستی» را توزیع کند.

۱- نشریه آرش؛ همان.

احتمالاً توکل مقاله «لنینیسم و تروتسکیسم» را در دوران اقامت خود و هاشم در کردستان نوشت. توکل با انتشار این مقاله می خواست زمینه اخراج افراد منسوب به گرایش سوسیالیستی را فراهم سازد. توکل در مدخل مقاله خود وضعیتی رقت بار از سازمان های کمونیستی ترسیم می کند. او می نویسد که تمام سازمان های مارکسیست – لنینیست بدون استثناء با بحرانی همه جانبه مواجه هستند و اختلافات ایدئولوژیک بین این سازمان ها به نحو بی سابقه ای رشد کرده است و بحران تشکیلاتی نیز ابعاد وخیمی به خود گرفته است. انشعاب یک امر روزمره و عادی است و روحیه یأس و سرخوردگی بر نیروهای این سازمان ها چیره شده است و ابتکار انقلابی به نحو حیرت آوری تنزل کرده است. توکل ریشه های این بحران را از یک سو در عدم پیوند سازمان های مارکسیست – لنینیست با طبقه کارگر و از دیگر سو فقدان تئوری و برنامه منسجم انقلابی پرولتری می داند که در اولین نمود خود موجب تقسیم سازمان به اقلیت و اکثریت شد. توکل می افزاید که پس از سی خرداد، بحران در سطح اختلافات ایدئولوژیک آشکار گردید؛ ولی به تدریج ابعاد تشکیلاتی به خود گرفت و تشکیلات شکنی و نفی نظم نمودی از این بحران بود. توکل، تمایلات رنگارنگ ایدئولوژیک را به چند دسته تقسیم می کند. یک دسته به موضع ارتداد و سازشکاری طبقاتی می لغزند؛ و دسته دیگر شیفته مبارزه قانونی می شوند و دیگران را به منجلاب مبارزه قانونی دعوت می کنند؛ و بالأخره عده ای دیگر گرایش های منحط تروتسکیستی بروز می دهند. جان کلام توکل در اینجا بود. او با اشاره به مقاله «ترازنامه و چشم انداز» می نویسد که با این مقاله مدافعین دروغین لنینیسم پرده ها را کنار زدند و به دفاع از تروتسکیسم پرداختند.

توکل می نویسد در کنگره هنگامی که پیرامون مرحله انقلاب و روش سیاسی پرولتاریا بحث و گفت وگو بود، رحیم با این فرمولبندی که در انقلاب دمکراتیک توده ای، پرولتاریا باید با ملحق ساختن دهقانان و خرده بورژوازی شهری به خود، بورژوازی وابسته را سرنگون ساخته و دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شهر و روستا را مستقر سازد، به مخالفت برخاست؛ و گفت پرولتاریا

باید به تنهایی دیکتاتوری خود را برپا دارد و این به معنای جایگزین ساختن دیکتاتوری یک طبقه به جای دیکتاتوری طبقات که متناسب با مرحله کنونی انقلاب است می باشد. توکل نتیجه می گیرد که رحیم بدون توجه به شرایط روسیه و شرایط ایران «می خواهد افکار بی معنا و آنارشیستی تروتسکی را با توسل به انقلاب سوسیالیستی اکتبر توجیه کند.» توکل می گوید اما ما باید تفاوت قائل شویم بین انقلاب دمکراتیک توده ای که اینک ایران در این مرحله است، با انقلاب سوسیالیستی. در نتیجه باید برنامه حداقل و حداکثر خود را برای مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای ارائه دهیم. توکل می افزاید چون در ایران مبارزه علیه امپریالیسم و به منظور کسب استقلال نمی تواند از مبارزه علیه بورژوازی جدا باشد، عناصر سوسیالیستی از همان آغاز در انقلاب دمکراتیک همراه خواهند شد و چون رحیم از درک این خصوصیت انقلاب دمکراتیک و دیکتاتوری دمکراتیک[!] کارگران و زحمتکشان شهر و روستا عاجز است، آن را رد کرده و از انقلاب سوسیالیستی دفاع می کند. توکل به رحیم می آموزد که برخلاف تصور او مشابهتی بین انقلاب قرون دمکراتیک ۱۹-۱۸ که به رهبری بورژوازی رخ داد، با انقلاب دمکراتیکی که به رهبری طبقه کارگر رخ خواهد داد وجود ندارد؛ زیرا انقلاب اخیر در مقوله دیکتاتوری پرولتاریا می گنجد. توکل می افزاید که در انقلاب دمکراتیک ایران، بورژوازی نقشی ضدانقلابی ایفا می کند و این طبقه کارگر است که رهبری آن را بر عهده دارد و این مقدمه گذار به سوسیالیسم است.

توکل در خاتمه به یکی از مهم ترین موارد اختلاف اکثریت کنگره با رحیم اشاره کرده و می نویسد هنگامی که در قطعنامه کنگره از اردوگاه سوسیالیزم به عنوان یکی از متحدین پرولتاریای ایران نام برده شد، رحیم با این استدلال که اکنون نباید درگیر این مسائل شد با آن مخالفت کرد و به این بند از قطعنامه نیز رأی نداد. توکل می گوید: «او همانند یک خرده بورژوا، یک کاسبکار و حسابگر استدلال می کند. در حالی که در پشت این استدلال یک سیاست فریبکارانه قرار دارد. فریب توده ها و پنهان داشتن نظرات ارتجاعی که مدت ها پیش بی اعتباری آنها در سطح جهان به اثبات رسیده است... او در حقیقت همان ترهات تروتسکی

را تکرار می کند.»(۱)

توکل بـا این مقـاله نشان داد که دیگر تاب تحمل رحیم و هاشم را از دست داده است. بنابراین دست به کار شـد و با اغتنام از فرصت، هـاشم را اخراج کرد. سـامع می گویـد هنگـامی که اعضـا تـدریجاً به کردسـتان می آمدنـد، برای سرکشـی به جنـوب کردسـتان رفتم و پس از یک ماه که بازگشتم ملاحظه کردم که توکل به تنهایی تصمیم به اخراج هاشم گرفته است. هاشم نیز پس از اخراج به روسـتای مجاور رفت. سامع در این باره با توکل سخن گفت و او گفت اگر هاشم را اخراج نمی کرد، کار به درگیری می انجامید. سامع سـپس با هاشم گفت وگو کرد تا شاید راهی برای تفاهم پیدا کند. هاشم از او خواست که در ابتدا حرکت توکل را محکوم کنـد، اما سامع این پیشـنهاد را نپذیرفت.(۲) سـامع راه مماشات با توکل را پیشه ساخت. بعـدها گروه سامع از اینکه یک عضو مرکزیت، عضو دیگر را اخراج می کند و «کسـی هم لب به اعتراض» نمی گشاید تعجب می کند.(۳) توکل می گوید که «گرایش سوسیالیسم انقلابی» تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بود. آنان با انتشار اطلاعیه ای که اولین و آخرین اطلاـعیه آنـان بود انشـعاب کردنـد و به «دنبال کار و زنـدگی خودشان» رفتنـد. اما هاشم فقط به موارد اختلاف خود با جناح غالب بسنده می کند و بیش از آن توضیح نمی دهد. هاشم «نخستین و اصلی ترین» مورد اختلاف را مبارزه ایدئولوژیک علنی می داند. اما حقیقت این است که اختلاف هاشم با سازمان قدیمی تر و عمیق تر از آن بود که ادعا می کند. او در سفری که در سال ۵۸ برای معـالجه حنجره خود به اروپا داشت شـیفته بورژوازی شـد و روح خود را به بورژوازی فروخت. او در نامه ای نوشت «دنیای بورژوازی خیلی قشـنگتر و خیلی وسیع تر از آن چیزی است که ما فکر می کنیم. به امید آن روز که همه اش را تقسیم کنیم.»(۴) هاشم برخلاف تمامی آموزه های مارکسیسم – لنینیسم خواهان نابودی

۱- توکل؛ لنینیسم یا تروتسکیسم، بولتن مبارزه ایدئولوژیک علنی، مورخه ۱۵/۳/۶۱.

۲- آرش؛ همان، ص ۱۳.

۳- سعید یزدان پناه؛ همان.

۴- نامه به لیلا (ویدا گلی آبکناری)، مورخه سه شنبه ۴/۱۰/۵۸.

بورژوازی نبود بلکه می خواست آن را از شدت زیبایی تقسیم کند. وی در آن سفر دریافت که بورژوازی بسیار زیبا تر از دیکتاتوری پرولتاریاست که او بخشی از عمر خود را برای استقرار آن صرف کرده است. می توان شیفته بورژوازی شد ولی نمی توان در عین حال جامه پرولتری بر تن کرد و بدان بالید. عضویت هاشم در سازمانی که دیکتاتوری پرولتاریا را هدف قرار داده بود عضویتی فریبکارانه بود. او هرگز این شجاعت را نداشت که این خواست و آرزوی خود را آشکار سازد. پیوند او با گذشته آرمانی مانع از آن می شد که آرمان های بعدی خود را فاش گوید. اندیشه های تروتسکیستی رحیم بهترین فرصتی بود تا او بتواند از آن گذشته آرمانی فاصله بگیرد.

اعلامیه اقلیت که جدایی آنان را اطلاع می دهد مربوط است به پانزدهم تیرماه سال ۶۱. به موجب این اطلاعیه در آخرین نشست مرکزیت در اردیبهشت تصمیم گرفته شد که به منظور آگاهی هر چه بیشتر هواداران از مسائل مورد اختلاف، مبارزه ایدئولوژیک علنی ادامه یابد، اما مدت کوتاهی پس از نشست، آنان در اول تیرماه با انتشار یک بیانیه با عنوان روش کار سوسیالیستی آغاز حرکت خود را اعلام کردند. پس از اطلاع مرکزیت از این بیانیه از هاشم توضیح خواسته شد و او نیز بیانیه را تأیید نمود و افزود انتشار این بیانیه با عضویت چهار نفر صورت گرفته است. با دو نفر دیگر نیز صحبت شد. آن دو نیز پخش بیانیه را تأیید کردند. در نتیجه کمیته مرکزی اقلیت – که اکنون فقط شامل توکل و بیژن می شد – اعلام کرد که آنان از سازمان جدا شده و دیگر هیچ مسئولیتی ندارند.

گرایش موسوم به «سوسیالیسم انقلابی» پس از آن برای انتشار مطالب خود به حزب کارگران سوسیالیست نزدیک شد. یکی از افراد این گرایش بعدها گفت که رحیم در یکی از جلسات اظهار داشت که از مدت ها پیش با کارگران سوسیالیست در تماس بوده است.(۱)

از افراد این گرایش، رحیم و هاشم به اروپا رفتند. رحیم به کار تئوریک

۱– شاهیندخت شایان. بازجویی بدون تاریخ.

پرداخت و هاشم نیز به راه فدایی نزدیک شد. زهرا بهکیش (اشرف) همسر سیامک اسدیان که در کنگره با برادرش کاظم در جناح رحیم بود، بلافاصله توبه نامه نوشت و با جناح توکل مانـد. او نیز نوشت «مبارزه با امپریالیسم نمی تواند جدا از مبارزه با سرمایه داری وابسته معنا و مفهوم پیـدا کند.»(۱) در تحلیـل او بورژوازی ملی بین انقلاب و ضـدانقلاب در نوسـان است؛ ولی خرده بورژوازی از آنجـا که تحت سـتم انحصـارات امپریـالیستی است. در انقلاب دمکراتیـک حتماً در صف انقلاب قرار می گیرد. این قشر که با انقلاب سفید گسترش کمی یافت، ضمن آنکه همواره ناراضی است، ولی به خاطر از دست دادن موقعیت خود متزلزل و ناپیگیر است. گسترش کمی خرده بورژوازی موجب تأثیر ایـدئولوژی این قشـر بر ایـدئولوژی طبقه کارگر شـده است که گاه به صورت رفرمیسم حزب توده و گاه به صورت انحرافات آنارکو سـندیکالیستی(۲) پیکار خود را بروز می دهد. بنابراین طبقه کارگر چاره ای جز تشکیل صف مستقل خود را ندارد تا این قشر عظیم را به دنبال خود بکشاند و بالأخره اشرف با پـذیرش «اردوگاه سوسـیالیسم که نمایشـگر طبقه کارگر پیروزمند در عرصه جهان می باشد»(۳)، خط خود را از رحیم جـدا ساخت.

چند نفر دیگر باقی ماندند و نشریه ای به نام «نظم کارگر» منتشر کردند که مدتی بعد همگی ضربه خوردند و پراکنده شدند.

با رفتن هاشم اینک از مرکزیت، توکل و بیژن باقی مانـده بودنـد. به تعبیر یزدان پناه «هر کـدام متعلق به گرایشـی بودنـد که در کنگره بنای سازش و مصالحه را گـذارده بودند.»(۴) یزدان پناه توضـیح نمی دهد که گرایش هر یک در کنگره چه بود و این الزام سـازش و مصـالحه از چه بابت حاصل شـده بود. توکل تصـمیم گرفت دو نفر دیگر را نیز به مرکزیت بیفزایـد. این دو نفر اعظم [مستوره

ص:۲۸۶

۱- اشرف، مقاله درون تشکیلاتی؛ صف بندی نیروهای انقلاب و ضدانقلاب در عرصه بین المللی، مورخه ۱۴/۴/۶۱.

۲- کسانی که معتقدند با اعتصاب مدام می توان حاکمیت را از پای درآورد.

۳- همان.

۴- سعید یزدان پناه، همان.

احمدزاده] و بهرام [حسین زهری] بودند. توکل در نشستی که در اواخر تیرماه در منزل حمید با شاخه شمال داشت، موضوع را با آنان در میان گذاشت. ولی این شاخه با این تصمیم به علت بی ضابطه گی آن مخالفت کرده و شدیداً به توکل حمله کردند. توکل موقتاً عقب نشینی کرد. شاخه شمال همچنین نامه ای سرگشاده در تحریم انتخابات سازمان به مرکزیت نوشت.(۱) اما توکل پس از بازگشت به کردستان بی اعتنا به نظر شاخه شمال، آن دو نفر را به مرکزیت افزود.

با وحدتی که به تازگی بین اقلیت و جناح چپ اکثریت ایجاد شده بود این گروه توانسته بود موقتاً به خود سروسامانی دهد و در کردستان به عنوان چرخ پنجم در برخی عملیات همراه حزب دمکرات ظاهر شود. اما اختلافات همچنان ادامه داشت. این بار نیز مقرر گردید برای کاستن از اختلافات پلنوم وسیعی در دی ماه برگزار گردد.

پلنوم دی ماه اقلیت

پلنوم در دی ماه سال ۶۱ با شرکت اعضای مرکزیت و مشاورین و مسئولین کمیته های اصلی تشکیل گردید. کمیته مرکزی در گزارش خود یادآور شد که وضعیت سیاسی جامعه نسبت به یک سال گذشته تغییری نکرده و بحران اقتصادی و سیاسی همچنان پابرجاست و نارضایتی مدام گسترش می یابد و تضادهای درونی حاکمیت که مدتی تخفیف یافته بود دوباره تشدید شده است. در نتیجه بحران سیاسی به سوی یک بحران پردامنه پیش می رود. از این روسرنگونی جمهوری اسلامی و تدارک برای قیام مجدد همچنان در دستور قرار دارد. این گزارش می افزاید که نخستین کنگره سازمان پس از مدت ها دنباله روی از سیر حوادث گامی بود برای رهایی از آن وضعیت که این امر با واکنش عناصر اپورتونیست که در سازمان جا خوش کرده بودند مواجه شد. واکنش گروه مستعفی ها در برابر مصوبات کنگره و سپس ابراز علنی دیدگاه های تروتسکیستی

۱- محمود محمودی، بازجویی مورخه ۱۰/۲/۶۴.

در کنگره تجلی گرایش های اپورتونیستی و خرده بورژوایی بود. در نخستین جلسات مرکزیت که پس از کنگره تشکیل گردید، برنامه زمان بندی شده برای اجرای مصوبات کنگره طرح گردید و زمان ارزیابی این برنامه نیز در اوایل اردیبهشت تعیین شد. اما از اواسط بهمن ماه گرایش تروتسکیستی اخلالگری خود را آغاز کرد و با انتشار «اطلاعیه» مناسبات فراتشکیلاتی آنان آشکار گردید و بالأخره این روابط محفلی منجر به ضربات اسفندماه شد «که به جرأت می توان گفت که در مقایسه با ضربه سال ۵۵ این ضربه سهمگین تر بود و سازمان را به کلی فلج کرد. پس از این ضربه یک سازمان سراسری از هم پاشید... هنوز چند روزی از ضربه اسفندماه نگذشته بود که شاخه خوزستان ضربه خورد.» در چنین شرایطی اختلافات درونی شدت گرفت و گرایش تروتسکیستی که دریافته بود دیگر جایگاهی ندارد طی یک اطلاعیه جدایی خود را اعلام کرد. مرکزیت با ترمیم خود بازسازی و سازماندهی بخش کارگری و هسته های مقاومت را در اولویت قرار داد.

این گزارش در بررسی شاخه های مختلف سازمان می گوید که «شاخه شمال در یک سال گذشته نه تنها یک گامی در جهت فعالیت های سازمان برنداشت، بلکه مسئولین این بخش ضربات محکمی بر اتوریته و اعتبار سازمان وارد آوردند. این عناصر ضدتشکیلاتی که در حقیقت بقایای دارودسته ضدتشکیلاتی تروتسکیست ها محسوب می شوند، بنای اخلالگری در مناسبات تشکیلاتی را گذاشته و بیشرمانه ترین توهین ها را به سازمان و ارگان های رهبری و تصمیم گیری آن از جمله کنگره و ک.م سازمان نمودند. بنام مبارزه ایدئولوژیک و بدون اجازه مرکزیت و یا مسئولین مبارزه ایدئولوژیک مبتذل ترین نوشته ها را در درون شاخه و بیرون سازمان پخش کردند... یکی از اعضای این کمیته در نامه ای که اخیراً فرستاده ضمن تکرار تمام ترهات قبلی خود این بار مسئول این بخش را، مسئول نابسامانی و بی سازمانی شاخه معرفی کرده است.»

پس از قرائت گزارش کمیته مرکزی، کمیته های مختلف به ارائه گزارش خود پرداختند. در ابتدا کمیته کارگری به شرح فعالیت های خود پرداخت. مسئول این

کمیته ضمن توضیح اقدامات خود گفت: «کمیته های مخفی اعتصاب تنها در یک بخش تشکیل شد که قبل از ضربه این بخش فعالیت تبلیغی وسیعی داشت. پس از ضربه ارتباط با این کارخانه برای مدتی قطع شد. در سایر کارخانجات نیز نتوانستیم کمیته ها را تشکیل دهیم. رفقای کارگر اکثراً در مقابل پافشاری ما نبود افراد مناسب را مطرح می کردند و حتی در مواردی که از آنها می خواستیم با افرادی که واجد کلیه شرایط نبوده ولی مبارزتر از سایر کارگران بودند به تشکیل کمیته بپردازند اما این افراد هم در چند مورد پیشنهاد رفقا را برای تشکیل کمیته مخفی اعتصاب رد کردند. تنها راهی که باقی مانده بود یک کار تبلیغی توسط هسته های سرخ کارگری با اسم کمیته های مخفی اعتصاب بود؛ برای شناساندن کمیته ها و دیگر اینکه کارگرانی را انتخاب و با آنها کار کنیم تا آماده شرکت در این کمیته ها شوند. کار تبلیغی تنها در چند کارخانه پیش رفت و دومی نیز تاکنون بازدهی نداشته است... به طور کلی کمیته کارگری در طی این مدت در انجام وظایف محوله ناموفق بوده است... ضربات پی درپی ما را فلج کرده بود تنها کار تبلیغی که در این مدت داشتیم یک اعلامیه کارگران پیشرو بوده است.» مسئول کمیته کارگری با ناموفق خواندن این کمیته به تبیین علل آن می پردازد و نتیجه می گیرد که درک روشنی از هسته های سرخ وجود ندارد و نمی شود به طور مکانیکی کمیته مخفی اعتصاب را درست کرد.

یدی [خسرو نوری] مسئول تشکیلات آذربایجان در گزارش خود گفت: «وظایف ما عبارت بود از سازماندهی کمیته های مخفی اعتصاب در کارخانجات، کمیته های مخفی مقاومت، کمیته های دهقانی و کانون های پارتیزانی و جوخه های رزمی با هدف آموزش عملی رهبران قیام. اما با ضربات وارده به سازمان و بروز اختلافات به حادترین شکل خود، امید به حل معضلات تشکیلات در منطقه به یأس کامل تبدیل شد». او می افزاید که تشکیلات قدرت و کشش آنچه راکه کنگره تصویب کرد، نداشت و در شرایط کنونی از شاخه آذربایجان بخش های محدود باقی مانده است.

پس از او نوبت به بابک رسید که گزارش شاخه شمال را ارائه کند. او گفت:

«پس از کنگره ما در جهت [سازماندهی] کانون پارتیزانی؛ کمیته مقاومت محلات و کمیته های کارگری حرکت کردیم. ارتباط ما با هاشم به مدت سه ماه قطع بود. در این مدت مصطفی [ابوالفضل قزل ایاق] مقاله ای نوشت تحت عنوان تراژدی تاریخی. همچنین جزواتی نوشتیم در «ردّ کنگره» و «مشتی بر نیم کاسه لنینیسم و تروتسکیسم» و نظر خود درباره تحریم انتخابات کمیته مرکزی را ارائه کردیم و در سطح تشکیلات توزیع شد و اکنون می پذیرم که به خاطر سوءاستفاده افراد منفعل و بدون توجه به انحرافات هاشم مسئول قبلی شاخه و پی نبردن به اهداف او این کار اشتباه بوده است».

پس از سخنان بابک و انتقاداتی که به شاخه شمال شد، پلنوم به این جمع بندی رسید که شاخه شمال به دلیل تأثیرات ناشی از ترویج ایده های تروتسکیستی هاشم، «دارای زمینه های بروز نوسانات ایدئولوژیک و انحرافات مختلف است. اما هنگامی که جریان انشعاب طلب قصد خود را مبنی بر پاشاندن تشکیلات عملی ساخت، شاخه شمال با موضع گیری خود رویای واهی آنان را که مدعی بودند این شاخه از آنان تبعیت می کند، در هم ریخت ولی این شاخه هنوز نتوانسته خود را در سطح شرکت در مبارزه طبقاتی ارتقا دهد. بنابراین باید مسائل آنان به طور ریشه ای حل گردد».

نفر بعدی بیژن بود که گزارش شاخه کردستان را ارائه کرد. او با اشاره به اینکه در کردستان نام فدایی در اثر انشعاب اکثریت لطمه خورده بود می گوید تلاش شد که این نام احیا گردد. او ادامه می دهد که در کردستان دو گرایش موجب بحران شده است. اول گرایش سکتاریستی که ماهیت تشکیلات پیشمرگه سازمان را درک نمی کند و از آن برداشتی چون یک سازمان کمونیستی دارد و دوم گرایش لیبرالی است که تمایز این دو را درک نمی کند و مرز بین آنها را روشن نمی نماید. به اعتقاد بیژن تشکیلات پیشمرگه تشکیلاتی دمکراتیک و تحت رهبری سازمان است و وحدت آن سیاسی است و نه ایدئولوژیک.

بیژن مشکلات شاخه کردستان را مسئله مالی، کمبود کادر و عدم تحلیل از نیروهای موجود در کردستان می داند.

بیژن در پاسخ به چگونگی رابطه تشکیلات پیشمرگه و شاخه می گوید «این رابطه روشن نیست. این تشکیلات بر اساس مسئله ملی به وجود آمده و تشکلی است دمکراتیک و نظم آن انقلابی است و نه پرولتری. سازمان را در مسئله ملی قبول دارد ولی مارکسیست نیست. آن گرایشی که تمامی پیشمرگان را یک کمونیست به حساب می آورد و دیسیپلین کمونیستی را مبنای سنجش قرار می دهد به سکتاریسم؛ و آن گرایشی که به قیود تشکیلاتی و حدومرزهای مشخص وقعی نمی نهند به لیبرالیسم دچار خواهند شد».

مسئول بخش ارتباط با خارج از کشور گفت «بر اساس تصمیم کنگره این بخش به هاشم واگذار گردیده بود. پیش از آن بخش خارج از کشور پاسخگوی نیازهای مالی و تدارکاتی سازمان بود. هاشم پس از اینکه این مسئولیت را گرفت تمام ارتباطات تشکل های هوادار را قطع کرد به طوری که این هواداران در خارج از کشور مدت ها از سازمان بی اطلاع بودند؛ ولی در همین حال چند نفر از افراد خائن و بی مسئولیت را به عنوان اعضای سازمان به خارج گسیل داشت و در خارج به وسیله عنصر مرموزشان یعنی هما ناطق به درون تشکل های هوادار فرستاده می شدند و چنین تبلیغ می کردند که سازمان پس از ضربه اسفند نابود شده و دیگر نامی از سازمان وجود ندارد. آنان حتی پنج هزار دلار کمک های هواداران را به تشکیلات بازنگرداند. عناصر و نیروهای اپورتونیست و فرصت طلب هم به این امر دامن زدند که در این میان محفل راه فدایی فعال ترین آنها بود. مجاهدین نیز برخوردهای مغرضانه ای داشتند. آنان هواداران خود را متقاعد ساخته بودند که سازمان از بین رفته و دیگر مبارزه نمی کند. اما اکنون توانستیم این روابط را مجدداً با هواداران برقرار کرده و عناصر گرایشی را ایزوله و افشا کنیم».

پس از آنکه بخش ها و شاخه ها گزارش خود را ارائه کردند، نوبت به بررسی عملکرد کمیته مرکزی رسید. در این مورد گفته شد که عملکرد شاخه ها نشان می دهد سازمان پس از کنگره در مبارزه طبقاتی هیچ نقشی نداشته است؛ قطعنامه های کنگره در مورد جوخه های رزمی و کمیته های مخفی اعتصاب اجرا نشده است؛ سازمان همچنان دنباله روی حوادث است؛ به توده های تشکیلاتی

اتکایی ندارد؛ کادرها برای پیشبرد سیاست های سازمان آموزش نمی بینند مرکزیت در عرصه تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک دچار اشکالات اساسی است؛ در درک ضرورت های سیاسی و در ترویج ایده ها ناتوان است و لیبرالیسم همچنان خود را در تشکیلات نشان می دهد؛ ارتباطی بین رهبری و شاخه ها وجود ندارد و کادرسازی نیز صورت نمی گیرد.

در پاسخ به این انتقادات یکی از اعضای رهبری به دفاع از مرکزیت پرداخت و سپس پلنوم در ارزیابی کمیته مرکزی به این نتیجه رسید که مرکزیت با گرایش ضدتشکیلاتی تروتسکیستی برخورد اصولی و قاطعانه ای داشته و ترمیم مرکزیت نیز اقدام ضروری بوده است بنابراین قاطعیت انقلابی آنان مورد ستایش است. البته پلنوم برخی اشتباه کاریها را که اجتناب ناپذیر می نمود، بدین شرح به مرکزیت گوشزد ساخت: ۱. فقدان پیوند ارگانیک بین مرکزیت و بدنه تشکیلات؛ ۲. عدم ترویج برنامه عمل؛ ۳. فقدان نظارت بر کل تشکیلات؛ ۴. عدم اجرای اساسنامه سازمان؛ ۵. فقدان آموزش؛ ۶. سیستماتیزه نکردن مبارزه ایدئولوژیک علنی.

این ارزیابی همچنین شامل رهنمودهایی است برای سازماندهی که مطابق آن سازماندهی باید جهت گیری حزبی داشته باشد و به سوی تشکیل حزب کمونیست حرکت کند. بدین منظور باید طی یک پروسه تمام ایران به چند قطب مهم استراتژیک تبدیل شده و در این مناطق کمیته ایالتی مستقر شود. اما چون در این شرایط چنین امری ناممکن است، باید کیفیت هر بخش به نحوی باشد که آمادگی لازم برای تدارک قیام و رهبری قیام را داشته باشد. بنابراین لازم است به کمیته های کارگری اهمیت درجه اول داده شود. کمیته های کارگری باید در جهت ایجاد هسته های سرخ و ایجاد کمیته های مخفی اعتصاب بکوشند و خود را به دور از هرگونه گرایش سکتاریستی برای رهبری اعتصاب عمومی همگانی آماده نمایند.

صرفنظر از مشاجره ای که در جریان پلنوم بین بیژن و یکی دیگر از افراد شرکت کننده درگرفت و منجر به اخطار کتبی به بیژن و محرومیت وی از شرکت در یکی از جلسات گردید، پلنوم با اغتنام از فرصت یک بار دیگر خانه تکانی کرد. حمید، یکی از اعضای شاخه شمال، به دلیل رعایت نکردن پرنسیب های

سازمانی اخراج شد. او در نامه ای به مرکزیت در تاریخ ۹/۹/۶۱ نوشت که مرکزیت از اعتماد اعضا سوءاستفاده کرده و قطعنامه های «آنچنانی» صادر کرده و آن را «چون چماقی» بر سر اعضا می کوبد. او در آن نامه همچنین نوشت: «باند توکل»، رحیم را مجبور به فرار کرده است و ترمیم مرکزیت را نیز انتخاب قلابی و توطئه گرانه خواند. جمال یکی دیگر از مسئولین شمال به علت قطع ارتباط اخراج گردید. بابک مسئول شمال نیز از مسئولیت شمال خلع گردید و قرار شد به مدت چهار ماه تحت آموزش قرار گیرد که طی این مدت «به صحت جمع بندی پلنوم پیرامون شاخه شمال واقف گردد.» بابک فرصت طلبانه این تصمیم را «با کمال میل» پذیرفت. او بعدها گفت «پلنوم به این علت تشکیل شد که از شرّ ما راحت شود.»(۱) علی عضو سابق جناح چپ اکثریت به دلیل ارتباط غیرمجاز با عناصر قبلی جناح چپ و شانه خالی کردن از مسئولیت های محوله اخراج گردید. جلیل که پس از ضربات اسفندماه دچار سرخوردگی شده و استعفا داده بود، استعفایش پذیرفته شد. عباس [اسماعیل شب انگیز] به دلیل یأس و ناامیدی اخراج گردید.

تنبیه حماد شیبانی

سعید [حماد شیبانی (محمود اخوان بی طرف)] تنبیه گردید. علت تنبیه آن بود که «نام حماد شیبانی به طور غیرواقعی بزرگ شده بود و این بر خصوصیات وی تأثیر منفی بر جای گذارده بود و وی دچار خودبزرگ بینی شده بود. روحیه غیرتشکیلاتی؛ دخالت های بی مورد در کار دیگران؛ خرده کاری و برخوردهای نامناسب با دیگران» نتایج آن خودبزرگ بینی به شمار می رفتند.

پلنوم به این نتیجه رسید «در مرحله اول باید به پرونده حماد شیبانی در جنبش خاتمه داده شود و برای این منظور تصمیمات زیر اتخاذ شد»: از مسئولیت روابط بین المللی خلع گردد؛ حق هیچ گونه دخالت در امور تشکیلاتی که مربوط

۱- محمود محمودی، همان.

به وی نیست نـدارد؛ حق تماس با هیـچ نیرویی به ویژه در خارج از کشور و داخل کردسـتان را ندارد؛ و به مدت پنج ماه تحت آموزش قرار گیرد. سـعید [حماد شـیبانی] به این تصـمیم که در غیاب او گرفته شد کتباً اعتراض کرد و آن را مخالف اساسنامه دانست و در امضـا از نام «حماد» اسـتفاده نمود. مرکزیت در پاسـخ به او نوشت که این تصـمیم مطابق اساسـنامه است و چنانچه اعتراضی دارد در جلسه مرکزیت حضور یابد تا درستی آن را به وی تفهیم کنند.

سعیـد در جلسه شـرکت کرد. برای او توضـیح داده شـد که منظور از جمله «به پرونده حماد شـیبانی باید در جنبش خاتمه داده شود» این است که نـام تشـکیلاتی او هنگامی علنی شـد که وی محتوای سیاسـی، ایـدئولوژیک و تشـکیلاتی آنچه از نام حماد شیبانی مسـتفاد می شد را نداشت. در ذهن مردم و نیروهای انقلابی نام حماد شـیبانی مترادف با سمبل فدایی بود، در حالی که برخوردها و رفتار وی در اکثر قریب به اتفاق این ذهنیت را می شـکست. سـعید در پاسخ گفت: «حماد شـیبانی و سازمان با هم مترادف است. حمـاد شـیبانی یعنی سازمـان و سازمـان یعنی حمـاد شـیبانی. اگر من محتوای آنچه دربیرون از من و به نام حماد شیبانی منعکس است نـدارم، سازمان نیز محتوای آنچه از آن در بیرون منعکس است نـدارد. بنابراین اگر لازم است به پرونـده حماد شیبانی خاتمه داده شود باید به پرونده سازمان نیز خاتمه داده شود.»

آنچه که نام حماد شیبانی را علنی ساخت و او را سمبل فدایی کرد، تلاش وی برای خارج کردن غیرمجاز دو نفر از کمونیست هـای عراق از مرز فرودگاه مهرآباد بود. در تاریـخ ۱۵/۱/۵۸ هنگـامی که اسـقف کاپوچی از ایران به کشور خود مراجعت می کرد، شـیبانی سـعی کرد دو نفر عراقی مزبور را با این بهانه که از همراهان اسـقف هستند از ایران خارج کند. پس از تحقیقات معلوم شـد که نه تنهـا گـذرنامه دو فرد عراقی فاقـد روادیـد ورود به ایران است، بلکه آن دو از همراهان کاپوچی نیز نیسـتند و مقصد آنان نیز یکی نیست. بنابراین شیبانی که خود را عباس معرفی کرده بود دستگیر شد. در جریان تحقیقات از وی همچنین آشکار شد که او پس از انقلاب به هنگام ورود به ایران با گذرنامه لیبیایی، پنج چمدان

اسلحه با خود به ایران آورده است که توسط مأمورین فرودگاه توقیف گردید. دستگیری او سر و صدایی به راه انداخت. چریک ها نسبت به دستگیری او موضع گرفتند. عکس او و تفصیلات مربوط به دستگیری وی در مطبوعات منعکس شد. هواداران چریک ها نزدیک به یک ماه در ساختمان دادگستری متحصن شدند. با اقداماتی که صورت گرفت حماد شیبانی آزاد و «سمبل فدایی»ها شد.

مرکزیت اقلیت درست می گفت. حماد شیبانی نماد سازمان فدایی بود. خصوصاً آنکه پیش از انقلاب مدتی در اردوگاه های نظامی فلسطین دوره دیده بود. او یکی از اسطوره های سازمان فدایی شده بود. کافی بود حماد شیبانی در حادثه ای جان می باخت تا در زمره قدیسین بی خطای سازمان به شمار رود. اما اینک آشکار گردیده است که او بیش از ظرفیتش بزرگ شده است به طوری که خود او نیز فریب این بزرگی را خورده است. اینک آشکار شده است که او از محتوای ایدئولوژیک و سیاسی بی بهره است و به واسطه پیشینه خود فخر می فروشد. حماد شیبانی نیز درست می گفت. او این نکته ظریف را دریافت که اگر وی محتوای آنچه که به نام حماد شیبانی در بیرون منعکس است را ندارد، سازمان نیز فاقد آن محتوایی است که در بیرون منعکس شده است. اما هر دو، هم حماد شیبانی و هم سازمان، توافق فریبکارانه ای داشتند. می توان و باید محتوای یکدیگر را مکتوم داشت.

یکی از پیشمرگه های اقلیت در مورد وی می نویسد:

در زمستان سال ۶۱ در [مقر] باغچه شخصی را با قدی از همه بلندتر، هیکلی متوسط و متناسب قدش با سبیلی از اطراف کمی آویزان مثل ترازو با چشمانی سیاه و درشت و صورتی پهن وبلند، موی سر و سبیل سیاه یک جلیقه ای از پوست گوسفند به تن داشت[دیدم] و گفتم این رستم زال کی باشد و کی رستم زنده شده و از شاهنامه فردوسی بیرون زده است... این شخص سعید لر نام داشت ولی دیری نپایید که خودش را و شخصیت واقعی اش را نشان داد... انسان اگر نمی دانست که این آقا چه ادعایی دارد و چقدر خودبزرگ بین است و [از] رده تشکیلاتی اش خبر نداشت خیلی بهتر بود. خوشبختانه من اسم حماد شیبانی را هم نشنیده و اصلاً به گوشم نخورده تا اینکه بدانم روزگاری این

گروهـک چقـدر این آقـا را بزرگ نموده. ابتـدا فقط می دانسـتم سـعید لر است و در پلنوم توبیـخ شـده است و تحت آموزش مسـتقیم توکل (کامیابی) قرار گرفته است، همیشه یکی را به گوشه ای می کشید و برایش حرف می زد و از وضع شکایت می کرد. زیاد طول نمی کشید که از خودش بیزارت می کرد... خیلی طول کشید که من دانستم این آقا حماد شیبانی است ولی در مورد حمـاد شـیبانی هم چیزی نمی دانسـتم و نمی شـناختم تا فهمیـدم که قبلاً دسـتگیر شـده و گروهک اطلاعیه داده در مورد حمـاد شـیبانی که چنین شـاخی دارد و دمش چقـدر دراز است و ... زمـانی قبـل از رفتن بهرام به اروپا مسـئول خارج از کشور گروهک بوده مسـئول ارتباط با عراق هم بوده. آن وقت آدم توی سر خود می زند که چه دیوانه ای می خواهد انقلاب کند... در پلنوم در اثر بی کفایتی و ... توبیـخ شـد و بایستی آموزش داده شود و توکل او را آموزش دهـد. هیچ اثری از او در نوشـتن ندیـدم. فقـط ابتـدای تأسیس رادیو در کمیته خبر بود در زمان باغچه با یـدی ترک خوب نبود و از مصـطفی مـدنی بـدش می آمد...

برکناری سامع

پس از این اخراج هـا و تنبیه هـا و رسـمیت یـافتن عضویت بهرام و اعظم در کمیته مرکزی، اینک توکل موقعیت برتر در گروه داشت و این آغاز علنی شدن اختلافات توکل و سامع بود. ملاحظه کردیم که سامع در پلنوم گفت که تشکیلات پیشمرگه ها، تشـکیلاتی دمکراتیـک و غیرپرولتری است و وحـدت آنـان با سازمان، وحـدتی سیاسـی است و نه ایـدئولوژیک، ولی گرایش سکتاریستی درون گروه از آن برداشتی کمونیستی دارد. آشـکار است که او توکل را به باد انتقاد گرفته بود؛ زیرا او تلاش می کرد هر چه سریع تر حزب طبقه کارگر را با نیروهایی که «تازه وارد سیاست شده بودند»(۱) تشکیل دهد.

برای «پرولتری» کردن این نیروها «کمیته کردستان تصمیم گرفت که دوره ای از

ص:۲۹۶

۱- مهدی سامع، آرش؛ همان.

آموزش در دستور کار قرار گیرد.»(۱) اما تشکیلات پیشمرگه ها دچار «هرج و مرج و رقابت های ناسالم»(۲) بود. بنا به اظهار توکل «تمام پیشمرگان یکی از مقرهای سازمان در اعتراض به مهدی سامع، مقر را ترک کردند و رفتند.»(۳) البته یدی می گوید: «سامع آشکارا می گفت که طرفدار مجاهدین است و اتحاد عمل با آنها را تبلیغ می کرد»(۴) و این را یکی از علل اختلاف آن دو می داند. سامع که نیاز داشت خود را در گروه تثبیت کرده و موقعیت هژمونیک بیابد، عملیاتی را طرح ریزی کرد. به مناسبت بزرگداشت ۱۹ بهمن «سه عملیات توسط کمیته کردستان طراحی شد و واحدهای پیشمرگ راهی منطقه عملیات شدند. فقط یکی از این سه عملیات توانست صورت بگیرد.»(۵) ولی این عملیات که در ۲۳ بهمن سال ۶۱ انجام شد موفقیتی دربر نداشت. در نتیجه این عملیات ۱۱ تن از پیشمرگه ها کشته شدند. این شکست عصیان مابقی پیشمرگه ها علیه سامع را به دنبال داشت. سامع می گوید «توکل بخشی از تشکیلات را به شدت علیه من تحریک کرد.»(۶) سامع نه تنها موقعیت هژمونیک نیافت، بلکه موقعیت او به شدت تضعیف شد. او در نامه ای به اعظم ضمن یادآوری همکاری اش با گروه سیاهکل از وضع بد خود شکایت کرد. او نوشت:

رفیق اعظم

مدتی است ارتباط ما قطع شده و واقعاً علاوه بر بی خبری؛ بی پولی و همچنین بی خبری شما مسائل زیادی پیش می آورد. حتماً اطلاع دارید که ۱۰ نفر از رفقای اینجانب مسبب عملیات سیاهکل شهید شدند... البته دو ریگای گل(۷) منتشر کرده ایم. یک اطلاعیه کمیته مرکزی هم منتشر کرده ایم که به حامل این نامه می دهم برایتان بیاورد. اما در مورد پول به بهرام اگر تلفن کرد[ی] بگو تا

۱- سامع، همان.
۲- توکل، همان.
۳- همان.
۴- یدی شیشوانی، همان.
۵- سامع، همان.
۶- سامع، همان.
۷- نشریه سازمان به زبان کردی.

آخر اسفند یعنی ۴ ماه ۱۰۰ هزار تومان فقط دریافت کرده ایم. واقعاً وضع ما وحشتناک بد است. خواهش می کنم حداقل حدود ۵۰۰ هزار تومان از کانال های مختلف که سراغ دارید و خودتان می دانید برای ما بفرستید. چون کاک عباس هم پول احتیاج دارد. واقعاً دارم دیوانه می شوم. دیگر چیزی نمانده که تمام باغچه و... به ما قرض بدهند... رفیق اعظم در مورد آن اراجیف آن دختر شمال (فکر می کنم او را تو نمی شناسی) که محمد به تو گفت اطمینان داشته باش. نیم کاسه ای زیرش می باشد و من همه آن را تکذیب می کنم. البته دلایل زیاد هم دارم ولی به هر حال تصمیم گرفتیم اواخر فروردین و اوایل اردیبهشت به کردستان بیاید تا با آمدن بهرام صحبت کنیم و تصمیم بگیریم. به هر حال حساب ما صاف است و از محاسبه باکی نیست و این چیزها هم بما نمی چسبد. در خاتمه به همه رفقا سلام گرم می رسانم. با ایمان به پیروزی. بیژن ۱۲/۱۲/۶۱(۱)

نمی دانیم این نامه به چه منظوری نوشته شد و به چه مواردی اشاره دارد؛ ولی احتمالاً باید آخرین مکاتبه بیژن باشد؛ زیرا او در آستانه سال جدید مجبور به کناره گیری از شاخه کردستان شد. اما این استعفا از شاخه کردستان برای توکل کافی نبود. او می بایست «عناصر نفوذی بورژوازی»(۲) را از گروه اخراج می کرد. این امر تا خردادماه به تعویق افتاد. سامع می نویسد که در خردادماه جلسه مرکزیت و بدون حضور مشاورین برای تصمیم گیری درباره او تشکیل گردید و طی ۱۵ دقیقه حکم اخراج او را به دستش دادند.(۳)

کمیته مرکزی همچنین گزارشی از عملکرد خود از پلنوم تا خرداد ۶۲ منتشر کرد. کمیته ادعا کرد فعالیت سازمان طی این مدت پیشرفت چشمگیر و قابل ملاحظه ای داشته است. بر اساس این گزارش، پس از پلنوم، کمیته کارگری سراسری از سه بخش مرکز، جنوب و شمال ایران تشکیل گردید. سازماندهی

۱- اسناد درون گروهی. نامه بیژن به اعظم.

۲- یدی شیشوانی، همان.

۳- سامع، همان.

کمیته کارگری تهران طبق برنامه پیشرفت نموده است. اما پیشرفت در کمیته کارگری شمال ایران کند صورت گرفته است. در مورد شاخه شمال گفته شد که به علت ضربه خوردن مسئول شاخه، فعالیت محسوسی در این شاخه صورت نگرفته است و در جلسه اخیر مرکزیت فردی برای مسئولیت آن شاخه و فرد دیگری برای سازماندهی شیراز و اصفهان در نظر گرفته شدند. این گزارش در مورد شاخه کردستان می گوید که پس از پلنوم دی ماه برای بررسی نابسامانی های موجود در آن شاخه کمیسیونی تشکیل گردید. بررسی نشان داد که این نابسامانی ها در لیبرالیسم حاکم بر شاخه ریشه دارد. «در آن مقطع اختلافات شدیدی در شاخه بروز نموده بود و دسته بندی های درون تشکیلات سازمان و پیشمرگه به اوج خود رسیده بود. بی بندوباری و فقدان انضباط انقلابی به ویژه در تشکیلات پیشمرگه به شدت رشد نموده بود و روحیه یاغیگری نظامی و انحرافات متعدد دیگری نیز در شاخه رشد نموده بود... مسئولین شاخه نقش مهمی در ایجاد این بحران بر عهده داشتند. اختلافات به حدی شدت گرفته بود که عده ای با نوشتن نامه به مرکزیت خواهان برکناری مسئول شاخه بودند... کمیسیون پس از بررسی وضعیت شاخه به این نتیجه رسید که می باید با برکناری مسئول شاخه که خود نقش مهمی در نابسامانی های شاخه داشت یک سیاست تشکیلاتی قاطع پرولتری پیش برده شود.»

بالأخره کمیسیون پس از بحث و بررسی و مشورت با اعضای شاخه به این نتیجه رسید که سه ماه به مسئولین شاخه فرصت دهد تا در جهت رفع بحران گام بردارند؛ ولی این مسئولین چنین نکردند و «مسئول شاخه نه تنها دست به تنبیه و اخراج مخالفین خط و مشی لیبرالیستی زد»، بلکه به رقابت های ناسالم در تیم های نظامی دامن زد به نحوی که یکی از علل اصلی «کشته شدن ده پیشمرگه سازمان در ۲۳ بهمن ماه به این مسئله بازمی گردد. در نتیجه تعدادی از پیشمرگه ها جدا شدند و در چنین شرایطی یکی از اعضای کمیته کردستان به نام رئوف که نقش بارزی در این نابسامانی ها داشت تشکیلات را ترک کرد و مسئول شاخه نیز استعفا داد. بنابراین کمیته مرکزی در نشست خردادماه خود با رسیدگی به

نابسامانی های شاخه کردستان و نقش مسئول شاخه به علل زیر: «۱. عدول از خط ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی سازمان؛ ۲. رهبری خط لیبرالیستی حاکم بر شاخه؛ ۳. تصفیه عناصر مخالف خط و مشی حاکم بر شاخه؛ ۴. دامن زدن به رقابت های ناسالم بین تیم ها که منجر به از هم پاشیدگی و ضربه وارد آوردن به تشکیلات شده؛ ۵. خلع سلاح خودسرانه گروه هرمزگان؛ ۶. عدول از تصمیمات متخذه کمیسیون در دی ماه؛ ۷. بی توجهی در امر حفظ و نگهداری سلاح های سازمان؛ ۸. عدم پذیرش اشتباهات و انحرافات گذشته و پافشاری بر مواضع گذشته خود، تصمیمات زیر را اتخاذ می نماید: الف) عدم صلاحیت در کمیته مرکزی سازمان. ب) عدم صلاحیت در مسئولیت شاخه. ج) لغو عضویت از سازمان. بر طبق تصمیمات فوق الذکر حکم اخراج طی همین نامه ابلاغ می گردد. ک.م.س ۱۳/۳/۶۲».

کمیته مرکزی در این نشست خود همچنین استعفای زهره [زینت میرهاشمی] همسر بیژن را پذیرفت و رئوف را نیز اخراج کرد. کمیته مرکزی همچنین بابک را که «با انحرافات فکری خود برخورد نموده بود» به عضویت پذیرفت و به او مسئولیت داد، ولی به سعید [حماد شیبانی] که با انحرافات خود برخورد جدی نداشته سه ماه دیگر مهلت داد و اخطار کرد که اگر با انحرافات خود برخورد جدی نداشته باشد با وی تعیین تکلیف قطعی خواهد شد.

بیژن و دیگر افراد پس از اخراج مدتی به یکی از مقرهای حزب دمکرات رفتند تا درباره آینده خود تصمیم بگیرند. در جلسه ای که اعضای اخراجی داشتند قرار شد که بیژن و زهره به خارج رفته و بقیه افراد نیز به حزب دمکرات بپیوندند.(۱) این تصمیم به اجرا گذاشته شد؛ اما مدتی بعد بیژن «تصمیم تاریخی و بسیار باارزش»(۲) خود را گرفت. آن اعلام موجودیت ذیل عنوان سازمان چریک های فدایی خلق - پیرو برنامه هویت- و پیوستن به شورای ملی مقاومت بود. آن گسست و این

۱- سعید یزدان پناه، همان.

۲- همان.

پیوست مقدماتی داشت. جناح توکل که شاهد بی تابی سامع برای پیوستن به شورای ملی مقاومت بود، در شماره فروردین ماه نشریه کار بدون مقدمه به مجاهدین و شورای ملی مقاومت حمله کرد و نوشت دیگر همه اقشار و طبقات می دانند حکومتی که «یک پای آن بنی صدر و پای دیگر آن رجوی» باشد قادر نخواهد بود به خواست مردم پاسخ گوید. چنین حکومتی جز ادامه فقر و فلاکت و مصائب اجتماعی ثمره ای برای مردم نخواهد داشت. مقاله می افزاید که مجاهدین درک نمی کنند که «اوضاع سیاسی جامعه راه حل های بینابینی حکومت های لیبرال – دمکراتیک را به گور سپرده است.» و مردم به آنها اعتماد چندانی ندارند و شورای ملی مقاومت با «ورشکستگی مطلق روبرو شده است.»

مقاله با ساده لوحانه ارزیابی کردن دفاع حزب دمکرات از مجاهدین، آن را کمک به هر چه بیشتر فرو رفتن مجاهدین در منجلاب می داند و به حزب دمکرات متذکر می شود که همه ایران کردستان نیست تا همه اشکال مبارزه مسلحانه به خدمت گرفته شود. مقاله با مضر خواندن تاکتیک های مجاهدین، سودمندی تاکتیک های اقلیت را تبلیغ می کند. «امروز در مناطق دیگر سوای کردستان کسی به جنبش انقلابی خدمت می کند که تاکتیک های بسیج سیاسی توده ای را تاکتیک عمده می داند. هسته های مخفی مقاومت را در میان توده ها شکل می دهد؛ کمیته های مخفی اعتصاب را ایجاد می کند و تاکتیک مسلحانه را به مثابه یک تاکتیک فرعی به کار می گیرد.» بالأخره مقاله از مرگ شورا خبر می دهد: «شورای ملی مقاومت ورشکسته شده است؛ مرده است و تنها نامی از آن باقی مانده است که آقای رجوی می خواهد با جنجال های تبلیغاتی خود این نام را حفظ کند. از این رو دفاع از مرده بی فایده است.»(۱) سه ماه پس از درج این مقاله و پس از آن که نامه اخراج مهدی سامع را در سیزدهم خرداد در جلسه مرکزیت به دستش دادند، او در نامه ای به «همرزم مجاهد» از این مقاله برائت جست و نوشت که رهبری سکتاریستی حاکم

۱- دو راه بیشتر وجود ندارد؛ کار؛ ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران؛ شماره ۱۶۶، مورخه ۲۷ فروردین ۱۳۶۲.

بر سازمان بـا درج این مقـاله و بـا ادعاهای کودکانه سیاست های آنارشـیستی و سـکتاریستی خود را به نمایش گـذارد. سامع سپس این ادعای مقاله را که می تواند توده های میلیونی را علیه حاکمیت بسیج کند دروغ محض خواند. او در انتها از مسئول اول سازمـان مجاهـدین می خواهـد که به هر ترتیبی صـلاح می دانـد مفاد نامه را به اطلاع کادرها و هواداران سازمان برسانـد. مجاهـدین نیز نـامه سـامع را به عنوان نـامه پرسـابقه ترین عضو کمیته مرکزی در یکصدوشصـتمین شـماره نشـریه مجاهـد درج کردند.(۱) سامع به این برائت جویی بسـنده نکرد بلکه کوشـید تا نشان دهـد که «چه کسـی بر سـر دوراهی قرار گرفته است؟» سـامع در مقـاله خـود، «دو راه بیشـتر وجـود نـدارد» را کمـدی مطلقی دانسـته است که نویسـنده آن دروغگویی، جاروجنجـال کودکـانه، تـوهم پراکنی و بزرگ نمـایی در مـورد خود، ذهنی گرایی و سـکتاریسم را به نمـایش گـذارده است. او خطـاب به نویسنده مقاله که ادعا کرده بود سازمانش قادر به بسیج میلیونی مردم علیه حاکمیت است می گوید: «من به عنوان فردی که از ریز و درشت اقدامات خبر دارم، به خوبی می دانم که شـما دست به یک دروغ بزرگ و یک توهم پراکنی خطرناک زده اید؛ شما که به علت فقـدان انسـجام سیاسـی – ایـدئولوژیک – تشـکیلاتی نمی توانید حتی هواداران نزدیک خود را سازمان دهید چگونه مـدعی بسـیج توده هـای میلیونی می شویـد؟» سـامع بـا ارائه فهرستی از دروغ های نویسـنده مقاله از مجاهـدین و حزب دمکرات دفاع می کند. او می نویسد درست است که امپریالیسم آمریکا «به خوبی می داند که ماهیت و شـکل رژیم کنونی به هیـچ وجه بـا نیازهـای عینی جـامعه سـرمایه داری تطبیق نمی کنـد» امـا آمریکـا نگران آلترناتیوی است که ممکن است از خلأ قدرت اسـتفاده کند. بنابراین آمریکا اکنون می خواهد مجاهدین و حزب دمکرات را از سـر راه بردارد. سامع با این استدلال به غـایت عجیب نتیجه می گیرد که نویسـنده مقـاله اهـداف استراتژیـک را فـدای مصالـح تاکتیکی نموده است و ادامه می دهـد: «اکنون می توان نتیجه گیری کرد که چه کسی واقعاً بر سر دوراهی قرار گرفته است. کسانی که عملاً همان خطی را

۱– مجاهد؛ ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران، سال چهارم، ۲۳ تیرماه ۱۳۶۲.

برگزیده اند که استراتژی امپریالیسم آمریکا بر اساس آن پایه ریزی شده...»(۱)

اکنون شرایط فراهم بود تا سامع «مواضع سیاسی» خود را در بیانیه ای به اطلاع مسئول اول سازمان مجاهدین خلق برساند. او در این بیانیه که آن را «یک ادعانامه علیه سکتاریسم» خوانده با اشاره به سوابق فعالیت های خود، درباره اخراجش می نویسد: «وجود من برای رهبری خط سکتاریستی یک مانع بزرگ در حاکم کردن مطلق خط خود می بود.»(۲) سامع تصفیه و اخراج خود را «شبه کودتا» می خواند؛ و استدلال می کند که اخراج او با هیچ یک از ضوابط مربوط به اخراج اعضا که در اساسنامه پیش بینی شده انطباق نداشته و «در یک فضای خفقان و ارعاب صورت گرفت.» او درباره علل این اقدام «شبه کودتایی» می نویسد: «چون از مصوبات کنگره دفاع می کرده و ضوابط تشکیلاتی را شدیداً رعایت می کرده وشاخه کردستان تنها شاخه فعال درون سازمان بوده است و در تحولات سیاسی سریعاً موضع می گرفته خط سکتاریستی حاکم بر سازمان که فاقد هرگونه موضعگیری نسبت به بسیاری از تحولات سیاسی بود از جانب وی احساس خطر می کرده است و با بهانه ساختن عملیات منجر به کشته شدن ده تن از پیشمرگه ها فرصت را مناسب دانست تا او را از پیش پای بردارد». سامع در ادامه علل پیوستن خود را به شورا برمی شمارد.

نتیجه فوری اخراج سامع این بود که این بار نوبت او فرارسید تا دریابد جنبش کمونیستی در بحران غوطه ور است. او با اشاره به «تکه پاره» شدن سازمان فدایی در چند سال گذشته و حضور نداشتن این سازمان در صحنه اجتماعی، اعتراف کرد که «سازمان فدایی در پروسه بعد از قیام و خصوصاً بعد از انشعاب بی هویت بوده، اندیشه ها و گرایشات متعدد در آن وجود داشته، ... اشکال توطئه گری و شبه کودتایی در آن عملکرد داشته و...».(۳) او تأکید می کند که

۱- همان؛ شماره ۱۶۱، مورخه ۳۰ تیر ۱۳۶۲.

۲- بیانیه و مواضع سیاسی آقای مهدی سامع؛ مجاهد؛ شماره ۱۶۲، مورخه پنجشنبه ۶ مردادماه ۱۳۶۳.

۳- مهدی سامع، بحران در جنبش کمونیستی ایران؛ راه حل برون رفت از آن و نقش ما؛ مجاهد؛ شماره ۱۶۵، مورخه پنجشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۶۲.

سازمان های کمونیستی در مواجهه با بحران ناتوان بودند. بسیاری از آنها فروریختند؛ تعدادی تغییر موضع دادند؛ در تعدادی دیگر انشعاب صورت گرفت؛ و خلاصه آنکه همه آنها به وضع فلاکت باری گرفتار شدند. «اتحاد مبارزان کمونیست به سازمان راه کارگر اتهام مزدوری شوروی می زند و راه کارگر این افتخار را پیدا کرده که اولین جریانی باشد که ما را سرسپرده مجاهدین بنامد. اقلیت همه را ورشکسته اعلام نموده و مدعی بسیج توده های میلیونی می شود. کومله همه را خرده بورژوا و پوپولیسم می نامد و همه این نیروها مدعی تشکیل فوری حزب کمونیست می شوند. گرایش موسوم به سوسیالیسم انقلابی با [زدن] مارک سانتریسم بر همه نیروها خیال خود را راحت کرد.»(۱) سامع به درستی یادآور می شود که بحران این سازمان ها ناشی از ناتوانی آنها در پاسخگویی درست به شرایط عینی جامعه است. بی تردید او این مقاله را برای خوشایند مجاهدین نوشت تا با نشان دادن بی سامانی سازمان های کمونیستی، نقش محوری سازمان مجاهدین خلق را برجسته سازد.

این اقدام سامع، عصبانیت جناح توکل را برانگیخت. مسئول کمیته خارج از کشور اقلیت در مصاحبه ای گفت که مجاهدین پس از مدت ها دشمنی پنهان با چریک ها اکنون به «شیوه های کثیفی» متوسل شده اند و سعی کردند فرد اخراجی را به عنوان «یکی از افراد با اعتبار جنبش علم کنند»؛ ولی «کارشان خیلی مضحک» از آب درآمد. او می گوید که مجاهدین از مدت ها قبل با سامع در ارتباط بودند و پس از اخراج او با نامبرده تماس گرفتند و او را به پاریس رساندند. مجاهدین به دروغ او را پرسابقه ترین عضو مرکزیت معرفی کردند. «در حالیکه او تنها چند ماه بعد از انشعاب جریان موسوم به اکثریت، به عضویت سازمان درآمد.» مسئول کمیته خارج از کشور اقلیت مقاله سامع با عنوان «بحران در جنبش کمونیستی و راه حل برون رفت از آن را» تحریف مارکسیسم؛ جانبداری از اپورتونیسم راست و تبلیغ تزهای رویزیونیستی خروشچف دانسته که با «طفره رفتن از پذیرفتن رهبری

۱- همان.

پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک» علناً به سود مجاهدین موضع گرفته است.(۱)

سعید شاهسوندی یکی از اعضای برجسته و پیشین سازمان مجاهدین خلق درباره پیوستن سامع به شورای ملی مقاومت می گوید:

... زمانی بود که من خودم در کردستان و در رادیو[ی مجاهدین] بودم. ایشان تعداد انگشت شماری افراد با خودشان داشتند. بعداً اظهار تمایل کردند که به شورای ملی مقاومت که آن موقع وجود داشت بپیوندند. مسعود رجوی هم استفاده کرد از این مسئله. اول یک تیتر خواست برای ایشان درست شود و ترجیح داد ایشان به هویت فرد نباشند. به ایشان توصیه و راهنمایی کرد که ایشان یک سازمان به وجود بیاورد و این سازمان بعداً عضو شورا بشود. به هر حال شورا در آن موقع می خواست که بال چپ مارکسیستی هم داشته باشد. سازمان چریک های فدایی خلق پیرو برنامه هویت؛ این اسمی بود که آقای مهدی سامع در آن زمان برای تشکیلات خودش و آن چند نفر گذاشت. اینها به تعداد انگشتان دست و بعضی اوقات کمی بیشتر نیرو داشتند. اسلحه و امکانات و پول و همه چیزشان را مسعود رجوی می داد. خود آقای مهدی سامع و خانمشان ساکن فرانسه بودند. از امکانات مالی سازمان مجاهدین استفاده کرده و می کنند.(۲)

بیژن پس از پیوستن به شورای ملی مقاومت از سوی اقلیت، خائن شناخته شد. در نامه ای که «ک. الف. ش» در آذر سال ۶۲ خطاب به «رفیق جواد» نوشته آمده است:

بیژن خائن بعد از اخراج... خیلی از مسائل امنیتی و حیاتی را به مجاهدین [داد] و حتی در نامه هایش به مجاهدین خیلی اسرار امنیتی و تشکیلاتی سازمان را طرح

ص:۳۰۵

۱- مصاحبه با یکی از رفقای عضو کمیته مرکزی سازمان چریک های فدایی خلق ایران و مسئول کمیته خارج از کشور، جهان؛ ارگان خارج از کشور سازمان چریک های فدایی خلق، ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۳.

۲- گفت وگوی حسین مهری از رادیو صدای ایران با سعید شاهسوندی، در تاریخ ۱۳ تیرماه ۱۳۸۷.

نموده ... و رسماً همه چیز را به مجاهدین داده، خائن شناخته شده(۱) و در حال حاضر خیلی چیزهای دیگر بعد از اخراج او مثلاً ارتباط قبلی بیژن خائن با سران مجاهدین و خیلی مسائل دیگر. بیژن از نظر سازمان فردی خائن به سازمان شناخته شده و در حال حاضر سازمان مسئول امنیتی بیژن را مجاهدین می داند؛ تا جمع آوری تمام تحقیقات در مورد وی و محاکمه علنی این خائن در آینده.(۲)

بلاتکلیفی در سازمان و اختلال در شاخه ها

پس از آنکه بابک، تحت آموزش توکل قرار گرفت و به اشتباهاتش پی برد به عضویت پذیرفته شد و مسئولیت هواداران در شهرهای اصفهان و شیراز را به او سپردند. عضویت بابک زمانی پذیرفته شد که او در نامه ای به توکل اتهام تروتسکیستی را از خود زدود. او در این نامه با اشاره به پیدایش جریان تروتسکیسم در جنبش سوسیال دمکراسی جهان، می نویسد:

اما از نظر ما گرایش تروتسکیستی از لحاظ طبقاتی بیان فشرده سیستم فکری روشنفکران خرده بورژوا، ذهنی گرا، متفرعن، خودخواه و عقب مانده است که با ظاهری انقلابی و بس فریبنده به مثابه قاطع ترین نماینده طبقه کارگر در یک زمان مساعد از پستوی مغازه عطاری خرده بورژوازی بیرون آمده و به عنوان یک متاع کمیاب در جنبش طبقه کارگر خودنمایی می کند اما به خاطر وجود مبارزه طبقاتی پس از چندی به انبار کالای متروکه اسقاطی برده می شود.(۳)

بابک در ادامه به علل رشد تروتسکیسم اشاره کرده و می نویسد:

در سازمان ما نیز رهبر این گرایش قبل از کنگره توانست با استفاده از بحران سازمانی بعضی از رفقای صادق و ناراضی را همراه با اشخاص بی پرنسیب و جاه طلب دور خود جمع کند. در کنگره سازمانی این دورویان سیاسی با خدعه و فریب تحت لوای مبارزه با نارسایی های سازمانی، بعضی از رفقای سازمانی را

۱- ریگای گه ل ۹.

۲- اسناد درون گروهی، نامه «ک.الف.ش» به «رفیق جواد».

۳- اسناد درون گروهی. نامه بابک به رفقای مرکزیت – رفیق توکل، مورخه ۲۵/۱۲/۶۱.

با خود هم آواز گردانده و با استفاده از موقعیت بحرانی کنگره تحت جمله پرطمطراق بر علیه سانترالیسم اعلان جنگ کنیم به عنوان یک گرایش انقلابی اعلام موجودیت کردند.(۱)

بابک سپس با بیان اندیشه ها و نقش تروتسکی در انقلاب روسیه، به تروتسکیست های سازمان اشاره کرده و می نویسد «ر.الف» خود را انقلابی واقعی می پنداشت. نسبت به اطرافیان خود، دیدِ تحقیرگونه داشت، حتی به همپالگی خود (ه(. تمام نارسایی ها و مشکلات را به گردن دیگران می انداخت؛ چون همیشه خود را نماینده پیگیر طبقه کارگر می دانست. نسبت به دیگران احساس نفرت می کرد. به خاطر جدا بودن از تشکیلات، وقتی می بیند افکار او در سازمان بردی ندارد، توده های تشکیلاتی را به بره بودن و کوته بینی متهم می کند. او برای ساختن و به تکامل رساندن سازمان در راستای پرولتری نفرت دارد، ناچاراً کار تشکیلاتی را خسته کننده و بی فایده و حتی شرکت در خیانت دیگران می داند... برای فراکسیون بازی، تجزیه و پاشیدگی سازمان و مانیفست این عمل جزوه ترازنامه و چشم انداز را تدوین می کند تا سوپ پیش غذایی آماده کند برای اشتهای روشنفکرانی که بیشتر به خاطر شرایط مناسب زمان انقلاب به عنوان توریست سیاسی بار سفر به ایران بسته بودند.»(۲)

بابک با این برائت نامه به عضویت پذیرفته شد. اما از همان آغاز، با اعظم درگیر شد. اعظم به بهانه اینکه هواداران در شهرهای اصفهان و شیراز در کمیته کارگری جنوب سازماندهی شده اند، از تحویل آنان به بابک خودداری کرد.

اعظم در پاسخ به یک نامه بابک با لحن تمسخرآمیزی می نویسد:

در مورد آواره بودن ای کاش همه آواره ها مثل شما باشند که هفته به هفته به مسافرت بروند. شما طی هفته گذشته و هفته های قبل به مسافرت رفتید و حتی قبل از شنبه به دلیل مسافرت حاضر نشدید قراری بگذارید. بعد هم صریحاً

۱- همان.

۲- همان.

بگویم مرکزیت با شرایط موجود محدودیت هایی که خود بهتر می دانید نمی تواند برای تمام اعضایش جا تهیه کند اگر عضوی قادر نباشد امکان فراهم کند وای به حال تشکیلات. آن هم عضوی با آن همه سوابق و تجربه. من در یکی از ملاقات ها مطرح کردم که شما با مسائل دگم برخورد می کنید و بوروکراتیک به حل مسائل می نشینید. حال در مورد مسئولیت جدید اگر خواهان جواب کتبی توکل و چرایی و علل هستید ناچاراً باید به شیوه ای بوروکراتیک مدتی منتظر آن جوابیه ای که خواستار آن هستید، باشید. این به خود شما بستگی دارد. من هم اقدام لازم را در جهت آن خواهم کرد.

اعظم ۲۹/۴/۶۲(۱)

شاخه شمال نیز دچار بحران بود. اعظم با انتخاب مرتضی به عنوان مسئول شاخه شمال به این بحران دامن زد. جمشید در نامه ای که مخاطب آن مشخص نیست از بی پرنسیبی، بی اطلاعی و بی سوادی و دروغگویی مرتضی شکوه می کند و تهدید می کند که مایل به ادامه همکاری نیست. محسن نیز نامه ای بدان ضمیمه می کند و برای اعظم ارسال می کند. از مفاد نامه محسن اطلاعی نداریم. اعظم در نامه ای به محسن می نویسد:

اخیراً نامه ای از سوی تو و جمشید دریافت کردم. هر چند که خطوط کلی در مسائل مطروحه در هر دو نامه کاملاً مشترک و بیانگر سیستم فکری کاملاً هدایت شده از سوی مسئول قبلی شما بود و پاسخی مشترک را می توانست داشته باشد اما از آنجا که دو سه نکته مربوط به هر یک از شما مطرح بود پاسخ نامه ها را جداگانه می دهم.

چنانکه از نامه ات برمی آید دچار بحران شده ای. من در آخر نامه خواهم گفت که بحران تو چیست؟

در بخش الف، قسمت (۱) مطرح کرده ای که مسئول جدید، پاسخگوی مسائل سیاسی ایدئولوژیک تو نیست و توانایی لازم را ندارد. آیا به نظر تو می شود با یکی

۱- اسناد درون گروهی. نامه اعظم به بابک.

دو مبحث خیابانی این امر را چنین با اطمینان مطرح کرد. استدلال تو آن قدر مسخره است که حتی یک عامی را ممکن است متحیر سازد. می گویی در مدت اقامت چند هفته ای تو در منطقه او کتاب در دست نداشته. اولاً تو در هنگام معرفی او کاملاً او را نمی شناختی. حال چگونه تمام مدت چند هفته ای اغراق آمیز تو که حداکثر ۴-۳ هفته می شد، مواظب او بوده ای که کتاب می خواند یا نه؟

در مورد تأثیرپذیری تو از بابک باید بگویم حتی از این حد نیز فراتر است و به صورت دنباله روی مطلق تجلی کرده است چرا که تو حتی برای طرح مسائلی که پس از دیدن چند پاسدار برایت ناگهان مطرح شد برای کسب تکلیف به سراغ او رفتی. به علاوه تمام مواردی که در مورد رفیق مسئول جدید مطرح کرده ای بر اساس اطلاعاتی است که از بابک دریافت کرده ای و به عنوان موارد ثابت شده و خدشه ناپذیر مورد پذیرش تو واقع شده است.

ب-۱- جریان کروکی – شیوه طرح مسئله از جانب تو تحریف شده است. حتی به استناد نامه ضمیمه کروکی که توسط بابک نوشته شده؛ مسئله به این صورت بود که به رفیق بابک مطرح کردم رفیق محسن چند عنصر منفرد را تحویل داده، شما کروکی تشکیلات را به ما بدهید تا مشخص شود که رفیق محسن با بقیه نیروها چه کرده و عملکرد سه ماهه او روشن گردد.برای ما مسئله ای مطرح بود به این صورت که آیا آن تشکیلات عریض و طویل شما همین است؟

۲- در مورد مسموم بودن تشکلات شمال گزارش پلنوم در مورد شمال را در منطقه [تقاضا] کردی و نظر مرکزیت قبلاً ارائه شده است.

۳- در مورد موقعیت تو – حتماً اساسنامه را نخوانده ای یا سطحی خوانده ای – کسی کاندید عضو می شود که عملکرد دوساله اش کاملاً برای سازمان روشن باشد. اما تو رفیق حتی طی سه ماهی که مسئولیت مستقیم در زمینه پیشبرد وظایف مشخصی در شاخه داشتی کارنامه ات روشن است. بی عملی مطلق. حتی یکی از آن وظایف را انجام ندادی. مسئول جدید شاخه در مورد کاندیدای عضویتت بر این اساس برخورد کرده که تو به او گفته ای که قرار بوده رفیق محمد گزارش پلنوم را به تو بدهد و حال آن که این مسئله صحت

نداشته و تنها قرار بود بخش مربوط به شمال داده شود که قبلاً در منطقه به تو داده شده و یابرایت خوانده شد.

۴- در مورد جواب نامه من و تبرئه خود، چون توضیحی نداده ای برایم مسئله روشن نیست.

۵- انتخاب مسئولین – یکی از مواردی که تو را به دنباله روی کشانده طرح مسئله مماشات طلبی رفیق است. بر اساس اسناد کنفرانس آبان ماه شاخه، برخورد رفیق کاملاً قاطعانه بوده و انتقادات صریح خود را در کنفرانس نسبت به شاخه ارائه داده بود و تو بدون تحقیق و تنها بر اساس نظر بابک او را متهم به مماشات طلبی کرده ای و این برخورد غیراخلاقی و بی پرنسیبی تو را نشان می دهد.

ج – راجع به بابک – تو شاید از دیدگاه خودت بتوانی خود را یک عنصر تربیت شده از نظر سیاسی ایدئولوژیک و ...بدانی اما عملکرد تو حداقل برای سازمان این امر رانفی می کند. تو نه تنها حتی مواضع سازمان را درک نکرده ای بلکه از لحاظ تشکلاتی نیز یک تربیت محفلی یافته ای.

۱. در مورد شمال گزارش پلنوم مربوط به آن بخش که مرتبط با شاخه شمال می شد برای تو خوانده شد (در منطقه) و رفقایی که عضو یا کاندید عضو هستند کلیه گزارشات را دریافت می کنند و در مورد مسئول قبلی شما که ظاهراً هنوز به عنوان مسئول و ولی شما عمل می کند موظف به پاسخگویی نیستم و تصمیم در مورد او نیز به شما ربطی ندارد.

۲. در مورد گردش و ماهیگیری بهتر بود از خود بابک سئوال می کردی که در گزارشش نوشته بود.

از موارد ذکر شده نتیجه گرفته ای که مسئول جدید پاسخگوی مسائل ایدئولوژیک سیاسی تو نیست؟ اولاً کدام مسائل سیاسی ایدئولوژیک را مطرح کرده ای (منظور در نامه است گرچه شفاهاً مسائلی گفته ای). در مورد مسائل ایدئولوژیک سیاسی ممکن است مسئول یا مسئولینی پاسخگو باشند یا نباشند که طبیعی است اگر مسئول پاسخگو نباشد، مسئول بالاتر بالأخره مسئول م.ا.ع پاسخگو خواهد بود. در مورد مقالات کار نیز تحریریه پاسخگو است. به هر

حال مسئول شاخه منتخب مرکزیت بوده و نفی مسئول جدید به مثابه بی اعتقادی به سازمان و مرکزیت از جانب شما تلقی می گردد.

من به عنوان مسئول مستقیم شاخه در ک.م به دلایل زیر [عدم] صلاحیت شما را در مورد ادامه مسئولیت و کار در شاخه اعلام می کنم:

۱.بر اساس صحبت های شفاهی با مسئول جدید مطرح کرده ای که نظر سازمان را در مورد مرحله انقلاب قبول نداری و گفته ای که در متون آموزشی نقل قول از استالین است و استالین و نظرات او را انحراف از م.ل اعلام کرده ای بدین دلیل نظرات تو در چهارچوب سازمان نمی گنجد.

۲. حرکت ضد تشکیلاتی مبنی بر تماس با بابک و جذب القائات وی.

۳. عدم اجرای قرارها با مسئول جدید شاخه.

۴. بی مسئولیتی در تحویل نیروها.

۵. عدم اجرای قرار رفیق مهوش وقطع ارتباط رفیق احمد.

۶. علیرغم اصرار و تحویل پول جهت ایجاد امکان انتشارات عدم حرکت در این رابطه.

۷. عدم تحویل ۲۵ هزار تومان پول سازمان علیرغم فشارهای مالی سازمان در شرایط کنونی به بهانه احتیاجات شخصی.

۸. تحویل ۱۰ هزار تومان پول سازمان به رفیق ج بدون اجازه مسئول و بیان شفاهی ۱۳ هزار تومان که گویا ۳ هزار تومان آن را طی مدتها قبل داده ای.

۹. عدم پیشبرد وظایف محوله طی سه ماه از فروردین تا تیرماه و عدم اقدام در جهت ایجاد امکانات لازم.

۱۰. بر اساس کروکی ارائه شده از بابک، ۴۰ نفر نیروی شهر «الف» قطع ارتباط شده در سایر شهرها از کروکی ارائه شده تنها یکی دو نفر باقیمانده «آ» قطع ارتباط شده، شهرهای «ف» و «ر» نیرو وجود ندارد و ۲۷ نفر رفقای مازندران اصلاً قطع ارتباط هستند. این امر بی کفایتی تو را در حفظ و نگهداری نیروها و ارتباطات حداقل طی مدتی که تو مدعی بودی نیروهای تشکیلاتی را حفظ کرده ای می رساند. هر چند تو در پاسخ به این سئوال که چرا اخبار و گزارش

نمی دهید غیرصادقانه برخورد کردی و نگفتی که اصلاً تشکیلاتی وجود ندارد.

۱۱. عدم رساندن نشریات سازمانی و بی عملی مطلق تو در امر تبلیغ و پیشبرد وظایف سازمانی و بسنده کردن مسئولیت در ارائه چند نوار سازمان به عناصر و محافل روشنفکری بی عمل که در فکر حل مسائل شخصی و ذهنی خود هستند.

در مورد مسئله پول من در اولین دیدار با تو متذکر شدم که بر اساس اصول سازماندهی همه رفقا باید کار کنند تنها اعضایی از سازمان که از نظر امنیتی امکان کار ندارند و سازمان آن موارد را تأیید کند می توانند از سازمان پول دریافت دارند. حرکت تو مبنی بر بذل و بخشش پولهای سازمان که به همت تلاش شبانه روزی رفقای پرشور و انقلابی ما تهیه شده است بی ایمانی؛ بی مسئولیتی و عدم دلسوزی تو را نسبت به سازمان می رساند. روحیه سوءاستفاده از اموال سازمان به این بهانه که مدتی از وقتت را برای اجرای قرار صرف کرده ای و روحیه کاسبکارانه تو را که چون حقوق بگیران دولتی حق و حقوق می خواهی، می رساند. لذا به دلایل فوق اولاً به هیچ وجه نمی توانی با این شیوه برخوردها و عملکرد و دیدگاه ها در چهارچوب تشکیلات سازمان جای بگیری. طی سه ماه باید نقطه نظراتت را تدوین کرده و نظرت را نسبت به مصوبات کنگره؛ برنامه عمل و بولتن ها ارائه دهی، تا مرکزیت در مورد تو تصمیم لازم را بگیرد. در مورد پولهای سازمان اگر در اسرع وقت آنها را تحویل ندهی اقدامات دیگری صورت خواهد گرفت.

در مورد بحران

بحران تو همان بحران روشنفکران خرده بورژوای متزلزلی است که از سویی می خواهد از هرگونه ضربه ای مصون بماند و پیوندها و علایق به زندگی او را در حصار گرفته و از سوی دیگر برای ارضای خود خواستار شرکت در محافل روشنفکری و سرگرمی با بحث های تئوریک است. این تفکر در توجیه امیال خود چنین خود را توجیه می کند که چون بحران رهبری پرولتاریا وجود دارد ما باید به مثابه رهبران آتی پرولتاریا بدون شرکت در مبارزه انقلابی واقعاً موجود در محافل متشکل شویم و مسائل ایدئولوژیک را حل و فصل نماییم. اگر بورژوازی مغلوب

مجدداً قدرت گرفت و یا بورژوازی لیبرال بر مبارزات اوج یابنده توده ها سوار شد اشکالی ندارد از دمکراسی اهدایی آنها استفاده کرده و پرولتاریا را متشکل می سازیم. بی توجهی به مبارزات توده ها و عدم شرکت در آنها با این توجیه که جنبش خرده بورژوایی است و حتی سراغ پرولتاریا نرفتن چون هنوز رهبران آماده نیستند! و سرانجام اگر شد، چون رحیم [علیرضا محفوظی] فرار را بر قرار ترجیح دادن و یا به بهانه های گوناگون از مبارزه فرار کردن.

رفیق عزیز! عملکرد تو آشکارا این تفکر تو را نشان می دهد؛ تو در این مدت حتی از مبارزات و حرکات اعتراضی شمال خبر نداشتی چرا که تشکیلات نداشتی. تو حتی یک ارتباط کارگری را نتوانستی حفظ کنی چرا که در عمل اعتقادی بدان نداشتی.

سازمان نیز اعلام کرده است آنهایی که مسئله دارند بروند مسئله شان را حل کنند. ما در شرایط کنونی به رفقای رزمنده ای نیاز داریم که نه تنها به مبارزه انقلابی معتقد باشند بلکه در جهت آن حرکت کنند و بقای منفعل را مرگ حتمی می دانیم.

ما عناصر بهانه جو را از صفوف خود طرد می کنیم. ما رهبری پرولتاریا را با شرکت عملی در مبارزه جستجو می کنیم نه در اطاقهای دربسته. ما به مسائل تئوریک آن دسته از رفقا پاسخ می گوییم که هدفشان حل مسائل فکریشان نباشد بلکه حل مسائل فکریشان را وسیله ای جهت رسیدن به اهداف انقلابی خود بدانند. ما با ایمان به مواضع انقلابی سازمان بدون ترس از مرگ و با تمام وجود برای رهایی کارگران و زحمتکشان به مبارزه انقلابی دست می زنیم و برای اجرای قرار جهت حمل یک نشریه، نیم ساعت چانه نمی زنیم و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی کنیم (توضیح اینکه در اولین قرار شمال نیم ساعت بحث داشتی که قرار نشریه را اجرا نکنی)

مسئول مستقیم شمال در مرکزیت «الف» ۸/۵/۶۲(۱)

ص:۳۱۳

۱- اسناد درون گروهی. نامه اعظم به محسن.

گرچه مضامین نامه چندان روشن نیست ولی به روشنی ابعاد بحران آشفتگی سوءاستفاده و اختلافات درون اقلیت را بازمی تاباند.

دو هفته بعد بابک نامه ای سراسر شکایت به منظور «تصمیم گیری قاطع و انقلابی» برای توکل می نویسد. او خاطرنشان می سازد که پس از بازگشت از کردستان مشاهده می کند که ارتباط اشرف، یدی، غلام و ... با یکدیگر قطع است. به توصیه اعظم او پادرمیانی کرده و روابط را برقرار می کند. پس از گفت وگو با یدی مطلع می شود که غلام برای سازماندهی منطقه شیراز و اصفهان به آن نقاط سفر کرده است. بابک [محمود محمودی] نامه اعتراضی به مسئول خود می نویسد. اعظم می پذیرد که آنان اشتباه کرده اند و به بابک می گوید که طبق دستور کمیته مرکزی شما مسئول آن مناطق هستید. در قرار بعدی که بابک با اعظم داشت، درمی یابد که اعظم تغییر عقیده داده است. او به بابک می گوید: «منطقه محل مأموریت شما که می بایستی توسط شما به مدت سه ماه سازماندهی شود، توسط دیگران در عرض یک روز سازماندهی شده است. دیگر وجود شما در آنجا لازم نیست.» این آغاز بلاتکلیفی بابک بود.

بابک در ادامه، به نامه اشرف به خود اشاره کرده و می نویسد نکته جالب نامه این بود که «رفیق خسرو فرمانده عملیات بوده و در لحظه عملیات فراری شد و رفیق آدرس او را از من می خواست...» بابک به توکل توصیه می کند برای آنکه بداند در کمیته محلات چه می گذرد، حتماً نامه اشرف که مسئول کمیته محلات بود را بخواند. بابک به توکل اطلاع می دهد که کمیته محلات هر چند روز به چند روز تغییر سازماندهی می دهد. به خاطر منفعل شدن عده ای، کمیته محلات از چهار منطقه به سه منطقه و سپس به دو منطقه تقلیل یافته است. »هر روز دهها اعلامیه نوشته می شود؛ اما از توزیع خبری نیست؛ به قول معروف تیراژ اعلامیه ها برای گزارش دهی به کمیته مرکزی بالا می رود نه برای حل مسئله جامعه.»

بابک ادامه می دهد که در قرار مورخه ۱۸/۴/۶۲ اعظم می گوید که محسن در موقع تحویل شاخه شمال فقط سه نیرو به مسئول جدید معرفی کرده است. بنابراین از او می خواهد که کروکی تشکیلات شمال را که به پلنوم ارائه شده بود دوباره تهیه کند. بابک این کروکی را آماده می کند و در قرار بعدی به همراه نامه ای

به اعظم می دهد. بابک در نامه درخواست می کند که جلسه ای مرکب از خود؛ اعظم؛ محسن و مرتضی تشکیل گردد. اعظم به او می گوید که مرکزیت موافقت کرده است که او به کمیته کارگری برود و ادعا می کند که توکل نیز کتباً خواسته است که او تحت نظر یدی به قزوین برود. چون مسئول آنجا به خاطر راست شدن و اینکه خواهان کنگره مشترک با جناح علی کشتگر است برکنار شده و محسن نیز گفته خط سازمان را قبول ندارد. بابک از اعظم دستخط توکل را مطالبه می کند. اعظم به بهانه اینکه نامه توکل حاوی مطالب دیگری نیز هست، از نشان دادن آن به بابک طفره می رود. اعظم با این بهانه که از این پس مسئول بابک یدی خواهد بود، می خواهد رابطه اش را با وی قطع کند. بابک هشدار می دهد که تا تعیین تکلیفش چنین قطع ارتباطی را قبول ندارد و عواقبش به عهده اعظم است. اعظم با بی اعتنایی او را ترک می کند. بابک سر قرار یدی حاضر می شود. یدی از آنچه که اعظم برای بابک گفته بود اظهار بی اطلاعی می کند و فقط می گوید که اشرف به او گفته بابک به کمیته شمال منتقل شده است و خود در این باره توضیح خواهد داد.

بابک نامه ای به اعظم می نویسد، از او می خواهد به عنوان عضو کمیته مرکزی باید به سئوال او پاسخ دهد که چرا مسئولیت اصفهان و شیراز به او واگذار شد و چرا از او سلب مسئولیت شد و چرا در حالی که توکل خود مسئول کمیته کارگری است مسئولیت کمیته کارگری شمال به او تفویض شده است و چرا باید تحت نظر یدی قرار گیرد؟ بابک در این نامه از اعظم می خواهد که او را ببیند. آن دو یکدیگر را ملاقات می کنند. اعظم به تندی به بابک پرخاش می کند. به او می گوید: «تا کی می خواهی برخوردهای غیرتشکیلاتی داشته باشی. چرا علیه مسئول جدید شمال سمپاشی می کنی؟ شما مسئول شاخه شمال را مماشات طلب معرفی کرده اید. من حرکت شما، جمشید و محسن را یک حرکت غیرتشکیلاتی و سازمان شکنانه اعلام می کنم. آنها به خاطر این حرکت، تنبیه تشکیلاتی می شوند و در مورد خود تو نیز مسئله را به اطلاع مرکزیت می رسانم؛ چرا که من پس از منتفی شدن مسئله مسئولیت قبلی تو به رفقا اعلام کرده ام که حاضر به پذیرش مسئولیت تو نیستم. معتقدم که باید تنبیه مشخصی از سوی مرکزیت در رابطه با

تو اجرا شود. بهرام راست می گفت که تو کلک می زنی و من و توکل خوش باور بودیم که فکر کردیم تو تغییر کرده ای.»

بابک از این اقدامات اعظم بوی توطئه و خیانت استشمام می کرد. چند روز بعد آن دو بار دیگر همدیگر را ملاقات کردند. اعظم نامه ای به بابک دال بر جلسه مشترک او با جمشید و محسن به او نشان داد. بابک اظهار بی اطلاعی کرد. اعظم نیز احتمال داد که این بار ممکن است جمشید و محسن دروغ گفته باشند. بابک با اشاره به توطئه ای که اعظم و نسترن [نفیسه ناصری] در تابستان علیه او تدارک دیدند، اعظم را به پرونده سازی علیه خود متهم می کند.

بابک همچنین از اینکه بدون مشورت با او به عنوان مسئول کمیته کارگری شمال انتخاب شده گلایه می کند و آن را برخلاف اساسنامه سازمان دانسته و آن را اقدامی از سوی توکل برای خلاص شدن از «شر وی» ارزیابی می کند.(۱)

این دو نامه به تنهایی کافیست تا عمق بحران را در تشکیلاتی که مدعی بود می تواند میلیون ها مردم را علیه حاکمیت بسیج کند به نمایش گذارد. استعفاها و اخراج ها هیچ گاه از شدت بحران نکاستند بلکه هر دم بر آن می افزودند. فراکسیونیسم؛ بی اعتقادی و بی اعتمادی به رهبری؛ بحران ایدئولوژیک؛ سوءاستفاده های مالی؛ بی انگیزگی؛ توطئه چینی علیه یکدیگر؛ بهانه جویی؛ شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت؛ فروپاشی تشکیلات و ناتوانی و بی لیاقتی در سازماندهی هواداران، فقط بخشی از بحرانی است که اقلیت با آن دست به گریبان بود. اقلیت هر اقدامی که می کرد نتیجه آن پشیمانی بود.

کبوتر پرقیچی

در تاریخ ۲۵/۵/۱۳۶۲ کمیته محلات که اشرف [زهرا بهکیش] مسئولیت آن را به عهده داشت به سفارت خانه ژاپن در تهران حمله کرد. این عملیات از سوی برخی اعضاء آنارشیستی دانسته شد. بنابراین با آن مخالفت کردند. اعظم که در

۱- نامه بابک به توکل؛ مورخه ۲۳/۵/۶۲.

تـدوین و انتشـار اعلامیه توضـیحی عملیات مشارکت داشت، به سـرعت تغییر موضع داد. مـدت کوتاهی بعـد یعنی در ۳/۶/۶۲ اشـرف ضـربه خورد و اعظم ناچـار بابک را به عنوان مسـئول دوم کمیته محلات برگزیـد. در این زمان شاخه شـمال نیز ضـربه خورد و اعظم به عنوان مسئول، دستور توقف دوماهه شاخه را اعلام کرد.

برای تنظیم روابـط، کمیته همـاهنگی مرکب از اعظم، یـدی، بابـک و بهروز تشـکیل گردیـد. امـا جلسات کمیته به محلی برای مشاجره و جدل تبدیل شد. بابک روابط پنهان خود را با محسن و جمشید از سر گرفت. اعظم نامه دیگری به بابک نوشت و با اشاره به ضربات، احتمال داد که او حامل ضربات باشد. بنابراین به او گفت:

«با دریافت این نامه کلیه ارتباطات تشـکیلاتی خود را به سازمان تحویل می دهید و از آنجا که تعیین مسئولیت شما به اینجانب واگـذار شـده بود از این تاریـخ و با توجه به مسائل مطروحه مسـئولیت شـما را از جانب خود ملغی شـده اعلام می دارم و هیچ گونه مسـئولیتی در قبال شـما نمی پذیرم چرا که معتقدم شـما در چهارچوب ضوابط و معیارهای تشکیلاتی نمی توانید حرکت کنیـد. لازم است برای تعیین تکلیف وضـعیت خود به منطقه مراجعه کرده و یا تا اعلام نظر سایر رفقای مرکزیت بـدون داشـتن ارتباطات تشکیلاتی منتظر بمانید.(۱)

روابط بابک با تشـکیلات برای مدت کوتاهی قطع می شود. سـپس از او خواسته می شود سر قراری حضور یابد. بابک در نامه ای به توکل و بهرام می نویسد:

روز ۲۶/۸/۶۲ توسط رفیق مادر سـر قرار که به خاطر کمبود بهتر بگویم نداشـتن مکان مجبور بود که در یک خانه مشکوک به سر ببرد، مطلع شدیم که رفقا پیغامی به این شـرح فرسـتادند «وانت را فروختیم بیا پولش را بگیر» رفیق مادر سـر قرار حاضـر می شود و بسـته ای حاوی یک نامه از اعظم و یک پیام دسـتوروار از یدی و دو ارتباط برای وصل کردن رفقای زیر مسئولیتم (...) ... یدی در نوشـته خود امر کرده بود که در صورت قانع نشدن از فلان تاریخ، ۱۵ روز بعد می توانم با اعظم تماس بگیرم. نامه آنها به تاریخ ۲۷/۸/۶۲ به دستم رسید. اعظم تبیینی

۱- نامه اعظم به بابک، مورخه ۲۰/۸/۶۲

تئوریک از ضربات کرده بود (که شاهکاری از تحلیل و بینش او می تواند باشد) همراه با دستور تشکیلاتی و یا بهتر بگویم تعلیق دوباره. یک نسخه از نامه را برای شما خواهم فرستاد. در نامه معلوم نیست کیفرخواست صادر می کنند یا حکم دادگاه انقلاب را، یا سئوال طرح می کند و یا به خاطر ترس و از زیر بار مسئولیت ها شانه خالی کردن دچار جنون شده است (از نظر خودم آخری درست است) در چند بند با اگر و شاید و مگر، امکان، احتمال و غیره به صورت دو پهلو ما را متهم و یا بهتر بگویم محکوم می کند و بعد دستور می دهد که نیروهای زیرمسئولیت خود را تحویل بدهیم (کدام نیرو، حتماً این دفعه مطرح خواهد کرد، هزاران هزار نیرویی که به تو تحویل دادم)، تاکنون او یک نیرو به من تحویل داد که آن را قبلاً ـ اشرف از من گرفته بود و قرار ر– محسن که از ترس به من سپرد، بعد می گوید که دیگر مسئولیت تو را قبول نمی کنم؛ نمی دانم مسئول مستقیم محلات در کمیته مرکزی اوست؟ دستور می دهد به منطقه مراجعه کنم؛ کدام منطقه؟ مگر او چند هفته قبل چنین دستوری به ر — حبیب نداد و باعث دستگیری اش نشد؟ خودش با آنکه هر روزه با خارج تماس دارد؛ از منطقه بی خبر است. حالاـ چگونه من که در بدترین وضعیت امنیتی و مالی و مکانی و ارتباطات و... قرار دارم، می بایست در منطقه با رفقا ارتباط بگیرم؟... امروزه با دریدن ماسک انقلابی از چهره او کلید رمز این دستورات کاملاً برایم روشن شده است که در جواب به نامه او؛ مطالعه خواهید کرد.

امروز از تحویل ر– مهدی که مسئول مستقیم تشکیلاتی اش بودم و بنا به گزارش خودشان به خاطر دستورات من (چه بد چه خوب) فرار کرده، سر باز زده اند! چرا؟ با تحقیقاتی که تاکنون کردم، امروزه معلوم شده که ر– یدی بدون اطلاع من که مسئول تشکیلاتی، پدر، برادر و رفیقشان بودم خانه آنها را به یک میهمانسرای خانوادگی و مکانی برای جلسات و... تبدیل کرده بود، تاکنون مکشوف شده، علاوه بر خانواده فراری از تبریز (که قبلاً به اطلاع کمیته هماهنگی رسانده بودم) که رفیق در جواب گفت: چون خانه بچه ها مکان سازمان است من هم به نوبه خود می توانم رفقای فراری را به آنجا بیاورم.

ص:۳۱۸

(درک رفیق در استفاده از امکانات سازمانی را می بایست در تشکیلات ترویج کرد!!)... ۱۵ روز بعد از آن تاریخ روز تعطیلی است. روز ۱۱/۹/۶۲ اطلاع می دهند که رفیق بهروز گفته شنبه و یکشنبه و دوشنبه قرار فراموش نشود. چرا قرارها عوض می شوند؟ سر قرار نمی آیند. اگر چک امنیتی می خواهند بکنند تا کی؟ اگر بر رابطه ما مشکوکند چرا قطع رابطه نمی کنند و خیالمان را راحت نمی کنند؟! آیا رفقا عازم فرنگ شده اند؟! خدا می داند که رفقا می خواهند به خاطر این کارها ما را دیوانه کنند (هر کاری از اینها بعید نیست) اما امروزه یقین دارم که اعظم توطئه به دام انداختنم را در سر می پروراند! چرا؟ در جواب نامه به اعظم تشریح کردم تا این لحظه سر قرار روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه رفتم اما سر قرار نیامدند، روز چهارشنبه پیغام دادند سر قرار بهروز بیا، باز هم نیامدند، می دانم باور کردن چنین اعمالی برایتان دشوار است و تبیینم را نسبت به اعظم قبول ندارید. همان طوری که وقتی گفتم بیژن خائن مشغول تدارک توطئه است و زهره هر شب برای فریفتن پیشمرگه ها جلسات شبانه می گذارد، پوزخندی می زدید!! امروزه خیانت اعظم محرز است، شاخه شمال را متلاشی کرده، باعث قتل حداقل دو نفر شده (تا آنجا که مدارک نشان می دهد) شما از جریاناتی که بر تحریریه گذشت خبر ندارید که چگونه ر- سیامک و ر- مینا در آستانه دیوانگی قرار داشتند، به خاطر برخوردهای کثیف او. شما از پاسیفیسم حاکم بر کمیته کارگری مرکز به خاطر اختلافات اعظم و یدی خبر ندارید. شما نمی دانید تا آنجا که مدارک گواهی می دهد چگونه اعظم با دست به یکی کردن با اشرف انحرافی ترین تفکرات را در کمیته محلات پیاده کرده... تاکنون یقین دارم که تمام گزارشاتم که حاوی آن است که چگونه چون کلئوپاترا فرمان بر انتصاب، عزل، دوباره به خدمت آوردن، تعلیق و... می داد و می دهد، می باشد، به دست شما نرسیده است. اما خوشبختانه تعداد زیادی از رفقای تشکیلاتی پی به ماهیت کثیف او برده اند، فاکت ها و مدارک و شواهد زیادند (که حتماً به کمیسیون تحقیق ارائه خواهم داد) به خاطر روشن شدن این قضایا و اینکه می داند آرشیو خیانت او نزد من است، به هر دری

می زنـد کـه بـاعث دسـتگیری و قتلـم شـود. در نـتیجه برای جلـو گیری از ایـن جنـایت یگـانه شـیوه انقلابـی را چنین دیـدم که تصـمیمات ضـمیمه را اتخاذ نمایم. در اسفند ۶۱ در مورد بیژن خـائن پیشـنهادی دایر بر دسـتگیری و محـاکمه او نمودم، اما تو، رفیـق توکـل بـا دادن قول شـرف جلوی آن را گرفـتی و فـاجعه اتفـاق افتـاد. این بـار نخواهم گـذاشت چنین خـائنی از ضـعف سازمانی حاکم بر سازمان سوءاسـتفاده کند و یکی دیگر بر ساحل نشینان رودخانه سن اضافه شود. اگر مکان مطمئنی داشتم او را مـدتی زنـدانی کنم تـا تحویـل دادگـاه سازمانی دهم، لحظه ای درنگ نمی کردم. فقط نداشـتن جای مطمئن مرا از این کار تاکنون بازداشـته است. رفقا توجه شـما را به لحظات تاریخی ای که سـرنوشت سازمان به مویی بسـته است جلب می کنم و در انتظار اقدامات قاطع شما هستم. حداقل مدت ۴ ماه است که کوچکترین خبری از شما به ما نرسیده است؛ نمی دانم برنامه شما چیست، طبق اساسنامه سازمانی، می بایست تاکنون کنگره دوم برگزار می شد، هنوز تدارک کنگره [ناخوانا] پیشنهاد می کنم، همـان طوری که در جلسه کمیته همـاهنگی برایتـان نوشتیم جلسه ای از مسئولین تشکیل شود تـا برنـامه ریزی جدیـد صورت گیرد. در صورت تخلف اعظم از دسـتورات ضـمیمه این نامه در صورت امکان بازداشتش خواهم کرد و منتظر پیشنهادات شما خواهم بود وگرنه از این تاریخ تا ۲ ماه دیگر اگر نتوانستم با همه کوشش و امکان سازی که خواهم کرد با شما ارتباط بگیرم، تمـام اسـناد و مـدارک و اطلاعـات خـود را (که هم اکنـون در چنـدین نسـخه در مکـان هـای به طور نسبی امن قرار دارد) در خبرنامه محلات درج خواهم کرد تا دگر بار تراژدی فرخ نگهدار به صورت کمدی یا خاله زنک تکرار نگردد.

پسگفتار — روز چهارشنبه نیز به خاطر احترام به ضوابط تشکیلاتی سر قرار رفتم، اما دوباره نیامدند.

بابک ۱۱/۹/۶۲(۱)

ص:۳۲۰

۱- اسناد درون گروهی. نامه بابک به توکل.

از نامه ضمیمه خبری نداریم و نمی دانیم که دستورات او به اعظم چه بوده است. همچنین نمی دانیم آیا او تهدید خود را مبنی بر انتشار اسناد و مدارک در خبرنامه محلات، عملی ساخت یا خیر؟ اما نامه ای از بابک به بهروز در دست است که در آن ضمن آنکه خواسته شده است نامه فوق را به توکل و بهرام برساند، تأکید شده است که مستوره(۱) نباید آن را بخواند. ضمناً اشاره شده که به اعظم «دستور داده تا تمام رمزها و ارتباطات با رفقای بالا را به ما وصل کند.»

با اوج گیری اختلاف فیمابین اعظم و بابک، مرکزیت اقلیت بابک را به کردستان فرامی خواند. اما بابک در نامه دیگری به توکل و بهرام به محاکمه آن دو می پردازد. او می نویسد:

بنا به وظیفه انقلابی خود، به طور مستمر و پیگیر شما را در جریان امور قرار می دهم؛ اگر چه تاکنون با همه امکاناتی که در اختیار دارید، نه موفق به دریافت جواب نامه و گزارشات شدم و نه رهنمودی دریافت کردم و نه حداقل مبلغی برای ادامه حیات تشکیلات.

برای تکمیل آرشیو سازمانی مضمون مکالمه تلفنی با ر. بهرام را منعکس می کنم. رفیق بهرام در تاریخ ۲۵/۱۰/۶۲ بعد از مدتها تلاش برای تماس گرفتن و دادن آخرین گزارشات، با من تلفنی صحبت کرد که مضمون اصلی مکالمه آن طوری که درک نمودم، چنین بود که تشکیلات را به فرد خائنی چون مستوره بسپارم و خود عازم منطقه کردستان شوم! پرسیدم با چه امکاناتی؟ توسط چه رابطی؟ یا آدرسی؟ گفت با استفاده از آشنای قبلی! گفتم چنین شخصی وجود ندارد و در ضمن مدتهاست بی خبر هستم. گفت جای بچه ها همان نزدیکی هایی است که قبلاً بودی! گفتم چون به خاطر زیر ضرب رفتن فاقد امکانات مالی هستم برایم پول بفرست؛ گفت سعی می کنم، تورا به امان خدا رها ننمایم، برایت پول حواله خواهم کرد. پیشنهاد کردم که برای بررسی اوضاع و روشن شدن قضایا حداقل یکی از رفقا خصوصاً ر.توکل به تهران بیاید. تاکنون یعنی ۱۰/۱۲/۶۲ منتظر تلفن یا پیام یا

۱- در اصل مسطوره. در چند جای نامه تکرار شده است.

حواله رفیق بودم و رفیق رابط نیز بـا لنـدن تمـاس گرفت امـا کوچکترین خبری نشـد. بر روال عادی امشب با رفیق رابط تماس گرفتم. خبر داد که ر. بهرام تلفن کرد چون عازم بود لازم دیـدم چند کلمه ای برای شـما بنویسم. نمی دانم نقدم را به گزارش کمیته مرکزی در مورد نشست و اخراج بیژن را خوانده اید؟ یا نامه هایم را به ر.توکل دریافت نموده اید. می خواستم نامه های متبـادله به رفیق اشـرف و نامه های متبادله با خائنی چون مسـتوره را ریزنویس کنم و برایتان بفرسـتم اما به خاطر کمبود وقت و اینکـه ممکن است بعضـی از آنهـا به دست شـما رسـیده باشـد امتنـاع کردم. در تلفن از دلایـل تصـمیمات اخیر خـود مرا مطلع نکردید! اینکه چرا دوباره به کردسـتان احضار شدم؟ چرا تنها من؟ آیا چون شـهریور ۶۱ برای فحش کاری یا چون دیماه برای محـاکمه در پلنـوم یـا مثـل بهمن تـا خرداد برای گذرانـدن دوره تعلیـق! چرا بـا اصـرار مرا برای سازمانـدهی اصـفهان و شـیراز فرسـتادید؟ در حالی که منطقه مسـئولیتم قبلاً توسط کمیته جنوب در حال سازمانـدهی بود!! بعد از ۴ ماه بلاتکلیفی به مستوره تفویض اختیار نمودید و مرا به عنوان مسئول کمیته محلات و عضوی از کمیته هماهنگی انتخاب کردید، البته با اصرار مسطوره اینکه در آینـده نزدیک کمیته محلات به کمیته ایالتی تبـدیل خواهـد شـد مسئولیت را پذیرفتم (طبق گزارش جلسه اول کمیته هماهنگی).

امروزه آن طوری که از مضـمون صحبت تلفنی شما برمی آید، گویا تصمیم گرفتید کمیته محلات را منحل نمایید! برای برنامه دیگری مرا به کردسـتان احضار نمودید! لطفاً توضیح دهید بنا به چه ضوابط اساسنامه یا نظامنامه چنین تصمیمی گرفته اید؟ آیا برای روشن شدن یک پدیده و تصـمیم قاطع منحل کردن یک کمیته و احضار مسـئول آن، بدون دادن توضیح و جواب نامه و گزارشـاتش عملی لنینی و انقلابـی اسـت؟ آن هـم بـدون آنکه رابطی یـا پیکی یـا حـداقل آدرسـی در اختیـارم قرار دهیـد؟ یا امکانات مال ای که بتوان با آن باقیمانده تشکیلات را سروسامان داد از من می خواهید تشکیلات را در اختیار فرد یا اشخاصی قرار دهم که اشـتباهات و خطاهایشـان جبران ناپـذیر یـا به عبـارت بهتر در حـد خیـانت است؟ گویـا تجربه کارهای بیژن خائن چشمهایتان را به

حقایق آشنا نکرده؟!

می خواهم سئوال کنم به چه دلیل منطقی، امنیتی، ایدئولوژیکی، سیاسی با آنکه خود دارای اطلاعات و امکانات و ارتباطات بیشتر و مسئولیت عظیم تر از ما هستید. برای نظارت و صحت و سقم قضایا و گزارشات، خود به تهران نمی آیید و بنا به مسئولیتی که پذیرفته اید انجام وظیفه نمی کنید؟

رفقا! اگر در رابطه رفیقانه به مفهوم مارکسیستی نبودیم، بل در رابطه برده و برده دار قرار داشتیم، حداقل برده دار زندگی برده را از لحاظ مادی و معنوی به طور نسبی تأمین می کرد در حالی که شما نه تنها وظایف تشکیلاتی خود را فراموش کرده اید بل هر آن با دستورات ضدونقیض خود حیات سازمان را به مخاطره انداخته اید. امروزه مسائل مبتلابه سازمان تنها مربوط به کمیته محلات خلاصه نمی شود که شما حکم به انحلال آن گرفته اید بل تمام تشکیلات کمیته کارگری شمال، مرکز، جنوب، تحریریه در یک بحران عمیق دست وپا می زند. تاکنون با آنکه به طور مداوم و پیگیر انتقادات و گزارشات خود را برایتان فرستادم، موفق به دریافت جواب نشدم، علت چیست؟ آیا مسائل امنیتی است؟ این ما هستیم که به خاطر عدم لیاقت منصوبین شما هر آن زیر ضرب و تعقیب قرار داریم. فکر نمی کنم جواب نامه و انتقادات و گزارشات خطر امنیتی برای شما داشته باشد. شما می توانستید و می توانید بدون کوچکترین ریسک امنیتی (که شما را زیر ضرب ببرد) توسط رفیق رابط جواب نامه و گزارشات ما را بدهید، در حالی که با تماس تلفنی نه تنها مسائلی روشن نمی گردد بلکه علاوه بر به خطر انداختن ما بر اتهامات می افزایند. در تماس تلفنی با کلماتی مبهم و... تصمیماتی چنین حیاتی را ابلاغ می نمایند. بدون اظهارنظر کردن در صحت و سقم گزارشات و نامه و انتقادات؛ بدون تحلیل و تفسیر و مشورت کردن، تصمیم به احضار می گیرد. آن هم بدون ارائه آدرس و رابط و امکانات و رهنمود

۱۰/۱۲/۶۲(۱)

۱- اسناد درون گروهی. نامه بابک به توکل و بهرام.

بابک دریافته بود که دیگر نمی تواند با این تشکیلات همراه باشد. او به این نتیجه رسید که سازمانش «به رهبری جناح توکل از لحاظ ایدئولوژی به انحراف اپورتونیسم چپ که به مراتب از اپورتونیسم راست خطرناکتر است دچار می باشد»(۱)

از آخرین ارتباطات بابک با تشکیلات اطلاع دقیقی در دست نیست. او خود بدون آنکه به تاریخ وقایع اشاره کند سیر جدایی خود را چنین توضیح می دهد:

... تحریریه ضربه خورد. قرار بود آن روز ماشین تایپی را از یکی از بچه های تحریریه به نام سیامک تحویل بگیرم و ماشینم را در اختیار او گذاشتم. بعد از مراجعه به خانه ای که قبلاً قرار گذاشته بودیم، به موارد مشکوک برخورد کردم، از منطقه متواری شدم که دستگیر شدم و پس از یک بازجویی خیابانی آزاد شدم که فرار را بر قرار ترجیح دادم. می بایست خانه مسکونی را تغییر دهم چون سند ماشین آدرس منزل را دربرداشت. باید اعظم را از واقعه خانه زیر ضرب رفته مطلع کنم. در آن موقع از لحاظ عاطفی مسئولیت سرپرستی خانواده قزل [ایاق] را به عهده داشتم. آنها در خیابان سرباز خانه اجاره کرده بودند. همسرم آنجا بود. رفتم آنجا و به اتفاق او عازم کرج شدیم. رفیق محمود در آن موقع به عنوان سرایدار در یک باغ استخدام شده بود. شب را آنجا گذراندیم. فردا سر قرار اعظم حاضر شدم و جریان را به او گفتم. پس فردا با یدی قرار داشتم... یدی گفت که خانه بچه ها لو رفته و مهدی فرار کرده است. روز بعد با بهروز قرار داشتم. سر قرار او حاضر شدم. گفت یدی در پایین منتظر است. با فولکس استیشن او به محل قرار که در پامنار بودم رفتیم. بازجویی آنها از من شروع شد. معلوم گردید که قبلاً به اتفاق اعظم جلسه ای داشتند و علت تمامی ضربات را از جانب من ارزیابی کرده بودند. با آنکه می دانستند در وضعیت بد مالی هستم [از کمک مالی] امتناع کردند. گفتند باید هر چه زودتر به اتفاق خانواده به خارج کشور بروی و یا حداقل خودت را به کردستان برسانی؛ شدیداً مخالفت کردم و

۱- محمود محمودی، بازجویی، مورخه ۲۷/۴/۶۴.

عمل آنها را نارفیقانه دانستم. از آن به بعد سر قرار حاضر نمی شدند. نزدیک به یک ماه در سرگردانی بسر بردیم تا اینکه یک روز بهروز سر قرارم حاضر شد. علت نیامدن سر قرار را به من نسبت داد که شدیداً به او پرخاش کردم و در این مدت شاخه شمال نیز ضربه خورده بود و مسئول مستقیم آن اعظم از جابجایی بچه ها غفلت کرده بود که باعث دستگیری بچه های شمال شده بود. سعید و محمود که در طی مسئولیت مرتضی که خودش تحت مسئولیت اعظم بود بنا به توصیه اعظم هر کدام شش ماه تعلیق شده بودند. در آن موقع سعید در بندر انزلی خانه ای داشت در ملاقاتی که با او در تهران داشتیم تصمیم گرفتیم او بلافاصله خانه اش را تخلیه کند. طی این مدت در باغی که اجاره کردیم و سعید در خیابان اوقاف. نشست های ما در باغ انجام می گرفت و ما تشکیلات را ارتجاعی ارزیابی کردیم. در این موقع کسانی که با هم همکاری می کردیم، محمود، سیاوش، منوچهر، سعید، مهری و من بودیم که بعد از یک ماه بهرام(۱) به ما پیوست. ما تصمیم گرفتیم از تشکیلات جدا شویم و تمام ارتباطات خود را با آن بگسلیم و اقدام به نشر یک خبرنامه بکنیم و سعی کنیم همزمان با شرکت فعال در مبارزه طبقاتی، چهره جناح توکل را افشا نماییم. موفق شدیم اولین شماره نشریه را به مناسبت ۱۹ بهمن منتشر کنیم... در اواخر تابستان بود که کاوه با ما تماس گرفت. قرار شد بعد از خواندن نشریه و اظهارنظر در مورد آن به بحث در مورد اختلافات نظری بپردازیم. در این بحث ها چند نفر دیگر به وسیله کاوه با ما تماس گرفتند. رفیق «م» حسن و بهروز در نشست هایی که ما با حسن و بهروز داشتیم به توافق نرسیدیم و آنها به راه خود رفتند. در این موقع ما سعی کردیم با خارج تماس بگیریم. سراغ منصور رفتیم و به اصرار نامه ای برای هاشم فرستادم. هاشم از جدا شدن ما استقبال کرد اما نامه دیر به دیر می رسید. تا اینکه یکی از رفقا عازم خارج شد (سیمین) به وسیله او پیامی برای تمامی کسانی که قبلاً می شناختم از رسول و هاشم و شالگونی و شهاب نوشتم... تمامی کوشش ما صرف خارج

۱- باید توجه داشت که این بهرام فردی غیر از بهرام (حسین زهری) عضو مرکزیت است.

شـدن از کشور بود و برنامه ریزی برای آنجا که چه کار بکنیم. رفقای راه کارگر در آبان ماه چنین پیشـنهادی کردند و گفتند حرکت کن. اما مـا برای این کـار تصـمیم به وقت زیادی داشتیم و نمی خواستیم از امکانات راه کارگر نیز اسـتفاده کنیم. زیرا ممکن بود فردا در پشت میز مذاکرات از آن سوءاستفاده کنند....»(۱)

بدین ترتیب انشعابی دیگر در اقلیت، اما این بار بی سر وصدا، صورت گرفت. پس از این انشعاب و احتمالاً پس از آنکه بابک مواضع خود علیه مرکزیت را در نشـریه ویژه کـار منتشـر کرد، اقلیت بـا انتشـار اطلاعیه ای در بیست وپنجم تیرماه، او را «کبوتر پرقیچی» حاکمیت خواند.

نفرت بابک از مسـتوره احمـدزاده و رهبری اقلیت بـدان حـد بود که پس از آن که دسـتگیر و روانه بازداشـتگاه شد در معرفی خود گفت: «من محمود محمودی هستم از بازماندگان گروه سیاهکل که چند ماه قبل بر اساس گزارشی که مستوره احمدزاده از اعضای مرکزیت اقلیت به پلیس داد، دستگیر شدم و...»(۲)

مسـتوره احمـدزاده که در دوره های مختلف مسـئول بابک بود و نقشـی ویژه در طرد و حـذف بابک ایفا کرد، بـدون اشاره به نقش خود در این حذف و تصـفیه ها، بعدها نوشت این نوع مناسـبات در سازمان های سیاسـی که به تصفیه مخالف می پردازد «ملهم از ایده تک حزبی و الگوی استالینیستی» است.(۳)

تردید و تزلزل

به گواهی اسناد و مدارک موجود، اقلیت، مسیر انحطاط و فروپاشی را به سرعت می پیمود. بولتن کمیته سازماندهی هسته های مخفی مقـاومت، سراسـر گله و شـکایت از بی عملی اعضـا و هـواداران است. مسـئول بخش جوخه هـای رزمی غرب تهران در جلسه این کمیته می گوید:

یکی از اساسی ترین مشکلات این حوزه، انتخاب ناصحیح مسئول جوخه های

۱- محمود محمودی؛ بازجویی، مورخه ۱۰/۲/۶۴.

۲- رحمان دورکشیده، خیال پردازی و دستی بر آتش از راه دور، آرش؛ شماره ۵۰.

۳- مستوره احمدزاده، رفیق بابک و تشکیلات، گفتگوهای زندان، شماره ۷-۵، ص ۲۶۰.

رزمی و انتظار خارج از توان تشکیلات از این بخش بود. رفقایی که به عنوان جوخه رزمی به ما معرفی شدند در طی مدت قطع ارتباط فاقد هر نوع حرکتی بوده و به یک هسته هوادار که فقط به دور هم جمع می شدند و گه گاه مطالعاتی می کنند تنزل یافته بودند. پس از ارتباط، رفقا در اولین گام عملی مصادره بانک را از جوخه رزمی خواستار شدند که قطعاً خارج از توان آن بود و بی هدفی و ندانم کاری و اصلاً کم کاری بازتاب آن از جانب جوخه بود.

وقتی از مسئول غرب تهران خواسته می شود که از نیروی این «جوخه رزمی» برای پخش اعلامیه ها و تراکت ها استفاده کند، او می گوید: «رفقا قبول نخواهند کرد و بیشتر به فکر حفظ خود هستند.» نویسنده این بولتن درباره مسئول جوخه های رزمی غرب تهران می نویسد: «رفیق درهر جلسه بنا بر اینکه کدام مسئله، مسئله عمده ای بوده عامل بی حرکتی را همان مسئله می دانست.»

نویسنده این بولتن همچنین با اشاره به اینکه وقتی در تاریخ ۵/۲/۶۲ از مسئول یک جوخه خواسته می شود «که در عملیات مصادره ماشین شرکت کند. وی سر قرار حاضر نمی شود و از آن زمان تاکنون با وجودی که سالم می باشد از وی بی خبرند و این نشان می دهد که رفیق نمی تواند قاطعانه در مورد تصمیمات متخذه عمل نماید که این شیوه برخورد باعث نوعی عدم اعتماد به مسئول و تن ندادن به اتوریته سازمان و اتوریته مسئول سازمانی و در هم ریختگی تشکیلاتی می شود». فرد گزارش دهنده می افزاید:

پس از آن (رفتن بدون اطلاع مسئول جوخه رزمی) بلاتکلیفی و ندانم کاری به اوج خود می رسد. به طوری که یکی دیگر از رفقا به بهانه[های] مختلف سعی در کنار کشیدن داشت و ما در هر موردی که برای حرکت داشتیم با بهانه ای روبرو می شویم. در ضمن قابل ذکر است که رابطه بین رفقای جوخه بسیار ناسالم و متشنج می باشد...

بولتن، گزارش های متعددی از این کنار کشیدن های نابهنگام به دست می دهد. «رفیق مریم» قرار بود در بخش مرکز سازماندهی شود. «وی درست در روزی که قرار بود او را به مسئول مرکز معرفی کنیم ناگهان مطرح نمود مسائلی دارد و

چهارچوب نظرات سازمان را قبول ندارد.»

ترس از همکاری تمامی سطوح تشکیلات را دربر گرفته بود. به یاد داریم که در جریان کنگره سال ۶۰ امیر طی نامه ای نوشت تردید و تزلزل رهبران مثل خوره روح اسکندر را می خورد. امیر پس از اسکندر مسئول نظامی شد؛ امیر در دو عملیات نظامی با اسکندر همراه بود. او که فعالیتش را از سال ۱۳۵۸ با فروش نشریات سازمان آغاز کرده بود، پس از انشعاب به سوی اقلیت رفت. مدتی مهران [منصور اسکندری] و مدتی نیز نظام مسئولین او بودند. در آستانه برگزاری مراسم ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ در ارتباط با داود مدائن قرار گرفت. پس از آنکه اسکندر مسئول بخش نظامی شد، امیر نیز تحت مسئولیت او قرار گرفت. در اولین عملیات نظامی، او و اسکندر، داود مدائن، لقمان مدائن و رضا به یک بانک در نزدیکی میدان تجریش دستبرد زدند. دومین عملیات طرح سرقت از بانک در آمل بود. او می نویسد: «از مدتها قبل سوژه ای (بانک) به اسکندر داده شده بود که روی آن عمل شود. برای شناسایی های مربوطه، از زمانی که هنوز داود مدائن دستگیر نشده بود تا آن روز با ترکیب های مختلف برای این کار رفته بودیم و هر بار به دلیلی میسر نشده بود که علت اصلی عدم کشش خود اسکندر بود. وی عملیات را در آن شرایط قبول نداشت. به هر حال تا آخرین بار برای کار فوق اسکندر، حمید، مسعود، حسین، خودم و جلیل رفتیم که اتفاقاً از روز قبل باز اسکندر متزلزل بود و کشش برای این موضوع نداشت. به هر حال آن روز روی سوژه تصمیم به حرکت گرفتیم. ظهر روبروی بانک مستقر شدیم تا اسکندر به ما بگوید که کی این کار را انجام بدهیم و این زمان حدود سه ربع طول کشید از استقرار ما در آن منطقه اهالی مشکوک شده بودند که بالأخره اسکندر اعلام منتفی شدن کار را نمود.»(۱)

اعضای گروه که موفق به سرقت از بانک نشده بودند، طبق برنامه پراکنده می شوند تا چند ساعت بعد در خارج از شهر یکدیگر را بیابند و به تهران بازگردند. اما اسکندر [سیامک اسدیان] و مسعود بریری و علیرضا صفری مورد سوءظن

۱- بازجویی، مورخه ۱۸/۹/۱۳۶۴.

نیروهای امنیتی واقع شده و طی درگیری در روز سیزدهم مهرماه کشته می شوند.

امیر می نویسد: «صبح روز بعد به تهران آمدیم. در تهران روز بعد کاظم را دیدیم و سپس هادی را. از آن روز جایگزین اسکندر، هادی گردید... نیرویی که با مسعود بریری کار می کرد – اصغر – از کار دست کشید و رفت سربازی. حسین نیز یکی از نیروهایش به نام بهروز دستگیر و دیگری قطع رابطه کرد.»(۱)

امیر پیش از کنگره دو بار دیگر دست به سرقت زد؛ این بار از منازل افراد ثروتمند. او اموال مسروقه را به مستوره احمدزاده تحویل داد. روابط امیر با مستوره احمدزاده چنان بود که بعد از کنگره، مستوره احمدزاده و احمد غلامیان لنگرودی به مدت یک ماه و نیم در منزل وی سکونت داشتند. امیر در مقطع ضربات کنار کشید.

وی مجدداً خواستار همکاری با سازمان شده بود. طبق تصمیم مرکزیت قرار شد در ارتباط با تشکیلات ما قرار گیرد. منتها یک دوره به طور جانبی کار کند و در این مورد صداقت او مورد تأیید رفقا قرار گیرد تا سپس در رابطه مستمر و مستقیم سازمان قرار گیرد. در این ارتباط جنبی وی کمال عدم صداقت را از خود نشان داد و به خصوص در گزارش مالی به سازمان این عدم صداقت را به اوج خود رساند. در کمیته روی وضعیت و شیوه برخورد وی نیز صحبت شد. رفیق وضعیت او را مشکوک ارزیابی نموده، معتقد بودند که یا باید ارتباط او قطع گردد و یا در صورت ادامه ارتباط تا مستدل نشدن مسائل می بایست ارتباط با او چنان باشدکه احتمالاً ضربه ای به سازمان منتقل نگردد. از پیشنهادات رفقا یکی این بود که وی را به نقطه امنی منتقل کنیم و در آنجا دقیقاً از او در مورد ابهاماتی که وجود دارد بازجویی کنیم و سپس تصمیم مقتضی در مورد او بگیریم. در جریان این برخوردها با او بودیم که او توسط دو نوار طی انتقاداتی به سازمان و کمیته (مسئول کمیته) اعلام نمود که معتقد به کار با شورای ملی مقاومت می باشد و هم اکنون مشغول فعالیت با این جریان می باشد و خواستار تعیین تکلیف از سوی سازمان بود.

۱– همان.

پاسخ ما به وی این بود که طبق اساسنامه یک عضو سازمان نمی تواند توأماً با سازمان و سازمان سیاسی دیگری همکاری نماید. بنابراین با اعلام چنین موضعی از جانب وی و برخوردهای قبلی که داشت طبق مشورتی که با رفقای مرکزیت سازمان شد عضویت وی از سازمان ملغی گردید.(۱)

امیر که پس از کنگره منفعل شده بود، در اواخر سال ۶۱ از اقلیت جدا شد و همکاری خود را با محفلی از هواداران سازمان مجاهدین آغاز کرد. پس از آن که علیرضا صفری به همراه سیامک اسدیان و مسعود بریری در پاییز سال ۶۰ در آمل کشته شدند. امیر از جانب اقلیت مأموریت یافت تا خانواده وی را تسلی دهد. در این ارتباط، او با فردی به نام «علی صفری» که عضو آن محفل بود، آشنا شد. پس از چند ملاقات دیگر، امیر به علی گفت: «که از همکاری با اقلیت قطع رابطه کرده و در صددم در رابطه با شورا فعالیت کنم و زمینه فعالیتم را نیز مشخص کردم و گفتم خیلی تمایل دارم ارتباطاتی با خانواده کسانی که اعدام شده اند داشته باشم.»(۲)

امیر عضو این محفل می شود. او تلاش کرد از طریق علی که عازم کردستان بود با مهدی سامع ارتباط برقرار کند. ولی چون در آن روزها، سامع در کردستان نبود موفق به این امر نمی شود. امیر که اینک نام مستعار او مهرداد بود دلباخته یکی از دختران محفل به نام منیژه [...] می شود و از او خواستگاری می کند. امیر که همسرش به نام مینا [...] در زندان بود، به دروغ به منیژه می گوید که وی اعدام شده است. منیژه نیز خواهان این ازدواج بود. منیژه برای این ازدواج نظر دیگر اعضای محفل را جویا شد. یکی از اعضای این محفل می نویسد: «یک بار در نشستی منیژه بدون ذکر نام طرفین نظر من و نادر را راجع به ازدواج مجاهدین با مارکسیست ها پرسید که ما مسئله وحدت ایدئولوژیک؟! را در ازدواج به عنوان یک اصل مطرح کردیم و نظر منفی دادیم.»(۳)

۱- بولتن کمیته سازماندهی هسته های مخفی مقاومت سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شماره (۱).

۲- حمیدرضا زمانی کندوانی، بازجویی، مورخه ۲۱/۹/۱۳۶۴.

۳- خانم ف. ح. خ. بازجویی، مورخه ۱۴/۹/۱۳۶۴.

اما آن دو در تاریخ ۱۵/۱۰/۶۲ ازدواج می کنند. این ازدواج دیری نمی پاید. منیژه مدتی بعد یعنی در تاریخ ۵/۵/۶۳ توسط امیر کشته می شود. وی می نویسد: «همان طور که روز قبل گفتم داخل غذای وی سیانور ریختم و او در اثر خوردن غذای فوق کشته شد. سیانور موردنظر را از زمانی که از علی سیانور برای نادر و بچه ها گرفته بودم کمی نگه داشته بودم که از آن استفاده کردم و انگیزه ام نیز از این کار مجموعه اختلافاتی بود که در زمینه های مختلف با هم داشتیم. اختلافات موردنظر مرا وادار به این کار کرد که این زمینه ها در ابعاد سیاسی، فکری شکل گرفت که علت اصلی اش نیز از گزارشاتی که او قبلاً از من برای نادر اینها رو کرده بود شکل می گرفت».(۱) جسد نیمه جان منیژه توسط خانواده امیر به بیمارستان لقمان الدوله منتقل می شود و امیر در تماس با برادر منیژه به وی اطلاع می دهد که خواهرش مسموم شده و در بیمارستان بستری است. پزشکی قانونی در تاریخ ۱۷/۵/۶۳ علت مرگ را «واکنش بسیار شدید سیانور در امعاء و احشاء» مقتول ذکر می کند.

آشکار است که آشفتگی و ترس همه تشکیلات را دربر گرفته بود. ضرباتی که پی درپی بر آن وارد می آمد، بر این ترس و آشفتگی می افزود؛ تا آنجا که یک عضو ترجیح می داد در کارهای پرمخاطره همسر خود را جایگزین خود سازد. ناهید به «رفقا» گزارش می کند:

در مورد رفیق ۱۳۲ (همسر رفیق ۱۲). این رفیق یک فرد عادی است و به شدت می ترسد ما به رفیق ۱۲ گفته بودیم که کارهای بیرونی را به آن رفیق ندهد زیرا که ممکن است امکانات ما را زیر ضرب ببرد و غیره، اما رفیق دستور تشکیلاتی را نقض می کرد و توزیع را به وی واگذار می کرد که در این مورد می گفت «اگر من ضربه بخورم حیف است اما به ۱۳۲، ضربه بخورد چون تجربه اش کمتر است، اشکالی ندارد». رفقا! من از اینگونه استدلالات، از اینگونه برخوردها متنفرم و آن را خرده بورژوایی می دانم.(۲)

۱- حمیدرضا زمانی کندوانی، بازجویی، مورخه ۱۷/۹/۱۳۶۴.

۲- اسناد درون گروهی، نامه ناهید به رفقا، مورخه ۳/۱۰/۶۲.

کشتار در گاپیلون

در کردستان نیز وضع بهتر از این نبود. با آزادسازی مناطقی که در دست گروه های مسلح بود، آنان مجبور به ترک منطقه و عزیمت به کردستان عراق شدند. با وجود این آنان هنوز از «بحران انقلابی» حاکم بر جامعه سخن می گفتند. به گمان آنان «توده ها در موضع تعرض قرار گرفته ... و عملاً به مبارزه انقلابی علیه رژیم برخاسته اند.»(۱) اقلیت همچنان بر این باور بود که «مجموعه شرایط قابل لمس در حدی است که دیگر اثری از اعتقاد به شکست انقلاب هم باقی نمانده است. در تمامی عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شواهد دال بر وجود بحران انقلابی و روند شدت یابی آن است».(۲)

اقلیت در حالی از اعتلاء انقلابی سخن می گفت که خود هنوز درگیر تضادهای داخلی اش بود. این بار تصفیه و انشعاب در این گروه چند نفره با جنگ تن به تن و کشتار همراه بود.

اقلیت پس از ترک کردستان ایران، به کردستان عراق رفت. آنان در روستایی به نام گاپیلون مستقر شدند و رادیوی خود را نیز در آنجا دائر کردند. به دنبال اوج گیری اختلافات مصطفی مدنی و حماد شیبانی با توکل و بهرام، در روز چهارم بهمن ماه سال ۶۴ تعدادی از هواداران جناح مدنی و شیبانی مسلحانه به سوی مقر رادیو حرکت می کنند. چون این مسئله «کاملاً مشکوک تلقی شد» از سوی جناح توکل «آماده باش نظامی» داده شد. توکل همچنین به دو تن از افراد خود مأموریت داد با استقرار در محل روابط عمومی رادیو مانع از ورود مسلحانه افراد به مقر اصلی شوند. پس از آنکه مهاجمان به نزدیکی مقر رادیو رسیدند، از ورود دو تن از پیشمرگه ها که قصد داشتند مسلحانه وارد شوند، ممانعت به عمل آمد. «هنوز چند لحظه ای از دور شدن آنان نگذشته بود که دارودسته مهاجم از دور نمایان شدند.»(۳)

۱- ارزیابی از وضعیت کنونی (بحران انقلابی)، کار، سال هفتم، شماره ۱۹۳، شهریورماه ۱۳۶۴، ص ۱.

۲- همان، ص ۴.

۳- کار، سازمان چریک های فدایی خلق ایران، سال هفتم، شماره ۱۹۸-۱۹۷، دی و بهمن ماه ۱۳۶۴، ص ۵.

مهاجمان در حالی که «حماد و دو فراری از مقر» در میان آنان بودند، مجدداً به روابط عمومی مراجعه کردند. آنان بدون توجه به هشدار محافظین مستقر در روابط عمومی مسلحانه وارد مقر شدند. از این پس درگیری آغاز می شود که در نتیجه آن پنج نفر از طرفین کشته می شوند. «با اتمام درگیری توطئه گران در یکی از مقرهای اتحادیه میهنی اسکان داده شدند. در این موقع مصطفی مدنی که در چادر خود به سر می برد توسط رفقای ما به یکی از اطاقهای پایگاه انتقال داده شد تا از فرار او ممانعت بعمل آید اما ساعتی بعد یکی از مسئولین اتحادیه میهنی برای تحویل گرفتن او مراجعه کرد. ما به این امر اعتراض کردیم و متذکر شدیم که او مسئول و عامل اصلی این توطئه جنایتکارانه است و باید تحت محاکمه قرار گیرد».(۱)

یکی از پیشمرگه های جناح توکل در تک نویسی خود درباره حماد شیبانی می نویسد:

[حماد] از مصطفی مدنی بدش می آمد و او هم در مقابل چنین بود ولی برای چهارم بهمن چنان یکدیگر را بغل کردند که خون چند نفر به جلو پایشان ریخته شد. در داخل مقر فریاد زده بود (رو به چند نفر) که حاضر شوید بر ضد توکل (کامیابی) قیام کنید. تا او را اخراج می کنند و کتباً نامه اخراجش را به دستش می دهند. وی می گوید اگر خونم ریخته شود، نمی روم و او را روی برف های محوطه مقر تا چادر روابط عمومی زمین کش نموده و بیرون می کنند. دستش را می گیرند و می کشند و ناچاراً سر را زمین انداخته به گلاله می رود و باند مسلحشان را می آورند و با شلیك اولین تیر که می دانند آمادگی هست کلتش را مسلح رو به آسمان و پشت به مقر رادیو و رو به پایین و جاده گاپیلون فرار می کند. آن روز کاوه کرمانشاهی که با احمد شنگه مسئولیت نظامی را به عهده گرفته بودند کاوه به ما گفت که کسی شلیك نکند. گفتم نمی گذاریم بیایند بالای سرمان. هر کس آمد ایست می دهم اگر توجه نکرد باید شلیک

ص:۳۳۳

۱- همان.

نمود واِلّا او تو را می کشد. گفت بله اگر کاوه در روز چهارم بهمن در سنگر می نشست بدون اینکه سر پا باشد و بحث کند و خواهش نماید و اخطار می کرد و ایست می داد در مقابل بی توجهی آنها فقط یک تیر هوایی شلیک می کرد. در اول آنها همگی فرار می کردند تا آنها کاوه و اسکندر را نکشتند تیری شلیک نشد و حسن هم که اصلاً جنگ ندیده و آشنایی با اسلحه نداشته از هواداران گروه در آمریکا بود که به گاپیلون آمده بود. احتمالاً سرپا ایستاده در گوشه ای که اصلًا لازم نبود آنجا کسی باشد و فقط یک تیر به منطقه شکمش خورده بود که گویای آن است سر پا ایستاده بوده. اگر کاوه جانب احتیاط را در نظر می گرفت آنها نمی توانستند مقاومت کنند و یا تعداد خیلی بیشتری از آنها کشته می شد زیرا کاوه در خط اول و نزدیک به آنها بود؛ حماد و یدی در عقب و آخر همه افراد می آیند و قبل از همه فرار می کنند.

وی همچنین در تک نویسی خود درباره همسر مصطفی مدنی می نویسد:

... در درگیری و فاجعه چهارم بهمن سال ۱۳۶۴ خورشیدی نیلوفر (مرضیه) در گاپیلون بود. وقتی که افراد نیروهای اتحادیه میهنی عراق برای میانجیگری آمدند، گفتم صبر کنید به توکل (اکبر کامیابی) گفتم راه بدهیم بیایند. گفت: بیایند. توکل (اکبر کامیابی) و مستوره احمدزاده رنگ از چهره شان پریده و در اطاقی نشسته بودند. گفتم مصطفی مدنی را ببریم پشت اطاق پخش کارش را تمام کنیم. پاسخ مثبت داد. مصطفی مدنی در چادرش نبود زیرا بعد از پاسخ مثبت برای ورود پیشمرگان اتحادیه میهنی عراق دنبال مصطفی مدنی می گشتم در چادرش نبود خود را در گوشه ای پنهان نموده که مهری و مجید شیرازی دستهایش را گرفته بودند. بالا می آمدند که نشستم و گلنگدن زدم ولی مریم [مهری؟] جلویش افتادند و نگذاشتند. بعد از این بود که به پشت اطاق گفتم برده شود. در اطاقی زندانی شده بود. زنش با ناهید حرفشان شده بود و زبان درازی ناهید و دادوقال کردن او از پشت پنجره اطاق دیگر باعث کشف شدن مصطفی مدنی شد و همسرش مرضیه (نیلوفر) به پیشمرگان گفت که این اسیر و از دسته دیگر است و او را بردند و به دارودسته اش پیوست ولی مصطفی مدنی شلوارش

را خیس کرده بود داخل اطاق یکی دیگر هم از جناح کمیته مرکزی رفت او را بیاورد و من قصد رفتن به سلیمانیه را داشتم که مرا صدا می کرد.

حدود نیم ساعتی تازه بیشتر او را در اطاق زندانی و قایم (پنهان نموده بودیم) که من با پیشمرگان اتحادیه به گاپیلون رفتم و تراکتور آوردم برای بردن جنازه ها به مسجد با پیشمرگان اتحادیه می گشتیم برای جنازه ها... بعد از چهارم بهمن حماد شیبانی (محمود اخوان بیطرف) را دیدم که از مخابرات بیرون می آید. من و مجید شیرازی بودیم. ماشین را پشت نگه داشته بودم. کلت را مسلح نمود. گفتم مجید این را داشته باش نکند حماد بیاید ولی او از آن طرف رفته الآن سریع برمی گردم دنبالش می روم. کوچکترین حرکتی کرد کارش را بسازیم. ولی محمود اخوان بیطرف (حماد شیبانی) مرا دید که می خواستم به اداره مخابرات بروم. ترسید برگشت با فریاد و داخل مخابرات شد و گفت ماشین را بگیرید و به من بدهید ماشین مال من است. آنها هم خندیده بودند... ولی بیرون نیامد تا من رفتم. مدتی هم منتظر بودیم. نیامد دیگر ناچاراً رفتیم.

به هر حال مرضیه (نیلوفر) مصطفی مدنی را در حالیکه خود را خیس نموده بود نجات داد و بعدها من از افرادی بودم که شورای عالی حکم اعدام مرا صادر نموده و لقب شرافت را برایم درست کردند. فکر کردند که مادرم رسمش شرافت می باشد.

کمیته مرکزی سازمان در اولین اطلاعیه خود نوشت که در رأس این توطئه مصطفی مدنی و فرید – از اعضای سابق اکثریت پس از آنکه از «گذشته ننگین خود» اظهار ندامت کردند به سازمان پیوستند – و حماد شیبانی – نیز طرفدار مجاهدین و شورای ملی مقاومت و اخراجی سازمان است – قرار دارند. این اطلاعیه می افزاید: «سران این باند توطئه گر به نیروهای منطقه پناه برده اند.»

کمیته مرکزی همچنین می نویسد که عوامل رنگارنگ بورژوازی این توطئه را تدارک دیدند تا صدای فدایی بانگ رسای کارگران را خاموش سازند.(۱)

ص:۳۳۵

۱- اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران درباره حمله مسلحانه به مرکز، فرستنده رادیویی سازمان؛ کار، مورخه ۵/۱۱/۱۳۶۴، سال هفتم، شماره ۱۹۷۸-۱۹۷، ص ۷.

کمیته مرکزی در دومین اطلاعیه خود از اتحادیه میهنی کردستان عراق مصراً می خواهد که این «افراد جنایتکار» را به آنان تحویل دهد.(۱) اما در تاریخ نهم بهمن اتحادیه میهنی «افراد این باند توطئه گر» را تحت حمایت پیشمرگه هایش به مقر رادیو آورده و در آنجا اسکان داد. کمیته مرکزی با انتشار اطلاعیه دیگری این اقدام اتحادیه را «دخالت در امور داخلی سازمان» دانسته و خطاب به اتحادیه می نویسد: «اگر به هر دلیل این عناصر را جهت محاکمه به سازمان تحویل نمی دهید... آنها را در مکانی دیگر خارج از مقر رادیو نگهداری کنید.»(۲)

برای روشن شدن ابعاد این واقعه به پیشنهاد اتحادیه میهنی کمیسیونی تشکیل می گردد تا به تحقیق بپردازد. نماینده سازمان شواهد و مدارکی دال بر برنامه ریزی قبلی برای اشغال رادیو در اختیار کمیسیون قرار می دهد. اما گویا نتیجه تحقیقات به سود جناح توکل نبود. بنابراین کمیته مرکزی با انتشار اطلاعیه می نویسد:

چه جای تعجب است وقتی که سازمان مجاهدین خلق، حزب دمکرات کردستان ایران، راه کارگر و سازمان هایی امثال کومله و اشرف دهقانی و خلاصه کلام همه نمایندگان و عوامل رنگارنگ بورژوازی در یک جبهه واحد علیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران متحد می شوند و مشترکاً علیه سازمان موضع می گیرند.(۳)

این اطلاعیه موضع این گروهها و سازمان ها را ناشی از هراس بورژوازی از طبقه کارگر و سازمان چریک هایی فدایی خلق ایران می داند.

بر اساس این بیانیه «باند توطئه گر مصطفی مدنی – حماد شیبانی پیش از اجرای توطئه سفیهانه خود مخفیانه دست به تشکیل ارگان غیرتشکیلاتی به نام شورای عالی سازمان زده و سپس از طریق عوامل خود در کمیته کردستان سازمان

۱- همان.

۲- اطلاعیه شماره ۳، همان.

۳- اطلاعیه شماره ۵، کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرامون حمله مسلحانه به مرکز فرستنده رادیویی سازمان و موضعگیری اتحادیه میهنی کردستان، کار، ص ۷.

طرح تسخیر مرکز رادیویی سازمان را در دستور کار خود قرار دادند.»

به موجب این اطلاعیه در عصر روز سوم بهمن یکی از افراد گروه توطئه گر به مقر گروه اشرف دهقانی که یکی از مراکز توطئه بود رفته و با مادر سلاحی ها قرار برای رفتن به کمیته کردستان را برای روز بعد می گذارد. فردای آن روز فرد مزبور به همراه یکی دیگر از افراد که از مقر رادیو ناپدید شده بود، به همراه مادرسلاحی توسط مسئول قبلی کمیته کردستان که به تازگی به علت فعالیت های ضدتشکیلاتی عزل و اخراج شده بود به کمیته کردستان می روند. با فرارسیدن زمان مقرر آنان «سیم مخصوص بی سیم را می سوزانند و سپس با دو دستگاه لندکروز که از پیش آماده کرده بودند به سوی مرکز فرستنده رادیویی سازمان حرکت می کنند.»(۱)

حماد شیبانی که روز قبل به علت فعالیت های ضدتشکیلاتی از سازمان اخراج شده بود به همراه یکی از پیشمرگه های حزب دمکرات از محل روابط عمومی به یکی از روستاهای نزدیک مقر رادیو رفته و منتظر رسیدن افراد مسلح می ماند. «نزدیک ساعت ۳ بعد از ظهر دارودسته مسلح توطئه گر به روستای مجاور مقر رادیو می رسند و پس از پیوستن حماد شیبانی و دو پیشمرگه فراری از مقر رادیو به آنها، توطئه گران در فاصله بین روستا و مقر رادیو خارج از دید نگهبانان مقر پیاده می شوند و پیاده به سوی مقر حرکت می کنند.»(۲)

طرح اولیه مهاجمان این بود که افراد مستقر در رادیو را غافلگیر کنند؛ ولی چون پیش از آن خبر به توکل رسیده بود آنان آمادگی مقابله را داشتند. مهاجمان به نزدیکی محل روابط عمومی می رسند. «چند تن از افراد ورزیده این باند با آمادگی نظامی قبل از همه خود را به محل روابط عمومی می رسانند». نگهبان از آنان می خواهد که سلاح خود را تحویل داده و سپس داخل شوند ولی آنان امتناع می کنند. «... همزمان با او فرد دیگری به نام مسعود که در کنار قادر بوده است کاوه را به رگبار می بندد... به محض اینکه جنایتکاران توطئه گر کاوه را به رگبار

۱- همان.

۲- همان.

می بندند، یکی از رفقا به نام اسکندر که دورتر از کاوه قرار داشته است، به مقابله با توطئه گران برمی خیزد که احتمالاً عباس یکی از افراد اصلی این باند در همین لحظات به هلاکت می رسد. یکی از جنایتکاران به نام فؤاد که در نزدیک اسکندر سنگر گرفته بود او را به رگبار می بندد و همزمان با آن مسعود و قادر نیز پیکر زخمی کاوه و اسکندر را به رگبار می بندند...»(۱)

کمیته مرکزی در این اطلاعیه خود اتحادیه میهنی را به جانبداری از جناح مدنی – شیبانی متهم می کند. جناح توکل در اطلاعیه دیگر خود ضمن اعتراض به اتحادیه میهنی به سبب تصمیم برای تقسیم امکانات سازمان می نویسد:

این تصمیم همچنین ماهیت رسوای همه سازمان های ایرانی را که در کمیسیون اتحادیه میهنی به عنوان ناظر حضور یافتند فاش و برملا می سازد و نقش آنها را در این ماجرا روشن می نماید.(۲)

البته مهم نیست که این واقعه چگونه رخ داد و چه کسی در آغاز حمله کرد. بلکه آنچه مهم است این است که آنان انحطاطی را به نمایش گذاشتند که در نوع خود کم سابقه بود. آنان نشان دادند که دیگر «مرگ کسب و کارشان» شده است و همچون «گانگسترها» حتی پیکر زخمی یکدیگر را به رگبار می بندند. اقلیت همواره سعی می کرد بین جامعه ایران پس از انقلاب بهمن و جامعه روسیه پیش از انقلاب اکتبر و گروه های سیاسی دو کشور شباهت هایی بیابد اما شاید از یک شباهت غافل ماند. ادوارد راژنیسکی نقل می کند: «وقتی انقلاب ۱۹۰۵ به شکست انجامید هر روز تعداد بیشتری از جوخه های رزمی به باندهای معمولی سارقین و گانگستری تبدیل شدند.»(۳)

ص:۳۳۸

۱– همان.

۲– اطلاعیه شماره ۶، کمیته مرکزی سازمان چریک های فدایی خلق ایران پیرامون حمله مسلحانه به مرکز فرستنده رادیویی سازمان و مداخله آشکار اتحادیه میهنی کردستان در امور داخلی سازمان، کار، شماره ۱۹۹، ص ۱۱.

۳– ادوارد راژنیسکی، نخستین زندگی نامه استالین، ترجمه مهوش غلامی، مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۹۶.

حادثه گاپیلون تصادفی نبود بلکه در نتیجه انباشت هزاران شیوه غیرانسانی بود که این سازمان برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بکار بسته بود.

توکل در مصاحبه ای با ادبیات معمول و مرسوم گفت که این توطئه ای بود از جانب همه بورژوازی و خرده بورژوازی اعم از حاکم و اپوزیسیون علیه تنها نماینده طبقه کارگر. او می گوید چون جنبش امروز برخلاف دوران شاه یک جنبش عموم خلقی و همگانی نیست و هر طبقه با نمایندگان خاص خود در انقلاب شرکت می کند، بنابراین بورژوازی و خرده بورژوازی می کوشند «مانع شرکت مستقل طبقه کارگر در انقلاب بشوند.»(۱)

او می گوید که «مصطفی مدنی یکی از سران این باند به لحاظ سیاه بودن کارنامه سیاسی اش شناخته ترین چهره این دارودسته است.» توکل با اشاره به پیشینه مدنی ادعای او مبنی بر عضویت در هیأت سیاسی را دروغ محض می خواند؛ همانطور که عضویت حماد شیبانی در تحریریه سازمان را. زیرا حماد شیبانی «هیچ گاه در درون تشکیلات سازمان نه توان آن را داشت و نه صلاحیت آن را که عضو یکی از ارگان های عالی سازمان باشد.»(۲)

اما مصطفی مدنی در تعلیل این واقعه به بحران آفرینی رهبری اقلیت اشاره می کند که هر روز علیه حزب و گروهی جنجال می آفرید. حتی در «سیته یونیورسیته پاریس» نیز مخالفین خود را مورد ضرب و شتم قرار می داد و با افتخار از آن صحبت می کرد.(۳) «کلاه بوقی برای هر عضو مخالف این جنجال ها از پیش آماده بود و اگر کارساز نمی افتاد اخراج قطعی می شد.»

مدنی به درستی می گوید:

از نظر من دلارهای کلانی که دستگاه امنیتی صدام دور از چشم اعضاء تشکیلات در اختیار رهبری اقلیت قرار می داد و اسلحه هایی که مخفیانه در

۱- مصاحبه نشریه کار با رفیق توکل مسئول تشکیلاتی رادیو؛ عضو کمیته مرکزی و عضو تحریریه کار؛ ضمیمه کار، شماره ۱۹۹، اسفندماه ۱۳۶۴.

۲- همان.

۳- آرش؛ همان.

بازار سیاه به دلار مبدل می گشت، عامل اصلی جسارت شوم رهبری برای دستور تیراندازی روی دوستان خویش بود. رهبری بی دسترسی به این گنجینه قدرت بخش هرگز جسارت چنین تصمیم مهیبی را نمی توانست داشته باشد.(۱)

این سخن و اعتراف مدنی کاملاً صحیح است؛ ولی می توان پرسید که آیا او پس از چهارم بهمن ماه پی برد که استخبارات عراق پول و اسلحه در اختیار سازمان متبوعش قرار داده است و یا آنکه تاکنون به مصلحت نبوده است آن را برملا کند؟ آیا مدنی به راستی نمی دانست که حماد شیبانی خود با استخبارات روابطی دارد؟ و پول های کلانی از آنان دریافت می کند.(۲) ایشان حتماً مکاتبات حماد شیبانی با ابوخلود را حداقل در جریان کشته شدن بهزاد شهلایی و ارسال کلت «سمکو» که متهم به قتل بود را برای بررسی قطره خونی که روی آن نقش شده بود به یاد می آورد. ایشان حتماً از روابط حسنه شیبانی با این افسر اطلاعاتی عراق از پیش با اطلاع بود.

مدنی می افزاید: «راست این بود که اقلیت، با تدارک ۴ بهمن به دست خویش اقدام به خودکشی کرد و به نقش سیاسی خود برای همیشه پایان داد.»(۳)

مدنی نیز مانند دیگر اعضای اخراجی و مستعفی، زمان خروج خود را پایان حیات سازمان تصور می کند؛ در حالیکه حیات سازمان مدت ها پیش پایان یافته بود. واقعه چهارم بهمن فقط یک کالبدشکافی بود تا درون این کالبد بی روح آشکار گردد.

مهدی سامع عضو پیشین اقلیت با انتشار اطلاعیه ای واقعه چهارم بهمن ماه را نتیجه سیاست های رهبری سکتاریست اقلیت می داند؛ که «پس از کودتای خرداد ۶۲» به صورت تصاعدی تکامل یافت. سامع در این بیانیه به مواردی از جنایات و دروغ پردازی های جناح حاکم بر اقلیت اشاره می کند. مثلاً می نویسد در شهریور ۶۳ یک پیشمرگ اقلیت در یک توطئه درونی به قتل رسید و اقلیت بدون آنکه اجازه تحقیقات لازم را بدهد قاتل او را در یک دادگاه دربسته محاکمه و به اعدام محکوم کرد؛ و یا پس از درگیری نظامی پیشمرگه های اقلیت با ارتش [جمهوری اسلامی] در

۱- همان.

۲- ر.ک به اسناد ضمیمه.

۳- همان.

بهمن ماه ۶۳ دو نفر از پیشمرگه ها کشته و چند نفر دستگیر و تعدادی تسلیم و «یک نفر را نیز خودشان اعدام و جسد او را به رودخانه سقز می اندازند و تنها از آن واحد ۲ نفر به منطقه محرمه بازمی گردند. اقلیت از این درگیری یک افسانه قهرمانانه می سازد، بدون آنکه اصل واقعیت را توضیح دهد.»(۱) سامع ریشه اصلی این درگیری را در فاصله گیری باند حاکم بر اقلیت از صف انقلاب دانسته که با شعارهای پوچ و انقلابیگری مبتذل تضادهای درون خود را شدت می بخشد. سامع که بارها «این باند حقیر و توطئه گر را افشا» کرده است، بار دیگر به معرفی رفقای دیروز خود می پردازد: «۱. اکبر کامیابی (توکل – عباس) – رهبر تئوریک اقلیت. فردی بی ظرفیت بی صلاحیت، خودخواه، توطئه گر، خیال پرداز، غیرصادق و مقام پرست؛ ۲. حسین زهری (بهرام – پرویز) مسئول خارج از کشور اقلیت و چهره مافیایی آن، فردی دروغگو، مزور، بی پرنسیب، سودجو، مال اندوز، بی رحم و فاقد عاطفه انسانی؛ ۳. مستوره احمدزاده (اعظم) – مردد، سطحی، فاقد هرگونه ایمان تئوریک و دنباله رو».(۲)

سامع رهبری اقلیت را بدان خاطر که ادعاهای دروغ و متضاد مطرح می کند «شیاد سیاسی» خوانده و می افزاید: «درگیری مسلحانه اخیر، تنها یک فاجعه نبود، یک جنایت کامل بود، شاید در تاریخ نیروهای سیاسی در نوع خود بی سابقه باشد.»(۳)

پس از آنکه «جنایت کامل» صورت گرفت، جناح مدنی عنوان «شورای عالی» را به نام سازمان اضافه و استقلال خود را اعلام نمود. اعضای این شورا عبارت بودند از: «مصطفی مدنی (امین)؛ محمود اخوان بی طرف (حماد شیبانی – سعید لر)؛ مسعود بوراچالو (فرید)؛ خسرو نوری (یدی)؛ مهدی اصفهانی؛ رضا سلاحی.

اما این کشت و کشتار و انشعاب پس از آن نیز اوضاع اقلیت را بسامان نکرد. اقلیت به مناسبت فرارسیدن ششمین سال جنگ خطاب به کارگران؛ دهقانان؛ سربازان و روشنفکران انقلابی می نویسد که قیام مسلحانه راه حل انقلابی پایان دادن به جنگ

۱- درباره آخرین جنایت باند حاکم بر اقلیت و سرنوشت رقت برانگیز آنان، سازمان چریک های فدایی خلق ایران (پیرو برنامه هویت).

۲- همان.

۳- همان.

است. در متن این اعلامیه آمـده است: «سازمان چریک های فدایی خلق ایران از اسـتقرار یک حکومت انقلابی دمکراتیک در ایران دفاع می کند که در آن قدرت سیاسی در دست کارگران، دهقانان و عموم زحمتکشان قرار داشته باشد.»(۱)

گویـا توکـل فراموش کرده بود که در مصـاحبه سـال گذشـته خود اعلام کرده بود که امروزه جنبش، همگـانی و عموم خلقی نیست و یا آنکه نوشت:

آنجـا که دیگر انقلاب عموم خلقی آخرین ذخایرش را شـلیک می کرد، طبقه کارگر تازه صف آرائی اش را کامل می کرد و پرچم انقلاب را پیشـاپیش توده هـا به اهتزاز درمی آورد. آنجا که اقشار میانی، یکی پس از دیگری یا در مقابل قـدرت حاکم کُرنش می کردند یا تسلیم می شدند و یا ... این تنها طبقه کارگر بود که با تمام افت وخیزها همچنان پیشتاز باقی ماند و پرچم انقلاب را در اهتزاز نگهداشت.(۲)

اگر به تعبیر او جنبش، عموم خلقی نیست، دیگر وعـده تشـکیل حکومت با عموم خلق بی معناست. اما صـرفنظر از این سـخنان پرتنـاقض، جمـع سه نفره توکـل، بهرام و اعظم نیز در بحران غـوطه ور بـود. در نهم خرداد ۱۳۶۶ کمیته اجرایی اقلیت بـا انتشار اطلاعیه ای این بحران را آشکار می سازد. در این اطلاعیه آمده است:

در پی تشدیـد اختلاف ایـدئولوژیک – سیاسـی و تشـکیلاتی در درون سازمان، که منجر به اسـتعفای اعضا و مشاورین کمیته مرکزی سازمـان از جمله رفقا اعظم، توکل و بهروز در فروردین ماه ۱۳۶۶ و انحلال کمیته مرکزی گردید، پیشنهادات متعددی از سوی بخش هـای مختلف تشـکیلات به منظور ایجـاد یـک ارگـان رهبری موقت و برگزاری هر چه فوری تر کنگره سازمان ارائـه گردیـد؛ امـا همـه این پیشـنهادات بـا مخـالفت کمیته خـارج از کشـور روبرو گردیـد. این کمیته که بـا عـدول از مواضـع ایـدئولوژی – سیاسـی سازمـان و دفـاع از مناسـبات تشـکیلات ماقبـل حزبی و محفلی اختلافـات خـود را بـا همـه بخش هـای تشکیلات

۱– اطلاعیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران؛ قیام مسلحانه راه حل انقلابی پایان دادن به جنگ. مورخه شهریورماه ۱۳۶۵.
۲– کار، ارزیابی از وضعیت کنونی، سال هفتم، شماره ۱۹۲، مهرماه ۱۳۶۴، ص ۳.

آشکار نموده بود، در ادامه ارتـداد مسـلکی خود به تشـکیلات شـکنی و انحلال طلبی روی آورد؛ پیوند خود را با تمام بخش های تشـکیلات قطع نمود... مسئول این کمیته، بهرام، که علاوه بر مسئولیت کمیته خارج از کشور مسئولیت امور مالی و روابط خـارجی سازمـان را بر عهـده داشت، بـا سوءاسـتفاده از مسـئولیت خود بودجه مالی و ارتباطات بخش های دیگر تشـکیلات از جمله کردسـتان و مقر رادیو را قطع نمود... و در شـرایطی که کمیته مرکزی سازمـان از فروردین مـاه منحـل شـده بود با انتشار یـک اطلاعیه به نام کمیته مرکزی سازمان در تاریـخ ۶/۳/۶۶ بـا جعـل و تحریف واقعیـات اوج انحلال طلبی خود را به نمایش گذاشت.(۱)

به موجب اطلاعیه بعـدی اقلیت، این اختلاف از درج مقـاله ای بـا عنوان «متحـدین بین المللی پرولتاریـای ایران در عرصه بین المللی» در مهرمـاه سال ۶۵ آغـاز شـد. این مقـاله به دو اردوگـاه در دوران معاصـر اشـاره دارد که در یک اردوگاه کشورهای سوسـیالیستی، پرولتاریای کشورهای امپریالیستی و جنبش های رهایی بخش خلق های تحت ستم و سلطه قرار دارند و در دیگر اردوگـاه امپریـالیسم، کلیـه دولـت هـای مرتجع و کلیه مرتجعین قرار گرفته انـد. در نـتیجه سـیاست اقلیت مبتنی بر همکـاری با کشورهای سوسـیالیستی و جنبش انقلابی طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی اعلام گردیـد. بهرام که این متحدین را برنمی تابیـد بـا انتشار آن مخالفت کرده بود؛ ولی هیأت تحریریه نشـریه کار که آن را با مواضع سازمان همسو یافته بود، آن را منتشـر کرد. بهرام به مخالفت با آن برخاست و در «اسـفندماه ۶۵ صـریح و آشکار ارتداد مسلکی خود را با نوشته باز هم اپورتونیست راست به نمایش گـذاشت، موجودیت اردوگاه سوسـیالیسم را انکار نمود و برای اینکه پوششـی به افکار و اعتقادات بورژوایی خود بدهـد از تبـدیل شـدن انحرافـات اردوگـاه به یک خط اپورتونیستی – رفرمیستی سـخن گفت.»(۲) توکـل در اعتراض به رفتارهای بهرام

۱- اطلاعیه کمیته اجرایی سازمان چریک های فدایی خلق ایران درباره انحلال کمیته خارج از کشور، مورخه ۹/۳/۱۳۶۶.

۲- اطلاعیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران، مورخه ۱۰/۳/۶۶.

در اول فروردین ماه ۶۶ از مرکزیت استعفا داد. عضو دیگر مرکزیت یعنی اعظم به رغم آنکه به تعبیر توکل موضعی سانتریستی داشت در تاریخ ۱۶/۱/۶۶ استعفا داد و بدین ترتیب کمیته مرکزی عملاً منحل شد.

البته مدت کوتاهی بعد جناح توکل گفت: «اختلاف بین اعضای مرکزیت بر سر مسائل تشکیلاتی شدت گرفت.»(۱) زیرا اقلیت به این نتیجه رسیده بود که آنچه «مانع بر سر راه انجام وظایف سازمانی بوده و منجر به بحران های مداوم در تشکیلات» شده است مربوط است به «سیستم تشکیلات و سبک کار.»(۲) سبک کار تاکنون محفلی و ماقبل حزبی و غیرپرولتری بوده است. بنابراین جناح توکل خواهان «نفی این سیستم تشکیلاتی و سبک کار» بود؛ ولی بهرام «از برخورد جدی به مسائل و مشکلات تشکیلات طفره می رفت.»(۳)

«بهرام که شاهد زوال قطعی تفکر اپورتونیستی» خود بود، اموال سازمان را تصاحب کرد و با انتشار اطلاعیه ای به نام کمیته مرکزی سازمان «اوج انحلال طلبی خود را بر همگان آشکار ساخت.»(۴) او سپس «به منظور متوقف ساختن فعالیت صدای فدایی، دست به دامان رژیم عراق گردید و با استمداد از آن، که رادیو سازمان را در اختیار خود گرفت، مانع از ادامه فعالیت رادیو سازمان گردید» و با این «عمل ننگین و شرم آور» خود بی پرنسیبی را به نهایت خود رساند «که در جنبش انقلابی ایران بی سابقه است.»(۵)

بهرام، این «بورژوای مرتد»، پس از انشعاب وارث «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» شد. اعظم، در هفتم خرداد با اعلام جدایی، «هسته اقلیت» را تشکیل داد و نشریه ای به نام سوسیالیسم منتشر ساخت و توکل نیز از تیرماه همان سال و تا مدت ها از عنوان اقلیت همچنان استفاده می کرد.

۱- گزارش سیاسی و تشکیلاتی کمیته اجرایی به کنفرانس سازمان، کار اقلیت؛ سال نهم، شماره ۲۱۱، تیرماه ۱۳۶۶، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۲.

۳- همان، ص ۱۰.

۴- همان.

۵- اطلاعیه، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، مورخه مرداد ۱۳۶۶.

توکل اما همچنان در انتظار «وقوع یک قیام در حین جنگ و حتی پس از آن»(۱) به سر می برد و آن را بسیار جدی می دانست. بنابراین تبدیل جنگ به جنگ داخلی یک وظیفه مبرم سیاسی به حساب می آمد. ایجاد هسته های سرخ در کارخانه ها و محلات و ایجاد آمادگی برای اعتصاب عمومی همچنان در دستور کار توکل بود.

انشعاب، فرصتی فراهم می ساخت تا طرفین با صدور اطلاعیه و انجام مصاحبه یکدیگر را افشاء کنند. مثلاً بهرام که خود یکی از دریافت کنندگان کمک های مالی و تسلیحاتی رژیم صدام حسین بود و متهم اصلی در اختلاس ۱۵ میلیون دلاری بانک سپه شعبه پاریس به شمار می رفت. توکل را متهم کرد که توسط جاسوسه ای از منابع مالی امپریالیستی پول دریافت کرده است. بهرام چون نگران اعتبار سازمان بود در اطلاعیه ای که به همین مناسبت منتشر کرد آورده است:

توکل در خردادماه ۱۳۶۶ پس از اخراج از سازمان ابتدا با اندیشه پیوستن به حزب توده و گرفتن رهبری طیف توده ای – اکثریتی دن کیشوت وار به سوی «اردوگاه سوسیالیسم» شتافت. هنگامی که آنها دست رد به سینه اش زدند بدون هیچ گونه اعتقاد به خط مشی و گذشته انقلابی سازمان چریک های فدایی خلق ایران به سوءاستفاده از نام و اتوریته اقلیت دست زد و سازمان «فدائیان اقلیت» را برپا ساخت. وی با برداشتن اسلحه از آرم سازمان و نفی مشی انقلابی فدائیان خلق، مناسبات دوستانه ای را با طیف وسیعی از جریانات بورژوا – رفرمیست برقرار ساخت. از آنجا که اکثر این جریانات در سال های گذشته دچار انشعاب و تحولات درونی گردیده اند، لذا جبهه سازی های توکل با این جریانات به نتیجه نرسید.

سازمان «فدائیان اقلیت» در سال های گذشته برای تأمین بودجه مالی اش به اقدامات غیرانقلابی و شرم آوری روی آورده است. جنجالی که چندی پیش فرد کم سواد و نیمه دیوانه ای به نام علی فرمانده به عنوان نماینده تام الاختیار توکل به راه انداخت هنوز از خاطره نیروهای مبارز زدوده نشده است. توکل با در اختیار گذاردن

۱- گزارش سیاسی و تشکیلاتی...، کار اقلیت؛ ص ۱۱.

مدارک قلابی روانپزشکی موجب شد تا علی فرمانده نیمه روانی به برپایی یک مطب خصوصی روانپزشکی در کشور سوئد دست بزنند. وی چندین سال به این شغل مشغول بود و پول های حاصله را در اختیار سازمانش قرار می داد تا اینکه سرانجام دولت سوئد وی را تحت تعقیب قانونی قرار داد.(۱)

کشتار در گاپیلون و نثار هزاران ناسزا به یکدیگر مانع از آن نبود که طرفین درگیر بار دیگر به وحدت بیندیشند. زمینه اندیشیدن به وحدت از آنجا ناشی می شد که «شورایعالی» در کنگره ای که اخیراً برگزار کرده بود قطعنامه ای را به واقعه چهارم بهمن ماه اختصاص داد و انتقاد ملایمی از خود کرد. شورای عالی در این انتقاد از خود نوشت که در آن زمان به «محفلیسم و آنارشیسم» درغلتیده بود. توکل که به تازگی پی برده بود ریشه همه انحرافات و مصائب اقلیت نه در جاه طلبی؛ بی پرنسیبی؛ خودستایی؛ بی دانشی؛ سودجویی؛ بی رحمی؛ دروغگویی؛ و سطحی نگری، بلکه صرفاً در سبک کار محفلی و غیرپرولتری نهفته است، از این قطعنامه استقبال و اعلام نمود «مناسبات خود را با این سازمان بر مبنای دوستانه ای قرار می دهیم و می کوشیم در عرصه های مختلف مبارزاتی همکاری و اتحاد نزدیک داشته باشیم.»(۲)

در نتیجه «مناسبات رسمی» بین دو گروه برقرار گردید. آنان طی یک نشست، توافق کردند که کمیسیونی مرکب از نمایندگان دو گروه کار وحدت را به پیش برد. کمیسیون همچنین از اعظم خواست که بار دیگر به آنها بپیوندد؛ اما وی بدین درخواست پاسخی نداد.

یکی از وظایف «کمیسیون وحدت»، ریشه یابی بحران منجر به چهارم بهمن بود. این کمیسیون پس از تحقیقات بسیار اعلام نمود «بحران هایی که سازمان تا اوایل سال ۶۳ با آنها روبرو بود. اساساً بحران های ایدئولوژیک سیاسی بودند. سرمنشأ این

۱- سازمان چریک های فدایی خلق ایران، رسواییهای سازمان موسوم به فدائیان اقلیت (توکل) هیچ ربطی به سازمان چریک های فدایی خلق ایران ندارد. مورخه ۲۲ دی ماه ۱۳۸۵..

۲- موضع سازمان ما نسبت به انتقاد از خود شورای عالی، کار اقلیت؛ سال دهم، شماره ۲۲۰، فروردین ماه ۱۳۶۷، ص ۹.

بحران ها ایـدئولوژیهای عموم خلقی و غیرپرولتری بودنـد که روشـنفکران خرده بورژوا حاملین آن محسوب می شدند.»(۱) اما «بحران هایی که از این پس در سازمان بروز نمودند، اساساً بحران هایی تشکیلاتی بودند.» بحران تشکیلاتی از یک سو و عدم پیونـد بـا طبقه کـارگر از سـوی دیگر مـوجب تغییر ترکیب سازمـان به سـود روشـنفکران خرده بورژوا شـد. در نـتیجه غلبه این روشـنفکران «محفلیسم؛ لیـبرالیسم؛ بوروکراتیسم و آنارشـیسم» در سازمـان رشـد کرد. کمیته مرکزی نیز «بـا انحراف از موازین لنینی تشـکیلاتی؛ شـیوه هـای برخورد غیراصولی؛ توسـل به شـیوه های بوروکراتیک برای حل اختلافات، این بحران را تشـدید نمود. از سوی دیگر بخشـی از نیروهـای تشـکیلاتی (شورایعـالی) به انحرافات دیگری درغلتیدنـد؛ به ایجاد مناسـبات محفلی و فراتشـکیلاتی دست زدنـد؛ و به لیبرالیسم و آنارشـیسم دامن زدند.»(۲) همـه این عوامـل دست به دست هم داد و واقعه چهـارم بهمـن رقم خـورد. امـا کمیسـیون وحـدت از این «ماسـتمالی» کردن موضـوع که در حقیقت فرمـالیسم را نیز به همه آن خطـاها افزود، سودی نبرد. زیرا وحـدت توکل و مدنی بیش از انتشار چند اطلاعیه دوامی نداشت. آنان هر یک به سویی رفتند. امروزه می توان به گروه هـای زیـادی اشـاره کرد که هر یک به نحوی و در زمانی از اقلیت انشـعاب کردنـد. این گروه های تک و یا چند نفره گهگاه با یکدیگر وصلت می کنند و پس از سپری شدن ماه عسل از یکدیگر جدا می شوند.

۱- ضمیمه کار اقلیت؛ سال دهم، شماره ۲۲۵، شهریور ۶۷، ص ۴.

۲- همان.

اکثریت و حاکمیت

در اولین شماره نشریه کار، ارگان سراسری سازمان چریک های فدایی خلق، که در ۱۹ اسفند سال ۵۷ یعنی قریب به یک ماه پس از پیروزی انقلاب انتشار یافت، شعار «نابود باد حاکمیت امپریالیسم و نوکرانش» درج شده بود. این شعار، استراتژی چریک ها را در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب بازمی تاباند. پیش از آنکه ماهیت حاکمیت برای چریک ها آشکار گردد، آنان رویکرد خود را در قبال آن روشن ساختند. انتخاب این شعار بدان معنا بود که انقلابی رخ نداده است و فقط جابجایی قدرت صورت گرفته است. چریک ها برخلاف سنت جاری نیازی به تحلیل پایگاه طبقاتی حاکمیت و مناسبات داخلی و خارجی آن نداشتند. تحلیل آنان از پیش آماده بود و اگر این تحلیل ها با رویدادها منطبق نمی بود، پس بَدا به حال این رویدادها!

در جریان اولین پلنوم سازمان که در مهرماه سال ۵۸ برگزار شد، عده ای که به اقلیت مشهور شدند بر تدوین برنامه اصرار می ورزیدند. تحلیل این عده از حاکمیت روشن بود؛ فقط باید با تدوین برنامه راه تصاحب قدرت توسط نمایندگان پرولتاریا تعیین و هموار می شد. اما عده ای دیگر که در اکثریت بودند، بر ناب سازی ایدئولوژی سازمان تأکید می کردند. از نظر این عده مادامی که سازمان ایدئولوژی خود را از تمامی پیرایه های مائوئیستی و غیر آن، پاکسازی نمی کرد و موضع خود را نسبت به قطب بندی ایدئولوژیک جنبش کمونیستی جهان روشن نمی کرد، تدوین هرگونه استراتژی و تاکتیک به بیراهه رفتن بود. زیرا تدوین استراتژی، مؤخر بر تحلیل نیروهای طبقاتی در کشور و در مقیاس جهانی و تعیین صف انقلاب و ضدانقلاب در سطح جهان و منتج از آن بود.

پس از انشعاب اقلیت، مطالعه آثار تئوریک احزاب کمونیستی جهان در دستور

کار اکثریت قرار گرفت. گرچه در آغاز به خاطر پیشینه اتحاد جماهیر شوروی، نسبت به تئوری های روسی بی اعتمادی وجود داشت، ولی تـدریجاً بـا مطالعه آثار تئوریک احزاب دیگر کشورها «و خصوصاً دفاع شدیـد له دوان دبیر اول حزب کمونیسـت ویتنـام از شوروی و جایگـاه تئوریک حزب کمونیست شوروی» در جنبش کمونیستی این بی اعتمادی جای خود را به پـذیرش تـام و تمـام تئوری هـای آن حزب داد. بنابراین ترجمه آثار تئوریک حزب کمونیست شوروی و انتشار آن به تصویب رسـید و مهم ترین وظیفه کمیسیون ترویج قرار گرفت.

بر پایه این تحولات نظری، اکثریت تدریجاً دیدگاه منسـجمی نسبت به حاکمیت می یافت و از برخی رفتارهای خود فاصله می گرفت.

بلافاصـله پس از انشـعاب اقلیت، فرخ نگهـدار و مصـطفی مـدنی نزد آیت الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور و دبیرکل حزب جمهـوری اسـلامی رفتنـد تـا در فضـایی «غیر بوروکراتیـک و غیربـورژوایی» به ایشـان بگوینـد «که رژیم جمهوری اسـلامی را دربسـت» قبـول ندارنـد، ولی معتقدنـد «در چـارچوب اشــکال غیرقهرآمیز می تـوان بـا ایـن جمهـوری مبـارزه کرد و مبـارزات ضـدامپریالیستی را پیش برد.»(۱) این نماینـدگان همچنین به آیت الله بهشتی گفتنـد که معتقدنـد «امـام خمینی ضدامپریالیسـت است و رهبری این مبارزه هنوز هم به دست ایشان است.» آنان از اعتقاد خود به مهار خشونت در کردسـتان نیز سـخن گفتند و از حزب جمهوری اسـلامی انتقـاد کردنـد که «بیشترین فشار را روی آزادی های سیاسـی آورده است.» آنان به آیت الله بهشتی گفتنـد که: «به بازرگـان و لیبرال هـا هیـچ اعتمـادی ندارنـد و اگر اینهـا بیاینـد سر کـار، خط مشـی» خوددارانه شان نسـبت به حکومت شکسـته می شود. شایـد برای این نماینـدگان سازمـان قابـل پیش بینی نبود که آیت الله بهشـتی نیز بگویـد که خود با بازرگان اختلاف اساسـی دارد. حتی آیت الله بهشتی نیز به آنان توصـیه کرد که برای دریافت کارت حمل سـلاح و پروانه نشر اقدام کنند.

پس از انشعاب، اکثریت به سرعت از جنگ کردستان کنار کشید و به تصحیح

۱- گزارش درون تشکیلاتی؛ ملاقات نمایندگان سازمان با آیت الله بهشتی مورخه ۱۱/۳/۵۹.

دیدگاه های خود پرداخت. اکثریت ضمن قائل شدن به ضدامپریالیستی و ضددیکتاتوری بودن انقلاب، رهبری آن را از آن خرده بورژوازی سنتی دانست که توانسته حاکمیت سرمایه انحصارات وابسته را در هم شکسته و طیفی از نیروهای خرده بورژوایی تا بورژوایی را به حاکمیت برساند. اکثریت، نیروهای سیاسی این طیف را به چهار دسته خرده بورژوازی سنتی، بورژوازی لیبرال، بورژوازی دمکرات و خرده بورژوازی دمکرات تقسیم می کرد. بر اساس این تحلیل گرچه بورژوازی انحصاری حق شرکت در حاکمیت را ندارد و خرده بورژوازی آن را به پس می راند، ولی بورژوازی لیبرال آماده است تا هویت بورژوازی انحصاری را به رسمیت شناخته و در کنار خود جای دهد.

اکثریت با برقرار کردن نسبت مستقیم بین آزادی سیاسی و استقلال سیاسی می پذیرد که «جنبش ضدامپریالیستی – دمکراتیک خلقهای ایران در بعد سیاسی آن که تأمین استقلال سیاسی و آزادی سیاسی باشد به پیروزی رسیده است.»(۱)

اکثریت می داند که جنبش کارگری ایران چنان ضعیف است که حتی اگر بتواند حاکمیت را قبضه کند قادر نخواهد بود حمایت مردمی را برای بقای خود جلب کند؛ ضمن آنکه اساساً هژمونی پرولتاریا در یک جنبش احتمالی توده ای را نامحتمل دانسته و نتیجه می گیرد «احتمال اینکه کمونیست ها، حتی اگر چنانچه سیاست درست در پیش گیرند، بتوانند پشتیبانی وسیع ترین اقشار خلق را تأمین کنند، بسیار ضعیف است. لذا کمونیست ها به تنهایی آلترناتیو قدرت نیستند. انقلاب پرولتری در آستانه وقوع نیست.»(۲)

هدف نهایی مقاله این است که نشان دهد جنبش کمونیستی ایران از تداوم پروسه گسترش مسالمت آمیز مبارزه سود خواهد برد و تبدیل اشکال مسالمت آمیز مبارزه به اشکال قهرآمیز، زمینه حذف آن را فراهم خواهد ساخت. زیرا بار دیگر «آوانتوریسم رشد خواهد کرد و جدایی پیش رو از توده باز هم تداوم خواهد

۱– نشریه به پیش، کردستان؛ ضمیمه شماره ۲، مورخه ۳۱/۴/۵۹.

۲– همان.

یافت.» مقاله، گروه های چپ را از هرگونه ماجراجویی به منظور ساقط کردن حکومت برحذر داشته و هشدار می دهد که «سقوط این حکومت قطعاً به روی کار آمدن یک حکومت آمریکایی منجر خواهد شد.»(۱) اکثریت نشان داد که از تجربه حزب توده درس های لازم را آموخته است.

این دریافت که کمونیست ها آلترناتیو قدرت نیستند و اگر این حکومت سقوط کند یک حکومت آمریکایی جایگزین آن خواهد شد، اکثریت را به حمایت از حاکمیت فرامی خواند. اکثریت از آن پس، خود را حامی «خط امام» می دانست. اکثریت ضمن حمایت از مواضع ضدامپریالیستی «خط امام»، بر تعمیق آن پای می فشرد و از ناپیگیری ها شکوه می کرد. این تاکتیکی بود که در آثار تئوریک مارکسیستی روسی، می شد نشانه هایی از آن پیدا کرد. اولیانفسکی این تاکتیک را چنین توضیح داده است:

تاکتیک صحیح اتحاد و مبارزه را که جنبش جهانی کمونیستی طی پنجاه وچند سال در حل مسئله روابط احزاب پرولتری با بورژوازی ملی، با اپوزیسیون رفرمیستی ناسیونالیستی ضدامپریالیستی آزموده است، می توان چنین شرح داد. تلفیق پشتیبانی از اقدامات مترقی بورژوازی ملی و انتقاد قاطع از محدودیت ها و ناپیگیری های آن، یافتن راه همکاری با جناح چپ آن و برانگیختن این جناح به پیگیری بیشتر به رادیکالیسم و مبارزه آشتی ناپذیر با نوسانات و مصالحه هایش با محافل نو استعماری.(۲)

بدین ترتیب، نظریه «راه رشد غیرسرمایه داری» راهنمای عمل اکثریت واقع گردید. اکثریت نیز بسان حزب توده با استناد بر این نظریه، پیوند با «خرده بورژوازی ضدامپریالیست» و تکیه بر اردوگاه را گامی به سوی سوسیالیسم ارزیابی می کرد.

اکثریت، برای آنکه تهاجم امپریالیسم در هم شکسته شود، «خط امام» را به

۱- همان.

۲- ر. اولیانفسکی، مسائل معاصر آسیا و آفریقا، انتشارات حزب توده ایران؛ چاپ سوم.

اتخاذ سیاست های سختگیرانه نسبت به لیبرال ها ترغیب می کرد. از نظر اکثریت، همه لیبرال ها دوستان آمریکا و ضد انقلاب بودند؛ و دفاع لیبرال ها از آزادی های سیاسی را دروغین می خواند که به منظور مهار انقلاب و تضعیف نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست صورت می گرفت. اکثریت حتی «آزادی های دمکراتیک» را برای لیبرال ها برنمی تابید. زیرا از نظر آنان «آزادی و دمکراسی یک مقوله طبقاتی بود که خودبخود نمی تواند مفهوم ترقی خواهانه داشته باشد.»(۱)

بنابراین آزادی بالاصاله فاقد ارزش می بود. آنچه که آزادی را واجد ارزش می ساخت، در خدمت گسترش و تعمیق مبارزه علیه امپریالیسم قرار گرفتن بود. در تحلیل آنان تصادمات و کشمکش های میان خط امام و لیبرال ها از مواضع طبقاتی آنان سرچشمه می گرفت. «دعوایی میان نیروهایی که خواهان ادامه مبارزه علیه امپریالیسم هستند، با نیروهایی که از ادامه این مبارزه به وحشت افتاده اند و خواستار عقب نشینی و یا توقف انقلابند».(۲)

اکثریت، حساب رئیس جمهور بنی صدر را از لیبرال ها جدا می کرد و در اختلافات میان او و خط امام تلاش می کرد موضعی میانه داشته باشد. از نظر آنها مضمون و ماهیت آزادی ای که بنی صدر وعده می داد با مضمون و ماهیت آزادی لیبرال ها تفاوت داشت. لیبرال ها دشمن حقوق اولیه مردم دانسته شدند که فریبکارانه ماسک آزادی خواهی به چهره زده و خیلی «موذیانه و ظریف» ماهیت طبقاتی خود را پنهان می کنند. اگر آزادی موردنظر بازرگان در خدمت امپریالیسم و سرمایه داران وابسته بود، آزادی موردنظر بنی صدر می توانست با استقبال مردم مواجه گردد؛ البته به شرطی که این آزادی «با مبارزه ای پیگیر با نیروهای سازشکار» همراه گردد.(۳)

از نظر آنان مضمون طبقاتی سیاست های بنی صدر متعلق به بورژوازی ملی و

۱- دوستان مجاهد وظیفه شما جدا کردن صف دوستان و دشمنان مردم است و نه مخدوش کردن آن، کار؛ شماره ۹۴، مورخه ۱/۱۱/۵۹.

۲- دعوا بر سر چیست؟، کار؛ شماره ۹۱، مورخه ۱۰/۱۰/۵۹.

۳- آزادی های سیاسی و پیکار ضدامپریالیستی، کار، شماره ۷۵، مورخه ۱۹/۶/۵۹.

«دارای تمایلات ضدامپریالیستی و استقلال طلبانه» بود.(۱) بدین جهت خطاب به او می گویند که حساب او را از «بازرگان و شرکاء و امثال آنها» جدا می دانند و از وی می خواهند که لیبرال ها را از خود براند.(۲) سپس از رئیس جمهور می پرسند که آزادی وی با آزادی لیبرال ها چه فرقی دارد؟ همچنین سئوالات دیگری مطرح کرده و از رئیس جمهور می خواهد که به آن پرسش ها، پاسخ دهد. این پرسش ها مربوط است به ارتباط با کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی، تجارت خارجی، ملی شدن بانک ها و صنایع و... .

شاید آنچه که اکثریت را به طرح پرسش از رئیس جمهور واداشت، ملاقات نماینده سازمان با نماینده «جنبش مسلمانان مبارز» بود. در این ملاقات نماینده جنبش مسلمانان مبارز «در مورد بنی صدر تأکید داشت که وی لیبرال است. معتقد بود شما فریب حرف هایش را می خورید. اولاً ـ از نظر فردی ثروتمند است، ثانیاً در شورای انقلاب برای مثال در مورد ملی کردن بانک ها مخالف بوده و همواره در موضع گیریها در سمت لیبرال ها بوده و امروز مسائل را به دروغ مطرح می کند و... می گفت در مورد ملی کردن تجارت خارجی فقط حرفش را می زند و در همه موارد عملش چیز دیگری است».(۳)

دیری نپایید که اکثریت، سیاست خود را درباره رئیس جمهور تغییر داد. در روز چهاردهم اسفند سال ۵۹ به مناسبت بزرگداشت دکتر محمد مصدق و به دعوت رئیس جمهور مراسمی در دانشگاه تهران برگزار گردید. جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، جاما و حزب رنجبران از هواداران خود خواستند که در این مراسم شرکت کنند.

این مراسم مانور قدرتی بود برای رئیس جمهور که از مدت ها قبل علیه خط امام سخن می گفت و آن را به انحصارطلبی متهم می کرد. چنانکه پیش بینی می شد

۱- پاسخ به هواداران، کار؛ شماره ۸۸، مورخه ۱۹/۹/۵۹.
۲- آقای رئیس جمهور آیا حاضرید به این پرسش های مردم پاسخ دهید، کار؛ شماره ۸۹، مورخه ۲۶/۹/۵۹.
۳- گزارش درون تشکیلاتی، قرار با امت، مورخه ۱۱/۹/۵۹.

مراسم به خشونت و آشوب کشیده شد. این مراسم، شکاف بین رئیس جمهور و دیگر نهادهای حکومتی را عمیق تر کرد. اکثریت، به ناکامی مراسم اشاره کرد و در تخفیف آن نوشت که جمعیت حاضر در دانشگاه به سختی به صدهزار نفر می رسید. به نظر اکثریت، بارزترین ویژگی میتینگ ۱۴ اسفند آن بود که در سراسر نطق رئیس جمهور و در جریان شعارهای داده شده هیچ شعاری علیه امپریالیسم و مبارزه ضدامپریالیستی نبود.(۱) اکثریت نوشت که «پدیده حمله به اجتماعات و محدود کردن آزادی های سیاسی وسیله ای شده است که رئیس جمهور جوهر سیاست خود را که مغایر منافع و مصالح توده ها و انقلاب است، از چشم مردم پنهان سازد» و از پدیده چماقداری، «چماقی ساخته است برای کوبیدن خط امام و دیگر نیروهای ضدامپریالیست و پیشبرد سیاست های خود.»(۲)

اکثریت، در سال ۵۹ در تحلیل شرایط سیاسی کشور معتقد بود که امپریالیسم می کوشد دولتی میانه رو را بر سر کار آورد و در این مسیر اتحادی از مائوئیست های دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور، مجاهدین خلق، جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب رنجبران و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم شکل گرفته است که همگی در زیر چتر رئیس جمهور گرد آمده اند.(۳) اما حداقل جناحی درون سازمان همچنان امیدوار بود که همه این نیروها از زیر چتر رئیس جمهور متفرق شوند. شاید آنچه که مانع از آن می شد که اکثریت موضع روشن تری نسبت به رئیس جمهور اتخاذ کند، گزارش هایی بود که شاخه های ایالتی به مرکز ارسال می کردند. همه این گزارش ها بدون استثنا موقعیت برتر رئیس جمهور را نشان می دادند. اکثریت منتظر بود تا ببیند که جنگ به نفع چه کسی مغلوبه می شود. اکثریت با استقبال از بیانیه ده ماده ای رهبر انقلاب که یازده روز پس از مراسم دانشگاه صادر شده بود، و در آن موقعیت بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا

۱- پیرامون حوادث ۱۴ اسفند، آقای رئیس جمهور این بازی ها درد مردم را درمان نمی کند؛ کار؛ شماره ۱۰۱، مورخه ۲۰/۱۲/۵۹.

۲- همان.

۳- دولت میانه رو تاکتیک جدید امپریالیسم، کار؛ شماره ۱۰۲، مورخه ۲۷/۱۲/۵۹.

تثبیت و تحکیم گردید، نوشت «گرایشی که بخواهد رئیس جمهور را با لیبرال ها یکی کند و او را از صف نیروهای استقلال و آزادی براند گرایشی خطرناک و به زیان انقلاب است.»(۱)

پس از ۱۴ اسفند اوضاع کشور رو به ناآرامی می رفت. اختلافات میان رئیس جمهور از یک سو و نخست وزیر و حزب جمهوری اسلامی از سوی دیگر هر روز گسترده تر می شد. بیانیه ده ماده ای رهبر انقلاب گرچه به مدت کوتاهی از شدت درگیریها کاست، ولی پایان بخش آن نبود. در آن فضای تیره و تار هیچ سخن ناصحانه ای شنیده نمی شد. نفرت از هر سو زبانه می کشید. گروه هایی که به پیشواز مبارزه مسلحانه رفته بودند، به ناآرامی ها دامن می زدند؛ به طوری که با شروع سال جدید بار دیگر صحنه سیاسی کشور ملتهب شد و «بسیاری از شهرهای میهن در آتش درگیری و زدوخوردهای پردامنه می سوخت.»(۲)

اکثریت نوشت امپریالیسم آمریکا در پی ناکامی از بکارگیری شیوه های مختلف برای نابودی انقلاب ایران اکنون تلاش دارد «جوّ تشنج تب آلودی را در محیط سیاسی میهن حاکم گرداند» تا در تیرگی های گردوغبار آن، دولت میانه رو و مطلوب خود را بر سر کار آورد.(۳)

اطلاعیه ده ماده ای دادستان برای ترغیب سازمان های سیاسی به رعایت قانون با رد و انکار برخی از این گروه ها مواجه گردید. برگزاری اجتماعات و میتینگ نوعی قدرت نمایی به شمار می رفت. این اجتماعات از گزند و آسیب رقبا در امان نمی ماند. حمله به آنان امری رایج بود. این خود به التهابات می افزود. به آشوب کشاندن فضای عمومی کشور در دستور کار برخی از جریانات سیاسی قرار گرفته بود. آنان امید داشتند با گرته برداری از حوادث منجر به سقوط دولت قانونی دکتر

۱- بیانیه ۱۰ ماده ای آیت الله خمینی، اقدامی در جهت تخفیف کشمکش میان نیروهای جمهوری اسلامی همراه با حفظ رهبری خط امام، کار؛ شماره ۱۰۳، مورخه ۱۱/۱/۶۰.

۲- تفرقه، جدایی و جنگ های خانگی خواست امپریالیست است. به درگیریها پایان دهید!، کار؛ شماره ۱۰۷، مورخه ۹/۲/۶۰.

۳- همان.

مصدق در سال ۱۳۳۲ و ماجرای آلنده در شیلی، در سال ۱۹۷۳، دولت رجایی و سپس کل حاکمیت را ساقط کنند.

میتینگ اکثریت به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر، مصادف با یازدهم اردیبهشت سال ۱۳۶۰ که در میدان آزادی تهران برگزار شد دو کشته و چندین مجروح بر جای گذاشت. اکثریت حمله به میتینگ قانونی خود را به حزب رنجبران و مائوئیست های آمریکایی نسبت داد.

رجایی نخست وزیر با اظهار تأسف درباره حادثه خشونت بار مراسم فداییان گفت که گرچه این سازمان فاقد مشروعیت است، ولی دولت مبتنی بر اطلاعیه ده ماده ای دادستانی به حفظ امنیت آنان پای بند است. تأکید رجایی بر فقدان مشروعیت فداییان موجب شد که اکثریت بگوید وی «هنوز اعتقاد محکمی به آزادی و مشروعیت قانونی نیروهای انقلاب ندارد و به میزان زیادی هنوز آلوده به سیاست انحصارطلبانه و تفرقه افکنانه ای است که با آزادی های مصرحه در قانون اساسی مخالفت دارد.»(۱)

در شرایطی که هر روز اوضاع جامعه بغرنج تر می شد، و رئیس جمهور رسماً در قامت اپوزیسیون برانداز ظاهر شده بود، اکثریت با دفاع از رئیس جمهور، شدیدترین حملات را متوجه بازرگان و لیبرال ها می ساخت. اما هنگامی که بنی صدر از سوی رهبر انقلاب از فرماندهی کل قوا خلع گردید و مجلس نیز عدم کفایت سیاسی وی را در دست بررسی داشت، اکثریت نیز عنوان کرد که «هیچ گونه مشروعیت و اعتباری برای بنی صدر به عنوان رئیس جمهور باقی نمانده است»؛ زیرا «علیرغم کوشش های امام خمینی در جهت حفظ اختیارات ریاست جمهوری در چهارچوب قانون اساسی به دلیل عملکرد خودخواهانه و جاه طلبانه و طغیان گرانه آقای بنی صدر صلاحیت وی محل تردید واقع شده است.»(۲)

پس از آن که مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت سیاسی بنی صدر رأی داد،

۱- در اجرای قانون اساسی علیه جنایتکارانی که میتینگ قانونی میدان آزادی را به خون کشیدند چه اقدامی کرده اید؟ آقای رجایی! به مردم پاسخ دهید، کار؛ شماره ۱۰۹، مورخه ۲۳/۲/۶۰.
۲- روند استقرار قانون اساسی و آینده مدافعان رئیس جمهور؛ کار، شماره ۱۱۴، مورخه ۲۷ خرداد ۵۹.

اکثریت، عزل وی را «تحدید قدرت بورژوازی در جمهوری اسلامی» و موجب فروریختن یکی از نقاط اتکاء امپریالیست ها در دشمنی با جمهوری اسلامی دانست(۱) و متعاقب فرار وی از کشور، اکثریت اعلام نمود که نقشه آمریکا برای روی کار آوردن دولت میانه رو با شکست مفتضحانه ای روبرو شده است و «امپریالیسم لااقل در این مرحله، دیگر قادر نیست از طریق نفوذ دادن عناصر خود به طور مستقیم و بلاواسطه قدرت سیاسی را به دست دولت میانه رو بسپارد.»(۲)

در یکصدودومین شماره نشریه کار مقاله ای با عنوان «دولت میانه رو و تاکتیک جدید امپریالیسم» درج شده بود. بنا به تحلیل این مقاله امپریالیسم تلاش داشت که در ایران دولتی میانه رو بر سر کار آورد. در زمان نگارش این مقاله یعنی پیش از آن که بنی صدر از سوی رهبری انقلاب طرد شود، اکثریت او را از دایره «بورژوازی لیبرال» خارج می دانست. بنابراین «دولت میانه رو» که امپریالیسم خواهان روی کار آمدن آن در ایران بود، دولت «بورژوازی لیبرال» بود و نه دولت بنی صدر، اما اینک با حذف شدن بنی صدر، اکثریت ادعا می کند که تحلیلش در آن زمان اصولی و صحیح بوده است.

اکثریت که اکنون بنی صدر را تلویحاً نفوذی امپریالیسم می داند، در توضیح اینکه چرا همواره از بنی صدر دفاع می کرده است می گوید که تلاش داشته است که بنی صدر را به آغوش لیبرال ها نراند و او را در کنار نیروهای خط امام حفظ کند. اکثریت این سیاست را «مشی اصولی امام خمینی می داند که تا اوایل خرداد بنی صدر و مجاهدین را مؤکداً به سوی انقلاب و پذیرش قانون اساسی» فرامی خواندند. اکثریت می افزاید ولی عده ای قشری و انحصارطلب متقابلاً تلاش داشتند بنی صدر را به سوی امپریالیسم برانند تا به گمان خود هر چه سریعتر ماهیت وی را روشن سازند. این جریان قشری فکر می کند «هر کس مثل او فکر نمی کند، هر کس خود او نیست، حتماً دشمن اوست و باید او را افشا و از آن هم

۱- مهدی فتاپور، در برابر خط سازش همچنان از خط امام بدون کوچکترین تزلزل دفاع خواهیم کرد، کار؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۷/۵/۶۰.

۲- ردیابی تاکتیک امپریالیسم تجارب برخورد با دولت میانه رو، کار؛ شماره ۱۲۰، مورخه ۷/۵/۶۰.

بدتر نابود کرد.»(۱) اکثریت ادامه می دهـد که امام با تأکید بر اجرای قانون و نامگذاری سال ۶۰ به نام قانون و پیام ۲۵ اسفند، و نیز دادستانی بـا اطلاعیه ده ماده ای خود، تمام تلاش و مساعی خود را به کار بستند که کار بنی صـدر و مجاهـدین به اینجا کشیده نشود؛ اما با بی درایتی بنی صدر و رهبری مجاهدین، این سیاست درست، نتیجه بخش نبود.(۲)

فرار بنی صـدر که از سوی اکثریت «تجلی اراده خلق هـای سـتمدیده ایران» خوانـده شـد، بار دیگر فرصتی در اختیار این گروه نهـاد که به بازرگان و دولت او حمله کنـد. اکثریت در تحریفی آشـکار، قرار گرفتن مهنـدس مهـدی بازرگان در رأس دولت موقت را در نتیجه بکار افتادن «تمام نیروی اهریمنی» امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا دانسته و برافتادن دولت وی را نیز آغاز فاز دوم انقلاب می دانـد.(۳) توجه داریم که رهبری انقلاب تسـخیر سـفارت آمریکا را حرکتی بزرگ تر از انقلاب اول که سـقوط سـلطنت پهلوی بود خواند؛ ولی اکثریت با مترادف قرار دادن تسخیر سفارت با سقوط دولت بازرگان، دومی را فاز دوم انقلاب می خوانـد و اینک نیز اظهار امیـدواری می کرد که با فرار بنی صـدر فاز سوم انقلاب که همان تأمین خواسـتهای توده های محروم و زحمتکش است، آغاز گردد.

در انتخابـات ریـاست جمهوری که پس از برکنـاری بنی صـدر صورت گرفت، اکثریت بـا حفـظ انتقـادات خود از محمـدعلی رجایی حمایت کرد. دشـمنی با امپریالیسم آمریکا، ضـدلیبرال بودن، عـدم پیونـد و همکاری با سـرمایه داران وفروتنی وقدرت طلب نبودن از اهم دلایلی بود که موجب گردیـد اکثریت به رجایی رأی دهد. همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات میانـدوره ای مجلس نیز برگزار گردیـد. پیش از انتخابـات، اکـثریت اعلام کرد در انتخابـات میـان دوره ای مجلس ترکیبی از مجموعه نیروهـای وفـادار به انقلاب را انتخـاب و معرفی خواهـدکرد. ترکیبی که معرف شـرکت همه نیروهـای مـدافع انقلاب باشد؛ و چون

۱- همان.

۲- همان.

۳- فرار بنی صدر! تجلی اراده خلق های ستمدیده ایران، کار؛ شماره ۱۲۱، مورخه ۱۴/۵/۶۰.

«سهم دیگران را در این جنبش ضدامپریالیستی به رسمیت می شناسد»، بنابراین تنظیم لیست خود را بر روش های انحصارطلبانه مبتنی نخواهد کرد.(۱) صرفنظر از حمایت اکثریت از کاندیداهای خط امام، از سوی اکثریت و حزب توده نورالدین کیانوری، احسان طبری، محمدعلی عمویی، مهدی فتاپور و رقیه دانشگری برای نمایندگی مجلس از حوزه انتخابیه تهران ثبت نام کردند؛ اما صلاحیت هر پنج تن از سوی شورای نگهبان رد شد. اکثریت در اعتراض به این حذف نوشت که این اقدام خلاف اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی، خلاف قانون اساسی و به نحو آشکاری پایمال کردن آزادی های مصرح در قانون اساسی است.

اکثریت معتقد بود که «محافل واقعاً قشری و به ظاهر قشری» با قانون شکنی و ایستادگی در برابر انقلاب و تلاش برای به بیراهه کشاندن آن همان نیات و اهداف رهبران مجاهدین و لیبرال ها و مائوئیست ها و بنی صدری ها و سلطنت طلبان را پی می گیرند و در انتخابات میان دوره ای نیز رهبران خائن مجاهدین، گروه های چپ رو، سلطنت طلبان و شبکه های وابسته به امپریالیسم آرزو دارند کسی در انتخابات شرکت نکند و «سیاست قشری و تنگ نظر به همراه خط آیت و همفکرانش نیز در عمل همین کار را می کنند. آنها زیر پوشش مذهب تلاش خود را به کار بستند که به خصوص سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران در انتخابات میان دوره ای شرکت نکنند. آنها در هر کجا که دستشان رسید، خودسرانه و بدون کوچکترین توضیح قانونی و دلیل منطقی کاندیداهای ما را حذف کردند و ابتدایی ترین حقوق و آزادی های مصرحه در قانون اساسی را زیر پا نهادند.»(۲)

سرانجام اکثریت به همه نیروهای مدافع انقلاب توصیه می کند که خدعه های امپریالیسم را بشناسند و انقلاب را به راهی نکشانند که دشمنان طالبند؛ «راهی که در پایان آن به قول امام خمینی جایی برای هیچ کدام از ما باقی نیست.»(۳)

۱- در انتخابات میان دوره ای مجلس فعالانه شرکت کنیم، کار؛ شماره ۱۱۸، مورخه ۲۴/۵/۶۰.
۲- حذف کاندیداهای ما در انتخابات تهران تمکین به کدام سیاست هاست؟، کار؛ شماره ۱۱۹، مورخه ۳۱ تیر ۱۳۶۰.
۳- همان.

ریاست جمهوری رجایی دیری نپایید. او به همراه نخست وزیر، محمدجواد باهنر، در هشتم شهریورماه طعمه تروریسم مجاهدین خلق شدند و به شهادت رسیدند.

موضع اکثریت این بود که «تروریسم کور و لجام گسیخته ای که امپریالیسم آمریکا آن را به مثابه یک نقشه تاکتیکی در پیش گرفته است»، به منظور ایجاد بی ثباتی در جمهوری اسلامی است. بنابراین پیشنهاد داد که باید هر چه سریعتر همه نیروهای ضدامپریالیست میهن متحد شوند و سپس در کنار اتحاد جهانی ضدامپریالیستی قرار گیرند تا آمریکا را در انجام این تاکتیک خود ناکام گذارند. آنان در پیام تسلیتی که به مناسبت «این اقدام جنایتکارانه» برای رهبری انقلاب ارسال کردند، «بار دیگر آمادگی خود را در دفاع تا پای جان از انقلاب و جمهوری اسلامی و از میهن انقلابی اعلام» داشتند. اکثریت در تحلیلی که از بمب گذاری ها و ترورهای آن ایام به دست داد، نوشت که «توطئه گر اصلی سیا است». بر اساس این تحلیل، نیرویی سازمان یافته و مجرب، متعلق به سازمان اطلاعاتی آمریکا، هدایت این اقدامات «جنایتکارانه» را بر عهده داشتند و «جنایتکاران صدامی نیز در این ارکستر هماهنگ کشتار و تخریب و انفجار جای ویژه ای داشتند.»

بر اساس تحلیل فوق، نیروی سازمان یافته، خطرناک و مجهزی که مستقیماً توسط جاسوسان سیا هدایت و رهبری می شد، به طور عمده دست نخورده باقی مانده بود و در آستانه خرداد ۶۰ به هنگام شکست توطئه دیگر آمریکا یعنی «توطئه باند بنی صدر» از آمادگی لازم جهت عملیات برخوردار بود. پس از آن که مهم ترین مهره جبهه براندازی یعنی بنی صدر افشا شد و سقوط کرد «رهبری ضدانقلابی مجاهدین خلق نیز علم طغیان علیه انقلاب ایران برافراشت و اعلام کرد که علیه جمهوری به اقدامات مسلحانه دست می زند.» این تحلیل می افزاید که بخش بزرگی از هواداران و اعضای سازمان مجاهدین خلق دچار توهم هستند که می پندارند در رأس جبهه براندازی قرار دارند؛ توهمی که «دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی که مستقیماً توسط سیا کنترل و هدایت می شوند» آن را القا

می کند؛ در حالی که صحنه گردان همه این اقدامات سازمان سیا است.(۱)

هنگامی که مهندس مهدی بازرگان در نطق خود در مجلس شورای اسلامی اظهار داشت در این ترورها آمریکا دخالتی ندارد، اکثریت مبتنی بر همان تحلیل خود که آن را برای مقبول ساختنش در چارچوبی خبری بیان کرده بود، سخنان بازرگان را «یاوه گویی» دوست با حسن نیت و بی ریای امپریالیسم خواند که این «سرمایه دار پیر» می کوشد بدین وسیله آمریکا را تبرئه کند. اکثریت می افزاید «توجه کنیم که این علمدار کهنه و پوسیده و ورشکسته سرمایه داری لیبرال ایران با چه خلوص نیتی و با چه شهامتی از دوست بزرگ همه سرمایه داران ایران – آمریکا – دفاع می کند؛ وقتی که می گوید در توطئه های بمب گذاری اخیر سیا دست نداشته است».(۲)

به رغم ترورها و بمب گذاری های سهمگینی که مجاهدین خلق در سراسر سال ۶۰ انجام دادند و امید داشتند از طریق آن قدرت را به دست گیرند، پس از ضرباتی که بر پیکر این سازمان وارد آمد تدریجاً آرامش به کشور بازگشت. از سوی دیگر با حذف لیبرال ها، حاکمیت نسبتاً یکدست شد و از شدت تشنجات کاسته شد و بالأخره در جنگ نیز ایران در موقعیت برتر قرار گرفت؛ به طوری که در سوم خردادماه سال ۱۳۶۱ خرمشهر از دست نیروهای عراقی بازپس گرفته شد و در دیگر خطوط نیز عراق مجبور به عقب نشینی شد. کشور به رغم برخی تنگناها و دشواریها که با آن مواجه بود، شرایط تثبیت شده ای یافته بود. در این شرایط، اکثریت طرح برنامه خود را «برای پیشبرد همه جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران» ارائه کرد. این «طرح برنامه» که شامل دو بخش و هفت فصل است، شامل تحلیلی از انقلاب و پیشنهادهایی برای تعمیق آن می باشد.

این «طرح برنامه» با اشاره به شرایط اقتصادی – اجتماعی که موجب شکل گیری سازمان چریک های فدایی خلق شد و با تحلیل از دوران معاصر و روند جهانی

۱- توطئه گر اصلی سیا است، کار؛ شماره ۱۳۰، مورخه ۱۵/۷/۱۳۶۰.

۲- در حاشیه دفاع بازرگان از مجاهدین تروریست؛ بازرگان: آمریکا دخالتی ندارد، کار؛ شماره ۱۳۱، مورخه ۲۲/۷/۶۰.

انقلاب و نقش اردوگاه سوسیالیستی در این دوران به بیان خصلت ها و ویژگی های مهم انقلاب ایران و دستاوردهای آن می پردازد. بر اساس این «طرح برنامه»، در ماه های اول پیروزی انقلاب حاکمیتی دوگانه با دو رشته نهادهای قدرت و با دو سمتگیری شکل گرفت. یک جناح از حاکمیت که منافع سرمایه داری لیبرال ایران را نمایندگی می کرد تلاش داشت با زدوبند با امپریالیسم، بندهای وابستگی به امپریالیسم را حفظ کند و جناح دیگر می کوشید تسلط همه جانبه امپریالیسم را قطع کند. شورای انقلاب نیز محل تجمع رهبران این دو جریان انقلابی و سازشکار بود. با تسخیر سفارت آمریکا در آبان سال ۵۸ سرمایه داری لیبرال تعرض خود را به نیروهای انقلابی برای به عقب نشاندن آن آغاز کرد. این رویارویی تا تابستان ۶۰ ادامه یافت و در این زمان تاکتیک امپریالیسم برای روی کار آوردن یک دولت میانه رو با شکست سختی مواجه شد و انقلاب خطر بزرگی را از سر گذراند. اما به رغم شکست سنگین سرمایه داری لیبرال، هنوز نیروهای مخالف سمت گیری ضدامپریالیستی و مردمی در حاکمیت حضور دارند و می خواهند نظام غارتگرانه سرمایه داری را پابرجا نگهدارند و آن را گسترش دهند. بدین ترتیب در یک سر طیف حاکمیت جمهوری اسلامی نمایندگان بخشی از طبقات زحمتکش قرار دارند و در سر دیگر طیف نیروهایی قرار گرفته اند که از منافع طبقاتی سرمایه داران دفاع می کنند. «این وضعیت نشان می دهد که هنوز انتخاب راه غیرسرمایه داری، به مثابه راه تکامل اجتماعی و تعمیق خصلت مردمی انقلاب و طرد راه سرمایه داری در حاکمیت جمهوری اسلامی قطعیت نیافته است و خطر انحراف و بازگشت از جهت گیری ضدامپریالیستی و مردمی همچنان جدی است». اکثریت سپس برنامه خود را «برای پیشروی انقلاب در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی» در سه زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارائه می دهد.(۱)

۱- طرح برنامه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) برای پیشبرد همه جانبه انقلاب و شکوفایی جمهوری اسلامی ایران، خردادماه ۱۳۶۱.

اکثریت و اقلیت

اشاره

بازنگری راه طی شده و داوری درباره آن مهم ترین دغدغه بخشی از مرکزیت سازمان بود. قرار بود پلنوم مهرماه ۱۳۵۸ موضع سازمان را در این مورد روشن سازد؛ ولی این نشست نه تنها مؤثر واقع نشد بلکه به اختلافات بیش از پیش دامن زد؛ به طوری که یک عضو برجسته که امکان حضور در این نشست را نیافته بود، نوشت که اپورتونیست های راست خود را رسوا می کنند.(۱)

مرکزیت سازمان آشکارا به دو قطب تقسیم شده بود و چنانکه نقی حمیدیان تصریح می کند فرخ نگهدار و احمد غلامیان لنگرودی در رأس این دو قطب «نقش اصلی و محوری داشتند.»(۲)

نگهدار، کادر ویژه به حساب می آمد و نماد «سیاسی کاری» بود. رفتارهای او در زمان اختفاء در ماه های پایانی عمر رژیم پهلوی متناسب با رفتارهای یک چریک نبود؛ به طوری که برخی از اعضا به او خوش بین نبودند و هشدارهای لازم را داده بودند. اما در شرایط فقدان دانش سیاسی و تئوریک و در کوران انقلاب، که چریک ها به راهنمای عمل نیاز داشتند، نگهدار به مدد توانایی های نسبی خود توانسته بود موقعیت هژمونیک بیابد و «به تنها نویسنده فعال اعلامیه ها و اطلاعیه های سازمان تبدیل» شود.(۳) متقابلاً غلامیان لنگرودی نماد چریکی جزم اندیش بود. این دو از منظر متفاوت به تحولات جامعه می نگریستند. نگهدار توانست با زیرکی لنگرودی را به محاق براند.

۱- حسن میرزائیان؛ نامه به لیلا.

۲- نقی حمیدیان، همان، ص ۳۰۳.

۳- همان، ص ۳۰۲.

فرخ نگهدار در سال ۱۳۲۵ متولد شد. او در آغاز دهه چهل هنگامی که در دبیرستان مروی تحصیل می کرد، تدریجاً با مسائل سیاسی آشنا شد و گهگاه به منزل میرمحمد صادقی، یکی از عناصر شاخص جبهه ملی، که جلساتی در آنجا برگزار می شد، می رفت.

نگهدار در سال تحصیلی ۱۳۴۴ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. در اوایل سال ۴۶ با بیژن جزنی آشنا شد. جزنی از او خواست تا برای احیای سازمان دانشجویی جبهه ملی که عملاً متلاشی شده بود با وی همکاری کند. برای این منظور نگهدار توسط جزنی به دکتر حشمت الله شهرزاد معرفی شد. شهرزاد و نگهدار به اتفاق قاسم رشیدی و مجید احسن که آن دو نیز توسط جزنی به شهرزاد معرفی شده بودند جلساتی برگزار کردند تا با یکدیگر درباره فعالیت های صنفی به تبادل نظر بپردازند. پس از چند جلسه حسن ضیاءظریفی جایگزین شهرزاد شد. مدت کوتاهی بعد، قاسم رشیدی راهی اصفهان شد و جلسات بدون او در منزل مجید احسن و تا زمان دستگیری جزنی و سورکی در تاریخ ۱۹/۱۰/۴۶ ادامه یافت. یک ماه پس از دستگیری جزنی یعنی در تاریخ ۱۹/۱۱/۴۶ نگهدار نیز بازداشت و در دادگاه به پنج سال زندان محکوم شد.

در آبان ماه سال ۴۹ نگهدار مشمول عفو واقع و از زندان آزاد گردید و مجدداً به دانشگاه بازگشت. این زمان مصادف بود با حضور بازماندگان گروه جزنی در جنگل های شمال کشور و اوج تحرکات حمید اشرف برای تأمین نیازمندی های گروه.

حمید اشرف که هنوز نام او لو نرفته بود و مخفی نشده بود همچنان به دانشکده فنی رفت و آمد می کرد. بنابراین نگهدار و اشرف که از دوستان دیرین بودند بار دیگر در ارتباط با یکدیگر قرار گرفتند. می دانیم که علینقی آرش توسط نگهدار به حمید اشرف معرفی شد.(۱)

پس از واقعه سیاهکل و با امنیتی شدن فضای کشور و به راه افتادن موج

۱- نک: جلد اول، ص ۴۲۳.

دستگیری ها و مخفی شدن حمید اشرف، فرخ نگهدار بدین نتیجه رسید که کشور را ترک کند. او در سوم فروردین سال ۵۰ به سوی مشهد حرکت کرد. در آنجا به همراه دختر عمویش که در مشهد ساکن بود به تایباد رفت و از آنجا نیز توسط عوامل محلی به افغانستان رفت و در گرگ آباد به فردی به نام شیرمحمد سپرده شد. فرخ نگهدار که در افغانستان نام مظفر را برای خود انتخاب کرده بود، توانست با کمک شیرمحمد و فرد دیگری به نام ظریف برای خود شناسنامه و گذرنامه جعلی تهیه کند. هشت ماه اقامت پرماجرا در افغانستان و سفر به پاکستان نتوانست او را به اروپا که مورد نظر وی بود برساند. ساواک که مدت کوتاهی پس از متواری شدن وی، ردّ او را یافته بود، توانست او را توسط همان عوامل و در تاریخ نهم آذر سال ۵۰ به ایران بازگرداند. نگهدار این بار نیز به پنج سال حبس محکوم شد. با سپری شدن مدت محکومیت، مدیرکل اداره سوم ساواک در هامش نامه ای به تاریخ ۱۵/۱/۵۶ «مقرر فرمود: در زندان بماند.» نگهدار بالأخره در مردادماه سال ۵۶ آزاد شد و در اواسط سال ۵۷ به عنوان «عضو ویژه» مجدداً به سازمان پیوست.(۱) این عضو ویژه توانست به سرعت موقعیت ویژه ای در سازمان بیابد و در رأس یک جناح قرار گیرد.

با وجود نگرش ها و رفتارهای متفاوت و متضاد نگهدار و غلامیان لنگرودی، که هر یک در رأس یک جناح قرار گرفته بودند، نمی توان قطب بندی درون سازمان را به اختلافات و سلوک فردی این دو فروکاست. توانایی نگهدار در تحلیل شرایط اجتماعی و نگارش اعلامیه های سازمان کافی نبود تا نگاه کادرهای باسابقه را نسبت به مشی پیشین تغییر دهد؛ بلکه این شرایط اجتماعی بود که این کادرها را خواهی نخواهی به تغییر نگاه و رویکرد متقاعد می ساخت. در نتیجه این تغییر نگاه بود که مبارزه مسلحانه در نزد اکثریت کمیته مرکزی نقش محوری خود را از دست داد و جای خود را به تمامی به کار سیاسی سپرد. اقلیت کمیته مرکزی که در رأس آن غلامیان لنگرودی قرار گرفته بود، همچنان با شیفتگی و

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۲۷۹.

احترام به گذشته می نگریست. به همان نسبت که اکثریت از کار مسلحانه دوری می کرد و بر وسوسه های حفظ و نگهداری سلاح فائق می آمد، اقلیت مغلوب این وسوسه ها می شد. پس از مدت ها کشمکش پنهان ادامه همکاری این دو جناح ممکن نبود. اکثریت کمیته مرکزی در یک تصمیم دیرهنگام پذیرفت که مبارزه ایدئولوژیک علنی شود.

هیأت سیاسی سازمان در گزارشی به تاریخ ۶/۳/۵۹ و به شماره ۲۰۳۱ خطاب به «رفقا» می نویسد:

همانطوری که در گزارش جلسه شنبه ۲۷ اردیبهشت ماه مرکزیت که تحت عنوان پیرامون پیشنهادات اخیر اقلیت به رفقا اطلاع داده شد؛ این پیشنهادات در جلساتی به تاریخ ۳۱/۲ و ۲/۳ با رفقای اقلیت طرح گردید. رفقای اقلیت پیشنهادات مرکزیت سازمان را در رابطه با ضرورت بحث درون سازمانی به مدت یک ماه حول مسئله مبارزه ایدئولوژیک علنی و رابطه با رفقای اقلیت نپذیرفتند و در آخرین جلسه اعلام داشتند چنانچه مرکزیت سازمان در مدت یک هفته تصمیم قطعی خود در مورد مبارزه ایدئولوژیک علنی به آنها اعلام نکند؛ رفقا به طور یک جانبه مبارزه ایدئولوژیک را علنی خواهند کرد و مواضع خود را در نشریه ای به نام کار در سطح جامعه اعلام خواهند نمود. (رفقا اعتقاد داشتند که فرصت خواستن مرکزیت برای تصمیم گیری سازمانی سنگ اندازی آگاهانه برای به تعویق انداختن علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک است.)

از این رو مرکزیت در نشست روز ۴/۳/۵۹ خود ضمن اعتراض به برخورد غیرمسئولانه رفقا تصمیم گرفت با توجه به شرایط خاص کنونی و توجه به سمت گیری مثبت رفقای سازمانی نسبت به علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک در نشریه تحلیلی – تئوریک سازمان مثلاً نبرد خلق پیشنهاد جلسه ۲۷/۲/۵۹ خویش را علیرغم اشکالات تشکیلاتی؛ برای احتراز از انتشار دو نشریه [با نام] کار در سطح جامعه به عنوان تصمیم سازمانی به رفقای اقلیت اعلام کند یعنی:

۱. ارگان مبارزه ایدئولوژیک نمی تواند ارگان تبلیغی – سیاسی سازمان، نشریه کار؛ باشد. بلکه باید ارگان دیگری مثلاً نبرد خلق منعکس کننده دیدگاه رفقای

مختلف سازمان منجمله رفقای اقلیت باشد. روشن است درج مواضع سیاسی اقلیت در ارگان تبلیغی – سیاسی سازمان در کنار مواضع رسمی سازمان؛ عملاً به معنی انحلال سیاسی سازمان است و این به هیچ وجه نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد.

۲. ارگان مبارزه ایدئولوژیک علنی مثلاً نبرد خلق یکی از ارگان های سازمان تلقی می شود و مانند هر ارگان دیگری تنها می تواند زیر رهبری مرکزیت سازمان هویت و موجودیت یابد. در این ارگان رفقای اقلیت با امضای خود به طرح تئوریک نظریات خود خواهند پرداخت و از آنجا که در شرایط کنونی ابعاد اختلاف نظر بین اقلیت و اکثریت گسترش یافته است، لذا ما با تأکید بر مصوبات فروردین ماه مرکزیت در زمینه بنیان های اختلاف ایدئولوژیک معتقدیم مبارزه ایدئولوژیک برای نشان دادن عمق انحرافات می تواند در تمامی عرصه ها از جمله تحلیل حاکمیت نیز جریان یابد. شیوه و چگونگی سازماندهی این مبارزه ایدئولوژیک می باید در بحث عمیق تر و زمان بیشتری مورد ارزیابی قرار گیرد.

۳. اتخاذ تصمیم سازمانی پیرامون بقیه خواستهای اقلیت و نظرات پیشنهادی مرکزیت بر عهده رفقای سازمانی خواهد بود. ارگانی که در مورد اقلیت و روابط آن با سازمان تصمیم خواهد گرفت. پس از بحث درون سازمانی مشخص می شود.

مرکزیت پس از جمع بندی گرایشات و نظرات عمومی سازمان، تدارک لازم برای تشکیل این ارگان را فراهم می کند.(۱)

این گزارش از «رفقای سازمانی» می خواهد که نظرات خود را تا تاریخ ۲۰/۳/۵۹ به مرکزیت سازمان ارسال کنند، اما دیگر بی فایده بود؛ زیرا اقلیت تصمیم خود را برای انشعاب گرفته بود.

شماره ۶۱ نشریه کار با دو روز تأخیر به همراه یک ضمیمه منتشر شد. در این

۱– اسناد درون گروهی. نامه هیأت سیاسی به «رفقا»، مورخه ۶/۳/۵۹.

ضمیمه اقلیت کمیته مرکزی نظرات خود را درباره ماهیت حاکمیت و مبارزه ایدئولوژیک علنی بیان داشت. پس از انتشار این ضمیمه، اقلیت با این بهانه که اکثریت در بیان نظرات خود از عنوان سازمان استفاده کرده است، تأخیر و تعلل را جایز ندانست و با انتشار کار مستقل انشعاب را رسمیت بخشید و سازمان را «از پیرایه های غیرمارکسیستی جدا ساخت».(۱) جناح اکثریت در بیانیه ای که به این مناسبت منتشر کرد نوشت که این انشعاب بر پایه تضاد ایدئولوژیک میان دو جریان شکل گرفت که یکی بر پایه بینش گذشته سازمان دفاع از اپورتونیسم چپ را به عهده گرفته است و دیگری با تجهیز به مارکسیسم – لنینیسم بینش و نظریات گذشته سازمان را انحراف از اصول تشخیص داده است.

بر پایه توضیحات این بیانیه، پس از برگزاری پلنوم مهرماه جناح اقلیت با فراکسیون سازی به تدوین نظرات خود پرداخت و با بی اعتنایی به دعوت مرکزیت، از مبارزه ایدئولوژیک طفره می رفت و بالأخره پس از هفت ماه همان «تعابیر سهل انگارانه، ذهنی و چپ نگرانه رایج را به شکلی دیگر به عنوان نظریات مشخص تدوین کرد. با پافشاری جناح اقلیت، مرکزیت سازمان با قبول مبارزه ایدئولوژیک علنی پذیرفت که نظرات هر دو جناح در ضمیمه کار انتشار یابد. اما این روش نیز سودی نداشت و بالأخره اقلیت «به شیوه ای سازمان شکنانه و ماجراجویانه با زیر پا گذاشتن هرگونه ضابطه کمونیستی و بدون در نظر گرفتن نظر رهبری سازمان انشعاب کردند.»(۲)

اکثریت که می دانست حزب توده از این انشعاب خشنود خواهد شد و این امر می تواند بهانه ای در دست مخالفین باشد، در بیانیه خود هشدار می دهد که اپورتونیسم چپ و راست تلاش خواهند کرد از این انشعاب «در جهت ضربه وارد آوردن بر سازمان بهره گیرند.»(۳) اکثریت همچنین می نویسد که حزب توده «محیلانه»

۱- بیانیه سازمان چریک های فدایی خلق ایران درباره انشعاب اقلیت، کار؛ ارگان اکثریت، شماره ۶۲، مورخه ۲۱/۳/۵۹.
۲- همان.
۳- همان.

می کوشد اقلیت را قدرتمند جلوه دهد و از آنان به عنوان اقلیتی در مرکزیت یاد می کند؛ در حالی که مدتهاست که اقلیت در مرکزیت هیچ نیرویی ندارد. اکثریت ضمن تأکید بر اینکه اختلافش با اقلیت «بیش از هر چیز بر سر بینش و جهان بینی طبقه کارگر است»، رفتار «محیلانه» حزب توده را به ترس این حزب از سمت گیری صحیح سازمان منتسب می سازد؛ زیرا این سمت گیری «ناقوس مرگ اپورتونیسم راست حزب توده را در جنبش کمونیستی ایران و جهان به صدا درمی آورد.»(۱) اکثریت، اپورتونیسم راست و اپورتونیسم چپ را لازم و ملزوم یکدیگر می داند که یکی موجب بقای دیگری می شود. بنابراین یادآور می شود که حزب توده «مبارزه ظاهری خود علیه اپورتونیسم چپ را به گونه ای سازمان می دهد که منجر به تقویت چپ و لاجرم تقویت اپورتونیسم راست شود.»(۲) البته نویسنده این مقاله فراموش نمی کند که بگوید حزب توده برای آنکه «در نزد روشنفکران انقلابی» برای خود آبرویی دست وپا کند، «در تبلیغات خود کوشش می کند سیاست ها و معتقدات سازمان را نزدیک به سیاست های حزب معرفی کند.»(۳)

باید پرسید اگر حزب توده به عنوان اپورتونیسم راست بقای خود را در حیات اپورتونیسم چپ جست وجو می کرد، چرا باید از فاصله گرفتن سازمان از اپورتونیسم چپ خرسند باشد و آن را نزدیک به سیاست های خود ارزیابی کند؟ می توان جمله فوق را شاه بیت مقاله دانست که در مقام انتقاد از زبان حزب توده بیان شده است. به عبارت دیگر نزدیک شدن سیاست های سازمان به سیاست های حزب توده تلویحاً مورد اشاره قرار گرفته بود. مسلماً حزب توده تحولات درونی چریک ها را به دقت دنبال می کرد. بنابراین نمی توانسته است سهل انگارانه اقلیت را قدرتمند جلوه دهد و از آن به عنوان اقلیتی در کمیته مرکزی یاد کند. پس از آنکه در سرمقاله شماره ۵۹ نشریه کار تغییر گرایشی از سوی چریک ها مشاهده

۱- چرا تبلیغات و شایعات علیه سازمان شدت گرفته است؟!، کار اکثریت؛ شماره ۶۲، مورخه ۲۱/۳/۵۹، ص ۴.

۲- همان.

۳- همان.

شد، دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده بلافاصله در تاریخ ۴/۳/۵۹ در نامه ای به شماره ۸۷ به «رفقای عزیز» نوشت:

پیش از هر چیز موضع گیری شما را در سرمقاله روزنامه کار شماره ۵۹ به شما تبریک می گوییم. ما آن را به عنوان گام مثبتی ارزیابی می کنیم. چه خوب بود اگر این گام خیلی زودتر از این برداشته می شد.

چریک ها در این سرمقاله اتحاد همه زحمتکشان را برای مقابله با امپریالیسم آمریکا یک ضرورت تاریخی خوانده و نظر خود را درباره اردوگاه و مسئله عصر روشن ساختند. این نظرات همان اعتقادات حزب توده بود. آنان نوشتند:

... زحمتکشان جهان، احزاب و سازمان های ترقی خواه جهان و اردوگاه سوسیالیستی از جنبش ضدامپریالیستی – دمکراتیک مردم ما بی دریغ و قاطعانه حمایت می کنند و عمیقاً نگران سرنوشت آن هستند.

آنان همچنین ضمن تأکید بر اینکه «آیت الله خمینی رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد»، با جریانات آنارشیستی که شعار سرنگونی می دادند مرزبندی کردند.(۱)

حزب توده در این نامه یک خبر محرمانه و یک رهنمود نیز به مخاطبین نامه می دهد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

صرفنظر از مناقشات صوری بین اکثریت و حزب توده این پرسش به جد مطرح است که آیا حزب توده در این انشعاب نقشی ایفا کرد یا خیر؟ زیرا گفته شده است که نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده پس از انشعاب در دیدار با آیت الله بهشتی به ایشان گفت ما وظیفه خود را در قبال چریک ها انجام دادیم.(۲) مراد کیانوری از این سخن، آوردن چریک ها به راه انقلاب بود.

انشعاب اقلیت اما نمی توانست به معنای پایان بحران درون سازمانی باشد. بحران عمیق تر و همه جانبه تر از آن بود که با حذف عده ای بتوان بر آن فائق آمد.

۱- کار، ارگان سازمان چریک های فدایی خلق ایران، شماره ۵۹، مورخه ۳۱/۲/۵۹.
۲- گفت وگو با عبدالله شهبازی.

هیأت سیاسی سازمان در گزارشی به تاریخ ۲۷/۳/۵۹ که طبقه بندی «دو صفر» دارد، ابعاد و عمق این بحران را نشان می دهد:

مرکزیت سازمان در آخرین نشست خود بحران درون سازمان و علل و وجوهی که بحران خود را در آن نشان می دهد، مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار داد. بحران عمیقی که سازمان را فراگرفته است خود را عمدتاً در وجه سیاسی ایدئولوژیک و در این رابطه در مناسبات فیمابین رهبری سازمان و توده های سازمانی نشان می دهد.

نقض سانترالیسم دمکراتیک توسط رهبری سازمان که از جانب تشکیلات مطرح می شود بیان مشخصی است از مقوله اخیر. بحران هر چند عمدتاً خود را در این وجوه نشان می دهد، ولی اینها علت اصلی بحران نیستند. علت واقعی آن را در منازعات طبقاتی باید جستجو کرد که در درون سازمان به روشنی آشکار است و خود را در تمایلات متفاوت بخش های مختلف وابسته به سازمان می نمایاند.

مرکزیت در نشست خود تصمیم گرفت جهت حل بحران تدارک لازم را برای تشکیل پلنوم وسیع (و یا کنگره) فراهم نموده و انرژی سازمان را برای این تدارک کانالیزه کند. در این دوره (دوره تدارک پلنوم وسیع و یا کنگره) کلیه ارگان های سازمان از جمله ارگان رهبری موظفند بر حول مسائل تعیین شده بحث های درون سازمان را پیش برند. بر اساس ارزیابی مرکزیت دوره تدارک حدود دو ماه خواهد بود. پس از پیشرفت نسبی مباحثات درون سازمانی و روشن شدن اختلافات نظری و عملی رفقا و نیز اتخاذ موضع صریح و روشن هر یک از رفقای سازمان نسبت به اختلافات و بلوک بندی احتمالی پلنوم وسیع یا کنگره فراخوانده می شود. در این صورت پلنوم وسیع یا کنگره موفق خواهد شد در کیفیتی بالاتر و با آگاهی به اهمیت تاریخی خود به گزینش و بازسازی ارگانهای رهبری بر اساس برنامه و تاکتیک اکثریت اقدام کند. مرکزیت تعیین مضمون مباحثات و سازماندهی پیشبرد و هدایت آن را به عهده کمیته ترویج و سازماندهی مناسب تشکیلاتی برای این امر را به هیأت سیاسی واگذار کرد.

ص:۳۷۳

لازم به یادآوری است که وظیفه کلیه رفقاست که در تعیین مضـمون مباحثات و چگونگی سازماندهی و شیوه های پیشبرد این امر خطیر به کمیته ترویج و هیأت سیاسی یاری رسانند.

مرکزیت بر اساس ارزیابی خود از مجموعه وظایف و توان کنونی سازمان، با پرهیز آگاهانه از بلندپروازی تصمیم گرفت:

الف: تحلیـل بحران، علل و جنبه های مختلف آن مورد بحث قرار گیرد و به عنوان شـروع کار رفقایی از هیأت سیاسـی موظف به تدوین آن شدند که از طریق نشریه داخلی به سازمان عرضه خواهد شد.

ب: کمیته ترویـج تزهـای مربوط به تحلیـل حـاکمیت و تاکتیـک کمونیست هـا را به سازمان ارائه نموده و ارگان های مختلف سازمـان بر حول آن به مبارزه ایـدئولوژیک بپردازنـد. طبیعی است که ناچار نقـد تئوری و پراتیک پس از قیام سازمان، در این مباحثات و تزها باید تحت بررسی قرار گیرند. همچنین مباحثات پیرامون نقد گذشته در چارچوب نقد پلنوم ادامه خواهد یافت و در شـرایط کنونی به آن ختم می شود. سازمانده اصـلی این کار نشـریه داخلی خواهد بود. مرکزیت به رفقای سازمان هشدار می دهـد که در انتظار تحلیل جامع و بی نقص از برنامه و تاکتیک حـداقل انقلاب ایران نباشـند. مرکزیت سازمان دارای چنین توانی نیست بلکه باید همه رفقای سازمان به همراه مرکزیت در این راستا بکوشند.

مرکزیت سازمان جهت انجام این وظایف هیأت سیاسی و کادرهای مسئول شاخه و بخش های مختلف سازمان را موظف نمود که پس از پیشـرفت نسبی مباحثات در حوزه ها، به سازماندهی کنفرانس های محلی اقدام کنند تا نمایندگان منتخب کنفرانس های محلی در پلنوم وسیع یا کنگره شرکت کنند. هیأت سیاسی در جهت عملی کردن دستورات مرکزیت اقدام خواهد کرد.

در مباحثات نشـست های اخیر مرکزیت سازمان پیرامون بحران و نمودهای آن در تشـکیلات سازمان، مسائلی عنوان شـد که ما طرح آن را برای رفقای سازمان ضروری می دانیم و توجه دقیق همه رفقا را به آن جلب می کنیم:

۱. به موازات حساس تر شدن وضع عمومی جامعه و در خطر بیشتر قرار گرفتن

انقلاب ایران از جانب نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی، بحران سازمان عمیق تر می شود. انقلاب ایران در شرایط کنونی از هر سو در محاصره نیروهای ضدانقلابی قرار گرفته است. جبهه ضدانقلاب هر چه می گذرد متشکل تر و خطرناک تر می شود و متقابلاً مسئولیت تاریخی و وظایف نیروهای طرفدار انقلاب از جمله سازمان بزرگ تر و پیچیده تر می شود. درست در این شرایط حساس، سازمان در انجام وظایف خویش از هر زمان دیگر ناتوان تر شده است. حیات جنبش کمونیستی و به درجه معینی جنبش انقلابی میهنمان به این امر بستگی دارد که ما چگونه و در چه مدتی از این بحران پیروز خارج شویم. لازمه این برخورد دقیق و جدی مسئولانه به مسئله بحران و بازشناسی و اندیشیدن در راستای حل آن است.

واقعیت آن است که سازمان هنوز جوان و ناپخته می باشد. توان ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی آن، هنوز توان دوران کودکی یک سازمان کمونیستی است. در بین اعضا و کادرهای سازمان، رفقایی که سال های طولانی در مبارزه سیاسی توده ها بوده باشند اقلیت کوچکی را تشکیل می دهند. این واقعیت را ترکیب سنی اعضا نشان می دهد. دیسیپلین چریکی در هم شکسته شده است در حالیکه انضباط کمونیستی می رود که شکل گیرد. منش و اخلاق پیشین می رود که از بین رود و هنوز اخلاق ناشی از مشی نوین این خلأ را پر نکرده است. اعتماد به رهبری به شیوه پیشین در حال زوال است و اعتماد نوین جای آن را نگرفته است. در نتیجه این گذار گرایش های سازمان شکنانه و ضداتوریته (در مفهوم نفی هر نوع سانترالیسم) در کنار گرایشهای اصولی و رشددهنده، برای جانشینی اتوریته نوین، خود را نشان می دهند. همانگونه که سازمان در حال گذار از اخلاقیات خرده بورژوایی به کمونیستی است ما شاهد بروز جلوه های نوینی از اخلاق خرده بورژوایی هستیم. وحدت بر اساس تاکتیک و برنامه در سازمان می رود جای خود را به وحدت بر اساس ایدئولوژی و نیز تاکتیک و برنامه بدهد. در این گذار ما شاهد گریستن، بر بستر بیماری افتادن رفقایی هستیم که ناراحتی خویش را از انشعاب و از دست رفتن وحدت پیشین

بدین گونه نشان می دهند. این وقایع نشانه ای است از ضعف این رفقا در مقابله با بحران. آری بحران همه سلول های سازمانی را دربر گرفته یا به زودی دربر خواهد گرفت و هر یک از رفقای سازمانی را به شکلی تحت تأثیر خویش قرار خواهد داد. این بحران انرژی عظیمی از سازمان را به ناچار – در حالی که جنبش نیاز شدید بدان دارد – صرف حل بحران درونی خواهد کرد. ولی تفاوت این بحران با نمونه هایی از آن که در گذشته سازمان وجود داشته در این است که بحران کنونی، بحران رشد است نه قهقرا رفتن. ایده های پرولتری و خرده بورژوایی هر کدام می کوشند که خود را به سازمان تحمیل کنند. از این رو جدالی تازه را در سازمان به پیش می برند.

۲. بعضی از رفقا در برخورد با رفقای اقلیت، چه آنها که در سازمان مانده اند و چه آنها که رفته اند، برخورد غیرمسئولانه داشته اند. این دسته از رفقا به جای برخورد ایدئولوژیک سیاسی، به جای برخورد کمونیستی و رفیقانه با آنها شیوه های غیرکمونیستی و دشمنانه اتخاذ کرده و گاهی به درگیری متوسل شده اند. ما قویاً این شیوه ها را محکوم کرده...

۳. برخی از رفقا راه حل بحران را در تشکیل هر چه سریع تر پلنوم می دانند. هدف این رفقا در درجه اول بازسازی رهبری سازمان است. در واقع آنها برای پلنوم مضمونی تشکیلاتی قائل هستند و مایلند بحران ایدئولوژیک – سیاسی و منازعه طبقاتی داخلی سازمان را به شیوه تشکیلاتی – بازسازی مرکزیت – حل کنند. رفقا! مرکزیت سازمان بازتاب ضعف ها و ناتوانی های سازمان است. این تفکر که مرکزیت را تافته جدابافته ای از تشکیلات می داند، اساساً نادرست و غیرعلمی است. این تفکر خود را به اشکال گوناگون در مناسبات بین رهبری و تشکیلات نشان می داده است. زمانی – همانگونه که تاکنون بوده است- از مرکزیت می خواهد که همه مسائل را برای او حل کند و خود در حل معضلات زحمت اندیشیدن و کوشیدن را به خود راه نمی دهد و مرکزیت نیز رسالت حل تمام مسائل را به تنهایی به عهده خود می گیرد و بدین ترتیب خطاهای اساسی می کند – همان گونه که مرکزیت مرتکب شده – وقتی

رویاها نقش بر آب می شود، اشتباهات خود را نشان می دهند. آنگاه گرایشات گوناگون طبقاتی خود را در مناسبات جدید رهبری و تشکیلات نشان می دهند.

دسته ای از رفقا به خودشان نیز بی اعتماد می شوند و این بی اعتمادی را مطلق می کنند. عده ای دیگر منفعل می شوند. عده ای دیگر به نفی هر نوع اتوریته می رسند و مشی تخریبی و سازمان شکنانه و انحلال طلبانه در پیش می گیرند.

۴. ما هر نوع تشکیل پلنوم وسیع یا کنگره را بدون تدارک مقدماتی و با عجله و شتاب نادرست می دانیم. این را صریح و آشکار به رفقا می گوییم. رفقایی که اینگونه می اندیشند به اعتقاد ما از پلنوم اول درس های لازم را نگرفته اند. افراد و ارگان های سازمان با تفکر و مشی سیاسی آنهاست که معنی پیدا می کنند. تعویض افراد و ارگانها چنانچه به تعویض یا تحکیم خط رهبری نینجامد در واقع فقط وظیفه پلنوم را تا سطح تشکیلات تنزل دادن است... .(۱)

اکثریت کمیته مرکزی که توانسته بود به تعبیر خود ۹۰ درصد کادرها، اعضا و هواداران را با خود همراه سازد، از آن پس «کج روی ها و انحرافات اقلیت» را به آنان گوشزد می کرد.

حاکمیت و تحلیل ماهیت آن

گفتیم که در آغاز، گذشته سازمان مورد بحث و اختلاف بود؛ ولی اقلیت آن را به ترکیب و ماهیت حاکمیت تعمیم داد و نظر خود را در این باره در ضمیمه کار بیان داشت و پس از انشعاب نیز از اکثریت انتقاد می کرد که فاقد تحلیل درباره ماهیت حاکمیت است. در نتیجه مهم ترین مسئله ای که اینک اکثریت با آن مواجه بود، ارائه تحلیل درباره حاکمیت بود. اقلیت، حاکمیت برآمده از انقلاب را ارگان سازش بین خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط می دانست و بورژوازی متوسط را نیز به دو جناح حزب جمهوری اسلامی و لیبرال ها تقسیم می کرد، اکثریت این نحو تحلیل را تقلیدی کورکورانه از لنین می دانست که بورژوازی را به دو جناح

۱- اسناد درون گروهی.

لیبرال و کلریکال (مذهبی) تقسیم می کرد. اکثریت از اقلیت می خواست چنانچه به تحلیل خود و لوازم آن پای بند است، باید منشأ طبقاتی و منافعی که این دو جناح یعنی حزب جمهوری اسلامی و لیبرال ها را از یکدیگر متمایز می سازد، نشان دهد. اکثریت تأکید می کرد که ویژگی مذهبی کفایت نمی کند که عامل جداسازی دو فراکسیون بورژوازی از یکدیگر باشد. اکثریت همچنین از اقلیت می خواست ادعای خود را مبنی بر اینکه بین خط امام و خط حزب جمهوری اسلامی تضاد ریشه ای (تاریخی – طبقاتی) وجود دارد، ثابت نماید و این تضاد را نشان دهد. اکثریت توضیح می داد که: «هر کس یک جو مغز در سر داشته باشد» درمی یابد که «سیاست های مورد تأیید آیت الله خمینی» با سیاست های حزب جمهوری اسلامی تضاد قابل ملاحظه ای ندارد.»(۱)

اکثریت می گفت اقلیت برای آنکه نشان دهد حاکمیت بورژوایی است و نه خرده بورژوایی، انتظاراتی از آن دارد که فقط و فقط پرولتاریا می تواند آن را تأمین سازد از جمله انهدام ماشین دولتی.

به نظر می رسد که اکثریت نیز خود دچار تناقض شده بود؛ زیرا می گفت:

مارکس، انگلس و لنین در تحلیل ها و جمع بندی هایی که از نخستین انقلاب کارگری جهان ارائه داشتند، نشان دادند که چگونه پرولتاریا به علت بی تجربگی پس از فتح پاریس برای نابودی ارگان ها و نهادهای رژیم گذشته اقدام نکرد و این خود یکی از دلایلی بود که شکست کمون را تسریع کرد.(۲)

به عبارت دیگر پرولتاریا نیز می تواند بنا به هر علت و دلیلی از جمله بی تجربگی از انهدام ماشین دولتی بازماند. به عبارت بهتر اگر از منظر درون مارکسیستی به این سخن توجه کنیم، ناتوانی دولت خرده بورژوایی در نابودی ارگان های رژیم گذشته نقص و کاستی برای آن به حساب نمی آید زیرا ممکن است که دولت پرولتری نیز به همان میزان در انجام این امر ناتوان باشد. در این

۱- نظری بر پیش داوری های منشعبین، کار اکثریت؛ شماره ۷۰، مورخه ۱۵/۵/۵۹.

۲- همان، شماره ۶۳، مورخه ۲۸/۳/۵۹.

صورت چه تفـاوتی است بین دولت پرولتری و دولت غیرپرولتری؟ امـا برخلاـف آنچه که اکثریت مـدعی است هم مارکس و هم لنین از تلاش کمون پاریس برای خرد کردن ماشین دولتی سخن می گویند.(۱)

اکثریت همچنین می نویسـد که اقلیت تلاـش دارد هر چه سـریع تر پرولتاریـا را بـا خرده بورژوازی درگیر سازد و آن را به نفع پرولتاریـا می دانـد؛ در حـالی که هسـته اصـلی این «چپ روی کودکانه» همان تروتسـکیسم است. اقلیت معتقـد بود که در این ارگان سازش، خرده بورژوازی تنها قدرت صوری را در اختیار دارد و قدرت اصـلی در اختیار دو فراکسـیون بورژوازی مرکب از لیبرال ها و حزب جمهوری اسلامی است. اینک اکثریت به آنان یادآور می شود که معنای قدرت را نمی دانند، زیرا چگونه ممکن است که بـا یـک اشـاره «آیت الله خمینی» در قـدرت تلاـطم ایجاد شود و نخست وزیر و یا رئیس جمهور از پست خود برکنـار گردد. بنـابراین اکـثریت نـتیجه می گیرد کـه قـدرت در اختیـار «آیـت الله خمینی» و پیروان اوسـت کـه گروگـان هـای آمریکـایی را در اختیار دارنـد؛ ارتش را به تبعیت از خود واداشـته انـد و احکام دادگاه های انقلاب را صادر می کننـد و نه در اختیار لیبرال ها.(۲)

اکثریت می گوید که اقلیت شرایط ایران را مشابه شرایط روسیه بین دو انقلاب فوریه و اکتبر می داند؛ در حالی که از بیان این مشـابهت هـا عـاجز است؛ آنـان برای آنکه حـاکمیت کنونی را بـا حـاکمیت روسـیه آن زمان یکی بداننـد و آن را ضـدانقلابی معرفی کنند به این توهمات متوسل می شوند.(۳)

اکثریت با ایراد اشـکالی متـدیک بر اقلیت می نویسـد که اقلیت با نقل بریـده هایی از سـخنان بنیانگـذاران مارکسـیسم و بدون توجه به شـرایطی که آن سـخنان گفته شده روح آن سـخنان را نابود می کند و این تکرار کورکورانه سـخنان آنان و بدون در نظر گرفتن تفـاوت در دوره هـای تاریخی تکامل کشورها «بیش از همه ناشـی از خشک مغزی و بی خردی» است که این خود می تواند موجب انحرافات

۱- لنین، دولت و انقلاب.

۲- نظری بر پیش داوری های منشعبین، همان.

۳- همان، شماره ۷۰، مورخه ۱۵/۵/۵۹.

دگماتیستی را فراهم سازد.

بالأخره اکثریت خطاب به اقلیت می گوید وقتی که آنان حزب جمهوری اسلامی را حزب بورژوایی دانسته و تضاد حزب با لیبرال ها را تضاد درون طبقاتی می دانند و «هر دو جریان را متعلق به سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می دانند، باید روشن کنند که کدام یک از فراکسیون های بورژوازی امپریالیستی جهانی از هر یک از اینها پشتیبانی می کنند؟» و می افزاید در صورتی که اقلیت معتقد باشد که بخشی از بورژوازی وابسته ایران می تواند وجود داشته باشد که مورد حمایت هیچ جناحی از بورژوازی کشورهای امپریالیستی قرار نگیرد «درک مبتذل و عامیانه خود را از حکومت وابسته به نمایش گذاشته است.»(۱)

در پروسه اختلافات اکثریت با اقلیت چه پیش از انشعاب و چه پس از آن، دو رویداد به یاری اکثریت آمد تا آنان بتوانند با استناد به آن درستی نظر خود را به اقلیت نشان دهند. اولین رویداد بلافاصله پس از برگزاری پلنوم مهر ۵۸ رخ داد. در سیزدهم آبان ماه همان سال «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» سفارت آمریکا را تصرف کردند و کادر مستقر در آنجا را به عنوان جاسوس به گروگان گرفتند. نخست وزیر مهندس مهدی بازرگان در اعتراض به این اقدام استعفا داد. گرچه مرکزیت سازمان شاید تحت تأثیر اقلیت در اولین واکنش خود تصمیم به محکومیت این عمل گرفت و حتی اعلامیه آن نوشته و به چاپ سپرده شده بود. اما پس از دریافت اخبار تکمیلی، مرکزیت سازمان با انتشار بیانیه ای به حمایت از دانشجویان برخاست.(۲) اقلیت برای آنکه تحلیلش درباره حاکمیت مخدوش نشود، اصالت این اقدام را مورد انکار قرار داده و آن را ناشی از شدت یابی تضاد بین دو جناح بورژوازی دانست. اما اکثریت این عمل را بازتاب ستیز ضدامپریالیستی خرده بورژوازی سنتی می دانست که چون مشاهده کرد بورژوازی لیبرال درصدد سازش با امپریالیسم و قبضه تمام قدرت سیاسی است بدین طریق واکنش نشان داد.(۳)

ص:۳۸۰

۱- همان.

۲- نقی حمیدیان؛ همان، ص ۳۲۲.

۳- کودتا: قافیه تنگ اقلیت، کار اکثریت؛ شماره ۷۳، مورخه ۵/۶/۵۹.

هنگـامی که مجلس شورای اسـلامی از سوی رهبری انقلاب مأموریت یافت که به مسـئله گروگان گیری خاتمه دهـد، اکثریت این اقدام را خردمندانه توصیف کرد و ضمناً تعریضی نیز به اقلیت داشت.

اکثریت نوشت که اقلیت برای اثبـات تئوری های ورشکسـته اش چشم و گوش خود را بر روی واقعیات بسـته است و هر اقـدام جمهوری اسلامی را دلیلی بر وابستگی اش می داند. در گذشته تسخیر سفارت را توطئه می دانست و آن را محکوم می کرد و اینـک تصـمیم درسـت و منطقی حکـومت برای تعیین تکلیـف گروگانهـا را قطعـاً به عنـوان سـازش و تـوطئه محکـوم خـواهد نمود.(۱) و این امر بی اعتقادی «بینش چپ» به ابتدایی ترین اصول مارکسیسم – لنینیسم را نشان می دهد «و همین بی اعتقادی است که امروز چپ روها را در سیاست و تاکتیک در کنار بورژوازی یعنی دشمن طبقاتی طبقه کارگر قرار داده است.»(۲)

دومین رویداد، کودتای نافرجام موسوم به نوژه بود. این واقعه نیز با فاصـله اندکی پس از انشـعاب اتفاق افتاد و شـرایطی فراهم آورد که اکثریت علیه رقیب خود بتـازد. اقلیت که از درک و تحلیـل این واقعه عـاجز مانـده بود گفت که کودتا نشانی از ملی بودن حاکمیت نیست؛ زیرا امپریالیسم هرگاه لازم باشـد علیه دولت های دست نشانـده خود به کودتا متوسل می شود. اکثریت نیز در پاسخ گفت قافیه اقلیت به تنگ آمده است. اکثریت نوشت چون اقلیت ارزیابی شتابزده از حاکمیت دارد و بر این اعتقاد است که امپریالیسم سلطه خود را از کانال تقویت حاکمیت موجود تثبیت می کند، لذا نمی تواند کودتا را باور کند.(۳)

جنـگ بیـن ایران و عراق نیز یکی دیگر از مـوارد اختلاـف بین اکـثریت و اقلیت بـود. اقلیت در نخسـتین واکنش هـای خـود به تجاوز نظامی رژیم بعثی عراق به هواداران خود رهنمود داد که با تشکیل هسته های مسلح به طور مستقل به دفاع

۱- برای در هم شکستن خط سازش از دستاوردهای تسخیر سفارت دفاع کنیم، کار اکثریت؛ شماره ۹۵، مورخه ۸/۱۱/۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

از شـهرها برخیزنـد و توده هـا را متشـکل و مسـلح سازنـد و این را تنها سـیاست درست در قبال جنگ می دانست. اکثریت این رهنمودهای اقلیت را «مزخرفاتی بی نهایت سـفیهانه» نامیـد و پرسـید که کدام یک از هواداران اقلیت توانسـته از شورای مسـلح توده ای پیشـنهادی گلوله ای به سوی متجاوزین عراقی شـلیک کند؟(۱) البته مـدت کوتاهی بعد نظر اقلیت درباره جنگ تغییر کرد و با ارتجاعی خواندن آن شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی را سر داد.

پس از آنکه سازمان مجاهدین خلق خود را برای ورود به فاز نظامی مهیا می ساخت، اقلیت که «از تحولات موجود عقب مانده بود»(۲) به امیـد جبران عقب مانـدگی خود و حضور در صـحنه مبـارزه و به تقلیـد از مجاهـدین به طرح شـعار «مرگ بر حزب جمهـوری اسـلامی» پرداخـت. اکـثریت نـوشت کـه اقلیـت بـا طرح این شـعار «مسـخره» دست در دست آمریکـا و شـبکه هـای تروریستی سـلطنت طلبـان نهاده است، زیرا که آنها نیز با طرح این گونه شـعارها «مشـروعیت و قانونیت این جمهوری و رهبری امـام خمینی را مورد تهاجم قرار داده و می دهنـد»(۳) و سـپس هشدار می دهد که هر کس با هر نیتی شـعار سـرنگونی دهد با امپریالیسم آمریکا و شبکه های بمب گذار همدل و همزبان است.

اقلیت که در سـودای سـرنگونی حـاکمیت به سـر می برد اعلام کرد که پس از سـرنگونی و برای تعیین نوع حکومت، مجلس مؤسـسان تشـکیل خواهـد داد و البته یـادآور شـد که این مجلس یکی از نهادهـای بـورژوایی است و تفـاوت مجلس مؤسـسان پیشـنهادی اقلیت بـا مجلس مؤسـسان بـورژوایی در آن است که مجلس آنـان حکومت را به شوراهـای انقلابی خواهـد سـپرد؛ اکثریت با طرح این پرسـش از اقلیت که «در این اتحاد ضـدانقلابی، بورژوازی و امپریالیسم، رهبری شـما را پذیرفته اند یا شـما رهبری آنها را؟!» شوراهای انقلاب اقلیت را به پستانک پلاستیکی تشبیه می کند که بورژوازی در دهان آنان گذاشته است.

ص:۳۸۲

۱- اقلیت در سالگشت انشعاب؛ کار اکثریت؛ شماره ۱۱۶، مورخه ۱۰/۴/۶۰.

۲- پیش از توفان، کار اقلیت؛ ۱۳/۱/۱۳۶۰.

۳- اقلیت در سالگشت انشعاب، همان.

کنگره اقلیت که در آذرماه سال ۶۰ برگزار شد، بهانه ای شد تا اکثریت یک بار دیگر «وضعیت رقت بار و فلاکت بار» آنان را که «دفاع از مواضع گندیده شبه مائوئیستی» بود گوشزد کند. اکثریت با ریشخند نوشت که این کنگره به تجمع اعضای یک شبکه تروریستی و زیرزمینی در یک خانه تیمی شباهت داشت که به واسطه یک توهم کنگره نام گرفت(۱) و سپس آمال و آرزوهای اقلیت برای تشکیل ارتش مسلح پرولتاریا؛ پایان بخشیدن به تفرقه و پراکندگی در جنبش کمونیستی؛ و تدوین تئوری انقلابی طبقه کارگر را طوفان در فنجان می نامد. اما آنچه که بیش از هر موضوع دیگر مورد توجه اکثریت واقع شد، اعتراف اقلیت به بی برنامگی و زودرس بودن انشعاب بود که این اعتراف به تعبیر اکثریت «روح سرگشتگی و پریشان روزگاری یک دسته آنارشیست ورشکسته را نشان می دهد»(۲) و آن را «اعترافی صریح به جنایت و خیانت» می داند.

یک سال پس از انشعاب در یازدهم اردیبهشت سال ۶۰ مطابق با اول ماه مه اکثریت با انتشار اعلامیه ای نام خود را به «سازمان فداییان خلق ایران – اکثریت-» تغییر داد. بدین ترتیب کلمه «چریکها» از نام سازمان حذف گردید. این سازمان در توضیح این اقدام خود نوشت که سازمان در زمان شاه سازمانی سیاسی – نظامی بود که به طور مسلحانه با رژیم دست نشانده شاه مبارزه می کرد؛ ولی اکنون به یک سازمان سیاسی پرنفوذ تبدیل شده است که برای سازماندهی طبقه کارگر تلاش می کند و چون پس از سرنگونی شاه، حکومتی ملی و ضدامپریالیست جایگزین آن شده است مبارزه مسلحانه علیه آن اقدامی ضدانقلابی و در خدمت لیبرال است.

این سازمان افزود که در برخورد با حاکمیت کنونی از سیاست اتحاد و مبارزه پیروی می کند.(۳)

۱- درباره برگزاری نخستین کنگره اقلیت، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۳۰-۱۰۶۰.

۲- همان.

۳- اعلامیه کمیته مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، درباره اصلاح نام سازمان، کار؛ شماره ۱۰۸، مورخه ۱۶/۲/۶۰.

اکثریت و حزب توده

چریک های فدایی خلق از آغاز پیدایش خود بخشی از هویتشان را در تقابل با حزب توده ایران می یافتند. گرچه جزنی شاید به خاطر سابقه عضویت در حزب، نسبت به احمدزاده لحن آرام تری دارد، ولی در نزد هر دو آنان حزب توده نماد اپورتونیسم و انفعال بود.

بی عملی مطلق حزب توده در برابر کودتای بیست وهشتم مردادماه سال ۳۲، اعتبار این حزب را در میان عموم ایرانیان مخدوش ساخت و بیش از آن تبعیت بی چون و چرای این حزب از حزب برادر، آن را به عنوان امکانی در اختیار مسکو قرار داده بود. فقط بادی که گهگاه از جانب مسکو وزان بود این شیر نقش بسته بر علم را به تکاپو وامی داشت.

در حقیقت وابستگی های سوسیالیستی و انفعال در برابر کودتای امپریالیستی، چنان ضربتی بر پیکر مارکسیسم در ایران زده بود که چریک ها می خواستند با نثار خون خود آن را جبران کنند. آنان این رسالت را هم برای خود قائل بودند که مارکسیسم را از ورطه تیرگی که حزب توده برای آن رقم زده بود به درآورند. چریک ها با مناسبت و بی مناسبت، حزب توده را به باد انتقاد می گرفتند، اما این حزب صبورانه به انتقاد آنان پاسخ می گفت.

حزب توده که چریک ها را در عرصه عمل اجتماعی برای خود رقیبی جدی می پنداشت، از همان آغاز فعالیت چریک ها سعی کرد با تکیه بر دانش تئوریک خود و با طرح مباحث جدلی آنان را با مارکسیسم آشنا کند و نادرستی و نافرجامی راهی را که در پیش گرفته اند، نشان دهد. از نظر حزب توده انطباق خلّاق لنینیسم بر شرایط ویژه ایران که چریک ها مدعی آن بودند آلوده به پیرایه های مائوئیستی بود. پیش تر

اولین تأثیر مباحث حزب توده را در بروز انشعاب ملاحظه کردیم(۱) اما حزب برای به راه آوردن چریک ها راه درازی در پیش داشت که با تأنی و خونسردی آن را دنبال می کرد. چرخش چریک ها از نظرات احمدزاده به سوی نظرات جزنی که آرام آرام از میانه دهه پنجاه رخ داد و «در سال ۵۶ به پذیرش کامل مواضع بیژن در سازمان منجر گردید»(۲) شرایط را به سود حزب توده تغییر داد. نظرات جزنی برای سازمان چنان اهمیت داشت که فرخ نگهدار به گلوله بسته شدن جزنی و یارانش را در تپه های اوین سنگین ترین ضربه به سازمان ارزیابی می کند.(۳) در حالی که می دانیم آنچه که شیرازه سازمان را متلاشی ساخت ضربه تیرماه سال ۵۵ بود که طی آن حمید اشرف و دیگر رهبران سازمان کشته شدند.

انقلاب، روند گرایش چریک ها به سوی حزب توده را سرعت بخشید. چریک ها هنگامی که سلاح خود را بر زمین نهادند، دریافتند که اطلاعشان از مارکسیسم – لنینیسم بسیار اندک است و اگر بخواهند در این عرصه دوام بیاورند باید از مارکسیسم بیشتر بدانند. هر گامی که در این راه برداشتند آنان را به حزب توده نزدیکتر ساخت. در پلنوم مهرماه ۵۸ نیز «از ایده های جزنی انتقاد شد و مشی چریکی و ایده پیشاهنگ مسلح به کلی نفی گردید»(۴) و تشکیل حزب طبقه کارگر شعار اساسی سازمان گردید. به رغم همه این نزدیکی ها، چریک ها بنا به هر ملاحظه ای همچنان حزب توده را آماج حملات خود می ساختند؛ ولی حزب توده بسان پدری که فرزندش خانه را ترک کرده منتظر بازگشت فرزند به خانه بود و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. اولین تماس رسمی حزب با چریک ها پس از انقلاب روی داد. رهبری حزب توده از رهبری سازمان تقاضای ملاقات کرد. این تقاضا پذیرفته شد. از سوی حزب، کیانوری و عمویی و از

۱- نک: جلد اول، صص ۷۲۲ الی ۷۵۲.

۲- در راه وحدت، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۸، مورخه ۲۲/۱۱/۱۳۶۰.

۳- فرخ نگهدار، نگاهی به تاریخچه سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، ۱۹ بهمن ۱۳۷۹-۱۳۴۹ در بزرگداشت سی امین سالگرد تولد فداییان خلق.

۴- در راه وحدت، همان.

سوی سازمان فتاپور و دبیری فرد در این ملاقات حضور یافتند. از متن گفت وگوهای آنان اطلاعی در دست نیست ولی گویا با اهانتی که دبیری فرد به آنان کرد، گفت وگوها نیمه کاره رها شد.

مدتی بعد در دیدار فرخ نگهدار با ابوالحسن خطیب، از اعضای پیشین سازمان که با انشعاب سال ۵۵ به حزب توده پیوسته بود، در پارک ساعی، خطیب ضمن مثبت خواندن گام هایی که چریک ها در تصحیح نظرات خود برداشته اند، نظر نگهدار را در مورد حزب جویا می شود و همچنین از او می پرسد که چرا به نامه حزب پاسخی نداده اند؟ از متن این نامه اطلاعی در دست نیست. نگهدار در پاسخ می گوید که حزب را همچنان رفرمیست می دانند؛ بنابراین پاسخ به نامه آنان به منزله به رسمیت شناختن حزب است. نگهدار همچنین می افزاید که تلاش حزب برای برقراری ارتباط با سازمان به منظور بهره برداری تبلیغاتی و کسب اعتبار در میان هواداران سازمان صورت می گیرد. خطیب به نگهدار می گوید که حزب واقعیتی است غیرقابل انکار. دیر یا زود باید این واقعیت را پذیرفت. اما مطالب گوناگونی وجود دارد که دو سازمان باید در مورد آنان گفت وگو کنند. خطیب به نگهدار پیشنهاد می دهد که اگر نگران استفاده های تبلیغاتی حزب از این رابطه اند، می توان آن را مخفیانه انجام داد. نگهدار پاسخ را به بعد موکول می کند. در جلسه بعد مهدی سامع از سوی سازمان مأمور می شود تا با خطیب گفت وگو کند. آنان چند جلسه ملاقات و گفت وگو می کنند. سطح این گفت وگوها نازل بود؛ مثلاً سازمان از حزب خواسته بود که نقد مواضع سازمان که در ارگان حزب انتشار می یافت قطع شود. کیانوری برای این گفت وگوها ارزشی قائل نبود و خواهان تماس و گفت وگو در سطح رهبری دو سازمان بود.

حزب برای جلب محبت سازمان بی دریغ اطلاعات محرمانه خود را در اختیار چریک ها می نهاد و بدانان رهنمود می داد.

در خردادماه سال ۵۹ پیش از آنکه در سازمان انشعاب صورت گیرد، حزب به سازمان نوشت: «می خواهیم نکته مهمی را با شما در میان گذاریم؛ امیدواریم این اطلاع ما را خیلی جدی تلقی کرده و در زمینه آن تصمیم لازم و مناسب اتخاذ کنید.

در مورد ادامه فعالیت معمولی دانشگاه ها یا تعطیل آن فعلاً دو نظر وجود دارد:

۱. از بعد از پانزدهم خرداد کلیه دانشگاه ها در سراسر کشور تعطیل و تا تنظیم طرح انقلاب فرهنگی و چگونگی اجرای آن از شروع مجدد کار دانشگاه ها به هر قیمت جلوگیری شود، حتی به قیمت تعطیل چند ساله.

۲. پس از تعطیل دانشگاه ها در پانزدهم خرداد، طی چند ماه – ترجیحاً سه ماه تابستان – طرح نظام آموزشی جدید تنظیم و از آغاز سال تحصیلی به مورد اجرا گذاشته شود.

ما معتقدیم که در به ثمر رساندن حالت دوم نبایستی از هیچ کوششی دریغ کرد.

هرگونه جنجال و تظاهرات دانشجویی، به ویژه پس از پانزدهم خرداد، می تواند بهانه ای باشد برای طرفداران حالت اول و تقویت مواضعشان در برابر دومی ها. از این رو پیشنهاد می کنیم که در آستانه پانزدهم خرداد – روز تعطیلی دانشگاه ها – از اقداماتی که بتواند برای طرفداران تعطیل طولانی دانشگاه ها مستمسکی باشد خودداری شود. لازم به یادآوری است که عده ای در نظر دارند در آینده نزدیک، به همین مناسبت در دانشگاه ها تظاهراتی ترتیب دهند که جو مناسبی برای تعطیل کنندگان فراهم خواهد کرد. خنثی کردن این اقدامات لازم و نیز ممکن است.

به نظر ما کوشش مشترک همه هواداران انقلاب ایران و به ویژه هواداران جنبه های مترقی آن این است که با تمام نیرو ایجاد هرگونه درگیری را غیرممکن سازند».(۱)

می توان نتیجه گرفت که روابط پنهان حزب و سازمان آغاز شده بود. بنابراین ناسزاهای چریک ها به حزب را می توان برای برحذر ماندن از «تضعیف موقعیت سازمان در میان روشنفکران انقلابی و برانگیخته شدن آنان علیه سازمان» تفسیر کرد.

در چهاردهم خرداد سال ۵۹، شصت ویکمین شماره کار خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه «فرماندهان نظامی در فکر کودتا هستند.» جزئیات خبر با آنچه که

۱- اسناد درون گروهی. نامه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران به سازمان چریک های فدایی خلق ایران، به شماره ۸۷، مورخه ۴/۳/۱۳۵۹.

در یک ماه بعد کشف و خنثی شد و به نام کودتای نوژه شهرت یافت اجمالاً توافق دارد. احتمالاً این خبر را نیز حزب توده برای انتشار و به منظور جلب اعتماد حاکمیت به اکثریت در اختیار اکثریت نهاده بود.

با انشعاب اقلیت، سازمان به حزب اطلاع داد که رابط پیشین سمتی در سازمان ندارد و مورد اعتماد نیست و فرد دیگری را برای ارتباط معرفی کرد. سازمان به تدریج متقاعد می شد که باید از حملات خود به حزب بکاهد و سیاست خود را در قبال این حزب تغییر دهد و حتی هیأت سیاسی سازمان درباره مذاکره با حزب توده برای استفاده از تجارب تشکیلاتی آن حزب اطلاعیه ای به تشکیلات خود داد.(۱)

انشعاب اقلیت فضا را برای نزدیک شدن به حزب مساعدتر ساخت؛ به طوری که کیانوری پیشنهاد داد برای آنکه سازمان، خود را از شر گروه های همنام خلاص کند به حزب بپیوندد. وی اطمینان داد کمیته مرکزی حزب توده برای چنین وحدتی حتی یک رأی مخالف نخواهد داد.(۲) اما کیانوری توجه داشت که بلافاصله جمله خود را تصحیح کرده و ادامه دهد «البته ما این را به صورت مکانیکی نمی گیریم که سازمان چریک های فدایی خلق بیاید و بگوید که آقا من عضو حزب توده ایران شده ام»؛ تا مبادا چریک ها گمان کنند که وی از موضع قدرت دعوت به وحدت کرده است. پیام کیانوری، پیام وحدت بود. اما این پیام با واکنش تند سازمان مواجه شد. آنان نوشتند که این شیوه رفتار بورژوایی است و هدفش کسب اعتبار کاذب است.(۳) البته ملاقات های گهگاه اعضای حزب و سازمان ادامه یافت. مثلاً در آذرماه ۵۹ فرج الله میزانی (جوانشیر) با یکی از اعضای رهبری سازمان ملاقات و درباره وحدت با یکدیگر سخن گفتند. بالأخره در اوایل سال ۶۰ سازمان با پیشنهاد حزب برای ملاقات در سطح رهبری موافقت کرد و در نتیجه نگهدار و عمویی که از دوران

۱- اسناد درون گروهی. استفاده از تجارب سیاسی یا ایجاد خوش بینی نسبت به حزب توده؛ نامه صمد به مرکزیت، مورخه ۸ مرداد ۵۹.

۲- نورالدین کیانوری؛ مسائل داخلی و خارجی انقلاب ایران، جلسات پرسش و پاسخ شماره ۹ (۱۹) چاپ اول آذرماه ۱۳۵۹، شرکت سهامی خاص انتشارات توده.

۳- در حاشیه پرسش و پاسخ آقای کیانوری. آرزو بر جوانان عیب نیست، کار اکثریت؛ شماره ۸۰ مورخه ۲۳/۷/۵۹.

زنـدان یکـدیگر را می شـناختند، ملاقات کردنـد. این ملاقات به منظور فراهم ساختن تماس های بعـدی صورت گرفت. از آن پس چند دیدار در سطح رهبری دو سازمان انجام پذیرفت. از ملاقات ها و گفت وگوهای انجام شده تنها یک صورت جلسـه در دسترس است و آن مربوط است به تابستان سال ۶۰. از جانب حزب، کیانوری؛ میزانی؛ عمویی و از جانب سازمان، نگهدار؛ طـاهری پور؛ سـلطان آبـادی و توسـلی در این جلسه شـرکت داشـتند. موضوع مورد بحث وحـدت حزب و سازمان بود. طرفین درباره تـدارک مقـدمات وحـدت و رونـد آن سـخن می گوینـد. دیـدارهای منظم و هفتگی؛ انتشار نشـریه مشترک؛ برگزاری جلسات پرسـش و پاسخ؛ فعالیت مشترک و همکاری در سـندیکاها، اتحادیه ها و دیگر کارهای توده ای، تشکیل نهادهایی که امر وحـدت را پیش ببرنـد؛ اتخـاذ مواضع مشترک و انتشـار بیـانیه هـای مشترک؛ و بالأـخره تبـدیل دو سازمان در یک سازمان واحـد از موضوعـات مورد گفت وگو بود. در این گفت وگوهـا آنچه اهمیت داشت سابقه حزب توده بود. نگهـدار می گوید مسائلی درباره حزب توده مطرح است و در سازمان نیز تاریـخ حزب توده مورد پرسـش و کنجکاوی است. او اظهار امیـدواری می کنـد که مشترکاً بتواننـد به این ابهامات پاسـخ گویند. عمویی در پاسخ می گوید مسائلی که در زمینه تاریخچه حزب برای فـدایی هـا مطرح است در همین جلسـات به صورت پرسـش و پاسـخ می توانـد مطرح شود. بنابراین دیگر نیازی نیست اینگونه مسائل و موضوعات که نمی خواهیم به خارج از تشـکیلات منتقل شود در نشریه مشترک مطرح شود. نگهدار که از مقاومت و مخالفت برخی اعضا و هواداران در برابر وحـدت با حزب آگاه است و حتی چنـد بار نیز به آن اشاره می کند. بار دیگر مجاب سازی جامعه نسـبت به پیشینه حزب را یادآور می شود؛ البته طبق اظهار علی کشتگر بعدها فرخ نگهدار گویا ادعا کرد که توده های تشـکیلاتی، کمیته مرکزی سازمان را برای نزدیکی به حزب توده تحت فشار قرار داده بودند.(۱) میزانی در پاسخ نگهدار می گوید که در تاریخ حزب هیچ نکته ای برای مخفی

۱- علی کشتگر؛ آیا سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) از پایین توده ای شد؟ میهن؛ شماره ۱۳، مهرماه ۷۴.

ماندن وجود ندارد و حزب آماده است به همه این سئوالات پاسخ گوید.

سلطان آبادی نیز تأکید می کند برای آنکه کار وحدت راحت تر صورت گیرد، باید نیروهایی را که در سازمان در موضع اپوزیسیون هستند «بی پایه و ایزوله» کنند.

کیانوری نیز در تأیید عمویی با انتشار نشریه ای که «رخت چرک هایشان را در آن پهن» کنند، مخالفت کرد. او خطاب به فدایی ها گفت برخی مسائل درباره تاریخ حزب هست که ما در این جلسه و یا در جلسه کمیته مرکزی سازمان می توانیم بیان کنیم. اما این مسائل را صلاح نمی دانیم برای دیگران مطرح کنیم.

این جلسه بدون دستیابی به نتیجه مشخص به پایان رسید. نمایندگان سازمان اشتیاق بی حد خود را برای وصول به وحدت نمی توانستند پنهان دارند. شاید این اشتیاق بود که نمایندگان حزب را در موضعی برتر نشانده بود. موضعی که به هر تقدیر برای سازمان نامبارک بود. احاطه اعضای حزب بر مارکسیسم – لنینیسم، فدایی ها را افسون کرده بود. حزب توده سیاست سازمان را تدریجاً تابع سیاست خود کرده بود.

عبدالرحیم پور از آن ایام چنین یاد می کند: «کیانوری می آمد و در برخی جلسات ما می نشست و صحبت می کرد و ما هم گوش می دادیم و به به می گفتیم. به همدیگر می خندیدیم. تحقیرآمیز بود. واقعاً تحقیرآمیز بود. آن برخوردها خیلی زننده و مشمئزکننده بود.»(۱)

حزب توده به محکی تبدیل شد که چریک ها خلوص و عیار ایدئولوژی خود را با آن می سنجیدند. بالأخره با مجاب سازی و ایزوله کردن و «تطمیع و تهدید»(۲) تدریجاً در تمامی سطوح بین حزب و سازمان ارتباط برقرار شد. منوچهر بهزادی و عباس حجری از سوی حزب درباره مسائل تشکیلاتی با مسئولین تشکیلات اکثریت تماس منظم داشتند. سازمان از یک تشکیلات چریکی به یک ساختار حزبی تغییر می یافت. بهزادی همچنین با طاهری پور مسئول نشریه کار درباره

۱- کتاب کنگره، ص ۵۹.
۲- کشتگر، همان.

موضوعات مطبوعاتی ارتباط منظم داشت و در این جلسات درباره مسائلی که بایـد در نشـریه کار منتشـر می شد بحث و تبادل نظر می شـد و گـاهی نیز مقالاتی برای درج در کار از طرف هیأت تحریریه نامه مردم در اختیار آنان گذاشـته می شـد. پس از انشـعاب کشـتگر، رحمان هاتفی در تهیه مقالات تئوریک و نقد تئوریک گروه انشعابی به سازمان کمک می کرد. کمیته های ایالتی حزب و سازمان نیز در ارتباط با یکدیگر قرار گرفتند و بالأخره تمام شعب حزب با تمام شعب سازمان مرتبط شد. جالب است اگر بدانیم طبق اظهار انوشـیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسـی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده، رهبری اقلیت نیز پس از انشـعاب تقاضای ملاقات با کیانوری را کرد. این موضوع در هیأت سیاسـی حزب به بحث گذاشـته شـد؛ اما اعضا به غلط بودن این ملاقات رأی دادند. زیرا اولاً این ملاقات به منزله رسـمیت بخشـیدن به انشعاب بود و ثانیاً به مناسبات حزب و اکثریت خلل وارد می کرد.

قرار شـد به آنان توصـیه شود که در ابتـدا مسائل مورد اختلاف خود را با اکثریت حل کننـد.(۱) گویا اکثریت برای وحـدت با حزب توده بـا حزب کمونیست شوروی نیز مشورت کرد. بنـا به اظهـار محمـدرضا غـبرائی عضو کمیته مرکزی، مسـئول داخلی دبیرخـانه مرکزی و مدیرمسـئول نشـریه کـار پس از آنکه مشورت بـا حزب کمونیست شوروی در مرکزیت به تصویب رسـید، تدارک و اقدام جهت تماس به عبدالرحیم پور و فرج الله کاظمی سپرده شد.

چون در آن موقع مسافرت به خارج می بایست با داشـتن مجوزی مثل مریضـی و امثالهم صورت بگیرد، قرار شد اینها به عنوان مریض مجوزی تهیه نماینـد که پس از مـدتی تلاش، موفق نشدنـد. لـذا قرار شـد به طور غیرقانونی از مرز عبور نمایند. تدارک این کار به عهـده عبـدالرحیم پور(۲) قرار گرفـت و او بـا همکـاری افرادی قسـمتی از مرز ایران و شـوروی، که دقیقـاً نمی دانم طرف های آذربایجان

۱- انوشیروان ابراهیمی؛ بازجویی، مورخه ۱۵/۷/۶۲.

۲- در اصل: عبدالرحیمی پور.

بوده یا آستارا، را جهت خروج شناسایی می کنند. از طرف دیگر برای گذاشتن قرار و مدار اینکه در چه تاریخی از مرز عبور می کنند عبدالرحیم پور(۱) در تهران با افرادی از شوروی - اینکه این افراد از سفارت شوروی بودند یا از افراد انجمن ایران و شوروی، اطلاعی ندارم - تماس گرفت. اینکه می گویم اطلاعی ندارم به دلیل مسائل امنیتی بوده است یعنی تا آنجا که اطلاع دارم نه تنها من بلکه فکر می کنم هیچ کدام از اعضای کمیته مرکزی جز عبدالرحیم پور(۲) و شاید فرج کاظمی کس دیگری اطلاع نداشت. بالأخره فکر می کنم حدود ۵ الی ۶ ماه کار تدارک رفتن به شوروی طول کشید تا در حوالی اواخر شهریور یا مهر و آبان سال ۶۰ آنها طبق قراری که از قبل مشخص کرده بودند و طرف شوروی هم اطلاع داشت از مرز عبور کردند و در یکی از شهرهای آذربایجان شوروی (فکر می کنم باکو باشد) با دو نفر از نمایندگان حزب کمونیست شوروی تماس گرفتند و پس از دو الی سه روز که در آنجا بودند به ایران بازگشتند. البته بازگشت آنها با همکاری عناصری بوده که قبلاً به کمک آنها مرز را شناسایی کرده و به شوروی رفته بودند، صورت گرفت. مسائلی که بین آنها و دو نماینده حزب کمونیست شوروی مطرح گردید تا آنجا که به خاطر دارم در رأسش مسئله حزب توده و تحلیلی از انقلاب ایران، ماهیت خط امام، اینکه انقلاب ایران به کدام سمت خواهد رفت، اوضاع بین المللی، اوضاع منطقه، سیاست امپریالیسم در جهان و منطقه و مسائلی از این قبیل بوده است که طرفین تحلیل هایی که داشتند ارائه دادند و نظر آنها در مورد وحدت با حزب توده مثبت بود. ضمناً رقیه دانشگری هم... همراه آنها رفت.(۳)

انوشیروان لطفی ضمن آنکه از سفر مخفیانه و غیرقانونی این سه تن سخن گفته است، به علت این سفر اشاره ای نکرده است. علی کشتگر نیز از تحت فشار بودن اکثریت از سوی مأموران شوروی برای وحدت با حزب توده سخن گفته

۱- در اصل: عبدالرحیمی پور.

۲- همان.

۳- محمدرضا غبرائی؛ بازجویی، مورخه ۵/۳/۱۳۶۲.

است.(۱) اما تماس با مأمورین شوروی و کسب نظر آنان از سوی عبدالرحیم پور دامن زده می شد. اولین تماس های غیرقانونی او با مأمورین شوروی از ستاد سازمان مستقر در دانشکده فنی آغاز شد. اکبری شاندیز در این باره می نویسد:

در مورد رابطه با شوروی ها، این تماس تا آنجا که به خاطر دارم برای اولین بار توسط قربانعلی عبدالرحیم پور برقرار گردید که وی با عناصری از سفارت شوروی تماس گرفته و در مورد ضرورت وجود این تماس نیز طبعاً عنوان می شد که ما باید در جریان تحلیل ها و نظرات شوروی ها در قبال انقلاب ایران و اوضاع منطقه قرار داشته باشیم و متقابلاً تحلیل های خود را به آنها ارائه نماییم و او در این تماس ها نظرات سازمان را به آنها منتقل می ساخت و نظرات آنها را به سازمان و برای حفظ تماس هم تلفن منزل خودش را در اختیار آنها قرار داده بود که مدتی بعد او این تماس را قطع کرد و علتش هم ظاهراً این بود که آدرس منزل و شماره تلفنش را در رابطه با بازداشت کوتاه مدتی که در سراب شده بود، نهادها می دانستند. از طرف دیگر او مکرر می گفت که اینها در اینجا چیزی برای گفتن به سازمان ندارند و باید با مقامات مسئول آنها در خارج تماس داشت و فقط رابطه ای در زمینه رساندن نشریات سازمان و گرفتن بروشورهای آنها را حفظ نمود.(۲)

بر پایه تجربه این خروج غیرقانونی از کشور بار دیگر در خرداد سال ۶۱ اکثریت تلاش کرد سه تن از اعضای خود را به ترکیه و از آنجا به اروپا اعزام کند. این سه تن عبارت بودند از علیرضا اکبری شاندیز، محمدامین شیرخانی و ابراهیم لطف الله زاده. هدف از مسافرت آنان بررسی وضعیت تشکل هواداران در خارج از کشور بود.

در ضمن طبق صحبت هایی که قبلاً میان دو نفر از اعضای رهبری سازمان به اسامی کاظمی و عبدالرحیم پور با عناصر وابسته به شوروی شده بود، قرار بر

۱- علی کشتگر؛ آرش، همان، ص ۲۱.

۲- علیرضا اکبری شاندیز، بازجویی، مورخه ۲۹/۳/۱۳۶۲.

این بود که سازمان تعدادی از کادرها و اعضای خود را مانند سایر احزاب کمونیست و جریانات طرفدار شوروی جهت آموزش در مدارس حزبی آنها به آنجا بفرستد که در جریان این مسافرت طبق قرارهایی که توسط عبدالرحیم پور و نگهدار به من داده شد، قرار بر این بود که در اروپا با آنها تماس گرفته شود و افرادی جهت آموزش اعزام شوند.(۱)

نگهدار قرار را از حزب توده گرفته بود و نام رمز قرار عبدالرحیم پور «ایلدیر» بود. اکبری شاندیز باید به رابط می گفت که از سوی «ایلدیر» آمده است و با ولادیمیر فینکو ملاقات دارد. اما با دستگیری افراد فوق در ارومیه آنان موفق به خروج از کشور نشدند.

به هر تقدیر اولین نشانه همکاری سازمان و حزب انتشار بیانیه مشترک در آبان ۱۳۶۰ و ذیل عنوان «چگونه بر دشواری های تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب شکوهمندمان چیره شویم؟» بود. بیانیه ای که اکثریت آن را ثمره تصمیمات درست پلنوم مردادماه دانست.

روابط حزب و سازمان از مناسبات عادی فراتر رفت و به اقدامات غیرعلنی نیز گسترش یافت. در سال ۶۱ محمدمهدی پرتوی مسئول شاخه مخفی حزب توده به دستور کیانوری و با قراری که عمویی به او داد، با علی توسلی عضو مرکزیت اکثریت تماس گرفت. این تماس به منظور ایجاد یک چاپخانه مشترک مخفی صورت گرفت.(۲) پس از آنکه رهبری انقلاب ورود نظامیان به احزاب و سازمان های سیاسی را منع کرد، اکثریت رابطه خود را با پرسنل نظامی به حالت تعلیق درآورد. پس از آنکه کیانوری از این اقدام اکثریت مطلع شد، در جلسه هیأت سیاسی سازمان با عصبانیت به آنان گفت «شما طلا را رها کرده اید اگر نمی توانید اداره کنید به ما منتقل کنید.» پس از آن شاخه نظامی که توسط انوشیروان لطفی و عبدالرحیم پور اداره می شد به درخواست مؤکد کیانوری به

۱- علیرضا اکبری شاندیز، بازجویی، مورخه ۲۲/۴/۱۳۶۲.

۲- محمدمهدی پرتوی؛ بازجویی، مورخه ۵/۷/۱۳۶۲.

حزب منتقل شد. اکثریت گمان می کرد با این اقدام از پارادوکسی که در آن گرفتار آمده بود رهایی یافته است. از یک سو عضوی از افراد نظامی در اختیار ندارد؛ پس چارچوب های نظام را رعایت کرده است؛ و از سوی دیگر شاخه نظامی دست نخورده و سالم باقی مانده است.

پیش از آنکه شاخه نظامی اکثریت به حزب توده منتقل گردد نوعی تقسیم کار در این حوزه بین حزب و سازمان به وجود آمده بود. در اوایل سال ۶۰ انوشیروان لطفی از اکبری شاندیز خواست که درباره هواداری ناخدا بهرام افضلی فرمانده نیروی دریایی از سازمان تحقیق کند. شاندیز برای این منظور به سراغ خواهر ناخدا افضلی و همسر او رفت. اکبری شاندیز از پیش از انقلاب با خواهر افضلی به نام اکرم آشنایی داشت. در تحقیقی که اکبری شاندیز انجام داد، اکرم که اکنون خود هوادار سازمان بود اعتقاد داشت برادرش بهرام احتمالاً توده ای است؛ ولی شوهر او که عضو تشکیلات تهران سازمان بود معتقد بود که بهرام احتمالاً ـ هوادار سازمان است. شاندیز نتیجه تحقیق خود را به اطلاع لطفی می رساند. پس از مدتی لطفی به اکبری شاندیز اطلاع می دهد که موضوع منتفی است.(۱) احتمالاً ـ منتفی شدن موضوع از جانب سازمان بدان علت بوده است که سازمان در تبادل اطلاعات خود با حزب توده درمی یابد که افضلی عضو شاخه نظامی حزب توده است.

حزب، گام به گام سازمان را به ورطه هولناکی می کشاند. گرچه حزب سازمان را از «انحرافات ایدئولوژیک» نجات بخشید؛ ولی سازمان را به سوی نیستی مطلق سوق می داد.

به رغم میل و اصرار سازمان برای سرعت بخشیدن به پروسه وحدت، حزب برای این ایجاد وحدت از خود هیجانی نشان نمی داد. زیرا «با وجود یکی شدن مواضع دو سازمان هنوز آثار و بقایای روحیات گذشته در آنها وجود داشت؛ لازم بود مدت بیشتری به موازات حزب در اتحاد عمل فعالیت کنند تا هماهنگی لازم فراهم آید. نکته دیگری که به شرایط خارجی مربوط می شد مسئله قانونی شدن

۱- علیرضا اکبری شاندیز؛ بازجویی، مورخه ۲۹/۳/۱۳۶۲.

فعالیت احزاب بود. از آنجا که معلوم نبود به کدام یک از دو سازمان اجازه فعالیت قانونی داده خواهد شد. تصمیم گرفته شد تا روشن شدن این وضع از یکی کردن دو سازمان خودداری شود».(۱)

کیانوری نیز در جلسه هیأت سیاسی سازمان با وحدت مخالفت کرد. زیرا اولاً ـ این امر را موجب حساس شدن جمهوری اسلامی می دانست و ثانیاً استدلال می کرد در صورتی که هر یک از دو گروه ضربه بخورد، گروه دیگر می تواند راه را ادامه دهد.

پس از آنکه در بهمن ماه سال ۶۲ حزب توده به خاطر تخلفات بی شمار ضربه خورد، نگهدار در ملاقاتی با دو تن از اعضای مرکزی حزب پرخاشجویانه علت ضربه را ناشی از بی عرضگی و عدم هوشیاری حزب دانست و ضمناً پیشنهاد کرد که برخی از کادرهای حزب را به خارج منتقل کنند. این امر هرگز محقق نشد؛ زیرا حزب با ضربه دیگر به کلی متلاشی شد.

علی کشتگر در تبیین علل ناکامی و نافرجامی اکثریت، نزدیکی حزب و سازمان را عمده کرده و می نویسد: «پس از اتخاذ خط مشی وحدت با حزب توده، اعضا و هواداران سازمان هزار هزار به انفعال و افسردگی گرائیدند؛ روشنفکران و متفکران دسته دسته حساب خود را از سازمان جدا کردند؛ و سرنوشت سازمان همانی شد که امروز می دانیم و می بینیم.»(۲)

گرچه حزب توده، سازمان را با خود به قعر کشید، اما واقعیت این است که همه علل سرنوشت کنونی سازمان را نمی توان در نزدیکی به حزب توده خلاصه کرد. زیرا در این صورت باید پرسید که چرا دیگر شاخه های سازمان از جمله پیروان بیانیه ۱۶ آذر سرنوشتی بهتر نیافتند؟ و مهمتر از آن، نزدیک شدن سازمان به حزب توده در نتیجه نگاهی بود که آنان به اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» داشتند؛ و در این زمینه همه افراد و جناح ها اشتراک نظر داشتند. تفاوت تنها در

۱- محمدعلی عمویی، بازجویی، بدون تاریخ.
۲- کشتگر، همان.

این بـود که جنـاح نگهـدار حزب توده را «نماینـده رسـمی و به حق اردوگـاه»(۱) و جناح کشـتگر حزب را نماینـده ناشایسـت اردوگاه می دانسـتند. کشتگر موضوع ثانوی را به امری اولی تبدیل کرده و از آن انتقاد می کند. از همان هنگام که عبدالرحیم پور در ستاد دانشکده فنی «پیشگام» ایجاد رابطه با کارکنان سفارت شوروی شد، نزدیکی سازمان به حزب توده رقم خورد.

موضوع وحـدت بین سازمـان و حزب، بـار دیگر هنگـامی که بقایای اعضای حزب و رهبری سازمان در شوروی بودنـد، مطرح شـد. طرفین بر وحـدت هر چه سـریع تر اتفاق نظر داشـتند. حتی درباره نام سازمان جدید نیز بحث و گفت وگو شد. خصوصـاً آنکه اولیانفسـکی نظریه پرداز برجسته حزب کمونیست شوروی و متخصص امور ایران آنان را به این امر تشویق می کرد. قرار شـد که علی خاوری از سوی حزب در صـدر سازمان جای گیرد و فرخ نگهـدار از سوی سازمان دبیر اول آن باشد. اما این بار نیز وحدت از مذاکره و گفت وگو فراتر نرفت.

ص:۳۹۸

۱- همان.

جناح چپ اکثریت

اشاره

به هنگام انشعاب اقلیت تعدادی از کادرها به رغم حمایت از نظرات اقلیت بنا به هر دلیلی از جمله زودرس دانستن انشعاب و عدم آمادگی هواداران برای درک صحیح اختلافات، با آنان نرفتند و با اکثریت سازمان ماندند. این عده ضمن استقبال از علنی شدن مبارزه ایدئولوژیک در مقاله ای که در شصت ویکمین شماره نشریه کار منعکس شده بود «آن را یک پیروزی برای جنبش کمونیستی ایران تلقی» کردند؛ اما انتشار مستقل کار توسط اقلیت را «چپ روی کودکانه» دانستند که فرصت را به تمامی در اختیار جناح «اپورتونیست» سازمان نهاد زیرا آنان دیگر ملزم نبودند تا «به اساسی ترین مسائلی که» مطرح می شود پاسخ گویند و با بهانه قرار دادن انتشار کار از طرف اقلیت به تصفیه و اخراج خواهند پرداخت». نویسنده این مقاله که احتمالاً مصطفی مدنی است پیشنهاد می دهد که باید با تمام توان تلاش کرد تا مبارزه ایدئولوژیک در ضمیمه کار سراسری انتشار یابد.(۱) می دانیم که اقلیت به این توصیه مدنی توجهی نکرد و اعلام انشعاب نمود. مدت کوتاهی بعد مصطفی مدنی نامه ای به مرکزیت سازمان نوشت و یادآور شد در شرایطی که مبارزه طبقاتی شدت می گیرد و حاکمیت از حل بحران ها ناتوان مانده است و سازمان به انسجام بیشتر و کارآیی و قابلیت بالاتر و ارتباط نزدیک تر با صف انقلابیون نیازمند است، گرایش های راست روانه، بی مسئولیتی های سازمان شکنانه و نقض سانترالیسم دمکراتیک انسجام تشکیلاتی را از هم پاشیده

۱- مقاله درون تشکیلاتی، برخورد عجولانه رفقای اقلیت با انتشار کار و نتایج حاصل از آن بدون تاریخ.

و انضباط کمونیستی را به صفر رسانده است.

مدنی می افزاید که اوضاع چنان وخیم است «که بدون استحکام ایدئولوژیک، بدون دست یافتن به یک خط مشی مشخص و ارائه تاکتیک های معین» قادر نخواهند بود بر این اوضاع چیره شوند. مدنی با هشدار به غلبه خط راست بر سازمان، بر مبارزه ایدئولوژیک و مشارکت دادن توده های سازمانی در حل بحران تأکید می ورزد و نتیجه می گیرد که بحران عمیقی سازمان را دربر گرفته است که کل تشکیلات، را در معرض خطر قرار داده است و این در نتیجه بی توجهی به نیازهای تشکیلات؛ بی اعتقادی به مبارزه ایدئولوژیک و تحمیل یک جانبه نظرات مرکزیت بر سازمان ایجاد شده است. مدنی در این نامه خود به چهار مورد از سیاست های «سازمان شکن» مرکزیت اشاره می کند و می افزاید که حفظ سازمان از طریق یک مبارزه ایدئولوژیک ممکن خواهد بود.(۱) این نامه در نشست ۱۰ شهریورماه مرکزیت مورد بررسی واقع گردید. از نظر مرکزیت این نامه فاقد عناصر سالم و ارزنده و بی بهره از روح رفاقت، اعتماد و صداقت و بالعکس «انباشته از کینه ورزی، خصومت، بدبینی، بی اعتمادی، عصبیت و نومیدی» بود. اینک مصطفی مدنی که یکی از بنیانگذاران نشریه کار بود با ایجاد فراکسیون توانست افرادی چون حماد شیبانی، حمید نعیمی برغانی و... را متقاعد سازد که مواضع سازمان به مواضع حزب توده نزدیک می شود. بالأخره با بالا- گرفتن اختلافات و برملا- شدن روابط فراکسیونی وی، در جلسه کمیته مرکزی سازمان که در منزل علیرضا اکبری شاندیز تشکیل گردیده بود به اتفاق آراء حکم به اخراج وی و گروهش داده شد. مدنی نیز در تاریخ سی مهرماه در نامه ای خطاب به مرکزیت نوشت: «به منظور جلوگیری از فضای تخریبی ناشی از برخوردهای غیراصولی و غیرکمونیستی خط راست غالب بر سازمان که تلاش دارد اختلاف نظرات بینشی و ایدئولوژیک را به مسائل شخصی تنزل دهد» از مسئولیت خود استعفا می دهد. در همان روز جمعی از اعضا و کادرها در نامه ای به مرکزیت از

۱- اسناد درون گروهی. نامه به رفقای مرکزیت، مورخه ۲۸/۵/۵۹.

بکارگیری شیوه های پلیسی از جانب هیأت سیاسی – ایدئولوژیک نسبت به برخی رفقایشان هشدار دادند و آن را به زیان جنبش دانستند و تأکید کردند «که حداقل در این مورد به شیوه های حزب توده متوسل نشوند.»

مدنی و گروه همراه او از آن پس با افزودن پسوند «جناح چپ» به اکثریت به فعالیت خود ادامه داد. پس از آنکه این گروه نظرات خود را درباره جنگ در جزوه ای تحت عنوان «جنگ ایران و عراق؛ انحلال طلبی راست و مواضع ما» منتشر ساخت، اکثریت «توضیح» داد که چند نفر از اعضا به خاطر در پیش گرفتن روش های ضدتشکیلاتی اخراج شده اند و عنوان «اکثریت (جناح چپ)» نیز جعلی است.(۱)

انتشار شماره ۵۹ نشریه کار که سرمقاله آن تحسین حزب توده را برانگیخت نقطه عطفی در حیات سازمان به شمار می رفت. «جناح چپ» آن را پایان زیگزاگ های پانزده ماهه سازمان اعلام کرد. به تعبیر «جناح چپ» مضمون سرمقاله چیزی جز ترک کردن تئوری مبارزه طبقاتی مارکس و لنین در مورد سیاست مستقل پرولتاریا و ایده هژمونی پرولتاریا در مبارزات دمکراتیک نبود.(۲) «جناح چپ» می نویسد که «خط راست» درک درستی از ماهیت امپریالیسم ندارد و آن را در «وابستگی سیاسی» فرومی کاهد و بر اساس این درک آیت الله خمینی را رهبر مبارزه ضدامپریالیستی می داند. اما به نظر «جناح چپ» مبارزه ضدامپریالیستی در کردستان در جریان بود. «مبارزه ضدامپریالیستی یعنی حل مسائل رفاهی زحمتکشان مانند مسکن و بهداشت و تسلیح توده ها».(۳)

جناح چپ همچنین توضیح می دهد که نشریه کار از شماره ۳۵ تا شماره ۵۹ «فاقد هرگونه هویت سیاسی ایدئولوژیک مشخص» و «مملو از چپ روی ها و راست روی های مکرر و زیگزاگ های مرتب بود»(۴)؛ به طوری که سازمان را به

۱- توضیح؛ کار اکثریت؛ شماره ۸۴، مورخه ۲۱/۸/۵۹، ص ۲۳.

۲- نقدی بر بینش راست غالب بر مرکزیت.

۳- همان.

۴- خشمناک از امپریالیسم؛ هراسان از انقلاب؛ اکثریت، جناح چپ، مورخه ۲۰/۱۰/۵۹.

دنبالچه خرده بورژوازی حاکم تنزل داده بود. اما با انتشار کار ۵۹ معلوم گردید که «خط راست تداوم و تعمیق مبارزات ضدامپریالیستی مردم را تحت رهبری خرده بورژوازی سنتی امکان پذیر» دانسته و در نتیجه دیگر نیازی نمی بیند که نیروهای انقلابی چپ، مبارزات ضدامپریالیستی را غنا بخشند. اما «جناح چپ» با وام گرفتن تعبیر امیرپرویز پویان درباره جلال آل احمد می نویسد که خرده بورژوازی سنتی حاکم «ترسان از امپریالیسم و هراسان از انقلاب» است. بنابراین «نه تنها قادر به گسترش و تداوم انقلاب نیست بلکه برای استقرار و حفظ موقعیت خویش به عامل بازدارنده جنبش مبدل شده است».(۱) در نتیجه «جناح چپ» سیاست «اتحاد و مبارزه» را که اکثریت در آن دوران در قبال حاکمیت در پیش گرفته بود، سیاستی بازدارنده در رشد مبارزه طبقاتی دانسته و آن را در شرایطی مجاز می دانست که حاکمیت از سوی بورژوازی و یا امپریالیسم مورد تهدید جدی واقع شود.(۲)

«جناح چپ» می پذیرد که حاکمیت با امپریالیسم در تضاد است؛ به طوری که موجودیت آن می تواند از سوی امپریالیسم مورد مخاطره قرار گیرد. بنا به تحلیل این جناح حرکات ضدامپریالیستی حاکمیت مانند تسخیر سفارت آمریکا حتی می تواند «در مواقعی در خدمت رشد مبارزه طبقاتی قرار گیرد». بنابراین از کمونیست های انقلابی می خواهد که از حرکات ضدامپریالیستی حاکمیت حمایت مشروط به عمل آورند.(۳) در حمایت مصطفی مدنی از تسخیر سفارت آمریکا می توان تردیدکرد. انوشیروان لطفی در این باره می نویسد:

روز بعد از حمله به جاسوسخانه، ۱۴ یا ۱۵ آبان جلسه ای در منزل مهندس کاظم (در آبان شمالی) تشکیل شده بود که تعدادی از اعضای کمیته مرکزی در آن شرکت داشتند. فرخ نگهدار، مصطفی مدنی، فرج الله کاظمی، مجید

۱- درباره تاکتیک کمونیست ها، بولتن؛ مصوبات نخستین گردهمایی سازمان چریک های فدایی خلق؛ اکثریت جناح چپ، مورخه ۲/۱۰/۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

(عبدالرحیم پور)، حسن (علی توسلی)، خسرو (مهدی فتاپور)، رضا غبرائی، رحیم (جمشید طاهری پور)، محمد دبیری فرد، احتمالاً بهمن (هادی میرمؤید). موضوع جلسه هم درباره این حادثه و موضع گیری در قبال آن بود. به ویژه اینکه دولت موقت هم سقوط کرده و ابعاد قضیه مهم تر از آن چیزی بود که ما فکر می کردیم. خلاصه بعد از صحبت هایی که شد که تقریباً محمد دبیری فرد و مصطفی مدنی موضع مخالف با حمایت داشتند و مابقی با تعابیر و تفاسیر مغشوش که در آن هنگام وجود داشت این حرکت را ضدامپریالیستی می دانستند و خواهان دفاع و حمایت از آن بودند.(۱)

آشکار است که «جناح چپ» بیش از آنکه با اکثریت مرزبندی داشته باشد، با اقلیت مرزبندی داشت؛ زیرا «جناح چپ» حاکمیت را از آن خرده بورژوازی می دانست که به رغم خروج از صف انقلاب به خاطر استقلال سیاسی از امپریالیسم و جلوگیری از بازگشت بورژوازی بزرگ هنوز در صف ضدانقلاب قرار نگرفته است. در حالی که اقلیت اعتقاد داشت که حاکمیت در اختیار بورژوازی و لاجرم ضدانقلابی است و تنها قدرت صوری در اختیار خرده بورژوازی می باشد. گذشته از آن «جناح چپ» به تضاد میان حاکمیت و امپریالیسم باور داشت ولی اقلیت به وجود چنین تضادی اعتقاد نداشت.

اختلاف نظر «جناح چپ» و اقلیت در مورد جنگ نیز فاحش بود. برای اقلیت آغازگر جنگ مهم نبود؛ زیرا به گمان اقلیت این امر «به هیچ وجه ماهیت جنگ را روشن نمی کند.» اقلیت، جنگ را میان دو دولت بورژوازی و در چارچوب منافع امپریالیسم و لاجرم ارتجاعی می دانست و خواهان تبدیل جنگ به جنگ داخلی بود. اما «جناح چپ» به جنگ چنین نمی نگریست. در تحلیل این جناح، رژیم عراق برای آن به ایران حمله ور شد که «با نفوذ گرایشات ناسیونال – شوونیستی در میان مردم عراق دولت بعثی را از بحران نجات دهد» و در صورت موفقیت در جنگ و کسب وجهه در میان اعراب آشکارا به سوی امپریالیسم آمریکا متمایل

۱- انوشیروان لطفی، بازجویی، مورخه ۸/۹/۱۳۶۳.

شود و نقشی هژمونیک در منطقه بیابد. بر اساس این تحلیل، عراق به ایران حمله کرد تا انقلاب را و جناح خرده بورژوازی حاکم بر ایران را تضعیف کند؛ و این به معنای همسویی کامل عراق با امپریالیسم آمریکا بود زیرا هدف نهایی آمریکا نیز به قدرت رساندن یک دولت دست نشانده در ایران بود.

«جناح چپ» در پیش بینی بغایت خطای خود نوشت که این جنگ به نفع بنی صدر خواهد بود؛ زیرا او خواهد توانست با تقویت ایدئولوژی ناسیونالیستی، ایدئولوژی پان اسلامیستی خرده بورژوازی را به محاق براند. این جناح مضمون سیاستی که طبقه کارگر دو کشور و نیروهای کمونیست باید پی بگیرند را رفع کامل تجاوز عراق دانست و چون این جنگ از جانب عراق و در همسویی با آمریکا آغاز شده است «تا زمانی که این تعرض پایان نیافته، نوک حمله طبقه کارگر دو کشور باید متوجه دولت عراق باشد.»(۱)

شاید بتوان موارد اختلاف «جناح چپ» و اکثریت را به تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک و «پرولتریزه» شدن محدود ساخت. «جناح چپ» معتقد بود که «خط راست» به مانند حزب توده می خواهد از رهگذر نزدیکی با اردوگاه، پرولتری شود و نه از طریق پیوند با کارگران.(۲)

اما «جناح چپ» به معنای واقعی کلمه سانتریست(۳) بود. آنان به رغم اختلافات عمیقی که با اقلیت داشتند راه را برای نزدیکی با آنان بازگذاشتند. آنان نوشتند که حاکمیت آینده ای ندارد و «دورنمای آن استحاله کلی به یک حاکمیت بورژوایی و یا سرنگونی است.»(۴)

سال ها بعد مصطفی مدنی با تجربه نوعی «دمکراسی بورژوایی» که همواره سخت به آن می تاخت، ادعا کرد که «رهبری جناح چپ معتقد بود به این ماهیت [حاکمیت] نه از زاویه انقلاب و ضدانقلاب بلکه از زاویه دمکراسی باید

۱- بولتن؛ جنگ ایران و عراق، انحلال طلبی راست و مواضع ما (جناح چپ).

۲- بولتن؛ پیشگفتار، مورخه ۱/۱۰/۵۹.

۳- سانتریست به کسانی گفته می شود که همواره موضعی بینابینی و میانه انتخاب می کنند.

۴- همان.

نگریست».(۱) او همچنین می گوید «جناح چپ روش برخورد با حکومت را با سیاست مبارزه و حمایت توضیح می داد.»(۲) اما همانگونه که در مصوبات نخستین گردهمایی «جناح چپ» تصریح شده است «وجه عمده برخورد کمونیست ها با خرده بورژوازی حاکم، مبارزه است»، مبارزه محور سیاست «جناح چپ» در قبال حاکمیت شد و این مبارزه وجه اشتراک جناح چپ و اقلیت بود.

جناح چپ و اقلیت

هنگامی که جناح چپ اعلام نمود مبارزه ایدئولوژیک علنی با مشی اپورتونیستی جناح راست را آغاز کرده است، اقلیت آن را اقدام انقلابی توصیف کرد و اعلام آمادگی نمود تا زمینه های لازم برای وحدت با جناح چپ را فراهم آورد.(۳)

از این رو موضوع وحدت با جناح چپ در دستور کار اقلیت قرار گرفت. به موجب نامه یکی از اعضای کمیته مرکزی موقت اقلیت به مرکزیت، در روز ۲۳ دی ماه مسئول بخش «مروجین» اعلام کرد که بحث جلسه آینده این بخش در مورد «سانتریست ها» خواهد بود تا درباره آنان تصمیم گیری شود. این عضو به عنوان معترض می نویسد که یک گرایش نادرست باعث اتخاذ چنین تصمیمی شده است و باید با آن مبارزه کرد. او ادامه می دهد که این موضوع چند بار در کمیته موقت به بحث گذاشته شد و قرار بر این گردید که سانتریست ها نظرات خود را درباره مسائل سیاسی – ایدئولوژیک و چگونگی مناسباتشان برای ما بنویسند تا در اختیار تشکیلات قرار گیرد و افراد با شناخت کافی نظر بدهند؛ اکنون به چه دلیل دستور کار تغییر کرده و تصمیم کمیته موقت نقض شده است؟ نویسنده این نامه از طرح وحدت با امضای بهروز یاد می کند که هیچ کس با آن موافق نبود ولی اکنون سازمان در جهت اجرای اهداف آن نوشته کانالیزه شده است. بالأخره او خطاب به مرکزیت می نویسد که «تشکیلات در مقابل کسانی که

۱- آرش، همان.

۲- همان.

۳- کار اقلیت؛ شماره ۸۳، پانزدهم آبان ۵۹، ص ۱۱.

بخواهند اصول وضوابط کمونیستی را زیر پا بگذارند خواهد ایستاد».(1) مقاله درون تشکیلاتی دیگری از اقلیت در دست است که نویسنده آن احتمالاًـ همان نویسنده نامه است. این مقاله نیز در مخالفت با وحدت با جناح چپ نوشته شده است. نویسنده در آغاز اظهار تعجب می کند که در حالی که تنها یک مقاله مربوط به برنامه مورد بحث واقع شده ناگهان سیر مبارزه ایدئولوژیک تغییر جهت داده و مسئله سانتریست ها و تصمیم گیری درباره آنها مهم ترین مسئله و جایگزین تدوین برنامه می شود. نویسنده، رأی گیری برای وحدت با جناح چپ را، در حالی که هنوز نقطه نظرات سانتریست ها برای تشکیلات روشن نشده است، «رعایت مبتذلانه سانترالیسم دمکراتیک» می خواند که موجب بی اعتمادی افراد به تشکیلات می شود. او می پرسد هنگامی که سازمان خود فاقد خط و برنامه است، این وحدت بر اساس چه مبنایی قرار است صورت پذیرد؟ وی با اشاره به اظهار برخی افراد که معتقد بودند «سانتریست ها از نظر ایدئولوژیک – سیاسی نزدیکترین جریان به سازمان می باشند» می گوید در حالی که تحلیل آنان از حاکمیت با تحلیل سازمان متفاوت است، اشتراک در چند اصل عام مانند «رد راه رشد» و «گذار مسالمت آمیز» برای وحدت کافی نیست.

احتمالاً برخی از افراد مرکزیت اقلیت امید داشتند با وحدت با جناح چپ به مسائل جنبش که به گمان آنان رو به اعتلا نهاده بود پاسخ گویند. اما نویسنده این مقاله می نویسد که پاسخگویی به جنبش نباید موجبی برای گسترش بی رویه سازمان باشد. بالأخره نویسنده هشدار می دهد که جذب غیراصولی آنها ضعف های تشکیلات را تشدید خواهد کرد و به تدریج فراکسیونیسم در درون تشکیلات رشد خواهد کرد. او ضمناً پیش بینی می کند که چون پایگاه طبقاتی سانتریست ها خرده بورژوایی است، آنها تزلزلات خود را به درون تشکیلات رسوخ خواهند داد و انشعاب بعدی قطعی خواهد بود.(2)

ص:۴۰۶

۱- نامه درون تشکیلاتی؛ خطاب به رفقای سازمان پیرامون وحدت با جناح چپ.

۲- مقاله درون تشکیلاتی؛ پیرامون مسئله وحدت با سانتریست ها «جناح چپ» مورخه ۷/۱۱/۵۹.

مقاله مزبور از جانب جناح دیگر اقلیت بی پاسخ نماند. زیرا به گمان آنان وحدت با جناح چپ «برای سازمان به صورت یک امر فوری و یک مسئله مبرم درآمده» بود.(۱) این امر از آنجا مبرم بود که آن جناح به رغم تمام تزلزل ها و تردیدهایش، در برابر «اپورتونیسم کمیته مرکزی» تسلیم نشده و آن را آماج حملات ایدئولوژیک خود قرار داده است و چون «تمام جنبش» از سازمان انتظار دارد که پاسخگوی وحدت باشد، اینک برای سازمان مهم است که آیا می تواند «از حرکت جداگانه یک جریان تحت نام فدایی در سطح جنبش جلوگیری کرده و آن را به خود ملحق» نماید؟

مقاله مدعی است اقلیت در جدایی جناح چپ از کمیته مرکزی نقش کم اهمیتی نداشته است. بنابراین اکنون موظف است به عنوان یک سازمان کمونیستی هر چه سریعتر پاسخ روشنی به درخواست آنان داده و آنان را از بلاتکلیفی رهایی بخشد.(۲)

کمیته مرکزی اقلیت برای تعیین تکلیف وحدت با جناح چپ در روز سی ام بهمن ماه تشکیل جلسه داد. در این جلسه سه نظر وجود داشت. عده ای گفتند که اکثر کمیته ها موافق جذب جناح چپ می باشند. یکی از اعضا گفت که اکثراً مخالف می باشند و دو تن از افراد نیز به رغم موافقت با جذب جناح چپ اظهار کردند چون طرح نادرست این موضوع توسط هیأت سیاسی در تشکیلات موجب بحران شده است، باید باز هم درباره آن کار شود «نهایتاً ک.م.س به این نتیجه رسید که اصل وحدت با جناح چپ را به عنوان تصمیم سازمانی به تشکیلات اعلام دارد، منتها بر سر شکل و چگونگی این وحدت باید نظرات مختلف را به تشکیلات ارائه دهد و درباره آن یکبار دیگر از تشکیلات نظرخواهی کند.»(۳)

پس از آنکه کمیته مرکزی درباره ضرورت وحدت با جناح چپ به توافق

۱- مقاله درون تشکیلاتی؛ درباره مسئله وحدت با جناح چپ بهمن ۵۹.
۲- همان.
۳- گزارش درون تشکیلاتی؛ گزارش کمیته موقت سازمان راجع به جناح چپ.

رسـید، اینـک «نحوه جـذب» آنـان بـاقی مانـده بود. جمع بنـدی نظرات کمیته هـا نشان می دهـد که سه نظر در این باره وجود داشت. عده ای مطلقاً با دادن هرگونه امتیاز به آنان مخالف بودند. عده ای با دادن امتیاز به آنان از جمله پذیرش برخی از افراد آنان در ارگان های رهبری موافقت داشـتند؛ به شرط آنکه تابع اتوریته کمیته موقت باشند. دسته سوم نیز معتقد بود که به آنان امتیـاز خاصـی داده نشود و فقـط حق تشـکیل یـک هیأت نویسـندگان را داشـته باشـند و مقالات آنان پس از یک دوره مبارزه درونی در نبرد خلق منعکس گردد. اما هر سه دسته اعتقاد داشتند که آنان باید تک تک عضوگیری شوند و اتوریته سازمان را نیز بپذیرنـد. البته یـک نظر فردی دیگری بود که اعتقاد داشت بایـد جزوات مربوط به مبارزه ایـدئولوژیک در اختیار آنان قرار گیرد تا به تناقضات نظراتشان در مورد حاکمیت پی ببرنـد.(۱) کسانی که فقط حق ایجاد هیأت نویسـندگان را برای جناح چپ قائـل بودنـد، گفتنـد که بایـد تنـگ نظری را به دور افکنـده و اختلافـات جزئی را به کنـاری نهاده و این حق را برای آنان قائل شویم که هیأتی از نویسندگان و نمایندگان خود را انتخاب کرده و برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به هیأت تحریریه نبرد خلق بفرسـتند و بـدین طریق مبارزه ایـدئولوژیک سالمی را به پیش ببریم؛ زیرا ترس از اختلاف نظر و جلوگیری از آن سازمان را از پویـایی بازداشـته و بـه دگمـاتیسم و تبـاهی سـوق خواهـد داد. ایـن گروه همچنیـن عقیـده داشـت کسـانی کـه پـذیرش هیـأت نویسـندگان را مخرب و در خـدمت فراکسـیونیسم می دانند، درک درستی از فراکسـیونیسم ندارند و گمان می کنند که منشأ فراکسـیونیسم در پـذیرش هیـأت نویسـندگان نهفته است؛ در حـالی که فراکسـیونیسم علل سیاسـی –ایـدئولوژیک و اجتماعی دارد. این دسـته همچنین می نویسـند «سانتریست ها بایـد به صـراحت و آشـکارا اعلام کننـد که آیا سـرنگونی رژیم را به مثابه اسـاس فعلیت انقلاـب می پذیرنـد یـا خیر؟ آنـان بایـد بگوینـد که آیا به انقلاب قهرآمیز توده ای علیه رژیم جمهوری اسـلامی معتقدند یا نه و آیا در این راه کوشش خواهند کرد؟ و به مبارزه مسلحانه ای که در اینجا و

۱- گزارش درون تشکیلاتی؛ درباره نحوه جذب جناح چپ.

آنجا بروز کرده، معتقد می باشند یا نه و خود چه نقشی ایفا خواهند کرد؟»(۱)

دسته دیگر که معتقد به دادن امتیازاتی به «جناح چپ» و پذیرش آنان حتی در سطح ارگان های رهبری بود در نقد نظر دسته اول که بـا دادن امتیـاز به آنان مخالف بود می نویسـد که طرح آنان به مثابه عضوگیری از یک سـری افراد پراکنـده است و نه وحـدت با یک نیروی متشـکل. آنان در واقع هیـچ گونه اعتقادی به وحـدت ندارند. این دسـته همچنین در نقد کسانی که حق ایجاد هیأت نویسـندگان را برای «جناح چپ» قائل بودنـد می نویسـند که مـدافعین این نظر کوشـیده اند محتوای راست نظرات خود را پنهان دارنـد؛ زیرا آنان با این طرح خود می خواهنـد سازمان را به یک گروه منفرد و محـدود تبـدیل کننـد. به نظر این دسـته، دادن امتیـاز حق ایجاد هیأت تحریریه به «جناح چپ» به معنای ایجاد یک تشـکیلات درون تشـکیلات دیگر است و این خود به معنـای قبول وجود دو خـط مشـی متفـاوت و دو جریان ایـدئولوژیک متضاد در تشـکیلات است؛ در حالی که وحـدت ایدئولوژیک – سیاسـی مقدم بر روابط تشکیلاتی است و اگر اکنون سازمان حق داشتن هیأت تحریریه جداگانه را برای «جناح چپ» بپـذیرد، به زودی هر گروه و دسـته ای که بخواهـد به سازمان بپیونـدد و یا افرادی درون تشـکیلات که نظری غیر از نظر تشـکلات داشـته باشـند چنیـن حقی را مطـالبه می کننـد؛ آنگـاه پس از مـدتی دیگر یـک تشـکیلات بـا یـک مرکز رهـبری ایدئولوژیک – سیاسـی وجود نخواهد داشت و ما با سازمان های خودمختار درون تشـکیلات مواجه خواهیم شد. برای آنکه با چنین هرج و مرجی مواجه نشویم باید حقوق گروه جذب شده به تمامی رعایت شود و یک نفر و یا دو نفر از آنان به عضویت کمیته موقت پـذیرفته شونـد و این نه از طریق انتخابات بلکه از طریق برگماری باید صورت گیرد. از آن پس آنان نماینده یک جناح نیستند. بلکه در برابر کل تشکیلات مسئول می باشند. دیگر افراد جناح نیز با توجه به سوابقشان تک تک عضوگیری می شوند و از تمامی حقوق یک عضو برخوردارند.

ص:۴۰۹

۱- همان.

در این گزارش که دربـاره نحوه جـذب «جنـاح چپ» تهیه شـده است، هنوز تردیـد موج می زنـد و جناح چپ در تحلیل نهایی «راست» خوانده می شود و احتمال یک انشعاب دیگر پس از وحدت نادیده گرفته نمی شود.

اقلیت که از جذب چند نفر ناتوان است و بر سـر آن دچار اختلاف و پراکندگی می شود و ضمناً اعتراف می کند «جنبش چپ انقلابی در ایران هم از لحاظ مضـمون عقب افتاده است و هم از لحاظ شـکل؛ هم شدیـدترین پراکندگی و گروه گرایی وجود دارد و هم انواع رنگارنـگ خطوط سیاسـی و تئوریک»،(۱) چنـان در توهم غوطه ور است که از مبارزه مسـلحانه و سـرنگونی حاکمیت سخن می گوید.

به رغم مصوبه کمیته موقت اقلیت؛ و به رغم میـل و نیـاز وافر جنـاح چپ، وحـدت آن دو میسـر نمی شـد. نیـاز «جناح چپ» به وحـدت چنـان بود که در نخستین گردهمایی خود در دی ماه ۵۹ وحـدت با اقلیت را به مثابه چشم انـداز آتی خود و به عنوان گام عملی در جهت وحـدت در جنبش کمونیستی پـذیرفت. بنابراین بـدون آنکه نظر خود را درباره پایگاه طبقاتی حاکمیت و وابسـتگی و عدم وابستگی آن تغییر دهد و یا روشن سازد، ناگهان اعلام کرد با اقلیت «دارای دیدگاه های ایدئولوژیک تقریباً یکسانی» است.(۲) اصول ایـدئولوژیکی که می توانست پـایه وحـدت باشـد از نظر جنـاح چپ تحلیـل از حـاکمیت نبود؛ بلکه درک از انترناسیونالیسم پرولتری؛ مرزبندی با انحرافات جنبش کمونیستی جهانی و تعیین وظایف پرولتاریا در عرصه ملی و بین المللی بود. بیـاد داریم که اسـاس اختلاـف اکثریت و اقلیت تحلیـل از حـاکمیت بود، امـا اکنون برای وحـدت بین جناح چپ و اقلیت آنچه که اهمیت نـداشت و مغفول مانـده بود تحلیـل از حاکمیت بود. احتمالاً آنچه که صبر این جناح را برای وحـدت با اقلیت ربوده بود تحولات جامعه بود که به گمان آنان «حاکی از فرارسیدن یک بحران عمومی

۱– همان.

۲– مقاله درون تشکیلاتی؛ ضرورت وحدت با رفقای اقلیت و شکل موردنظر – شکل وحدت– مورخه ۱/۳/۶۰.

سیاسی – اقتصادی» بود(۱) که «طوفان پرخروشی در پی خواهد داشت.»(۲) جناح چپ در زمانی از دیدگاه ایدئولوژیک مشترک خود با اقلیت سخن می گوید که بیست روز پیش از آن نتوانست با اقلیت برای برگزاری مراسم مشترک روز کارگر در اردیبهشت سال ۶۰ به توافق برسد و لاجرم اقلیت این مراسم را با سازمان پیکار برگزار کرد.

اما درون جناح چپ نیز عده ای با وحدتِ با اقلیت مخالفت داشتند. مجاب سازی و متقاعد کردن آنان برای وحدت در دستور کار جناح قرار گرفت. نویسنده مقاله «ضرورت وحدت ...» مخالفین را از بزرگ جلوه دادن اختلافات که موجب یأس و بدبینی و طولانی شدن پروسه وحدت می شود برحذر می دارد. نویسنده طولانی شدن پروسه وحدت را آفتی برای این موضوع می داند که بخشی از آن به «تصمیم گیری کند و تعلل غیرقابل توجیه و سیاست های نادرست قبلی» اقلیت در مورد جناح چپ بازمی گردد و بخشی نیز به برخورد غیرفعال جناح که مجموعاً جناح را «در موقعیت بینابینی خطرناکی قرار داده است» و اگر هر چه سریع تر درباره آن تصمیم گیری نشود ضربات سنگینی به جنبش کمونیستی وارد خواهد شد.(۳)

نویسنده مقاله ضمن اذعان به وجود برخی اختلافات با اقلیت، این اختلافات را چندان اساسی نمی بیند که امر «مهم و حیاتی» وحدت را ناممکن سازد. «جناح چپ» از اقلیت می خواهد که حق ایجاد هیأت نویسندگان را برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک برای آنان قائل شوند تا از رهگذر این مبارزه به تشکیلات واحد سراسری و منسجم کمونیستی دست یابند. جناح چپ هشدار می دهد در شرایطی که رشد مبارزه طبقاتی به سوی قطبی شدن جامعه پیش می رود هر حرکت مستقل

۱- مقاله؛ وقایع روز پنجشنبه ۱۴ اسفند و کوشش توده ها برای شرکت در سرنوشت سیاسی جامعه؛ مورخه ۲۰/۱۲/۵۹.
۲- ضرورت وحدت... .
۳- همان.

محکوم به شکست است.(۱)

مهم ترین مسئله ای که جناح چپ در پیش روی داشت، تعیین تکلیف با حاکمیت بود. اکنون این پرسش برای آنان مطرح بود که «آیا حاکمیت خرده بورژوازی سنتی را باید سرنگون کرد؟»(۲) پاسخ به این پرسش می توانست کلید وحدت تلقی گردد. پاسخ جناح چپ به این پرسش مثبت بود. آنان پیش تر پیش بینی کرده بودند که دورنمای حاکمیت یا استحاله به حاکمیتی بورژوایی است و یا سرنگونی. مقصود آنان از سرنگونی، سرنگون شدن توسط امپریالیسم بود که حاکمیت خرده بورژوایی با آن در تضاد قرار داشت و اینک جناح چپ سرنگونی حاکمیت را وظیفه خود می دانست. اما چون «حاکمیت هنوز بر بخش وسیعی از توده ها تکیه دارد و نیروهای انقلابی نیز تدارک لازم را به انجام نرسانده اند» سرنگونی حاکمیت را فعلاً امکان پذیر نمی دانست. چند روز بیشتر طول نکشید که جناح چپ نیز به تبعیت از سازمان مجاهدین خلق و اقلیت شعار «مرگ بر حزب جمهوری» را سر داد.

جناح چپ برای آنکه پشتوانه تئوریک برای سرنگون کردن خرده بورژوازی سنتی بیابد با نفی راه رشد غیرسرمایه داری و تأکید بر خونین بودن درگیری پرولتاریا و بورژوازی و لزوم هژمونی طبقه کارگر در انقلابات دموکراتیک نوشت که خرده بورژوازی حاکم بر ایران نتوانست با سیستم سرمایه داری وابسته برخورد جدی داشته باشد «و به گردش درآوردن چرخ اقتصاد وابسته را در دستور قرار داده است».(۳)

بالأخره جناح چپ با حمایت قاطع از راهپیمایی مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در سی ام خرداد سال ۶۰ از مردم می خواهد که از این سازمان پشتیبانی کنند(۴) و پیشنهاد می دهد هر چه سریع تر خرده بورژوازی دمکرات و

۱- همان.

۲- همان.

۳- مقاله؛ نظر جناح چپ درباره دوران؛ مرزبندی با انحرافات حاکمیت جمهوری اسلامی.

۴- نشریه خبرنامه؛ سرنگونی حزب حاکم تنها راه تداوم انقلاب است؛ شماره ۱، مورخه ۲۷/۴/۶۰.

کمونیست های انقلابی و سایر نیروهای دمکرات که امکان وسیعی برای ارائه خود در میان توده یافته اند آلترناتیو انقلابی تشکیل دهند.

جناح چپ تشکیل شورای ملی مقاومت را که از اتحاد مجاهدین – بنی صدر حاصل شده بود گامی به جلو و در جهت ارائه آلترناتیو ارزیابی کرد، ولی انتظار داشت برنامه پیشنهادی شورا به مراتب پیشرفته تر از برنامه لیبرالی باشد که بنی صدر در میثاق خود ارائه کرده بود. گرچه جناح چپ مانند اقلیت از برنامه میثاق بنی صدر که در آن شعار جمهوری اسلامی طرح شده است گله می کند، ولی برخلاف آنان لحن ملایم تری نسبت به بنی صدر دارد.(۱)

به رغم همه نزدیکی هایی که بین مواضع جناح چپ و اقلیت ایجاد شده بود، هنوز از وحدت خبری نبود؛ به طوری که اعتراض عده ای را در میان هر دو گروه برانگیخت. در یک مقاله درون تشکیلاتی اقلیت آمده است که بیش از یک سال است از وحدت با سانتریست ها سخن می گوییم که این موضوع در میان مسائل متعدد بیشترین وقت را به خود اختصاص داده است، ولی همچنان نتایج آن نامعلوم و مبهم است. نویسنده نبود برنامه و سیاست درون سازمان و عدم وضوح در موضع سیاسی – ایدئولوژیک سانتریست ها را مهم ترین علت این بی سرانجامی برمی شمرد. این مقاله پیشنهاد می دهد که نمایندگانی از جناح چپ در کنگره حضور یابند تا در مورد اختلافات و تشابهات سخن بگویند.(۲)

در یک مقاله درون تشکیلاتی دیگر مربوط به تعدادی از افرادی که از جناح چپ جدا شدند، توضیح داده می شود که چرا به این جناح پیوستند و چرا از آن جدا شدند. علت پیوستن آنان «جرقه ای از نور امید» بود که جناح چپ در اواسط سال ۵۹ با انتشار چند جزوه و کتاب در دل آنان تابانده بود. اما پس از یک سال این عده درمی یابند که «آمال» آنان تحقق نیافته است. «نقض سانترالیسم دمکراتیک... رشد گرایشات محفلی، باندبازی، بی نظمی و لاقیدی در مسائل

۱- نشریه خبرنامه؛ درباره شورای ملی مقاومت؛ شماره ۴، مورخه ۱۸/۷/۶۰.

۲- مقاله درون تشکیلاتی؛ چگونه مسئله سانتریست ها را حل کنیم.

تشکیلاتی، قرار گرفتن اهرم هـای تشکیلاتی در دست عناصـر منحرف و حتی در مواردی از نظر اخلاقی ناسالم و مبتـذل» از جمله عللی بود که آنان برای جدایی خود برشـمردند. این افراد که نام و هویت آنان را نمی دانیم برای «پیوند و ارتباط با یکی از تشکل های واقعاً موجود کمونیستی» به بررسی اقلیت، راه کارگر و پیکار پرداختند و بالأخره اقلیت را برگزیدند.(۱)

کنگره اقلیت در آذرماه ۶۰ بـدون حضور نمایندگان جناح چپ تشکیل شد. در همان ایام و شاید به منظور تحت الشعاع قرار دادن کنگره اقلیت، جناح چپ به راه کارگر نزدیک شـد و خبرنامه مشترکی با آنان منتشـر کرد. گویا این اقدام مؤثر واقع شد؛ زیرا راه وحـدت هموار گردیـد. توکل مـدعی است کنگره سازمان، وحـدت با جناح چپ را رد کرد؛ اما پذیرفت که آنان می توانند به سازمان بپیوندند.(۲) امـا یکی از اعضای هیأت اجراییه جناح چپ می نویسـد: «با تصویب کنگره اقلیت؛ وحـدت ما با رفقای اقلیت از نظر سیاسی به تحقق رسیده و می باید طی یک بیانیه مشترک رسماً پایان برده شود.»(۳) این عضو، گشودن راه وحدت اصولی و عاجل از درون مشاجرات موجود در جناح چپ را تعهد انقلابی می داند که نباید اجازه دهند تا گرایش های معینی بر روی آن پرده بیفکنند.

این مقـاله اختلافـات درونی جناح چپ را بازمی تابانـد. بنابراین توصـیه می کنـد برای آنکه به وحـدت اصولی با اقلیت دسـت یابنـد، اختلافات درونی خود را به روشن ترین شـکل نمایان سازند تا اقلیت بداند با چه کسانی دست اتحاد می دهد. این مقاله نشان می دهـد که برخی از افراد هیأت اجرائیه در امر وحـدت کارشـکنی می کردنـد و از ارائه نظرات خود به تشـکیلات طفره می رفتند و تا آنجا پیش رفتند که «با استفاده از شیوه های نارفیقانه شانتاژ و تهدید به درهم ریزی اوضاع که

۱- مقاله درون تشکیلاتی؛ چرا به جناح چپ پیوستیم و چرا از آن جدا می شویم؛ مورخه ۲۲/۷/۶۰.
۲- آرش؛ توکل؛ همان، ص ۸.
۳- مقاله درون تشکیلاتی؛ پیرامون وحدت با اقلیت و روند پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک، مورخه ۱۰/۱۰/۶۰.

عملاً وحدت را به مخاطره می انداخت خواهان حقوق خاصی برای نقطه نظرات خویش بودند.» مقاله هشدار می دهد که این عده حتی اگر مجبور به پذیرش وحدت با اقلیت شوند «در آنجا با تکیه بر شیوه ها و سیاست های نادرست خود تشکیلات را به تناقضات و سردرگمی های بحران زائی دچار خواهند ساخت که نتیجه ای جز انتقال اختلافات موجود در بطن جناح چپ و تشکیلات اقلیت نخواهد داشت.»(۱)

به رغم وجود گرایش های مخالف وحدت در هر دو گروه و به رغم آنکه جناح چپ، اقلیت را «یک جریان سکتاریست و دگم» می شناخت،(۲) در اسفندماه سال ۶۰ و پس از جدا شدن گرایش «سوسیالیسم انقلابی» از اقلیت، وحدت به سرانجام رسید. این وحدت در شرایطی صورت گرفت که هر دو گروه درگیر بحران های داخلی خود بودند. پیش از کنگره اقلیت محمدرضا دبیری فرد و چند تن دیگر از آن جدا شدند و پس از آن نیز علاوه بر ضرباتی که اقلیت متحمل شد گرایش «سوسیالیسم انقلابی» اعلام جدایی نمود. جناح چپ نیز در آستانه تلاشی کامل بود. یک مقاله درون تشکیلاتی درباره وضع رقت بار این گروه می نویسد: «اکنون امر وحدت با تمام مشکلات صورت پذیرفته و آخرین مراحل عملی خود را طی می کند... بحران ژرفی که تشکیلات ما را فراگرفته؛ در این مقطع به اوج خود رسیده است. اختلافات و تشتت آراء؛ بندهای تشکیلات ما را از هم گسسته و امکان ادامه کاری را از بین برده است. رفقای ما در اقصی نقاط تشکیلات از خط و برنامه واحدی پیروی نمی کنند و طبیعتاً در چنین شرایطی به هیچ رو نمی توان از انسجام تشکیلاتی سخن راند، چرا که شرایط اولیه چنین انسجامی وحدت در اصول استراتژیکی و تاکتیکی است. مرکزیت فاقد حداقل رابطه با بخش های تشکیلات است و بدنه تشکیلات به حال خود رها شده است. در سطوح پایین تشکیلات ما هر چند که روحیه انقلابی هنوز به افول نگراییده اما بی خبری از سیر

۱- همان.

۲- مصطفی مدنی؛ آرش، همان.

وقـایع بیـداد می کنـد. بخش اعظم هواداران مـا فاقـد درک درسـتی از چگونگی وحـدت بـا اقلیت هسـتند... بالأـخره مرکزیت تشـکیلات ما از درون در هم پاشـیده است و مدت هاست که اختلافات موجود امکان تصمیم گیری مشترک و متحد را از بین برده است... اکنون بیش از همیشه زمان آن رسـیده است که یک بار صـریحاً از خود سـئوال کنیم که چرا ما در چنین وضعیتی بسـر می بریم؟ ... برخلاف کسانی که سـعی دارنـد مشـکلات ما را طبیعی؛ جبری و زائیـده مرحله وجود جنبش و غیره قلمـداد نماینـد؛ در ارزیـابی از بحران موجود بیش از همه بایـد به نقش مخرب، تشـکیلات شـکنانه و غیرکمونیسـتی بانـد و فراکسـیون معینی اشاره نمود که در سرتاسر حیات جناح چپ از آغاز تا به انتها همواره در عرصه سیاست مبلغ تئوری های انحرافی؛ دنباله روانه و در عرصه تشکیلات با بی توجهی به اولیه ترین ضوابط انضباط تشکیلاتی، دامن زدن به حرکت گروه گرایانه و منفعت طلبـانه در صـدد تحمیـل کردن خود به تشـکیلات مـا بوده است. آنها همواره خواسـتار آن بوده انـد که جناح چپ را به عنوان نردبان صـعود خود به کار گیرنـد. آنها حتی در سـر داعیه رهبری جنبش را پرورانـده انـد و این امر بغایت خنده آور را بارها و بارها نزد این و آن به زبان آورده انـد... عملکرد انحرافی سیاسـی و تشـکیلاتی این فراکسـیون بـدون شک منشأ اساسـی بحران موجود در تشکیلات ما را تشکیل می دهد.»(۱)

چنـانکه در گـاپیلون دیـدیم، پایـان وصـلت جناح چپ و اقلیت خونین بود؛ به طوری که مصـطفی مـدنی آن را اشـتباهی عظیم خواند که بهتر بود حتی به قیمت انحلال کل تشکیلات صورت نمی گرفت.(۲)

ص:۴۱۶

۱- مقاله درون تشکیلاتی، با فراکسیونیسم در جنبش کمونیستی مبارزه کنیم؛ مورخه ۱۰/۱۱/۶۰.

۲- مصطفی مدنی؛ آرش، همان.

پیروان بیانیه ۱۶ آذر

انشعاب کشتگر – هلیل رودی

انشعاب اقلیت و انصراف از جنگ در کردستان موانع نزدیک شدن به حزب توده را که از مدت ها قبل اندیشه برخی از اعضا را به خود مشغول کرده بود از پیشاروی اکثریت سازمان به کناری نهاد. چریک ها دیگر پروایی نداشتند تا نام سازمانشان در کنار حزب توده قرار گیرد؛ بلکه خود تدریجاً زمینه های ذهنی آن را در نشریه کار فراهم می آوردند.

حزب توده نه تنها دیگر حزبی اپورتونیست نبود، بلکه حزبی شناخته می شد که موجب تصحیح خط مشی انحرافی چریکی در سازمان شده بود.

در آذرماه سال ۵۹ به دعوت فرج الله میزانی (جوانشیر)، عضو رهبری حزب توده، یکی از اعضای رهبری سازمان به دیدار وی می رفت. میزانی در صحبت های خود موضوع وحدت را پیش کشید و با هشدار این نکته که سازمان هم از سوی حزب و هم از سوی چپ ها تحلیل خواهد رفت، تأکید کرد که امر وحدت را نباید به تعویق انداخت. عضو رهبری سازمان توضیح داد که در گذشته گفت وگوهایی در سطح هیأت سیاسی داشته اند ولی «نشست به مفهوم ارتقاء رابطه را نادرست» می دانند.

این عضو سازمان از اظهار یکی از رهبران حزب توده که گفته بود «ما به توده ای های سازمان گفته ایم که در سازمان بمانید تا خود سازمان به ما بپیوندد» انتقاد کرد. میزانی در پاسخ اطمینان داد «که ما هیچ گاه چنین خطی که به توده ای ها بگوییم در سازمان بمانند را دنبال نمی کنیم؛ ولی ما به اعضای حزب گفته ایم که پیوستن تک تک فدایی ها به ما به سود جنبش نیست و مهم وحدت

سازمان فدایی و حزب به طور کلی است.»(۱) فرج الله میزانی در بازجویی های خود از نفوذی های حزب در سازمان اظهار بی اطلاعی کرده است. شاید ادعایی که او در دیدار با عضو رهبری سازمان مطرح کرد به منظور ارعاب او بوده است. قطع نظر از آن که آیا حزب توده افرادی را در سازمان نفوذ داده بود یا خیر، این گفت وگو نشان می دهد که حداقل در میان برخی از اعضای سازمان ارتقاء رابطه با حزب امری مطلوب نبود. در بهمن ماه مقاله «مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف ما» که در تابستان به صورت جزوه ای درون گروهی منتشر شده بود، انتشار علنی یافت. در این مقاله برای توجیه لزوم وحدت با حزب توده و جنبش کمونیستی آمده بود که گروه هایی که ادعای کمونیستی دارند در صورتی که خود را از نهضت های کمونیستی در دیگر کشورها و به ویژه از احزاب کمونیستی جدا کنند، طعمه محافل امپریالیستی خواهند شد.(۲) جناح کشتگر ادعا می کند که پس از انتشار این مقاله بلافاصله تدارک نظری تصفیه ایدئولوژیک در سازمان آغاز شد و فرخ نگهدار در سخنرانی خود که نوار آن در همان زمان به طور غیرتشکیلاتی توسط هیأت سیاسی پخش شد، اعلام کرد که مخالفان وحدت با حزب توده را باید تحت عنوان مبارزه با فراکسیونیسم با «لگد بیرون انداخت.»(۳)

با این مقدمات، کمیته مرکزی سازمان در پلنوم ۱۲ الی ۱۵ اسفند سال ۵۹ با تصویب قطعنامه، «پیشبرد یک مبارزه پیگیر و اصولی و طبق نقشه را برای وحدت اصولی سازمان چریک های فدایی خلق ایران و حزب توده ایران به منظور تشکیل حزب طبقه کارگر ایران در دستور کار رهبری کادرها و تمام اعضای سازمان قرار» داد.(۴) پلنوم مردادماه سال ۶۰ در قطعنامه ای که صادر کرد حل تمامی مسائل نظری و عملی مربوط به تدارک وحدت میان حزب و سازمان

۱- گزارش درون تشکیلاتی. صحبت با حزب توده.

۲- کار اکثریت؛ شماره ۹۷.

۳- پیرامون اقدامات فراکسیونیستی انحلال طلبان، کار اکثریت، جناح کشتگر؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۷/۱۱/۶۰.

۴- کار دوره ۱؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۲/۱۰/۶۰، ص ۱۴.

را وظیفه ای مشترک دانسته که باید از طریق بسط مناسبات و مشارکت مؤثر طرفین صورت پذیرد. این قطعنامه با تأکید بر این که وحدت فکری و سازمانی حزب طبقه کارگر قبل از همه در وحدت نظر پیرامون برنامه و اساسنامه آن تجلی می یابد، پیشنهاد می دهد مسائل مربوط به برنامه و اساسنامه با شرکت اعضای سازمان و حزب در یک نشریه تئوریک و سیاسی مشترک که به طرح نظرات انتقادات و پاسخ های اعضای مختلف اختصاص می یابد مورد بحث قرار گیرد. قطعنامه همچنین با تأکید بر لزوم وحدت نظر حزب و سازمان پیرامون کلیه مسائل تئوریک تاریخی، سیاسی و تشکیلاتی پیشنهاد می دهد که این مسائل در این نشریه مورد بحث واقع شود. کمیته مرکزی، هیأت سیاسی و همه اعضای تشکیلات را به اجرای هر چه کامل تر مفاد این قطعنامه موظف می سازد.(۱) رهبران سازمان تا بدانجا پیش رفتند که حتی برای حزب توده «از هر نظر صلاحیت بیشتری برای هدایت جنبش کمونیستی» قائل بودند.(۲) بنابراین بی دلیل نبود که پس از پلنوم مردادماه «هیأت سیاسی سازمان به یک ارگان صوری مبدل شد. همه تحلیل ها و مواضع حزب توده عملاً به مواضع هیأت سیاسی تبدیل گردید». مصوبات این دو پلنوم با واکنش تعدادی از مخالفان وحدت مواجه شد. در رأس این مخالفان علی کشتگر و هیبت الله معینی چاغروند قرار داشتند. فرج الله ممبینی کاظمی موضعی بینابین داشت. علی کشتگر توسط نگهدار به سازمان راه یافته و فاقد آن پیشینه ای بود که در نزد چریک ها می توانست موجب اعتبار و منزلت واقع گردد. کشتگر همواره تحت الحمایه نگهدار بود و آن دو عموماً هم نظر بودند. بنابراین اکنون او می کوشید با بیرون کشیدن خود از زیر سایه نگهدار هویتی مستقل بیابد. کشتگر بدان خاطر که ترجمه چند کتاب را در کارنامه روشنفکری خود داشت، مسئول گروه ترجمه و نشر سازمان شد؛ که در آنجا تعدادی از هواداران که از اروپا و آمریکا بازگشته بودند و هلیل رودی نیز یکی از

۱- قطعنامه پلنوم کمیته مرکزی، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۲/۱۰/۶۰.

۲- پیرامون اقدامات فراکسیونیستی انحلال طلبان، کار کشتگر؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۷/۱۱/۶۰.

آنـان بود، به ترجمه متون مارکسـیستی اشـتغال داشـتند. اعتراض کشـتگر به «پروسه تجـانس» بـا حزب توده به پشـتوانه مادی و معنوی این گروه صورت گرفت. گفته شده است کشتگر نظرات انتقادی خود را برای انتشار در نشریه داخلی به پیش در اختیار مرکزیت سازمـان نهـاد؛ اما مرکزیت برای ممانعت از انتشار نقـد کشـتگر و به اشاره نورالـدین کیانوری دبیراول حزب توده، به پیش را که با مسئولیت اکبری شاندیز منتشر می شد، تعطیل کرد.(۱) برای تعطیل نشریه چنین استدلال شد که «هر زمان که این نشـریه منتشـر شـده است به دنبال آن انشـعابی رخ داده است و در واقع این نشـریه نه در خدمت وحدت و یکپارچگی سازمان، بلکه در خـدمت انشـعاب قرار دارد.» به دنبال متوقف شـدن انتشار نشـریه، رونـد ادغام سازمان در حزب آغاز گردید. «سازمان زنان منحل گردیـد و به نیروهای آن دسـتور داده شد که در سازمان زنان حزب توده فعالیت نمایند. نیروهای تشـکیلات نظامی سازمان تماماً در اختیار حزب توده قرار گرفتنـد... حجم مقالات و نوشـته های اعضا و فعالین حزب توده در نشـریه کار افزایش یافت.»(۲)

بیانیه انشعاب

پیش از آن که بیـانیه انشـعاب انتشار یابـد، برخی اخبار از تشـکیل فراکسـیونی مرکب از مخالفین خبر می داد؛ خصوصاً آن که برخی اقـدامات آنـان از جمله قطع کمـک هـای مـالی گروه ترجمه و نشـر به شـعبه مالی که بیش از سه ماه نیز ادامه داشت، به سوءظن ها دامن می زد؛ حتی در این فاصله سازمان تهران توانسته بود با انتشار مخفیانه چند بخشنامه از برخی اعضا نظرخواهی کنـد. تحقیقات انجام شده از سوی مرکزیت سازمان شـکل گرفتن یک فراکسـیون را تأیید می کرد. موضوع در هیأت سیاسـی مطرح شـد. فرج الله کاظمی که تا واپسـین روزها در جلسات مخالفین شـرکت می کرد، در هیأت سیاسـی سـکوت اختیار کرد. بنابراین هیأت سیاسی ضمن

۱- نقی حمیدیان، همان، ص ۳۹۵.

۲- سـهراب، ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فـدایی، طرح بحثی مقـدماتی پیرامون نقـد عملکرد سازمان، در راه کنگره؛ شماره ۱، شهریور ۱۳۶۸.

قبول وجود فراکسیون، هنوز آن را جدی تلقی نمی کند. از سوی هیأت سیاسی مهدی فتاپور و جمشید طاهری پور مأموریت می یابند تا با کشتگر و هیبت الله معینی گفت و گو کنند. گزارش آنان به هیأت سیاسی حکایت از آن داشت که فراکسیونی در کار نیست. اما وجود فراکسیون واقعیت داشت. منشعبین، بعدها اقرار کردند: «ما نیز دست به اقدامات فراکسیونیستی زدیم و این اقداماتمان را با روش های نادرست آنها توجیه نمودیم.» منشعبین اقدام فراکسیونیستی خود را ناشی از «فقدان سانترالیسم دمکراتیک» در سازمان و «بی اعتقادی به نیروهای تشکیلات» در رأس سازمان می دانند.(۱)

فرخ نگهدار نیز وجود مخالفین را امری طبیعی دانسته و اظهار امیدواری کرد که آنان از سازمان جدا نخواهند شد «و با حزب هم می آیند ولی نظراتشان را نگه می دارند و می چسبند به جریانات و فراکسیون های درون حزبی»(۲)؛ اما چند روز بعد یعنی در شانزدهم آذر در میان ناباوری هیأت سیاسی و پس از گذشت چند ماه کش وقوس، انشعابیون بیانیه خود را تحت عنوان «در راه تدارک نخستین کنگره سازمان، با انحلال طلبی مبارزه کنیم، از وحدت اصولی دفاع نماییم!» صادر کردند. بیانیه به راه پرفراز و نشیبی که سازمان پس از انقلاب پشت سر نهاده و به تند پیچ های پرخطر، پرتگاه ها و ورطه های هولناکی که «سرافرازانه» از آن عبور کرده اشاره کرده و می گوید: «ما از نفی دستاوردهای ارزنده انقلاب، از انکار ماهیت ملی و ضدامپریالیستی حکومت جمهوری اسلامی ایران، از برخوردهای شتابزده و آسیب رسان نسبت به مسئله ملی خلق های میهن که از قعر دریافت های مغشوش از مضمون انقلاب دمکراتیک» حاصل شده بود به بلندای خط الرأسی رسیده ایم که می توانیم با پشتوانه مارکسیسم – لنینیسم به پیش بتازیم و دراین روند رشد و تکامل خود مشی چریکی را به کناری نهاده و از روش های التقاطی دست شسته و با گرایشهای کودکانه چپ، با مائوئیسم و پلشتی های یأس آور و نفرت انگیز آن و با

۱- سهراب، همان.

۲- پیرامون اقدامات فراکسیونیستی انحلال طلبان، کار اکثریت، جناح کشتگر؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۷/۱۱/۶۰.

آنارشیسم خط و مرز کشیده و اکنون در این مسیر «مسئله وحدت به بحث محوری سازمان و جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است.» که چگونگی پیشبرد آن در سرنوشت جنبش کمونیستی و «مستقیماً در سرنوشت جنبش خلق» تأثیر خواهد نهاد.

بیانیه، پلنوم آذرماه سال ۱۳۵۹ را نقطه عطفی در حیات تکاملی سازمان می داند. زیرا در این پلنوم بود «که رهبری سازمان شکوه و عظمت نظام جهانی سوسیالیسم، اهمیت تعیین کننده جنبش جهانی کمونیستی و جوهر انقلابی خط مشی عمومی جنبش کمونیستی را به گونه ای روشن و همه جانبه ترسیم کرد.» و نیز انتشار اسناد مربوط به گردهمایی احزاب کمونیست و کارگری در سال های ۱۹۵۷، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ را به عهده مرکزیت سازمان نهاد. از همینجا مسئله وحدت رخ نمود.

بیانیه می افزاید مسئله وحدت با حزب توده در گذشته نیز در دستور کار سازمان بود؛ ولی درک آنان از مبانی وحدت و نیروهایی که باید حزب طبقه کارگر را تشکیل دهند، متفاوت از درک امروزی آنان بوده است. زیرا پس از پلنوم آذرماه ضرورت وحدت، از درک جدید از خط مشی جنبش جهانی کمونیستی و الزامات عینی وحدت در صفوف طبقه کارگر حاصل شده است واین امر ادامه منطقی تحولات درون سازمان بود. اما مسئله وحدت به صورت ناقص و انحرافی در مقاله درباره مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف مطرح گردید که فرسنگ ها با وحدت اصولی و پایدار جنبش کمونیستی فاصله داشت.

بیانیه می افزاید که در سطح رهبری سازمان دو درک متفاوت از وحدت وجود داشت. یک درک که جوهر آن در مقاله درباره مرزبندی... ارائه شده بود؛ که درکی آشتی طلبانه و مکانیکی بود؛ و درک دیگر اصولی و لنینی بود که با انتشار مقاله مرزبندی نیز مخالفت داشت و برای جلوگیری از نشر آن تا واپسین لحظات پیش از انتشار مقاله تلاش کرد. زیرا بینش ناظر بر مقاله مرزبندی از هرگونه مبارزه در راه شناخت و زدودن انحرافات راست روانه جنبش کمونیستی سر باز می زد. این بینش اصولاً ـ سازمان را برای بررسی و کشف علل ضعف و پراکندگی جنبش کمونیستی ایران فاقد صلاحیت می دانست و فقط خواهان پیوستن تدریجی سازمان به حزب توده بود و کوچکترین انتقاد از آن حزب را

برنمی تابید؛ به طوری که چند سطر از سرمقاله شماره ۵۹ کار به خاطر اشاره به برداشت های نادرست حزب توده حذف گردید.

بیانیه تصریح می کند که در جریان انقلاب بهمن، سازمان از یک جریان کوچک چریکی به جریان اجتماعی تبدیل گردید؛ اما به خاطر ضعف رهبری، عدم انسجام ایدئولوژیک سازمان، فقدان برنامه و خط مشی مشخص که خود ناشی از بینش التقاطی سازمان بود نتوانست به وظایف خود عمل کند. بیانیه می افزاید پس از انقلاب بهمن جنبش کمونیستی عموماً و سازمان خصوصاً با انحراف به چپ مواجه بودند که در اشکال دگماتیسم و سکتاریسم و انقلابیگری خرده بورژوازی جلوه گر شد؛ اما چون مبارزه علیه انحراف چپ در سازمان اصولی نبود، گرایش انفعالی و انحلال طلبانه در آن رشد کرد و زمینه پذیرش برنامه رهبری حزب توده فراهم آمد.

بیانیه نویسان ضعف ایدئولوژیک سازمان را موجبی می دانند برای آنکه در هر مقطع، فقط جنبه هایی از مارکسیسم — لنینیسم مورد توجه قرار گیرد و این از افراط به تفریط غلتیدن و مطلق گرایی را در پی داشت. زمانی چنان مشی مسلحانه و گذشته را نفی کردند که واژه چریک به واژه ای تحقیرآمیز تبدیل شد و زمانی جز تقابل قهرآمیز مسلحانه با حکومت در جهت سرنگونی آن راه دیگری نمی یافت. این بینش مطلق گرا پس از قیام گاه «سازمان را به پرهیز هر چه بیشتر از خط مشی جنبش جهانی کمونیستی سوق می داد و سرزمین انقلاب اکتبر را زرادخانه رویزیونیسم می نامید و خیره سرانه از آفتاب طالع جنبش جهانی کمونیستی روی برمی تافت»؛ و زمانی که به افراط می غلتید «بی درنگ بدون توجه به تجارب عمیق جنبش جهانی کمونیستی فتوای اخراج تمامی احزابی که از موضع چپ یا راست با اسناد گردهمایی بین المللی برخورد کرده بودند، از جنبش جهانی کمونیستی صادر» می کرد.

بیانیه می افزاید که تدریجاً مسلم شد که اغلب اعضای کمیته مرکزی به دلیل ضعف ایدئولوژیک و غلبه بینش مطلق گرا در آنان و به دلیل پراگماتیسم در مبارزه با انحراف چپ و با وجود دوری از مائوئیسم و آنارشیسم به «موضع

جانبـداری از پیوسـتن بی چون و چرای سازمان به حزب توده درغلطیده اند.» این اعضا گرچه به درستی بر انحراف چریکی در سازمـان انگشـت نهـاده انـد، ولی طرح نـادرست آن، بـه حزب تـوده حقـانیت بخشـیده است؛ در حـالی که اگر مشـی سازمـان «انقلابیگری خرده بورژوایی» بوده، مشـی حزب توده نیز «از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ غیرانقلابی و رفرمیستی بوده است»؛ و اگر دیـدگاه سازمان در گذشـته نسبت به انترناسـیونالیسم پرولتری واجـد انحرافاتی اساسـی بوده، این امر نمی تواند توجیه گر «درک نادرست حزب توده ایران از انترناسیونالیسم پرولتری که عملاً به زهر ناسیونال نهیلیسم آلوده» بوده است، باشد.

بیانیه نویسان می گوینـد که تا سال ۱۳۲۲ حزب توده به رغم تمامی انحرافات و اشـتباهاتش تنها نماینده جنبش کارگری ایران به شـمار می رفت و نام حزب توده و کمونیزم در هم پیچیده بود. بنابراین نیروهای معتقد به آرمانهای پرولتاریا از دریچه حزب توده به جنبش جهـانی کمونیستی و به ویژه اتحاد جماهیر شوروی می نگریسـتند. در نتیجه، سـلب اعتماد از حزب توده در دهه چهـل بـه رشــد مـائوئیسم و ســلب اعتمـاد از جنبش جهـانی کمونیسـتی منجر گردیـد. بنیانگـذاران سازمـان نیز نظرات و عمل رفرمیستی حزب توده را مبنـای داوری درباره جنبش جهانی کمونیستی قرار دادنـد که اتفاقاً حزب توده به این شـیوه برخورد با جنبش جهانی کمونیستی دامن می زد؛ زیرا می توانست انحرافات خود را در پناه اعتبار جنبش بپوشاند. در نتیجه «اگر تا چندی پیش کمـترین تشـابه موضـع بـا حزب تـوده ایران چـه در پهنه برخـورد بـا جنبش کمونیسـتی و چه در عرصه مسایـل مربـوط به استراتژی و تاکتیک گناهی کبیره محسوب می شـد»، این بار نقـد برنامه عمل حزب توده با عنوان «آنتی کمونیسم» مورد حمله قرار می گرفت؛ زیرا از نظر این عـده پـذیرش خـط مشـی عمومی جنبش جهـانی کمونیستی فقط از معبر حزب توده ممکن می شـد. به عقیده این انحلال طلبان «اساساً هرگونه اظهارنظر در مورد مسائل مربوط به خط مشـی جنبش جهانی کمونیستی» بیرون از صـلاحیت سازمـان بود و این «معنـایی جز انحلال سازمان و گردن نهادن به درک شخصـی حزب توده ایران از این مسائل» نداشت.

بیانیه ادامه می دهد که مقاله «درباره مرزبندی در جنبش کمونیستی و وظایف

ما» مندرج در شماره ۹۷ کار وحدت غیراصولی را تئوریزه می کند که پس از انتشار آن مباحث گسترده ای را در سطح حوزه های سازمانی و در سطح هواداران برانگیخت؛ ولی انحلال طلبان که «خواستار وحدت غیراصولی و ادغام سازمان در حزب توده» بودند به این انتقادات وقعی ننهادند و تنها در مقطع پلنوم اسفندماه ۱۳۵۹ اندکی کوتاه آمدند، ولی سرانجام در پلنوم مرداد ۱۳۶۰ اعلام کردند «که برنامه حزب توده را به طور کامل می پذیرند و هدف از وحدت را نه تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر از طریق نفی دیالکتیکی سازمان ما و حزب توده ایران بلکه صرفاً تحکیم حزب توده ایران از طریق ادغام سازمان در آن می دانند» و این پذیرش «بدون کمترین میزان تحقیق و مطالعه صورت گرفت» و وحدت سازمانی بر وحدت ایدئولوژیک تقدم یافت.

بیانیه نویسان تأکید دارند برخلاف انحلال طلبان که برنامه حزب توده را به طور کامل پذیرفتند، خود به این برنامه انتقاد دارند. زیرا «بر پایه درکی نادرست از مرحله کنونی انقلاب ایران و از نیروهای محرکه آن تدوین شده است»؛ و برنامه حزب توده بر اساس درکی نادرست از ساخت اقتصادی ایران تدوین شده است و آن را نیمه فئودالی — سرمایه داری وابسته می داند. این درک عقب مانده «باعث مبالغه در نقش بقایای نظام فئودالی گردیده و به نقش وابستگی تکنولوژیک و نقش سرمایه صنعتی و مالی در وابستگی اقتصاد ایران بی توجه مانده است؛ و لاجرم به نقش طبقه کارگر، بهای لازم داده نشده است و حتی فاقد تحلیل طبقاتی دقیقی از آرایش طبقات اجتماعی» است.

بیانیه، وحدت حزب و سازمان را «تنها از طریق نفی دیالکتیکی دو جریان» ممکن می داند. بنابراین در انتقاد از پلنوم مردادماه می نویسد حق تعیین خط مشی وحدت که در پلنوم اسفندماه ۵۹ به کنگره سپرده شده بود، در پلنوم مرداد ۶۰ نقض گردید و «خط مشی انحلال تدریجی سازمان و ادغام خزنده و گام به گام آن در حزب توده به تصویب» رسید. بلافاصله پس از پلنوم روند ادغام آغاز گردید و انتشار بیانیه مشترک با حزب توده با عنوان «چگونه بر دشواری های تثبیت، تحکیم و گسترش انقلاب شکوهمندمان چیره شدیم؟» در آبان ماه ۱۳۶۰، به

معنای پذیرش برنامه و رهبری حزب توده بود و این امر تا بدانجا پیش رفت که حتی «انحلال هیأت سیاسی» در جلسات سازمان مطرح می شد.

بیانیه نویسان درباره امر وحدت با حزب پیشنهاد می دهند که اولاً ـ اجرای قطعنامه مردادماه متوقف گردد؛ ثانیاً تدارک برگزاری نخستین کنگره سازمان آغاز گردد تا در آن درباره وحدت تصمیم گرفته شود؛ و ثالثاً بلافاصله یک مبارزه ایدئولوژیک در مورد مسائل مورد اختلاف جریان یابد.

اما بیانیه نویسان که می دانستند با این پیشنهادها موافقت نخواهد شد، اعلام کردند که برای انجام «وظیفه تاریخی» خود و «به عنوان بخش بزرگی از سازمان فدائیان خلق ایران – اکثریت – تدارک نخستین کنگره واقعی و دمکراتیک سازمان را آغاز» خواهند کرد.(۱)

با علنی شدن انشعاب، حزب توده از انشعابیون خواست که در تصمیم خود تجدیدنظر کنند. این حزب همچنین به مرکزیت سازمان توصیه می کرد که با کند ساختن روند وحدت مانع تحمیل انشعاب به سازمان شوند؛ اما این توصیه ها حاصلی دربر نداشت.

منشعبین مرکب بودند از: علی محمد فرخنده جهرمی معروف به کشتگر؛ هیبت الله طبیب غفاری؛ بهروز سلیمانی؛ هیبت الله معینی چاغروند؛ محمد اعظمی؛ ناصر رحیم خانی؛ فیروز قریشی؛ مهرداد پاکزاد؛ رضا ابرقویی؛ اکبر سیفی؛ علیرضا هادی طلب؛ فرهاد نعمانی؛ مسعود انصاری؛ قاسم عصاره؛ ایرج نیری؛ منوچهر هلیل رودی و ستار کیانی. گویا فرج الله ممبینی کاظمی که موضعی بینابین داشت با پادرمیانی حزب توده به انشعاب نپیوست.

واکنش مرکزی سازمان به انشعاب

متعاقب این انشعاب، کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق در بیستم آذر «برای

۱- بیانیه انشعاب، ۱۶ آذر، در راه تدارک نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق – اکثریت – با انحلال طلبی مبارزه کنیم، از وحدت اصولی دفاع نماییم، مورخه ۱۶/۹/۶۰.

بررسی اقدامات وحدت شکنانه و توطئه گرانه» کشتگر و هلیل رودی تشکیل جلسه داد. پلنوم کمیته مرکزی در قطعنامه ای که صادر کرد یک هفته به انشعابیون فرصت داد که به سازمان بازگردنـد و در غیر این صورت اخراج خواهند شد. این بیانیه آب پاکی روی دست انشعابیون ریخت و اعلام کرد عزم برای ایجاد وحدت بین حزب و سازمان تزلزل ناپذیر است. کمیته مرکزی همچنین در اعلامیه ای که به همین مناسبت صادر کرد تصریح نمود که افکار کشتگر و دوست او هلیل رودی افکاری شبه مائوئیستی لیبرالی و راست روانه می باشد که در سطح سازمان مطرود واقع شده است. کمیته مرکزی در برخورد رودررو صراحتاً به آنان اعلام کرده بود که هر گام ایشان در دور شدن از سازمان و هر قدم ایشان علیه حزب توده ایران با استقبال جبهه ضدانقلاب مواجه خواهد گردید.(۱) کمیته مرکزی در پاسخ به شبهه افکنی منشعبین مبنی بر غیرقانونی بودن تصمیمات پلنوم مردادماه اظهار می دارد که شرکت حزب توده ایران در مباحثی که به امر وحدت حزب و سازمان بازمی گردد نه تنها تصمیماتی منطقی، مسئولانه وحدت طلبانه و تماماً صحیح به شمار می روند؛ بلکه تصمیم گیری پیرامون آنها فقط از حقوق و اختیارات کمیته مرکزی سازمان است. این تصمیمات مربوط است به همکاری حزب و سازمان در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی، مشاوره و همفکری درباره مهم ترین مسائل سیاسی روز و شرکت مؤثر حزب در مباحث مربوط به وحدت. بنابراین سخن کسانی که تصمیمات پلنوم مرداد را خارج از اختیار کمیته مرکزی می دانند، «یاوه ای است که از دهان انحلال طلبان بیرون می آید».(۲)

به رغم اشتیاق و بی صبری سازمان برای وحدت با حزب، هنوز ابعاد چگونگی و خط مشی وحدت برای آنان روشن نیست. سازمان نه راه خود را و نه راه حزب را راه طبقه کارگر نمی داند؛ بلکه معین شدن راه طبقه کارگر را به وحدت حزب و سازمان منوط می سازد.(۳) فرخ نگهدار نیز در توضیحات خود

ص:۴۲۷

۱- کار اکثریت؛ شماره ۱۴۰، مورخه ۲۵/۹/۶۰.

۲- همان.

۳- تصمیمات تاریخی پلنوم مرداد، کار؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۲/۱۰/۶۰.

درباره این انشعاب تأکید کرد که هیچ مسئله تئوریکی باقی نمانده که مانع وحدت حزب و سازمان گردد؛ زیرا در جریان مبارزه ایدئولوژیک هر دو به درک واحد از مارکسیسم – لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری دست یافته اند، این در حالی است که انشعابیون تلاش می کنند تا راهی برای خارج کردن حزب توده از جرگه احزاب طبقه کارگر جهان بیابند. نگهدار در مقام دفاع از حزب توده می نویسد که امثال کشتگرها حزب توده را حزب طراز نوین طبقه کارگر نمی دانند؛ زیرا به زعم آنان فاقد ویژگی هایی است که تئوریسین های برجسته کمونیستی جهان برای چنین حزبی برشمرده اند. در حالی که باید توجه داشت همان تئوریسین ها حزب توده را به عنوان حزب طراز نوین پذیرفته اند. نگهدار هشدار می دهد راهی که انشعابیون برگزیده اند، همان راهی است که پیش تر خلیل ملکی، فروتن و قاسمی برگزیدند و انتهای آن زباله دان تاریخ است.(۱)

جمشید طاهری پور نیز اظهار داشت کشتگر و هلیل رودی مایلند با درازگویی و بحث و جدل های بی سرانجام، سازمان را از یک گردان رزمنده پیشاهنگ طبقه کارگر به باشگاه بحث های روشنفکرانه تبدیل کنند. طاهری پور آنان را متهم می کند که پرسشنامه هایی انحرافی در درون تشکیلات توزیع کردند و رهنمودهایی دادند که چگونه علیه سازمان مبارزه شود و رهبری را بی اعتبار سازند. آنها پنهان از رهبری نظرات خود را تدوین کردند و مخفیانه در درون تشکیلات توزیع نمودند.(۲)

پس از انشعاب، دبیرخانه کمیته مرکزی طی نامه ای به وزیر کشور اعلام کرد علی محمد فرخنده جهرمی (کشتگر)، هیبت الله معینی چاغروند و ابراهیم شفیعی (منوچهر هلیل رودی) به علت نقض اساسنامه سازمان و تخطی از خط مشی از سازمان اخراج شده اند. ولی این عده همچنان از نام سازمان غاصبانه استفاده می کنند و «کمیته مرکزی هیچ گونه مسئولیتی در قبال اعمال و مواضع این افراد بر

۱- کار اکثریت؛ شماره ۱۴۰، مورخه ۲۵/۹/۶۰.

۲- مصاحبه جمشید طاهری پور پیرامون اقدام توطئه گرانه کشتگر – هلیل رودی، کار؛ شماره ۱۴۱، مورخه ۲/۱۰/۶۰.

عهده نداشته و هیچ اجازه ای جهت استفاده از نام و علائم و نام نشریات سازمان برای آنها قائل نشده است.»(۱) سیل دشنام ها و اتهامات از سوی کمیته مرکزی به طرف منشعبین روانه شد. آنان متهم شدند که در لوای مارکسیسم – لنینیسم به روی اردوگاه سوسیالیستی که تجسم زنده آرمان و جهان بینی مارکسیسم – لنینیسم است، تیغ می کشند. به آنان یادآوری شد که انترناسیونالیسم پرولتری را لگدمال می کنند. منشعبین کودتاچیانی خطاب شدند که ابتدایی ترین اصول لنینی سازمان سیاسی طبقه کارگر و موازین سانترالیسم دمکراتیک را نقض کردند. آنان روشنفکران فردگرایی بودند با گرایش های بلانکیستی، پلخانفیستی، تروتسکیستی و مائوئیستی.

کمیته مرکزی، عناصری را که به کشتگر و هلیل رودی پیوستند، به سه گروه تقسیم می کند؛ که هر یک دارای روحیات و انگیزه های متفاوت می باشند. گروه اول هلیل رودی ها هستند که هیچ جایی در یک سازمان کمونیستی ندارند. گروه دوم کشتگری ها هستند که چون تروتسکی دچار بیماری روشنفکرانه و خطرناک می باشند؛ و گروه سوم افرادی هستند که به علت بی اطلاعی از پیچیدگی حوادث عجولانه تصمیم گرفتند.(۲)

نظریات این گروه، فراکسیونی و آغشته به انحرافات سکتاریستی و ناسیونالیستی معرفی شد. مرکزیت سازمان ادعا کرد که تنها مائوئیست ها و تروتسکیست ها و نظایر آنها هستند که از طریق فراکسیون سازی در صفوف احزاب برادر شکاف ایجاد می کنند. از طریق فراکسیونیسم اندیشه بورژوایی درون حزب نفوذ می کند؛ زیرا فراکسیون محیط مستعدی برای رشد اندیشه بورژوایی است.(۳)

منشعبین، توطئه گرانی خوانده شدند که دست اندازی به روی اموال و وسایل سازمانی؛ رواج شایعات دروغ؛ و جمع آوری نیرو با ناسالم ترین انگیزه ها فقط

۱- نامه دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به جناب حجت الاسلام ناطق نوری وزیر محترم جمهوری اسلامی ایران، به شماره ۴-۱۱۲، مورخه ۱۹/۱/۶۱.

۲- مبارزه با وحدت زیر پوشش وحدت طلبی، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۲، مورخه ۹/۱۰/۶۰.

۳- علیه فراکسیونیسم، کار اکثریت؛ شماره ۱۴۵، مورخه ۳۰/۱۰/۶۰.

بخشـی از فهرست طولانی کارهای «شرم آور» آنان بود؛ به طوری که حتی «اقلیت و اشرف» هم به این شیوه ها و اقدامات برای پیشبرد مقاصد خود متوسل نشدند.(۱)

اکثریت همچنین به اتهام انحلال طلبی که گروه کشتگر به آنان نسبت داده بود پاسخ می دهد. آنان می نویسند انحلا ل طلبان حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، در قبال به رسمیت شناخته شدن، از برنامه و تاکتیک حزب عدول کردند، در حالی که لنینیست ها آن را نفی می کردند؛ و این اتهام به مارکسیست هایی که در شرایط فعلی کشور برای تثبیت حق داشتن حزب مستقل کارگری مارکسیستی- لنینیستی در چارچوب قانون مبارزه می کننـد، بسیار مضحک و پوچ است. کمیته مرکزی با اشاره به کنفرانس ۱۹۶۱ مسکو که در آن احزاب کـارگری جهان پشتیبانی خود را بـدون استثناء از تمام احزاب کمونیستی و کـارگری جهـان که برای فعـالیت قانونی در زنـدگی سیاسـی کشور خود مبارزه می کننـد اعلام داشت، می گویـد که چنانچه حزب طبقه کارگر بتواند از تجربیات کنونی جنبش جهانی کمونیستی بهره گیرد، شرایط ضرور برای گرد آمدن همه نیروهای ضدسرمایه داری در یک جبهه متحد فراهم تر می گردد.(۲)

مقاله ای که فرخ نگهـدار به نام «در راه وحـدت» نوشت، صـریحاً دفاع از حزب توده را بر عهـده داشت. نگهدار، مقاله را برای چاپ در اختیار طاهری پور سردبیر کار گذاشت؛ ولی طاهری پور از چاپ آن امتناع کرد و گفت:

من سـردبیر کار هسـتم و آن را هیـچ ارگان سازمانی تصویب نکرده است. رفیق فرخ گفت باید چاپ شود. گفتم که من با این مقـاله مخـالف هسـتم و اعتقـاد به این نوع سـمت گیری به طرف حزب و نوع ارزیـابی از سازمان نـدارم و چاپ نمی کنم مگر اینکه جلسه هیأت سیاسـی تشـکیل شود و هیأت سیاسـی به من دسـتور بدهد. ایستادم. جلسه هیأت سیاسی را در خانه... تشکیل دادند. مقاله را گذاشتند وسط، رأی گیری شد. همه رأی دادند به جز من! مقاله چاپ شد و

۱- سند درون تشکیلاتی رئوس موارد اختلاف رهبران فراکسیون انشعاب با پیروان اصیل سوسیالیسم علمی.

۲- انحلال طلبی چیست؟ و انحلال طلب کیست؟ کار اکثریت؛ شماره ۱۴۳، مورخه ۱۶/۱۰/۶۰.

آمدنـد به من گفتنـد تو به این دلیـل مخـالف هستی که حس می کنی اگر بـا حزب وحـدت کنیم، جزو چهار نفر اول نخواهی بود.(۱)

فرخ نگهـدار مقـاله در راه «وحـدت» را بـا نقـد مشـی چریکی آغـاز کرده و یـادآور می شود به رغم آن که جنبش چریکی از دوران کودکی مـائوئیسم تـأثیر پـذیرفت، ولی این به معنـای پیونـد آن بـا جریـان جهـانی مائوئیسم نبود و اگر چه از پیونـدهای انترناسیونالیستی خالی نبود، ولی نسبت به جنبش کمونیستی جهان خود را بیگانه می دیـد. نگهـدار بر این بیگانگی و جـدایی جنبش چریکی از احزاب کمونیستی و کـارگری پافشـاری می کنـد. وی از سه جریـان مارکسیستی در دهه چهل نام می برد و نسبت آنان را با جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و اردوگاه سوسیالیسم می سنجد. جریان اول را حزب توده نمایندگی می کنـد که «با موضع گیری قطعی و تردیدناپـذیری که حاکی از وحدت فکری آن با اکثریت قریب به اتفاق احزاب کمونیستی و کـارگری است همـواره مقـام و موقعیت خود را در جنبش کمونیسـتی جهـانی به مثـابه جزء لاـینفکی از آن معین کرده است». جریـان دوم جنبش چریکی است که با جنبش کمونیستی احساس یگانگی نـداشت؛ و جریان سوم جریانی مرتـد است که علیه احزاب کمونیسـتی- کـارگری جهـان موجودیت یـافته است. بنـابراین در این میـان این فقـط حزب توده بود که «در تمـام طول حیـات خود هیـچ گـاه خود را از خـانواده احزاب برادر جـدا نساخته و اعتماد خود را به حقانیت دسـتاوردهای اکتبر در عرصـه تئوری و زنـدگی از دست نداده است.» نویسـنده انتقاد خود را متوجه گروه های مؤسـس سازمان ساخته که به نام جنبش نوین کمونیستی به اسـتقبال انحلال طلبی در سـطح ملی و بین المللی رفته و خود را از جنبش جهانی کمونیستی جدا می کنند. گروه بیژن به رغم تفـاوت محسوسـی که بـا گروه مسـعود در نگرش به جنبش کمونیستی جهـانی داشت، نظرات و مواضع مقبول در میـان احزاب برادر را کم بهـا می ساخت و اعتباری برای آن قائل نمی شـد. جزنی با پرهیز از روشن کردن موضع خود در برابر حادترین مسایل جنبش

ص:۴۳۱

۱- کتاب کنگره، ص ۲۵.

کمونیستی توصیه می کرد که جنبش کمونیستی ایران نباید در مسائل کمونیستی جهان مداخله نماید؛ زیرا این دنباله روی که ضرورتی برای آن نیست موجب تشدید اختلاف در میان گروه های کمونیستی داخل کشور خواهد شد. به گمان نویسنده مقاله، این نگاه جزنی به جنبش کمونیستی جهان «آشکارا آلوده به تبلیغات مسموم و تفرقه افکنانه و اعتمادشکنانه مائوئیسم می باشد». مقاله هم زمانی اوج گیری مائوئیسم با آغاز پروسه شکل گیری گروه های مؤسس سازمان را موجبی برای تأثیرپذیری این گروه ها از مائوئیسم و لاجرم تقابل با حزب توده بحران زده می داند؛ که این امر دو پیامد داشت: اول انکار موجودیت و ردّ حقانیت گردان های رزمنده پیشاهنگ طبقه کارگر و مجموعه جنبش کمونیستی جهانی؛ و دوم رها کردن طبقه کارگر، تحقیر آشکار آن و ستایش از روشنفکران انقلابی و روی آوردن به اعمال قهر مسلحانه و تشکیل یک سازمان پارتیزانی مستقل از مبارزه مردم به جای سازمان سیاسی مستقل طبقه کارگر که مبارزه خود توده ها را رهبری کند. مقاله با تأکید بر این که جنبش چریکی آمیزه ای از مائوئیسم و رمانتیسم انقلابی آمریکای لاتین بود، از کسانی انتقاد می کند که «تا دیروز در برابر حزب توده از جنبش چریکی پشتیبانی می کردند و امروز با شکست بینش چریکی به حزب می تازند که اصلاً تقصیر او بوده که چنین جریانی در جنبش پدید آمده است». اینان نیز به سه دسته تقسیم می شوند:

گروهی چون اشرف و اقلیت بر همان مواضع نادرست اصرار می ورزند و خود را همراه با مواضعشان در دل تاریخ از نو دفن می کنند؛ عده ای نیز تقویت سنگری را وظیفه خود می یابند که تا دیروز با آن ستیز می کردند؛ و گروهی نیز به دورویی پناه می برند و می کوشند علت ظهور خلیل ملکی ها و سقوط آنها را در منجلاب خیانت بر عهده خطاهای حزب توده، علت پیدایش مائو و مائوئیسم را در خط مشی و سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی، علت پیدایش و ظهور اقلیت و اشرف را سیاست و خط مشی اکثریت، علت پیدایش و شکل گیری دسته بندی کشتگر – هلیل رودی را در رهبری اشتباه آمیز! سازمان و علت پیدایش و شکل گیری جنبش چریکی را نه در هستی اجتماعی یک

جریان طبقاتی نیرومند و غیرقابل انکار، که در جای دیگر در خارج از آن هستی و به ویژه در مواضع و حرکت حزب توده ایران جستجو کنند.

نویسنده یادآور می شود این فکر که حزب توده موجب نفوذ اندیشه های مائوئیستی در جنبش چریکی شده خلاف واقع و غلط است، زیرا همواره حزب سدی در برابر این نفوذ بوده و حتی حزب خود قربانی رسوخ اندیشه های مائوئیستی در جنبش بوده است. نویسنده مقاله می افزاید به موازات آشکار شدن تباین نظرات چریکی با مارکسیسم در نزد فعالان سازمان، مواضع قبلی سازمان در قبال جنبش جهانی کمونیستی و حزب توده نیز مورد تردید قرار گرفت؛ و پس از تصحیح نگرش سازمان به مهم ترین مسائل مربوط به تئوری و سیاست طبقه کارگر، آشکار گردید که همان عواملی که موجب تضعیف حزب توده گردیده بود، ساخت فکری نوآموزان مارکسیسم را نیز تخریب کرده بود و این همان مائوئیسم بود که به صورت گرایشی خانمان سوز و با تمام توان تخریبی خود که با جمله پردازی های مافوق انقلابی تو خالی آرایش می شد، هم حزب توده ایران را مورد شدیدترین تهاجمات قرار داد و هم محافل نوپایی را که به تازگی به جنبش انقلابی می پیوستند.(۱)

پاسخ انشعابیون

منشعبین نیز با انتشار مقاله تاریخ و ضد تاریخ متقابلاً به حملات کمیته مرکزی پاسخ دادند. آنان نوشتند مقاله «در راه وحدت»، چون دیگر مقالات انحلال طلبان بر پایه فرضیات بی پایه و متناقض به رشته تحریر درآمده است؛ زیرا برای آن که تسلیم به اپورتونیسم را توجیه سازد، ناگزیر از تقدیس انحرافات حزب توده می باشد و چون این امر با توجه به تئوری و پراتیک حزب توده نامکن است، بنابراین با توضیح شرایط پیدایش و رشد و تکامل سازمان چنین القا می کند که «یگانه راه واقعاً انقلابی و درست... همان راهی بود که رهبری حزب توده از

۱- در راه وحدت، ۲۲/۱۱/۶۰.

سال های ۳۸ به بعد مکرراً توصیه کرده است». این مقاله ادامه می دهد که انحلال طلبان با درکی پراگماتیستی از مسائل جنبش کمونیستی، تئوری بافی را جایگزین آموزش های عام مارکسیسم – لنینیسم نموده اند. این مقاله می افزاید که نویسنده انحلال طلب «در راه وحدت»، پدیده ها را به عنوان محصول شرایط مشخص تاریخی مورد مطالعه قرار نداده و تاریخ را نه بر اساس سیر آن در جهان خارج، بلکه بر اساس ایده آل های مطلوب و نامطلوب خود توضیح می دهد. بنابراین این پیدایش سازمان را واقعه ای شوم و نامیمون می شمارد و ادغام سازمان در حزب توده را اصل قرار داده و سپس تاریخ را بر این اساس بنا می کند. نویسنده «در راه وحدت»؛ با لجاجت شگفت آوری به تاریخ دهن کجی می کند و در پی اثبات این فرضیه ضدتاریخی و در عین حال به شدت مضحک است که اصولاً پیدایش و رشد سازمان ما اشتباه و نادرست بوده است. بهترین راه برای حل تمامی مسائل همانا تسلیم به انحرافات عمیق حزب توده است. به گمان جناح کشتگر این انحلال طلبان حتی خط مشی لنینی مبارزه در راه وحدت را کهنه شده اعلام کردند و خط مشی انحلال طلبانه خود را به عنوان تنها خط مشی درست قلمداد کردند. نویسنده مقاله «تاریخ و ضدتاریخ» سپس ادامه می دهد اگر مشی التقاطی چریکی بیش از یک دهه بر جنبش کمونیستی غلبه کرد ناشی از رفرمیسم حاکم بر حزب توده که خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران قلمداد می نمود، بوده است و چون این حزب از موضع رفرمیستی با انحراف مشی چریکی و گرایش های و نظرات مائوئیستی مبارزه می کرد نمی توانست در این مبارزه پیروز شود.(۱)

جناح کشتگر همچنین در پاسخ به تلاش برای تطهیر حزب توده و به بهانه نقد کتاب سیمای مردمی حزب توده ایران اثر جوانشیر حملاتی متوجه حزب توده نمود و نوشت:

حزب توده در دهه های ۲۰ الی ۴۰ اساساً فاقد تحلیل علمی از ساخت اجتماعی- اقتصادی، ساخت طبقاتی و وظایف انقلاب ضدامپریالیستی

۱- تاریخ و ضدتاریخ، کار اکثریت، جناح کشتگر؛ شماره ۱۴۹، مورخه ۵/۱۲/۶۰.

ضـدفئودالی بـوده اسـت و به همین خـاطر درک نـادرستی از رابطه میـان مبـارزات ضدفاشـیستی و مبـارزات ضـدامپریالیستی و مبـارزات دمکراتیـک داشت. از این رو در انجـام وظیفه رهبری مبـارزات ضـدامپریالیستی دمکراتیک مردم به نیروهای سیاسـی بورژوازی ملی متوسـل گردیـد. این حزب همچنین نتوانست مضـمون طبقـاتی مبارزات ضـدامپریالیستی را در تـدوین استراتژی طبقه کارگر مورد توجه قرار دهد. در دهه ۴۰ نیز حزب توده به علت تحلیل نادرست از مضمون تحولات اقتصادی و اجتماعی عملاً به مشی غیرانقلابی تن داد.(۱)

جنـاح کشـتگر حزب تـوده را اپورتـونیست، رفرمیسـت و «ناسـیونال – نیهیلیسـت» می دانسـت که در مرحله ضـدامپریالیستی – دمکراتیـک، انقلاب برای طبقه کارگر و کمونیست ها نقش حمایتی قائل بود و اساساً بر ضـرورت تأمین هژمونی طبقه کارگر در این مرحله از انقلاب خـط بطلان می کشـید و در نتیجه نقش رهبری طبقه کارگر را در عرصه ملی نفی می کرد و پیروزی نهـایی انقلاب را به خرده بورژوازی محول کرده بود. جناح کشـتگر ضـمن پـذیرش قرار گرفتن طبقه کارگر بین المللی و نظام سوسـیالیستی در مرکز تحولات انقلابی در عصر گذار از امپریالیسم به سوسیالیسم، آن را عامل کمک کننده برای رهبری طبقه کـارگر در مقیـاس ملی می دانست؛ در حالی که از نظر این جناح، حزب توده و به تبعیت آن رهبری سازمان با اسـتناد به نقش نظام سوسـیالیستی در تحولات انقلابی جهان، آن را بهانه ای ساخته اند تا ضـرورت رهبری طبقه کارگر را نفی کرده و با قبول «راه رشد غیرسرمایه داری» همه اختیارات خود را به اقشار میانی بسپرند.

جناح کشـتگر نظریه «راه رشد غیرسـرمایه داری» را که مبنای عمل حزب توده و رهبری سازمان قرار گرفته بود، قبول نداشت و بر این بـاور بود که «نیروهـای خرده بورژوایی، حتی رادیکـال ترین آنهـا، نمی تواننـد جامعه را از چارچوب عام سـرمایه داری خارج سازند؛ بلکه حداکثر می توانند به اصلاحات در چارچوب عام

۱- از ویژگی های لنینی حزب طراز نوین دفاع کنیم. کار، جناح کشتگر؛ شماره ۱۴۸، مورخه ۲۸/۱۱/۶۰.

سرمایه داری - در چارچوب عمومی بورژوادمکراتیک، یعنی ترقی اجتماعی در محدوده سرمایه داری - بپردازند.»(۱)

جناح کشتگر همچنین معتقد بود که حزب توده منافع ملی را قربانی منافع بین المللی کرده و در نقش اردوگاه در تحولات انقلابی کشور اغراق می کند و از این طریق ضمن شانه خالی کردن از وظایف خود و مخدوش ساختن استقلال احزاب کمونیست، تمایلات میهن پرستانه طبقه کارگر و توده ها را نیز نادیده می گیرد و بهانه ای برای تبلیغ علیه وابستگی کمونیست ها به بورژوازی می دهد.

اما مخالفت به ظاهر شدید و غلیظ گروه کشتگر با وحدت با حزب توده چندان جدی نبود؛ زیرا آنان به «رفقای انحلال طلب» و حزب توده گفتند که اگر به راستی خواهان «وحدت اصولی و پایدار» هستند، «باید از گذشته درس گرفته و «زمینه های لازم برای شکل گیری اتحاد عمل را فراهم نمایند». این گروه روشن نمی کند که این زمینه های لازم چیست و یا «ضوابط حاکم بر چنین اتحاد عملی» کدامست؛ ولی یادآور می شود که این ضوابط همان ضوابط عام و شناخته شده جنبش کمونیستی است.(۲) به عبارت بهتر آنچه را که گروه کشتگر با دست پس می زد اکنون در قالب یک مطلب حاشیه ای و بی اهمیت با پا پیش می کشید. این سیاست نتیجه بخش بود؛ زیرا آنان توانستند نقبی نیز به درون حزب توده بزنند. گروه کشتگر ادعا کرد که یکی از اعضای حزب در دیدار با یکی از اعضای این سازمان اطلاع داده است که عمویی عضو هیأت سیاسی حزب مایل است با رهبری سازمان ملاقات کند و سازمان نیز چون «پیوسته بر ضرورت شکل گیری این روابط اصرار داشت با استقبال از این پیشنهاد دو تن از رفقای رهبری سازمان منجمله یکی از رفقای هیأت اجراییه سازمان را جهت انجام این ملاقات تعیین نمود. متأسفانه به دلایلی که هنوز برای ما روشن نیست رفقای حزب با انجام رسمی این ملاقات موافقت نکردند.»

۱- فدایی ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران؛ دوره دوم، سال اول، شماره ۱۱ اردیبهشت ماه ۶۴، ص ۹.
۲- پاسخ به خوانندگان، کار اکثریت، جناح کشتگر؛ شماره ۱۶۱، مورخه ۵/۳/۶۱، ص ۱۹.

گروه کشتگر در پایان آمادگی خود را برای هرگونه ملاقات و همکاری و همفکری با رهبری حزب توده اعلام داشته و تأکید می کند که برای نزدیکی و اتحاد عمل با این حزب هیچ گونه پیش شرطی قائل نیست.(۱)

در میان نقدهایی که گروه کشتگر به حزب توده داشت کمتر می توان از رابطه خاصی که حزب توده با اتحاد جماهیر شوروی داشت، نشانی یافت. شاید به گمان آنان این نوع روابط بلااشکال می بود. پیروان بیانیه ۱۶ آذر اعتقاد داشتند که حزب فاقد صلاحیت های لازم برای ارتباط با شوروی است و از این رابطه خود سوءاستفاده می کند. بنابراین مترصد بودند که خود مناسبات مستقلی با شوروی ایجاد کنند. غلامرضا زبردست یکی از اعضای گروه می نویسد:

تا آنجا که اطلاع دارم حدود دو الی سه ماه بعد از ۱۶ آذر سال ۶۰ بین دو تن از اعضای هیأت سیاسی سازمان (علی کشتگر، هیبت الله غفاری) و ۲ تن از اعضای سفارت [شوروی] ملاقاتی صورت گرفت که به گفته هیأت سیاسی یکی از آن دو نفر دبیر دوم سفارت بود که بعداً از ایران اخراج شد. چگونگی سازماندهی و محل اجلاس کاملاً مخفی ماند؛ ولی می دانم که بهروز سلیمانی و فرد دیگری به نام مراد از اعضای کمیته مرکزی به همراه هیأت سیاسی در سازماندهی اجلاس نقش داشتند. موضوع مذاکرات را به ما مفصل نگفتند ولی پیرامون وضعیت سازمان، نیروهایش و میزان تیراژ نشریه اش، آنان سئوالاتی کردند که از طرف ۲ نفر هیأت سیاسی جواب گفته شد (گویا در مقابل تعداد اعضا گفته بودند حدود ۴۰۰۰ تن و در مقابل تیراژ نشریه کار گفته بودند حدود ۱۰۰۰۰ نسخه در هفته). قسمت دوم بحث گویا پیرامون علل انشعاب و جدایی از سازمان اکثریت و اختلاف با آنان و حزب توده بود که آنان اظهارنظری نکردند و طبق گفته هیأت سیاسی بیشتر شنونده بودند. پس از آن پیرامون مسائل سیاسی روز به بحث پرداختند که نمایندگان هیأت سیاسی تحلیل آن موقع را که در جزوه انقلاب

۱- بولتن سیاسی، پاسخی کوتاه به توضیحات لازم حزب توده ایران، شماره ۹، مورخه ۲۸/۷/۶۱، ص ۶.

ایران در راه ترقی اجتماعی منعکس است را مطرح کردنـد و آنان در این مورد گویا نظرات تکمیلی ارائه می دادند و تحلیل را مثبت می دانستند. بنا به گفته این دو تن (علی کشتگر و هیبت الله غفاری) خود دبیر دوم سفارت نسبت به حزب توده موضع منفی داشت. گویا در همین جلسه تحلیل و تفاسیر سیاسی هیأت سیاسی را از روندهای سیاسی کشور به طور کتبی نیز به آنان تحویل دادنـد. در همین حـد مسائل مربوط به رابطه با اعضای سفارت شوروی به من گفته شـد که بعداً هیأت سیاسی در این مورد از خودش انتقاد کرد (که چرا به من و تعـدادی دیگر از اعضا و مشاورین گفته است). پس از این در پلنوم بعدی تصمیم گرفته شد که پلنوم به هیأت سیاسی این اجازه را بدهد که مسائل امنیتی را که تشخیص می دهد نباید با دیگر اعضا و مشاورین مطرح کنند طرح ننمایند مگر اینکه دوسوم اعضا خواهان طرح آن باشند که این تصویب شد.(۱)

البته بعـدها، کشتگر مدعی شد که مخالف دخالت شوروی در این امور بوده است.(۲) به هر تقدیر، انگیزه و نیت منشعبین هر چه که بود و هر نگاهی که آنان به حزب توده داشتند انشعاب رقم خورد. انشعابی که خودشیفتگی معمول آن را یک واقعه «تاریخی» دانست و دیگری نیز با توجه به ترکیب انشعابیون آن را «عصیانی روشنفکرانه علیه رهبری اکثریت» خواند و به «گنده گویی متفرعانه مشتی روشنفکر» تشبیه کرد.(۳) انشعابیون بعـدها از خود انتقاد کرده و گفتنـد اقـدامات مقابله جویانه شان بی نقص نبود. زیرا در انشعاب های پیشین با حمایت از کمیته مرکزی بر روش های به کار گرفته شـده مهر تأییـد می زدند؛ ولی «این بار که تیغ مستبدان حاکم گردن» خودشان را گرفت و ناگهان خواهان کنگره شدند و پرچم دمکراسی درون سازمانی را به اهتزاز درآوردند. در حالی که خود نیز «همچون رهبری سازمان واحد به امر دمکراسی درون سازمانی بی اعتقاد» بودند.(۴)

۱- غلامرضا زبردست؛ بازجویی، مورخه ۲۸/۷/۱۳۶۳.

۲- گفت وگو با علی کشتگر، سایت انجمن سخن ایران.

۳- غلامرضا زبردست؛ بازجویی مورخه ۱۴/۲/۱۳۶۵.

۴- همان.

دمکراسی درون سازمانی به عنوان یک ارزش که باید بدان تمکین کرد پذیرفته نشده بود بلکه دستاویزی بود برای حذف و یا حداقل بی اعتبار ساختن رقیب. از این رو کمیته مرکزی گرچه در آغاز استدلال می کرد همچنان که سازمان، مشی چریکی را بدون کنگره به کناری نهاد، اکنون نیز می تواند بدون کنگره، وحدت با حزب را مصوب و عملی سازد؛ ولی بالأخره با «شیطانی» خواندن کنگره به برگزاری آن تن داد. این بار این منشعبین بودند که با بی اعتمادی مطلق به کمیته مرکزی از وعده آنان استقبالی نکردند و راه انشعاب در پیش گرفتند تا بعدها بگویند «ما انشعاب را که می توانست به عنوان آخرین راه حل درست باشد به عنوان اولین راه حل انتخاب کردیم.»(۱)

دامنه انشعاب و پس از آن

صرفنظر از کمیت انشعابیون برخی از سازمان های مؤثر نیز با انشعاب همراه شدند. گروه ترجمه و نشر مهم ترین آنها بود. این گروه که از دانشجویان و فارغ التحصیلان خارج از کشور تشکیل شده بود، به کار ترجمه منابع مارکسیستی اشتغال داشتند. پس از انشعاب این بخش کاملاً تعطیل شد.

بی شک این انشعاب گسترده ترین انشعابی بود که سازمان را دربر گرفت. تمامی سازمان های ایالتی درگیر انشعاب شدند. هر دو جناح ادعا می کردند که اکثریت اعضا و هواداران را با خود همراه دارند. گفته شده است «حدود ده، دوازده درصد اعضای سازمان جزو انشعاب بودند.»(۲)

پس از آنکه حزب توده در سال ۶۱ ضربه خورد و اعضای رهبری آن به تخلفات خود از جمله دادن اطلاعات به شوروی اعتراف کردند، جناح کشتگر پیروزمندانه آن را «ورشکستگی اپورتونیسم» خواند که حقانیت بیانیه ۱۶ آذر را نشان می داد. این جناح بی درنگ نوشت که رهبری حزب توده جاسوسی را از

۱- سهراب، همان.

۲- نقی حمیدیان، همان، ص ۳۹۷.

وظایف خود می دانست؛ در حالی که جاسوسی از دیدگاه مارکسیسم – لنینیسم انقلابی مردود است.(۱)

اما این جناح نیز خطر را در نزدیکی های خود احساس می کرد. بنابراین با ایجاد تغییراتی در ساختار، خود را برای خطرات احتمالی آماده می کرد. به موجب این تغییرات تعدادی از نیروها به رغم مخالفت هیأت سیاسی و علی کشتگر تصفیه شده و ارتباطشان با تشکیلات قطع شد. کلیه کمیته های ایالتی جز در سه استان گیلان و خوزستان و مازندران منحل اعلام شد. کمیته ایالتی تهران نیز به چند کمیته تقسیم گردید که در رأس هر کمیته یک نفر از کمیته مرکزی قرار گرفت. بخشی از کمیته مرکزی به همراه تعدادی از افراد کمیسیون های سابق به خارج از کشور اعزام شدند.

جناح کشتگر، سال ۶۱ را آغاز «ترمیدور» انقلاب می داند. این جناح در پلنوم چهارم خود در خردادماه ۱۳۶۲ عنوان کرد که رژیم جمهوری اسلامی استحاله یافته و به حاکمیت مدافع سرمایه داران تبدیل شده است. بر اساس این تحلیل خرده بورژوازی با استفاده از موقعیت های سیاسی و اقتصادی خود به بورژوازی بوروکراتیک تغییر یافت و در نتیجه ماهیت طبقاتی جناح غالب و کل رژیم دگرگون گردید. مبتنی بر این رهیافت، کار مخفی در دستور قرار گرفت. در جلسه فوق العاده مرکزیت در مهرماه ۶۲ واژه «اکثریت» نیز از نام سازمان حذف گردید. پس از ضربه ای که در آبان ماه سال ۶۲ به این جناح وارد شد، پلنوم پنجم برگزار گردید. این پلنوم به تعبیر غلامرضا زبردست چیزی نبود جز «دهان باز کردن برای هیچ نگفتن». زیرا پلنوم جز تدارک مقدمات خروج از کشور، دستاوردی دربر نداشت. این جناح بالأخره در پلنوم ششم خود که در فروردین ماه سال ۱۳۶۴ برگزار شد، سرنگونی حاکمیت را به شعار اصلی خود تبدیل کرد.

در تیرماه سال ۶۸ جناح کشتگر با سازمان «آزادی کار» پس از چند دور

۱- ورشکستگی اپورتونیسم؛ نه بن بست مارکسیسم؛ نظر کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران – اکثریت پیرامون مصاحبه های رهبران حزب توده، چاپ اول، ۱۶/۲/۶۲.

گفت و گو و برگزاری کنگره مشترک با شعار «پیروز باد وحدت دو سازمان در راه وحدت صفوف جنبش چپ ایران» به وحدت رسید.

رهبری سازمان آزادی کار به عهده محمدرضا دبیری فرد بود که به همراه چند تن دیگر در سال ۶۰ از اقلیت جدا شده بودند. از وحدت سازمان فدائیان خلق و سازمان آزادی کار، «سازمان فدائی» تشکیل گردید؛ اما این وحدت دیری نپایید.

مدتی بعد کنگره سازمان فدائی «حضور نیروهای سازمان در کردستان و شرکت در جنبش خلق کرد» را تصویب کرد؛ و در اولین پلنوم مرکزیت که در هشتم مردادماه برگزار شد، مقرر گردید برای فراهم آوردن مقدمات این حضور هیأتی از سوی سازمان برای مذاکره با دولت عراق به این کشور سفر کند. گرچه حضور در کردستان عراق به معنای حضور در داخل کشور نمی توانست باشد، ولی سازمان فدایی به این نتیجه رسیده بود که باید مبارزه را در داخل کشور گسترش دهد؛ زیرا به گمان آنان «تشکل های چپ در طی سالهای گذشته روند تبدیل شدن به سازمان های خارج از کشوری را طی کرده» بودند.(۱) این وضعیت، مشابه وضعیت حزب توده در دهه سی بود. حیدر در بیان ضرورت انتقال مبارزه از خارج به داخل کشور، وضعیت چپ را بحران زده توصیف می کند: «جنبش چپ در مجموعه خود در وضعیت سخت، دردناک و بحرانی قرار دارد. شکست و یا عدم موفقیت مشی گروهبندیهای مختلف چپ در بطن شکست انقلاب بهمن و شرایطی که جنبش جهانی کمونیستی با عدم موفقیت های جدی و بحرانی روبروست، بحران عمیقی را در جنبش چپ به بار آورده است.»(۲)

حیدر یک بخش از این واقعیت را ناشی از «تشتت ایدئولوژیک – سیاسی و پراکندگی گسترده» نیروهای چپ می داند. بخش دیگر این واقعیت از نظر او مربوط است به «هرز رفتن انرژی نیروها در خارج از کشور». بنابراین او راه مقابله با این بحران را انتقال مبارزه به داخل کشور می داند تا مبادا گروه های چپ

۱- حیدر؛ ضرورت دگرگونی اساسی در راستای گسترش مبارزه در داخل کشور. ارگان مباحث نخستین کنگره سازمان فدایی، در راه کنگره، دوره دوم؛ شماره ۱، شهریور ۱۳۶۸.

۲- همان.

که زمـانی به حزب توده انتقـاد می کردنـد، خود به آن سـرنوشت دچار شونـد. او با اشاره به «انباشت رهبری، کادرها و اعضاء درخـارج از کشور» و فقـدان تشـکیلات در داخـل کشور می افزایـد: «ادامه رونـدکنونی وضع را در آینـده از این هم خراب تر خواهـد کرد. برای آنکه به طـور واقعی و جـدی بتوان در جهت تقویت تشـکیلات در داخـل وگسـترش فعـالیت در ایران گـام برداشت، بایـد روندی که تاکنون طی شده اساساً دگرگون شده و حرکتی در راسـتای خلاف جریان روند تاکنونی آغاز شود. یعنی برنـامه مـا در راسـتای انتقـال کادرها و اعضا و از جمله بخشـی از رهبری به داخل کشور، تمرکز انرژی بخش تشـکیلات خارج کشور در جهت پاسـخگویی به نیازمنـدی های داخل کشور و مسـتحکم نمودن ارتباطات تـدوین شود. بدون یک چنین تحولی سخن گفتن از گسترش فعالیت در ایران و تقویت تشکیلات در داخل به شعارهای میان تهی بدل خواهد گردید.»(۱) با این ضـرورت، سازمان فـدایی تصـمیم گرفت با اعزام چند نفر به کردسـتان عراق یک گام به ایران نزدیک شود تا شاید روزی «بخشـی از رهبری» نیز به داخل منتقل گردد. سازمان فدایی برای ارتباط با رژیم عراق جهت یافتن پایگاهی در کردسـتان عراق قرعه فال را به نام علی کشتگر زد.

کمیته مرکزی به رغم مخـالفت کشـتگر، چون حضور او را در هیأت اعزامی به عراق ضـروری تشـخیص داد، نام او را نیز برای دریافت ویزا به سفارت عراق ارسال کرد.(۲) پس از موافقت دولت عراق، ناگهان کشتگر پی برد که نمی تواند «برای شکست دشـمن با شـیطان متحد» شود، از همراهی هیأت انصـراف داد. بنابراین از هیأت اجرائیه سازمان فدائی کنار گذاشته شد. وی در استعفانامه ای که در مورخه ۲۸/۹/۶۸ در کیهان لندن چاپ شد، نوشت: «ایجاد مناسـبات میان سازمان ما و سازمان امنیت عراق (اداره استخبارات عراق) هیچ مفهومی جز درغلتیدن به زشت ترین اصل ماکیاولیستی هدف وسیله را توجیه می کند، ندارد.»

۱- همان.

۲- توضیحی پیرامون برکناری رفیق علی از هیأت اجراییه. سازمان فدایی، مورخه ۲۳/۹/۶۸.

انتشار این استعفانامه در نشریه سلطنت طلب کیهان لندن، شاید حاوی این پیام نیز بود که وی سلطنت را بر رژیم بعثی عراق ترجیح می دهد اما حتماً کشتگر پیش از وحدت با سازمان آزادی کار از حضور تنی چند از هواداران این سازمان در کردستان عراق که بی ارتباط با اداره استخبارات نبوده اند، بی اطلاع نبوده است. اصولاً استقرار در کردستان عراق بدون جلب حمایت و همکاری با اداره استخبارات امکان پذیر نمی بود. کشتگر مدعی است هرگاه موضوع ارتباط با دولت عراق در مرکزیت مطرح می شد، با آن قاطعانه مخالفت می کرد. او می افزاید «حالا دیگر پرسش من این است که چرا کمیته مرکزی کوشیده است مرا که تا این حد با سیاست فوق مخالفت کرده ام مجبور کند مأمور مذاکره با عراق و مستقیماً مسئول پیشبرد این سیاست باشم؟ چرا کمیته مرکزی با اصرار عجیبی مرا بر سر دوراهی اجرای این سیاست و یا پذیرش تنبیه سازمانی قرار داده است؟» به عبارت دیگر کشتگر از این بابت ناخرسند است که چرا انجام چنین مأموریتی به او واگذار شده است. اگر کس دیگری چنین مأموریتی می یافت، کشتگر از رابطه با استخبارات عراق چنین برنمی آشفت؛ همانگونه که این موضوع بارها در مرکزیت مطرح شد و کشتگر مدعی است که با آن مخالفت می کرد؛ ولی هیچ گاه چنان برنیاشفت که منجر به استعفا شود. متن استعفای او نیز اعتراضیه ای است به برکناری اش از هیأت اجراییه و نه به ارتباط با استخبارات عراق. کشتگر در استعفانامه خود همچنین به نقض حقوق اعضا و رواج جعل و دروغ و استفاده از «روش های پوسیده ای» که حتی فکر آن «عرق شرم بر پیشانی» می نشاند در سازمان متبوعش یاد کرده و می گوید «صمیمانه به حال کمیته مرکزی و سازمان افسوس» می خورد.

از مذاکرات اعضای اعزامی به کردستان عراق با اداره استخبارات آن کشور اطلاعی در دست نیست. اما چنان که پیداست سازمان فدایی «تجربه شکست خورده حزب توده» را تکرار کرد. زیرا حیدر با برزخی خواندن شرایط تشکل های چپ می نویسد: «دو راه بیشتر وجود ندارد. یا ادامه روند کنونی یا دگرگونی اساسی در جهت سازماندهی مبارزه انقلابی و جدی در داخل کشور. ...

ص:۴۴۳

در پیش گرفتن راه نخست و ادامه روند کنونی نتیجه ای جز تکرار تجربه شکست خورده حزب توده به بار نخواهد آورد. راه دوم و تمرکز انرژی در راستای مبارزه انقلابی جدی در داخل، تنها راهی است که می تواند چشم انداز روشنی را پیش رویمان گشوده و...»(۱)

اما این سازمان که روش های پوسیده اش عرق شرم بر پیشانی کشتگر می نشاند و باید به حال آن صمیمانه افسوس خورد، برای برخی دیگر نماد دمکراسی بود. یکی از دوستان کشتگر به او نوشت:

من قبل از اینکه به اینجا بیایم ناصر پاکدامن به من زنگ زد و رفیق کاخ ساز هم در منزل ما بود که می گفتند شما نمی دانید چقدر با اهمیت هستید؛ ولی شکست شما شکست دمکراسی در ایران است... پاکدامن را من یکی از محافظه کارترین افرادی می دانم که می شناسم و من نیز اکثراً با او دعوا دارم که تو محافظه کار هستی و مرعوب راه کارگر می شوی یا اهل حرکت نیستی و نظر نمی دهی و... پس حرفی که او زده مشخص کننده این است که ما در ایران مطرح شده ایم... الآن می بینیم که سازمان کارهایی را انجام داده که در همه جا منعکس شده و از طرفی هم مثلاً هما ناطق (دومین مورخ بعد از آدمیت) در حال حاضر می گوید من به این جریان اعتماد دارم، پس این جریان به این دلیل اعتماد ایجاد کرده که مربوط به ما نیست بلکه مربوط به یک فکر و یک نهضت و تحول بزرگ در روشنفکر چپ ایران است که من آن را رنسانس فکری در ایران می دانم.

کشتگر بعد از جدایی از سازمان فدایی بار دیگر تحت عنوان سازمان فدائیان خلق فعالیت خود را آغاز کرد. مدت کوتاهی بعد وی در اسفندماه همان سال بیانیه ای منتشر کرد با عنوان «یا مرگ یا تولدی دیگر». این بیانیه در حقیقت وداع شرمگینانه ای بود با مارکسیسم – لنینیسم. او نوشت که جنبش چپ گرفتار انشعاب و نفاق است و تنها راه پایان دادن به این تشتت و پراکندگی «فراروئیدن

۱- حیدر، همان.

به یک جنبش سیاسی بزرگ» با آرمان های سوسیالیستی است. کشتگر با مشاهده اولین تَرَک ها در اردوگاه سوسیالیسم بی درنگ از آن فاصله گرفت و به نقد آن پرداخت. کشتگر در این بیانیه به موارد دیگری از اختلاف های خود با اعضای سازمان آزادی کار اشاره می کند. او می نویسد که وی و جناحش «آزادی های سیاسی را از اهداف محوری خود» می دانستند و تأکید داشتند «سوسیالیسمی که در تضاد با آزادی قرار گیرد، با انسان و با عدالت نیز قطعاً در تضاد قرار خواهد گرفت»؛ ولی جناح مقابل از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کرد و اعتقاد داشت که می توان «آزادی را به منظور دفاع از سوسیالیسم محدود کرد». کشتگر مدعی شد که «با فرمولبندی نادرست تبعیت منافع ملی از منافع بین المللی مخالف بود»؛ ولی جناح مقابل از «مصالح مشترک کل طبقه کارگر» در عرصه جهانی سخن می گفت. جناح کشتگر بر این اعتقاد بود که تحلیل شرایط کنونی جهان معاصر با فرمول های گذشته دیگر امکان پذیر نیست. زیرا «تحولات کشورهای سرمایه داری پیشرفته و رسیدن آنها به سطحی کیفیتاً نوین از رشد اقتصادی اولاً ـ ذهنی بودن نظریات مربوط به بحران عمومی نظام سرمایه داری و فروپاشی قریب الوقوع آن را نشان داده و ثانیاً روشن ساخته است که رسیدن جامعه سرمایه داری به مرحله انحصاری، به معنای پایان یافتن ظرفیت رشد آن نیست.» و گذشته از آن نظام های توتالیتر سوسیالیستی یکی پس از دیگری به دست مردم و با شعار آزادی برچیده می شوند. بنابراین عباراتی چون «تضاد اساسی دوران، تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم است و یا دوران ما گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است و یا اینکه سوسیالیسم برتری خود را اثبات کرده است»، عباراتی بی معناست که جناح مقابل همچنان به آن شعارها وفادار مانده است. کشتگر گفت که هدف نهایی شان استقرار سوسیالیسم دمکراتیک و انسانی است. و این «سوسیالیسم در وجه اقتصادی به معنای سلب مالکیت مردم و انتقال آن به دولت نیست. چنین نظامی می تواند از طریق بکارگیری اشکال گوناگون مالکیت عمومی، تعاونی و خصوصی و فردی و ترکیب های گونه گونی از آنها و در عین حال بکارگیری مکانیسم های بازار تحقق یابد»؛ اما جناح مقابل بر همان سوسیالیسمی که شکست

آن بر همگان آشکار شده است پای می فشرد و علت «بن بست کشورهای سوسیالیستی» را در ناتوانی احزاب کمونیست در اجرای درست مارکسیسم – لنینیسم می داند و نه در ماهیت آن ایدئولوژی. و بالأخره کشتگر می گوید که وی و دوستانش خواستار حزبی چپ و فارغ از جزم ها و تعصبات ایدئولوژیک هستند. زیرا انسجام ایدئولوژیک ناممکن و تفرقه انگیز است و حداکثر می تواند حزبی سربازخانه ای ایجاد کند.

گرچه پیروان بیانیه ۱۶ آذر نسبت به جناح دیگر اکثریت زودتر به نقد اردوگاه و ایدئولوژی زدایی از سازمان و اصولاً ـ از فعالیت سیاسی پرداخت، ولی هر دو جناح پس از چند سال کشمکش و با مشاهده نتایج رقت بار «سوسیالیسم واقعاً موجود» و فروپاشی اردوگاه، به نتایج یکسانی دست یافتند. اما این وداع با مارکسیسم – لنینیسم و ایدئولوژی زدایی از کار سیاسی برای هیچ کدام فضیلتی محسوب نشد؛ زیرا آنان فرصت های گرانبهایی را به قربانگاه ایدئولوژی خود برده بودند.

می دانیم نقطه عزیمت مارکسیست لنینیست ها برای تعیین وظایف خود در قبال هر حاکمیتی، تحلیل ماهیت طبقاتی و توجه به سمت گیری آن حاکمیت است. فداییان اکثریت از جمله پیروان بیانیه ۱۶ آذر با خرده بورژوایی دانستن حاکمیت برآمده از انقلاب به طرح شعارها و مطالبات مبتنی بر ایدئولوژی خود پرداختند که امکان تحقق آن مطلقاً وجود نداشت. اکنون کشتگر با به فراموشی سپردن اثرات زیانبار آن مطالبات که به آشفتگی فضای سیاسی کشور انجامید، در چرخشی ایدئولوژیک همه آن شعارها را نفی می کند. او اکنون حزبی را وعده می دهد که از دمکراسی درونی بهره مند خواهد بود. دمکراسی هم در یک فرایند حاصل خواهد شد و هم طیفی را تشکیل می دهد. فداییان هیچ گاه به دمکراتیسم سازمانی وفادار نبودند و همواره یکدیگر را به نقض آن متهم می کردند. آنان حتی دمکراسی را در سازمان خود تمرین نکردند، بنابراین آنان در طیف دمکراسی خواهان جای نداشتند. دمکراسی آنان همانا دیکتاتوری طبقه ای بود بر دیگر طبقات. بدین سبب در فرایند دمکراسی نیز اخلال کردند.

این عضو کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق بدون آنکه سهم خود را در

باروری آن انـدیشه ای که اینک با آن وداع می کند روشن سازد و بدون آنکه به سـهم خود در دمکراسـی ستیزی که در یک سوی آن ایسـتاده بود اعتراف کنـد، اکنون از «هم میهن آزادیخواه و همرزم فـدایی و همرزم چپ» می خواهد که «برای شـکل گیری یک جنبش مدرن و بزرگ چپ» به او کمک کنند.(۱)

کمیته مرکزی سازمـان فـدائیان خلق – جناح کشـتگر- بر این پنـدار بود که با انتقاد از اردوگاهی که دیگر فروپاشـیده بود و با حـذف ایـدئولوژی از کارزار سیاسـی و بـدون تعیین و تبیین نقش خود در رویدادهای پس از انقلاب خواهد توانست بار دیگر مخاطبینی بیابد. اما انحلال این سازمان در سال ۷۱ خامی این طمع را آشکار ساخت. بنابراین «تولدی دیگر» در کار نبود.

ص:۴۴۷

۱- اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران؛ یا مرگ یا تولدی دیگر، مورخه ۲۸ اسفندماه ۶۹ مطابق با ۲۷ فوریه ۹۰.

خروج از ایران

سازمان فداییان برای وحدت با حزب توده هزینه سنگینی پرداخت. با اندکی تسامح می توان ادعا کرد که تمامی انشعاب های سازمان در پس از انقلاب، واکنشی بود به روند نزدیکی سازمان به حزب توده. اما این وحدت به رغم اشتیاق فدایی ها به علت امتناع و استدلال نورالدین کیانوری دبیراول حزب توده میسر نشد. حزب زیرکانه استفاده خود را از سازمان برده بود. دیگر وحدت جز دردسر بهره ای نداشت.

گرچه حزب و سازمان به وحدت موردنظر دست نیافتند، روابط آن دو چنان بود که تخلفات بی شمار حزب به پای سازمان نیز نوشته می شد. پس از آن که در اعترافات سران حزب توده آشکار گردید که حزب دارای سازمان مخفی و سازمان نظامی است، شماری از اعضای سازمان از این بی صداقتی حزب برآشفته شدند. اعتراض این عده بدین خاطر بود که چرا حزب با تظاهر به رعایت قانون، رفتاری کاملاً غیرقانونی پیشه کرد و از این طریق سرنوشت سازمان را، که خود را مقید به رعایت قانون می دانست، به بازی گرفت. شاید این عده از برخی تخلفات سازمان متبوع خود مانند خروج غیرقانونی از مرز، ارتباط با اعضای سفارت بیگانه، واگذاری سازمان نظامی خود به سازمان مخفی حزب و مخفی کردن سلاح بی اطلاع باشند و یا شاید این دست تخلفات در نزد آنان اهمیتی نداشت.

بی تردید رفتارهای غیرقانونی حزب و سازمان از نگاه حاکمیت مخفی نبود. اما شاید آنچه که ضربه به حزب را ضرورت و سرعت بخشید اخباری بود که جواد مادرشاهی با خود از پاکستان به تهران آورد. آقای هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می نویسد: «عصر مهندس جواد [مادرشاهی] و حبیب [...] که برای گرفتن

اطلاعـات از فردی مطلع بـه پاکسـتان رفتـه بودنـد، آمدنـد و مطـالب جـالب و مفیـدی کـه از او گرفتـه انـد – دربـاره عملکرد کا.گ.ب و حزب توده وسیاست آینده شوروی در ایران – گزارش دادند».(۱)

آقای هاشمی رفسنجانی روشن نمی سازد که آن اطلاعات چه بود و آن فرد که اطلاعات جالب و مفیدی در اختیار مادرشاهی گذارده بود کیست. ولی می دانیم که ولادیمیر کوزیچکین افسر اطلاعاتی «کا.گ.ب» و کارمند سفارت شوروی در تهران، به تـازگی یعنی در خرداد ۶۱، به انگلسـتان پناهنـده شـده بود. احتمالاًـ منشأ آن اطلاعـات که در اختیـار مادرشـاهی قرار گرفت کـوزیچکین بـوده است. می توان حـدس زد که آن اطلاعـات مربوط بوده است به تلاشـهای حزب برای برانـدازی و آمـادگی شوروی برای حمـایت همه جـانبه از حزب. امـا آیـا آن اطلاعات صـحیح بوده است؟ آیا نمی توانسـته فریبی باشـد برای نگران ساختن جمهوری اسلامی از شوروی و درگیر ساختن ایران در جبهه سیاسی دیگر؟

بالأخره در بهمن ماه سال ۶۱ حزب توده ضـربه خورد. ضـربه به حزب توده نمی توانست به سازمان امتداد نیابد. آن دو پیکری واحد بودند. چنانکه جبهه دمکراتیک مردم ایران به رهبری محمود اعتمادزاده (به آذین) با حزب توده نیز چنین بود.

روز پس از دستگیری رهبران حزب توده، هیأت دبیران سازمان تشکیل جلسه داد تا در این باره مشاوره کند و تصمیم گیرد. به پیشـنهاد عبـدالرحیم پـور خروج رهـبران سازمـان از کشـور قطعی شـد. همچنین به پیشـنهاد او شـوروی به عنوان کشور مقصـد انتخـاب شـد. اعضا وکادرهای سازمان از چنـد نقطه مرزی که پیش تر شـناسایی شـده بود به اتحاد جماهیر شوروی رفتنـد تا با چشم خود «سوسیالیسم واقعاً موجود» را از نزدیک ببینند.

سازمـان تـا این اواخر شوروی را کشوری سوسـیالیستی ولی آمیخته بـا رویزیونیسم می دانست، اما تـدریجاً نظر خود را به سود سوسیالیستی دانستن شوروی تغییر داد و به مدافع و مبلغ پرشور آن تبدیل شد. به طوری که نوشت:

۱- آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات، مهر ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۶۳.

«مردم اتحاد شوروی اکنون به مرحله سوسیالیسم رشد یافته، رسیده و به سوی ساختمان کمونیسم گام می نهند.»(۱)

توصیف اکثریت از جامعه شوروی به بروشورهای تبلیغاتی بخش فرهنگی سفارتخانه آن کشور بی شباهت نبود: دمکراسی سوسیالیستی به بهترین شکل در جریان بود و «اتوریته اجتماعی در بین توده های مردم توزیع موزون تری» می یافت. اعضای جامعه از طریق «آموزش جهان بینی کمونیستی، پرورش موضع کمونیستی در قبال کار، تربیت مردم با روح انترناسیونالیسم پرولتری و میهن پرستی سوسیالیستی، تبدیل اخلاق کمونیستی به عادات، تسلط بر علم و تکنولوژی و عشق ورزیدن به دستاوردهای هنری تمام بشریت مترقی» از لحاظ ایدئولوژیک و معنوی به یکدیگر نزدیک تر می شوند. حتی علم نیز در کشورهای سوسیالیستی نتایج مرغوب تری به دنبال دارد: «انقلاب علمی و فنی معاصر در جوامع سرمایه داری، نتایج اجتماعی متضادی به وجود می آورد. ثمرات عظیم این انقلاب اولاً به علت تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری میدان کاملی برای ظهور و شکوفایی خود نمی یابند و ثانیاً درست به خاطر عملکرد همین تضادها تنها به تشدید تضادهای اجتماعی، افزایش فقر و بیکاری و محرومیت اکثریت توده و تمرکز هر چه بیشتر ثروت در دست اقلیتی استثمارگر و طفیلی منجر می شود... اما در نظام سوسیالیستی از آنجا که منافع جامعه بر منافع فرد تفوق دارد و پیشرفت علمی و فنی از وحدتی بنیادی برخوردارند جامعه می تواند از دستاوردهای این انقلاب برای کنترل هر چه بیشتر تولید اجتماعی و تکامل همه جانبه اعضای خود استفاده کند.»(۲)

از نظر نویسندگان کار نه تنها اتحاد جماهیر شوروی بلکه اردوگاه سوسیالیسم به پیروزی های عظیمی در زمینه های گوناگون نائل آمده بود و ضمناً با اتکا به این اردوگاه روند انقلاب جهانی به سوی سوسیالیسم شتاب گرفته بود. در این

۱- اردوگاه سوسیالیستی و نقش آن در روند انقلاب جهانی، کار؛ شماره ۱۱۱، مورخه ۶/۳/۶۰.

۲- شوروی با گام های سنجیده در راه کمونیسم، کار؛ شماره ۹۹، مورخه ۶/۱۲/۵۹.

اردوگاه اولاً بدان خاطر که مالکیت سرمایه داری ملغی شده است اساس اقتصادشان یکسان است و ثانیاً به علت حاکمیت طبقه کارگر نظام سیاسی یکسانی نیز دارنـد و بالأخره ایدئولوژی مشترک و یکسانی هم دارند و «این وحدت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمینه عینی روابط رفیقانه مستحکم را در درون اردوی سوسیالیستی فراهم می نماید که همانا تجلی گر انترناسیونالیسم سوسیالیستی است» و از همه مهمتر دمکراسی در این اردوگاه است «دمکراسی سوسیالیستی، دمکراسی را از شعار به واقعیت تبدیل ساخته است حال آنکه در کشورهای سرمایه داری این دمکراسی عملاً به صورت ظاهری و تشریفاتی وجود دارد.» و از رهگذر این دمکراسی حق کار؛ استراحت، تفریح، آموزش، بهداشت و امنیت اجتماعی تأمین می گردد.(۱)

صدها پژوهش و کتاب و مقاله درباره ناهنجاری های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه شوروی و ناتوانی مارکسیسم در اداره کشور، به عنوان تبلیغات بورژوایی و امپریالیستی مورد انکار قرار گرفت و به کناری نهاده شد. فداییان خلق اصرار داشتند که چشم بر واقعیات بپوشند. آنان شائق بودنـد «معجزات و کرامات بهشت موعود زمینی» را به چشم خود ببینند، اما «در همان دو سه ساعت اول ورود به اتحاد شوروی احساس ناخوش آیندی نسبت به این کشور در آنان جوانه زد.»(۲)

۱- اردوگاه سوسیالیستی و نقش آن در روند انقلابات جهانی، کار؛ شماره ۱۱۱، مورخه ۶/۳/۶۰.

۲- نقی حمیدیان، همان، ص ۴۰۹.

نشست های مرکزیت

اشاره

هنگامی که فرخ نگهدار و علی توسلی در مسکو با اولیانفسکی ملاقات کردند، اولیانفسکی(۱) به آنان گفت که شهر زیبای تاشکند را برای استقرار اعضای سازمان در نظر گرفته اند. تدریجاً کادرهای سازمان از نقاط مختلف خود را به تاشکند رساندند. پس از استقرار در این شهر و عادی شدن روال زندگی، اختلافات درونی که مدتی پنهان مانده بود بار دیگر آشکار گردید. این اختلافات باید در یک پلنوم مورد بحث و بررسی قرار می گرفت تا شاید راهی برای کاستن از آن یافت می شد. در مهرماه سال ۶۳ پلنوم مرکزیت برگزار گردید و چند قطعنامه صادر کرد. اما انتظارات تأمین نشد و نتوانست از شدت اختلافات بکاهد. در اواخر سال ۶۳ اختلافات چنان اوج گرفت که تدارک پلنومی دیگر در دستور کار هیأت سیاسی قرار گرفت. پس از تصویب در این هیأت تدارک مقدمات برگزاری آن به شعبه تشکیلات ابلاغ گردید. انتخاب افراد برای شرکت در پلنوم از موضوعات مورد مناقشه بود. در آن زمان هیأت سیاسی از سه جناح تشکیل می شد. جناح چپ مرکب بود از فرج الله ممبینی کاظمی، قربانعلی عبدالرحیم پور، نقی حمیدیان، بهزاد کریمی و علیرضا میرمؤیدی؛ و جناح راست از فرخ نگهدار، علی توسلی و جمشید طاهری پور تشکیل می شد. اصغر سلطان آبادی، مهدی

۱- پروفسور روستیلاو اولیانفسکی دارای دکترای اقتصاد، استاد دانشگاه مسکو و نویسنده کتب تحقیقی در زمینه های تاریخ و تئوری جنبش های آزادیبخش ملی در آسیا و آفریقاست. از جمله آنها «دلار در آسیا (۱۹۶۵)» سوسیالیسم و کشورهای آزادشده (۱۹۷۲) و چهره های سیاسی رزمندگان می باشد. وی از نویسندگان روزنامه پراودا ارگان حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بود. اولیانفسکی مسئولیت شعبه ایران کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را هم به عهده داشت.

فتاپور و حسن پوررضایی خلیق نیز جناح میانه به شمار می رفتند. از مشاورین، فردوس جمشیدی رودباری جزو جناح اول و مازیار کاکوان و اکبر دوستدار صنایع جزو جناح دوم محسوب می شدند. هر یک از این جناح ها تلاش می کرد حضور افراد همسو با خود را که از ایران و اروپا راهی پلنوم می شدند، به تصویب هیأت سیاسی برساند.

مدت ها پیش از پلنوم یارگیری ها آغاز شده بود. بهزاد کریمی که به تازگی جایگزین جمشید طاهری پور در افغانستان شده بود، فرصت یافت تا به ترویج و تبلیغ نظرات خود در میان اعضایی بپردازد که از ایران و از طریق افغانستان عازم تاشکند بودند. چندی بعد عبدالرحیم پور از تاشکند به افغانستان شتافت تا او را در این راه یاری کند. روابط جناح چپ و راست کاملاً خصمانه شده بود. جناح چپ خود را آماده کرده بود که سازمان را از جناح راست پاکسازی کند. میرمؤیدی و عبدالرحیم پور تلاش می کردند خود را طرفدار سیاست انقلابی و جناح رقیب را طرفدار سیاست انفعالی معرفی کنند.

پلنوم در بیست وپنجم فروردین ماه سال ۶۵ در تاشکند برگزار شد. اعضا و کادرهایی که از ایران به تاشکند رفته بودند برای آنکه یکدیگر را نشناسند در پس پرده نشستند. ریاست این پلنوم که «یک رویداد فوق العاده بزرگ در تاریخ جنبش کمونیستی و کارگری» ایران دانسته شد(۱)، به عهده جمشید طاهری پور، فرخ نگهدار، فرج الله کاظمی، اصغر سلطان آبادی و قربانعلی عبدالرحیم پور بود. به دعوت سازمان، علی خاوری و صفری نیز از سوی حزب توده در جلسات شرکت داشتند.

دویدن به دنبال باد

مشی «شکوفایی جمهوری اسلامی» که اکثریت آن را در سال ۶۱ ارائه کرد و

۱- نامه هیأت دبیران کمیته مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) به شعبه امور بین المللی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان؛ مورخه اردیبهشت ۱۳۶۵.

سیاست «وحدت با حزب توده» در صدر موضوعات پلنوم بود.

پلنوم در آغاز به نقد سیاست خارجی جمهوری اسلامی پرداخت. آنان گفتند که تراژدی ادامه دارد و جمهوری اسلامی از «امل و حزب الله» حمایت می کند و «آنها با طرح شعار جمهوری اسلامی اختلافات مذهبی را تشدید کرده و مانع ایجاد یک دولت مقتدر ملی می شوند. سیاست آنها عملاً همسان با سیاست آمریکا و اسرائیل در لبنان است.»(۱) شدت دشمنی اکثریت با جمهوری اسلامی مانع از آن بود که این سازمان رویدادها را به درستی مشاهده و تبیین کند. طرح شعار تأسیس جمهوری اسلامی در لبنان توسط «حزب الله» و «امل» کاملاً عاری از حقیقت بود و به همان نسبت همسان دانستن سیاست حزب الله با اسرائیل در لبنان کین توزانه. جنبش «امل» اساساً و نظراً با حکومت دینی توافقی نداشت و هدف «حزب الله» نیز بر دفع تجاوز رژیم اشغالگر بود. حتی سال ها بعد که «حزب الله» دشمن صهیونیستی را از لبنان راند و در اوج اقتدار و محبوبیت قرار گرفت، هیچ گاه شعار تأسیس جمهوری اسلامی را مطرح نکرد. اکثریت همچنان «دیدگاه ها و آماج ها»ی خود را بر پایه توهم، ناراستی و کینه توزی استوار می ساخت.

در پلنوم ایران مسبب ادامه جنگ با عراق شناخته شد که از این طریق «عملاً به مقاصد امپریالیسم یاری» رساند. پلنوم، کردستان را «کانون تمرکز نیروهای ملی و دمکراتیک ایران» دانست و بنابراین حضور فعال سازمان در منطقه و تلاش برای تعیین سرنوشت نهایی آن مورد تأکید قرار گرفت. ماهیت طبقاتی جمهوری اسلامی، بورژوایی تشخیص داده شد که گرایش های وابسته به بورژوازی بزرگ تجاری در آن وزن عمده را دارد. جمهوری اسلامی رژیمی سراپا تضاد بود که وحدت جناح های مختلف آن در کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی و جنگ طلبی خلاصه می شد. تضادهای درون حاکمیت از کانون های تشدید بحران سیاسی در هیأت حاکمه محسوب گردید که «باید مورد توجه کمونیست ها قرار» می گرفت.

۱- گزارش هیأت سیاسی از مجموعه اسناد پلنوم وسیع، فروردین ۶۵، کار، دوره دوم؛ شماره ۲۹، مورخه تیرماه ۱۳۶۵.

زیرا ممکن است که «روند گسترش این تضاد با بحران های کم یا پردامنه همراه شود و موجب سرنگونی رژیم گردد.» این سرنگونی باید از طریق اعمال قهر انقلابی صورت پذیرد. بنابراین سازمان وظیفه خود دانست «که طبقه کارگر و همه مردم ایران را برای مبارزه مسلحانه جهت سرنگونی رژیم آماده سازد.»(۱)

پلنوم در تعیین نقش و موقعیت اپوزیسیون به بررسی ماهیت جریانات سیاسی پرداخت. درباره نهضت آزادی گفته شد برنامه این نهضت حفظ نظام سرمایه داری و برقراری روابط دوستانه با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکاست.

هیأت سیاسی در گزارش خود تشکیل «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» توسط مهدی بازرگان را تلاشی برای یک جابجایی لیبرالی در چارچوب نظام جمهوری اسلامی ارزیابی کرد و ادامه داد «هدف سفر سال گذشته بازرگان به آلمان و سفر کنونی ابراهیم یزدی به آمریکا جلب حمایت قدرت های امپریالیستی غرب» می باشد.

این گزارش «محتوی طبقاتی برنامه و خط مشی سیاسی و سمت گیری کنونی دستگاه رهبری مجاهدین خلق» را بورژوایی و راست گرایانه ارزیابی کرد که «به طور کلی در چارچوب مواضع دمکراسی ملی» می گنجد. در نتیجه «سیاست سازمان نسبت به این نیرو، اتحاد و مبارزه است.» در گزارش هیأت سیاسی قید شد «ما از مبارزه مجاهدین علیه رژیم حمایت می کنیم. سازمان ما جنایات رژیم علیه مجاهدین را افشا و محکوم می کند. تأمین همکاری و دوام آن، با گسترش کار مشترک در پائین نیز مربوط می شود. علیرغم موانعی که در بالا ـ وجود دارد، زمینه همکاری در پائین کاملاً ـ وجود دارد. فداییان خلق از کار مشترک در محیط کار و زندگی با مجاهدین استقبال می کنند و از آنان در برابر تهاجم رژیم حمایت می کنند. این فعالیت به گسترش مبارزه علیه رژیم کمک می کند.» این گزارش همچنین از مجاهدین می خواهد که در جلب اعتماد کمونیست ها بکوشد و از امپریالیسم دوری کند.

در گزارش هیأت سیاسی، حزب دمکرات کردستان ناسیونالیسم ترقیخواه خلق

۱– همان.

کُرد را نمایندگی می کرد. این حزب به حزبی دمکراتیک فراروئیده بود. بنابراین سیاست سازمان در قبال این حزب، اتحاد و مبارزه بود. گزارش هیأت سیاسی به پلنوم ضمن آنکه «حزب توده» را چون خود سازمان یکی از گردان های پیشاهنگ طبقه کارگر می داند، درباره وحدت با احتیاط بیشتری سخن می گوید. در این گزارش بدون آنکه بر وحدت با حزب توده تأکید شود، آمده است: «سازمان ما در راه وحدت همه پیروان سوسیالیسم علمی در حزب طبقه کارگر ایران بر اساس مارکسیسم — لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و حول برنامه و اساسنامه واحد، پیگیرانه مبارزه می کند. سازمان در این مبارزه و در روابط خود با سایر نیروهای جنبش کمونیستی ایران از اصل برابری حقوقی پیروی می کند.» پیروی از اصل برابری حقوقی یعنی راندن حزب توده به ردیف دیگر سازمان هایی که وحدت با آنان ممکن بود؛ مانند پیروان بیانیه ۱۶ آذر و راه کارگر. این امتیازی بود که جناح چپ سازمان که مخالف روند وحدت با حزب توده بود از جناح راست گرفت. زیرا جناح چپ، همواره از اینکه سازمان دنباله رو حزب شده و از آن تبعیت مطلق دارد، ناخرسند بود.

پلنوم در ادامه به نقد سیاست و برنامه خود در طی سال های ۵۷ الی ۶۱ پرداخت. پلنوم بر این اعتقاد بود که باید در آستانه انقلاب بهمن شعار تاکتیکی خود را تشکیل دولت موقت و با شرکت همه نیروهای سرنگون کننده رژیم شاه قرار می داد و این دولت باید شرایط لازم را برای شرکت همه نیروهای انقلابی در مجلس مؤسسان فراهم می ساخت. این گزارش با تأکید بر ضدسلطنتی، ضداستبدادی و ضدامپریالیستی بودن انقلاب، ادامه می دهد که پس از سرنگونی قدرت سیاسی به روحانیت منتقل شد و روحانیت نیز با مشارکت دادن نهضت آزادی «همه سازمان های انقلابی کشور را که در گسترش و پیروزی انقلاب نقش جدی داشتند و تنها مشوق خلق به قیام مسلحانه بودند از شرکت در قدرت محروم کرد.»

دشوارترین بخش پلنوم که موضوع محوری آن نیز محسوب می شد نقد و بررسی مشی سازمان در سال های ۵۹ تا ۶۱ بود. «پلنوم در رابطه با موضوع مرکزی خویش، به دو رویکرد عمومی تقسیم شد: باورمندان به اشتباه استراتژیک

و معتقدین به اشتباه تاکتیکی.»(۱) در نتیجه پلنوم برای پیشگیری از شکاف بیشتر در سازمان که امکان انشعاب را افزایش می داد، راه میانه ای برگزید که فعلاً طرفین مخاصمه را حفظ کند. مبتنی بر این رهیافت، پلنوم حمایت سازمان از جمهوری اسلامی را انکار کرد و اعلام نمود «سازمان از آنجا که بر این باور نبود که حکومت خمینی می تواند خواستهای اساسی توده های قیام کننده را برآورده سازد، پشتیبان حکومت خمینی نبود. این سیاست درست بود. اما سازمان نمی بایست در پشتیبانی از اقدامات حکومت جدید در خلع ید از سرمایه داران بزرگ وابسته و براندازی مواضع سیاسی و نظامی امپریالیسم تردید نشان می داد.»

اتخاذ مواضع دوگانه بر سراسر پلنوم سایه انداخته بود. اگر سازمان در فروردین ۵۸ به رفراندوم جمهوری اسلامی رأی نداد سیاستی درست خوانده شد و اگر در انتخابات خبرگان تدوین قانون اساسی شرکت کرد، تاکتیکی درست بود «تا نیات ارتجاعی هیأت حاکمه» افشاء گردد. پلنوم بر این عقیده بود که سازمان پس از افشا و منزوی ساختن لیبرال ها کوشید «با طرق مناسب توده های خلق را از زیر نفوذ و رهبری خمینی خارج کرده، تحت رهبری خود قرار دهد. در انتخابات نخستین دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیز سازمان با تاکتیکی درست شرکت در انتخابات را برگزید». پلنوم همچنین نسبت به مسئله کردستان نیز عقب نشینی می کند تا شاید آب رفته را به جوی بازگرداند. «سازمان در نیمه دوم سال ۵۹ به حضور مسلحانه خود در جنبش خلق کرد پایان داد و در همان حال موضع نادرستی نسبت به این جنبش اتخاذ کرد. این امر به موضع اصولی ما در مبارزه برای خودمختاری خلق کرد آسیب وارد آورد.»

پلنوم وقوع جنگ میان ایران و عراق را یکی از مهم ترین عوامل توهم سازمان نسبت به ماهیت ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی می دانست. پلنوم چون امکان انکار تجاوز نظامی عراق به ایران و اشغال بخش زیادی از جنوب ایران توسط

۱- بهزاد کریمی، یک کلمه پیرامون ارزیابی تنظیمی رفیق نگهدار در رابطه با سیاست شکوفایی، سایت اخبار روز، مورخه آدینه ۲۱ اسفند ۱۳۸۸.

ارتش عراق و تشویق و بهره برداری امپریالیسم آمریکا از این «جنگ تجاوزکارانه» را نداشت، کوشید حاکمیت را در شروع جنگ سهیم گرداند. بنابراین در گزارش پلنوم نوشته شد «تحریکات مداخله جویانه رژیم جمهوری اسلامی علیه عراق به نوبه خود در خدمت شعله ور شدن این جنگ قرار گرفت.» پلنوم یادآور می شود که سازمان در تحلیلی خطا از ماهیت جمهوری اسلامی بر راه حل نظامی برای دفع تجاوز تأکید می کرد و در حالی که باید «از همان آغاز جنگ سیاست دفاع از قطع بی درنگ جنگ و استقرار صلح و حل اختلاف دو کشور از راه مذاکره را پیش» می گرفت. پلنوم اصولاً جنگ ایران و عراق را شروع رشد تفکرات انحرافی و چرخش به راست در سازمان می داند. پلنوم بر این اعتقاد بود که خط مشی سازمان تا آستانه جنگ درست و اصولی بود و فقط نطفه هایی انحرافی در آن شکل گرفته بود؛ ولی با شروع جنگ انحراف به راست در خط مشی سیاسی سازمان پدیدار شد.

درباره انحراف به راست سه نظر در پلنوم وجود داشت. جناح چپ معتقد بود که در سال های ۶۰ و ۶۱ اپورتونیسم راست بر خط مشی سازمان غالب بوده است و در برابر مخالفینی که می گفتند در صورت پذیرش غلبه اپورتونیسم راست بر سازمان، باید پذیرفت که در سه عرصه ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات نیز اپورتونیسم غلبه داشته است، استدلال می کرد که بر تشکیلات نیز اپورتونیسم راست غالب بوده است. اما جناح راست می گفت قبول غلبه اپورتونیسم بر سازمان به معنای خروج از طیف نیروهای کمونیستی است. زیرا غلبه اپورتونیسم در درجه اول با نفی ایدئولوژی و تئوری صورت می گیرد؛ در حالی که سازمان در ایدئولوژی و تئوری انحرافی نداشته است و به انترناسیونالیسم پرولتری نیز وفادار بود. نظر سوم با قبول غلبه اپورتونیسم راست بر سازمان، بیان بیرونی آن را صدمه به حیثیت سازمان می دانست. در نتیجه در قطعنامه، به بیان «انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر» اکتفا شد.(۱)

۱- نامه هیأت دبیران کمیته مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) به شعبه امور بین المللی کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان، مورخه اردیبهشت ماه ۱۳۶۵.

شعار «افزایش تولید» که در سال های ۵۹ تا ۶۱ از سوی اکثریت مطرح شده بود نیز از سوی پلنوم شعار نادرست و غیراصولی معرفی شد. پلنوم همچنین پذیرش و تبلیغ اسناد برنامه ای برای جلسات مشاوره ای احزاب کمونیست و کارگری جهان را «بزرگ ترین و ارجمندترین دستاورد ایدئولوژیک سازمان طی آن سالها» دانست.

سیاست وحدت با حزب توده نیز از نقد و انتقاد پلنوم در امان نماند. پلنوم ضمن آنکه مبارزه در راه وحدت با حزب توده را دستاورد بزرگ برای جنبش کارگری ایران می دانست از بی اهمیت شدن برنامه و اساسنامه در امر وحدت و نقض شدن اصل حقوق برابر میان دو سازمان برادر که موجب دنباله روی سازمان از حزب گردید، انتقاد کرد. بالأخره چون سازمان، «مبارزه در راه اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی و مردمی در جبهه متحد خلق و زیر رهبری امام خمینی را مبرم ترین وظیفه سازمان و دیگر نیروهای انقلابی» می دانست، پلنوم آن را برخلاف روند عینی رویدادها و انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر ارزیابی کرد. پلنوم تأکید کرد که دشمنان مردم در مرحله کنونی عبارتند از جمهوری اسلامی، کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان و امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا. پلنوم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم مبارزه مسلحانه را پیشنهاد داد و مرحله انقلاب را «ملی و دمکراتیک» دانست که نیروهای محرکه در این «انقلاب ملی و دمکراتیک» عبارتند از طبقه کارگر؛ دهقانان؛ خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی. طبقه کارگر انقلابی ترین و پیشرفته ترین طبقه و نیروی اصلی انقلاب دانسته شد که سازمان باید با تمام قوا در جهت تأمین سرکردگی و رهبری طبقه کارگر بکوشد.

نگاه انتقادی به مباحث

پلنوم فروردین سال ۶۵ نه تنها انحطاط اخلاقی سازمان را به نمایش گذارد، بلکه پایان یافتن سازمان را نیز عیان ساخت؛ زیرا همه داده های آن بر دروغ و فریب استوار شده بود. آنان اعتراف کردند که حمایتشان از جمهوی اسلامی بر پایه

نیرنـگ بـوده است. آنـان گفتنـد بایـد هنگـامی که بخش وسـیعی از منـاطق جنـوب و غرب کشـور در اشـغال رژیم توتـالیتر و میلیتاریست عراق بود، بر طبل صـلح می کوبیدنـد و جمهوری اسـلامی را به تکـدی برای بازپس گیری زمین های اشـغالی اش دعوت می کردنـد. بـدین ترتیب پلنوم «میهن دوستی» سازمان را عریان ساخت. البته آنان نگفتند که اگر جمهوری اسـلامی در آن هنگـام بـا کنـار نهـادن راه حـل نظـامی، مـذاکره بـا عراق را برای بازپس گیری مناطق اشـغالی برمی گزیـد، حاکمیت را به خیانت و اهمال در حفظ تمامیت ارضـی و سـرنوشت کشور متهم می کردند. آنان نقش امپریالیسم آمریکا را نیز در برافروختن آتش جنگ شایسـته تخفیف دانسـته و تلاش کردنـد آن کشور را تطهیر کرده و گناه بروز جنگ را یکسـره بر دوش جمهوری اسـلامی قرار دهنـد؛ و چنین اسـتدلال کردنـد که آن زمان در رسانه های ایران مطالب تحریک کننده ای علیه رژیم عراق نشـر می یـافت. از نظر سازمـان این مطـالب تحریـک کننـده کـافی بود تـا نقش آمریکـا در بروز جنگ کم اهمیت شود. بر پایه این اسـتدلال باید هر روز جنگی تمام عیار در هر سوی عالم درگیرد، بدون آنکه متجاوز واقعی شـناخته و محکوم گردد. زیرا همه رسانه های جهان آکنده است از مداخله در امور دیگر کشورها.

آنان از سازمان مجاهـدین پوزش خواسـتند و در حالی که به همکاری سازمان مجاهدین با رژیم تجاوزکار عراق واقف بودند، خواسـتار همکاری با مجاهـدین شدنـد. جناح چپ در حالی خواهان همکاری با مجاهـدین بود که پلنوم به آنان اندرز می داد که از امپریالیسم دوری کنند. آنان حتی در این پوزش خواهی خود نیز فریبکاری پیشه کردند. زیرا بعدها نوشـتند: «کسـی از ما نقش مخرب سازمـان مجاهـدین خلق و بعضـی مـاجراجویی های برخی گروه های چپ در تشدیـد فضای امنیتی را... نفی نمی کرد.»(۱) اگر چنیـن است که اکنـون بهزاد کریمی مـدعی است، چگـونه جنـاح چپ در زیر نگین ایشـان در پلنـوم، وحـدت و همکاری با مجاهدین خلق را توصیه و تجویز کرد؟ البته می توان پذیرفت که در زمان برگزاری پلنوم،

۱- بهزاد کریمی؛ همان.

اکثریت، همچنـان مجاهـدین خلق را سازمـانی تروریستی و مخرب می دانست. ولی احتمالاً بنا به توصـیه تئوریسـین های حزب کمونیست شوروی ناگزیر از عدول از مواضع خود بود. هنگامی که فرخ نگهدار و علی توسلی به دیدار اولیانفسکی رفتند، وی از مجاهدین به عنوان نیرویی دمکراتیک یاد کرد که می توان با آن متحد شد. زمانی که نگهدار برای اولیانفسـکی توضیح داد عملیات مسلحانه و ترورهای مجاهدین خود موجب بروز شـرایط غیردمکراتیک در جامعه شد، اولیانفسکی در پاسخ گفت در جریانهای اجتماعی نمی توان بر روی یک مقطع از حرکت نیروی سیاسـی انقلابی قضاوت کرد و بایـد کل روند حرکت را در نظر داشت. اکنون پلنوم بر روی تمـامی واقعیـاتی که اعضایش آن را درک کرده بودنـد، چشم فرومی بنـدد؛ زیرا اولیانفسـکی چنین خواسـته است و این تبعیت بی چون و چرا برای یـک سازمان سیاسـی هزاران بار مصـیبت بارتر از اسـتقبال از همکاری با سازمانی چون مجاهدین بود. جناح چپ، سازمان مجاهدین را در زمره «دوستان خلق» می دانست.

پلنوم همچنین در مورد شـیوه برانـدازی جمهوری اسـلامی نیز ملتهب شـد. جناح چپ بر قهرآمیز بودن برانـدازی تأکید داشت. آنان می خواسـتند سـنت فـدایی را احیا کننـد. حتی خواهان بازگشت مرکزیت به داخل کشور شدنـد. ولی جناح راست شـیوه هـای مسـالمت آمیز را از نظر دور نمی داشت. جنـاح چپ مایـل بود به سازمـان مجاهـدین خلق و اقلیت - که فقط نامی از آن باقی مانـده بود - نزدیک شود. بالأخره پس از گفت وگوهای بسـیار پلنوم به برانـدازی صـرف نظر از شـیوه های آن رأی داد. اکثریت به همان نقطه ای رسیده بود که اقلیت آن را به پایان برده بود.

برخی از اعضـای جنـاح چپ پلنوم بعـدها ادعا کردنـد که از موضع حقوق بشـر و دمکراسـی با جناح راست درآویختنـد. بهزاد کریمی نیز مـدعی اسـت جنبش فـدایی «تاریخاً اثبـات کرد کـه ظرفیـت بالاـیی برای دمکرات شـدن و بر دمکراسـی ایسـتادن دارد.»(۱) آنان از مفاهیمی سخن می گویند که با آن فرسنگ ها فاصله

۱- همان.

داشتند. در پلنوم دو سند درباره رهبری «انقلاب ملی و دمکراتیک» ارائه گردید. جناح چپ که زعامتش به عهده بهزاد کریمی و عبدالرحیم پور بود بر رهبری طبقه کارگر تأکید داشت و جناح راست بر جبهه متحد خلق اصرار می ورزید و سند جناح چپ را «چپ روانه» توصیف می کرد و متقابلاً- جناح چپ استدلال می کرد که سند ارائه شده از سوی جناح راست ادامه همان بینش گذشته است و در عمل ضرورت رهبری طبقه کارگر را نفی می کند. علی خاوری که مدعو این پلنوم بود در سخنان خود سند ارائه شده از سوی جناح چپ را منعکس کننده دیدگاه «راه کارگر» دانست و در حالی که عصبانی و متشنج بود هشدار داد بدین ترتیب که پیش می روید هم خودتان را زیر آب می برید و هم ما را با خودتان زیر آب می کشید. بهزاد کریمی که در جناح چپ ایستاده بود آستانه تحملش چنان پایین بود که حتی نمی توانست در آنچه که خود مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک نام نهادند، دمکراتیک رفتار کرده و اقشار دیگری را در کنار طبقه کارگر جای دهد، اکنون از استعداد فدایی ها برای دمکرات شدن سخن می گوید.

ترازوی ترکیب دو جناح در هیأت سیاسی

جناح چپ خود را آماده کرده بود که جناح راست را به زیر بکشد؛ ولی در این زمینه توفیقی نیافت. در جناح چپ سه تن برای دبیراولی مطرح بودند: عبدالرحیم پور، فرج الله کاظمی و سلطان آبادی. اما آنان به علت اختلافات داخلی نتوانستند به نتیجه برسند. در نتیجه فرخ نگهدار با حداقل رأی ممکن همچنان دبیر اول سازمان باقی ماند. از سوی دیگر جناح راست می کوشید که میرمؤیدی و نقی حمیدیان از هیأت سیاسی حذف شوند. تلاش آنان بی نتیجه ماند. در نتیجه آن دو در کنار فرخ نگهدار، حسن پوررضایی خلیق، اصغر سلطان آبادی، جمشید طاهری پور، قربانعلی عبدالرحیم پور، مهدی فتاپور، بهزاد کریمی، فرج الله ممبینی کاظمی به عضویت هیأت سیاسی انتخاب شدند. مشاورین هیأت سیاسی عبارت بودند از: علی توسلی، فردوس جمشیدی رودباری، اکبر دوستدار صنایع و مازیار کاکوان. هیأت دبیران عبارت بودند از: فرخ نگهدار، اصغر سلطان آبادی، جمشید

طاهری پور، قربانعلی عبدالرحیم پور و فرج الله کاظمی.

جناح چپ گرچه نتوانست جناح راست را چنان که تصور می کرد به زیر کشد ولی توانست قدرت نمایی کرده و در برخی مناصب جابجایی ایجاد کند. چنان که پیداست در هیأت سیاسی بین دو جناح موازنه برقرار شد. پنج رأی در برابر پنج رأی. هرگاه یکی از اعضا در جلسات هیأت سیاسی شرکت نمی کرد آرا به سود طرف مقابل چرخش می کرد. جمشید طاهری پور که در جناح راست به شمار می رفت و مسئولیت نشریه کار را به عهده داشت جای خود را به سلطان آبادی سپرد. موقعیت بهزاد کریمی در مسئولیت رادیو زحمتکشان و شعبه خلق ها تثبیت شد. مهدی فتاپور به رغم مخالفت جناح چپ همچنان مسئول اروپا باقی ماند.

اینک جناح چپ خود دچار شکاف و انشقاق می شد. این جناح با طرح شعار تشکیل کنگره تلاش می کرد خود را پرچمدار دمکراسی معرفی کند. جناح چپ که می دانست نخواهد توانست آراء جناح میانه را به سوی خود جلب کند، بر برگزاری هر چه سریع تر کنگره اصرار می کرد. میرمؤیدی در رأس این جناح برخلاف مصوبه پلنوم تشکیل پلنومی دیگر برای برگزاری کنگره را غیرضرور می دانست. زیرا احتمال می داد در پلنوم بعدی ترکیب هیأت سیاسی به زیان این جناح تغییر کند؛ اما فرج الله کاظمی با میرمؤیدی موافق نبود. تدریجاً اختلاف کاظمی و میرمؤیدی به مباحث نظری نیز گسترش یافت. عمق و گستردگی اختلافات چنان بود که سازمان را در آستانه انشعاب دیگری قرار داد. جناح چپ که نگران وضع خود بود تلویحاً تهدید می کرد در صورت تصفیه شدن در پلنوم بعدی، انشعاب خواهد کرد. تشکیلات خارج از کشور که به جناح چپ گرایش داشت، رسماً به هیأت سیاسی اعلام می کرد که مصوبات آنان را اجرا نخواهد کرد. وضع در باکو نیز به همین منوال بود. پلنوم سال ۶۵ همچون پلنوم مهر ۵۸ نه تنها نتوانست از اختلافات بکاهد بلکه صفوف را بیشتر از یکدیگر جدا ساخت و موارد اختلاف را نمایان تر ساخت. انشعاب سایه خود را بر سازمان گسترده بود. ضرباتی که پس از پلنوم بر معدود هسته های سازمان در داخل کشور وارد آمد اختلافات را به اوج رساند. جناح چپ در تلاش بود تا بتواند با یارگیری

جناح راست را در پلنوم بعدی حذف کند. عبدالرحیم پور امیدوار بود با بندوبست با کا.گ.ب قدرت را به دست گیرد. وی در آستانه پلنوم ۶۷ به رابط کا.گ.ب گفته بود کار نگهدار دیگر تمام است و سازمان طرف اوست و تلویحاً حمایت کا.گ.ب را طلبیده بود.

در تور کا.گ.ب

کا.گ.ب از همان ابتدای ورود اعضای سازمان به شوروی و پیش از آنکه یخ ذهنی افراد نسبت به «سوسیالیسم واقعاً موجود» ذوب شود، تور خود را گسترد و به شکار آنها پرداخت.(۱)

همکاری سازمان با کا.گ.ب در ابتدا به منظور برقراری تماس با نیروهای داخل کشور در کنار مرز آغاز شد؛ زیرا «مرزبانی» در حوزه وظایف کا.گ.ب بود. اما به تدریج این همکاری گسترش یافت؛ به طوری که کا.گ.ب برای جمع آوری اطلاعات موردنیاز خود بدون هماهنگی با کمیته مرکزی سازمان به اعضا مراجعه می کرد.

مراجعه مکرر و گسترده کا.گ.ب به اعضاء؛ مرکزیت را بر آن داشت که تا با دایر کردن شعبه امنیت به این روابط سامان بخشد. مرکزیت با دایر کردن این شعبه دو هدف را تعقیب می کرد. اولاً می خواست رابطه با کا.گ.ب را از دید کسانی که چنین روابطی را برنمی تابیدند پنهان بدارد و ثانیاً همواره از کم وکیف رابطه و اطلاعاتی که اعضا در اختیار کا.گ.ب قرار می دادند با اطلاع باشد. خصوصاً آنکه تجربه حزب توده نشان داده بود که ارتباط با کا.گ.ب می تواند در تحولات درون سازمانی مؤثر باشد و به عنوان یک اهرم علیه رقیب به کار افتد.

مسئولیت شعبه به عهده عبدالرحیم پور و عضو فعال آن نیز اصغر جیلو بود. از آن پس کا.گ.ب اطلاعات موردنیاز خود را از طریق مراجعه به شعبه اطلاعات سازمان تأمین می کرد. ولی کا.گ.ب نیازی نمی دید روابط خود را با شعبه امنیت

۱- اتابک فتح الله زاده، خانه دایی یوسف، به کوشش علی دهباشی، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

محدود سازد. کا.گ.ب این حق را برای خود قائل بود که مستقلاً و بدون مراجعه به شعبه امنیت به اعضاء مراجعه کند و اخبار و اطلاعات موردنیاز خود را از اوضاع ایران و یا مسائل سازمان دریافت کند و یا حتی آنکه آنان را برای انجام مأموریت راهی ترکیه و افغانستان و اروپا سازد.(۱)

کا.گ.ب که می دانست همبستگی های ایدئولوژیک به تنهایی قادر نیست اعضای سازمان را به همکاری ترغیب سازد «از شیوه های تطمیع و تهدید و به خصوص ارضای مالی و جنسی برای خبرگیری و جاسوسی استفاده می کرد».(۲)

شعبه امنیت سازمان حتی علیه گروه های اسلام گرا در تاشکند نیز با کا.گ.ب همکاری می کرد. یکی دیگر از وظایف شعبه امنیت، کنترل و مراقبت از اعضاء و هواداران و نامه های آنان بود. عبدالرحیم پور به علت موقعیتش در شعبه امنیت دستور داده بود از تمامی اسناد شعبه تشکیلات شبانه و مخفیانه میکروفیلم تهیه کنند. گرچه این اقدام به بهانه احتمال انشعاب صورت گرفت ولی با توجه به اینکه ارائه اخبار و اطلاعات اعضا و هواداران به کا.گ.ب از وظایف این شعبه بود، احتمالاً میکروفیلم های تهیه شده از اسناد در اختیار کا.گ.ب قرار می گرفت.

همکاری با سرویس اطلاعاتی کشور بیگانه چنان امر مذمومی بود که این عمل پنهان و بدون اطلاع اعضا و کادرها صورت می گرفت و این نقطه ضعفی بود که عبدالرحیم پور را گهگاه مجبور به سکوت می کرد. در ملاقاتی که نگهدار با اولیانفسکی داشت از وضعیت وخیم مالی سازمان سخن به میان آمد. اولیانفسکی وعده داد که در این خصوص به «بخش ویژه» سفارش لازم را خواهد کرد. یک بخش از این کمک های مالی صورت پذیرفت. بخش دیگر آن مصادف شد با سفر عبدالرحیم پور به مسکو. این کمک مالی در هتل کمیته مرکزی حزب کمونیست به وی پرداخت گردید. عبدالرحیم پور که در جریان این کمک ها نبود موضوع را به هیأت دبیران می کشاند. ولی نگهدار به او می گوید چون تو در ایران اولین

۱- همان، صص ۱۵۴، ۱۵۵ و ۱۶۲.

۲- همان.

رابطه را بـا کـا.گ‌.ب برقرار کرده ای بهتر است مسئولیت آن را بپـذیری. عبـدالرحیم پور در آغـاز مخـالفت کرد ولی سـپس مجبور به تمکین شد.

بر پایه این سوابق اینک عبدالرحیم پور به حمایت کا.گ‌.ب برای حذف رقیب امید بسته بود.

پلنوم شهریور ۱۳۶۷

پلنوم بعدی در شـهریور سال ۶۷ برگزار گردیـد. هیأت رئیسه پلنوم مرکب بود از فرخ نگهدار، فرج الله کاظمی، اصـغر سـلطان آبـادی، عبـدالرحیم پور و جمشـید طـاهری پور. از همـان آغاز جلسه متشـنج بود. دسـتور جلسه عبارت بود از بررسـی گزارش هیأت سیاسی، وضع سازمان در داخل کشور، معیارها و ضوابط کنگره و انتخاب ارگان های رهبری. جناح چپ حضور خود را به حذف بند آخر منوط ساخت، اما این پیشنهاد رأی نیاورد. در نتیجه پس از مباحث تند، جناح چپ جلسه پلنوم را ترک کرد. متعاقب گفت وگو ها و پادرمیانی ها پلنوم در روز بعـد به کار خود ادامه داد. اما بار دیگر با منازعه نگهـدار و کاظمی پلنوم به بن بست رسید. مذاکره برای متقاعد کردن فرج الله کاظمی برای بازگشت به جلسه آغاز شد. او در حالی که هر دو جناح را به برخوردهای ناسالم متهم می کرد، بالأخره پذیرفت به هیأت رئیسه بازگردد.

گزارش هیـأت سیاسـی به پلنوم بـا گزارش پیشـین تفـاوت هـایی داشت. امـا در مجموع، گزارش بر برانـدازی حـاکمیت تأکید داشت. این پلنوم پس از پایان جنگ ایران و عراق برگزار گردید. بنابراین بازسازی کشور از ویرانی های ناشی از دفاعی هشت سـاله مهم ترین مسـئله کشور بود. گزارش هیـأت سیاسـی مسـئله بازسـازی و اصولاً سـیاست های اقتصادی و خارجی و جـذب سرمـایه هـای خارجی را از «شاخص ترین مضامین تضادهای درون حکومت» دانست و وعـده مسـئولان برای «فعالیت احزاب و گروه های سیاسی» و به رسمیت شناخته شدن حق انتقاد را مانور جناحی از درون حکومت دانست که موقعیت خود را در برابر جناح دیگر در مخاطره می دید. به موجب این گزارش این دو جناح عبارت بودند از

جناح هاشمی رفسنجانی که چاره حل مشکلات اقتصادی کشور را سیاست اقتصادی درهای باز، رفع محدودیت در برابر سرمایه داران بزرگ و بهبود روابط با غرب می داند. این گزارش می افزاید که هاشمی رفسنجانی که خود را برای ریاست جمهوری آماده می سازد خواهان اصلاحاتی در قانون اساسی و افزایش قدرت ریاست جمهوری می باشد که بتواند اهداف خود را پی گیرد. اما جناح مقابل هاشمی رفسنجانی مرکب از میرحسین موسوی نخست وزیر، محتشمی وزیر کشور و موسوی خوئینی ها دادستان کل، با سیاست درهای باز و ارتباط با غرب مخالف است و آیت الله منتظری نیز با انتقاد از برخی اقدامات می کوشد با رفسنجانی خط و مرز بکشد. این گزارش پیش بینی می کند که طی روندهای آتی درگیری میان جناح های حکومت شدت خواهد یافت، ولی هر دو جناح در زمینه حفظ نظام متحد می باشند. بنابراین راه رهایی مردم سرنگونی رژیم است و اوضاع کشور حضور گسترده سازمان را در مبارزه توده ای علیه رژیم طلب می کند؛ از این رو از واحدهای سازمانی و هواداران می خواهد به صورت غیرمتمرکز و مخفی و به نام سازمان در میان مردم به فعالیت بپردازند. این گزارش انشعاب روحانیون مبارز از جامعه روحانیت و تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را ناشی از شدت گرفتن تعارضات درون نظام می داند. این گزارش همچنین نظام جمهوری اسلامی را در تضاد با الزامات سرمایه داری می داند. بنابراین اصلاحات احتمالی حاکمیت را در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برای تعدیل و متناسب ساختن روبنای حاکم با سرمایه داری دانسته و تأکید می کند بهره گیری از اصلاحات احتمالی نافی مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی نیست، بلکه لازمه آن است. پس سازمان باید از هر اصلاح و تحول مثبت در اوضاع کشور برای بسیج مردم و تقویت حضور و مواضع خود در میان آنان بهره گیرد. این گزارش برای سرنگونی جمهوری اسلامی تشکیل جبهه ای وسیع مرکب از همه سازمان ها و احزاب و شخصیت های مترقی را پیشنهاد می دهد. اتفاق عجیب آن بود که کومله و نهضت آزادی نیز شایستگی لازم برای شرکت در این جبهه پیشنهادی را دارا بودند و سازمان مجاهدین خلق

که به تازگی یعنی مدت کوتاهی پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران و پایان جنگ و یک ماه پیش از برگزاری پلنوم با هماهنگی با ارتش عراق به کشور حمله کرده بود، نیز همچنان واجد صلاحیت برای عضویت در این جبهه بود.

رعایت حقوق بشر، تأمین حقوق دمکراتیک مردم، تأمین آزادی های سیاسی و حق ایجاد سازمان های اجتماعی و صنفی از سیاست های ثابت سازمان دانسته شد که تبدیل آنها به مطالبات مردم و متشکل کردن آنان پیرامون این مطالبات وظیفه دیگر سازمان به شمار می رفت.

گزارش هیأت سیاسی همچنین نگاهی به اوضاع نابسامان و پریشان سازمان داشت. این گزارش با اشاره به ناتوانی سازمان در ایجاد تشکیلات در سطح کشور، تصریح کرد «این امر از بحران حاکم بر سازمان و تلاشهایی که در عمل موجب کشاندن هیأت سیاسی به تمایلات و تنش های تشکیلات خارج از کشور، سازماندهی نادرست امور و تقسیم کار نامناسب در دستگاه رهبری و عدم درک پیوند ضرور میان مبارزه درون حزبی و فعالیت انقلابی در داخل کشور ناشی شده است. تشدید اختلاف نظر و وجود عدم اعتمادی که در سازمان دامن زده شده بود، باعث عدم امکان تصمیم گیریهای مشخص گردید.» این گزارش با تقدیر از تشکیلات خارج از کشور به پدیده های منفی شکل گرفته در این تشکیلات توجه می کند «از جمله این پدیده ها، صدور و انتشار خودسرانه قطعنامه ای در شهر کلن آلمان فدرال است. در این قطعنامه پس از برشمردن موارد متعددی، صلاحیت کمیته مرکزی جهت برگزاری کنگره مورد سئوال قرار گرفته است... در مواردی در تشکیلات سازمان در خارج از کشور دیده می شود که بعضی از مسئولین سازمانی برخلاف اساسنامه، از اجرای تصمیمات ارگان های بالاتر و یا از تصمیات ارگانی که عضو آن هستند خودداری می کنند.»

مهم ترین دستاورد این پلنوم تعیین معیارهای انتخاب و گزینش افراد برای شرکت در کنگره بود. طرح ارائه شده برای این منظور از سوی جناح چپ مورد انتقاد قرار گرفت؛ ولی بالأخره این طرح به تصویب رسید. در رأی گیری فرخ نگهدار مجدداً به دبیراولی انتخاب شد. هیأت سیاسی بار دیگر به سود جناح

راست چرخش کرد. علیرضا میرمؤیدی جای خود را به علی توسلی سپرد.

قدرت یابی جناح راست بار دیگر به مسئله انشعاب از سوی جناح چپ دامن زد. تشکیلات سازمان در اروپا و باکو بر انشعاب اصرار می ورزیدند. عبدالرحیم پور به اروپا رفت تا آنان را از تصمیم خود منصرف کند و کاظمی نیز همین وظیفه را در باکو به انجام رساند. مواجهه آن دو با افراد چپ تر از خود شکاف ها را عمیق تر کرد. سازمان لرزان تر و شکننده تر از آن بود که بتواند بر بحران عمیق خود فائق آید. به پیشنهاد فرخ نگهدار و به منظور حفظ وحدت در صفوف سازمان، کنفرانس های منطقه ای به مورد اجرا گذاشته شد. در این کنفرانس ها افراد هر یک از جناح ها به تبیین نظرات خود برای دیگران می پرداخت. اما این روش نیز نتوانست بر فراکسیونیسم غلبه کند. تشکیلات اروپا همچنان بر انشعاب پای می فشرد. ساده ترین تصمیمات هیأت سیاسی و یا هیأت دبیران به موقع اجرا گذارده نمی شد. تدریجاً جناح چپ در جلسات حضور نمی یافت و یا با کمترین بهانه ای جلسات را ترک می کردند. اندام ها و ارگان های سازمان یکی پس از دیگری تحلیل می رفتند و از کار می افتادند.

پلنوم اسفند ۶۷

در اسفند ماه همان سال پلنوم دیگری برگزار شد. در گزارشی که امیر [فرج الله کاظمی]، بهمن [علیرضا میرمؤیدی]، عبدالله [نقی حمیدیان]، مجید [عبدالرحیم پور]، محمد [بهزاد کریمی] و فردوس [جمشیدی رودباری] در دهم فروردین ماه ۱۳۶۸ از این پلنوم به حوزه ها و کمیته ها و جلسه های پیش کنگره سازمانی ارائه کردند، با اشاره به نامه حسن [علی توسلی]، رحیم [جمشید طاهری پور] و بهرام [دوستدار صنایع] نیت واقعی آنان از برگزاری پلنوم را توضیح دادند. آنان در این گزارش خود یادآور شدند که پیش تر در نامه ای تحت عنوان وضع سازمان و راهی که باید رفت نیت حسن، رحیم و بهرام را آشکار کرده بودند و امروز معلوم شده که. پیشگویی شان مبنی بر قصد واقعی جناح راست برای «کودتا در بالا و سرکوب پایین» درست بوده است و هشدار می دهند

ص:۴۷۰

«بحران عمیق ایدئولوژیک را با رأی و با کودتا در بالا ـ مطلقاً نمی توان حل کرد.» در این گزارش آمده است که پلنوم با حداقل آمادگی و با عجله هدفمند برگزار گردید؛ به طوری که «پلنوم حتی اجازه نیافت تا این موضوع را مورد بررسی قرار دهد که چرا هیأت سیاسی منتخب پلنوم پیشین نتوانسته از حوادث مهم زندگی سازمانی و مسائل جدی درون دستگاه رهبری در فاصله میان دو پلنوم گزارش تهیه کرده و ارائه دهد» و «از بررسی مشخص حوادث طوفانی در تشکیلات طی فاصله زمانی مهرماه تا اسفندماه ۱۳۶۷ بازماند.» آنان می گویند که اکثریت اجلاس در برابر مطالبات و انتظارات صریح و بی ابهام بخش بزرگی از تشکیلات بازماند و این پلنوم نخواست و نتوانست کلیت سازمان، واقعیت سازمان، هدف آینده سازمان و ادامه بی تنش یا حتی کم تنش راه مشترک و همگانی سازمان به سوی کنگره را نمایندگی کند. این افراد می گویند که ما ضمن آنکه تقاضا کردیم پلنوم به تعویق افتد، پیشنهاد کردیم دستور کار پلنوم تغییر کرده و به جای آن؛ بررسی بحران و راه برون رفت از آن، بررسی وضع تشکیلات داخل؛ بررسی و تصویب گزارش اوضاع سیاسی کشور؛ و رسیدگی به نامه های رسیده به مرکزیت در مورد کنگره، در دستور پلنوم قرار گیرد.

این گزارش می افزاید که یک ماه پس از پلنوم شهریورماه ۱۳۶۷ حسن، رحیم و بهرام در نامه ای خطاب به مرکزیت پیشنهادهای خود را برای نجات سازمان از بحران ارائه کردند و صادق [فرخ نگهدار] نیز با طرح پیشنهادهای مشابه به راه حل آنان پیوست و «ما نیز در نامه ای طرح خود را ارائه کردیم». «این سه نامه حاوی راه حل هایی بر اساس دو گرایش متمایز در قبال وضع بحرانی سازمان بود» و باید پلنوم آن را به عنوان مهم ترین سند میان دو پلنوم در دستور قرار می داد ولی به رغم اصرار ما و به علت «بیم از بروز شکاف و اختلاف نظر در صف اتحاد مصلحتی» از این امر اجتناب کرد.

این گزارش با ذکر مواردی از اختلافات جناح چپ با جناح راست در مسیر برگزاری کنگره، تغییر توازن در هیأت سیاسی را هدف اصلی پلنوم اسفندماه ۱۳۶۷ می داند. آنان در تشریح این نظر خود می نویسند: «نتایج برگماری ها با قوت

تمام اثبات کرد که عمده ترین هدف رفقا از تشکیل پلنوم همانا تغییر ترکیب قبلی هیأت سیاسی و یا به عبارت دقیق تر تغییر توازن قوای موجود در رهبری و کل سازمان بود... رفقا بین خود توافق کردند که ترکیب معینی از صندوق آرا استخراج شود اما به گونه ای که ظاهر دمکراتیک برگماری یعنی اخذ رأی مخفی و مستقیم رعایت گردد.» و بالأخره این گزارش، پلنوم را به «کودتا» تشبیه کرد که موجب «نگهداشتن سازمان در کلاف مسموم دگماتیسم، هژمونیسم و طلسم توده ایسم، و به دیگر سخن، تشدید بحران ریشه ای سازمان» گردید. بنابراین هشدار می دهد که هرگونه تمکین به راه حل های ضددمکراتیک و توافق و ائتلاف با راه حل های سازمان شکنانه، سازمان را در بحران غرق می کند. این نامه، نگرانی عمیق جناح چپ را از قدرت یابی مجدد جناح راست نشان می دهد. به طوری که برگزاری پلنوم را به کودتا تشبیه کرد. شاید نگرانی از آن بابت بود که سازمان در آستانه نخستین کنگره خود ایستاده بود و جناح چپ می پنداشت که جناح راست با در اختیار گرفتن تمامی اهرم های قدرت، آنان را در کنگره برای همیشه حذف خواهد کرد. اما حوادث خارج از پیش بینی دو جناح و به نحو دیگری رقم خورد.

سازمان در شرایطی خود را برای برگزاری کنگره آماده می کرد که تحولات در شوروی شتاب گرفته بود. میخائیل گورباچف آخرین رهبر حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۸۵ قدرت را به دست گرفت. او با مشاهده ناتوانی مارکسیسم در اداره جامعه و وجود فساد عمیق و نهادینه شده در نظام توتالیتر شوروی، نظرات خود را برای نوسازی و دمکراتیک کردن جامعه به کنگره بیست وهفتم حزب که در سال ۱۹۸۶ برگزار شد ارائه کرد. او تلاش می کرد دیکتاتوری پرولتاریا و «سوسیالیسم واقعاً موجود» را که در بحرانی همه جانبه غوطه ور بود نجات بخشد. او در اولین گام خود «اصلاحات الکلی» را مورد توجه قرار داد تا شاید جامعه شوروی را که در الکل غرق شده بود، از آن منجلاب بیرون کشد. در فوریه ۱۹۸۸ ارتش سرخ را از افغانستان بیرون کشید. سر برآوردن تدریجی جنبش های ناسیونالیستی، نشان داد که لنینیسم به رغم تمام ادعاهایش نتوانسته است «مسئله ملیت ها» را حل کند.

ص:۴۷۲

این دگرگونی ها و تحولات به آهستگی مورد توجه نظریه پردازان سازمان واقع می شد. آنان مقالات خود را که برای نشریه به پیش آماده می کردند، با نظرات جدید در حزب کمونیست شوروی هماهنگ می ساختند و جملاتی از آنان به عاریت می گرفتند. اخبار و مقالات در این خصوص توسط مهرداد و فرهاد مینوکده که در مدرسه حزبی تحصیل می کردند ترجمه می شد و در اختیار علاقه مندان به این تحولات قرار می گرفت. سازمان نیز به تبعیت از حزب کمونیست شوروی متقاعد می شد که «سوسیالیسم واقعاً موجود» دارای نارسایی های بسیاری است. انتقاد از استالین و استالینیسم تدریجاً معمول می شد. نشریه کار مصاحبه فردریخ قیرسف را با نشریه عصر جدید منتشر کرد که در آن شدیدترین انتقادات از استالین به عمل آمده بود. اکثریت از فروریختن دیوار برلین مشعوف گردید و در روزنامه کار نوشت: «همزیستی مسالمت آمیز کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری در طراز نوینی رخ نموده و در یک نگاه کلی تر موضوع دمکراتیزه کردن مناسبات بین المللی از ضرورت مبرم برخوردار شده است.»(1) این سازمان همچنین از سرنگونی نیکلای چائوشسکو متحد همیشگی اتحاد جماهیر شوروی که اکنون آشکار شده بود در روزهای پایانی حکومتش «هزاران نفر از مردم بی گناه رومانی قربانی جنون جلادان سازمان امنیت» وی شدند ابراز خرسندی کرد.(2) فرج الله کاظمی طی مقاله ای به دفاع از تحولات پرداخت و اقدامات انجام شده توسط گورباچف را در جهت طرد اپورتونیسم و ناب سازی مارکسیسم – لنینیسم ارزیابی کرد. کاظمی نمی دانست که چه اتفاقاتی در شرف وقوع است، بنابراین عجولانه اقدامات گورباچف را ناب سازی مارکسیسم – لنینیسم خواند و از آن استقبال کرد. او برای آن که خود را با این تحولات هماهنگ سازد. جناح چپ را «نواندیش» و جناح راست را «کهنه اندیش» خواند.

۱- دیوار جدایی فرومی ریزد، کار، دور دوم؛ شماره ۷۰، اول آذر ۶۸.

۲- کار؛ شماره ۷۱، مورخه دی ۶۸.

پلنوم فوق العاده در آستانه فروپاشی

عدم موفقیت جناح چپ در پلنوم سال ۶۷ و سرعت تحولات در شوروی که دیگر بوی فروپاشی از آن به مشام می رسید، موجب خروج اعضای این جناح از شوروی شد. آنان منتظر برگزاری کنگره نماندند و به سرعت به اروپا پناه بردند. به طوری که در باکو توازن به نفع جناح راست تغییر کرد. عبدالرحیم پور اعضا و کادرها را به خروج از شوروی تشویق می کرد. با خروج آنان نشریه کار در آستانه تعطیلی قرار گرفت. از سوی دیگر دولت افغانستان که دریافته بود که دیگر نخواهد توانست با تکیه بر ارتش سرخ به حکومت خود ادامه دهد، مذاکره با گروه های اسلام گرا را در دستور قرار داد و سعی می کرد مناسباتش را با دولت ایران بهبود بخشد. بنابراین رسماً خواستار تعطیل رادیو زحمتکشان(۱) شد. برخی از اعضای فعال در رادیو مجبور به ترک کابل و نیمروز شدند و از آنجا به تاشکند رفتند تا از آن طریق به اروپا بروند. پیش از آن اعضای حزب توده افغانستان را ترک کرده بودند. بنابراین رادیو که به مدیریت حزب توده و به طور مشترک اداره می شد در آستانه تعطیل قرار گرفت. اوضاع آشفته تر از آن بود که بتوان کنگره ای برگزار کرد. فرخ نگهدار در نامه ای خواستار برگزاری پلنوم فوق العاده شد تا بار دیگر درباره ضوابط و محل برگزاری کنگره تصمیم بگیرند. این پلنوم در ۱۲ الی ۱۶ مهرماه ۶۸ و در غیاب چند تن از اعضای کمیته مرکزی منتسب به بینش نو که از شوروی خارج شده بودند، برگزار شد و سازمان فقط با یک اطلاعیه چند سطری برگزاری آن را اعلام کرد. این پلنوم که برخلاف پلنوم های پیشین فاقد گزارش هیأت سیاسی و قطعنامه بود، بحران غیرقابل حل سازمان را نشان می داد.

در گزارشی که کمیته اجرایی، از این پلنوم در اختیار حوزه ها و کمیته های سازمانی گذارد، مهم ترین مسائل پلنوم را «اصلاحات ضوابط تعیین نمایندگان

۱- این رادیو توسط حزب توده و سازمان فداییان خلق و در کابل راه اندازی شده بود و چون مدیریت آن در اختیار افراد حزبی بود، همواره از موارد مورد مناقشه حزب و سازمان به شمار می رفت.

کنگره و تجدید سازماندهی دستگاه رهبری سازمان» دانست که دستیابی به «نتایج معین» یک موفقیت بزرگ برای سازمان شمرده گردید. هیأت سیاسی برای حصول نتیجه، کمیسیونی ۶ نفره را مأمور بررسی پیشنهادها پیرامون ضوابط کنگره و تجدید سازماندهی دستگاه رهبری ساخت. این کمیسیون پس از بحث ها و مشاوره های گسترده به نتایجی دست یافت از جمله اینکه نسبت تعداد آرای کمیته مرکزی بیش از یک سوم کل آراء کنگره نباشد.

در حد فاصل پلنوم های شهریور و اسفند سال ۶۷ جناح چپ تشکیل «مجمع صلاحیت داری» را پیشنهاد داد تا ضوابط و زمان برگزاری کنگره را تعیین نماید. جناح راست با برخی تعدیل ها این طرح را پذیرفت و در نتیجه طرح به تصویب رسید ولی اینک گزارش با اشاره به مصوبه فوق می گوید: «اما در ماه های اردیبهشت و خرداد [۶۸] به دنبال ارزیابی از وضعیت بغرنج سازمان و سنجش امکانات عملی این فکر از نو به تدریج تقویت شد که شرایط به گونه ای است که فراخواندن یک مجمع تدارکاتی با اختیارات محدود نه به مصلحت است و نه هیچ از مشکلات واقعی سازمان را می تواند حل و فصل کند. به علاوه با در نظر داشتن امکانات محدود سازمان و پراکندگی وسیع اعضای مجمع در مناطق مختلف و مشکلات مشارکت از داخل کشور این نکته مسلم شد که فراخواندن یک مجمع وسیع برای ضوابط کنگره برای مدت مدیدی کنگره را به تعویق می اندازد و یا شاید هم زیان هایی از این بیشتر متوجه سازمان سازد.» در نتیجه کمیته مرکزی خود عهده دار تعیین ضوابط نمایندگان کنگره شد.

آشکار است که جناح راست برای عدم تمکین به درخواست های جناح چپ بهانه جویی می کرد، ولی برای آنکه اتهامی را متوجه خود نسازد کمیسیونی را در جنب هیأت سیاسی تشکیل داد تا به پیشنهادات رسیدگی و نظرات خود را نیز به آن ضمیمه سازد و برای اتخاذ تصمیم در اختیار کمیته مرکزی قرار دهد. این گزارش در ادامه به تشریح طرح های مختلف در نحوه توزیع اعضایی که می توانند در کنگره شرکت نمایند می پردازد.

به نظر می رسد جناح چپ به تکاپو پرداخته بود تا از حوزه نفوذ جناح راست

بکاهد؛ زیرا این گزارش تأکید دارد که «هرگونه تصمیمات و اقدامات در وضع فعلی اولاً ـ لزوماً از کانال ارگانهای رهبری قانونی سازمان انجام گیرد. ثانیاً با مشارکت وسیع عموم اعضای رهبری سازمان و رأی اکثریت قاطع آن اتخاذ گردد و از هرگونه برخورد یک طرفه در دستگاه رهبری و توسط اعضای آن اجتناب گردد. به ویژه این تصمیمات و اقدامات باید با حمایت رفقای تشکیلات مواجه گردد.»

این گزارش همچنین از طرح های مختلف برای جایگزین کردن هیأت اجرایی به جای هیأت سیاسی و هیأت دبیران خبر می دهد؛ که نهایتاً با انحلال هیأت سیاسی و هیأت دبیران، یک هیأت اجرایی مرکب از هفت نفر تشکیل گردید که وظایف دو هیأت منحل شده را در فاصله دو پلنوم به عهده گرفت. در نتیجه رأی گیری نقی، مجید، جمشید، کیومرث، حسن و خسرو به عنوان اعضای هیأت اجرایی انتخاب شدند و صادق نیز به عنوان مسئول برگزیده شد.

اما این پلنوم همچنین تصویب کرد به منظور تجهیز سازمان به برنامه و اساسنامه، یک کمیسیون مرکب از چهار عضو به منظور مشاوره و تبادل نظر و هماهنگی در کمیته مرکزی تشکیل گردد. اعضای این کمیسیون مرکب بودند از امیر، بهروز، رحیم و نقی.

این گزارش در جمع بندی می نویسد که بدین ترتیب پس از ماه ها تشنج در تشکیلات، پلنوم مهرماه موفق شد در مورد دو امر مهم یعنی کنگره و چگونگی هدایت سازمان تا کنگره تصمیم بگیرد.

اما این پلنوم نتوانست نظر موافق جناح چپ و یا حداقل نظر برخی از آن جناح را تأمین کند. مدت کوتاهی پس از این پلنوم فرج الله کاظمی بیان داشت که مهم ترین مسئله ای که اینک سازمان با آن مواجه است این است که آیا می خواهند حزبی بنیادگرا و قشری بسازند و یا حزبی غیربنیادگرا و غیرقشری؟ او که اکنون دریافته بود اقدامات گورباچف به منظور ناب سازی مارکسیسم — لنینیسم نیست و یا حداقل چنین نتیجه ای دربر ندارد، ادعا کرد که بیش از دو سال پیش در کمیته مرکزی این موضوع را مطرح کرد که باید مسائل فلسفی و مرامی را از مسائل سیاسی و حزبی تفکیک کرد تا به اندیشه واقعاً نوین دست یابند. به گمان او هرگاه احزاب سیاسی بر

ایـدئولوژی و یا دین مبتنی شوند بنیادگرا و قشـری می شوند. «زیرا فلسـفه ها در توضـیح واقعیات جهان از علم عقب مانده اند. تعصـب در دنبـاله روی از مکـاتب فلسـفی بـه عقب مانـدگی از علم منجر شـد.» او «عامـل فـاجعه هـای ویرانگر در کشورهـای سوسیالیستی و در احزاب م.ل» را ناشی از پافشاری روی اصولی می داند که به صورت ایده های مقدس درآمده بودند.

فرج الله کـاظمی می افزایـد که بسـط و تحکیم انـدیشه «دیکتـاتوری پرولتاریـا» برجسـته ترین دسـتاورد تئوریک لنین بود. او با توسـل به این تئوری بـا سـایر پیروان سوسـیالیسم مرزبنـدی کرد. اما اینک مجریان این تئوری در عمل بر این تئوری نقطه پایان نهادنـد. او می گویـد: «امروز متعصب ترین نیروهـای طرفـدار اعمـال دیکتـاتوری پرولتاریـا درست به دلیـل پافشـاری روی این انـدیشه و ایـن کیش، رسـوا و مغلـوب شـده انـد». زیرا دیکتـاتوری از هر نـوع آن و متعلق بـه هر طبقـه ای جز فسـاد و تبـاهی دستاوردی نداشته است و نخواهد داشت. کاظمی پا را فراتر گذاشته و تأکید می کند که تئوری لنین در این باره که امپریالیسم آخرین مرحله تکامـل سـرمایه داری است بی پـایه و بی بنیـاد است؛ و اکنون جهـان دورانی را سپری می کنـد که نـافی تئوری دوران لنین است. او می گویـد که مارکسـیسم بر علوم اجتماعی سایه انداخت. در نتیجه هنگامی که یک مارکسـیست راجع به کشورهـای سوسـیالیستی پژوهش می کنـد، خـوبی هـای احتمـالی را جست وجـو می کنـد ولی هنگـامی که در مـورد جـوامع غیرسوسـیالیستی پژوهش می کنـد فقـط به بـدی هـا توجه می کنـد. او بـا این اعتقـاد که «فلسـفه هم یک علم است» می گوید بنـابراین چنـانکه مـا این حق را برای عالمـان قـائلیم که به کشف حقـایق علمی بپردازنـد، برای فلاسـفه نیز بایـد قائل باشـیم که آزادانه به حقایق فلسفی بپردازند و می پرسد چرا ما این حق را برای سارتر و راسل قائل نیستیم که نظراتی خلاف مارکس بیان کنند؛ زیرا اگر فلسفه علم است باید همان آزادی را برای فلسفه قائل باشیم که برای هر علم دیگر قائلیم.

فرج الله کاظمی تیغ نقد خود را متوجه دولت سوسـیالیستی کرده و می نویسد: لنین دسـتگاه اندیشـگی مارکس را «به گونه ای بسیار دگماتیستی» درآورد و دولت شوروی نیز به خاطر منافع خود و حفظ موقعیت هژمونیک خود همین تعصب و

جمود را مورد تأکید قرار داده و تداوم بخشید و اگر لنین به یک بت تبدیل شد به خاطر «نیاز یک دیکتاتور مقتدر چون استالین و جانشینان هژمونیست و بوروکرات وی» بود که جامعه شوروی را غرق در بحران همه جانبه کردند. او با تأکید بر کنار گذاشتن مسایل فلسفی و مرامی از امور حزبی می گوید که در پی ایجاد یک جنبش نوین است که بر پایه سه رکن ملی بودن، دمکراتیک بودن و عدالت اجتماعی استوار گردد. کاظمی به تشریح این سه رکن پرداخته و می نویسد که سازمان در مبارزه خود برای ملی بودن دچار انحرافات و نارسایی های بسیاری بوده است؛ چون از انترناسیونالیسمی دفاع می کرد که با منافع ملی انطباق نداشت. او می افزاید که در قبال جنگ ایران و عراق و تهدیدهای رژیم شوونیست عراق و همدستان او علیه ایران و در برابر همه نظامیان و بسیجی هایی که برای مهار ارتش عراق در حمله به خرمشهر و آبادان و اهواز جنگیدند و جان دادند، باید موضع ملی و هوشیارانه داشت و این جدای از موضع ما در قبال رژیم است.

عدالت اجتماعی و سوسیالیسم موردنظر کاظمی اینک خلاف سوسیالیسمی است که در «کشورهای بحران زده سوسیالیستی» حاکم است. او می گوید تجربه و تئوری مارکس در مورد سوسیالیسم دیگر قابل دفاع نیست. زیرا سوسیالیسم موردنظر او در «سوسیالیسم واقعاً موجود» تجلی یافته و آن نیز با شکست مواجه گردیده است. از نظر کاظمی «سوسیالیسم واقعاً موجود» در سوئد متجلی شده است. او می گوید: «سیستم گسترده تأمین اجتماعی در جوامعی مثل سوئد و متکی شدن حکومت به رأی آزادانه مردم کاملاً بر سوسیالیسم منطبق است»(۱)

نقدهای درون سازمانی

مقاله کاظمی بیانیه ای بود علیه مارکسیسم و خصوصاً علیه لنینیسم. اما گویا او فراموش کرده بود در پلنومی که در سال گذشته برگزار شده بود، به عنوان یک

۱- فرج الله ممبینی کاظمی، گفتاری درباره برنامه، بولتن داخلی، آبان ۱۳۶۸.

عضو جناح چپ و در قامت یک مارکسیست ارتدکس بر ناب سازی مارکسیسم – لنینیسم از تمامی انحرافات اپورتونیستی تأکید داشت و تأمین رهبری طبقه کارگر در انقلاب ملی و دمکراتیک را وظیفه اساسی و استراتژیک خود برمی شمرد. او اینک مدعی است که از دو سال پیش بر جداسازی ایدئولوژی از کار سیاسی تأکید داشته است؛ و نیز اعتراف می کند که سال ها در پی سراب دوان بوده است؛ ولی روشن نمی کند که از رهگذر «تضاداندیشی» که اکنون به نقد آن پرداخته؛ و نیز از رهگذر امید به دستیابی به یک جامعه سوسیالیستی که اینک از دست داده، چه امکانات انسانی و مادی و معنوی به تباهی کشیده شده است.

او همچنین نیازی ندید که توضیح دهد این چرخش در طی یک سال چگونه رخ داد؟ چگونه می توان در عرض یک سال از یک مارکسیست ارتدکس به یک دمکرات لیبرال «فراروئید»؟ بی گمان نمی توان آن را فقط به آشکار شدن آثار شکست در اردوگاه سوسیالیسم فروکاست. زیرا پیش از آن، بسیاری درباره شکست سوسیالیسم از نوع لنینی آن سخن گفته بودند و خود نیز از همان آغاز ورود به شوروی آن را به چشم خود دیده بود؛ اما همچنان بر ناب سازی مارکسیسم – لنینیسم امید بسته بود.

کاظمی مدعی است سخنان او نگاه گرایش غالب در سازمان را بازمی تاباند.(۱) گویا آنچه را که فدایی ها هرگز نخواستند خود بیاموزند، تازیانه زمانه با خسارت فراوان به آنان آموخت.

مقاله و مصاحبه فرج الله کاظمی مایه بهت و حیرت جناح چپ شد. اختلافات به اوج رسیده بود. این بار خروج از کشور شوراها به مرکزیت سازمان سرایت کرد. جناح چپ همچنان در این حرکت «پیشگام» بود. هر یک از اعضای جناح چپ مرکزیت به بهانه ای کشور شوراها را ترک می کردند ومرده ریگ لنین نیز در حال فروریختن بود.

پس از فرج الله کاظمی اینک نوبت فرخ نگهدار بود تا مفهوم نوینی از

۱- دمکراسی، بزرگترین خواست جنبش ماست؛ مصاحبه با راه ارانی، آبان ۱۳۶۸.

سوسیالیسم و انقلاب ارائه کند. او گفت کسانی که به بهانه سوسیالیسم، دمکراسی را نقض می کنند، هم سوسیالیسم و هم دمکراسی را به نابودی می کشند. سوسیالیسم موردنظر وی دیگر به معنای دولتی کردن تمام اقتصاد کشور و لغو بازار و رقابت مؤسسات تولیدی نبود؛ بلکه می توانست اشکال متنوع مالکیت را دربر داشته باشد. استقرار سوسیالیسم نیز با ریشه گرفتن دمکراسی ممکن می شد. نگهدار تأکید می کند که در میان چپ های ایران کمتر کسی است که بر اعتقادات پیشین خود مبنی بر لزوم رهبری طبقه کارگر باقی مانده باشد. او می گوید: «اگر منظور از انقلاب از نظر سیاسی استقرار دیکتاتوری یک حزب یا یک فرد و از نظر اقتصادی انحصار تمام وسایل تولید در دست دولت باشد، من با صراحت اعلام می کنم، نه، من یک چنین انقلابی ای نیستم. دست زدن به این کارها تحت عنوان انقلاب، به ویژه پس از آشکار شدن نتایج تلخ آن در کشورهایی که همین راه را طی کرده اند، امروز اگر ناشی از دگماتیسم و یا بی خبری و حماقت سیاسی نباشد، باید از هوس قدرت طلبی و عشق مفرط به فرمانروایی ناشی شده باشد.» او یک گام به پیش می گذارد و تحقق آرمان های خود و سازمان متبوعش را لزوماً به سرنگونی حاکمیت منوط نمی سازد.(۱)

جناح چپ و جناح راست همزمان و توأمان با مارکسیسم و تمامی آموزه های آن وداع می کردند. اما هنوز این جسارت را در خود نمی دیدند تا از نقش خود در وقایع پس از انقلاب انتقاد کنند. گویا فراموش کرده بودند که خود بخشی از جامعه را به این سو و آن سو می کشاندند و فضای سیاسی کشور را با تأکید بر رادیکالیسم و ارائه تحلیل طبقاتی از تمامی رخدادها ملتهب ساختند و شاید آنان خود را در آنچه که رخ داد سهیم نمی دانستند.

تحولات در سازمان فداییان خلق حیرت آور بود. جناح چپ که بر محوری بودن مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی اصرار داشت، اکنون می گوید با «کاربست خشونت» موافق نیست و تأکید می کند که به «شیوه های قهری متوسل»

۱- مصاحبه با رفیق فرخ نگهدار، کار، دوره دوم؛ شماره ۷۱، مورخه دی ۱۳۶۸.

نمی شود و کار کسانی را که به این شیوه ها متوسل می شوند اشتباه می خواند.(۱)

گفت وگو با «نیروی سلطنت» و پاسخ به بیانیه «آقای رضا پهلوی» امر مثبتی دانسته شد. «برپایی دمکراسی مقدم ترین وظیفه و هدف سازمان» به شمار می رفت. اما هنوز جناح چپ و یا حداقل عبدالرحیم پور نمی خواهد بپذیرد که بحران ناشی از «شکست سوسیالیسم واقعاً موجود» فقط دامنگیر آنان است. او بحرانی را که مارکسیسم در آن غوطه ور بود، به همه عالم تعمیم داده و می گوید «خطاست اگر تصور شود فقط چپ دچار بحران است». او بدون نیاز به اقامه دلیل، ادعا می کند «بحران در عمق هستی؛ در جان ایران زمینیان جریان دارد» که حتی دامنه آن نیز به نقاشی و موسیقی و ادبیات گسترده شده است.(۲)

نخستین کنگره

سازمان در شرایطی بسیار بحرانی و در حالی که «ارگان های دستگاه رهبری سازمان – مشخصاً کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه – عملاً قدرت و کارآیی خود را از دست داده بودند «و در غیاب گروهی از» مسئولین سابق و کادرهای پرسابقه «که حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد از نمایندگان را تشکیل می داد»(۳) نخستین کنگره خود را از ۱۳ الی ۲۳ مردادماه سال ۶۹ برگزار کرد.

برگزاری کنگره همواره یکی از وعده های مرکزیت پس از پیروزی انقلاب بود که به دلایل نامعلومی به تعویق می افتاد. در هشتم مرداد سال ۱۳۵۹ هیأت سیاسی به کلیه کادرها و اعضا اطلاع داد که در انجام تدارکات لازم برای تشکیل نخستین کنگره سازمان، جزوه بررسی جامع جوانب بحران زیرنظر ارگان های رهبری تنظیم شده است و در اختیار تمامی اعضا قرار خواهد گرفت تا با مطالعه آن نظرات اصلاحی و تکمیلی خود را به کمیته ترویج ارسال دارند.

۱- مصاحبه با رفیق قربانعلی عبدالرحیم پور، کار، دوره دوم؛ شماره ۷۶، مورخه اول خرداد ۶۹.

۲- همان.

۳- اسناد کنگره اول، مصاحبه با فرخ نگهدار درباره کنگره و نتایج آن، کار؛ شماره ۷۸، مورخه ۱/۶/۱۳۶۹.

در دوازدهم آذرماه همان سال مرکزیت سازمان طی اطلاعیه ای «مسائل ایدئولوژیک» را که باید در «دستور کار کنگره یکم» قرار گیرد به اطلاع اعضا رساند. به موجب این اطلاعیه، مرکزیت سازمان پس از جلسات متعدد و «پس از بررسی روند تکوین و تکامل سازمان از بدو پیدایش تا حال» موفق شد وظایف اساسی نخستین کنگره سازمان را مشخص کند. این بیانیه یادآور می شود که مرکزیت سازمان یقین یافته است که گردهمایی احزاب کمونیستی و کارگری جهان در سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ نقش تعیین کننده ای در پی ریزی خط مشی نوین جنبش جهانی کمونیستی داشته است؛ و اهمیت این رویداد تاکنون مورد غفلت سازمان واقع شده است. زیرا سازمان «از آغاز راهی در پیش گرفت که بیشتر تجسم خودانگیختگی روشنفکران انقلابی بود تا جلوه ای از حرکت آگاهانه و اصولی مارکسیست – لنینیست ها»؛ ضمن آنکه سازمان اساساً توان پرداختن و قضاوت در مورد مسائل حاد و اساسی جنبش جهانی کمونیستی را نداشت در نتیجه «بدون تعمق و آگاهی و بدون یک برخورد حداقل توضیحی دستاوردهای گردهمایی های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ احزاب کمونیستی و کارگری را تخطئه» می کرد. بدین لحاظ مرکزیت سازمان، اعلام موضع نسبت به مصوبات این دو گردهمایی را که «حاوی اساسی ترین مسائل دوران کنونی می باشد» مهم ترین وظیفه خود در کنگره دانست.

مرکزیت سازمان در اطلاعیه بدون تاریخ بعدی خود در گزارشی از چگونگی پیشرفت کار تدارک کنگره توضیح داد که پیش بینی می کرد کنگره ظرف ۲ تا ۳ ماه برگزار گردد اما سیر پرشتاب حوادث و تهاجم رژیم عراق به خاک میهن وظایف دیگری بر عهده مرکزیت سازمان نهاد.

این بیانیه با اشاره بر اهمیت ایدئولوژی تأکید می کند که «تنها با تکوین ایدئولوژی است که سازمان می تواند در دیگر عرصه ها راه تکوین و تکامل را طی کند» و یادآور می شود که این بینش موفق شد اقلیت را منفرد کند و «ولنگاری آنان را نسبت به ایدئولوژی آشکار سازد.» بیانیه می افزاید که انشعاب اقلیت، سازمان را در تنگنا قرار داد؛ به طوری که رهبری سازمان بر این تصور بود که یگانه راه برون رفت از بحران، برگزاری کنگره و تأمین شرایط نظارت تشکیلات

بر رهبری است؛ ولی تدریجاً مسائل ایدئولوژیک رخ نمود که کنگره باید به مهم ترین مسائل ایدئولوژیک پاسخ می گفت.

این مهم ترین و اساسی ترین مسائل ایدئولوژیک، همان اتخاذ موضع در برابر مصوبات گردهمایی های احزاب کمونیستی و کارگری در سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ بود. مرکزیت سازمان در نشست شهریورماه خود تصمیم گرفت فقط نسبت به بخش هایی از مفاد اعلامیه ۱۹۶۰ توجه کند که از آن آگاهی داشت، ولی تاکنون نسبت به آن موضع رسمی اعلام نکرده بود؛ و مسائلی مانند صلح و جنگ، همزیستی مسالمت آمیز، اشکال گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت رهبری حزب کمونیست، در دستور کنگره قرار نگیرد. اما با مطالعات بعدی مرکزیت به این نتیجه رسید که این شیوه تناقض آمیز است. زیرا مهم ترین مسائل ایدئولوژیک همان مواردی بود که قرار شد در دستور قرار نگیرد. گذشته از آن توجه به بخشی از مفاد اعلامیه ها و کنار نهادن بخشی دیگر اساساً امکان پذیر نیست؛ زیرا «نظریات مطرح شده در آنها مجموعاً یک دیدگاه کامل و انسجام یافته را عرضه می دارد.» این عوامل موجب گردید که مسئله سانترالیسم دمکراتیک که قرار بود مسئله محوری کنگره باشد جای خود را به اتخاذ موضع در قبال جنبش جهانی کمونیستی دهد.

ضرورت تکمیل ساختار تشکیلات، ناهماهنگی بافت تشکیلاتی و ارگان سازی طبق تجربه تمام احزاب کمونیست از دیگر ادله ای بود که برگزاری کنگره را تا یک دهه به تعویق انداخت.

در کنگره نخست سازمان، موارد گوناگون و متنوعی به بحث و تبادل نظر گذاشته شد. کنگره در آغاز تلاش کرد با قلب واقعیت و تحریفی آشکار ارزش های نوین خود را به گذشته نیز تعمیم دهد. بنابراین، ماده یک بند دو تزهای پیشنهاد شده یکی از کمیسیون ها را چنین اصلاح کرد: «سازمان ما از دل جنبش فداییان خلق که در دهه ۴۰ در پیکار علیه دیکتاتوری شاه با آرمان دمکراسی و سوسیالیسم شکل گرفت...».(۱)

۱- کتاب کنگره.

تردیدی نیست که سازمان علیه دیکتاتوری شاه مبارزه کرد، ولی نه برای استقرار دمکراسی و در معنایی که امروز از آن فهمیده می شود، بلکه برای جایگزین کردن طبقه ای به جای طبقه دیگر و استقرار نوعی از دیکتاتوری به جای نوع دیگر. نیاز به توضیح و تفصیل نیست که دمکراسی هیچ گاه مورد عنایت نظریه پردازان سازمان نبوده است. شکوه و شکایت از دیکتاتوری شاه به معنای قبول دمکراسی نمی توانست باشد. حداقل در آن دوره، قبول مارکسیسم – لنینیسم به معنای قبول دیکتاتوری طبقه کارگر بود که نقطه مقابل دموکراسی بود.

بررسی گذشته سازمان و عملکرد رهبری مهم ترین بخش کنگره را به خود اختصاص داد. کمیسیون مربوطه محورهای ذیل را تدوین نمود و از اعضای رهبری خواست به آنها پاسخ دهند:

الف: در عرصه تدوین سیاست عمومی سازمان:

۱. سیاست شکوفاسازی رژیم جمهوری اسلامی. (سیاست سازمان در کردستان، ترکمن صحرا ...)

۲. سیاست سرنگونی در پلنوم ۶۳ و بیانیه ۶۴ با حزب توده ایران.

۳. سیاست نزدیکی به رضا پهلوی.

۴. سیاست عمومی نسبت به احزاب و سازمان های سیاسی.

۵. سیاست نزدیکی به حزب توده ایران. (چرایی انحلال ارگان های سازمان – از جمله هیأت سیاسی) و (همکاری با حزب در برنامه رادیویی).

* موضع گیری نسبت به (حزب دمکرات...، اقلیت...).

* چگونگی ارتباط و همکاری با کشورهای بلوک شرق.

ب: در عرصه تشکیلاتی:

۱. چگونگی برخورد رهبری با حقوق و وظایف خود و اعضای تشکیلات.

* روند تشکیل کمیته مرکزی (چگونگی انتخاب دبیر اول).

* چگونگی تشکیل شعبه اطلاعات – اهداف و فعالیت های آن و روابط با کا.گ.ب

۲. چگونگی برخورد رهبری با انشعابات.

۳. چگونگی برخورد با تشکیلات در مقطع ضربه.

* رها کردن تشکیلات شهرها به حال خود.

* انحلال سازمان جوانان.

۴. چگونگی برخورد با پدیده مهاجرت.

* عدم تدوین برنامه ای برای نیروها در خارج (جابه جایی نیروها در کشورهای مختلف).

۵. چگونگی برخورد با تشکیلات در داخل.

* چگونگی تدوین سیاست تشکیلاتی.

* چگونگی برخورد کمیته های ارتباطی با داخل.

۶. چگونگی برخورد با تشکیلات در خارج.

* نحوه ارتباط ارگان های خارج از کشور با دستگاه رهبری.

* بحران.

* مسائل مالی.

از سوی گروهی از نمایندگان پیشنهاد شد چون کمیته مرکزی تاکنون گزارشی از عملکرد خود ارائه نکرده است، دبیران و مسئولین سازمان گزارشی از زوایای مختلف به کنگره ارائه دهند. این پیشنهاد به تصویب رسید.

پس از سخنان فرخ نگهدار که توضیح داد چرا از سوی کمیته مرکزی گزارشی برای ارائه به کنگره آماده نشده است، فرج الله کاظمی سیر شکل یابی مرکزیت در سازمان را از زمان تشکیل تشریح کرد و یادآور شد که مرکزیت سازمان در پیش از انقلاب سه بار تقریباً به طور کامل نابود شد و «در سال ۱۳۵۶ مجموعه نیروی سازمان پرعظمت چریک ها را اگر جمع می کردید به زحمت نصف این ردیف (اشاره به یک ردیف از نمایندگان) را پر می کرد. تا نیمه سال ۵۷ آنچه از سازمان مانده بود کمتر از ده تیم بود که مسئولیت آن بر دوش سه چهار نفر از اعضای معمولی و کم تجربه سازمان افتاده بود». او کم تجربگی و دانش اندک مسئولان سازمان را منشأ تمام فسادها در سازمان می داند. کاظمی در ادامه ترکیب مرکزیت

سازمان را توصیف کرد.

بهزاد کریمی با استناد به سخنان کاظمی می گوید: «در سال ۵۸ سازمان ما دایناسوری بود با بدنه بسیار بزرگ و مغز بسیار کوچک». وی این را بزرگ ترین درد سازمان در پس از انقلاب می داند که سبب انحرافات بسیاری در سازمان از جمله نزدیکی به حزب توده شد. او می گوید در حالی که به حزب توده فحش می دادند، در سیاست مدام به آن نزدیک می شدند و «از فرط درماندگی به ریسمان حزب توده چسبیدند.»

عبدالرحیم پور در سخنانش فرخ نگهدار را به خاطر عدم تهیه گزارش از عملکرد رهبری سازمان مورد شماتت قرار داد و دلایل او را توجیهی بیش نخواند و طعنه زنان گفت کمیته مرکزی هیچ گاه نتوانسته برای پلنومش گزارش بنویسد.

عبدالرحیم پور که گویا نگران بود نگهدار بار دیگر به دبیر اولی انتخاب شود، از شرکت کنندگان در کنگره می خواهد که فریب انتقاد از خود را نخورند؛ زیرا این انتقاد از خود را شیوه ای رایج می داند برای کسب رهبری.

دامنه انتقادات عبدالرحیم پور به پیش از انقلاب نیز گسترده می شود. او با اشاره به سطح نازل علی اکبر جعفری، محمد حسینی حق نواز و نسترن آل آقا می گوید: «حمید اشرف هم کیفیتاً خیلی بالاتر» نبود. او تأکید می کند که کمیته مرکزی که سه بار همه شان کشته شدند «کیفیتشان خیلی پایین بود.»

انتقاد عبدالرحیم پور از یک سو متوجه سطح نازل دانش تئوریک اعضا در پیش و پس از انقلاب است؛ به طوری که می گوید حتی بنیانگذاران سازمان هم مغزهای اندیشمندی نبودند. او درباره مارکسیست شدن اعضا می گوید که آنان با مطالعه آثار جزنی مارکسیست می شدند و استدلال می کردند چون جزنی قضایا را مارکسیستی تحلیل کرده، پس ما هم مارکسیست هستیم. او آرزو می کند «کاش آثار مارکس و اینها را» می خواندند تا این قدر خرابکاری نمی کردند.

انتقاد عبدالرحیم پور از سوی دیگر متوجه اخلاقیات اعضای سازمان است. او نمایندگان را موردخطاب قرار داده و می گوید: «شعور ملی شما در حال فروپاشی است.» او از حاکمیت تقلب و دروغ در سازمان متبوعش سخن می گوید. او با

اشاره به اینکه اعضا چشم در چشم یکدیگر دروغ می گویند اضافه کرد که «ابتدایی ترین مسائل در میانشان هنوز به شیوه غیرانسانی حل می شود.» او گفت که کمیته مرکزی هشت سال است به جهنم تبدیل شده است و همه از دست یکدیگر خسته شده اند. عبدالرحیم پور نیز مانند کاظمی و طاهری پور و فتاپور از بی رمق بودن سازمان در آستانه انقلاب سخن می گوید.

دیگر نمایندگان حاضر در کنگره نیز بی توجه به آنکه تبعیت محض از مرکزیت سازمان در طی سال های متمادی جایی برای انتقاد آنان باقی نمی گذارد، مرکزیت را به باد شدیدترین انتقادات گرفتند. یکی از بحران هویت اجتماعی سخن گفت و دیگری از تفرعن رهبری. یکی خطاب به رهبری گفت «سیاست هایی که شما شخصاً و بدون دخالت توده تشکیلات پیش بردید جنایتکارانه بود» و دیگری گفت که شیفتگی در برابر انترناسیونالیسم پرولتری، خلاف منافع ملی بود. یکی اعتراف کرد که تصویری که از کشورهای سوسیالیستی ارائه می کردند، غیرواقعی بود و در بیان حقیقت، صداقت نداشتند. دیگری از حاکمیت استالینیسم در هیأت سیاسی سخن گفت. آنان نمی خواستند این واقعیت را بپذیرند که استالینیسم محصول یک کنش جمعی است. قربانیان استالینیسم در مراتب مختلف، خود در پدید آمدن آن شریک بودند. انتقاد از استالینیسم از سوی کسانی که بدان تمکین کرده اند، فریبکاری و فرصت طلبی است و نه فضیلت.

پس از سخنان نمایندگان، قطعنامه ای درباره خطاهای گذشته به تصویب رسید. این قطعنامه سیاست و برنامه سازمان را در راه شکوفایی جمهوری اسلامی بزرگ ترین خطای سازمان دانست. این قطعنامه تصریح دارد که این خطا از آنجا ناشی شد که جهان را به دو اردوگاه تقسیم کرده و مواضع ضدامپریالیستی حاکمیت را به سود اردوگاه سوسیالیسم ارزیابی می کردند.

کنگره، سیاست وحدت با حزب توده را که «در روند خود به سیاست ادغام سازمان در حزب منجر گردید» محکوم و آن را ناقض استقلال سازمان دانست.

کنگره همچنین «سیاست سازمان در برخورد با اتحاد شوروی و سایر

کشورهـای اردوگاه سوسـیالیزم را نادرست ارزیابی» کرد. قطعنامه تأکیـد کرد «این سـیاست که پس از پـذیرش اسـناد جلسات مشـاوره احزاب کـارگری و کمونیستی سال های ۵۷، ۶۰ و ۶۹ و بر پایه این اسـناد اتخاذ شـده بود، بر واقعیت انطباق نـداشت. ناباوری نسبت به وجود برتری طلبی در حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی، صحه گذاشتن بی قید و شرط بر سیاست ها و عملکردهـای آنها، تبلیغات غیرواقعی به سود این کشورها و معرفی جامعه شوروی و دیگر کشورهای سوسـیالیستی به مثابه تنها مدل سوسیالیسم و جامعه آرمانی به اعتبار سازمان» لطمات جدی وارد ساخت.

کنگره اعلام کرد ساختار تشـکیلاتی سازمان که بر پایه تمرکز قدرت در دسـتگاه رهبری است، موجب بی حقوقی کامل اعضا و پرورش روحیه فرمانبری گردید. بنابراین آن را غیردمکراتیک می داند.

کنگره تصـریح کرد: «دستگاه رهبری با نقض مکرر حقوق اعضا – تا نادیده گرفتن اساسنامه مصوبه خویش – موجب تخریب روابط درون سازمان؛ تشدید منازعات و گسترش بحران، شـکل گیری دسته بندی و تخریب روابط سالم در بین فعالین سازمان در تمامی سـطوح تشـکیلات گردید.» کنگره از همه کسانی که «به دلیل اقدامات غیرمسئولانه رهبران و یا مسئولین، سازمان را ترک» کرده بودند دعوت کرد که به سازمان بازگردند.

کنگره از اعضـای «هیـأت سیاسـی و کمیتـه مرکزی کـه فروتنـانه جـای خـود را بـه شـورای مرکزی منتخب سپردنـد» صـمیمانه سپاسـگزاری کرد. البته پیش از آن کاظمی در سـخنان خود برکناری همه آنان را خواسـتار شـده بود. اعضای کمیته مرکزی به خاطر پیشگیری از انشعاب، جملگی استعفای خود را به کنگره ارائه کردند. پس از انتخاباتی که صورت گرفت ده تن به عنوان شورای مرکزی جانشـین کمیته مرکزی شدنـد. این ده تن عبارت بودند از: طهماسب وزیری مسـئول تشـکیلات داخل؛ فریدون احمدی مسـئول تشکیلات خارج؛ بهزاد کریمی مسئول نشریه کار؛ فردوس جمشیدی رودباری مسئول روابط عمومی؛ قربانعلی عبدالرحیم پور مسئول امور امنیتی؛ احمد پورمندی مسئول امور خلق ها؛ مهدی

ابراهیم زاده مسئول امور مالی؛ علی پورنقوی مسئول تدارک اجرایی کنگره آتی؛ اردشیر بهتویی مسئول تدارک اسناد کنگره و ماشاءالله رزمی مسئول تدارکات.

کنگره همچنین شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را حذف و آن را به «پایان بخشیدن به جمهوری اسلامی» تغییر داد؛ زیرا سرنگونی متضمن خشونت بود و فداییان خلق مایل بودند از خشونت فاصله بگیرند. برای فداییان اعمال خشونت زمانی مجاز بود و معنا می یافت که پشتوانه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا باشد. اکنون آنان با مشاهده نتایج زیان بار این دیکتاتوری و شکست سوسیالیسم و با برائت از مارکسیسم – لنینیسم، خشونت را نفی می کردند؛ زیرا در غیاب آن ایدئولوژی که کسب قدرت سیاسی را هدف قرار داده باشد به کارگیری خشونت نوعی آنارشیسم بود. در نتیجه باید گفت در این زمان نفی خشونت از جانب فداییان نه به خاطر وجه ضدانسانی آن، بلکه به خاطر پرهیز از تن دادن به آنارشیسم بود. ضمن آنکه اتخاذ این شعار می توانست «بخش مهمی از تحولات بزرگ فکری در چپ و در سازمان را بازتاب دهد... کنگره به پشتوانه تحولات فکری و متدیک در سازمان، اصطلاح پایان دادن را جایگزین مقوله سرنگونی کرد که در فرمولبندی سابق سازمان، ناظر بر شکل مطلق قهر در برچیدن بساط رژیم قهر و استبداد بود. فرمولبندی پیشین، پیشاپیش راه را بر تنوع اشکال پایان دادن به حاکمیت رژیم می بست و سازمان را عملاً در بهره گیری از امکانات و ابتکارات عدیده مردم در برچیدن بساط رژیم جمهوری اسلامی محروم می کرد... تجارب غنی در مقیاس جهانی و تا حدی در ایران یک قرن اخیر، بیانگر آن است که پایان یابی حیات رژیم های سیاسی در اشکال متنوع و گاه کاملاً بدیع و جدید بروز می یابد... به علاوه، خصلت انسان دوستی و دمکراتیک سازمان و آگاهی متکی بر تجربه آن از عوارض به غایت منفی و مخرب قهر و جبر در مبارزه سیاسی، ما را وامی دارد که در هر گام از مبارزه سیاسی با دشمنان مردم، پیگیرانه منادی و مبشر اشکال مسالمت آمیز باشیم... ما که تروریسم، جنگ، کین خواهی و انتقام جویی را مغایر ارزش ها و آرمان های انسان دوستانه خود و مخرب و زیانبار برای دمکراسی در کشور می دانیم؛ صراحتاً به مردم می گوییم که خواستار اجتناب

از توسـل به قهر و خـونریزی در مبـارزه هسـتیم و خواهـان آنیم که در مبـارزه به حق مردم علیه رژیم جمهوری اسـلامی؛ خون کسی بر زمین نریزد...»(۱)

آنان بر این اعتقاد بودنـد که بین شـعار سـرنگونی و پایان بخشـیدن «تفاوت بسـیار جدی و بسـیار مهمی وجود دارد. تفاوتی به اندازه تعلق به دو نظام ارزشـی. تجربه نشان داده است که شـکل گذار تأثیری بسـیار جدی بر خصـلت حکومت جانشـین دارد. کمتر انقلاب و تحول قهرآمیزی را می توان سـراغ داشت که خود خارج از اراده برپادارندگان نظام جدید به اشکال دیگری از اسـتبداد دچار نشده باشد.»(۲) به دیگر سـخن نویسـنده مـدعی است که به کـارگیری قهر در برانـدازی هر حکومتی، حکومت جدیـد را نیز مسـتعد بکارگیری قهر خواهد ساخت و براندازی مسالمت آمیز نیز خصـلت های خود را به حاکمیت جدید منتقل خواهد کرد. صرف نظر از نادرست بودن چنین تحلیلی آنان نخواستند به این واقعیت توجه کنند که قهر و خشونت می تواند از سوی گروه هـای برانـداز آغـاز گردد؛ چنـانکه فـدایی ها قهر را از همان روز بعـد از انقلاب به کار گرفته و آن را به حاکمیت جدیـد تحمیل کردنـد. اما موضوع این نبود که ادعا می شد. شاید اظهارات عبدالرحیم پور نشان دهد که حذف قهر و خشونت نه به خاطر خصـلت های غیرانسانی نهفته در آن، بلکه به خاطر ناکارآمـدی اش مورد انکار قرار گرفت. او گفت: «همه رفقا بر این نظر هسـتند که در چشم انـداز قابل ارزیابی، سـقوط رژیم محتمل به نظر نمی رسـد. من هم این طور فکر می کنم. واقعیت این است که جـامعه ایران درگیر بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسـی، فرهنگی و اخلاقی است. ولی واقعیت دیگر این است که رژیم جمهوری اسـلامی علیرغم همه اینها، همچنان حکومت می کند. هنوز تحولات سیاسـی کشور بیشتر تحت تأثیر اختلافات و کشـاکش هـای درونی رژیم است و کمتر تحت تأثیر مبارزات مردم و اپوزیسـیون. این اختلافات اگر چه شدیـد است ولی به گونه ای نیست که مانع

۱- کار؛ شماره ۸۰، مورخه ۱/۸/۱۳۶۹.

۲- گفت وگو درباره خط مشی سیاسی سازمان، سیامک بهزادی، کار، ضمیمه شماره ۸۱، مورخه ۱/۹/۱۳۶۹.

تداوم حکومت شود...»(۱) هنگامی که هیچ چشم انداز سقوط وجود ندارد، بکارگیری قهر، آزمودن آزموده است.

موضوع مهم دیگری که از سوی نمایندگان کنگره و کمیته مرکزی باید به آن پاسخ می گفت ارتباط با کا.گ.ب بود. این روابط حتی از سوی یکی از اعضا شرم آور توصیف شد. ولی این موضوع از جانب کمیته مرکزی و خصوصاً عبدالرحیم پور مسئول شعبه امنیت مسکوت ماند. این سکوت در حالی بود که برخی از نمایندگان در کنگره بر علنیت تأکید داشتند. علت این سکوت و عدم پیگیری خصوصاً از جانب کسانی که آن را شرم آور توصیف کردند دانسته نیست. آیا در خلال کنگره از آنان خواسته شده بود سکوت اختیار کنند و یا آنکه موضوع از نظر آنان فاقد اهمیتی بود که پیگیری بیشتری بطلبد؟

همزمان با برگزاری کنگره، رژیم صدام حسین به کویت حمله کرد و آن کشور را تصرف نمود. هیأت رئیسه کنگره اطلاعیه ای انتشار داد و در آن نوشت: «سازمان ما الحاق کویت به عراق را قویاً محکوم کرده خواستار عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط ارتش تجاوزگر عراق به پشت مرزهای شناخته شده بین المللی است». این اطلاعیه از جامعه جهانی می خواهد با «اعمال کامل تحریم تسلیحاتی و اقتصادی علیه عراق، رژیم میلیتاریست و قلدرمنش صدام را به عقب نشینی سریع از کشور کویت و گردن نهادن به قوانین بین المللی وادار سازد.»(۲)

به یاد داریم که در پلنوم سال ۶۵، سازمان درباره جنگ ایران و عراق اظهار داشت که باید «از همان آغاز جنگ سیاست دفاع از قطع بی درنگ جنگ و استقرار صلح و حل اختلاف دو کشور از راه مذاکره را پیش می گرفتیم.» مایه تحیر و تأسف است که این سازمان در شرایطی که بخشی از خاک ایران در اشغال رژیم «میلیتاریست و قلدرمنش صدام» بود برقراری صلح و مذاکره را بهترین راه حل اختلافات بین دو کشور می دانست، ولی اینک که کویت توسط

۱– همان.

۲– الحاق کویت به عراق را محکوم می کنیم، کار، شماره ۷۸، مورخه شهریور ۱۳۶۹.

همان رژیم اشغال شده است خواهان عقب نشینی فوری و بدون قید و شرط ارتش تجاوزگر به پشت مرزهای بین المللی می باشد و از جامعه جهانی نیز می خواهد که با اعمال فشار از جمله تحریم اقتصادی، رژیم صدام را به عقب نشینی وادار سازد.

درک و تحلیل این همه آشفتگی در مواضع سیاسی سازمان فداییان خلق ناممکن است. این سازمان همواره نشان داده است که به منافع دیگر کشورها بیش از منافع کشوری که خود را بدان منتسب می دانند اهمیت می دهد. ملاحظه کردیم که یک هفته پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، سازمان مجاهدین خلق با اتکا و پشتیبانی «رژیم میلیتاریست و قلدرمنش صدام» به ایران حمله ور شد. با وجود این اکثریت، خواهان اتحاد عمل با آن سازمان بود. ولی اینک اکثریت، رژیم عراق را به خاطر اشغال خاک کویت محکوم می سازد. بی تردید نمی توان مواضع دوگانه سازمان را در قبال رویدادی مشابه به جناح های مختلف فروکاست؛ بلکه باید آن را در چارچوب بی تعهدی این سازمان در قبال منافع کشور مورد توجه قرار داد.

این کنگره اعتراف نامه ای بود علیه خود. اما خودافشاگری آنان نیز از خودشیفتگی تهی نبود. آنان در کنگره ای که برگزاری آن ده روز به طول انجامید لازم ندانستند از مردم برای تحمیل خشونت، برای فریب آنان، برای ارتباط با کا.گ.ب، برای تلاش برای قربانی کردن منافع ملی در پیش پای انترناسیونالیسم پرولتری، برای تلاش برای بردن کشور در پشت دیوار آهنین و برای عدم صداقت در معرفی کشورهای سوسیالیستی و برای ده ها موضوع دیگر پوزش بخواهند.

کنگره البته مخالفینی نیز داشت. جمعی از کادرها و اعضا که ادعا کرده اند داخل کشور می باشند، در اطلاعیه ای اعلام کردند «این بار به نام دمکراسی دمکراسی را سر بریدند» این افراد حتی به اینکه «چنین اجلاسی اولین کنگره سازمان نامیده شد» اعتراض کرده و بیان داشتند از این پس «فعالیت نیروهای تحت مسئولیت خود را مستقلانه هدایت» می کنند و به کمیته مرکزی سابق نیز

هشدار می دهند که از این اطلاعیه سوءاستفاده نکنند و از اعضا می خواهد که خطاهای آنان را همچنان مورد بررسی قرار دهند و افشا سازند «تا در کنگره بزرگ سازمان نتوانند مجدداً اهرم های قدرت بدست گیرند.»(۱)

این کنگره یادآور کنگره نخست اقلیت بود. در آنجا نیز عده ای به نامیده شدن آن اجلاس به کنگره اعتراض کردند. در آنجا نیز پس از کنگره عده ای مستقلاً به راه خود رفتند. در آنجا نیز کنگره بوی اضمحلال می داد. کنگره گرچه نشان داد فداییان واقعیات را اندکی درک کرده اند، ولی هنوز دریافت های جدید آنان خالی از ابهام نبود. الف. مؤمنی [احمد پورمندی] که به عضویت شورای مرکزی راه یافته بود این ابهام را چنین توضیح می دهد: «کنگره با تصویب اینکه آرمان ما سوسیالیزم است و ما برای دستیابی به ارزش های سوسیالیستی مبارزه می کنیم، کوشید تا رابطه میان سوسیالیسم و ارزشهای سوسیالیستی را مورد توجه قرار دهد اما خالی از ابهام نیست. این ابهام از آلودگی ما به نگرش گذشته و تأثیرگذاری اندیشه ای که هنوز سوسیالیسم را با مجموعه ای از قانونمندی ها تعریف می کند، ناشی شده است... لنین بارها در آثار خود بر این اندیشه سوسیال دمکراتیک تأکید نمود که جز از طریق دمکراسی راهی به سوسیالیزم وجود ندارد. این اندیشه که امروزه همه تجارب مثبت و منفی سده اخیر و از جمله تجربه شکست خورده اتحاد شوروی مؤید صحت آن است، در مقابل ایده انقلاب سوسیالیستی که وجه غالب تفکر لنین بود تاب نیاورد و حاصل تحقق اندیشه انقلاب سوسیالیستی آن شد که دیدیم...»(۲)

به عبارت دیگر بخش عمده فداییان پیوند خود را از سوسیالیسم واقعاً موجود که به تعبیر فرج الله کاظمی تمام امید آنان را به لجن کشیده بود، می گسستند و سوسیالیسم را به عنوان یک ارزش می پذیرفتند.

فرخ نگهدار که به سخت ترین وجه مورد حمله قرار گرفته و از دبیراولی عزل شده بود، در ارزیابی خود از کنگره، آماده نبودن اسناد و پیشنهادها را یک اشتباه

۱- کار؛ شماره ۸۲، مورخه اول دی ماه ۱۳۶۹.

۲- کار؛ شماره ۸۱، ۱/۹/۱۳۶۹.

خواند و قطعنامه کنگره در زمینه بررسی خطاهای سازمان را بسیار شتابزده دانست؛ ولی از آن لحاظ که «کنگره، سازمان را از خطر انشعاب و از مصیبت دسته بندی به کلی نجات داد» و موجب فروکش کردن بحران در سازمان شد آن را مفید دانسته و اظهار امیدواری می کند کسانی که «از زوایای مختلف از ادامه فعالیت در سازمان کنار گرفته اند» به سازمان بازگردند. وی تأکید می کند مقصودش کسانی نیست که «حل مسائل زندگی شخصی را تمام مضمون زندگی خود تلقی می کنند»، بلکه معترضینی است که عملکرد سازمان موجب عدم همکاری آنان با سازمان گردیده است. اما آنچه را که نگهدار مهم ترین نیاز سازمان می دانست «دگرگون سازی بنیادین ساختار و ترکیب ارگان های دستگاه رهبری» بود. او استدلال می کرد که احزاب مارکسیستی برای وصول به وحدت و در جریان مبارزه ایدئولوژیک، با خشن ترین روش ها و حتی با سبعیت، رقیب و یا افراد مستقل را از دستگاه رهبری حذف می کردند که نمونه بارز آن «تصفیه های خونین استالینی» بود. در دوره های متأخر، این احزاب رهبری جمعی را جایگزین کیش شخصیت و رهبری فردی ساختند، ولی حفظ وحدت ایدئولوژیک همچنان به قوت خود باقی ماند. گرایش های گوناگون نمی توانستند در رهبری حزب حضور داشته باشند و دستگاه رهبری، دژی تسخیرناپذیر بود که فقط مرگ می توانست حزب را از چنگ آنان نجات دهد. نگهدار، دوران برژنف را شاهد مثال می آورد. وی می افزاید تنها راه نجات از حزبی سنتی و جایگزین ساختن حزبی مبتنی بر دمکراسی، این است که از هر نوع توافقی که هدف آن حفظ دستگاه رهبری باشد قاطعانه امتناع ورزید.(۱) البته این «فرارویی» از یک حزب سنتی به یک «حزب نوین مبتنی بر دمکراسی» و امتناع از زدوبند برای حفظ رهبری پیش از آنکه اختیاری و یا بر اثر فشار بدنه سازمان باشد، توفیقی بود که از رهگذر تحولات در شوروی حاصل شده بود.

عبدالرحیم پور از جهنم هشت ساله در کمیته مرکزی سخن می گوید. چگونه او - که خود عضو ارگان رهبری بود - و دیگر معترضان در این هشت سال

۱- مصاحبه با فرخ نگهدار درباره کنگره و نتایج آن، کار؛ شماره ۷۹، مورخه ۱/۷/۱۳۶۹.

سکوت اختیار کردند، ولی ناگاه در «ابتدای اجلاس کنگره علیه رهبری سابق قیام» و تهدید نمودند «یا ما در سازمان نیستیم و یا اگر باشیم بایستی که رهبری کنار برود. مشخصاً هم هیأت سیاسی سازمان استعفا بدهد»؟(۱) بی تردید سپری شدن دوران استالین و برژنف این جسارت را به اعضای یک سازمان مارکسیستی بخشیده بود که علیه رهبری سازمان متبوع و مطبوعشان قیام کنند.

البته آنان دیگر با مارکسیسم وداع کرده بودند و صریحاً اعلام نمودند «ما به عنوان یک سازمان سیاسی، مدافع هیچ مکتب ایدئولوژیک – فلسفی نیستیم. اعضای ما در انتخاب هر عقیده مذهبی، فلسفی و مکتبی آزاد هستند.»(۲) آنان مصاحبه یوری آفاناسیف را در نشریه کار چاپ کردند که در آن تصریح کرده بود که کمونیزم از همان سال ۱۹۱۷ ایده ای به بن بست رسیده بود. نشریه کار در معرفی و مدح آفاناسیف نوشت: «وی در ۱۲ مارس در مقابل کنگره نمایندگان خلق، لنین را متهم کرد که بی قانونی را به اساس سیاست کشور تبدیل کرد».(۳) اکثریت به همان میزان که از لنینیزم فاصله می گرفت، به سوسیال دمکراسی اروپایی گرایش می یافت. نشریه کار با درج «برنامه حزب سوسیال دمکرات سوئد»(۴) رویکرد نوین سازمان را نشان داد.

مدت کوتاهی پس از برگزاری کنگره، اعضای باقی مانده در شوروی این کشور را ترک کرده و راهی اروپا شدند. بی گمان ستاره بخت فداییان بسیار بلند بود. زیرا آنان یا باید سرنوشتی می یافتند که نسل های بعد و تاریخ از آنان به عنوان فسیل های در مهاجرت یاد می کرد؛ چنان که نسل متقدم فدایی ها از کمیته مرکزی حزب توده چنین یاد کرد. اگر هم بر سنت اعتراض آمیز فدایی باقی

ص:۴۹۵

۱- گفت وگوی دوستانه با یکی از رفقای فدایی پیرامون نخستین کنگره سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، جزوه دیدگاه ها، اسناد کنگره اول اکثریت؛ ص ۵، مورخه آذر ۱۳۶۹، انتشارات حزب توده (کمیته باکو).

۲- برنامه سیاسی – اجتماعی سازمان نوین ما، کار؛ شماره ۸۲، مورخه ۱/۱۰/۱۳۶۹.

۳- مصاحبه اشپیگل با یوری آفاناسیف؛ سیاستمدار شوروی؛ درباره لنین؛ لنینیزم و گارباچف، کار؛ شماره ۷۹، مورخه ۱/۷/۶۹.

۴- کار؛ شماره ۸۰، مورخه ۱/۸/۱۳۶۹.

می ماندند، سرنوشتی بهتر از دفن شدن در میان برف های انبوه سیبری نمی یافتند.

اما فداییان انتخاب خود را کرده بودند. تبعید دو تن از اکراد کمونیست به سیبری توسط کا.گ.ب که در اعتراض به سفر طارق عزیز به مسکو در سال ۱۳۶۷ رهبری تظاهرات اکراد را به عهده داشتند، فداییان را واقف کرد که باید جانب احتیاط را نگهدارند و مصالح میزبان را بر مصالح خود ترجیح بدارند.

اما فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این فرصت را برای آنان فراهم ساخت تا راهی غرب شوند تا همچنان میراث خوار جزنی و احمدزاده باقی بمانند. حتی اگر با مارکسیسم وداع کرده باشند.

اعلام عدم تعلق سازمان به مکاتب ایدئولوژیک فلسفی و خروج از شوروی نمی توانست بدون واکنش از سوی منشعبین باقی بماند. سازمان فدایی که از اقلیت انشعاب کرده بود و برای مدت کوتاهی با علی کشتگر وحدت کرده بود، درباره تحولات نظری اکثریت می نویسد:

اما آنچه که به دنیای ما کمونیست های ایرانی، مربوط می شود سوسیال — اپورتونیست های زبون و حقیری که تا دیروز کدوبن را به سروناز تشبیه می کردند و در سایه آن آرمیده بودند؛ اکنون که باد را توفنده و برگ ها را ریزان می بینند ماهیت مفلوک خرده بورژوایی خویش را آشکار کرده و خودباخته از گرد چنار کهن می گریزند و روبه گریزگاه های سرمایه داری منحط پناه می جویند. آنان که در رسیدن به بهشت کمونیسم شتاب داشتند، اکنون شتابزده به سوی سراب سرمایه داری می تازند. آنهایی که زمانی نه کلام استالین و خروشچف و برژنف را، که سخنان گوینده رادیو مسکو را، همچون چماق بر سر انتقادکننده مستقل از سوسیالیسم واقعاً موجود می کوبیدند و او را ناسیونال کمونیست می خواندند و به هر فرد طرفدار دمکراسی سوسیالیستی برچسب سوسیال دمکراسی و یا بدتر از آن لیبرالی می زدند، اینک با ترویج بی پرنسیبی، کمونیست های روشن بین را متحجر می خوانند و خود با سخنان کهنه و دستمالی شده سرمایه داری قرون عتیق را با عنوان ریشخند آمیز نواندیش و نوآوری، تئوری های جهان آفرین و همیشه بهار مارکسیستی را، که تازه ترین

و پرطراوت ترین ره آورد ذهن بشری در پیوند با کهن ترین آرمان های اوست تخطئه می کنند..»(۱)

دهه کنگره ها و بحران در گفتمان

شورای مرکزی منتخب کنگره در اولین نشست خود مصوباتی داشت؛ از جمله برای تنظیم رابطه شورای مرکزی با هیأت تحریریه نشریات کار و اکثریت مصوب گردید مسئولیت مقالات با امضاء بر عهده نگارنده آن است و مسئولیت مقالات بی امضا به عهده هیأت تحریریه می باشد و اگر سردبیر – به عنوان نماینده شورای مرکزی – با مواضع اتخاذ شده از سوی هیأت تحریریه مخالف بود، هیأت تحریریه برای مشخص شدن این اختلاف، موظف است امضای خود را زیرمقاله مورد اختلاف قید کند.(۲) این مصوبه به منظور تمرکززدایی و دمکراتیک کردن سازمان به تصویب رسید. مقالات منعکس شده در نشریات سازمان می توانست فقط نظرات نگارنده آن را – و نه الزاماً نظرات سازمان را – بازتاب دهد. این مصوبه ناقض اصول و ساختار سازمانی بود. نشریه ای که نظرات گوناگون درآن راه یابد، نمی تواند نشریه سازمانی تلقی گردد. یک سازمان الزاماً باید نظرات معین و مشخصی را تبلیغ و ترویج کند تا معلوم گردد این سازمان کدام اهداف و برنامه هایی را پی می گیرد و به مسائل سیاسی چه پاسخی می دهد. به یاد داریم که پیش از انشعاب اقلیت و در اوج درگیری هایی که درون مرکزیت جریان داشت، هیأت سیاسی سازمان در گزارشی به تاریخ ۶/۳/۵۹ و به شماره ۲۰۳۱ خطاب به «رفقا» نوشت: «... روشن است درج مواضع سیاسی اقلیت در ارگان تبلیغی – سیاسی سازمان در کنار مواضع رسمی سازمان، عملاً به معنی انحلال سیاسی سازمان است و این به هیچ وجه نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد.» برابر با این تعریف درج مقالات با دیدگاه های متفاوت که حتی می تواند با

۱- اتحاد کار؛ شماره ۱۶، بهمن ۱۳۶۹، ص ۱۶.

۲- کار؛ شماره ۷۸، مورخه ۱/۶/۱۳۶۹.

نظر سردبیر به عنوان نماینده شورای مرکزی هماهنگ و همسو نباشد در ارگان رسمی سازمان «عملاً به معنی انحلال سیاسی سازمان» بود. ارائه نظرات مختلف و احتمالاً ـ مخالف به آشفتگی دامن می زد. اکثریت در تلاش برای تمرین دمکراسی نه به یک جبهه، بلکه به یک محفل تغییر ماهیت می داد. محفلی که یک عضو آن به عنوان نماینده سازمان در کنگره سلطنت طلبان شرکت می کند و عضو دیگر مدعی شود «فریدون احمدی به صفت شخصی در کنگره حزب مشروطه ایران حضور داشته و در آنجا نظرات خودش را بیان کرده است.»(۱) سازمانی که اعضای آن نظرات متضادی داشته و در بیان آن آزاد باشند و قاعدتاً عمل هر یک از آنان برآمده از نظراتشان است، دیگر نمی توان نام سازمان بر آن نهاد.

به آشفتگی های نظری سازمان باید بحران مالی را نیز افزود. تا زمانی که سازمان از حمایت های مالی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بود، بحران مالی وجود نداشت؛ ولی با قطع این کمک ها بحران رخ نمود. به طوری که شورای مرکزی «اوضاع مالی را بسیار نگران کننده ارزیابی» کرد و هشدار داد در صورت ادامه این بحران و عدم تدبیر فوری «ادامه فعالیت سازمان درسطح کنونی ناممکن خواهد شد.»(۲)

اکثریت برای دمکراتیزه کردن خود و بازگشت پرشتاب از «کژراهه»ای که رفته بود، پیاپی کنگره برگزار کرد؛ به طوری که فرخ نگهدار دهه ۷۰ را دهه کنگره ها نامید. مضمون تمام این کنگره ها یکسان و در چارچوب مبانی کنگره نخست بود. این بار آنان «تجدد» را، به مثابه ایدئولوژی، جایگزین مارکسیسم – لنینیسم نمودند. «در کنگره [نخست] در بحث پیرامون ارزشها، این فکر به میان کشیده شد که تجدد به مثابه یک ارزش پایه ای در کنار سایر ارزشها قید گردد. منطق این فکر آن بود که در جامعه عقب مانده ما پیکار در راه تجدد یک رکن مبارزه است

۱- بهروز خلیق، سایت عصر نو، مورخه ۱۵/۶/۱۳۸۹.

۲- فراخوان – با کمک مالی به ما یاری رسانید. دبیرخانه شورای مرکزی، کار؛ شماره ۷۹، مورخه ۱/۷/۱۳۶۹.

ولذا ضروری است تا از مقوله تجدد مستقلاً در بخش ارزشها نام برده شود.»(۱) توسعه نایافتگی و عقب ماندگی معضل اصلی جامعه ایران تشخیص داده شد که اکثریت به عنوان نیروی مدافع و مروج تجدد و پیشرفت تلاش در راه غلبه بر موانع توسعه را در صدر وظایف خود قرار داد.(۲)

اتحاد با سلطنت طلبان

جمهوری پارلمانی هدف سیاسی فداییان به حساب آمد. آنان مایل و آماده بودند بر سر چگونگی گذار به نظام موردنظرشان با نیروی سلطنت نیز به توافق برسند. کنگره چهارم به این میل قلبی فداییان شفافیت بخشید. بهروز خلیق پیرامون مصوبات کنگره چهارم می گوید: «مورد دوم به مناسبت آلترناتیو دمکراتیک با سایر آلترناتیوها برمی گردد. این توهم به وجود آمد که طرفداران آلترناتیو دمکراتیک هرگونه همکاری با سایر آلترناتیو ها، در مرحله گذار به نظام منتخب مردم را رد می کنند و معتقد به کنار زدن و طرد طرفداران سلطنت، شورای ملی مقاومت و رساندن خود به حکومت می باشند. در سند مصوب کنگره به صراحت آمده است که آلترناتیو دمکراتیک موردنظر ما باید بکوشد با سایر آلترناتیوها بر سر چگونگی گذار به نظام منتخب مردم به توافق برسد».(۳) خلیق روشن نمی سازد با طرفداران سلطنت که نظام مطلوب و «غیردمکراتیک» خود را «منتخب مردم» می پندارند بر سر چه چیزی توافق خواهد کرد. وی همچنین تلاش دارد هرگونه توهم نسبت به امتناع همکاری و توافق بین فداییان و سلطنت طلبان را بزداید. در کنگره نخست، فداییان در رابطه با سلطنت و سلطنت طلبان اعلام کردند: «مردم میهن ما در انقلاب بهمن به رژیم سلطنتی نه گفتند و آن را سرنگون کردند. سازمان، نظام سلطنت را

۱- کار؛ شماره ۸۱، مورخه ۱/۹/۱۳۶۹، ص ۶.

۲- خط مشی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، کار؛ دوره سوم؛ شماره ۶۵، مورخه ۲۷/۵/۱۳۷۲.

۳- رفیق بهروز خلیق؛ عضو شورای مرکزی سازمان؛ در گفتگو با کار، پیرامون کنگره چهارم و مصوبات آن، کار؛ شماره ۱۱۵، مورخه ۸ شهریور ۱۳۷۴.

نظامی غیردمکراتیک می شناسد. سازمان در سیاست اتحادها بر همکاری و اتحاد عمل و تشکیل جبهه با نیروهای جمهوری خواه طرفدار دمکراسی تأکید دارد و اتحاد با سلطنت طلبان را رد می کند.»(۱) این موضعگیری کنگره، متعاقب پاسخی بود که جمشید طاهری پور در نشریه کار به بیانیه «آقای رضا پهلوی» داد و در جریان کنگره «به خاطر آن مورد نکوهش اهانت بار قرار» گرفت.(۲) رضا پهلوی در بیانیه خود اعلام داشت استقرار دمکراسی در ایران را پذیرفته و «از همه میهن دوستان دعوت کرد که قطع نظر از عقاید مختلف و برنامه های سیاسی و اجتماعی متفاوتی که دارند با یکدیگر وارد همکاری و ائتلاف شوند.»(۳) جمشید طاهری پور این «ژرفش شناخت نسبت به دمکراسی» را سببی می داند تا «فعالین چپ از جمله فداییان را به سوی تغییر موضع نسبت به سلطنت طلبان و از جمله نسبت به طرفداران خود رضا پهلوی ترغیب» سازد و در پاسخ به دعوت رضا پهلوی که گفته بود مایل به گفت وگو با مخالفان سیاسی است، اعلام نماید «ما نیز مکرراً اعلام کرده ایم که اولاً اصل گفت وگو با تمام مخالفان سیاسی خود را به طور کلی می پذیریم. ثانیاً حاضریم به کمک همه نیروهای معتقد به دمکراسی و آزادی یک رهبری سیاسی متحد ایجاد کنیم.» شاید آنچه که طاهری پور را به ایجاد یک رهبری سیاسی متحد با سلطنت طلبان متقاعد ساخت موقعیت ویژه آنان باشد. وی درباره این موقعیت ویژه می گوید: «نیروهای طرفدار سلطنت ... در خارج از کشور و مشخصاً در آمریکا دارای نفوذ و ارتباطات نیرومند هستند و با محافل حاکمه در غرب پیوندهای مؤثری دارند.»(۴) آنچه که زمانی نشانه وابستگی تلقی می گردید، اکنون به عنوان یک امتیاز از نظر فداییان دور نمی ماند. این مقاله خشم برخی از فدایی ها را در نخستین کنگره برانگیخت. اما دیری نپائید که فداییان به این نتیجه رسیدند که توافق و همکاری با «سلطنت» چندان که تصور می کردند نکوهیده

۱- اسناد کنگره اول سازمان، کار؛ دوره دوم؛ شماره ۷۸، مورخه ۱/۶/۱۳۶۹.

۲- جمشید طاهری پور؛ عمر دوم، کار؛ شماره ۱۱۶، چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۷۴.

۳- پیرامون بیانیه اخیر آقای رضا پهلوی، کار؛ شماره ۷۳، مورخه اسفند ۱۳۶۸.

۴- همان.

نیست. بنابراین کم و بیش درک کردند که مواضع طاهری پور واقع بینانه و درست بوده و گام به گام به آن نزدیک و نزدیک تر شدند.(۱) این امر خشنودی طاهری پور را به دنبال داشت و وی اظهار امیدواری کرد که سازمان «در این راستا بیشتر رود.»(۲) کنگره چهارم نیز نشان داد که طاهری پور را ناامید نساخته است. اکنون می توان از اتحاد عمل با سلطنت طلبان سخن گفت و از آن دفاع کرد. اکنون می توان در کنگره سلطنت طلبان شرکت کرد و از بابت گذشته ها پوزش طلبید. حتی می توان به «پیوندهای مؤثر آنان با محافل حاکمه در غرب» امید بست.

به یاد داریم که فداییان استدلال می کردند که کاربست قهر و خشونت برای براندازی هر حکومتی، عنصر خشونت را به حاکمیت جدید منتقل خواهد کرد. اما آنان توضیح ندادند که آیا توافق و همکاری با سایر آلترناتیو های غیردمکراتیک بر سر چگونگی گذار به نظام جدید، عناصر و ارزش های غیردمکراتیک را به حاکمیت جدید منتقل خواهد ساخت یا خیر؟ البته نباید فراموش ساخت که فداییان، سالیان دراز آدرسی در دست داشتند و مردم را بدان می خواندند که بعدها گفتند آن آدرس «تمام امیدشان را به لجن کشید». بنابراین دمکراتیک خواندن خود می تواند از جنس «پیشگام» خواندن خود باشد. فدایی ها نیز مانند بسیار کسان دیگر خودشیفته هستند. آنان در هر موضع و مقامی که قرار گیرند چه مارکسیست باشند و چه تجددگرا، بدون تأمل و درنگ و بدون شناخت و علم لازم رهنمود می دهند. زمانی مارکسیست بودند و سوسیالیسم را وعده می دادند. بعدها گفتند «ای کاش آثار مارکس و اینها را می خواندند تا کمتر خرابکاری می کردند». اینک تجددگرا هستند و ارزش های نوین را تبلیغ و ترویج می کنند. اما این بار عبدالرحیم پور منتظر نماند تا سالیان بعد بگوید ای کاش اندکی کتاب می خواندند و دانش خود را ارتقا می دادند و با مبانی مدرنیته و تجدد آشنا می شدند و کمتر به تحقیر فرهنگ و تاریخ ملی خود می پرداختند. او

۱- طاهری پور؛ همان.

۲- همان.

پیشاپیش نوشت:

نیروهای چپ همیشه گفته اند، نوشته اند که باید به علوم سیاسی معاصر مجهز شد. باید از جهان و جامعه خود شناخت علمی داشت، اما متأسفانه هیچ وقت نتوانسته اند این معضل بزرگ را برای خود حل کنند. جنبش چپ ایران (از همه رقمش) از آنجا که به ارائه برنامه و سیاست گذاری پرداخته است، هیچ وقت نتوانسته است از سطح کلیات فراتر برود. نیروهای این جنبش در اندیشه ها و ارزش های خود غرق شدند؛ به کلی گویی هایی نظیر دفاع از طبقه کارگر و زحمتکشان پرداختند؛ الگوبرداری از احزاب کشورهای دیگر کردند؛ شعارهای کلی نظیر آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی دادند، بی آنکه درک همه جانبه از آنها و جامعه خودمان داشته باشند. هیچ وقت نتوانستند برنامه و سیاست منطبق بر ویژگی های فرهنگی؛ اجتماعی؛ اقتصادی و سیاسی کشورمان ارائه بدهند. نه ارزشها و عناصر مثبت موجود در تاریخ و فرهنگ کشورمان را به طور همه جانبه و عمیق شناخته اند و نه عوامل و عناصر منفی ریشه دار و بازدارنده آن را به درستی شناخته اند. عدم تسلط به علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی معاصر و ضعف و کمبود شناخت از جامعه از بزرگ ترین ضعف های جنبش چپ و یک ضعف تاریخی این جنبش است. اکنون که نیروهای چپ ایران؛ دوره بازبینی و نوسازی اندیشه و روش و تدقیق اهداف خود را می گذرانند این خطر وجود دارد که یک بار دیگر دچار برخورد سطحی با مسائلی نظیر دمکراسی؛ مبارزه مسالمت آمیز؛ جمهوری پارلمانی و ...شوند.... دیگر نباید و نمی توان با شعار کلی نظیر دمکراسی، جمهوری پارلمانی؛ آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی با بوکشیدن و موضع گیریهای تیزهوشانه و سربزنگاهی سخن از رهبری سیاسی گفت.(۱)

این سخن در بطن خود به نبود دانش اجتماعی در نزد فداییان اشاره دارد و

۱- قربانعلی عبدالرحیم پور، جنبش فداییان خلق ایران؛ گذشته و حال؛ کار؛ ویژه نامه ۱۹ بهمن، شماره ۷۷، چهارشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۷۲.

می توان گفت سخنی است شجاعانه.

آنان این بار گفتند که از ارزش های عموم بشری و از حقوق بشر حمایت می کنند. ادعا کردند که سازمان را باز کردند و دمکراسی را در زندگی سازمانی به کار گرفتند.(۱) اما آنگاه که از سر اجبار و برابر با قرار کنگره یازدهم می خواهند به برخی قتل های نابجا در پیش از انقلاب اعتراف کنند، آن را به قتل های درون سازمانی محدود می سازند. زیرا هنوز از نظر آنان کسانی شایسته اعاده حیثیت هستند که نام «چریک فدایی» بر خود نهاده باشند.

فدایی ها در طول حیات خود با دمکراسی و حقوق بشر به کلی بیگانه بودند؛ زیرا دستگاه نظری آنان چنین ایجاب می کرد. آنان، بنیان های نظری ای را که موجب بیگانگی سازمان با دمکراسی و حقوق بشر گردید، چنین توضیح می دهند:

بخش بزرگی از جنبش سوسیالیستی از اوایل قرن بیستم میلادی از قائل شدن نقش کلیدی برای حقوق بشر در مبارزه خود فاصله گرفت و عدالت اجتماعی را بدون پیوند با آزادی و دمکراسی در رأس برنامه خود قرار داد. با پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و اولویت یافتن حفظ نظام برآمده از این انقلاب، نظرات و اندیشه هایی در جنبش چپ جهانی قدرت یافت که بسیاری از بنیان های اعتقادی سوسیالیسم را تحت الشعاع جلوگیری از بازگشت مناسبات گذشته به کشورهای روی آورده به سوسیالیسم واقعاً موجود می دید. جنبش چپ ایران در آن شرایط شکل گرفت و از جنبش جهانی کمونیستی بیشترین تأثیر را پذیرفت، جنبشی که استراتژی آن، به قدرت رسیدن احزاب کمونیست و دائمی بودن این قدرت از طریق برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بود. این دیکتاتوری در پراتیک سوسیالیسم واقعاً موجود، به نظامی تبدیل شد که در عرصه بسیاری از حقوق انسانی در قیاس با دستاوردهای بشریت از انقلاب فرانسه تا انقلاب روسیه، به عقب گام برداشت. جنبش فدائیان خلق ایران نیز

۱- بهروز خلیق؛ سیر مبانی شکل گیری سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، سایت اخبار روز، مورخه ۲۷ فروردین ۱۳۸۹.

ماننـد اکثر نیروهای سیاسـی چپ ایران، از تأثیر نحوه نگرش جنبش کمونیستی به حقوق بشـر دور نماند. در نزدیک به دو دهه نخست فعالیت فـدائیان، نگرش غالب بر این جنبش و از جمله سازمان ما، نگاهی بود که برای حقوق بشـر به مفهوم تبیین شـده در اسناد جهانی تصویب شده پس از جنگ جهانی دوم جایگاهی کلیدی قائل نبود.»(۱)

البته اگر تغییر از گفتمان مبتنی بر دیکتاتوری پرولتاریا به گفتمان مبتنی بر دمکراسی و حقوق بشر ناممکن نباشد، حداقل بسیار دشوار و کند خواهد بود و یا به تعبیر عبدالرحیم پور «نظام سیاسـی مبتنی بر آزادی، حقوق بشـر، دمکراسی و عدالت اجتماعی، ماشین نیست که بتوان آن را خرید.»(۲)

چنین نیست که آنـان تصور می کننـد صـرف تمایل می توانـد دمکراسـی و حقوق بشـر را برایشان به ارمغان آورد و افراد را به رعـایت آنهـا متعهـد گردانـد. اگر دمکراسـی و حقوق بشـر به همـان سـادگی که بر زبـان جـاری می شود می توانست توسـط مـدعیانش رعایت گردد، اکنون عبدالرحیم پور نباید در نامه سـرگشاده خود با اشاره به «درگیری های درونی» اتحاد جمهوری خواهـان و جمهوری خواهـان دمکرات و لائیـک بنویسـد: «اتحـاد جمهوری خواهـان از بـدو تأسـیس تـا همین اواخر، سیاسـت همکـاری حـتی بـا دیگر جمهـوری خواهـان را در پیش نگرفـت. خودمحـوربینی، هژمـونی طلـبی، دگماتیـک حـاکم بر اتحـاد جمهوری خواهان امیـد بیش از هزار نفر از امضاکننـدگان و هواداران منشور برای اتحاد جمهوری خواهان ایران را نقش بر آب کرد. آنها حتی برای همکاری با سازمان فـدائیان خلق ایران – اکثریت نیز که بخشـی از اعضایش در آن حضور دارند و بخش اعظم کارهایش را انجام می دهنـد هزار اما واگر دارنـد و همکاری نمی کنند... اندیشه و منطق و روش تضادگرا، اختلاف جو و تمـامیت خواه و هژمونی طلب، از امراض بزرگ فکر و فرهنگ سیاسـی جامعه ما و از موانع اصـلی دمکراتیزه شـدن نیروهای سیاسی کشور

ص:۵۰۴

۱- بیانیه سازمان فدائیان خلق ایران – اکثریت – پیرامون جایگاه و اهمیت حقوق بشر، سایت گویانیوز، مورخه ۴/۶/۱۳۸۷.

۲- قربانعلی عبدالرحیم پور، روی سخنم باشماست! سایت اخبار روز، مورخه ۱۴/۱۰/۱۳۸۸.

و روابط میان آنها بوده و هست.»(۱)

آن نوع اعتراف به قتل های درون سازمانی بهترین شاهد برای عدم باورمندی به حقوق بشر است.

ادعای تعهد به دمکراسی و حقوق بشر برای کسانی که در گسترش و نهادینه کردن خشونت به قدر کفایت کوشیده اند و هیچ گاه دمکراسی را در روابط درون سازمانی تجربه و تمرین نکرده اند اگر گزاف نباشد نمی تواند چندان جدی تلقی گردد.

فداییان روشن نمی سازند کدام اکسیر می تواند بوریای زمخت و ضخیم دیکتاتوری پرولتاریا را که تاروپودش خشونت و استالینیسم است؛ و دستگاه اندیشگی آنان را در خود پیچیده است، ناگهان به دیبای مردم سالاری و دمکراسی تغییر دهد.

ص:۵۰۵

۱- قربانعلی عبدالرحیم پور، نامه به اعضای کمیسیون ۹ نفره سازمان فدائیان خلق – اکثریت، سایت اخبار روز، مورخه ۲۰/۱۱/۱۳۸۸.

فهرست منابع و مآخذ

– ثاله کوک: غنی بلوریان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

– آرش

– آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات

– اتابک فتح الله زاده، خانه دایی یوسف، به کوشش علی دهباشی، نشر قطره

– اتحاد کار

– اخبار جنبش مقاومت سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

– ادوارد راژنیسکی، نخستین زندگی نامه استالین، ترجمه مهوش غلامی، مؤسسه اطلاعات

– اسناد درون تشکیلاتی

– اسناد کنگره اول اکثریت

– اسناد لانه جاسوسی آمریکا، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

– اشرف دهقانی سخن می گوید. مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی.

– اشرف دهقانی: بازمانده ای از دوران کودکی

– اعلامیه ها

– بولتن مبارزه ایدئولوژیک علنی

– بولتن مرکزی درون تشکیلاتی

– بولتن؛ مصوبات نخستین گردهمایی سازمان چریک های فدایی خلق؛ اکثریت جناح چپ

– بیژن جزنی، چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود

– پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک پاسخ به مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی؛

سازمان چریک های فدایی خلق

- تأثیرات اعدام فاتح، جزوه دستنویس از شاخه کرج

- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی. مترجمین: شمس الدین بدیع تبریزی، هدایت حاتمی، علی گلاویژ، انتشارات حزب توده ایران

- ترازنامه و چشم انداز

- جزوات درون گروهی

- جنگ خونین سنندج و دستاورد آن

- جهان؛ ارگان خارج از کشور سازمان چریک های فدایی خلق

- چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات

- چرا مبارزه ایدئولوژیک را علنی کردیم

- چشم انداز ایران

- حسن میرزائیان؛ نامه به لیلا

- حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفت وگو با مهدی خانبابا تهرانی

- خبر کوهستان

- خبرنامه کومله

- خبرنامه هواداران سازمان چریک های فدایی خلق

- در افشای هر چه بیشتر فاجعه نقده بکوشیم (جزوه)

- ر. اولیانفسکی، مسائل معاصر آسیا و آفریقا، انتشارات حزب توده ایران؛ چاپ سوم

- رادیو صدای ایران

- راه ارانی (نشریه)

- روزنامه اطلاعات

- روزنامه کیهان

- ریگای گه ل

ص:۵۰۸

- زندگی و مبارزه خلق ترکمن از انتشارات کانون فرهنگی – سیاسی خلق ترکمن

- سایت اخبار روز

- سایت انجمن سخن ایران.

- سایت بی.بی.سی

- سایت رادیو فردا

- سایت عصر نو

- سایت گاه

- سفر با بال های آرزو، سوئد

- صحیفه امام

- فدایی ارگان کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران

- فصلنامه مطالعات تاریخی

- فیس بوک اتحاد جمهوری خواهان

- قیاده موقت چماق امپریالیسم و ارتجاع در کردستان سازمان چریک های فدایی خلق ایران – شاخه کردستان

- کار اقلیت

- کار، جناح کشتگر

- کار اکثریت

- کتاب کنگره

- گزارش نخستین کنگره سازمان چریک های فدایی خلق ایران

- گزارش های درون تشکیلاتی

- گفتگوهای زندان

- لنین، مجموعه آثار

- مباحث و اسناد نخستین پلنوم سازمان چریک های فدایی خلق

- مجاهد؛ ارگان سازمان مجاهدین خلق ایران

ص:۵۰۹

- انوشیروان ابراهیمی؛ بازجویی

- حمیدرضا زمانی کندوانی. بازجویی

- شاهیندخت شایان. بازجویی

- ع.ن. بازجویی

- عبدالعظیم صبوری، بازجویی

- علیرضا اکبری شاندیز، بازجویی

- غلامرضا زبردست؛ بازجویی

- محمدباقر نمازی؛ بازجویی

- محمدرضا غبرائی؛ بازجویی

- محمدعلی عمویی، بازجویی

- محمدمهدی پرتوی؛ بازجویی

- محمود محمودی، بازجویی

- مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی

- مصاحبه با یکی از اعضای مرکزی کومله، آبان ۵۸

- مصاحبه دانشجویان پیشگام تبریز با نیروهای سیاسی هیأت نمایندگی کردستان

- مصاحبه دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر با یکی از اعضای مرکزی کومله

- مصطفی چمران، کردستان، بنیاد شهید چمران

- مکاتبات و گزارشهای درون تشکیلاتی

- میتینگ مهاباد. سخنرانی چریک فدایی خلق، رفیق اشرف دهقانی

- میهن

- نادری محمود ،چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷

- نـامه دبیرخانه کمیته مرکزی سازمان فـدائیان خلق ایران (اکثریت) به جناب حجت الاسـلام ناطق نوری وزیر محترم جمهوری اسلامی ایران

- نبرد خلق ارگان سازمان چریک های فدایی خلق، پیرو برنامه هویت

ص:۵۱۰

- نبرد خلق، ارگان تئوریک اقلیت

- نخستین پلنوم؛ پروسه انتقاد و تصحیح خطا، مهرماه ۱۳۵۸

- نخستین کنگره سازمان چریک های فدایی خلق ایران

- نشریه به پیش درون تشکیلاتی

- نشریه کار، ویژه کردستان

- نگاهی به: مصاحبه رفیق اشرف دهقانی، انتشارات چریک های فدایی خلق ایران، مرداد ۱۳۵۸

- نورالدین کیانوری؛ مسائل داخلی و خارجی انقلاب ایران، جلسات پرسش و پاسخ شماره

ص:۵۱۱

فهرست اعلام

بطحایی، مسعود/ ۱۴, ۱۵, ۱۶, ۱۷,

ص:۵۱۴

ص:۵۱۶

ز

س

کاپوچی (اسقف)/ ۲۹۴

ص:۵۲۱

ص:۵۲۲

ص:۵۲۳

و

ص:۵۲۵

پیوست ها

برگزیده تصویرها و اسناد

ص:۵۲۷

پس از آن که ارتش آمریکا و نیروهای متحدین

در فروردین سال ۱۳۸۲ کشور عراق را اشغال

و رژیم بعثی حاکم بر این کشور را سرنگون

کردند، مراکز اطلاعاتی و امنیتی این کشور

توسط مردم تسخیر شد و اسناد موجود در آنجا

به دست آنان افتاد و شماری از آن در اختیار

مراکز اسنادی ایران قرار گرفت. این اسناد

دارای ارزش ممتاز تاریخی است و انتشار

مستقل آنها می تواند بخشی از فعالیت افراد و

گروه های سیاسی ایران را روشن سازد.اسناد

ضمیمه نمونه ای کوچک از آن است.

ص:۵۲۸

پیوست ها

به کلی سری

به: اداره کل عملیات سرّی شماره/ق/ ۸/[ناخوانا]/ ۲۵۲۵

[۱۳۶۱] موضوع: سازمان فدایی خلق اقلیت تاریخ ۱۵ آگوست ۱۹۸۲

ذیلاً ارزیابی مان را در خصوص فعالیت های سازمان یادشده از زمان تعیین عبدالرزاق کریمی به عنوان نماینده شان در کرکوک می آوریم:

-۱ در تاریخ ۲۹ حزیران ۸۲ مشارالیه که از سوی شما به عنوان نماینده سازمان متبوعش در عراق فرستاده شده بود، به پایگاه ما آمد . فعالیت های سازمان یادشده که به وسیله نماینده اش به انجام رسیده، به قرار زیر می باشد:

الف. ارسال برخی تجهیزات به ایران از راه قلعه دیزه – سونه پایگاه (ح د ک) ایرانی. این تجهیزات از بغداد به همراه فولاد نامی برای ما فرستاده شده بود . لازم به ذکر است برابر طرح عملیاتی م ی بایست صلا ح احمدی به همراه فرد مذکور عزیمت می کرد اما فولاد از رفتن سر باز زد و درخواست نمود در کرکوك بماند و در این اقدام راحت طلبانه از نمایند ه شان پیروی کر د. از این رو کشمکش های لفظی میان این دو نفر (صلاح احمدی و فولاد) درگرفت چنان که ناچار شدیم برای خاتمه دادن به درگیری و تأمین امنیت رساندن مواد به ایران در موضوع مداخله کنیم.

ب. در تاریخ ۵ تموز ۸۲ ، عملیات رساندن صلا ح احمدی به سلیمانیه تأمین و انجام ش د. این اقدام به منظور برقراری ارتباط وی از آن جا با هوادارانشان در منطقه سنندج و از طریق مریوان صورت گرفت . از طریق مراقبتی که بر فرد

یادشده اعمال کردیم معلوم شد که او مأموریت سپرده شده به وی را انجام نداده؛ و در اقامتگاه سعید اقدسی در سلیمانیه باقی مانده اس ت. او در تاریخ ۱۴ تموز ۸۲ سلیمانیه را به مقص د قلعه دیزه و از راه سونه ترک کرد . او به همراه بهیه فی ض الله مادر سعید اقدسی و ابراهیم احمدصالحی یکی از اعضای سازمانشان عزیمت کرد، بدون اینکه به نماینده شان در کرکوک اطلاع داده و موافقت وی را گرفته باشد. این امر نشان می دهد میان دو فرد یادشده به عنوان اعض ای کادر رهبری سازمان، اختلافاتی وجود دارد و اینکه صلاح احمد ی، عبدالرزاق کریمی را به

ص:۵۲۹

عنوان نماینده شان در عراق به رسمیت نمی شناسد.

ج. ما به صورت مستقیم و غیرمستقیم از عبدالرزاق کریمی خو استیم تلاش نماید با اعضای سازما نشان در ایران به منظور کسب اطلاعات از فع الیت های ایشان ارتباط برقرار نماید و نیز دیگر وظایف خود را در این خصوص به انجام رسان د. ما برای این منظور عملیات احضار یکی از اعضای سازمانشان به نام مختار لاهوتی را به شهر کرکوك در تاریخ ۱۱ تموز ۸۲ تأمین نمودیم. این عملیات برای حفاظت و امنیت ارتباط با نامبر ده صورت گرف ت. همچنان که ما نماینده یادشده را از تاریخ ۳۱ تموز ۸۲ لغایت ۱۱ آب ۸۲ به سلیمانیه فرستادیم . این انتقال به درخواست وی انجام شد البته بعد از آنکه ما به وی اصرار کرده بودیم در جهت حفظ ارتباطاتش با مرکزیت سازمان در داخل ایران تلاش نمای د. فرد یادشده س پس در یکی از هتل های شهر اسکان داده شد . از طریق عملیات مراقبت تحرکات سوژه دریافتیم که او این بازه زمانی را در ضیاف ت های میهمانی اعضای خاندان نقشبندی ساکن در سلیمانیه گذرانده است، که از جمله آنهاین د: دکتر مادح نقشبندی، عبدالله حُسامی، کمال نقشبندی و جمال عب دالله. گفتنی است این فرد پس از بازگشت، اطلاعات دروغینی را در خصوص ارتبا ط گیری اش با اعضای ایرانی سازمان خود ارائه کر د. او در جلسه بررسی و مصاحبه ما با وی، نام کسانی را که با ایشان ارتباط گرفته، شیوه های ارتبا ط گیری، مکان و تاریخ آن و اطلاعاتی را که از ایش ان در خصوص فعالیت های سازمانشان به دست آورده، در اختیار ما قرار نداد.

-۲ افزون بر اقدامات برشمرده شده در بالا، اقدامات زیر را نیز به انجام رساندیم:

الف. منزلی را اجاره و آن را مبله و اسباب و اثاثیه موردنیاز آن را فراهم کردیم تا

به عنوان پایگاهی برای وی در شهر کرکوک باشد.

ب. هماهنگی با اداره برق پست و تلفن کرکوک به منظور تهیه صندوق پستی و

تلفن در اسرع وقت ممکن.

ج. درمان ۵ تن از بیمارانشان در بیمارستان سلیمانیه و بیمارستان نظامی کرکو ک.

و. مبلغ ۲۲۰ دینار در اختیار نماینده شان برای هزینه های شخصی اش قرار دادیم.

ص:۵۳۰

نتیجه گیری و نظریه

الف. از مواردی که در بالا آورده شد درمی یابیم که در فعالی ت های نماینده سازماندر عراق سستی و رکودی رخ داده که به دنبال سستی و رکود سازمان در صحنه ایران، پدیدار شده است؛ چنا نکه از منابعمان در منطقه و نیز از لابلای جلسات تخلیه و بررسی با نمایندگان سازمانها و احزاب مرتبط با ما، هیچ گونه اطلاعاتی در خصوص فعالیت قابل ذکر سازمان در زمان حاضر به جز پخش برخی اعلامیه ها به دست نمی آید.

ب. حالتی از عدم انسجام و فقدان یکپارچگی میان اعض ای سازمان و شماری از کادر رهبری آن وجود دارد به ویژه میان پولاد، صلاح احمدی و عبدالرزاق کریمی و مسعود رحمتی. ۱

ج. در صورتی که سازمان در همین سطح کنونی از فعالیت هایش بر ضد نظام خمینی و به ویژه در صحنه کردستان ایران باقی بماند آن هم در زمانی که این صحنه شاهد فعالیت های حزب دموکرات ایران و کومله و نیز تا حدودی حضور سازمان مجاهدین خلق م ی باشد، ما بر این باوریم که سازمان از این اندازه کنونی اش نیز کوچکتر و بیشتر به تحلیل خواهد رفت.

د. از لابلای معاشرتمان با نماینده شان عبدالرزاق کریمی دریافتیم که او فردی متفاوت است. از این نظر که به دروغگویی و زبا ن بازی گرایش دارد، حتی با اعضای سازمانش؛ چنان که در تما سهای تلفنی با دوستانش در پاریس اطلاعات دروغینی را درباره فعالیت های خودش در اختیار آنان قرار می داد.

مراتب جهت استحضار تقدیم می شود. ما هم به نوبه خود خواهیم کوشید نامبرده

را واداریم بر فعالیت هایش بیفزاید و نظریه ها و دیدگاه های ما را در خصوص

ضرورت افزایش فعالیت سازمان بر ضد رژیم خمینی منتقل سازد.

با سپاس

ص:۵۳۱

سازمان فدایی خلق ایران (اقلیت)

شکل گیری سازمان

۱۳۴۹] در مناطق شمالی ایران بر اساس تفکرات] این سازمان در سال ۱۹۷۱ مارکسیست – لنینیستی جهت سرنگونی رژیم ایران تأسیس شد و با برخی دیگر از سازما ن های دیگر جهانی خصوصاً سازمان بادرماینهوف در ارتباط بوده است .

تعداد اعضای این سازمان در سراسر کشور در حدود ۵۰۰ نفر می باشد.

معروفترین اعضای رهبری سازمان

- حماد شیبانی (ملقب به ابوعباس) عضو کمیته مرکزی که در حال حاضر عضویتش معلق است و در منطقه کلاله عراق مستقر است.

- بهرام محمد [حسین زهری] – عضو کمیته مرکزی و مسئول تبلیغات در خارج و در حال حاضر در پاریس مستقر است.

- بابک بیژن جزنی ۱ - عضو کمیته مرکزی.

- جواد طالب (اسم مستعار کاوه) کادر سیاسی.

- امیر شمس الدین – کادر سیاسی.

- مسعود رجوتی [رحمتی] کادر سیاسی.

- احمد یوسف – نماینده سازمان در عراق.

تأثیرات سازمان بر نظام

این سازمان اخیراً اقدام به حمله به مؤسسات نظام ایران در اروپا نموده که از جمله آنها می توان از حمله به دفتر هواپیمایی ایران در اطریش و لندن و پاریس و حمله به سفارت ایران در بلژیک نام برد.

کمک های مالی انجام شده به سازمان

به تازگی کمک های مالی به سازمان اختصاص داده شد که مقدار آن:

پرداخت مبلغ ۲۵ هزار دلار هر سه ماه یک بار.

پرداخت مبلغ ۳۰ هزار دلار به صورت ماهانه که در خارج از کشور پرداخت می شود.

روابط سازمان

این سازمان روابط خوبی با حزب دموکرات کردستان ایران دارد.

این سازمان روابطی وسیع با فرانسه و برخی کشورهای اروپایی داشته و همچنین طرفدارانی در میان دانشجویان ایرانی در دانشگاه های اروپا خصوصاً هلند و فرانسه داشته که هر چند یک بار اقدام به تظاهرات علیه نظام ایران می نمایند.

مناطقی که اعضای سازمان در آن حضور دارند

محل اصلی فعالیت اعضای سازمان کردستان ایران و شهرهای زابل و زاهدان در نزدیکی مرز پاکستان و افغانستان و منطقه کلاله عراق می باشد. البته سازمان در برخی دیگر از شهرهای ایران نیز حضوری ضعیف دارد و مجموعه اعضای آن تقریباً ۵۰۰ نفر می باشد.

کمک های نظامی انجام شده به این سازمان

۱۵۰ قبضه اسلحه کلاشینکف با فشنگ

۷ قبضه تیربار آر.پی.کی

۶ قبضه موشک انداز آر.پی.جی

۱۰ دستگاه بی سیم تاکی – واکی

۱۴۰ عدد نارنجک

۸۰ قبضه کلت برونینگ

مقدار قابل توجهی تی.ان.تی

۱۵۰۰۰ گلوله کلاشینکف

۳۰ عدد موشک آر.پی.جی

ص:۵۳۶

مکاتبه مسئول میز ایران در سازمان امنیت عراق با معاونت سازمان در رابطه با

[۱۳۶۱] ملاقات با حماد شیبانی در سال ۱۹۸۲

نظر اینجانب در ارتباط با پاراف نامه مورخه ۱۳ /ع در سه بند ذیل به اطلاع

می رسد:

-۱ دیدار جنابعالی با رئیس هیأت حماد شیبانی و عبدالرزاق کریمی در بغداد.

-۲ اعزام افرادی که اسامی آنان مشخص گردیده جهت انجام مطالعه به

پاریس.

-۳ موافقت با ادامه اقامت نماینده سازمان در کرکوک پس از اطلاع از نتایج

مذاکرات با نامبردگان.

مراتب جهت اطلاع

[۱۳۶۱] ۱۵ آوریل ۸۲

ش ۱۰

تلفنی با احسان تماس گرفته شد و به وی ابلاغ گردید رئیس هیأت [حماد

شیبانی] و همراهش را به بغداد اعزام نماید.

معاونت محترم

امروز با حسن ماسالی ملاقات کردم و نظر وی را پ یرامون فرد مذکور [شیبان ی]

سئوال کردم، نامبرده اظهار داشت آنها جایگاه قابل توجهی در داخل ایران داشته و

توان انجام عملیات ایذائی را دارند.

مراتب جهت اطلاع

ص:۵۳۹

مکاتبه مسئول میز ایران در سازمان امنیت عراق با معاونت سازمان

۷ به اطلاع می رساند در حال / با توجه به پی نوشت در حاشیه نامه مورخه ۲۰

حاضر تنها نماینده سازمان فدایی خلق اقلیت (عبدالرزاق کریم ی) در کرکوک

حضور دارد اما رئیس هیأت حماد شیبانی که قبلًا از کشور ما دیدار کرده بود

هم اکنون در پاریس حضور دارد و مجدداً به زودی به عراق بازخواهد گشت.

مراتب جهت اطلاع، ضمناً ما منتظر بازگشت حماد شیبانی خواهیم ماند و به

او ابلاغ خواهیم کرد جهت دیدار رئیس سازمان امنیت آماده باشد، زیرا نماینده

آنان در کرکوک در جایگاهی نیست که با رئیس سازمان ملاقات نماید.

[۱۳۶۱] ۱۹۸۲/۷/۲۱

موضوع به آقای احسان ابلاغ گردید

مکاتبه مسئول میز ایران در سازمان امنیت عراق با معاونت سازمان

معاون محترم امور عمومی

۲ مبنی بر / در پاسخ به پی نوشت معاونت محترم در حاشیه نامه مورخه ۲۰

دیدار با هیأت اعزامی سازمان فدایی خلق اقلیت که در حال حاضر در کرکوک

بسر می برند گزارش ارسالی از سازمان امنیت تأمیم پیرامون ملاقات و گفتگوهای

انجام شده با هیأت مذکور به شرح ذیل به اطلاع می رسد.

-۱ اهداف سازمان مذکور و اقوامی که در تعامل با آنها می باشند.

-۲ روابط س ازمان مذکور با حزب دموکرات ایران و کومله و مجاهدین خلق

که در پاسخ اظهار داشتند با تمامی سازمان های مخالف ایران به جز

حزب توده ارتباط خوبی دارند.

-۳ جهت انجام عملیات نظامی در داخل و خارج ایران آمادگی دارند.

-۴ اعلام کردند سازمان در حال حاضر با کم ک های کمیت ه های ت شکیل شده

سازمان در داخل و خارج و جمع آوری کم ک های مالی توسط آنان اداره

می شود.

-۵ روابطشان با قیاد ه موقت تیر ه بوده، لیکن روابط مثبتی با نیروهای جلال

طالبانی دارند.

آ- هدف از حضور هیأت در عراق را گفتگو با مقامات عراقی و ه مچنین اطلاع

از نقط ه نظرات مسئولین عراق پیرامون اهداف عراق از ادامه جنگ با ایران ذکر

کرده اند.

ب – می خواهند از نظرات ما پیرامون وضعیت ایران مطلع گردند.

همچنین اعلام کردند می خواهند از عراق جهت تردد به دیگر کشورها استفاده کرده و همچنین مایلند توسط عراق با برخی از گروه های فلسطینی ارتباط برقرار نمایند.

مضافاً آن که تقاضای ایجاد تسهیلات برای سفر تعدادی از اعضای سازمان به فرانسه و همچنین تأسیس دفتر سازمان در عراق را دارند.

در این جلسه یک نکته حاشیه ای هم در میان آمد و آن درباره فردی به نام حسن

ماسالی بود که به تازگی موافقت ریاست محترم جمهوری و رهبر (انقلاب) برای دادن جنگ افزار و پول به وی گرفته شده بود . اما نامبردگان بالا اظهار داشتند نامبرده در بازه زمانیِ ۷۲ تا ۷۸ که آنها در عراق بودند جزو سازمان و تشکیلاتشان بوده است اما هم اکنون این شخص به رغم این که فردی میهنی و فداکار است اما مطلقاً هیچ گونه تشکیلاتی در اختیار ندارد و آنها آمادگی دارند در این خصوص با وی رو در رو مناظره نمایند.

مراتب جهت اطلاع، ضمناً پیشنهاد می شود تنها رئیس هیأت جهت مذاکره به بغداد بیاید تا مذاکرات مفصل تری با وی صورت گیرد تا اطلاعات بیش تری پیرامون آنان جمع آوری شود زیرا آنان تاکنون اسامی واقعی خود را بیان نکرده اند.

۸۲/۴/۱۲ [۱۹۸۲] [۱۳۶۱]

پی نوشت معاون رئیس سازمان امنیت

۱- مسئول آنان جهت ملاقات به بغداد بیاید.

۲- نسبت به جمع آوری اطلاعات پیرامون آنها اقدام گردد.

ص:۵۴۴

های فدایی خلق

مکاتبه وزارت خارجه ع راق با سفارت عراق در پاریس ش ۲۶۷۶۱۰

۱۹۸۲/۱۰/ تاریخ ۹

به پیوست مبلغ (۶۰) هزار دلار جهت پرداخت به ابوالمجد نماینده سازمان

(فدایی خلق) که شما او را به نام بهرام محمد می شناسید ارسال می گردد.

مدیریت امور عمومی

ص:۵۴۶

۱۹۸۲/۱۰/ از: سفارت جمهوری عراق در پار یس تاریخ: ۲۸

به: وزارت خارجه عراق – شعبه امور عمومی

فردی ایرانی به نام (جواد) از مجموعه ابوالمجد ضمن مراجعه به سفارت

پاکتی را که محتوی سی وپنج هزار فرانک فرانسه می باشد تحویل ما نموده و

تقاضا کرده است محتویات پاکت به نماینده آنان در بغداد به نام س عید توفیق

تحویل داده شود.

شعبه امور عمومی سفارت

ص:۵۴۸

رسید تحویل ۹۰,۰۰۰ دلار پول با دستخط و امضای بهرام محمد و گزارش

سفارت عراق در پاریس به بغداد در رابطه با پرداخت مبلغ مذکور

بهرام محمد طی امضای متنی به شرح ذیل رسید مبلغ مذکور را اعلام کرده است.

اینجانب امضاءکنند ه ذیل بهرام محمد گواهی می نمایم که مبلغ ۹۰,۰۰۰ را

دریافت نموده و به همین مناسبت امضاء می نمایم.

۱۹۸۰/۱۱/۱۴

ص: ۵۵۰

از: اداره کل اطلاعات خارجی (مخابرات) تأمیم ق ۵۲۲۱۸

[۱۳۶۲] ۱۹۸۴/۸/ به: اداره کل عملیات سرّی ۲۷

به پیوست تقاضای احمد یوسف جهت افتتاح حساب دلاری در یکی از

شعبه های بانک رافدین جهت دریافت مبالغ ارزی واصله ارسال می گردد. مراتب

جهت اطلاع و هر گونه اقدام.

ضمناً تأیید افتتاح حساب رئیس سازمان امنیت تأمیم نیز ضمیمه می باشد.

ضمناً ورودی و خروجی مبالغ تحت کنترل قرار گیرد.

مدیر مخابرات استان تأمیم

ص:۵۵۳

[۱۳۶۲] ۱۹۸۲/۵/ مخابرات استان تأمی م تاریخ: ۱۲

به: مدیریت خدمات محرمانه عمومی

موضوع: گزارش

طی جلسه مصاحبه و تخلیه که با ایرج کشکولی نماینده حزب رنجبران

داشتیم موارد زیر را به دست آوردیم:

-۱ سازمان فدایی خلق (گروه حماد شیبانی) به دو جناح تقسیم شدند که جناح

اول را حماد شیبانی و جناح دوم ر ا بیژ ن [مهدی سامع] رهبر ی می کند . فرد

یادشده علت انشعاب را چنین برشمرد که حماد شیبانی اتهام راس ت گرایی و

گرایش به حزب توده را به بیژن وارد نموده است.

-۲ حماد شیبانی در روستای باغچه بوکان مستقر گردیده و مح ل استقرار بیژن

قریه (غالوه) در شهر مهاباد می باشد.

-۳ در تلاش برای ابطال اتهامات وارده به گروه بیژن مبنی بر اینکه این گروه

عملیات نظامی بر ضد رژیم (امام) خمینی انجام نمی دهد، گروه یادشده که شامل

۲۰ نفر م ی شوند اقدام به حمله به یک سنگر نظام بین سقز و بوکان نموده که این

حمله ۱۱ نفر از نیروهای گروه کشته شدند و همین حادثه بر آتش اختلافات میان

دو جناح یادشده دامن زد.

برخی از گزارشها حاکی است که تعدادی از اعضای سازمان پس از این انشعاب

به حزب دمکرات کردستان ایران پیوسته اند

مدیر محترم شعبه

موضوع: بهرام محمد

۱۳۶۳] با بهرام محمد مطالب ذیل به اطلاع] ۱۹۸۵/۲/ در پی دیدار مورخه ۱۱

جنابعالی می رسد.

-۱ مبلغ ده هزار دلار هدیه رئیس سازمان به نامبرده تحویل گردید (از

چگونگی تحویل پول فیلمبرداری شد). (این ملا قات به وسیله فیلمبرداری، مستند

گردید.)

-۲ نامبرده اعلام کرد سازما نش تمایل دارد تعدادی اسلحه و مهمات وارد

عراق نماید و افزود مذاکرات لازم جهت خرید تسلیحات از طریق واسطه

سوئیسی انجام شده و آنان تسلیحات مذکور را مشاهده کرده ان د. وی افزود

دولت های فرانسه و سوئیس از این موضوع مطلعند و خرید تسلیحات مذکور با

نام یک شرکت پوششی انجام می گیرد و این تسلیحات تحت عنوان لوازم

الکترونیکی توسط یک شرکت هوایی خارجی وارد عراق خواهد شد.

ملاحظه

در این رابطه با دفتر ریاست جمهوری مکاتبه شده است.

ص:۵۵۹

۱۳۶۳] ش ۷۵۷۱۰] ۱۹۸۵/۲/ به: سفارت عراق در پاریس ۱۵

به پیوست مبلغ سی هزار دلار جهت تحو یل به بهرام محمد نماینده سازمان

ابوالمجد ارسال می گردد. لطفاً وصول را اعلام نمائید.

رئیس شعبه امور عمومی

مبلغ مذکور مربوط به پرداخت ماهانه ماه شباط [فوریه] می باشد. ضمناً رسید

دریافت مبلغ مذکور با امضای بهرام ضمیمه می باشد.

ص:۵۶۶

سازمان ش ۳م/ ۱۶۸

[۱۳۶۴] ۱۹۸۵/۴/۱۵

تحویل مبلغ ۹۰,۰۰۰ دینار عراق به نماینده اداره حسابداری جهت توزیع به

شرح ذیل تحویل می گردد.

سازمان خبات (۶۰,۰۰۰) دینار.

-۲ سازمان فدایی خلق شاخه اشرف دهقانی (۱۰,۰۰۰) دینار.

-۳ دفتر شیخ عزالدین حسینی (۲۰,۰۰۰) دینار.

ص:۵۷۹

۱۳۶۴] طرح اطلاعاتی پیرامون سازمان فدایی خلق در سال ۱۹۸۶

اهداف طرح

آ- ایجاد و تشکیل بانک اطلاعاتی در خصوص سازمان

ب – استفاده از این اطلاعات در راستای فرصت های اطلاعاتی

ج – برآورد موقعیت و وضعیت تشکیلاتی و سیاسی نظامی سازمان

لوازم و ابزار اجرای طرح

آ – منابع محرمانه

ب – دیدارهای مستقیم با نمایندگان سازمان

ج – اطلاعیه ها و بیانیه های صادره سازمان

د – استفاده از اطلاعات موجود در نزد دیگر سازمان ها در خصوص این سازمان

نقشه چارچوب اهداف اطلاعاتی

آ- جمع آوری اطلاعات پیرامون ا عضای کمیته مرکزی بر اساس برنامه تهیه شده

در همین رابطه.

اولاً – بهرام محمد [حسین زهری]

ثانیاَ – عباس توکل [اکبر کامیابی]

ثالثاً – مستوره احمدزاده [اعظم]

ب – شناسایی دیگر اعضای کمیته مرکزی و محل حضور و اقامت آنان.

ج – بیانیه ها و منشورات محرمانه سازمان.

بیانیه های داخلی: که تنها جهت اطلاع اعضای سازمان منتشر می گردد.

بیانیه های ویژه.

د – چارچوب های تشکیلاتی و مسائل درون سازمانی.

ه - موضع سازمان در قبال حقوق نژادی و ملی.

اولاً – موضع در قبال مسئله فلسطین

ص:۵۸۳

ثانیاً – موضع سازمان در قبال اشغال جزایر سه گانه در خلیج عربی [خلیج فارس]

ثالثاً – مواضع سازمان در قبال توافقنامه ۱۹۷۵ الجزایر بین عراق و ایران.

و- روابط سازمان با دیگر مجموعه های مخالف نظام ایران.

اولاً – رابطه با (ح.د.ک) [حزب دموکرات کردستان ایران]

ثانیاً – رابطه با کومله

ثالثا - رابطه با سازمان خبات

رابعاً – رابطه با سازمان فدایی خلق. گروه اشرف دهقانی

خامساً – رابطه با دیگر دسته جات کوچک مخالف

ز- رابطه با سازمان های خرابکار مخالف کشور [عراق].

اولاً – رابطه با گروه خرابکار ا.و.ک

ثانیاً – رابطه با گروه قیاده موقت [بارزانی ها]

ح – روابط بین المللی سازمان.

اولاً – روابط سازمان با کشورهای اروپایی (فرانسه، آلمان، انگلیس، آمریکا، ایتالیا، روسیه و دولت های کمونیستی).

ثانیاً – رابطه با سازمان آزادیبخش فلسطین.

ز – پول ها و اموال موجود نزد سازمان.

اولاً – حساب های سازمان در نزد بانک های کشورهای مختلف.

ثانیاً – منابع تأمین مالی (اعانه کشورهای خارجی، کم ک های هواداران از تهران، دیگر منابع مالی)

ک – میزان هماهنگی بین سازمان و پایگاه های داخل و خارج.

ن – اسلحه و مهمات موجود نزد سازمان.

سازمان فدایی خلق اقلیت

۱۹۸۶

-۱ تعداد عملیات نظامی ۳

-۲ جمع آوری اطلاعاتی ۵

-۳ دیدارها ۲

-۴ خارج کردن کالا از فرودگاه ۵

-۵ تسهیلات برای خرید لوازم -

-۶ اسلحه تحویل شده -

-۷ استقبال از عناصر سازمان ۷

-۸ تسهیلات برای سفر عناصر سازمان ۷

۶ دلار / -۹ مبالغ مالی تخصیص داده شده ۱۰۰

سازمان فدایی خلق – اشرف دهقان

۱۹۸۶

-۱ عملیات نظامی ۵

-۲ جمع آوری اطلاعات نظامی ۱

-۳ دیدارها ۲

-۴ خارج کردن کالا از فرودگاه ۵

-۵ تسهیلات جهت خرید لوازم ۵

-۶ تسلیحات واگذاری ۱ به وزن ۱۸۰ پاوند

-۷ استقبال از عناصر سازمان ۲

-۸ تسهیلات سفر اعضای سازمان ۱

-۹ منابع مالی تخصیص داده شده ۱۷۴۰۰ دینار به عنوان مبل غ

تخصیصی سه ماهه

ص:۵۸۸

از: سفارت عراق در پاریس شماره ۲۲۰۲۹

[۱۳۶۵] ۱۹۸۶/۱۱/ به: سازمان امنیت عراق تاریخ ۱۱

پیرو درخواست شما مبنی بر ارائه گزارشی پیرامون برنامه کاری سازمان [سازمان فدایی خلق] بهرام محمد گزارشی از برنامه های آتی سازمان ارائه نموده که به ضمیمه ارسال می گردد.

شعبه امور عمومی

یکی از مسئولین سازمان امنیت عراق در حاشیه برنامه کاری نوشته اس ت:

طرح ارائه شده بیشتر یک برنامه سیاسی است تا یک برنامه امنیتی و اطلاعاتی.

ص:۵۹۰

گزارش داخلی سازمان امنیت عراق شماره ۱ م/ ۱۱۷۵

[۱۳۶۵] ۱۹۸۷/۲/ تاریخ ۲۱

پیرامون تشکیلات سازمان فدایی اقلیت و آخرین وضعیت آنها

-۱ حضور و وجود کادر رهبری برای سازمان برای ما مسجل نشده و آنچه که مشخص است تنها شخص بهرام محمد مسئول این گروه شناخته می شود.

-۲ در کمیته مرکزی علاوه بر بهرام محمد ، نماینده سازمان در عراق و حمید زرشناس حضور دارند.

-۳ ما به این نتیجه رسیده ایم که سازمان به همین شکل محدود به حیات خود ادامه خواهد داد و کاملاً بعید می دانیم از طریق حضور در کردستان تأثیری در فضای سیاسی ایران داشته باشند و منابع ما حضور تشکیلاتی آنها را در کرد ستان مورد تأیید قرار نداده اند.

به: معاونت محترم مدیرکل سرویس مخابرات

موضوع: سازمان فدایی خلق اقلیت

علاقه مندیم مطالب ذیل را به اطلاع شما برسانیم

۱. در تاریخ ۲۰ /۱۹۸۷/۵ [۱۳۶۶] عباس توکل [اکبر کامیاب ی] (عضو شورای مرکزی فدائ یان خلق و مسئول سابق کمیته کردستان) بر اساس درخواست خود وارد عراق شد و در دیداری که با او داشتیم اظهار نمود با رهبر ی سازمان در ارتباط با چهارچوب های تشکیلاتی و همچنین با بهرام محمد [حسین زهر ی] عضو کمیته مرکزی و مسئول کمیته خارجی) اختلاف پیدا کرده و در پی آن اعضا و هواداران آنها در عراق نیز دچار اختلاف شده و به طرفداران او و بهرام محمد تقسیم شده اند و اعلام کرد آماده است موارد مورد اختلاف و مشکلات را با حضور ما با بهرام محمد در میان بگذارد تا به راه حلی دست یابند.

۲. بعد از تذکر جنابعالی در رابطه با موضوع، بهرام محم د جهت مذاکره پیرامون مسائل مورد اختلاف و امکان حل آنها و همچنین جلوگیری از نابودی سازمان فراخوانده شد.

در تاریخ ۶ /۱۹۸۷/۶ [۱۳۶۶] بهرام محمد وارد عراق گرد ید و طی دو جلسه برگزار شده با حضور طرفین [عباس توکل، بهرام محمد] مطالب ذیل مورد بحث و گفتگو قرار گرفت.

اولاً – ابتدا ما مطالبی را پیرامون روند روابط کشورمان با سازمان فدایی خلق از ابتدا تاکنون و همچنین شرایط فعلی مالی سازمان و اختلافات ایجاد شده و همچنین انشعاب عباس توکل از سازمان و ضرورت توضیح پیرامون انشعابات

مکرر در داخل سازمان.

ثانیاً – ضرورت حرکت در راستای اهداف مشترک و مشخص نمودن اهداف

آینده در مقابله با رژیم خمینی را یادآور شدیم.

ثالثاً – بر ضرورت برگزاری نشستی با مرکزیت سازمان جهت روشن شدن

شایعاتی ك ه دیگر سازما ن های مخالف ایران اعلام می کنند مبنی بر اینکه دوران و

نقش سازمان چری ک های فدایی اقلیت در صحنه ایران به سر آمده تأکید نمودیم .

رابعاً – تهیه دستورالعملی مشخص در رابطه دوج انبه سازمان و کشور عراق

به گونه ای که اخلالی در مسائل داخلی و خارجی عراق ایجاد نکرده و موجب

وارد کردن خدشه به امنیت داخلی عراق نگردد که برخی از این مسائل از جمله

عنوان کردن این مطلب از سوی برخی افراد سازمان که ما با رشوه دادن به

مأموریت امنیتی عراق تسهیلات سفر دریافت کرد ه ایم با مشکلاتی که در روابط

ما با برخی از کشورهای اروپایی ایجاد می نماید مواجه نشویم.

بهرام محمد مطالب خویش را به شرح زیر عنوان نمود.

اولاً – در طول چند سال گذشته امکانات و نیروهای سازمان صرف

درگیری های درو ن سازمانی گردید نه علیه رژیم ایران و این امر که منبعث از

خواسته های شخصی و تمایلات فردی برخی از اعضای مرکزیت از جمله مهدی

سامع، هاشم، رحیم و مدنی بوده موجب تضعیف شدید تشکیلات گردید.

ثانیاً – سه ماه قبل کمیته مرکزی به دلایل ذیل تصمیم به اخراج عباس توکل

از سازمان گرفت.

۱) طرح عباس توکل جهت تشکیل جبهه واحد با سازمان فداییان خلق)

اکثریت و حزب توده و تهدید به جدایی از سازمان در صورت ردّ درخواست

وی.

۲) تلاش های نامبرده در جهت ایجاد موانع بر سر راه برگزاری کنگره)

عمومی سازمان در پاریس و تحریک دیگران به عدم شرکت در نشست یادشده

در راستای حفظ جایگاه خود در مرکزیت سازمان.

۳) مرکزیت سازمان مسئولیت شکس ت های اخیر در کردستان را که به)

صورت قاطعا نه در مقابل حماد شیبانی مقاومت نکرده و آنها کنترل رادیوی

سازمان را به دست گرفتند را متوجه عباس توکل می داند.

تقاضاهای بهرام محمد به شرح ذیل می باشد:

آ. به مدت شش ماه به آنها فرصت د اده شود تا نسبت به بازسازی تشکیلات

و برنام ه های سیاسی و تشکیلاتی اقدام نمایند و پس از آن رهبری سازمان جهت

هماهنگی های بعدی در عراق حضور خواهد یافت.

ب. تجدید پشتیبانی مالی و تسلیحاتی سازمان در شش ماه آینده تا سازمان را قادر سازد اهدافش را پیاده نماید زیرا کم ک های به سازمان از یک ونیم سال قبل قطع گردیده و تجدید اقدامات نیاز به تأمین امکانات موردنیاز دارد.

ج. ایجاد تسهیلات جهت دخول و خروج عناصر سازمان و همچنین ایجاد تسهیلات جهت انجام کارهای تشکیلاتی از طریق کردستان ایران و بهرام متعهد می شود در آینده از انجام ک ارهای ناصحیح خودداری نماید ، او پنهان نکر د که برخی از گذرنامه های عوامل آنها جعلی می باشد لیکن ویزاهای داده شده به آنها از سوی کشورهای اروپایی همگی درست و غیرجعلی می باشد.

د- تحویل پنج ظرف مملو از ماده منفجره تی .ان.تی جهت انفجار اهداف موردنظر در داخل ایران.

ه - نظر و دیدگاه کارشناسی ما موافقت با موارد زیر است:

آ- پرداخت ۴۱۵۰۰ دینار عراقی جهت دو دوره آینده و همچنین ۷۴۷۰۰ دلار آمریکا جهت سه ماه آینده، و برای ماه های آینده بر اساس انجام تعهدات توافق شده و همچنین پس از حضور کادر رهبری در عراق تصمیم گیری خواهد شد.

ج- ضمناً در رابطه با تحویل ۵ ظرف حاوی مواد منفجره توافق به عمل آمد و پیرامون چگونگی تعیین اهداف، هماهنگی لازم بین مدیریت عملیات سرّی و سازمان صورت خواهد گرفت.

مسئول بخش ایران

[۱۳۶۶] ۲۰ حزیران ۱۹۸۷

گزارش داخلی سازمان امنیت عراق پیرامون سازمان فدایی خلق اقلیت

سرفصل های گزارش مذکور به شرح ذیل است:

-۱ قابلیت تشکیلاتی و سازمانی.

-۲ سران سازمان.

-۳ اماکن محل حضور نیروهای سازمان.

-۴ اقدامات نظامی.

-۵ اقدامات تبلیغاتی.

-۶ اطلاعاتی که سازمان تاکنون در اختیار ما گذاشته است.

در این سند فهرستی از مجموعه اطلاعات م ورد درخواست و اطلاعات

دریافتی از سازمان ذکر شده که در ذیل می آید:

مذاکره پیرامون فعالیت های اتمی ایران که برنامه گسترد ه ای در این رابطه

طراحی شده است.

درخواست تهیه اطلاعات پیرامون مراکز مهم و حیاتی داخل ایران.

اطلاعاتی از وضع داخلی ایران.

اطلاعاتی پیرامون روابط فرانسه و ایران.

تلاشها و اقدامات سفارت ایران در لندن.

اطلاعاتی از خریدهای نظامی ایران.

ضمناً در این گزارش ذکر شده است این گروه در دسترس ما در تهیه برخی از

تجهیزات اطلاعاتی و امنیتی نقش داشته است

ص:۶۰۵

مکاتبه داخلی سازمان امنیت عراق شماره ۱۵۲۸۱۴ م/ ۲ق ۱۲

[۱۳۶۶] ۱۹۸۷/۱۲/ (سری) تاریخ ۷

۱۳۶۶] با بهرام محمد] ۱۹۸۷/۱۰/ در این گزارش آمده است در تاریخ ۲۸

دبیرکل سازمان فدایی خلق ملاقات و مطالب ذیل طی این مذاکره ردوبدل گردید.

-۱ نامبرده اظهار داشت بخشی از برنامه های سازمان جهت ضربه به مؤسسات

و مراکز ایرانی در خارج از کشور محقق گردیده است.

-۲ نامبرده آمادگی خود و سازمانش را جهت انجام کارهای اطلاعاتی در

راستای خواسته های ما اعلام کرد.

-۳ نامبرده گفته است احمد یوسف نماینده سازمان به عضویت دفتر سیاسی

سازمان درآمده و مسئولیت تشکیلات کردستان سازمان را عهده دار گردیده و

آماده هرگونه همکاری جهت برآوردن خواسته های اطلاعاتی ما [عراق] می باشد.

-۴ طی این مذاکرات بر نامه های آتی همکاری بین طرفین مورد بحث قرار

گرفت و بر اساس موافقت نامبرده بنا بر این شد که موضوع جمع آوری اطلاعاتی

برای ما از سوی نامبرده خارج از چهارچوب ارتباطات ما با سازمان صورت گیرد

و تأکید نمودیم که ما در هر دو بخش از وی حمایت خواهیم کرد

به: وزارت خارجه

علاقه مندیم به اطلاع برسانیم

۱. سازمان چری ک های فدایی خلق (که از سازمان اکثریت کشتگ ر و سازمان آزادی کا ر) تشکیل گردیده علی کشتگر را جهت بازسازی و نظام بخشیدن مجدد سازمان در شمال عراق مأمور نمود لیکن پس از رد و عدم پذیرش این امر از سوی کشتگر وی از این سازمان کنار گذاشته شد.

-۲ در پی این اقدام علی کشتگر بیانی ه ای پیرامون این امر صادر کرد که به ضمیمه ارسال می گردد.

روابط عمومی سفارت

ص:۶۱۴

مکاتبه داخلی سازمان امنیت پیرامون لوازم و وسایل مربوط به سازمان فدایی

خلق موجود در سازمان امنیت عراق که برخی از اقلام آن به شرح ذیل است:

-۱ پست سیاسی ۲ عدد

-۲ مهرهای آلومینیومی خصوصی سازمان ۲۴ عدد

-۳ مهرهای پلاستیکی ۱۲ عدد

-۴ مهرهای چوبی ۱۱ عدد

-۵ مهرهای آهنی ۶ عدد

-۶ دستگاه ضبط ۱ عدد

-۷ گذرنامه عناصر سازمان ۳ عدد

-۸ کارت شناسایی صادره از اداره کشتیرانی ایران ۱ عدد

-۹ کارت پایان خدمت وظیفه ۱۲ عدد

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹